



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فقر وحقوق

فقر هو حالة من الفقر حيث لا يستطيع الفرد تلبية احتياجاته الأساسية  
 والحصول على مستوى معيشي لائق. الفقر مشكلة عالمية تؤثر على  
 الملايين من الناس في جميع أنحاء العالم. الفقر له أسباب مختلفة  
 منها نقص التعليم، البطالة، التمييز الاجتماعي، والكوارث الطبيعية.  
 الفقر يؤثر سلباً على الصحة، التعليم، والتنمية الاقتصادية.  
 يجب على الحكومات والمجتمع العمل معاً لتقليل الفقر  
 وتوفير فرص العمل والتعليم للجميع. الفقر مشكلة خطيرة  
 يجب معالجتها بجدية.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فقه و حقوق (مجموعه آثار)

نویسنده:

مرتضی مطهری

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۲۹	فقه و حقوق جلد ۱۹
۲۹	مشخصات کتاب
۲۹	[مقدمه]
۳۰	نظام حقوق زن در اسلام
۳۰	اشاره
۳۰	مقدمه
۳۹	پیشگفتار
۳۹	اشاره
۴۰	مشکل جهانی روابط خانوادگی
۴۰	مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم؟
۴۰	جبر تاریخ
۴۱	ما و قانون اساسی
۴۱	عواطف مذهبی جامعه ایرانی
۴۲	بخش اول: خواستگاری و نامزدی
۴۲	اشاره
۴۳	آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟
۴۳	گریزه مرد طلب و نیاز است و گریزه زن جلوه و ناز
۴۴	مرد خریدار وصال زن است نه رقیه او
۴۵	رسم خواستگاری یک تدبیر ظریفانه و عاقلانه. برای حفظ حیثیت و احترام زن است
۴۵	اشتباه نویسنده «چهل ماده در قانون مدنی»
۴۷	بخش دوم: زندگی امروز و ازدواج موقت
۴۷	اشاره
۴۷	ازدواج موقت

- ۴۷ ..... اشاره
- ۴۹ ..... زندگی امروز و ازدواج موقت
- ۵۰ ..... جوان امروز و دوره بلوغ و بحران جنسی
- ۵۰ ..... کدامیک؟ رهبانیت موقت یا کمونیسم. جنسی یا ازدواج موقت؟
- ۵۰ ..... ازدواج آزمایشی
- ۵۱ ..... راسل و نظریه ازدواج موقت
- ۵۵ ..... نکاح منقطع و تعدد زوجات
- ۵۵ ..... سرنوشت فرزندان در ازدواج موقت
- ۵۶ ..... انتقادات
- ۵۷ ..... ازدواج موقت و مسأله حرم‌سرا
- ۵۷ ..... اشاره
- ۵۷ ..... علل اجتماعی حرم‌سراسازی
- ۵۸ ..... آیا تشریح ازدواج موقت برای تأمین هوسرانی است؟
- ۵۹ ..... حرم‌سرا در دنیای امروز
- ۶۰ ..... منع خلیفه از ازدواج موقت
- ۶۲ ..... حدیثی از علی علیه السلام
- ۶۲ ..... بخش سوم: استقلال در انتخاب سرنوشت
- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۳ ..... شوهر دادن قبل از تولد
- ۶۴ ..... معاوضه دختران یا خواهران
- ۶۴ ..... پیغمبر اکرم دخترش زهرا را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذارد
- ۶۴ ..... نهضت اسلامی زن، سفید بود
- ۶۵ ..... مسأله اجازه پدر
- ۶۶ ..... مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت
- ۶۹ ..... بخش چهارم: اسلام و تجدد زندگی
- ۶۹ ..... اشاره

۷۰	اسلام و تجدد زندگی
۷۰	مقتضیات زمان
۷۱	اسلام و مقتضیات زمان
۷۱	خصلت انطباق اسلام با زمان از نظر خارجیان
۷۲	اشکالات
۷۳	خود زمان با چه چیز منطبق شود؟
۷۴	انطباق یا نسخ؟
۷۵	اسلام و تجدد زندگی
۷۷	جامدها و جاهلها
۷۸	تمثیل قرآن
۸۰	اسلام و تجدد زندگی
۸۰	اشاره
۸۰	راز و رمز تحرک و انعطاف در قوانین اسلامی
۸۱	توجه به روح و معنی و بی تفاوتی نسبت به قالب و شکل
۸۲	قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر
۸۴	مسأله تغییر خط
۸۴	طفیلی گری حرام است نه کلاه لگنی
۸۴	مسأله اهم و مهم
۸۵	قوانینی که حق «وتو» دارند
۸۵	اختیارات حاکم
۸۵	اصل اجتهاد
۸۶	بخش پنجم: مقام انسانی زن از نظر قرآن
۸۶	اشاره
۸۷	مقام انسانی زن از نظر قرآن
۸۷	اشاره
۸۷	فلسفه خاص اسلام در باره حقوق خانوادگی

- ۸۸ ..... تساوی یا تشابه؟
- ۸۹ ..... مقام زن در جهان بینی اسلامی
- ۹۲ ..... تشابه نه و تساوی آری
- ۹۲ ..... اشاره
- ۹۵ ..... اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون
- ۹۶ ..... فلسفه را با کوپن نمی‌توان اثبات کرد
- ۹۶ ..... نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا
- ۹۸ ..... حیثیت و حقوق انسانی
- ۹۸ ..... اشاره
- ۹۸ ..... نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر
- ۹۹ ..... مقام و احترام انسان
- ۱۰۰ ..... تنزل و سقوط انسان در فلسفه‌های غربی
- ۱۰۱ ..... غرب در باره انسان دچار تناقض شده است
- ۱۰۲ ..... غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را
- ۱۰۳ ..... بخش ششم: مبانی طبیعی حقوق خانوادگی
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... مبانی طبیعی حقوق خانوادگی
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... رابطه حقوق طبیعی و هدفداری طبیعت
- ۱۰۵ ..... حقوق اجتماعی
- ۱۰۵ ..... حقوق خانوادگی
- ۱۰۶ ..... مبانی طبیعی حقوق خانوادگی
- ۱۰۶ ..... اشاره
- ۱۰۷ ..... آیا زندگی خانوادگی طبیعی است یا قراردادی؟
- ۱۰۸ ..... فرضیه چهار دوره
- ۱۰۹ ..... زن در طبیعت



- ۱۱۱ ----- بخش هفتم: تفاوت‌های زن و مرد
- ۱۱۱ ----- اشاره
- ۱۱۱ ----- تفاوت‌های زن و مرد
- ۱۱۱ ----- اشاره
- ۱۱۲ ----- تناسب است یا نقص و کمال؟
- ۱۱۳ ----- نظریه افلاطون
- ۱۱۴ ----- افلاطون و ارسطو، رو در روی یکدیگر
- ۱۱۴ ----- نظر دنیای امروز
- ۱۱۴ ----- دوگونگی‌ها
- ۱۱۵ ----- از لحاظ جسمی
- ۱۱۵ ----- از لحاظ روانی
- ۱۱۵ ----- از نظر احساسات [نسبت] به یکدیگر
- ۱۱۶ ----- تفاوت‌های زن و مرد
- ۱۱۶ ----- اشاره
- ۱۱۷ ----- شاهکار خلقت
- ۱۱۸ ----- پیوندی بالاتر از شهوت
- ۱۱۸ ----- دوگونگی احساسات مرد و زن نسبت به هم
- ۱۱۹ ----- نظریه یک خانم روانشناس
- ۱۲۰ ----- نهضت عجولانه
- ۱۲۰ ----- نظریه ویل دورانت
- ۱۲۳ ----- بخش هشتم: مهر و نفقه
- ۱۲۳ ----- اشاره
- ۱۲۳ ----- مهر و نفقه
- ۱۲۳ ----- اشاره
- ۱۲۴ ----- تاریخچه مهر
- ۱۲۵ ----- مهر در نظام حقوقی اسلام

- نگاهی به تاریخ - - - - - ۱۲۵
- فلسفه حقیقی مهر - - - - - ۱۲۶
- مهر در قرآن - - - - - ۱۲۸
- دوگونگی احساسات در حیوانات - - - - - ۱۲۹
- هدیه و کادو در روابط نامشروع - - - - - ۱۲۹
- معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی تر است - - - - - ۱۲۹
- رسوم جاهلیت که در اسلام منسوخ شد - - - - - ۱۲۹
- سیستم مهری اسلام خاص خودش است - - - - - ۱۳۱
- آیین فطرت - - - - - ۱۳۲
- انتقادات - - - - - ۱۳۳
- مهر و نفقه - - - - - ۱۳۶
- اشاره - - - - - ۱۳۶
- محجوریت زن فرنگی تا نیمه دوم قرن نوزدهم - - - - - ۱۳۷
- چرا اروپا ناگهان استقلال مالی داد؟ - - - - - ۱۳۷
- قرآن و استقلال اقتصادی زن - - - - - ۱۳۸
- یک مقایسه - - - - - ۱۳۸
- انتقاد و پاسخ - - - - - ۱۳۹
- سه نوع نفقه - - - - - ۱۴۰
- آیا زن امروز مهر و نفقه نمی خواهد؟ - - - - - ۱۴۰
- اشاره - - - - - ۱۴۰
- رعایت جانب زن در مسائل مالی - - - - - ۱۴۱
- فلسفه تبلیغ علیه نفقه - - - - - ۱۴۳
- دولت به جای شوهر - - - - - ۱۴۴
- آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین کرده است؟ - - - - - ۱۴۵
- بخش نهم: مسأله ارث - - - - - ۱۴۷
- اشاره - - - - - ۱۴۷

- مسأله ارث ..... ۱۴۷
- اشاره ..... ۱۴۷
- علل محرومیت زن از ارث ..... ۱۴۷
- ارث پسرخوانده ..... ۱۴۸
- ارث هم پیمان ..... ۱۴۸
- زن، جزء سهم الارث ..... ۱۴۹
- ارث زن در ایران ساسانی ..... ۱۴۹
- ایراد غرب پرستان ..... ۱۵۰
- ایراد زنادقه صدر اسلام بر مسأله ارث ..... ۱۵۱
- بخش دهم: حق طلاق ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- حق طلاق ..... ۱۵۲
- اشاره ..... ۱۵۲
- افزایش طلاق در زندگی جدید ..... ۱۵۲
- طلاق در ایران ..... ۱۵۴
- محیط طلاق زای آمریکا ..... ۱۵۴
- فرضیه‌ها ..... ۱۵۵
- حق طلاق ..... ۱۵۷
- اشاره ..... ۱۵۷
- طلاقهای ناجوانمردانه ..... ۱۵۸
- شایعه بی‌اساس ..... ۱۶۰
- چرا اسلام طلاق را تحریم نکرد؟ ..... ۱۶۲
- حق طلاق ..... ۱۶۲
- اشاره ..... ۱۶۲
- قوانین فطرت در مورد ازدواج و طلاق ..... ۱۶۳
- مقام طبیعی مرد در حیات خانوادگی ..... ۱۶۴

- ۱۶۵ ..... نظر یک بانوی روانشناس
- ۱۶۶ ..... بنیانی که بر اساس عواطف بنا شده است
- ۱۶۸ ..... آنچه بنیان خانوادگی را استوار می‌سازد بیش از تساوی است
- ۱۶۸ ..... تساوی در فساد
- ۱۶۹ ..... حق طلاق
- ۱۶۹ ..... اشاره
- ۱۷۰ ..... طبیعت صلح خانوادگی با سایر صلحها جداست
- ۱۷۱ ..... اسلام از هر عامل انصراف از طلاق استقبال می‌کند
- ۱۷۴ ..... سوابق خدمت زن در خانواده
- ۱۷۵ ..... حق طلاق
- ۱۷۵ ..... اشاره
- ۱۷۶ ..... حق طلاق ناشی از نقش خاص مرد، در مسأله عشق است نه از مالکیت او
- ۱۷۶ ..... طلاق از آن جهت رهایی است که ماهیت طبیعی ازدواج تصاحب است
- ۱۷۷ ..... جریمه طلاق
- ۱۷۸ ..... حق طلاق برای زن به صورت حق تفویضی
- ۱۷۹ ..... طلاق قضایی
- ۱۷۹ ..... اشاره
- ۱۷۹ ..... آیا بعضی ازدواجها سرطان است و زن باید بسوزد و بسازد؟
- ۱۸۰ ..... بن‌بست‌ها
- ۱۸۱ ..... بن بست طلاق
- ۱۸۲ ..... نظر آیت الله حلی
- ۱۸۴ ..... شواهد و دلایل دیگر
- ۱۸۴ ..... نظر شیخ الطائفه
- ۱۸۵ ..... بخش یازدهم: تعدد زوجات
- ۱۸۵ ..... اشاره
- ۱۸۶ ..... تعدد زوجات

- ۱۸۶ ..... اشاره
- ۱۸۷ ..... کمونیسم جنسی
- ۱۸۷ ..... نظریه افلاطون
- ۱۸۷ ..... چند شوهری
- ۱۸۹ ..... اشکال چندشوهری
- ۱۸۹ ..... تعدد زوجات
- ۱۸۹ ..... اسلام و تعدد زوجات
- ۱۹۱ ..... تعدد زوجات در ایران
- ۱۹۲ ..... علل تاریخی تعدد زوجات
- ۱۹۲ ..... اشاره
- ۱۹۴ ..... علت شکست چندهمسری
- ۱۹۵ ..... شکست اشتراکیت جنسی
- ۱۹۷ ..... علل تاریخی تعدد زوجات
- ۱۹۷ ..... اشاره
- ۱۹۸ ..... عوامل جغرافیایی
- ۱۹۹ ..... وضع چندهمسری در مغرب زمین
- ۲۰۱ ..... عادت ماهانه
- ۲۰۱ ..... محدود بودن دوره فرزندزایی زن
- ۲۰۲ ..... عوامل اقتصادی
- ۲۰۲ ..... عامل عدد و عشیره
- ۲۰۲ ..... فزونی عدد زنان بر مردان
- ۲۰۳ ..... بررسی علل و عوامل
- ۲۰۴ ..... حق زن در چندهمسری
- ۲۰۴ ..... اشاره
- ۲۰۶ ..... علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان
- ۲۰۷ ..... مقاومت بیشتر زن در برابر بیماریها

- ۲۰۸ ..... حق زن در چندهمسری
- ۲۰۹ ..... نظریه راسل
- ۲۱۰ ..... از هر ده انگلیسی ...
- ۲۱۱ ..... تعدد زوجات، ممنوع و همجنس بازی رواست؟! .....
- ۲۱۱ ..... آیا طبیعت مرد چندهمسری است؟ .....
- ۲۱۱ ..... اشاره
- ۲۱۳ ..... چندهمسری، عامل نجات تک همسری .....
- ۲۱۴ ..... چهره واقعی بحث .....
- ۲۱۴ ..... نیرنگ مرد قرن بیستم .....
- ۲۱۶ ..... بحران ناشی از محرومیت زنان بی شوهر .....
- ۲۱۶ ..... عکس العمل‌های مختلف در زمینه پدیده فزونی زن .....
- ۲۱۷ ..... اشکالات و معایب چندهمسری .....
- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۸ ..... بررسی صحیح .....
- ۲۱۸ ..... از نظر روحی .....
- ۲۱۹ ..... از نظر تربیتی .....
- ۲۲۰ ..... از نظر اخلاقی .....
- ۲۲۲ ..... از نظر حقوقی .....
- ۲۲۳ ..... از نظر فلسفی .....
- ۲۲۳ ..... نقش اسلام در چندهمسری .....
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۴ ..... محدودیت .....
- ۲۲۴ ..... عدالت .....
- ۲۲۶ ..... مسأله بیم از عدم عدالت .....
- ۲۲۷ ..... حرم‌سراها .....
- ۲۲۷ ..... شرایط و امکانات دیگر .....

۲۲۸	مرد امروز و تعدد زوجات
۲۲۹	مهر و نفقه
۲۲۹	اشاره
۲۲۹	مسأله حجاب
۲۲۹	اشاره
۲۲۹	نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران «۱»
۲۳۲	مقدمه انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ اول
۲۳۲	مقدمه انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ دوم
۲۳۲	مقدمه مؤلف
۲۳۴	مقدمه
۲۳۵	بخش اول: تاریخچه حجاب
۲۳۹	بخش دوم: علت پیدا شدن حجاب
۲۳۹	اشاره
۲۴۰	ریاضت و رهبانیت
۲۴۵	عدم امنیت
۲۴۷	استثمار زن
۲۵۰	حسادت
۲۵۳	عادت زنانگی
۲۵۴	بالا بردن ارزش
۲۵۷	بخش سوم: فلسفه پوشش در اسلام
۲۶۵	بخش چهارم: ایرادها و اشکالها: حجاب و منطق
۲۶۵	اشاره
۲۶۶	حجاب و اصل آزادی
۲۶۸	رکود فعالیتها
۲۷۱	افزایش التهایها
۲۷۵	بخش پنجم: حجاب اسلامی

- ۲۷۵ ..... اشاره
- ۲۷۷ ..... استینان
- ۲۹۳ ..... آیات دیگر
- ۲۹۶ ..... همسران پیغمبر
- ۲۹۷ ..... حریم عفاف
- ۳۰۱ ..... حدود پوشش
- ۳۰۱ ..... بررسی
- ۳۰۲ ..... چهره و دو دست (وجه و کفین)
- ۳۰۲ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... ادله موافق
- ۳۱۱ ..... ادله مخالف
- ۳۱۲ ..... اشاره
- ۳۱۲ ..... ۱. سیره مسلمین
- ۳۱۴ ..... ۲. ملاک
- ۳۱۶ ..... ۳. روایت
- ۳۱۷ ..... ۴. خواستگاری
- ۳۱۹ ..... ۵. آیه «جلباب»
- ۳۱۹ ..... شرکت زن در مجامع
- ۳۱۹ ..... اشاره
- ۳۲۷ ..... توصیه‌های اخلاقی
- ۳۲۹ ..... نه حبس و نه اختلاط
- ۳۳۰ ..... فتواها
- ۳۳۳ ..... حس احتیاط
- ۳۳۴ ..... کتمان یا اظهار؟
- ۳۳۷ ..... دو مسأله دیگر
- ۳۳۸ ..... پاسخهای استاد. به. تفهیمی بر کتاب مسأله حجاب



٣٣٨	.....	اشاره
٣٣٨	.....	صفحة ٣٨٢
٣٣٨	.....	اشاره
٣٣٨	.....	[نقد]
٣٣٨	.....	پاسخ
٣٣٨	.....	صفحة ٣٨٣. تاريخچه حجاب:
٣٣٩	.....	اشاره
٣٣٩	.....	[نقد]
٣٣٩	.....	پاسخ
٣٣٩	.....	صفحة ٣٨٥
٣٣٩	.....	اشاره
٣٣٩	.....	[نقد]
٣٤٠	.....	پاسخ
٣٤٠	.....	صفحة ٣٨٦
٣٤٠	.....	اشاره
٣٤٠	.....	[نقد]
٣٤٠	.....	پاسخ
٣٤٠	.....	صفحة ٣٨٧
٣٤٠	.....	اشاره
٣٤١	.....	[نقد]
٣٤١	.....	پاسخ
٣٤١	.....	صفحة ٣٨٩
٣٤١	.....	اشاره
٣٤١	.....	[نقد]
٣٤٢	.....	پاسخ
٣٤٢	.....	صفحة ٤٠٠

٣٤٢ ..... اشاره

٣٤٣ ..... [نقد]

٣٤٣ ..... پاسخ

٣٤٣ ..... صفحه ٤٠١

٣٤٣ ..... اشاره

٣٤٣ ..... [نقد]

٣٤٤ ..... پاسخ

٣٤٤ ..... صفحه ٤٠٥

٣٤٤ ..... اشاره

٣٤٤ ..... [نقد]

٣٤٤ ..... پاسخ

٣٤٤ ..... صفحه ٤٠٥

٣٤٥ ..... اشاره

٣٤٥ ..... [نقد]

٣٤٥ ..... پاسخ

٣٤٥ ..... صفحه ٤٠٨

٣٤٥ ..... اشاره

٣٤٥ ..... [نقد]

٣٤٦ ..... پاسخ

٣٤٦ ..... صفحه ٤١٤

٣٤٦ ..... اشاره

٣٤٦ ..... [نقد]

٣٤٦ ..... پاسخ

٣٤٦ ..... صفحه ٤١٨ [مورد اول]

٣٤٦ ..... اشاره

٣٤٦ ..... [نقد]

٣٤٧ ..... پاسخ

٣٤٧ ..... [صفحة ٤١٨ مورد دوم]

٣٤٧ ..... اشاره

٣٤٧ ..... [نقد]

٣٤٧ ..... پاسخ

٣٤٨ ..... صفحه ٤٢١

٣٤٨ ..... اشاره

٣٤٨ ..... [نقد]

٣٤٨ ..... پاسخ

٣٤٩ ..... صفحه ٤٢٢

٣٤٩ ..... اشاره

٣٤٩ ..... [نقد]

٣٤٩ ..... پاسخ

٣٤٩ ..... صفحه ٤٣٠

٣٤٩ ..... اشاره

٣٥٠ ..... [نقد]

٣٥٠ ..... پاسخ

٣٥٠ ..... صفحه ٤٣١ [مورد اول]

٣٥٠ ..... اشاره

٣٥١ ..... [نقد]

٣٥١ ..... پاسخ

٣٥١ ..... [صفحة ٤٣١ مورد دوم]

٣٥١ ..... اشاره

٣٥٢ ..... [نقد]

٣٥٢ ..... پاسخ

٣٥٢ ..... صفحه ٤٣١ [مورد اول]

٣٥٢ ..... اشاره

٣٥٢ ..... [نقد]

٣٥٣ ..... پاسخ

٣٥٣ ..... [صفحة ٤٣١ مورد دوم]

٣٥٣ ..... اشاره

٣٥٣ ..... [نقد]

٣٥٣ ..... پاسخ

٣٥٣ ..... صفحه ٤٣٥

٣٥٣ ..... اشاره

٣٥٣ ..... [نقد]

٣٥٤ ..... پاسخ

٣٥٤ ..... صفحه ٤٤٠

٣٥٤ ..... اشاره

٣٥٤ ..... [نقد]

٣٥٤ ..... پاسخ

٣٥٤ ..... صفحه ٤٤٧

٣٥٤ ..... اشاره

٣٥٥ ..... [نقد]

٣٥٥ ..... پاسخ

٣٥٥ ..... صفحه ٤٤٨ [مورد اول]

٣٥٥ ..... [نقد]

٣٥٥ ..... پاسخ

٣٥٥ ..... اشاره

٣٥٥ ..... [صفحة ٤٤٨ مورد دوم]

٣٥٦ ..... [نقد]

٣٥٦ ..... پاسخ

صفحة ٤٥٧ ..... ٣٥٦

اشاره ..... ٣٥٦

[نقد] ..... ٣٥٦

پاسخ ..... ٣٥٦

صفحة ٤٧١ ..... ٣٥٦

اشاره ..... ٣٥٦

[نقد] ..... ٣٥٧

پاسخ ..... ٣٥٧

صفحة ٤٧٤ ..... ٣٥٧

اشاره ..... ٣٥٧

[نقد] ..... ٣٥٨

پاسخ ..... ٣٥٨

صفحة ٤٧٥ ..... ٣٥٨

اشاره ..... ٣٥٨

[نقد] ..... ٣٥٨

پاسخ ..... ٣٥٩

صفحة ٤٧٦ ..... ٣٥٩

اشاره ..... ٣٥٩

[نقد] ..... ٣٥٩

پاسخ ..... ٣٥٩

صفحة ٤٧٦ ..... ٣٥٩

اشاره ..... ٣٦٠

[نقد] ..... ٣٦٠

پاسخ ..... ٣٦٠

صفحة ٤٨٣ [مورد اول] ..... ٣٦٠

اشاره ..... ٣٦٠

٣٦١ ----- [نقد]

٣٦١ ----- پاسخ

٣٦١ ----- [صفحة ٤٨٣ مورد دوم]

٣٦١ ----- اشاره

٣٦١ ----- [نقد]

٣٦٢ ----- پاسخ

٣٦٢ ----- صفحه ٤٨٤

٣٦٢ ----- اشاره

٣٦٢ ----- [نقد]

٣٦٣ ----- پاسخ

٣٦٣ ----- صفحه ٤٨٨

٣٦٣ ----- اشاره

٣٦٤ ----- [نقد]

٣٦٤ ----- پاسخ

٣٦٤ ----- صفحه ٤٨٩

٣٦٤ ----- اشاره

٣٦٤ ----- [نقد]

٣٦٤ ----- پاسخ

٣٦٤ ----- صفحه ٤٩٠

٣٦٤ ----- اشاره

٣٦٥ ----- [نقد]

٣٦٥ ----- پاسخ

٣٦٥ ----- صفحه ٤٩٤

٣٦٥ ----- اشاره

٣٦٥ ----- [نقد]

٣٦٥ ----- پاسخ

صفحة ٥٠٥ [مورد اول] ..... ٣٦٦

اشاره ..... ٣٦٦

[نقد] ..... ٣٦٦

پاسخ ..... ٣٦٦

صفحة ٥٠٥ [مورد دوم] ..... ٣٦٦

اشاره ..... ٣٦٦

[نقد] ..... ٣٦٦

پاسخ ..... ٣٦٧

صفحة ٥٠٧ ..... ٣٦٧

اشاره ..... ٣٦٧

[نقد] ..... ٣٦٧

پاسخ ..... ٣٦٧

صفحة ٥٠٨ ..... ٣٦٧

اشاره ..... ٣٦٧

[نقد] ..... ٣٦٨

پاسخ ..... ٣٦٨

صفحة ٥٠٩ [مورد اول] ..... ٣٦٨

اشاره ..... ٣٦٨

[نقد] ..... ٣٦٨

پاسخ ..... ٣٦٨

صفحة ٥٠٩ [مورد دوم] ..... ٣٦٨

اشاره ..... ٣٦٨

[نقد] ..... ٣٦٩

صفحة ٥٠٩ [مورد سوم] ..... ٣٦٩

اشاره ..... ٣٦٩

[نقد] ..... ٣٦٩

٣٦٩ ..... پاسخ

٣٧٠ ..... صفحه ٥١٠ [مورد اول]

٣٧٠ ..... اشاره

٣٧٠ ..... [نقد]

٣٧٠ ..... پاسخ

٣٧١ ..... [صفحه ٥١٠ مورد دوم]

٣٧١ ..... اشاره

٣٧١ ..... [نقد]

٣٧١ ..... [صفحه ٥١٠ مورد سوم]

٣٧١ ..... اشاره

٣٧١ ..... [نقد]

٣٧٢ ..... پاسخ

٣٧٤ ..... صفحه ٥١٢.

٣٧٤ ..... اشاره

٣٧٤ ..... [نقد]

٣٧٤ ..... پاسخ

٣٧٤ ..... صفحه ٥١٣.

٣٧٤ ..... اشاره

٣٧٥ ..... [نقد]

٣٧٥ ..... پاسخ

٣٧٥ ..... صفحه ٥١٦.

٣٧٥ ..... اشاره

٣٧٦ ..... [نقد]

٣٧٦ ..... پاسخ

٣٧٦ ..... فحه ٥١٧.

٣٧٦ ..... اشاره



٣٧٤ ..... [نقد]

٣٧٤ ..... پاسخ

٣٧٤ ..... صفحه ٥٢٣.

٣٧٤ ..... اشاره

٣٧٤ ..... [نقد]

٣٧٧ ..... پاسخ

٣٧٧ ..... صفحه ٥٢٤.

٣٧٧ ..... اشاره

٣٧٧ ..... [نقد]

٣٧٧ ..... پاسخ

٣٧٧ ..... صفحه ٥٢٥.

٣٧٧ ..... اشاره

٣٧٨ ..... [نقد]

٣٧٨ ..... پاسخ

٣٧٨ ..... صفحه ٥٢٧.

٣٧٨ ..... [نقد]

٣٧٩ ..... اشاره

٣٧٩ ..... پاسخ

٣٧٩ ..... صفحه ٥٣١.

٣٧٩ ..... اشاره

٣٧٩ ..... [نقد]

٣٧٩ ..... پاسخ

٣٨٠ ..... صفحه ٥٣٢.

٣٨٠ ..... اشاره

٣٨٠ ..... [نقد]

٣٨٠ ..... پاسخ

صفحة ٥٣٧ ..... ٣٨١

اشاره ..... ٣٨١

[نقد] ..... ٣٨١

پاسخ ..... ٣٨١

صفحة ٥٤٠ [مورد اول] ..... ٣٨١

اشاره ..... ٣٨٢

[نقد ١] ..... ٣٨٢

پاسخ ..... ٣٨٢

[نقد ٢] ..... ٣٨٢

پاسخ ..... ٣٨٢

[صفحة ٥٤٠ مورد دوم] ..... ٣٨٢

اشاره ..... ٣٨٢

[نقد] ..... ٣٨٣

پاسخ ..... ٣٨٣

[صفحة ٥٤٠ مورد سوم] ..... ٣٨٣

اشاره ..... ٣٨٣

[نقد] ..... ٣٨٣

پاسخ ..... ٣٨٣

صفحة ٥٤٥ ..... ٣٨٤

اشاره ..... ٣٨٤

[نقد] ..... ٣٨٥

پاسخ ..... ٣٨٥

صفحة ٥٤٧ ..... ٣٨٥

اشاره ..... ٣٨٥

[نقد] ..... ٣٨٥

پاسخ ..... ٣٨٦

صفحة ۵۵۸ ..... ۳۸۷

اشاره ..... ۳۸۷

[نقد] ..... ۳۸۷

پاسخ ..... ۳۸۷

صفحة ۵۶۴ [مورد اول] ..... ۳۸۷

اشاره ..... ۳۸۷

[نقد] ..... ۳۸۸

پاسخ ..... ۳۸۸

[صفحة ۵۶۴ مورد دوم] ..... ۳۸۸

اشاره ..... ۳۸۸

[نقد] ..... ۳۸۸

پاسخ ..... ۳۸۸

[خاتمه] ..... ۳۸۹

اخلاق جنسی. در. اسلام و جهان غرب ..... ۳۸۹

اشاره ..... ۳۸۹

علاقه جنسی یا گناه ذاتی در جهان قدیم ..... ۳۸۹

اشاره ..... ۳۸۹

اخلاق جنسی ..... ۳۹۲

تحلیل و انتقاد از اخلاق نوین جنسی ..... ۳۹۵

ارزیابی اصول سیستم نوین جنسی (۱) ..... ۳۹۸

اشاره ..... ۳۹۸

اصل آزادی ..... ۳۹۹

ارزیابی اصول سیستم نوین جنسی (۲) ..... ۴۰۲

اشاره ..... ۴۰۲

آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مابین است؟ ..... ۴۰۳

کشتن نفس یعنی چه؟ ..... ۴۰۵

آشناختگی غرایز و میلها ----- ۴۰۶

انضباط جنسی، غریزه عشق ----- ۴۰۹

دموکراسی در اخلاق ----- ۴۰۹

رشد شخصیت از نظر غریزه جنسی ----- ۴۰۹

عشق و عفت ----- ۴۱۲

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۴۱۷

نام کتاب: فقه و حقوق (مجموعه آثار) موضوع: فقه استدلالی نویسنده: مطهری، شهید مرتضی تاریخ وفات مؤلف: ۱۳۹۹ ه ق  
زبان: فارسی قطع: وزیری تعداد جلد: ۳ تاریخ نشر: ه ق نوبت چاپ: اول مکان چاپ: قم- ایران

### [مقدمه]

□  
کتاب حاضر جلد نوزدهم- و جلد اول از بخش «فقه و حقوق»- مجموعه آثار استاد شهید آیه الله مطهری را تشکیل می دهد و مشتمل است بر کتابهای نظام حقوق زن در اسلام، مسأله حجاب، پاسخهای استاد به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب و اخلاق جنسی. بنابراین همه مطالب کتاب در اطراف حقوق و مسائل مربوط به زن می باشد و از این جهت دارای امتیاز می باشد. در واقع آثار قلمی استاد شهید درباره مسأله زن در این مجلد از «مجموعه آثار» گرد آمده است، گرچه در این موضوع، سخنرانیهایی نیز از آن متفکر شهید باقی است و به فضل خدا در مجلدات بعدی قرار خواهد گرفت.

توضیحات لازم درباره دو کتاب نظام حقوق زن در اسلام و مسأله حجاب در مقدمه های آنها داده شده است. مطلب اضافه این است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، استاد شهید شروع به نگارش مقدمه جدیدی برای کتاب مسأله حجاب با توجه به فضای جدید حاکم بر کشور و دنیای اسلام نمودند. این مقدمه به اتمام نرسید و استاد به شهادت رسیدند. ما در «مجموعه آثار» این مقدمه را- هر چند ناقص- در ابتدای این کتاب قرار دادیم.

نکته مهم درباره این دو کتاب، تأثیر شگرفی است که بر جو فاسد و مسموم قبل از انقلاب اسلامی در کشور داشته است از نظر تضعیف آن جو و خنثی کردن سیاستهای استعماری رژیم شاهنشاهی در خصوص ترویج روابط آزاد زن و مرد و فاسد کردن جامعه خصوصاً جوانان و سست نمودن بنیاد خانواده در کشور؛ و البته بعد از انقلاب اسلامی نیز در آشنا ساختن افکار با منطق اسلام در این مسائل و خنثی کردن تبلیغات گذشته تأثیر بسزا داشته است و همچنان خواهد داشت،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰

خصوصاً که اخیراً تبلیغات مخالف در این زمینه افزایش یافته است.

اما کتاب پاسخهای استاد مشتمل است بر نقدهای یکی از فضلا بر کتاب مسأله حجاب و پاسخهای استاد به آن نقدها. توضیح اینکه در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی یکی از فضلا در حاشیه نسخه ای از چاپ سوم این کتاب، نظرات انتقادی خود را مرقوم نموده و آن را در اختیار استاد شهید می گذارد، و استاد نیز پاسخهای خود را در ذیل آن نقدها می نگارند. از آنجا که این نقدها و پاسخها برای عموم نیز قابل استفاده و مفید بود اقدام به چاپ آن گردید. در هر نقد و پاسخی ابتدا متن کتاب مسأله حجاب با ذکر صفحه آن مطابق با همین مجلد از «مجموعه آثار»، سپس نقد آن متن با حروف ریزتر و به دنبال آن پاسخ استاد با حروف سیاه و عرض کمتر ذکر گردیده است.

مطالعه این کتاب علاوه بر اینکه تا حدی روش فقهی استاد را آشکار می سازد، نشان می دهد که چگونه استاد شهید که از یک سو با تر استعماری «اسلام منهای روحانیت» مبارزه می کند تا آنجا که جان خود را در این راه فدا می نماید، از سوی دیگر با جمود و تحجر درمی آویزد؛ و این نیست مگر ناشی از چند بعدی بودن شخصیت و پیمودن صراط مستقیم اسلام که لاجرم با

انحرافهای مختلف ناسازگار است.

پاسخهای استاد در این کتاب، شامل نکات بدیع و ناب فقهی است که خصوصاً برای اهل فن مغتنم است و نکته جالب توجه در آنها، شباهتی است که میان این پاسخها و پاسخها و آراء فقهی امام خمینی (ره) حتی از نظر لحن سخن مشاهده می‌شود. کتاب اخلاق جنسی نیز در اصل مقالاتی بوده است که در حدود سال ۱۳۵۳ در مجله «مکتب اسلام» به چاپ می‌رسیده و بعداً به صورت کتاب درآمده است و در واقع تطبیقی است میان اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب. امید است این مجلد از «مجموعه آثار» استاد شهید نیز همچون مجلدات قبلی مورد استقبال مردم شریف ایران و سایر فارسی زبانان قرار گیرد و موجبات رضایت آنها را فراهم آورد، همانها که بارها ما را با سپاسهای خود تشویق نموده‌اند. از خدای متعال توفیق بیشتر مسألت می‌کنیم.

نیمه شعبان ۱۴۲۰ برابر با سوم آذر ۱۳۷۸

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳

## نظام حقوق زن در اسلام

### اشاره

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵

### مقدمه

مقتضیات عصر ما ایجاب می‌کند که بسیاری از مسائل مجدداً مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود. «نظام حقوق و تکالیف خانوادگی» از جمله این سلسله مسائل است.

در این عصر، به عللی که بعداً به آنها اشاره خواهم کرد، چنین فرض شده که مسأله اساسی در این زمینه «آزادی» زن و «تساوی حقوق» او با مرد است؛ همه مسائل دیگر فرع این دو مسأله است.

ولی از نظر ما اساسی ترین مسأله در مورد «نظام حقوق خانوادگی» - و لا اقل در ردیف مسائل اساسی - این است که آیا نظام خانوادگی نظامی است مستقل از سایر نظامات اجتماعی، و منطبق و معیار ویژه‌ای دارد جدا از منطقتها و معیارهایی که در سایر تأسیسات اجتماعی به کار می‌رود یا هیچ گونه تفاوتی میان این واحد اجتماعی با سایر واحدها نیست؛ بر این واحد همان منطق و همان فلسفه و همان معیارها حاکم است که بر سایر واحدها و مؤسسات اجتماعی؟.

ریشه این تردید، «دوجنسی» بودن دو رکن اصلی این واحد از یک طرف و توالی نسلی والدین و فرزندان از جانب دیگر است. دستگاه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶

آفرینش، اعضای این واحد را در وضعهای «نامشابه» و ناهمسانی و با کیفیات و چگونگیهای مختلفی قرار داده است. اجتماع خانوادگی اجتماعی است «طبیعی - قراردادی» یعنی حد متوسطی است میان یک اجتماع غریزی (مانند اجتماع زنبور عسل و موریانه که همه حدود و حقوق و مقررات از جانب طبیعت معین شده و امکان سرپیچی نیست) و یک اجتماع قراردادی (مانند اجتماع مدنی انسانها که کمتر جنبه طبیعی و غریزی دارد).

چنانکه می‌دانیم قدمای فلاسفه، فلسفه زندگی خانوادگی را بخش مستقلی از «حکمت عملی» می‌شمردند و معتقد به منطق و معیار جداگانه‌ای برای این بخش از حیات انسانی بودند. افلاطون در رسالهٔ جمهوری و ارسطو در کتاب سیاست و بوعلی در کتاب الشفاء با چنین دیدی و از این زاویه به موضوع نگریسته‌اند.

در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعاً چنین تردید و پرسشی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و متشابه است یا ناهمانند و نامتشابه؟ یعنی آیا خلقت و طبیعت که یک سلسله حقوق به انسانها ارزانی داشته است، آن حقوق را دوجنسی آفریده است یا یک جنسی؟ آیا «ذکوریت» و «انوثیت» در حقوق و تکالیف اجتماعی راه یافته است یا از نظر طبیعت و در منطق تکوین و آفرینش، حقوق یک جنسی است؟.

در دنیای غرب، از قرن هفدهم به بعد، پا به پای نهضت‌های علمی و فلسفی، نهضتی در زمینهٔ مسائل اجتماعی و به نام «حقوق بشر» صورت گرفت. نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکار خویش را در بارهٔ حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این گروه نویسندگان و متفکرانند. این گروه حق عظیمی بر جامعهٔ بشریت دارند. شاید بتوان ادعا کرد که حق اینها بر جامعهٔ بشریت از حق مکتشفان و مخترعان بزرگ کمتر نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷

اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادیهاست. این حقوق و آزادیها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد یا قومی سلب کنند؛ حتی خود صاحب حق نیز نمی‌تواند به میل و ارادهٔ خود، آنها را به غیر منتقل نماید و خود را از اینها عریان و منسلخ سازد؛ و همهٔ مردم اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند در این حقوق و آزادیها با یکدیگر «متساوی» و برابرند. این نهضت فکری و اجتماعی ثمرات خود را ظاهر ساخت؛ اولین بار در انگلستان و سپس در امریکا و بعد در فرانسه به صورت انقلابها و تغییر نظامها و امضای اعلامیه‌ها بروز و ظهور نمود و به تدریج به نقاط دیگر سرایت کرد.

در قرن نوزدهم افکار تازه‌ای در زمینهٔ حقوق انسانها در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی پیدا شد و تحولات دیگری رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از طبقهٔ سرمایه‌دار به مدافعان طبقهٔ کارگر گردید.

تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، آنچه در بارهٔ حقوق انسانها گفتگو شده و یا عملاً اقدامی صورت گرفته، مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقهٔ کارگر و زحمتکش در برابر طبقهٔ کارفرما و ارباب. در قرن بیستم مسألهٔ «حقوق زن» در برابر «حقوق مرد» مطرح شد و برای اولین بار در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر - که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی از طرف سازمان ملل متحد منتشر گشت - تساوی حقوق زن و مرد صریحاً اعلام شد.

در همهٔ نهضت‌های اجتماعی غرب از قرن هفدهم تا قرن حاضر، محور اصلی دو چیز بود: «آزادی» و «تساوی»، و نظر به اینکه نهضت حقوق زن در غرب دنبالهٔ سایر نهضتها بود و بعلاوه تاریخ حقوق زن در اروپا از نظر آزادیها و برابریها فوق العادهٔ مرارتبار بود، در این مورد نیز جز در بارهٔ «آزادی» و «تساوی» سخن نرفت.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸

پیشگامان این نهضت، آزادی زن و تساوی حقوق او را با مرد مکمل و متمم نهضت حقوق بشر - که از قرن هفدهم عنوان شده بود - دانستند و مدعی شدند که بدون تأمین آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد سخن از آزادی و حقوق بشر بی‌معنی است،

و بعلاوه همه مشکلات خانوادگی ناشی از عدم آزادی زن و عدم تساوی حقوق او با مرد است و با تأمین این جهت، مشکلات خانوادگی یکجا حل می‌شود.

در این نهضت، آنچه ما آن را «مسئله اساسی در نظام حقوق خانوادگی» خواندیم، یعنی اینکه آیا این نظام بالطبع نظام مستقلی است و منطق و معیاری دارد جدا از منطق و معیار سایر مؤسسات اجتماعی یا نه، به فراموشی سپرده شد. آنچه اذهان را به خود معطوف ساخته بود همان تعمیم اصل آزادی و اصل تساوی در مورد زنان نسبت به مردان بود. به عبارت دیگر، در مورد حقوق زن نیز تنها موضوع بحث، «حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر» بود و بس. همه سخنها در اطراف این یک مطلب دور زد که زن با مرد در انسانیت شریک است و یک انسان تمام عیار است، پس باید از حقوق فطری و غیر قابل سلب بشر مانند مرد و برابر با او برخوردار باشد.

در برخی از فصول این کتاب در باره «منابع حقوق طبیعی» بحث نسبتاً کافی شده است. در آنجا ثابت کرده‌ایم که اساس و مبنای حقوق طبیعی و فطری، خود طبیعت است؛ یعنی اگر انسان از حقوق خاصی برخوردار است که اسب و گوسفند و مرغ و ماهی از آنها بی‌بهره‌اند، ریشه‌اش طبیعت و خلقت و آفرینش است، و اگر انسانها همه در حقوق طبیعی مساوی هستند و همه باید «آزاد» زیست کنند فرمانی است که در متن خلقت صادر شده است، دلیلی غیر از آن ندارد؛ دانشمندان طرفدار تساوی و آزادی به عنوان حقوق فطری انسانها نیز دلیلی جز این نداشتند. طبعاً در مسئله اساسی نظام خانوادگی نیز مرجع و مأخذی جز طبیعت نیست.

اکنون باید ببینیم چرا مسئله‌ای که ما آن را مسئله اساسی در نظام حقوق خانوادگی نامیدیم، مورد توجه واقع نشد. آیا در پرتو علوم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹

امروز معلوم شد که تفاوت و اختلاف زن و مرد یک تفاوت ساده عضوی است و در اساس ساختمان جسمی و روحی آنها و حقوقی که به آنها تعلق می‌گیرد و مسئولیتهایی که باید بر عهده بگیرند تأثیری ندارد، و بدین جهت در فلسفه‌های اجتماعی امروز حسابی جداگانه برای آن باز نشد؟.

اتفاقاً قضیه برعکس است؛ در پرتو اکتشافات و پیشرفتهای علمی زیستی و روانی، تفاوت‌های دو جنس روشنتر و مستدلتر گشت و ما در برخی از فصول این کتاب با استناد به تحقیقات زیست‌شناسان و فیزیولوژیستها و روانشناسان در این باره بحث کرده‌ایم. با همه اینها مسئله اساسی به فراموشی سپرده شد و این مایه شگفتی است.

منشأ این بی‌توجهی شاید این است که این نهضت خیلی عجولانه صورت گرفت. لذا این نهضت در عین اینکه یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای او و برای جامعه بشریت به ارمغان آورد. بعداً در فصول این کتاب خواهیم دید که زن غربی تا اوایل قرن بیستم از ساده‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین حقوق محروم بوده است و تنها در اوایل قرن بیستم بود که مردم مغرب زمین به فکر جبران ما فات افتادند و چون این نهضت دنباله نهضتهای دیگر در زمینه «تساوی» و «آزادی» بود همه معجزه‌ها را از معنی این دو کلمه خواستند غافل از اینکه تساوی و آزادی مربوط است به رابطه بشرها با یکدیگر از آن جهت که بشرند و به قول طلاّب «تساوی و آزادی حق انسان بما هو انسان است»؛ زن از آن جهت که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و از حقوقی مساوی بهره‌مند است، ولی زن انسانی است با چگونگیهای خاص و مرد انسانی است با چگونگیهای دیگر. زن و مرد در انسانیت «برابرنند» ولی دو گونه انسانند با دو گونه خصلتها و دو گونه روانشناسی، و این اختلاف ناشی از عوامل جغرافیایی و یا تاریخی و اجتماعی نیست بلکه طرح آن در متن آفرینش



ریخته شده. طبیعت از این دو گونگی‌ها هدف داشته است و هر گونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت عوارض نامطلوبی به بار  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰

می‌آورد. ما همان‌طور که آزادی و برابری انسانها- و از آن جمله زن و مرد- را از طبیعت الهام گرفته‌ایم، درس «یک گونگی»  
یا «دو گونگی» حقوق زن و مرد را و همچنین اینکه اجتماع خانوادگی یک اجتماع لاقل نیمه طبیعی است یا نه، باید از طبیعت  
الهام بگیریم. این مسأله لاقل قابل طرح هست که آیا دوجنسی شدن حیوانات- و از آن جمله انسان- یک امر تصادفی و  
اتفاقی است یا جزء طرح خلقت است؟ و آیا تفاوت دو جنس صرفاً یک تفاوت سطحی ساده عضوی است و یا به قول  
آلکسیس کارل در هر سلول از سلولهای انسان نشانی از جنسیت او هست؟ آیا در منطق و زبان فطرت، هر یک از زن و مرد  
رسالتی مخصوص به خود دارند یا نه؟ آیا حقوق یک جنسی است یا دو جنسی؟

آیا اخلاق و تربیت دو جنسی است یا یک جنسی؟ مجازاتها چطور؟ و همچنین مسئولیتها و رسالتها؟.

در این نهضت به این نکته توجه نشد که مسائل دیگری هم غیر از تساوی و آزادی هست. تساوی و آزادی شرط لازم اند نه  
شرط کافی.

تساوی حقوق یک مطلب است و تشابه حقوق مطلب دیگر؛ برابری حقوق زن و مرد از نظر ارزشهای مادی و معنوی یک چیز  
است و همانندی و همشکلی و همسانی چیز دیگر. در این نهضت عمده یا سهواً «تساوی» به جای «تشابه» به کار رفت و  
«برابری» با «همانندی» یکی شمرده شد، «کیفیت» تحت الشعاع «کمیت» قرار گرفت، «انسان» بودن زن موجب فراموشی «زن»  
بودن وی گردید.

حقیقت این است که این بی توجهی را نمی‌توان تنها به حساب یک غفلت فلسفی ناشی از شتابزدگی گذاشت؛ عوامل دیگری  
نیز در کار بود که می‌خواست از عنوان «آزادی» و «تساوی» زن استفاده کند.

یکی از آن عوامل این بود که مطامع سرمایه داران در این جریان بی‌دخالته نبود. کارخانه داران برای اینکه زن را از خانه به  
کارخانه بکشند و از نیروی اقتصادی او بهره‌کشی کنند، حقوق زن، استقلال اقتصادی زن، آزادی زن، تساوی حقوق زن با مرد  
را عنوان کردند و آنها بودند که توانستند به این خواسته‌ها رسمیت قانونی بدهند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱

ویل دورانت در فصل نهم از کتاب لذات فلسفه پس از نقل برخی نظریات تحقیرآمیز نسبت به زن از ارسطو و نیچه و شوپنهاور  
و برخی کتب مقدس یهود و اشاره به اینکه در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود اما عملاً هیچ تغییری رخ  
نداد، می‌گوید: «تا حدود سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد».  
آنگاه در باره علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می‌کند، می‌گوید: «آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است». سپس به  
سخن خود چنین ادامه می‌دهد:

«... زنان کارگران ارزاتری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در  
انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت اما اعلانها از آنان می‌خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها  
بفرستند ... نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیای کبیر از امتیاز  
بی سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن اینکه پولی را که به دست می‌آوردند حق داشتند که برای خود نگه دارند (۱)». این قانون  
اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند. از آن سال  
تا به امسال سوجدویی مقاومت‌ناپذیری آنان را از بندگی و جان‌کندن در خانه رها نیده، گرفتار جان‌کندن در مغازه و

(۱). در شرح قانون مدنی ایران، تألیف دکتر علی شایگان، صفحه ۳۶۶ می‌نویسد: «استقلالی که زن در دارایی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آن را شناخته است، در یونان و روم و ژرمن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته؛ یعنی مثل صغیر و مجنون، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده. در انگلستان که سابقاً شخصیت زن در شخصیت شوهر محو بود، دو قانون: یکی در ۱۸۷۰ و دیگری در ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار، از زن رفع حجر نمود».

(۲). لذات فلسفه، ص ۱۵۵-۱۵۹.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲

واقعی انسانها و ضرورت تحمیل بر مصرف‌کننده با هزاران افسون و نیرنگ و فوریت استخدام همه وسایل سمعی و بصری و فکری و احساسی و ذوقی و هنری و شهوانی برای تبدیل انسانها به صورت عامل بی‌اراده مصرف، بار دیگر ایجاب کرد که سرمایه‌داری از وجود زن بهره‌کشی کند اما نه از نیروی بدنی و قدرت کار زن به صورت یک کارگر ساده و شریک با مرد در تولید، بلکه از نیروی جاذبه و زیبایی او و از گرو گذاشتن شرافت و حیثیتش و از قدرت افسونگری او در تسخیر اندیشه‌ها و اراده‌ها و مسخ آنها و در تحمیل مصرف بر مصرف‌کننده، و بدیهی است که همه اینها به حساب آزادی او و تساوی‌اش با مرد گذاشته شد.

سیاست نیز از استخدام این عامل غافل نماند؛ ماجراهایش را مرتب در جراید و مجلات می‌خوانید. در همه اینها از وجود زن بهره‌کشی شد و زن وسیله‌ای برای اجرای مقاصد مرد قرار گرفت اما در زیر سرپوش آزادی و تساوی.

بدیهی است که جوان قرن بیستم هم از این فرصت گرانها غفلت نکرد؛ برای اینکه از زیر بار تعهدات سنتی نسبت به زن شانه خالی کند و ارزان و رایگان او را شکار کند و به چنگ آورد، از همه بیشتر بر بیچارگی زن و تبعیضهای ناروا نسبت به او اشک تمساح ریخت، تا آنجا که به خاطر اینکه در این جهاد مقدس! بهتر شرکت کند ازدواج خود را تا حدود چهل سالگی به تأخیر انداخت و احیاناً برای همیشه «مجرد»! ماند!!!.

شک نیست که قرن ما یک سلسله بدبختیها از زن گرفت، ولی سخن در این است که یک سلسله بدبختیهای دیگر برای او ارمغان آورد، چرا؟ آیا زن محکوم است به یکی از این دو سختی و جبراً باید یکی را انتخاب کند؟ یا هیچ مانعی ندارد که هم بدبختیهای قدیم خود را طرد کند و هم بدبختیهای جدید را؟.

حقیقت این است که هیچ جبری وجود ندارد. بدبختیهای قدیم غالباً معلول این جهت بود که انسان بودن زن به فراموشی سپرده شده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳

بود و بدبختیهای جدید از آن است که عمداً یا سهواً زن بودن زن و موقع طبیعی و فطری‌اش، رسالتش، مدارش، تقاضاهای غریزی‌اش، استعدادهای ویژه‌اش به فراموشی سپرده شده است.

عجب این است که هنگامی که از اختلافات فطری و طبیعی زن و مرد سخن می‌رود، گروهی آن را به عنوان نقص زن و کمال مرد و بالآخره چیزی که موجب یک سلسله برخورداریه‌ها برای مرد و یک سلسله محرومیتها برای زن است تلقی می‌کنند، غافل از اینکه نقص و کمال مطرح نیست؛ دستگاه آفرینش نخواستسته یکی را کامل و دیگری را ناقص، یکی را برخوردار و دیگری

را محروم و مغبون بیافریند.

این گروه پس از این تلقی منطقی و حکیمانه! می‌گویند بسیار خوب، حالا که در طبیعت چنین ظلمی بر زن شده و ضعیف و ناقص آفریده شده، آیا ما هم باید مزید بر علت شویم و ظلمی بر ظلم بیفزاییم؟  
آیا اگر وضع طبیعی زن را به فراموشی بسپاریم انسانی‌تر عمل نکرده‌ایم؟

اتفاقاً قضیه برعکس است؛ عدم توجه به وضع طبیعی و فطری زن بیشتر موجب پایمال شدن حقوق او می‌گردد. اگر مرد در برابر زن جبهه ببندد و بگوید تو یکی و من یکی، کارها، مسئولیتها، بهره‌ها، پاداشها، کیفرها همه باید متشابه و همشکل باشد، در کارهای سخت و سنگین باید با من شریک باشی، به فراخور نیروی کارت مزد بگیری، توقع احترام و حمایت از من نداشته باشی، تمام هزینه زندگی‌ات را خودت بر عهده بگیری، در هزینه فرزندان با من شرکت کنی، در مقابل خطرها خودت از خودت دفاع کنی، به همان اندازه که من برای تو خرج می‌کنم تو باید برای من خرج کنی و ... در این وقت است که کلاه زن سخت پس معرکه است زیرا زن بالطبع نیروی کار و تولیدش از مرد کمتر است و استهلاک ثروتش بیشتر. بعلاوه بیماری ماهانه، ناراحتی ایام بارداری، سختیهای وضع حمل و حضانت کودک شیرخوار، زن را در وضعی قرار می‌دهد که به حمایت مرد و تعهداتی کمتر و حقوقی بیشتر نیازمند است. اختصاص به انسان ندارد؛ همه جاندارانی که به صورت «زوج»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴

زندگی می‌کنند چنین‌اند؛ در همه این نوع جانداران، جنس نر به حکم غریزه به حمایت جنس ماده برمی‌خیزد.  
در نظر گرفتن وضع طبیعی و فطری هر یک از زن و مرد با توجه به تساوی آنها در انسان بودن و حقوق مشترک انسانها، زن را در وضع بسیار مناسبی قرار می‌دهد که نه شخصش کوییده شود و نه شخصیتش.

برای اینکه اندکی آگاهی بیابیم که به فراموشی سپردن موقعیت فطری و طبیعی هر یک از زن و مرد و تنها تکیه بر آزادی و تساوی کردن به کجا منتهی می‌شود، بهتر است ببینیم آنان که پیش از ما در این راه افتاده‌اند و به پایان راه رسیده‌اند چه می‌گویند و چه می‌نویسند.

در مجله خواندنیها شماره ۷۹ از سال ۳۴ مورخه ۴ تیرماه ۵۳ مقاله‌ای از مهنامه شهربانی تحت عنوان «سرگذشتی از زنان کارگر در جامعه آمریکا» نقل کرده است. این مقاله ترجمه‌ای است از مجله کورونت.

این مقاله مفصل و خواندنی است. ابتدا درد دل خانمی را نقل می‌کند که چگونه به عنوان تساوی زن و مرد، رعایتی که سابقاً از زنان کارگر می‌شد که مثلاً وزنه‌های بیش از ۲۵ پوندی را بلند نکنند، در حالی که برای مردان چنین محدودیتی وجود نداشت، دیگر امروز وجود ندارد. او می‌گوید: حالا شرایط کار در کارخانه جنرال موتورز ایالت اوهایو یا به عبارت بهتر همان جایی که قریب ۲۵۰۰ زن در حال زجر کشیدن هستند تغییر یافته است ... خانم مذکور همچنین خود را در حال نگه داشتن یک ماشین بخار بسیار قوی یا پاک کردن یک تنور فلزی ۲۵ پوندی که چند لحظه قبل مرد قوی هیکلی آن را بر جای گذاشته می‌بیند و با خود می‌گوید: سرتاپا کوفته و مجروح شدم. او می‌گوید: در هر دقیقه باید یک دسته ۲۵ تا ۵۰ اینچی را که بالغ بر ۳۵ پوند وزن دارد به قلابها آویزان کنم، همیشه دستهایم متورم و درد آلود است.

این مقاله سپس درد دل‌ها و تشویش و اضطرابهای خانم دیگری را بازگو می‌کند که شوهرش یک ملوان نیروی دریایی است و اخیراً

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵

دریاسالار تصمیم گرفته است تعدادی زن را در کشتی مردان به کار بگمارد. می‌نویسد: در این میان نیروی دریایی یک کشتی

را با ۴۰ زن و ۴۸۰ ملوان مرد به مأموریت فرستاد. اما وقتی این کشتی پس از اولین سفر دریایی «مختلط» خود به بندر بازگشت، ترس و وحشت همسران ملوانها مورد تأیید قرار گرفت، زیرا به زودی معلوم شد که نه تنها داستانهای عشقی زیادی در کشتی اتفاق افتاده، بلکه اغلب زنان به جای یک نفر با چند نفر آمیزش جنسی داشته‌اند.

می‌نویسد: در ایالت فلوریدا، نگرانی بعد از آزادی گریبانگیر زنان «بیوه» گردیده است زیرا یکی از قضات این ایالت به نام «توماس تستا» اخیراً قانونی را که برای زنان بیوه تا ۵۰۰ دلار بخشودگی مالیاتی در نظر گرفته بود غیر قانونی اعلام کرده است و اظهار می‌دارد که این قانون تبعیضی علیه مردان به شمار می‌رود.

آنگاه اضافه می‌کند: خانم مک دانیل در دستهایش احساس سوزش می‌کند، خانم استون (آن که شوهرش ملوان بود) دچار تشویش و اضطراب گردیده است، زنان بیوه ایالت فلوریدا جریمه نقدی شده‌اند و سایرین هم هر یک به سهم خود طعم آزادی را خواهند چشید. برای خیلی‌ها این سؤال پیش آمده است که آیا خانمها بیش از این چیزی که کسب کرده‌اند، از دست نداده‌اند؟ حالا دیگر بحث بی‌فایده است زیرا این بازی شروع شده و تماشاچیان، تازه موفق به پیدا کردن صندلیهای خود شده‌اند. امسال قرار است بیست و هفتمین ماده اصلاحی قانون اساسی کشور امریکا تصویب شود و به موجب آن کلیه برتریهای ناشی از جنسیت غیر قانونی اعلام گردد ... و بدین ترتیب اظهارات رسکو باوند استاد دانشکده حقوق هاروارد که آزادی زنان را مبدأ نتایج تأسف آور مقام قانونی زن در کشور امریکا می‌خواند، تحقق خواهد پذیرفت ...

... یکی از سناتورهای ایالت کارولینای شمالی به نام «جی اروین» بعد از مطالعه جامعه امریکایی زنان و مردان متساوی الحقوق پیشنهاد می‌کند: قوانین خانوادگی همه باید تغییر کند، دیگر مردان نباید

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶

مسئول قانونی تأمین مخارج خانواده باشند ...

این مجله می‌نویسد: خانم مک دانیل می‌گوید: یکی از زنان به علت برداشتن وزنه‌های سنگین دچار خونریزی داخلی شده است. ما می‌خواهیم به وضع سابق برگردیم، دلمان می‌خواهد مردان با ما مثل زن رفتار کنند نه مثل یک کارگر. برای طرفداران آزادی زنان این موضوع خیلی ساده است که در اتاقهای مجلل خود بنشینند و بگویند زنان و مردان با هم برابرند، زیرا تاکنون گذارشان به کارخانه‌ها نیفتاده است.

آنها خبر ندارند که بیشتر زنان مزدبگیر این کشور باید مثل من در کارخانه‌ها کار کنند و جان بکنند. من این برابری را نمی‌خواهم، زیرا انجام کارهای مخصوص مردان از عهده‌ام بر نمی‌آید. مردان از نظر جسمی از ما قوی‌ترند و اگر قرار باشد که ما با آنها رقابت شغلی داشته باشیم و کارمان نسبت به کار آنها سنجیده شود، من به سهم خود ترجیح می‌دهم که از کار برکنار شوم. امتیازاتی را که زنان کارگر ایالت اهایو از دست داده‌اند به مراتب بیش از آن مزایایی است که توسط قانون حمایت کارگران کسب کرده‌اند. ما شخصیت زن بودن را از دست داده‌ایم. من نمی‌توانم بفهمم از آن وقتی که آزاد شده‌ایم چه چیزی عایدمان شده است، البته امکان دارد عده معدودی از زنان وضعشان بهتر شده باشد ولی مسلماً ما جزء آنها نیستیم.

این بود خلاصه‌ای از آن مقاله. از محتوای مقاله پیداست که این بانوان از ناراحتیهایی که به نام «آزادی» و «برابری» بر آنها تحمیل شده است آنچنان به ستوه آمده‌اند که دشمن این دو کلمه شده‌اند، غافل از اینکه این دو کلمه گناهی ندارند. زن و مرد دو ستاره‌اند در دو مدار مختلف؛ هر کدام باید در مدار خود و فلک خود حرکت نماید «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (۱). شرط اصلی سعادت هر یک از زن و مرد و در حقیقت جامعه بشری این است که دو جنس هر یک در مدار خویش به حرکت

خود ادامه دهند. آزادی و برابری آنگاه سود می‌بخشد که هیچ کدام از مدار و مسیر طبیعی و فطری خویش خارج نگردند. آنچه در آن جامعه ناراحتی آفریده است قیام بر ضد فرمان فطرت و طبیعت است نه چیز دیگر.

اینکه ما مدعی هستیم مسأله «نظام حقوقی زن در خانه و اجتماع» از مسائلی است که مجدداً باید مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود به معنی این است که اولاً طبیعت را راهنمای خود قرار دهیم، ثانیاً از مجموع تجربیات تلخ و شیرین (چه در گذشته و چه در قرن حاضر) حد اکثر بهره‌برداری نماییم و تنها در این وقت است که نهضت حقوق زن به معنی واقعی تحقق می‌یابد.

قرآن کریم، به اتفاق دوست و دشمن، احیاء کننده حقوق زن است.

مخالفان لاقلاً این اندازه اعتراف دارند که قرآن در عصر نزولش گامهای بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت. ولی قرآن هرگز به نام احیای زن به عنوان «انسان» و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی، زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرد. به عبارت دیگر، قرآن زن را همان گونه دید که در طبیعت هست. از این رو هماهنگی کامل میان فرمانهای قرآن و فرمانهای طبیعت برقرار است؛ زن در قرآن همان زن در طبیعت است. این دو کتاب بزرگ الهی (یکی تکوینی و دیگری تدوینی) با یکدیگر منطبقند. در این سلسله مقالات اگر کار مفید و تازه‌ای صورت گرفته باشد، توضیح این انطباق و هماهنگی است.

آنچه اکنون از نظر خواننده محترم می‌گذرد مجموع مقالاتی است که به مناسبت خاصی این بنده در سالهای ۴۵-۴۶ در مجله زن روز تحت عنوان «زن در حقوق اسلامی» نشر داد و توجه فراوانی جلب کرد. برای افرادی که سابقه کار را نمی‌دانند و در آن اوقات در جریان نبودند و اکنون می‌شنوند که این مقالات در آن مجله اولین بار نشر یافته

است، قطعاً موجب شگفتی خواهد بود که چگونه این بنده آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم و چگونه آن مجله حاضر شد بدون هیچ دخل و تصرفی این مقالات را چاپ کند؟ از این رو لازم می‌دانم «شان نزول» این مقالات را بیان نمایم:

در سال ۴۵ تب تعویض قوانین مدنی در مورد حقوق خانوادگی، در سطح مجلات خصوصاً مجلات زنانه سخت بالا گرفت و نظر به اینکه بسیاری از پیشنهادهایی که می‌شد بر ضد نصوص مسلم قرآن بود، طبعاً ناراحتیهایی در میان مسلمانان ایران به وجود آورد. در این میان قاضی فقید ابراهیم مهدوی زنجانی (عفی الله عنه) بیش از همه گرد و خاک می‌کرد و حرارت به خرج می‌داد. مشاراً الیه لایحه‌ای در چهل ماده به همین منظور تنظیم کرد و در مجله فوق‌الذکر چاپ نمود. مجله مزبور نیز با چاپ صفحاتی جدول‌دار و به اصطلاح آن روز «کوپن» از خوانندگان خود در باره چهل ماده پیشنهادی نظر خواست. مشاراً الیه ضمناً وعده داد طی یک سلسله مقالات در مجله فوق‌الذکر به طور مستدل از چهل ماده پیشنهادی خود دفاع نماید.

مقارن این ایام یکی از مقامات محترم و مشهور روحانی تهران به این بنده تلفن کردند و اظهار داشتند: در مجلسی با مدیران مؤسسه کیهان و مؤسسه اطلاعات ملاقاتی داشتم و در باره برخی مطالب که در مجلات زنانه این دو مؤسسه درج می‌شود تذکراتی دادم. مشاراً الیهما اظهار داشتند اگر شما مطالبی دارید بدهید، ما قول می‌دهیم که در همان مجلات عیناً چاپ شود.

معظم له پس از نقل این جریان، به من پیشنهاد کردند که اگر وقت و فرصت اجازه می‌دهد، این مجلات را بخوانم و برخی تذکرات لازم در هر شماره بدهم. بنده گفتم: من به این صورت که در هر شماره حاشیه‌ای بر گفته‌ای بنویسم حاضر نیستم، ولی نظر به اینکه آقای مهدوی قرار است یک سلسله مقالات در دفاع از چهل ماده پیشنهادی خود در مجله زن روز بنویسد، من حاضر می‌شوم طی سلسله مقالاتی در باره همان چهل ماده در همان مجله در صفحه مقابل بحث کنم تا هر دو منطبق در معرض فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹

افکار عمومی قرار گیرد. معظم له از من فرصت خواستند تا بار دیگر با متصدیان تماس بگیرند. مجدداً به من تلفن کردند و موافقت آن مجله را با این شکل اعلام داشتند. پس از این جریان، این بنده نامه‌ای به آن مجله نوشت و آمادگی خود را برای دفاع از قوانین مدنی تا آن حد که با فقه اسلام منطبق است اعلام کرد و درخواست نمود که مقالات این جانب و مقالات آقای مهدوی دوش به دوش یکدیگر و در برابر یکدیگر در آن مجله چاپ شود. ضمناً یادآوری کرد که اگر آن مجله با پیشنهاد من موافق است عین نامه مرا به علامت موافقت چاپ کند. مجله موافقت کرد و عین نامه در شماره ۸۷ مورخه ۷/۸/۴۵ آن مجله چاپ شد و اولین مقاله در شماره ۸۸ درج گردید.

من قبلاً ضمن مطالعات خود در باره حقوق زن، کتابی از مهدوی فقید در این موضوعات خوانده بودم و مدت‌ها بود که به منطقی او و امثال او آشنا بودم. بعلاوه سالها بود که حقوق زن در اسلام مورد علاقه شدید من بود و یادداشتهای زیادی در این زمینه تهیه کرده و آماده بودم.

مقالات مهدوی فقید چاپ شد و این مقالات نیز رودرروی آنها قرار گرفت. طبعاً من از موضوعی شروع کردم که مشاراً الیه بحث خود را شروع کرده بودم. درج این سلسله مقالات مشاراً الیه را در مشکل سختی قرار داد، ولی شش هفته بیشتر طول نکشید که با سکنه قلبی در گذشت و برای همیشه از پاسخگویی راحت شد. در آن شش هفته این سلسله مقالات جای خود را باز کرد. علاقه‌مندان، هم از من و هم از مجله تقاضا کردند که این سلسله مقالات مستقلاً ادامه یابد. با این تقاضاها موافقت شد و تا ۳۳ مقاله ادامه یافت. این بود «شان نزول» این مقالات.

اگر چه در این ۳۳ مقاله فقط قسمتی از آنچه در نظر بود نگارش یافت و مطالب زیادی باقی ماند، ولی این بنده به علت خستگی و مشاغل دیگر از تنظیم و نگارش آنها خودداری کردم. علاقه‌مندان به این مقالات از آن وقت تاکنون مکرر تقاضای تجدید چاپ آنها را به صورت کتابی مستقل کرده‌اند و این بنده به انتظار اینکه آنها را تکمیل و یک دوره کامل از «نظام حقوق زن در اسلام» یکجا چاپ کنم، از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰

تجدید چاپ خودداری می‌کردم. اخیراً چون احساس کردم که این انتظار از خودم چندان بجا نیست، به آنچه موجود است قناعت شد.

مسائلی که در این سلسله مقالات طرح شد عبارت است از:

خواستگاری، ازدواج موقت (متعّه)، زن و استقلال اجتماعی، اسلام و تجدد زندگی، مقام زن در قرآن، حیثیت و حقوق انسانی، مبانی طبیعی حقوق خانوادگی، تفاوت‌های زن و مرد، مهر و نفقه، ارث، طلاق، تعدد زوجات.

مسائلی که باقی ماند و یادداشتهایش آماده است عبارت است از:

حق حکومت مرد در خانواده، حق حضانت کودک، عده و فلسفه آن، زن و اجتهاد و افتاء، زن و سیاست، زن در مقررات قضایی، زن در مقررات جزایی، اخلاق و تربیت زن، پوشش زن، اخلاق جنسی (غیرت، عفاف، حیا و غیره)، مقام مادری، زن

و کار خارج و یک عده مسائل دیگر. اگر خداوند توفیق عنایت فرمود، این قسمت نیز بعداً جمع و تدوین و به صورت جلد دوم چاپ و منتشر خواهد شد.

از خداوند توفیق و هدایت مسألت می‌نماید.

قلهک، ۲۸ شهریور ماه ۵۳ شمسی.

مطابق دوم رمضان المبارک ۹۴ قمری.

مرتضی مطهری

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱

## پیشگفتار

### اشاره

\* مشکل جهانی روابط خانوادگی.

\* مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم؟

\* جبر تاریخ.

\* ما و قانون اساسی.

\* عواطف مذهبی جامعه ایرانی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳

پیشگفتار خوشوقتم که مجله زن روز درخواست مرا راجع به بحث در باره پیشنهادهای چهل گانه آن مجله برای تغییر مواد قانون مدنی ایران در مسائل مربوط به امور خانوادگی پذیرفت و در شماره پیش آمادگی خود را برای این سلسله مقالات ضمن نشر نامه این جانب اعلام کرد.

من این فرصت را مغتنم می‌شمارم که به این وسیله گوشه‌ای از فلسفه اجتماعی اسلام را با جوانان در میان می‌گذارم.

امیدوارم بتوانم ذهن آنها را در باره مسائل مربوط به روابط خانوادگی از نظر اسلام روشن کنم.

همان طوری که در نامه خودم متذکر شدم، من نمی‌خواهم از قانون مدنی دفاع کنم و آن را کامل و جامع و صد در صد منطبق با قوانین اسلامی و موازین صحیح اجتماعی معرفی کنم؛ شاید خود من هم ایرادهایی به آن داشته باشم؛ و هم نمی‌خواهم روشی را که در میان اکثریت مردم ما معمول بوده صحیح و منطبق با عدالت بدانم. برعکس، من هم به وضوح بی‌نظمیها و نابسامانیهایی در روابط خانوادگی مشاهده می‌کنم و معتقدم باید اصلاحات اساسی در این زمینه به عمل آید.

اما بر خلاف کسانی نظیر نویسندگان کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران و کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج مردان ایرانی را صد در صد تبرئه نمی‌کنم و آنها را

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۴

بی‌تقصیر معرفی نمی‌نمایم و تمام گناهان را به گردن قانون مدنی نمی‌اندازم و گناه قانون مدنی را تبعیت از فقه اسلام نمی‌دانم و یگانه راه اصلاح را تغییر مواد قانون مدنی نمی‌شناسم. من آن عده از قوانین اسلامی را که مربوط به حقوق زوجین و روابط آنها با یکدیگر یا فرزندان یا افراد خارج است و روی آنها انگشت گذاشته شده و پیشنهاد برای تغییر آنها داده شده

است، یک یک در این سلسله مقالات مطرح می‌کنم و ثابت می‌کنم که این قوانین با ملاحظات دقیق روانی و طبیعی و اجتماعی همراه است و حیثیت و شرافت انسانی زن و مرد متساویاً در آنها ملحوظ شده است و در صورت عمل و حسن اجرا بهترین ضامن حسن روابط خانوادگی است.

از خوانندگان محترم اجازه می‌خواهم پیش از ورود در مسائل مورد نظر چند نکته را با آنها در میان بگذارم:

### مشکل جهانی روابط خانوادگی

۱. مشکل روابط خانوادگی در عصر ما نه آنچنان سهل و ساده است که بتوان با پر کردن کوپن از طرف پسران و دختران یا تشکیل سمینارهایی از نوع سمینارهایی که دیدیم و شنیدیم که در چه سطح فکری است، آن را حل کرد و نه مخصوص کشور و مملکت ماست و نه دیگران آن را حل کرده‌اند و یا مدعی حل واقعی آن هستند. ویل دورانت فیلسوف و نویسنده معروف تاریخ تمدن می‌گوید:

«اگر فرض کنیم در سال ۲۰۰۰ مسیحی هستیم و بخواهیم بدانیم که بزرگترین حادثه ربع اول قرن بیستم چه بوده است، متوجه خواهیم شد که این حادثه جنگ و یا انقلاب روسیه نبوده است بلکه همانا دگرگونی وضع زنان بوده است. تاریخ چنین تغییر تکان‌دهنده‌ای در مدتی به این کوتاهی کمتر دیده است و خانه مقدس که پایه نظم اجتماعی ما بود، شیوه زناشویی که مانع شهوترانی و ناپایداری وضع انسان بود، قانون اخلاقی پیچیده‌ای که ما را از توحش به تمدن و آداب معاشرت رسانده بود، همه آشکارا در این انتقال پرآشوبی که همه رسوم و اشکال زندگی و تفکر ما را فرا گرفته است گرفتار گشته‌اند.»

اکنون نیز که ما در ربع سوم قرن بیستم بسر می‌بریم، ناله متفکران غربی از بهم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵

خوردن نظم خانوادگی و سست شدن پایه ازدواج، از شانه خالی کردن جوانان از قبول مسئولیت ازدواج، از منفور شدن مادری، از کاهش علاقه پدر و مادر و بالأخص علاقه مادر نسبت به فرزندان، از ابتدال زن دنیای امروز و جانشین شدن هوسهای سطحی به جای عشق، از افزایش دائم التزاید طلاق، از زیادی سرسام‌آور فرزندان نامشروع، از نادر الوجود شدن وحدت و صمیمیت میان زوجین، بیش از پیش به گوش می‌رسد.

### مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم؟

موجب تأسف است که گروهی از بی‌خبران می‌پندارند مسائل مربوط به روابط خانوادگی نظیر مسائل مربوط به راهنمایی، تاکسیرانی، اتوبوسرانی، لوله‌کشی و برق‌سالی است که در میان اروپاییان به نحو احسن حل شده و این ما هستیم که عرضه و لیاقت نداشته‌ایم و باید هرچه زودتر از آنها تقلید و پیروی کنیم.

این، پندار محض است. آنها از ما در این مسائل بیچاره‌تر و گرفتارتر و فریاد فرزانشان بلندتر است. از مسائل مربوط به درس و تحصیل زن که بگذریم، در سایر مسائل خیلی از ما گرفتارترند و از سعادت خانوادگی کمتری برخوردار می‌باشند.

### جبر تاریخ

بعضی دیگر تصور دیگری دارند؛ تصور می‌کنند که سستی نظم خانوادگی و راه یافتن فساد در آن، معلول آزادی زن است و



آزادی زن نتیجه قهری زندگی صنعتی و پیشرفت علم و تمدن است؛ جبر تاریخ است و چاره‌ای نیست از اینکه به این فساد و بی‌نظمی تن دهیم و از آن سعادت خانوادگی که در قدیم بود برای همیشه چشم ببوشیم.

اگر اینچنین فکر کنیم، بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده‌ایم. قبول داریم که زندگی صنعتی خواه ناخواه بر روی روابط خانوادگی اثر گذاشته و می‌گذارد ولی عامل عمده از هم گسیختگی نظم خانوادگی در اروپا دو چیز دیگر است:

یکی رسوم و عادات و قوانین ظالمانه و جاهلانه‌ای که قبل از این قرن در میان آنها در باره زن جاری و حاکم بوده است، تا آنجا که زن برای اولین بار در قرن نوزدهم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶

و اوایل قرن بیستم در اروپا دارای حق مالکیت شد.

دیگر اینکه کسانی که به فکر اصلاح اوضاع و احوال زنان افتادند از همان راهی رفتند که بعضی از مدعیان روشنفکری امروز ما می‌روند و مواد پیشنهادی چهل‌گانه یکی از مظاهر آن است؛ خواستند ابروی زن بیچاره را اصلاح کنند، چشمش را کور کردند.

بیش از آن که زندگی صنعتی مسئول این آشفتگی و بی‌نظمی باشد، آن قوانین قدیم متقدمان اروپا و اصلاحات جدید متجددانشان مسئول است. لهذا برای ما مردم مسلمان مشرق زمین هیچ ضرورت اجتناب‌ناپذیری نیست که از هر راهی که آنها رفته‌اند برویم و در هر منجلابی که آنها فرو رفته‌اند فرو رویم. ما باید به زندگی غربی، هوشیارانه بنگریم. ضمن استفاده و اقتباس علوم و صنایع و تکنیک و پاره‌ای مقررات اجتماعی قابل تحسین و تقلید آنها باید از اخذ و تقلید رسوم و عادات و قوانینی که برای خود آنها هزاران بدبختی به وجود آورده است - که تغییر قوانین مدنی ایران و روابط خانوادگی و تطبیق آن با قوانین اروپایی یکی از آنهاست - پرهیز نماییم.

## ما و قانون اساسی

۲. صرف نظر از اینکه این پیشنهادها خانمان‌برانداز و مخالف مقتضیات روانی، طبیعی و اجتماعی است - چنانکه بعداً توضیح داده خواهد شد - از نظر انطباق با قانون اساسی چه فکری شده است؟ از طرفی قانون اساسی تصریح می‌کند هر قانونی که مخالف قوانین اسلامی باشد «قانونیت» ندارد و قابل طرح در مجلسین نیست. از طرف دیگر، بیشتر مواد این پیشنهادها مخالف صریح قانون اسلام است. آیا خود مغرب‌زمینی‌ها که غربزدگان ما اینچنین کورکورانه از آنها پیروی می‌کنند قانون اساسی کشورشان را این‌طور بازیچه قرار می‌دهند؟

صرف نظر از مذهب، خود قانون اساسی هر کشوری برای افراد آن کشور مقدس است. قانون اساسی ایران نیز مورد احترام قاطبه ملت ایران است. آیا با سمینارهای کذایی و چاپ کوپن و قیام و قعود نمایندگان می‌توان قانون اساسی را زیر پا گذاشت؟

## عواطف مذهبی جامعه ایرانی

۳. از معایب پیشنهادها و از مخالفت صریح آنها با قانون اساسی چشم می‌پوشیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷

هر چیز را اگر انکار کنیم، این قابل انکار نیست که الآن هم نیرومندترین عاطفه‌ای که بر روحیه ملت ایران حکومت می‌کند عاطفه مذهبی اسلامی است. بگذریم از عده بسیار معدودی که قید همه چیز را زده‌اند و از هر بی‌بندوباری و هرج و مرج طرفداری می‌کنند، اکثریت قریب به اتفاق این مردم پابند مقررات مذهبی می‌باشند.

تحصیل و درس خواندگی بر خلاف پیش‌بینی‌هایی که از طرف عده‌ای می‌شد، نتوانست میان این ملت و اسلام جدایی بیندازد. برعکس، با اینکه تبلیغات مذهبی صحیح کم است و بعلاوه تبلیغات استعماری ضد مذهب زیاد است، درس خواندگان و تحصیل‌کردگان به نحو روزافزونی به سوی اسلام گرایش پیدا کرده‌اند.

اکنون می‌پرسم این قوانین با این زمینه روانی که خواه ناخواه وجود دارد چگونه سازگار می‌شود؟ یعنی وقتی قانون عرف مطابقه با حکم صریح شرع اسلام نداشته باشد چگونه نتیجه‌ای گرفته می‌شود؟.

فرض کنید زنی در اثر اختلافها و عصبانیتها به محکمه رجوع کرد و علی‌رغم رضای شوهر حکم طلاقش صادر شد و سپس به عقد ازدواج مرد دیگری درآمد. این زن و شوهر جدید در عین اینکه خود را به حکم قانون عرف زن و شوهر می‌دانند، در عمق وجدان مذهبی خود، خود را اجنبی و بیگانه و آمیزش خود را نامشروع و فرزندان خود را زنازاده و خود را از نظر مذهبی مستحق اعدام می‌دانند.

در این حال فکر کنید چه وضع ناراحت‌کننده‌ای از نظر روانی برای آنها پیش خواهد آمد، دوستان و خویشاوندان مذهبی آنها با چه چشمی به آنها و فرزندان آنها نگاه خواهند کرد؟ ما که نمی‌توانیم با تغییر و وضع قانون وجدان مذهبی مردم را تغییر بدهیم. متأسفانه یا خوشبختانه وجدان اکثریت قریب به اتفاق این مردم از عاطفه مذهبی فارغ نیست.

شما اگر متخصص حقوقی و روانی از خارج بیاورید و مشاوره کنید و بگویید ما چنین قوانینی می‌خواهیم وضع کنیم اما زمینه روانی اکثریت مردم ما این است و این، ببینید آیا در همچو زمینه‌ای نظر موافق خواهد داد؟ آیا نخواهد گفت این کار هزاران ناراحتیهای روحی و اجتماعی تولید می‌کند؟.

مقایسه این گونه قوانین با قوانین جزایی از لحاظ میزان آثار سوئی که به بار می‌آورد بسیار غلط است. تفاوت میان آنها از زمین تا آسمان است. ضربه‌ای که از ناحیه تغییر و تعطیل قوانین جزایی وارد می‌شود متوجه اجتماع است و فقط افراد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸

منحرف را جری می‌کند اما قوانین مربوط به روابط زوجین و اولاد، به زندگی خصوصی و فردی افراد مربوط است و مستقیماً با عاطفه مذهبی شخصی هر فرد در جنگ است. این گونه قوانین یا در اثر نفوذ مذهب و غلبه وجدان، بی‌اثر و بلاعمل می‌ماند و خواه ناخواه ناراحتیهایی که این گونه قوانین ایجاد می‌کند موجب خواهد شد که این قوانین رسماً لغو گردد و یا پس از کشمکش روانی جانکاهی نیروی مذهبی را تضعیف می‌کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹

## بخش اول: خواستگاری و نامزدی

### اشاره

\* آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟.

\* غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن جلوه و ناز.

\* مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او.

\* رسم خواستگاری مرد از زن یک تدبیر بسیار عاقلانه و ظریفانه است که برای حفظ احترام و حیثیت زن به کار رفته است.

\* اشتباه نویسنده «چهل ماده در قانون مدنی»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱

خواستگاری و نامزدی من سخن خود را در باره چهل ماده پیشنهادی از همان نقطه آغاز می‌کنم که در این پیشنهادها آغاز شده است. در این پیشنهادها به ترتیب «قانون مدنی» اول از خواستگاری و نامزدی بحث به میان آمده است.

نظر به اینکه قوانین مربوط به خواستگاری و نامزدی که در قانون مدنی آمده است قوانین مستقیم اسلامی نیست یعنی نص و دستور صریحی از خود اسلام در اغلب اینها نرسیده است و قانون مدنی آنچه در این زمینه گفته طبق استنباطی است که از قواعد کلی اسلامی کرده است، ما خود را مکلف به دفاع از قانون مدنی نمی‌دانیم و وارد بحث در جزئیات نظریات پیشنهادکننده نمی‌شویم، با اینکه پیشنهادکننده مرتکب اشتباهات عظیمی شده است و حتی از درک مفهوم صحیح آن چند ماده ساده عاجز بوده است. اما از دو مطلب در اینجا نمی‌توانیم صرف نظر کنیم.

### آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است؟

۱. پیشنهادکننده می‌گوید:

«قانونگذار ما حتی در این چند ماده کذایی (مربوط به خواستگاری و نامزدی) هم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲

این نکته ارتجاعی و غیر انسانی را فراموش نکرده است که مرد اصل است و زن فرع. در تعقیب فکر مزبور ماده ۱۰۳۴ را که اولین ماده قانون در کتاب نکاح و طلاق است به نحو زیر تنظیم نموده است:

ماده ۱۰۳۴- از هر زنی که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود.

به طوری که ملاحظه می‌شود به موجب ماده مزبور با اینکه هیچ گونه حکم و الزامی بیان نشده است، ازدواج به معنی «زن گرفتن» برای مرد مطرح شده و او به عنوان مشتری و خریدار تلقی گردیده و در مقابل، زن نوعی کالا وانمود شده است. این قبیل تعبیحات در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگوار ایجاد می‌کند و مخصوصاً تعبیحات مزبور در قانون ازدواج بر روی رابطه زن و مرد اثر می‌گذارد و به مرد ژست آقای و مالکیت و به زن وضع مملوکی و بندگی می‌بخشد.»

به دنبال این ملاحظه دقیق روانی! موادی که خود پیشنهادکننده تحت عنوان «خواستگاری» ذکر می‌کند، برای اینکه خواستگاری جنبه یک طرفه و حالت «زن گرفتن» به خود نگیرد، خواستگاری را هم وظیفه زنان دانسته و هم وظیفه مردان، تا در ازدواج تنها «زن گرفتن» صدق نکند، «مرد گرفتن» هم صدق کند یا لاقلاً نه زن گرفتن صدق کند و نه مرد گرفتن. اگر بگوییم زن گرفتن، یا اگر همیشه مردان را موظف کنیم که به خواستگاری زنان بروند، حیثیت زن را پایین آورده و آن را به صورت کالای خریدنی درآورده‌ایم!

### غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن جلوه و ناز

اتفاقاً یکی از اشتباهات بزرگ همین است. همین اشتباه سبب پیشنهاد الغاء مهر و نفقه شده است و ما در جای خود مشروحاً در

بارۀ مهر و نفقه بحث خواهیم کرد.

اینکه از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می‌رفته‌اند و از آنها تقاضای همسری می‌کرده‌اند، از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت، زن را گل و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزهٔ مرد نیاز و طلب و در غریزهٔ زن ناز و جلوه قرار داده است. ضعف جسمانی زن را در مقابل

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳

نیرومندی جسمانی مرد، با این وسیله جبران کرده است.

خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالأخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می‌خواهد محبوب و معشوق و مورد پرستش باشد و از قلب مرد سر در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود.

به عقیدهٔ ویلیام جیمز فیلسوف معروف امریکایی، حیا و خودداری ظریفانهٔ زن غریزه نیست بلکه دختران حوا در طول تاریخ دریافته‌اند که عزت و احترامشان به این است که به دنبال مردان نروند، خود را مبتذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگه دارند؛ زنان این درسها را در طول تاریخ دریافته‌اند و به دختران خود یاد دادند.

اختصاص به جنس بشر ندارد، حیوانات دیگر نیز همین طورند؛ همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند به جنس ماده نشان بدهد. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبایی و لطف و با خودداری و استغناء ظریفانه، دل جنس خشن را هرچه بیشتر شکار کند و او را از مجرای حساس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خدمت خود بگمارد.

### مرد خریدار وصال زن است نه رقبۀ او

عجبا! می‌گویند چرا قانون مدنی لحنی به خود گرفته است که مرد را خریدار زن نشان می‌دهد؟ اولاً این مربوط به قانون مدنی نیست، مربوط به قانون آفرینش است.

ثانیاً مگر هر خریداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشیاء است؟ طلبه و دانشجو خریدار علم است، متعلم خریدار معلم است، هنرجو خریدار هنرمند است. آیا باید نام اینها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند به شمار آوریم؟ مرد خریدار وصال زن است نه خریدار رقبۀ او. آیا واقعاً شما از این شعر شاعر شیرین سخن ما حافظ، اهانت به جنس زن می‌فهمید که می‌گوید:

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلس از آن رو مشوشم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴

شهری است پرکرشمه و خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ورنه «خریدار» هر ششم

حافظ افسوس می‌خورد که چیزی ندارد نثار خوبان کند و التفات آنها را به خود جلب کند. آیا این اهانت به مقام زن است یا

مظهر عالیترین احترام و مقام زن در دلهای زنده و حساس است که با همه مردی و مردانگی در پیشگاه زیبایی و جمال زن خضوع و خشوع می کند و خود را نیازمند به عشق او و او را بی نیاز از خود معرفی می کند؟. منتهای هنر زن این بوده است که توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی بوده است به آستان خود بکشاند. اکنون ببینید به نام دفاع از حقوق زن، چگونه بزرگترین امتیاز و شرف و حیثیت زن را لکه دار می کنند؟! این است که گفتیم این آقایان به نام اینکه ابروی زن بیچاره را می خواهند اصلاح کنند چشم وی را کور می کنند.

### رسم خواستگاری یک تدبیر ظریفانه و عاقلانه. برای حفظ حیثیت و احترام زن است

گفتیم اینکه در قانون خلقت، مرد مظهر نیاز و طلب و خواستاری و زن مظهر مطلوبیت و پاسخگویی آفریده شده است، بهترین ضامن حیثیت و احترام زن و جبران کننده ضعف جسمانی او در مقابل نیرومندی جسمانی مرد است و هم بهترین عامل حفظ تعادل و توازن زندگی مشترک آنهاست. این نوعی امتیاز طبیعی است که به زن داده شده و نوعی تکلیف طبیعی است که به دوش مرد گذاشته شده است.

قوانینی که بشر وضع می کند و به عبارت دیگر تدابیر قانونی که به کار می برد، باید این امتیاز را برای زن و این تکلیف را برای مرد حفظ کند. قوانین مبنی بر یکسان بودن زن و مرد از لحاظ وظیفه و ادب خواستاری، بر زیان زن و منافع و حیثیت و احترام اوست و تعادل را به ظاهر به نفع مرد و در واقع به زیان هر دو بهم می زند.

از این رو موادی که از طرف نویسنده «چهل پیشنهاد» مبنی بر شرکت دادن زن به وظیفه خواستگاری پیشنهاد شده، هیچ گونه ارزشی ندارد و بر زیان جامعه بشری است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵

### اشتباه نویسنده «چهل ماده در قانون مدنی»

مطلب دومی که به مناسبت این فصل لازم است تذکر دهم این است که آقای مهدوی نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره ۸۶ مجله زن روز، صفحه ۷۲ می نویسد:

«به موجب ماده ۱۰۳۷ هر یک از نامزدها که بدون علت موجه وصلت مزبور را بهم زند باید هدایایی را که طرف مقابل و یا والدین او و یا اشخاص ثالث به منظور وصلت مذکور داده اند مسترد دارد و در صورتی که عین آنها باقی نباشد قیمت آنها را باید رد کند، مگر اینکه هدایا بدون تقصیر طرف تلف شده باشد.

طبق مقررات ماده مذکور، نامزدی هم از نظر قانونگذار ما مانند وعده ازدواج هیچ اثر قانونی و ضمانت اجرایی نداشته و نسبت به طرفین هیچ نوع تعهدی ایجاد نمی کند و تنها اثر آن این است که طرف متخلف که به قول نویسنده قانون مزبور «بدون علت موجه» وصلت مزبور را بهم زند، عین یا قیمت هدایایی را که به منظور وصلت از طرف دریافت داشته باید مسترد دارد و حال اینکه غالباً در دوران نامزدی، طرفین به منظور وصلت چیزی به یکدیگر نمی دهند ولی برای خاطر خود نامزدی متحمل مخارج فوق العاده سنگین می شوند...».

چنانکه ملاحظه می فرمایید ایراد آقای مهدوی بر این ماده قانونی این است که برای نامزدی اثر قانونی و ضمانت اجرایی قائل نشده است؛ تنها اثری که قائل شده این است که طرف متخلف باید عین هدایایی که دریافت داشته یا قیمت آنها را به طرف

بپردازد و حال آنکه عمده خسارتی که شخص به واسطه نامزدی متحمل می‌شود خسارتهای دیگر است، مثل خسارتی که به واسطه جشن نامزدی یا مهمانی کردن نامزد و گردش با او متحمل می‌شود.

من می‌گویم ایراد دیگری نیز بر این ماده قانونی وارد است و آن اینکه می‌گوید اگر طرف متخلف «بدون علت موجه» وصلت را بهم زند باید عین یا قیمت هدایایی که دریافت داشته مسترد دارد، و حال آنکه طبق قاعده اگر با علت موجه نیز وصلت را بهم زند باید لااقل عین هدایایی که دریافت داشته در صورت مطالبه طرف مقابل مسترد دارد.

اما حقیقت این است که هیچ کدام از این ایرادها وارد نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶

قانون مدنی در ماده ۱۰۳۶ چنین می‌گوید:

«اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی بهم زند در حالی که طرف مقابل یا ابوین او یا اشخاص دیگر به اعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده باشند، طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارت وارده برآید، ولی خسارت مزبور فقط مربوط به مخارج متعارفه خواهد بود.»

این ماده قانون همان چیزی را که آقای مهدوی خیال می‌کنند قانون پیش‌بینی نکرده است بیان می‌کند. در این ماده است که قید «بدون علت موجه» ذکر شده است.

طبق این ماده نه تنها طرف متخلف ضامن مخارجی که شخص نامزد متحمل شده است می‌باشد، ضامن مخارج ابوین یا اشخاص دیگر نیز می‌باشد.

در این ماده با تکیه روی کلمه «مغرور شده» به ریشه این ماده قانونی که به نام قاعده «غرور» معروف است اشاره می‌کند.

بعلاوه در قانون مدنی «تسبیب» یکی از موجبات ضمان قهری شناخته شده و از ماده ۳۳۲ که مربوط به تسبیب است نیز می‌توان ضمان طرف متخلف را در این گونه موارد استفاده کرد.

علی‌هذا قانون مدنی نه تنها درباره خسارتهای نامزدی - که به قول نویسندگان پیشنهادها به خاطر خود نامزدی صورت می‌گیرد - سکوت نکرده است، در دو ماده آن را گنجانیده است.

اما ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی این است:

«هر یک از نامزدها می‌توانند در صورت بهم خوردن وصلت منظور، هدایایی را که به طرف دیگر یا ابوین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کنند. اگر عین هدایا موجود نباشد، مستحق قیمت هدایایی خواهد بود که عادتاً نگاه داشته می‌شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد.»

این ماده مربوط به اشیائی است که طرفین به یکدیگر اهدا می‌کنند، و چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در این ماده هیچ گونه قید نشده است که یک طرف بدون علت

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷

موجه وصلت را بهم زده باشد؛ قید «بدون علت موجه» استنباط بیجایی است که آقای مهدوی کرده‌اند.

عجبا! کسانی که از درک مفهوم چند ماده ساده قانون مدنی ناتوانند - با اینکه یک عمر کارشان بررسی آنها بوده است و سالها بودجه مملکت را به نام تخصص فنی در درک این قوانین مصرف کرده‌اند - چگونه داعیه تغییر قوانین آسمانی را که هزاران ملاحظات و ریزه کاری‌ها در آنها به کار رفته است در سر می‌پروراندند؟ این نکته نیز ناگفته نماند که آقای مهدوی تا پنج سال قبل که مشغول تألیف کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج بوده‌اند، جمله بالا را به صورت «بدون علت و موجهی»

قرائت می کرده‌اند. در کتاب خودشان فصل مشبعی داد و فریاد راه انداخته‌اند که مگر در دنیا کاری بدون علت و موجب ممکن است؟ اما اخیراً متوجه شده‌اند که سالها این جمله را غلط قرائت می کرده و می فهمیده‌اند و جمله مزبور «بدون علت موجهی» بوده است.

از ایرادات دیگری که در فصل خواستگاری به نویسنده پیشنهادها وارد است فعلاً صرف نظر می کنم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹

## بخش دوم: زندگی امروز و ازدواج موقت.

### اشاره

\* آیا رهبانیت موقت عملی است؟.

\* کدامیک؟ رهبانیت موقت یا کمونیسیم جنسی یا ازدواج موقت؟.

\* جوانان امروز در سنین کم نمی توانند ازدواج کنند، پس با بلوغ و بحران جنسی چه کنند؟.

\* اگر طرح ازدواج موقت از غرب رسیده بود یکی از مترقی ترین طرحها در میان تجددمآبها تلقی می شد.

\* زندگی امروز بیش از زندگی دیروز طرح ازدواج موقت را ضروری کرده است.

\* ازدواج آزمایشی.

\* نظریه راسل در باره ازدواج موقت.

\* دامهای مرد قرن بیستم بر سر راه زن.

\* شرافت زن قرن بیستم در خدمت سرمایه‌داری اروپا و امریکا.

\* کدام زن زن کرایه‌ای است، این یا آن؟.

\* قرآن، حامی جدی و راستگوی زن.

\* اشکالات ازدواج موقت و پاسخ آنها.

\* ازدواج موقت و مسأله تشکیل حرم سرا.

\* مرد قرن بیستم مسابقه کام‌جویی از زن را از هارون الرشید و فضل برمکی برده است.

\* مرد قرن بیستم جز هزینه گراف چیزی از دست نداده است.

\* مرد «ذواق» در اسلام ملعون شناخته شده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱

### ازدواج موقت

### اشاره

من بر خلاف بسیاری از افراد، از تشکیکات و ایجاد شبهه‌هایی که در مسائل اسلامی می‌شود- با همه علاقه و اعتقادی که به این دین دارم- به هیچ وجه ناراحت نمی‌شوم، بلکه در ته دلم خوش حال می‌شوم زیرا معتقدم و در عمر خود به تجربه مشاهده

کرده‌ام که این آیین مقدس آسمانی در هر جبهه از جبهه‌ها که بیشتر مورد حمله و تعرض واقع شده، با نیرومندی و سرافرازی و جلوه و رونق بیشتری آشکار شده است.

خاصیت حقیقت همین است که شک و تشکیک به روشن شدن آن کمک می‌کند.

شک مقدمهٔ یقین، و تردید پلکان تحقیق است. در رسالهٔ زندهٔ بیدار از رسالهٔ میزان العمل غزالی نقل می‌کند که: «... گفتار ما را فایده این بس باشد که تو را در عقاید کهنه و موروثی به شک می‌افکند زیرا شک پایهٔ تحقیق است و کسی که شک نمی‌کند درست تأمل نمی‌کند.

و هر که درست ننگرد، خوب نمی‌بیند و چنین کسی در کوری و حیرانی بسر می‌برد.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲

بگذارید بگویند و بنویسند و سمینار بدهند و ایراد بگیرند، تا آنکه بدون آنکه خود بخواهند وسیلهٔ روشن شدن حقایق اسلامی گردند.

یکی از قوانین درخشان اسلام از دیدگاه مذهب جعفری - که مذهب رسمی کشور ماست - این است که ازدواج به دو نحو می‌تواند صورت بگیرد: دائم و موقت.

ازدواج موقت و دائم در پاره‌ای از آثار با هم یکی هستند و در قسمتی اختلاف دارند. آنچه در درجهٔ اول این دو را از هم متمایز می‌کند، یکی این است که زن و مرد تصمیم می‌گیرند به طور موقت با هم ازدواج کنند و پس از پایان مدت اگر مایل بودند تمدید کنند تمدید می‌کنند و اگر مایل نبودند از هم جدا می‌شوند.

دیگر اینکه از لحاظ شرایط، آزادی بیشتری دارند که به طور دلخواه به هر نحو که بخواهند پیمان می‌بندند. مثلاً در ازدواج دائم خواه ناخواه مرد باید عهده‌دار مخارج روزانه و لباس و مسکن و احتیاجات دیگر زن از قبیل دارو و طبیب بشود، ولی در ازدواج موقت بستگی دارد به قرارداد آزادی که میان طرفین منعقد می‌گردد؛ ممکن است مرد نخواهد یا نتواند متحمل این مخارج بشود یا زن نخواهد از پول مرد استفاده کند.

در ازدواج دائم، زن خواه ناخواه باید مرد را به عنوان رئیس خانواده بپذیرد و امر او را در حدود مصالح خانواده اطاعت کند، اما در ازدواج موقت بسته به قراردادی است که میان آنها منعقد می‌گردد.

در ازدواج دائم، زن و شوهر خواه ناخواه از یکدیگر ارث می‌برند، اما در ازدواج موقت چنین نیست.

پس تفاوت اصلی و جوهری ازدواج موقت با ازدواج دائم در این است که ازدواج موقت از لحاظ حدود و قیود «آزاد» است، یعنی وابسته به اراده و قرارداد طرفین است؛ حتی موقت بودن آن نیز در حقیقت نوعی آزادی به طرفین می‌بخشد و زمان را در اختیار آنها قرار می‌دهد.

در ازدواج دائم، هیچ کدام از زوجین بدون جلب رضایت دیگری حق ندارند از بچه‌دار شدن و تولید نسل جلوگیری کنند، ولی در ازدواج موقت جلب رضایت طرف دیگر ضرورت ندارد. در حقیقت، این نیز نوعی آزادی دیگر است که به زوجین داده شده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳

اثری که از این ازدواج تولید می‌شود یعنی فرزندى که به وجود می‌آید، با فرزند ناشی از ازدواج دائم هیچ گونه تفاوتی ندارد.

مهر، هم در ازدواج دائم لازم است و هم در ازدواج موقت، با این تفاوت که در ازدواج موقت عدم ذکر مهر موجب بطلان



عقد است و در ازدواج دائم عقد باطل نیست، مهر المثل تعیین می‌شود.

همان طوری که در عقد دائم، مادر و دختر زوجه بر زوج، و پدر و پسر زوج بر زوجه حرام و محرم می‌گردند، در عقد منقطع نیز چنین است، و همان طوری که خواستگاری کردن زوجه دائم بر دیگران حرام است خواستگاری زوجه موقت نیز بر دیگران حرام است. همان طوری که زنا با زوجه دائم غیر، موجب حرمت ابدی می‌شود زنا با زوجه موقت نیز موجب حرمت ابدی می‌شود. همان طوری که زوجه دائم بعد از طلاق باید مدتی عده نگه دارد زوجه موقت نیز بعد از تمام شدن مدت یا بخشیدن آن باید عده نگه دارد با این تفاوت که عده زن دائم سه نوبت عادت ماهانه است و عده زن غیر دائم دو نوبت یا چهل و پنج روز. در ازدواج دائم جمع میان دو خواهر جایز نیست، در ازدواج موقت نیز روا نیست.

این است آن چیزی که به نام ازدواج موقت یا نکاح منقطع در فقه شیعه آمده است و قانون مدنی ما نیز عین آن را بیان کرده است.

بدیهی است که ما طرفدار این قانون با این خصوصیات هستیم. و اما اینکه مردم ما به نام این قانون سوء استفاده‌هایی کرده و می‌کنند، ربطی به قانون ندارد. لغو این قانون جلوی آن سوء استفاده‌ها را نمی‌گیرد بلکه شکل آنها را عوض می‌کند بعلاوه صدها مفاسدی که از خود لغو قانون برمی‌خیزد.

ما نباید آنجا که انسانها را باید اصلاح و آگاه کنیم، به دلیل عدم عرضه و لیاقت در اصلاح انسانها مرتباً به جان مواد قانونی بیفتیم، انسانها را تبرئه کنیم و قوانین را مسئول بدانیم.

اکنون ببینیم با بودن ازدواج دائم چه ضرورتی هست که قانونی به نام قانون ازدواج موقت بوده باشد. آیا ازدواج موقت - به قول نویسندگان «زن روز» - با حیثیت انسانی زن و با روح اعلامیه حقوق بشر منافات دارد؟ آیا ازدواج موقت اگر هم لازم بوده است، در دوران کهن لازم بوده است اما زندگی و شرایط و اقتضای زمان حاضر با آن موافقت ندارد؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴

ما این مطلب را تحت دو عنوان بررسی می‌کنیم:

الف. زندگی امروز و ازدواج موقت.

ب. مفاسد و معایب ازدواج موقت.

## زندگی امروز و ازدواج موقت

چنانکه قبلاً دانستیم ازدواج دائم مسئولیت و تکلیف بیشتری برای زوجین تولید می‌کند. به همین دلیل پسر یا دختری نمی‌توان یافت که از اول بلوغ طبیعی که تحت فشار گزینه قرار می‌گیرد آماده ازدواج دائم باشد. خاصیت عصر جدید این است که فاصله بلوغ طبیعی را با بلوغ اجتماعی و قدرت تشکیل عائله زیادتر کرده است. اگر در دوران ساده قدیم یک پسر بچه در سنین اوایل بلوغ طبیعی از عهده شغلی که تا آخر عمر به عهده او گذاشته می‌شد بر می‌آمد، در دوران جدید ابداً امکان‌پذیر نیست. یک پسر موفق در دوران تحصیل که دبستان و دبیرستان و دانشگاه را بدون تأخیر و رد شدن در امتحان آخر سال و یا در کنکور دانشگاه گذرانده باشد، در ۲۵ سالگی فارغ التحصیل می‌گردد و از این به بعد می‌تواند درآمدی داشته باشد. قطعاً سه چهار سال هم طول می‌کشد تا بتواند سر و سامان مختصری برای خود تهیه کند و آماده ازدواج دائم گردد. همچنین است یک دختر موفق که دوران تحصیل را می‌خواهد طی کند.

## جوان امروز و دوره بلوغ و بحران جنسی

شما اگر امروز یک پسر محصل هجده ساله را که شور جنسی او به اوج خود رسیده است تکلیف به ازدواج بکنید، به شما می‌خندند. همچنین است یک دختر محصل شانزده ساله. عملاً ممکن نیست این طبقه در این سن زیر بار ازدواج دائم بروند و مسئولیت یک زندگی را- که وظایف زیادی برای آنها نسبت به یکدیگر و نسبت به فرزندان آینده‌شان ایجاد می‌کند- بپذیرند.

### کدامیک؟ رهبانیت موقت یا کمونیسیم. جنسی یا ازدواج موقت؟

از شما می‌پرسم: آیا با این حال، با طبیعت و غریزه چه رفتاری بکنیم؟ آیا طبیعت

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵

حاضر است به خاطر اینکه وضع زندگی ما در دنیای امروز اجازه نمی‌دهد که در سنین شانزده سالگی و هجده سالگی ازدواج کنیم دوران بلوغ را به تأخیر بیندازد و تا ما فارغ التحصیل نشده‌ایم غریزه جنسی از سر ما دست بردارد؟ آیا جوانان حاضرند یک دوره «رهبانیت موقت» را طی کنند و خود را سخت تحت فشار و ریاضت قرار دهند تا زمانی که امکانات ازدواج دائم پیدا شود؟ فرضاً جوانی حاضر گردد رهبانیت موقت را بپذیرد، آیا طبیعت حاضر است از ایجاد عوارض روانی سهمگین و خطرناکی که در اثر ممانعت از اعمال غریزه جنسی پیدا می‌شود و روانکاوی امروز از روی آنها پرده برداشته است صرف نظر کند؟

دو راه بیشتر باقی نمی‌ماند: یا اینکه جوانان را به حال خود رها کنیم و به روی خود نیاوریم؛ به یک پسر اجازه دهیم از صدها دختر کام بگیرد، و به یک دختر اجازه دهیم با دهها پسر رابطه نامشروع داشته باشد و چندین بار سقط جنین کند، یعنی عملاً کمونیسیم جنسی را بپذیریم؛ و چون به پسر و دختر «متساویاً» اجازه داده‌ایم، روح اعلامیه حقوق بشر را از خود شاد کرده‌ایم، زیرا روح اعلامیه حقوق بشر از نظر بسیاری از کوته‌فکران این است که زن و مرد اگر بناست به جهنم دره هم سقوط کنند دوش به دوش یکدیگر و بازو به بازوی هم و بالأخره «متساویاً» سقوط کنند.

آیا اینچنین پسران و دخترانی با چنین روابط فراوان و بی‌حدی در دوران تحصیل، پس از ازدواج دائم مرد زندگی و زن خانواده خواهند بود؟

راه دوم ازدواج موقت و آزاد است. ازدواج موقت در درجه اول زن را محدود می‌کند که در آن واحد زوجه دو نفر نباشد. بدیهی است که محدود شدن زن مستلزم محدود شدن مرد نیز خواه ناخواه هست. وقتی که هر زنی به مرد معینی اختصاص پیدا کند قهراً هر مردی هم به زن معینی اختصاص پیدا می‌کند، مگر آنکه از یک طرف عدد بیشتری باشند. بدین ترتیب پسر و دختر دوران تحصیل خود را می‌گذرانند بدون آنکه رهبانیت موقت و عوارض آن را تحمل کرده باشند و بدون آنکه در ورطه کمونیسیم جنسی افتاده باشند.

### ازدواج آزمایشی

این ضرورت اختصاص به ایام تحصیل ندارد، در شرایط دیگر نیز پیش می‌آید.

اصولاً ممکن است زن و مردی که خیال دارند با هم به طور دائم ازدواج کنند و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶

نتوانسته‌اند نسبت به یکدیگر اطمینان کامل پیدا کنند، به عنوان ازدواج آزمایشی برای مدت موقتی با هم ازدواج کنند؛ اگر اطمینان کامل به یکدیگر پیدا کردند ادامه می‌دهند و اگر نه از هم جدا می‌شوند.

من از شما می‌پرسم: اینکه اروپاییان وجود یک عده از زنان بدکار را در محل معین از هر شهری تحت نظر و مراقبت دولت لازم و ضروری می‌دانند برای چیست؟ آیا جز این است که وجود مردان مجردی را که قادر به ازدواج دائم نیستند خطر بزرگی برای خانواده‌ها به حساب می‌آورند؟

## راسل و نظریه ازدواج موقت

برتراند راسل فیلسوف معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق می‌گوید:

«... در واقع اگر درست بیندیشیم پی می‌بریم که فواحش معصومیت کانون خانوادگی و پاکی زنان و دختران ما را حفظ می‌کنند. هنگامی که این عقیده را لکی در بحبوحه عصر ویکتوریا ابراز کرد، اخلاقیون سخت آزرده شدند بی آنکه خود علت آن را بدانند، اما هرگز نتوانستند خطای عقیده لکی را به ثبوت رسانند. زبان حال اخلاقیون مزبور با تمام منطقتشان این است که «اگر مردم از تعلیمات ما پیروی می‌کردند دیگر فحشاء وجود نمی‌داشت» اما ایشان به خوبی می‌دانند که کسی توجه به حرفشان نمی‌کند.»

این است فرمول فرنگی چاره‌جویی خطر مردان و زنانی که قادر به ازدواج دائم نیستند و آن بود فرمولی که اسلام پیشنهاد کرده است. آیا اگر این فرمول فرنگی به کار بسته شود و گروهی زن بدبخت به ایفای این وظیفه اجتماعی! اختصاص داده شوند، آن وقت زن به مقام واقعی و حیثیت انسانی خود رسیده است و روح اعلامیه حقوق بشر شاد شده است؟.

برتراند راسل رسماً در کتاب خود فصلی تحت عنوان ازدواج تجربی باز کرده است. وی می‌گوید:

«قاضی لیندزی که سالیان متمادی مأمور دادگاه دنور بوده و در این مقام فرصت

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۷

مشاهده حقایق زیادی داشته پیشنهاد می‌کند که ترتیبی به نام «ازدواج رفاقتی» داده شود. متأسفانه پست رسمی خود را (در امریکا) از دست داد، زیرا مشاهده شد که او بیش از ایجاد حس گناهکاری در فکر سعادت جوانان است. برای عزل او کاتولیکها و فرقه ضد سیاه‌پوستان از بذل مساعی خودداری نکردند.

پیشنهاد ازدواج رفاقتی را یک محافظه‌کار خردمند کرده است و منظور از آن ایجاد ثباتی در روابط جنسی است. لیندزی متوجه شده که اشکال اساسی در ازدواج فقدان پول است. ضرورت پول فقط از لحاظ اطفال احتمالی نیست، بلکه از این لحاظ است که تأمین معیشت از جانب زن برآورده نیست. و به این ترتیب نتیجه می‌گیرد که جوانان باید مبادرت به ازدواج رفاقتی کنند که از سه لحاظ با ازدواج عادی متفاوت است: اولاً منظور از ازدواج تولید نسل نخواهد بود. ثانیاً مادام که زن جوان فرزندی نیآورده و حامله نشده طلاق با رضایت طرفین میسر خواهد بود.

ثالثاً زن در صورت طلاق مستحق کمک خرجی برای خوراک خواهد بود ... من هیچ تردیدی در مؤثر بودن پیشنهادات لیندزی ندارم و اگر قانون آن را می‌پذیرفت تأثیر زیادی در بهبود اخلاق می‌کرد.»

آنچه لندزی و راسل آن را «ازدواج رفاقتی» می‌نامند گرچه با ازدواج موقت اسلامی اندک فرقی دارد اما حکایت می‌کند که متفکرانی مانند لندزی و راسل به این نکته پی برده‌اند که تنها ازدواج دائم و عادی وافی به همهٔ احتیاجات اجتماع نیست. مشخصات قانون ازدواج موقت و ضرورت وجود آن و عدم کفایت ازدواج دائم به تنهایی برای رفع احتیاجات بشری بالأخص در عصر حاضر، مورد بررسی قرار گرفت. اکنون می‌خواهیم به اصطلاح آن طرف سکه را مطالعه کنیم، ببینیم ازدواج موقت چه زیان‌هایی ممکن است در بر داشته باشد. مقدمتاً می‌خواهم مطلبی را تذکر دهم:

در میان تمام موضوعات و مسائل و زمینه‌های اظهار نظر که برای بشر وجود داشته و دارد، هیچ موضوع و زمینه‌ای به اندازهٔ بحث در تاریخ علوم و عقاید و سنن و رسوم و آداب بشری گنگ و پیچیده نیست و به همین جهت در هیچ موضوعی بشر به اندازهٔ این موضوعات یاوه نبافته است و اتفاقاً در هیچ موضوعی هم به اندازهٔ این موضوعات شهوت اظهار نظر نداشته است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۸

از باب مثال اگر کسی اطلاعاتی در فلسفه و عرفان و تصوف و کلام اسلامی داشته باشد و آنگاه پاره‌ای از نوشته‌های امروز را - که غالباً اقتباس از خارجیها و یا عین گفته‌های آنهاست - خوانده باشد، می‌فهمد که من چه می‌گویم. مثل این است که مستشرقین و اتباع و اذنباشان برای اظهار نظر در این گونه مسائل همه چیز را لازم می‌دانند مگر اینکه خود آن مسائل را عمیقاً بفهمند و بشناسند.

مثلاً در اطراف مسأله‌ای که در عرفان اسلامی به نام «وحدت وجود» معروف است چه حرف‌ها که زده نشده است! فقط جای یک چیز خالی است و آن اینکه وحدت وجود چیست و قهرمانان آن در عرفان اسلامی از قبیل محیی‌الدین عربی و صدرالمتهلین شیرازی چه تصویری از وحدت وجود داشته‌اند؟.

من وقتی که برخی اظهار نظرهای مندرج در چند شمارهٔ مجلهٔ زن روز را دربارهٔ نکاح منقطع خواندم بی‌اختیار به یاد مسألهٔ وحدت وجود افتادم؛ دیدم همهٔ حرف‌ها به میان آمده است جز همان چیزی که روح این قانون را تشکیل می‌دهد و منظور قانونگذار بوده است.

البته این قانون چون یک «میراث شرقی» است این اندازه مورد بی‌مهری است و اگر یک «تحفهٔ غربی» بود این طور نبود. قطعاً اگر این قانون از مغرب زمین آمده بود امروز کنفرانسها و سمینارها داده می‌شد که منحصر کردن ازدواج به ازدواج دائم با شرایط نیمهٔ دوم قرن بیستم تطبیق نمی‌کند، نسل امروز زیر بار اینهمه قیود ازدواج دائم نمی‌رود، نسل امروز می‌خواهد آزاد باشد و آزاد زندگی کند و جز زیر بار ازدواج آزاد که همهٔ قیود و حدودش را شخصاً انتخاب و اختیار کرده باشد نمی‌رود ... و به همین دلیل اکنون که این زمزمه از غرب بلند شده و کسانی امثال برتراند راسل مسأله‌ای تحت عنوان «ازدواج رفاقتی» پیشنهاد می‌کنند، پیش‌بینی می‌شود که بیش از آن اندازه که اسلام خواسته استقبال شود و ازدواج دائم را پشت سر بگذارد و ما در آینده مجبور بشویم از ازدواج دائم دفاع و تبلیغ کنیم.

معایب و مفسدگی که برای نکاح منقطع ذکر شده از این قرار است:

۱. پایهٔ ازدواج باید بر دوام باشد. زوجین از اول که پیمان زناشویی می‌بندند باید خود را برای همیشه متعلق به یکدیگر بدانند و تصور جدایی در مخیلهٔ آنها خطور نکند. علی‌هذا ازدواج موقت نمی‌تواند پیمان استواری میان زوجین باشد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۹

اینکه پایهٔ ازدواج باید بر دوام باشد، بسیار مطلب درستی است ولی این ایراد وقتی وارد است که بخواهیم ازدواج موقت را جانشین ازدواج دائم کنیم و ازدواج دائم را منسوخ نماییم.

بدون شک هنگامی که طرفین قادر به ازدواج دائم هستند و اطمینان کامل نسبت به یکدیگر پیدا کرده‌اند و تصمیم دارند برای همیشه متعلق به یکدیگر باشند پیمان ازدواج دائم می‌بندند.

ازدواج موقت از آن جهت تشریح شده است که ازدواج دائم به تنهایی قادر نبوده است که در همه شرایط و احوال رفع احتیاجات بشر را بکند و انحصار به ازدواج دائم مستلزم این بوده است که افراد یا به رهبانیت موقت مکلف گردند و یا در ورطه کمونیسم جنسی غرق شوند. بدیهی است که هیچ پسر یا دختری آنجا که برایش زمینه یک زناشویی دائم و همیشگی فراهم است خود را با یک امر موقتی سرگرم نمی‌کند.

۲. ازدواج موقت از طرف زنان و دختران ایرانی - که شیعه مذهب می‌باشند - استقبال نشده است و آن را نوعی تحقیر برای خود دانسته‌اند. پس افکار عمومی خود مردم شیعه نیز آن را طرد می‌کند.

جواب این است که اولاً منفوریت متعه در میان زنان مولود سوء استفاده‌هایی است که مردان هوسران در این زمینه کرده‌اند و قانون باید جلو آنها را بگیرد و ما درباره این سوء استفاده‌ها بحث خواهیم کرد. ثانیاً انتظار اینکه ازدواج موقت به اندازه ازدواج دائم استقبال شود - در صورتی که فلسفه ازدواج موقت عدم آمادگی یا عدم امکان طرفین یا یک طرف برای ازدواج دائم است - انتظار بیجا و غلطی است.

۳. نکاح منقطع بر خلاف حیثیت و احترام زن است، زیرا نوعی کرایه دادن آدم و جواز شرعی آدم‌فروشی است؛ خلاف حیثیت انسانی زن است که در مقابل وجهی که از مردی می‌گیرد وجود خود را در اختیار او قرار دهد.

این ایراد از همه عجیب‌تر است. اولاً ازدواج موقت با مشخصاتی که در مقاله پیش گفتیم، چه ربطی به اجاره و کرایه دارد و آیا محدودیت مدت ازدواج موجب می‌شود که از صورت ازدواج خارج و شکل اجاره و کرایه به خود بگیرد؟ آیا چون حتماً باید مهر معین و قطعی داشته باشد کرایه و اجاره است؟ که اگر بدون مهر بود و مرد چیزی نثار زن نکرد، زن حیثیت انسانی خود را بازیافته است؟ ما در باره مسأله مهر جداگانه بحث خواهیم کرد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۰

از قضا فقها تصریح کرده‌اند و قانون مدنی نیز بر همان اساس مواد خود را تنظیم کرده است که ازدواج موقت و ازدواج دائم از لحاظ ماهیت قرارداد هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند و نباید داشته باشند؛ هر دو ازدواجند و هر دو باید با الفاظ مخصوص ازدواج صورت بگیرند و اگر نکاح منقطع را با صیغه‌های مخصوص اجاره و کرایه بخوانند باطل است.

ثانیاً از کی و چه تاریخی کرایه آدم منسوخ شده است؟ تمام خیاطها و باربرها، تمام پزشکها و کارشناسها، تمام کارمندان دولت از نخست وزیر گرفته تا کارمند دون رتبه، تمام کارگران کارخانه‌ها آدمهای کرایه‌ای هستند.

ثالثاً زنی که به اختیار و اراده خود با مرد بخصوصی عقد ازدواج موقت می‌بندد آدم کرایه‌ای نیست و کاری بر خلاف حیثیت و شرافت انسانی نکرده است. اگر می‌خواهید زن کرایه‌ای را بشناسید، اگر می‌خواهید بردگی زن را ببینید، به اروپا و امریکا سفر کنید و سری به کمپانیهای فیلمبرداری بزنید تا ببینید زن کرایه‌ای یعنی چه. ببینید چگونه کمپانیهای مزبور، حرکات زن، ژستهای زن، اطوار زنانه زن، هنرهای جنسی زن را به معرض فروش می‌گذارند. بلیطهایی که شما برای سینماها و تئاترها می‌خرید، در حقیقت اجاره بهای زنهای کرایه‌ای را می‌پردازید. ببینید در آنجا زن بدبخت برای اینکه پولی بگیرد تن به چه کارهایی می‌دهد. مدتها تحت نظر متخصصان کارآموده و شریف! باید رموز تحریکات جنسی را بیاموزد، بدن و روح و شخصیت خود را در اختیار یک مؤسسه پول درآوری قرار دهد برای اینکه مشتریان بیشتری برای آن مؤسسه پیدا کند.

سری به کاباره‌ها و هتلها بزنید، ببینید زن چه شرافتی به دست آورده است و برای اینکه مزد ناچیزی بگیرد و جیب فلان پولدار

را پرت‌تر کند چگونه باید همه حیثیت و شرافت خود را در اختیار مهمانان قرار دهد.

زن کرایه‌ای آن مانکنها هستند که اجیر و مزدور فروشندگیهای بزرگ می‌شوند و شرف و عزت خود را وسیله پیشرفت و توسعه حرص و آز آنها قرار می‌دهند.

زن کرایه‌ای آن زنی است که برای جلب مشتری برای یک مؤسسه اقتصادی، با هزاران اطوار- که اغلب آنها تصنعی و به خاطر انجام وظیفه مزدوری است- روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود و به نفع یک کالای تجارتي تبلیغ می‌کند.

کیست که نداند امروز در مغرب زمین، زیبایی زن، جاذبه جنسی زن، آواز زن،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۱

هنر و ابتکار زن، روح و بدن زن و بالأخره شخصیت زن وسیله حقیر و ناچیزی در خدمت سرمایه‌داری اروپا و امریکاست؟ و متأسفانه شما- دانسته یا ندانسته- زن شریف و نجیب ایرانی را به سوی اینچنین اسارتی می‌کشانید. من نمی‌دانم چرا اگر زنی با شرایط آزاد با یک مرد به طور موقت ازدواج کند زن کرایه‌ای محسوب می‌شود، اما اگر زنی در یک عروسی یا شب‌نشینی در مقابل چشمان حریص هزار مرد و برای ارضاء تمایلات جنسی آنها حنجره خود را پاره کند و هزار و یک نوع معلق بزند تا مزد معینی دریافت دارد زن کرایه‌ای محسوب نمی‌شود.

آیا اسلام که جلو مردان را از این گونه بهره‌برداری‌ها از زن گرفته است و خود زن را به این اسارت آگاه و او را از تن دادن به آن و ارتزاق از آن منع کرده است، مقام زن را پایین آورده است یا اروپای نیمه دوم قرن بیستم؟

اگر روزی زن به درستی آگاه و بیدار شود و دامهایی که مرد قرن بیستم در سر راه او گذاشته و مخفی کرده بشناسد، علیه تمام این فریبه‌ها قیام خواهد کرد و آن وقت تصدیق خواهد کرد یگانه پناهگاه و حامی جدی و راستگوی او قرآن است، و البته چنین روزی دور نیست.

مجله زن روز در شماره ۸۷ صفحه ۸ رپرتاژی از زنی به نام مرضیه و مردی به نام رضا تحت عنوان «زن کرایه‌ای» تهیه کرده است و بدبختی زن بیچاره‌ای را شرح داده است.

این داستان طبق اظهارات رضا از خواستگاری زن آغاز شده، یعنی برای اولین بار از فرمول «چهل پیشنهاد» پیروی شده است و زن به خواستگاری مرد رفته است.

بدیهی است داستانی که از خواستگاری زن از مرد آغاز گردد، پایانی بهتر از آن نمی‌تواند داشته باشد.

اما طبق اظهارات مرضیه مردی هوسران و قسّی‌القلب، زنی را به عنوان اینکه می‌خواهد او را زوجه دائم خود قرار دهد و از او و فرزندان او حمایت و سرپرستی کند اغفال کرده و بدون آنکه زن بدبخت خواسته باشد، او را به نام اینکه صیغه کرده است مورد کام‌جویی و سپس بی‌اعتنایی قرار داده است.

اگر این اظهارات صحیح باشد، عقدی است باطل. مردی قسّی، زنی بی‌خبر و بی‌اطلاع از قانون شرعی و عرفی را مورد تجاوز قرار داده و باید مجازات شود.

قبل از اینکه امثال رضاها مجازات شوند، باید تربیت شوند و قبل از آن که رضاها

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۲

مجازات یا تربیت شوند باید مرضیه‌ها آگاهانیده شوند.

جنایتی که از قساوت مردی و بی‌خبری و غفلت زنی سرچشمه گرفته است، چه ربطی به قانون دارد که مجله زن روز قیافه حق به جانب به رضا می‌دهد و بعد نیز تیغ خود را متوجه قانون می‌کند؟ آیا اگر قانون ازدواج موقت نمی‌بود، رضای قسّی‌القلب

مرضیه غافل و بی‌خبر را آرام می‌گذاشت؟.

چرا از زیر بار تربیت و آگاهانیدن زن و مرد شانه خالی می‌کنید، حقوق و وظایف شرعی زن و مرد را کتمان می‌کنید و زنان بیچاره را اغفال کرده یگانه قانون حامی و راستگوی زن را دشمن او معرفی می‌کنید و با دست خود او می‌خواهید یگانه پناهگاه او را بکوبید؟

### نکاح منقطع و تعدد زوجات

۴. نکاح منقطع چون به هر حال نوعی اجازه تعدد زوجات است و تعدد زوجات محکوم است، پس نکاح منقطع محکوم است. راجع به اینکه نکاح منقطع برای چه گونه افرادی تشریح شده، در دنباله همین مبحث و راجع به خود تعدد زوجات به یاری خدا جداگانه و مفصل بحث خواهیم کرد.

### سرنوشت فرزندان در ازدواج موقت

۵. نکاح منقطع از نظر اینکه دوام ندارد، آشیانه نامناسبی برای کودکانی است که بعداً به وجود می‌آیند. لازمه نکاح منقطع این است که فرزندان آینده، بی‌سرپرست و از حمایت پدری مهربان و مادری دلگرم به خانه و آشیانه محروم بمانند. این ایراد ایرادی است که مجله زن روز بسیار روی آن تکیه کرده است، ولی با توضیحاتی که دادیم گمان نمی‌کنم جای بحث و ایرادی باشد.

در مقاله پیش گفتیم که یکی از تفاوت‌های ازدواج موقت و ازدواج دائم مربوط به تولید نسل است. در ازدواج دائم هیچ یک از زوجین بدون جلب رضایت دیگری نمی‌تواند از زیر بار تناسل شانه خالی کند، بر خلاف ازدواج موقت که هر دو طرف آزادند. در ازدواج موقت، زن نباید مانع استمتاع مرد بشود ولی می‌تواند بدون آنکه لطمه‌ای به استمتاع مرد وارد آید مانع حاملگی خود بشود و این موضوع با وسایل ضد آبستنی امروز کاملاً حل شده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۳

علی‌هذا اگر زوجین در ازدواج موقت مایل باشند تولید فرزند کنند و مسئولیت نگهداری و تربیت فرزند آتی را بپذیرند، تولید فرزند می‌کنند. بدیهی است که از نظر عاطفه طبیعی فرقی میان فرزند زوجه دائم با زوجه موقت نیست و اگر فرضاً پدر یا مادر از وظیفه خود امتناع کند قانون آنها را مکلف و مجبور می‌کند، همان گونه که در صورت وقوع طلاق قانون باید دخالت کند و مانع ضایع شدن حقوق فرزندان گردد، و اگر مایل نباشند که تولید فرزند نمایند و هدفشان از ازدواج موقت فقط تسکین غریزه است از به وجود آمدن فرزند جلوگیری می‌کنند.

همچنانکه می‌دانیم کلیسا جلوگیری از آبستنی را امر نامشروع می‌داند ولی از نظر اسلام اگر زوجین از اول مانع پیدایش فرزند بشوند مانعی ندارد اما اگر نطفه منعقد شد و هسته اولی تکوین فرزند به وجود آمد، اسلام به هیچ وجه اجازه معدوم کردن آن را نمی‌دهد.

اینکه فقهای شیعه می‌گویند هدف ازدواج دائم تولید نسل است و هدف ازدواج موقت استمتاع و تسکین غریزه است، همین منظور را بیان می‌کنند.

نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره ۸۷ مجله زن روز نکاح منقطع را مورد نقد قرار داده است. اولاً می‌گوید:

«موضوع قانون نکاح یا ازدواج منقطع طوری ناراحت کننده است که حتی نویسندگان قانون ازدواج نتوانسته‌اند در خصوص آن شرح و تفصیل بدهند. مثل اینکه از کار خودشان ناراضی بوده‌اند که فقط برای حفظ ظاهر، به موجب مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷ الفاظ و عباراتی سرهم‌بندی کرده گذشته‌اند.

تنظیم کنندگان مواد قانونی مربوط به نکاح منقطع (متعہ) طوری از کار خودشان ناراضی بوده‌اند که اساساً عقد مزبور را تعریف نکرده‌اند و تشریفات و شرایط آن را توضیح نداده‌اند...».

سپس آقای نویسنده خودشان این نقص قانون مدنی را جبران می‌کنند و نکاح فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۴ منقطع را تعریف می‌کنند و می‌گویند:

«نکاح مزبور عبارت است از اینکه زن مجرد در برابر اخذ اجرت و دستمزد معین و مشخص در مدت و زمانی معلوم و معین و لو چند ساعت و یا چند دقیقه خودش را برای قضای شهوت و تمتع و اجرای اعمال جنسی در اختیار مرد می‌گذارد...».

از نظر آقای نویسنده: «برای ایجاب و قبول عقد نکاح مزبور در کتب فقه شیعه الفاظ عربی مخصوص ذکر شده است که قانون مدنی به آنها اشاره و توجه نکرده و مثل اینکه از نظر قانونگذار به هر لفظی که دلالت بر مقصود بالا (یعنی مفهوم اجاره و دستمزد گرفتن) نماید و لو غیر عربی هم باشد واقع می‌شود...».

الف. قانون مدنی نکاح منقطع را تعریف نکرده و شرایط آن را توضیح نداده است.

ب. ماهیت نکاح منقطع این است که زن خود را در مقابل دستمزد معینی به مردی اجاره می‌دهد.

ج. از نظر قانون مدنی هر لفظی که دلالت بر مفهوم مورد اجاره واقع شدن زن بکند، برای ایجاب و قبول نکاح منقطع کافی است.

من از آقای نویسنده دعوت می‌کنم یک بار دیگر قانون مدنی را مطالعه کنند و با دقت مطالعه کنند و همچنین از خوانندگان مجله زن روز خواهش می‌کنم هرطور هست یک نسخه از قانون مدنی تهیه و در قسمتهای ذیل دقت کنند.

در قانون مدنی، فصل ششم از «کتاب نکاح» مخصوص نکاح منقطع است و سه جمله ساده هم بیش نیست:

اول اینکه نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد. دوم اینکه مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود.

سوم اینکه احکام مربوط به مهر و ارث در نکاح منقطع همان است که در فصلهای مربوط به مهر و ارث گفته شده است.

نویسنده محترم «چهل پیشنهاد» خیال کرده است که آنچه از اول کتاب نکاح در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۵

پنج فصل گفته شده است همه مربوط به نکاح دائم است و تنها این سه ماده به نکاح منقطع مربوط است، غافل از اینکه تمام مواد آن پنج فصل، جز آنجا که تصریح شده است مانند ماده ۱۰۶۹ و یا آنچه مربوط به طلاق است، مشترک است میان نکاح



دائم و منقطع. مثلاً ماده ۱۰۶۲ که می‌گوید: «نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نماید» مخصوص نکاح دائم نیست، به هر دو نکاح مربوط است. شرایطی که برای عاقد یا عقد یا زوجین ذکر کرده است نیز مربوط به هر دو نکاح است. اگر قانون مدنی نکاح منقطع را تعریف نکرده است، برای این است که نیازی به تعریف نداشته است همچنانکه نکاح دائم را نیز تعریف نکرده است و مستغنی از تعریف دانسته است. قانون مدنی هر لفظ صریحی که دلالت بر ازدواج و وقوع زوجیت بکند برای عقد کافی دانسته است، خواه در نکاح دائم خواه در نکاح منقطع.

ولی اگر لفظی مفهوم دیگری غیر از زوجیت داشته باشد از قبیل معاوضه و دادوستد و اجاره و کرایه، برای صحت عقد نکاح (چه دائم و چه منقطع) کافی نیست.

من به موجب این نوشته متعهد می‌شوم که اگر عده‌ای از قضات فاضل و کارشناسان واقعی قانون- که خوشبختانه در دادگستری زیادند- تشخیص دادند که ایراد وارده بر قانون مدنی که در بالا شرح داده شد وارد است، من از هم اکنون از انتقاد سایر نوشته‌های «زن روز» خودداری می‌کنم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۶

## ازدواج موقت و مسأله حرم سرا

### اشاره

یکی از سوژه‌هایی که مغرب زمین علیه مشرق زمین در دست دارد و به رخ او می‌کشد و برایش فیلمها و نمایشنامه‌ها تهیه کرده و می‌کند، مسأله تشکیل حرم سراست که متأسفانه در تاریخ مشرق زمین نمونه‌های زیادی می‌توان از آن یافت. زندگی برخی از خلفا و سلاطین مشرق زمین، نمونه کاملی از این ماجرا به شمار می‌رود و حرم‌سراسازی مظهر اتم و اکمل هوسرانی و هواپرستی یک مرد شرقی قلمداد می‌گردد.

می‌گویند مجاز شمردن ازدواج موقت مساوی است با مجاز دانستن تشکیل حرم سرا که نقطه ضعف و مایه سرافکنندگی مشرق زمین در برابر مغرب زمین است، بلکه مساوی است با مجاز شمردن هوسرانی و هواپرستی که به هر شکل و هر صورت باشد منافی اخلاق و پیشرفت و عامل سقوط و تباهی است.

عین این مطلب در باره تعدد زوجات گفته شده است. جواز تعدد زوجات را به عنوان جواز تشکیل حرم سرا تفسیر کرده‌اند. ما درباره تعدد زوجات جداگانه بحث خواهیم کرد و اکنون بحث خود را اختصاص می‌دهیم به ازدواج موقت.

این مسأله را از دو جهت باید بررسی کرد: یکی از این نظر که عامل تشکیل

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۷

حرم سرا از جنبه اجتماعی چه بوده است؟ آیا قانون ازدواج موقت در تشکیل حرم‌سراهای مشرق زمین تأثیری داشته است یا نه؟

دوم اینکه آیا منظور از تشریح قانون ازدواج موقت این بوده است که ضمناً وسیله هوسرانی و حرم‌سراسازی برای عده‌ای از مردان فراهم گردد یا نه؟

## علل اجتماعی حرم‌سراسازی

اما بخش اول. پیدایش حرم‌سرا معلول دست به دست دادن دو عامل است:

اولین عامل حرم‌سراسازی تقوا و عفاف زن است؛ یعنی شرایط اخلاقی و اجتماعی محیط باید طوری باشد که به زنان اجازه ندهد در حالی که با مرد بخصوصی رابطه جنسی دارند با مردان دیگر نیز ارتباط داشته باشند. در این شرایط مرد هوسران عیاش متمکن چاره خود را منحصر می‌بیند که گروهی از زنان را نزد خود گرد آورده حرم‌سرای تشکیلی دهد.

بدیهی است که اگر شرایط اخلاقی و اجتماعی، عفاف و تقوا را بر زن لازم نشمارد و زن رایگان و آسان خود را در اختیار هر مردی قرار دهد و مردان بتوانند هر لحظه با هر زنی هوسرانی کنند و وسیله هوسرانی همه جا و هر وقت و در هر شرایطی فراهم باشد، هرگز این گونه مردان زحمت تشکیل حرم‌سراهایی عریض و طویل با هزینه هنگفت و تشکیلات وسیع به خود نمی‌دهند.

عامل دیگر، نبودن عدالت اجتماعی است. هنگامی که عدالت اجتماعی برقرار نباشد، یکی غرق دریا دریا نعمت و دیگری گرفتار کشتی کشتی فقر و افلاس و بیچارگی باشد، گروه زیادی از مردان از تشکیل عائله و داشتن همسر محروم می‌مانند و عدد زنان مجرد افزایش می‌یابد و زمینه برای حرم‌سراسازی فراهم می‌گردد.

اگر عدالت اجتماعی برقرار و وسیله تشکیل عائله و انتخاب همسر برای همه فراهم باشد، قهراً هر زنی به مرد معینی اختصاص پیدا می‌کند و زمینه عیاشی و هوسرانی و حرم‌سراسازی منتفی می‌گردد.

مگر عدۀ زنان چقدر از مردان زیادتر است که با وجود اینکه همه مردان بالغ از داشتن همسر برخوردار باشند، باز هم برای هر مردی و لاقل برای هر مرد متمکن و پولداری امکان تشکیل حرم‌سرا باقی بماند؟

عادت تاریخ این است که سرگذشت حرم‌سراهای دربارهای خلفا و سلاطین را

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۸

نشان دهد، عیاشها و عشرتهای آنها را مو به مو شرح دهد اما از توضیح و تشریح محرومیتها و ناکامیها و حسرتها و آرزو به گور رفتن‌های آنان که در پای قصر آنها جان داده‌اند و شرایط اجتماعی به آنها اجازه انتخاب همسر نمی‌داده است سکوت نماید.

ده‌ها و صدها زنانی که در حرم‌سراها بسر می‌برده‌اند، در واقع حق طبیعی یک عده محروم و بیچاره بوده‌اند که تا آخر عمر مجرد زیسته‌اند.

مسئله اگر این دو عامل معدوم گردد؛ یعنی عفاف و تقوا برای زن امر لازم شمرده شود و کامیابی جنسی جز در کادر ازدواج (اعم از دائم یا موقت) ناممکن گردد و از طرف دیگر ناهمواریهای اقتصادی، اجتماعی از میان برود و برای همه افراد بالغ امکان استفاده از طبیعی ترین حق بشری یعنی حق تأهل فراهم گردد، تشکیل حرم‌سرا امری محال و ممتنع خواهد بود.

یک نگاه مختصر به تاریخ نشان می‌دهد که قانون ازدواج موقت کوچکترین تأثیری در تشکیل حرم‌سرا نداشته است. خلفای عباسی و سلاطین عثمانی که بیش از همه به این عنوان شهرت دارند، هیچ کدام پیرو مذهب شیعه نبوده‌اند که از قانون ازدواج موقت استفاده کرده باشند.

سلاطین شیعه مذهب با آنکه می‌توانسته‌اند این قانون را بهانه کار قرار دهند، هرگز به پایه خلفای عباسی و سلاطین عثمانی نرسیده‌اند. این خود می‌رساند که این ماجرا معلول اوضاع خاص اجتماعی دیگر است.

**آیا تشریح ازدواج موقت برای تأمین هوسرانی است؟**

اما بخش دوم. در هر چیزی اگر بشود تردید کرد، در این جهت نمی‌توان تردید کرد که ادیان آسمانی عموماً بر ضد هوسرانی و هواپرستی قیام کرده‌اند، تا آنجا که در میان پیروان غالب ادیان ترک هوسرانی و هواپرستی به صورت تحمل ریاضت‌های شاقه درآمده است.

یکی از اصول واضح و مسلم اسلام مبارزه با هواپرستی است. قرآن کریم هواپرستی را در ردیف بت‌پرستی قرار داده است. در اسلام آدم «ذواق» یعنی کسی که هدفش این است که زنان گوناگون را مورد کام‌جویی و «چشش» قرار دهد، ملعون و مبعوض خداوند معرفی شده است. ما آنجا که راجع به طلاق بحث می‌کنیم مدارک اسلامی این مطلب را نقل خواهیم کرد. فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۷۹

امتیاز اسلام از برخی شرایع دیگر به این است که ریاضت و رهبانیت را مردود می‌شمارد، نه اینکه هواپرستی را جایز و مباح می‌داند. از نظر اسلام تمام غرایز (اعم از جنسی و غیره) باید در حدود اقتضاء و احتیاج طبیعت اشباع و ارضاء گردد. اما اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان آتش غرایز را دامن بزند و آنها را به شکل یک عطش پایان‌ناپذیر روحی درآورد. از این رو اگر چیزی رنگ هواپرستی یا ظلم و بی‌عدالتی به خود بگیرد، کافی است که بدانیم مطابق منظور اسلام نیست. جای تردید نیست که هدف مقنن قانون ازدواج موقت این نبوده است که وسیله عیاشی و حرم‌سراسازی برای مردم هواپرست و وسیله بدبختی و دربدری برای یک زن و یک عده کودک فراهم سازد. تشویق و ترغیب فراوانی که از طرف ائمه دین به امر ازدواج موقت شده است، فلسفه خاصی دارد که عن قریب توضیح خواهیم داد.

### حرم‌سرا در دنیای امروز

اکنون بینیم دنیای امروز با تشکیل حرم‌سرا چه کرده است. دنیای امروز رسم حرم‌سرا را منسوخ کرده است. دنیای امروز حرم‌سرداری را کاری ناپسند می‌داند و عامل وجود آن را از میان برده است. اما کدام عامل؟ آیا عامل ناهمواریهای اجتماعی را از میان برده است و در نتیجه همه جوانان رو به ازدواج آورده‌اند و از این راه زمینه حرم‌سراسازی را از میان برده است؟ خیر، کار دیگری کرده است؛ با عامل اول یعنی عفاف و تقوای زن مبارزه کرده و بزرگترین خدمت را از این راه به جنس مرد انجام داده است. تقوا و عفاف زن به همان نسبت که به زن ارزش می‌دهد و او را عزیز و گرانها می‌کند، برای مرد مانع شمرده می‌شود.

دنیای امروز کاری کرده است که مرد عیاش این قرن نیازی به تشکیل حرم‌سرا با آن همه خرج و زحمت ندارد. برای مرد این قرن از برکت تمدن غرب همه جا حرم‌سراست. مرد این قرن برای خود لازم نمی‌داند که به اندازه هارون الرشید و فضل بن یحیی برمکی پول و قدرت داشته باشد تا به اندازه آنها جنس زن را در نوعهای مختلف و رنگهای مختلف مورد بهره‌برداری قرار دهد.

برای مرد این قرن، داشتن یک اتومبیل سواری و ماهی دو سه هزار تومان درآمد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۰

کافی است تا آنچنان وسیله عیاشی و بهره‌برداری از جنس زن را فراهم کند که هارون الرشید هم در خواب ندیده است. هتلهای و رستورانها و کافه‌ها از پیشتر آمادگی خود را به جای حرم‌سرا برای مرد این قرن اعلام کرده‌اند.

جوانی مانند عادل کوتوالی در این قرن با کمال صراحت ادعا می‌کند که در آن واحد بیست و دو معشوقه در شکلها و قیافه‌های مختلف داشته است. چه از این بهتر برای مرد این قرن! مرد این قرن از برکت تمدن غربی چیزی از حرم‌سرداری جز مخارج هنگفت و زحمت و دردسر از دست نداده است.

اگر قهرمان «هزار و یک شب» سر از خاک بردارد و امکانات وسیع عیش و عشرت و ارزانی و رایگانی زن امروز را ببیند، به هیچ وجه حاضر به تشکیل حرم‌سرا با آن همه خرج و زحمت نخواهد شد، و از مردم مغرب زمین که او را از زحمت حرم‌سرداری معاف کرده‌اند تشکر خواهد کرد و بی‌درنگ اعلام خواهد کرد تعدد زوجات و ازدواج موقت ملغی، زیرا اینها برای مردان در برابر زنان تکلیف و مسئولیت ایجاد می‌کند.

اگر پیرسید برنده این بازی دیروز و امروز معلوم شد، پس بازنده کیست؟ متأسفانه باید بگوییم آن که هم دیروز و هم امروز بازی را باخته است، آن موجود خوش باور و ساده‌دلی است که به نام جنس زن معروف است.

### منع خلیفه از ازدواج موقت

ازدواج موقت از مختصات فقه جعفری است؛ سایر رشته‌های فقهی اسلامی آن را مجاز نمی‌شمارند. من به هیچ وجه مایل نیستم وارد نزاع اسلام برانداز شیعه و سنی بشوم. در اینجا فقط اشاره مختصری به تاریخچه این مسأله می‌کنم.

مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که در صدر اسلام ازدواج موقت مجاز بوده است و رسول اکرم در برخی از سفرها که مسلمانان از همسران خود دور می‌افتادند و در ناراحتی بسر می‌بردند، به آنها اجازه ازدواج موقت می‌داده است. و همچنین مورد اتفاق مسلمانان است که خلیفه دوم در زمان خلافت خود نکاح منقطع را تحریم کرد.

خلیفه دوم در عبارت معروف و مشهور خود چنین گفت: «دو چیز در زمان پیغمبر روا بود، من امروز آنها را ممنوع اعلام می‌کنم و مرتکب آنها را مجازات می‌نمایم: متعه زن‌ها و متعه حج».

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۱

گروهی از اهل تسنن عقیده دارند که نکاح منقطع را پیغمبر اکرم خودش در اواخر عمر ممنوع کرده بود و منع خلیفه در واقع اعلام ممنوعیت آن از طرف پیغمبر اکرم بوده است. ولی چنانکه می‌دانیم عبارتی که از خود خلیفه رسیده است، خلاف این مطلب را بیان می‌کند.

توجیه صحیح این مطلب همان است که علامه کاشف الغطاء بیان کرده‌اند. خلیفه از آن جهت به خود حق داد این موضوع را قدغن کند که تصور می‌کرد این مسأله داخل در حوزه اختیارات ولی امر مسلمین است؛ هر حاکم و ولی امری می‌تواند از اختیارات خود به حسب مقتضای عصر و زمان در این گونه امور استفاده کند.

به عبارت دیگر، نهی خلیفه نهی سیاسی بود نه نهی شرعی و قانونی. طبق آنچه از تاریخ استفاده می‌شود، خلیفه در دوره زعامت، نگرانی خود را از پراکنده شدن صحابه در اقطار کشور تازه وسعت یافته اسلامی و اختلاط با ملل تازه مسلمان پنهان نمی‌کرد؛ تا زنده بود مانع پراکنده شدن آنها از مدینه بود؛ به طریق اولی از امتزاج خونی آنها با تازه مسلمانان قبل از آن که تربیت اسلامی عمیقاً در آنها اثر کند ناراضی بود و آن را خطری برای نسل آینده به شمار می‌آورد، و بدیهی است که این علت امر موقتی بیش نبود. و علت اینکه مسلمین آن وقت زیر بار این تحریم خلیفه رفتند این بود که فرمان خلیفه را به عنوان یک مصلحت سیاسی و موقتی تلقی کردند نه به عنوان یک قانون دائم، و الاً ممکن نبود خلیفه وقت بگوید پیغمبر چنان دستور

داده است و من چنین دستور می‌دهم و مردم هم سخن او را بپذیرند.

ولی بعدها در اثر جریانات بخصوصی «سیره» خلفای پیشین، بالأخص دو خلیفه اول، یک برنامه ثابت تلقی شد و کار تعصب به آنجا کشید که شکل یک قانون اصلی به خود گرفت. لهذا ایرادی که در اینجا بر برادران اهل سنت ما وارد است بیش از آن است که بر خود خلیفه وارد است. خلیفه به عنوان یک نهی سیاسی و موقت- نظیر تحریم تنباکو در قرن ما- نکاح منقطع را تحریم کرد، دیگران نمی‌بایست به آن شکل ابدیت بدهند.

بدیهی است که نظریه علامه کاشف الغطاء ناظر بدین نیست که آیا دخالت خلیفه از اصل صحیح بود یا نبود، و هم ناظر بدین نیست که آیا مسأله ازدواج موقت جزء مسائلی است که ولی شرعی مسلمین می‌تواند و لو برای مدت موقت قدغن کند یا نه، بلکه صرفاً ناظر بدین جهت است که آنچه در آغاز صورت گرفت با این نام و این

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۲

عنوان بود و به همین جهت مواجه با عکس العمل مخالف از طرف عموم مسلمین نگردید.

به هر حال نفوذ و شخصیت خلیفه و تعصب مردم در پیروی از سیرت و روش کشورداری او سبب شد که این قانون در محاق نسیان و فراموشی قرار گیرد و این سنت که مکمل ازدواج دائم است و تعطیل آن ناراحتیها به وجود می‌آورد، برای همیشه متروک بماند.

اینجا بود که ائمه اطهار- که پاسداران دین مبین هستند- به خاطر اینکه این سنت اسلامی متروک و فراموش نشود آن را ترغیب و تشویق فراوان کردند. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود: یکی از موضوعاتی که من هرگز در بیان آن تقیه نخواهم کرد موضوع متعه است.

و اینجا بود که یک مصلحت و حکمت ثانوی با حکمت اولی تشریح نکاح منقطع توأم شد و آن کوشش در احیاء یک «سنت متروکه» است. به نظر این بنده آنجا که ائمه اطهار مردان زنادار را از این کار منع کرده‌اند به اعتبار حکمت اولی این قانون است، خواسته‌اند بگویند این قانون برای مردانی که احتیاجی ندارند وضع نشده است، همچنانکه امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطين فرمود:

«تو را با نکاح متعه چه کار و حال آنکه خداوند تو را از آن بی‌نیاز کرده است.»

و به دیگری فرمود:

«این کار برای کسی رواست که خداوند او را با داشتن همسری از این کار بی‌نیاز نکرده است. و اما کسی که دارای همسر است، فقط هنگامی می‌تواند دست به این کار بزند که دسترسی به همسر خود نداشته باشد.»

و اما آنجا که عموم افراد را ترغیب و تشویق کرده‌اند، به خاطر حکمت ثانوی آن یعنی «احیاء سنت متروکه» بوده است زیرا تنها ترغیب و تشویق نیازمندان برای احیاء این سنت متروکه کافی نبوده است.

این مطلب را به طور وضوح از اخبار و روایات شیعه می‌توان استفاده کرد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۳

به هر حال آنچه مسلم است این است که هرگز منظور و مقصود قانونگذار اول از وضع و تشریح این قانون و منظور ائمه اطهار از ترغیب و تشویق به آن این نبوده است که وسیله هوسرانی و هواپرستی و حرم‌سراسازی برای حیوان صفتان و یا وسیله بیچارگی برای عده‌ای زنان اغفال شده و فرزندان بی‌سرپرست فراهم کنند.

آقای مهدوی نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره ۸۷ مجله زن روز می نویسد:

«در کتاب الاحوال الشخصية تألیف شیخ محمد ابو زهره از امیر المؤمنین نقل شده است:

لَا اَعْلَمُ احِداً تَمَتَّعَ وَ هُوَ مُحْصِنٌ اِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ.»

. آقای مهدوی این عبارت را اینچنین ترجمه کرده اند:

«هرگاه بدانم شخص نااهلی متعه کرده است، حد زناى محصن را بر او جاری ساخته و سنگسارش خواهم کرد.»

اولاً اگر بناست ما در مقابل گفتار امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم باشیم، چرا اینهمه روایاتی که از آن حضرت در کتب شیعه و غیر شیعه در باب متعه روایت شده کنار بگذاریم و به این یک روایت که ناقل آن یکی از علمای اهل تسنن است و سند معلومی ندارد بچسبیم؟

از سخنان بسیار پرارزش امیر المؤمنین این است که:

«اگر عمر سبقت نمی جست و متعه را تحریم نمی کرد، احدی جز افرادی که سرشتشان منحرف است زنا نمی کرد.»

یعنی اگر متعه تحریم نشده بود، هیچ کس از نظر غریزه اجبار به زنا پیدا نمی کرد؛ تنها کسانی مرتکب این عمل می شدند که همواره عمل خلاف قانون را بر عمل قانونی ترجیح می دهند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۴

ثانیاً معنی عبارت بالا این است: «هرگاه بدانم شخص زنداری متعه کرده است، او را سنگسار می کنم». من نمی دانم چرا آقای مهدوی کلمه «محصن» را که به معنی مرد زنده است «نااهل» ترجمه کرده اند.

علی هذا مقصود روایت این است که افراد زنده حق ندارند نکاح منقطع کنند. و اگر مقصود این بود که هیچ کس حق ندارد متعه بگیرد، قید «و هو محصن» لغو بود.

پس این روایت، اگر اصلی داشته باشد، آن نظر را تأیید می کند که می گوید: «قانون متعه برای مردمان نیازمند به زن یعنی افراد مجرد یا افرادی که همسرانشان نزدشان نیستند تشریح شده است». پس این روایت دلیل بر جواز ازدواج موقت است نه دلیل بر حرمت آن.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۵

## بخش سوم: استقلال در انتخاب سر نوشت

### اشاره

\* شوهر دادن قبل از تولد.

\* معاوضه دختران.

\* پیغمبر اکرم در پاسخ علی علیه السلام که به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام آمده بود فرمود: با زهرا در میان می گذارم.

\* نهضت اسلامی زن، سفید بود.

\* از نظر اسلام در اینکه پدر اختیاردار مطلق نیست حرفی نیست.

\* مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت.

\* اسلام، زن را بی اراده تلقی نکرده است، بلکه او را در مقابل حس شکارچیگری مرد حمایت کرده است.

\* بحثی در باره ولایت پدر بر دختر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۷

استقلال در انتخاب سرنوشت دخترک، نگران و هراسان آمد نزد رسول اکرم:

- یا رسول الله! از دست این پدر ...

- ... مگر پدرت با تو چه کرده است؟

- برادرزاده‌ای دارد و بدون آنکه قبلاً نظر مرا بخواهد، مرا به عقد او درآورده است.

- حالا که او را کرده است، تو هم مخالفت نکن، صحنه بگذار و زن پسر عمویت باش.

- یا رسول الله! من پسرعمویم را دوست ندارم. چگونه زن کسی بشوم که دوستش ندارم؟

- اگر او را دوست نداری، هیچ اختیار با خودت، برو هر کس را خودت دوست داری به شوهری انتخاب کن.

- اتفاقاً او را خیلی دوست دارم و جز او کسی دیگر را دوست ندارم و زن کسی غیر از او نخواهم شد. اما چون پدرم بدون

آنکه نظر مرا بخواهد این کار را کرده است، عمداً آمدم با شما سؤال و جواب کنم تا از شما این جمله را بشنوم و به همه زنان

اعلام کنم از این پس پدران حق ندارند سر خود هر تصمیمی که می‌خواهند بگیرند و دختران را به هر کس که دل خودشان

می‌خواهد شوهر دهند.

این روایت را فقها مانند شهید ثانی در مسالک و صاحب جواهر در جواهر الکلام از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۸

طرق عامه نقل کرده‌اند. در جاهلیت عرب، مانند جاهلیت غیر عرب، پدران خود را اختیاردار مطلق دختران و خواهران و احیاناً

مادران خود می‌دانستند و برای آنها در انتخاب شوهر اراده و اختیاری قائل نبودند؛ تصمیم گرفتن حق مطلق پدر یا برادر و در

نبودن آنها حق مطلق عمو بود.

کار این اختیارداری به آنجا کشیده بود که پدران به خود حق می‌دادند دخترانی را که هنوز از مادر متولد نشده‌اند، پیش پیش

به عقد مرد دیگری درآورند که هر وقت متولد شد و بزرگ شد آن مرد حق داشته باشد آن دختر را برای خود ببرد.

### شوهر دادن قبل از تولد

در آخرین حجی که پیغمبر اکرم انجام داد، یک روز در حالی که سواره بود و تازیانه‌ای در دست داشت، مردی سر راه بر آن

حضرت گرفت و گفت:

شکایتی دارم.

- بگو.

- در سالها پیش در دوران جاهلیت، من و طارق بن مرقع در یکی از جنگها شرکت کرده بودیم. طارق وسط کار احتیاج به

نیزه‌ای پیدا کرد. فریاد برآورد: کیست که نیزه‌ای به من برساند و پاداش آن را از من بگیرد؟ من جلو رفتم و گفتم: چه پاداش

می‌دهی؟ گفت: قول می‌دهم اولین دختری که پیدا کنم برای تو بزرگ کنم. من قبول کردم و نیزه خود را به او دادم. قضیه

گذشت. سالها سپری شد. اخیراً به فکر افتادم و اطلاع پیدا کردم او دختردار شده و دختر رسیده‌ای در خانه دارد. رفتم و قصه را به یاد او آوردم و دین خود را مطالبه کردم. اما او دبه درآورده و زیر قولش زده، می‌خواهد مجدداً از من مهر بگیرد. اکنون آمده‌ام پیش تو بینم آیا حق با من است یا با او؟.

- دختر در چه سنی است؟.

- دختر بزرگ شده. موی سپید هم در سرش پیدا شده.

- اگر از من می‌پرسی، حق نه با توست نه با طارق. برو دنبال کارت و دختر بیچاره را به حال خود بگذار.

مردک غرق حیرت شد. مدتی به پیغمبر خیره شد و نگاه کرد. در اندیشه فرو رفته بود که این چه جور قضاوتی است. مگر پدر اختیاردار دختر خود نیست؟! چرا اگر مهر جدیدی هم به پدر دختر بپردازم و او به میل و رضای خود دخترش را تسلیم من کند،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۸۹

این کار نارواست؟.

پیغمبر از نگاه‌های متحیرانه او به اندیشه مشوش او پی برد و فرمود:

مطمئن باش با این ترتیب که من گفتم، نه تو گنهکار می‌شوی و نه رفیقت طارق.

### معاوضه دختران یا خواهران

نکاح «شغار» یکی دیگر از مظاهر اختیارداری مطلق پدران نسبت به دختران بود.

نکاح «شغار» یعنی معاوضه کردن دختران. دو نفر که دو دختر رسیده در خانه داشتند با یکدیگر معاوضه می‌کردند، به این ترتیب که هر یک از دو دختر مهر آن دیگر به شمار می‌رفت و به پدر او تعلق می‌گرفت. اسلام این رسم را نیز منسوخ کرد.

### پیغمبر اکرم دخترش زهرا را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذارد

پیغمبر اکرم خود چند دختر شوهر داد. هرگز اراده و اختیار آنها را از آنها سلب نکرد. هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام برای خواستگاری زهرا را مرضیه علیها السلام نزد پیغمبر اکرم رفت، پیغمبر اکرم فرمود: تاکنون چند نفر دیگر نیز به خواستگاری زهرا آمده‌اند و من شخصاً با زهرا در میان گذاشته‌ام. اما او به علامت نارضایی چهره خود را برگردانده است. اکنون خواستگاری تو را به اطلاع او می‌رسانم.

پیغمبر رفت نزد زهرا و مطلب را با دختر عزیزش در میان گذاشت. ولی زهرا بر خلاف نوبتهای دیگر چهره خود را برنگرداند، با سکوت خود رضایت خود را فهماند. پیغمبر اکرم تکبیر گویان از نزد زهرا بیرون آمد.

### نهیض اسلامی زن، سفید بود

اسلام بزرگترین خدمتها را نسبت به جنس زن انجام داد. خدمت اسلام به زن تنها در ناحیه سلب اختیارداری مطلق پدران نبود؛ به طور کلی به او حریت داد، شخصیت داد، استقلال فکر و نظر داد، حقوق طبیعی او را به رسمیت شناخت. اما گامی که اسلام در طریق حقوق زن برداشت، با آنچه در مغرب زمین می‌گذرد و دیگران از آنها تقلید می‌کنند دو تفاوت اساسی دارد:



اول در ناحیه روانشناسی زن و مرد. اسلام در این زمینه اعجاز کرده است. ما در ضمن مقالات آینده در این باره بحث خواهیم کرد و نمونه‌ها از آن به دست خواهیم  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۰ داد.

تفاوت دوم در این است که اسلام در عین آنکه زنان را به حقوق انسانی‌شان آشنا کرد و به آنها شخصیت و حریت و استقلال داد، هرگز آنها را به تمرد و عصیان و طغیان و بدبینی نسبت به جنس مرد وادار نکرد. نهضت اسلامی زن، سفید بود، نه سیاه و نه قرمز و نه کبود و نه بنفش؛ احترام پدران را نزد دختران و احترام شوهران را نزد زنان از میان نبرد، اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد، زنان را به شوهرداری و مادری و تربیت فرزندان بدبین نکرد، برای مردان مجرد و شکارچی اجتماع که دنبال شکار مفت می‌گردند وسیله درست نکرد، زنان را از آغوش پاک شوهران و دختران را از دامن پرمهر پدران و مادران تحویل صاحبان پست اداری و پولداران نداد؛ کاری نکرد که از آن سوی اقیانوسها ناله به آسمان بلند شود که ای وای کانون مقدس خانواده متلاشی شد، اطمینان پدری از میان رفت، با اینهمه فساد چه کنیم؟ با اینهمه بچه کشی و سقط جنین چه کنیم؟ با چهل درصد نوزاد زنا چه کنیم؟ نوزادانی که پدران آنها معلوم نیست و مادران آنها چون آنها را در خانه پدری مهربان به دنیا نیاورده‌اند علاقه‌ای به آنها ندارند و همین که آنها را به یک مؤسسه اجتماعی تحویل می‌دهند هیچ وقت به سراغ آنها نمی‌آیند.

در کشور ما نیازمندی به نهضت زن هست اما نهضت سفید اسلامی، نه نهضت سیاه و تیره اروپایی، نهضتی که دست جوانان شهوت پرست از شرکت و دخالت در آن کوتاه باشد، نهضتی که براساسی از تعلیمات عالیة اسلامی سرچشمه بگیرد نه اینکه به نام تغییر قانون مدنی قوانین مسلم اسلامی دستخوش هوا و هوس قرار گیرد، نهضتی که در درجه اول به یک بررسی عمیق و منطقی بپردازد تا روشن کند در اجتماعاتی که نام اسلام بر خود نهاده‌اند چه اندازه تعلیمات اسلامی اجرا می‌گردد. اگر به یاری خدا توفیق ادامه این مقالات همراه باشد، پس از آن که در همه مسائل لازم بحث خود را به پایان رساندیم کارنامه نهضت اسلامی زن را منتشر خواهیم کرد.

آن وقت زن ایرانی خواهد دید می‌تواند نهضتی بپا کند که هم نو و دنیاپسند و منطقی باشد و هم از فلسفه مستقل چهارده قرنی خودش سرچشمه گرفته باشد، بدون اینکه دست در یوزگی به طرف دنیای غرب دراز کرده باشد.  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۱

### مسأله اجازة پدر

مسأله‌ای که از نظر ولایت پدران بر دختران مطرح است این است که آیا در عقد دوشیزگان - که برای اولین بار شوهر می‌کنند - اجازة پدر نیز شرط است یا نه؟  
از نظر اسلام چند چیز مسلم است:

پسر و دختر هر دو از نظر اقتصادی استقلال دارند. هر یک از دختر و پسر اگر بالغ و عاقل باشند و بعلاوه رشید باشند یعنی از نظر اجتماعی آن اندازه رشد فکری داشته باشند که بتوانند شخصاً مال خود را حفظ و نگهداری کنند، ثروت آنها را باید در اختیار خودشان قرار داد. پدر یا مادر یا شوهر یا برادر و یا کس دیگر حق نظارت و دخالت ندارد.  
مطلب مسلم دیگر مربوط به امر ازدواج است. پسران اگر به سن بلوغ برسند و واجد عقل و رشد باشند، خود اختیاردار خود

هستند و کسی حق دخالت ندارد. اما دختران: دختر اگر یک بار شوهر کرده است و اکنون بیوه است، قطعاً از لحاظ اینکه کسی حق دخالت در کار او ندارد مانند پسر است؛ و اگر دوشیزه است و اولین بار است که می‌خواهد با مردی پیمان زناشویی ببندد چطور؟.

در اینکه پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمی‌تواند بدون میل و رضای او، او را به هر کس که دلش می‌خواهد شوهر بدهد حرفی نیست. چنانکه دیدیم پیغمبر اکرم صریحاً در جواب دختری که پدرش بدون اطلاع و نظر او، او را شوهر داده بود فرمود: اگر مایل نیستی می‌توانی با دیگری ازدواج کنی. اختلافی که میان فقها هست در این جهت است که آیا دوشیزگان حق ندارند بدون آنکه موافقت پدران را جلب کنند ازدواج کنند و یا موافقت پدران به هیچ وجه شرط صحت ازدواج آنها نیست؟.

البته یک مطلب دیگر نیز مسلم و قطعی است که اگر پدران بدون جهت از موافقت با ازدواج دختران خود امتناع کنند، حق آنها ساقط می‌شود و دختران در این صورت - به اتفاق همه فقهای اسلام - در انتخاب شوهر آزادی مطلق دارند. راجع به اینکه آیا موافقت پدر شرط است یا نه، چنانکه گفتیم میان فقها اختلاف است و شاید اکثریت فقها خصوصاً فقهای متأخر موافقت پدر را شرط نمی‌دانند ولی عده‌ای هم آن را شرط می‌دانند. قانون مدنی ما از دسته دوم - که فتوای آنها مطابق احتیاط است - پیروی کرده است.

چون مطلب یک مسئله مسلم اسلامی نیست، از نظر اسلامی در باره آن بحث

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۲

نمی‌کنیم ولی از نظر اجتماعی لازم می‌دانم در این باره بحث کنم. بعلاوه، نظر شخصی خودم این است که قانون مدنی از این جهت راه صوابی رفته است.

### مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت

فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است - یا لااقل خوب است - بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند، ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است. اگر به این جهت بود، چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد و دوشیزه هجده ساله طبق این قول نیاز دارد. بعلاوه، اگر دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید استقلال اقتصادی داده است و معاملات چندصد میلیونی او را صحیح و مستغنی از موافقت پدر یا برادر یا شوهر می‌داند؟ این مطلب فلسفه دیگری دارد که گذشته از جنبه ادله فقهی، از این فلسفه نمی‌توان چشم پوشید و به نویسندگان قانون مدنی باید آفرین گفت.

این مطلب به قصور و عدم رشد عقلی و فکری زن مربوط نیست، به گوشه‌ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است، مربوط است به حس شکارچی گری مرد از یک طرف و به خوش‌باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر.

مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را می‌لغزاند و از پا درمی‌آورد شهوت است، و زن به اعتراف روانشناسان صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است. اما آن چیزی که زن را از پا در می‌آورد و اسیر می‌کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق از دهان مردی بشنود. خوش‌باوری زن در همین جاست.

زن مادامی که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه‌اش نخورده است، زمزمه‌های محبت مردان را به سهولت باور می‌کند. نمی‌دانم نظریات پروفیسور ریک روانشناس امریکایی را تحت عنوان «دنیا برای مرد و زن یک جور نیست» در شماره ۹۰ مجله

زن روز خواندید یا نخواندید. او می گوید:

«بهترین جمله‌ای که یک مرد می‌تواند به زنی بگوید، اصطلاح «عزیزم تو را دوست دارم» است.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۳

هم او می گوید:

«خوشبختی برای یک زن یعنی به دست آوردن قلب یک مرد و نگهداری او برای تمام عمر.»

رسول اکرم، آن روانشناس خدایی، این حقیقت را چهارده قرن پیش به وضوح بیان کرده است. می‌فرماید:

«سخن مرد به زن: «تو را دوست دارم» هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود.»

مردان شکارچی از این احساس زن همواره استفاده می‌کنند. دام «عزیزم از عشق تو می‌میرم» برای شکار دخترانی که در باره

مردان تجربه‌ای ندارند بهترین دامهاست.

در این روزها داستان زنی به نام افسر که می‌خواست خودکشی کند و مردی به نام جواد که او را اغفال کرده بود، سرزبانها

بود و کارشان به دادسرا کشید. آن مرد برای اغفال افسر از فرمول فوق استفاده می‌کند و افسر طبق نقل مجله زن روز چنین

می‌گوید:

«اگر چه با او حرف نمی‌زدم اما دلم می‌خواست هر روز و هر ساعت او را ببینم.

عاشقش نشده بودم اما به عشقی که ابراز می‌داشت نیاز روحی داشتم. همه زن‌ها همین‌طورند؛ قبل از آن که عشق را دوست

داشته باشند عاشق را دوست دارند و همیشه برای دختران و زنان پس از پیدا شدن عاشق، عشق به وجود می‌آید. من نیز از این

قاعده مستثنی نبودم.»

تازه این یک زن بیوه و تجربه دیده است. وای به حال دختران ناآزموده!

اینجاست که لازم است دختر مرد ناآزموده، با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنایی

برای دختران خیر و سعادت می‌خواهند - مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند.

در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۴

روی‌شانه او گذاشته است. اگر پسران ادعا کنند که چرا قانون ما را ملزم به جلب موافقت پدران یا مادران نکرده است، آن

قدر دور از منطق نیست که کسی به نام دختران به لزوم جلب موافقت پدران اعتراض کند.

من تعجب می‌کنم از کسانی که هر روز با داستان‌هایی از قبیل داستان بیوک و زهره و عادل و نسرین مواجه هستند و می‌بینند و

می‌شنوند و باز هم دختران را به تمرد و بی‌اعتنایی نسبت به اولیایشان توصیه می‌کنند.

این کارها از نظر من نوعی تباری است میان افرادی که مدعی دلسوزی نسبت به زن هستند و میان صیادان و شکارچیان زن در

عصر امروز؛ اینها برای آنها طعمه درست می‌کنند، تیرآوری می‌نمایند و شکارها را به سوی آنها رم می‌دهند.

نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره ۸۸ مجله زن روز می‌گوید:

«ماده ۱۰۴۳ مخالف و ناقض همه مواد قانونی مربوط به بلوغ و رشد است، و نیز مخالف اصل آزادی انسانها و منشور ملل

متحد است...»

مثل اینکه نویسنده چنین تصور کرده است که مفاد ماده مزبور این است که پدران حق دارند از پیش خود دختران را به

هرکس که بخواهند شوهر دهند یا حق دارند بی‌جهت مانع ازدواج دختران خود بشوند.

اگر اختیار ازدواج به دست خود دختران باشد و موافقت پدر را شرط صحت ازدواج بدانیم، آن هم به شرط اینکه پدر سوء نیت یا کج سلیقگی خاصی که مانع ازدواج دختر بشود نداشته باشد، چه عیبی دارد و چه منافاتی با اصل آزادی انسانها دارد؟ این یک احتیاط و مراقبتی است که قانون برای حفظ زن تجربه نکرده کرده است و ناشی از نوعی سوء ظن به طبیعت مرد است.

نویسنده مزبور می گوید:

«قانونگذار ما دختر را در سن سیزده سالگی، پیش از آن که رشد فکری پیدا کند و اصولاً معنی ازدواج و همسر بودن و همسر داشتن را به درستی درک کند، صالح برای ازدواج می داند و اجازه می دهد یک چنین موجودی که هنوز برای خرید و فروش فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۵

چند کیلو سبزی صلاحیت ندارد، ازدواج کند و برای خودش شریک زندگی مادام العمر انتخاب نماید اما به دختری که بیست و پنج یا چهل سال دارد و درس خوانده و دانشگاه دیده است و به مقام عالی از دانش رسیده است اجازه نمی دهد بدون اجازه و تصویب پدر یا جد پدری عوام و بی سواد خود ازدواج کند...».

اولاً از کجای قانون استفاده می شود که دختر سیزده ساله می تواند بدون اجازه پدر ازدواج کند و دختر بیست و پنج یا چهل ساله دانشگاه دیده نمی تواند؟ ثانیاً شرطیت اجازه پدر در حدودی است که از عاطفه پدری و درک احساسات مرد نسبت به زنان سرچشمه می گیرد و اگر شکل مانع تراشی به خود بگیرد اعتبار ندارد.

ثالثاً گمان نمی کنم یک نفر قاضی تاکنون پیدا شده باشد و مدعی شده باشد که از نظر قانون مدنی رشد عقلی و فکری در ازدواج شرط نیست و یک دختر سیزده ساله که به قول نویسنده معنی ازدواج و انتخاب همسر را نمی فهمد، می تواند ازدواج کند.

قانون مدنی در ماده ۲۱۱ چنین می گوید: «برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند». هر چند در این جمله کلمه «متعاملین» به کار رفته و باب نکاح باب معامله نیست اما چون دنباله یک عنوان کلی است (عقود، معاملات و الزامات) که از ماده ۱۸۱ آغاز می شود، کارشناسان قانون مدنی ماده ۲۱۱ را به عنوان «اهلیت عام» تلقی کرده اند که در همه عقود لازم است.

در تمام قباله های قدیم، نام مرد را پس از «البالغ العاقل الرشید» و نام زن را پس از «البالغۃ العاقلۃ الرشیدۃ» ذکر می کردند. چگونه ممکن است نویسندگان قانون مدنی از این نکته غافل مانده باشند!؟

نویسندگان قانون مدنی باور نمی کرده اند که کار انحطاط فکری به اینجا بکشد که با آنکه اهلیت عام را ذکر کرده اند، لازم باشد که مجدداً ماده ای در باب نکاح به بلوغ و عقل و رشد اختصاص دهند.

یکی از شارحین قانون مدنی (آقای دکتر سید علی شایگان) ماده ۱۰۶۴ را که می گوید: «عاقد باید بالغ و عاقل و قاصد باشد» به خیال اینکه مربوط به زوجین است و اهلیت آنها را برای نکاح بیان می کند و شرط رشد را ذکر نکرده است، با ماده ۲۱۱ که اهلیت عام را ذکر کرده است منافی دانسته و سپس در مقام توجیه برآمده است، در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۶

صورتی که ماده ۱۰۶۴ مربوط به عاقد است و لازم نیست عاقد رشید باشد.

آنچه در این مورد قابل اعتراض است عمل مردم ایرانی است، نه قانون مدنی و نه قانون اسلام. در میان مردم ما غالب پدران هنوز مانند دوران جاهلیت، خود را اختیاردار مطلق می دانند و اظهار نظر دختر را در امر انتخاب همسر و شریک زندگی و پدر

فرزندان آینده‌اش بی‌حیایی و خارج از نزاکت می‌دانند و به رشد فکری دختر- که لزوم آن از مسلمات اسلام است- توجهی نمی‌کنند. چه بسیار است عقده‌هایی که قبل از رشد دختران صورت می‌گیرد و شرعاً باطل و بلااثر است. عاقد‌ها از رشد دختر تحقیق و جستجو نمی‌کنند، بلوغ دختر را کافی می‌دانند، در صورتی که می‌دانیم چه داستانها از علمای بزرگ در زمینه آزمایش رشد عقلی و فکری دختران در دست است. بعضی از علما رشد دینی دختر را شرط می‌دانسته‌اند؛ تنها به عقد بستن دختری تن می‌دادند که در اصول دین بتواند استدلال کند، و متأسفانه غالب اولیاء اطفال و عاقد‌ها این مراعاتها را نمی‌کنند.

اما مثل اینکه بنا نیست عمل این مردم انتقاد شود؛ باید همه کاسه‌ها و کوزه‌ها را سر قانون مدنی شکست و افکار مردم را متوجه معایب قانون مدنی- که زائیده قوانین اسلامی است- کرد.

ایرادی که به نظر من بر قانون مدنی وارد است مربوط به ماده ۱۰۴۲ است. این ماده می‌گوید:

«بعد از رسیدن به سن پانزده سال تمام نیز اناث نمی‌توانند مادام که به سن هجده سال تمام نرسیده‌اند بدون اجازه ولی خود شوهر کنند.»

طبق این ماده، دختر میان پانزده و هجده (هرچند بیوه باشد) بدون اجازه ولی نمی‌تواند شوهر کند، در صورتی که نه از نظر فقه شیعه و نه از نظر اعتبار عقلی اگر زنی واجد شرایط بلوغ و رشد باشد و یک بار هم شوهر کرده است لزومی ندارد که موافقت پدر را جلب کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۷

## بخش چهارم: اسلام و تجدد زندگی

### اشاره

\* مقتضیات زمان.

\* دین و مقتضیات زمان از نظر نهر و.

\* خاصیت انطباق اسلام با پیشرفتهای زندگی اعجاب خارجیان را برانگیخته است.

\* اسلام برای احتیاجات ثابت، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر، وضع ناثابت و متغیری در نظر گرفته است.

\* اگر همه چیز را با زمان منطبق کنیم پس خود زمان را با چه چیز منطبق سازیم؟

\* فکر عدم انطباق اسلام با زمان، ناشی از جمود گروهی و جهالت گروهی دیگر است.

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۹۷

\* قرآن جامعه اسلامی را به گیاهی که در حال رشد است تشبیه می‌کند.

\* کلمه «پدیده قرن» خانواده‌های بی‌شماری را متلاشی کرده است.

\* جامد جز با کهنه خو نمی‌گیرد، و جاهل هر فسادی را به نام مقتضیات زمان موجه می‌شمارد.

\* پیچ و لولاهایی که در ساختمان قوانین اسلام به کار رفته و به آنها خاصیت تحرک و انعطاف داده است.

\* کلاه‌لگنی حرام نیست، طفیلی‌گری حرام است.

\* اسلام برای قاعده ضرر و قاعده حرج حق «وتو» قائل شده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۹۹

## اسلام و تجدد زندگی

### مقتضیات زمان

این جانب در مقدمه کتاب انسان و سرنوشت که مسأله عظمت و انحطاط مسلمین را بررسی کرده‌ام، تحقیق در علل انحطاط مسلمین را در سه بخش قابل بررسی دانسته‌ام:

بخش اسلام، بخش مسلمین، بخش عوامل بیگانه.

در آن مقدمه، یکی از موضوعات بیست و هفتگانه‌ای که بررسی و تحقیق در آنها را لازم شمرده‌ام همین موضوع است و وعده داده‌ام که رساله‌ای تحت عنوان «اسلام و مقتضیات زمان» در این زمینه منتشر کنم و البته یادداشتهای زیادی قبلاً برای آن تهیه کرده‌ام.

در این سلسله مقالات نمی‌توان تمام مطالبی که باید به صورت یک رساله درآید گنجانید، ولی تا آنجا که اجمالاً ذهن خوانندگان محترم این مقالات را درباره این موضوع روشن کنم توضیح خواهم داد.

موضوع «مذهب و پیشرفت» از موضوعاتی است که بیشتر و پیشتر از آن که برای ما مسلمانان مطرح باشد، برای پیروان سایر مذاهب مطرح بوده است. بسیاری از روشنفکران جهان فقط از آن جهت مذهب را ترک کرده‌اند که فکر می‌کرده‌اند میان مذهب و تجدد زندگی ناسازگاری است؛ فکر می‌کرده‌اند لازمه دین‌داری توقف و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۰

سکون و مبارزه با تحرک و تحول است، و به عبارت دیگر خاصیت مذهب را ثبات و یکنواختی و حفظ شکلها و صورتهای موجود می‌دانسته‌اند.

نهر و نخست وزیر فقید هند عقاید ضد مذهبی داشته است و به هیچ دین و مذهبی معتقد نبوده است. از گفته‌های وی چنین برمی‌آید که چیزی که وی را از مذهب متنفر کرده است جنبه «دگم» و یکنواختی مذهب است.

نهر و در اواخر عمر در وجود خودش و در جهان یک خلأ احساس می‌کند و معتقد می‌شود این خلأ را جز نیروی معنوی نمی‌تواند پر کند. در عین حال از نزدیک شدن به مذهب به خاطر همان حالت جمود و یکنواختی که فکر می‌کند در هر مذهبی هست وحشت می‌کند.

یک روزنامه‌نگار هندی به نام کارانجیا در اواخر عمر نهر و با وی مصاحبه‌ای به عمل آورده است (به فارسی چاپ شده است) و ظاهراً آخرین اظهار نظری است که نهر و در باره مسائل کلی جهانی کرده است.

کارانجیا آنجا که راجع به گاندی با وی مذاکره می‌کند می‌گوید: بعضی از روشنفکران و عناصر مترقی عقیده دارند که گاندی جی با راه حل‌های احساساتی و روشهای معنوی و روحانی خود اعتقادات ابتدایی شما را به سوسیالیسم علمی متزلزل و ضعیف ساخت.

نهر و ضمن جوابی که می‌دهد می‌گوید: استفاده از روشهای معنوی و روحانی نیز لازم و خوب است. من همیشه در این مورد با گاندی جی هم عقیده بودم و چه بسا که امروز استفاده از این وسایل را لازمتر می‌شمارم، زیرا امروز در برابر خلأ معنوی تمدن جدیدی که رواج می‌پذیرد بیش از دیروز باید پاسخهای معنوی و روحانی بیابیم.

کارانجیا سپس راجع به مارکسیسم از وی سؤالاتی می‌کند و نهر و برخی نارساییهای مارکسیسم را گوشزد می‌کند و دوباره همان راه حل‌های روحی را طرح می‌کند. در این وقت کارانجیا به وی می‌گوید:

آقای نهر! آیا اظهارات شما که اکنون از مفاهیم راه حل‌های اخلاقی و روحی سخن می‌گویید، میان جناب عالی با جواهر لعل دیروز (یعنی خود نهر و در زمان جوانی) تفاوتی به وجود نمی‌آورد؟ آنچه شما می‌گویید این تصور را ایجاد می‌کند که آقای نهر و در شامگاه عمرش در جستجوی خداوند برآمده است.

نهر و می‌گوید: آری، من تغییر یافته‌ام. تأکید من بر روی موازین و راه حل‌های

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۱

اخلاقی و روحی بدون توجه و نادانسته نیست ... سپس خود وی می‌گوید: اکنون این مسأله پیش می‌آید که چگونه می‌توان اخلاق و روحيات را به سطح عاليتري بالا برد؟

و این طور جواب می‌دهد: بدیهی است برای این منظور مذهب وجود دارد، اما متأسفانه مذهب به شکلی کوتاه‌نظرانه و به صورت پیروی از دستورهای خشک و قالبی و انجام بعضی تشریفات معین پایین آمده است. شکل ظاهری و صدف خارجی آن باقی مانده است در حالی که روح و مفهوم واقعی آن از میان رفته است.

## اسلام و مقتضیات زمان

در میان ادیان و مذاهب، هیچ دین و مذهبی مانند اسلام در شئون زندگی مردم مداخله نکرده است. اسلام در مقررات خود به یک سلسله عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزه‌های اخلاقی اکتفا نکرده است؛ همان طوری که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است، خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر نیز در شکل‌های گوناگون بیان کرده است. قهراً پرسش انطباق با زمان در باره اسلام که چنین دینی است بیشتر مورد پیدا می‌کند.

## خصلت انطباق اسلام با زمان از نظر خارجی

اتفاقاً بسیاری از دانشمندان و نویسندگان خارجی، اسلام را از نظر قوانین اجتماعی و مدنی مورد مطالعه قرار داده‌اند و قوانین اسلامی را به عنوان یک سلسله قوانین مترقی ستایش کرده و خاصیت زنده و جاوید بودن این دین و قابلیت انطباق قوانین آن را با پیشرفتهای زمان مورد توجه و تمجید قرار داده‌اند.

برنارد شاو نویسنده معروف و آزادفکر انگلیسی گفته است:

«من همیشه نسبت به دین محمد به واسطه خاصیت زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد.

چنین پیش‌بینی می‌کنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود.

روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب، شمایل تاریکی از آیین محمد

رسم می کردند. او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت، ضد مسیح جلوه کرده بود.

من در باره این مرد، این مرد فوق العاده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده بلکه باید نجات دهنده بشریت نامیده شود. به عقیده من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید بشود، طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تأمین خواهد شد.»

دکتر شبلی شمیل یک عرب لبنانی مادی مسلک است. او برای اولین بار بنیاد انواع دارون را به ضمیمه شرح بوختر آلمانی به عنوان حربه‌ای علیه عقاید مذهبی، به زبان عربی ترجمه کرد و در اختیار عربی زبانان قرار داد.

وی با آنکه ماتریالیست است، از اعجاب و تحسین نسبت به اسلام و عظمت آورنده آن خودداری نمی کند و همواره اسلام را به عنوان یک آیین زنده و قابل انطباق با زمان ستایش می کند.

این مرد در جلد دوم کتابی که به نام «فلسفه النشوء و الارتقاء» به عربی منتشر کرده است، مقاله‌ای دارد تحت عنوان «القرآن و العمران». این مقاله را در رد یکی از خارجیان که به کشورهای اسلامی مسافرت کرده و اسلام را مسئول انحطاط مسلمین دانسته، نوشته است.

شبلی شمیل سعی دارد در این مقاله ثابت کند که علت انحطاط مسلمین انحراف از تعالیم اجتماعی اسلامی است نه اسلام، و آن عده از غریبها که به اسلام حمله می کنند یا اسلام را نمی شناسند و یا سوء نیت دارند و می خواهند با بدبین کردن شرقیها به قوانین و مقرراتی که به هر حال از میان خودشان برخاسته، طوق بندگی خود را به گردن آنها بگذارند.

در عصر ما این پرسش که آیا اسلام با مقتضیات زمان هماهنگی دارد یا نه، عمومیت پیدا کرده است. این جانب که با طبقات مختلف و مخصوصاً طبقه تحصیل کرده و دنیادیده برخورد و معاشرت دارم، هیچ مطلبی را ندیده‌ام به اندازه این مطلب مورد سؤال و پرسش واقع شود.

## اشکالات

گاهی به پرسش خود رنگ فلسفی می دهند و می گویند: در این جهان همه چیز در

تغییر است، هیچ چیزی ثابت و یکنواخت باقی نمی ماند، اجتماع بشر نیز از این قاعده مستثنی نیست و چگونه ممکن است یک سلسله قوانین اجتماعی برای همیشه بتواند ثابت و باقی بماند؟

اگر صرفاً از نظر فلسفی این مسأله را مورد توجه قرار دهیم، جوابش واضح است.

آن چیزی که همواره در تغییر است، نو و کهنه می شود، رشد و انحطاط دارد، ترقی و تکامل دارد، همانا مواد و ترکیبات مادی این جهان است و اما قوانین جهان ثابت است.

مثلاً موجودات زنده طبق قوانین خاصی تکامل پیدا کرده و می کنند و دانشمندان قوانین تکامل را بیان کرده اند. خود موجودات زنده دائماً در تغییر و تکاملند، اما قوانین تغییر و تکامل چگونه؟ البته قوانین تغییر و تکامل، متغیر و متکامل نیستند و سخن ما در باره قوانین است. در این جهت فرق نمی کند که قانون مورد نظر یک قانون طبیعی باشد یا یک قانون وضعی و قراردادی، زیرا ممکن است یک قانون وضعی و قراردادی از طبیعت و فطرت سرچشمه گرفته باشد و تعیین کننده خط سیر تکاملی افراد و



اجتماعات بشری باشد.

ولی پرسشهایی که در زمینه انطباق و عدم انطباق اسلام با مقتضیات زمان وجود دارد، تنها جنبه کلی و فلسفی ندارد. آن پرسشی که بیش از هر پرسش دیگر تکرار می شود این است که قوانین در زمینه احتیاجات وضع می شود و احتیاجات اجتماعی بشر ثابت و یکنواخت نیست، پس قوانین اجتماعی نیز نمی تواند ثابت و یکنواخت باشد.

این پرسش چه پرسش خوب و ارزنده ای است! اتفاقاً یکی از جنبه های اعجاز آمیز دین مبین اسلام- که هر مسلمان فهمیده و دانشمندی از آن احساس غرور و افتخار می کند- این است که اسلام در مورد احتیاجات ثابت فردی یا اجتماعی، قوانین ثابت و در مورد احتیاجات موقت و متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است و ما به یاری خداوند تا اندازه ای که با این سلسله مقالات متناسب باشد شرح خواهیم داد.

### خود زمان با چه چیز منطبق شود؟

اما قبل از آن که وارد این مبحث بشویم، ذکر دو مطلب را لازم می دانم:

یکی اینکه اکثر افرادی که از پیشرفت و تکامل و تغییر اوضاع زمان دم می زنند، خیال می کنند هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیدا می شود، خصوصاً اگر از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۴

مغرب زمین سرچشمه گرفته باشد باید به حساب تکامل و پیشرفت گذاشت، و این از گمراه کننده ترین افکاری است که دامنگیر مردم امروز شده است.

به خیال این گروه، چون وسایل و ابزارهای زندگی روز به روز عوض می شود و کاملتر جای ناقصتر را می گیرد و چون علم و صنعت در حال پیشرفت است، پس تمام تغییراتی که در زندگی انسانها پیدا می شود نوعی پیشرفت و رُقاء است و باید استقبال کرد، بلکه جبر زمان است و خواه ناخواه جای خود را باز می کند، در صورتی که نه همه تغییرات نتیجه مستقیم علم و صنعت است و نه ضرورت و جبری در کار است.

در همان حالی که علم در حال پیشروی است، طبیعت هوسباز و درنده خوی بشر هم بیکار نیست. علم و عقل، بشر را به سوی کمال جلو می برد و طبیعت هوسباز و درنده خوی بشر سعی دارد بشر را به سوی فساد و انحراف بکشاند. طبیعت هوسباز و درنده خو همواره سعی دارد علم را به صورت ابزاری برای خود در آورد و در خدمت هوسهای شهوانی و حیوانی خود بگمارد. زمان همان طوری که پیشروی و تکامل دارد، فساد و انحراف هم دارد. باید با پیشرفت زمان پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم باید مبارزه کرد. مصلح و مرتجع هر دو علیه زمان قیام می کنند، با این تفاوت که مصلح علیه انحراف زمان و مرتجع علیه پیشرفت زمان قیام می کند. اگر زمان و تغییرات زمان را مقیاس کلی خوبیها و بدیها بدانیم، پس خود زمان و تغییرات آن را با چه مقیاسی اندازه گیری کنیم؟

اگر همه چیز را با زمان باید تطبیق کنیم، خود زمان را با چه چیزی تطبیق دهیم؟ اگر بشر باید دست بسته در همه چیز تابع زمان و تغییرات زمان باشد، پس نقش فعال و خلاق و سازنده اراده بشر کجا رفت؟.

انسان که بر مرکب زمان سوار است و در حال حرکت است نباید از هدایت و رهبری این مرکب، آنی غفلت کند. آنان که همه از تغییرات زمان دم می زنند و از هدایت و رهبری زمان غافلند، نقش فعال انسان را فراموش کرده اند و مانند اسب سواری

هستند که خود را در اختیار اسب قرار داده است.

## انطباق یا نسخ؟

مطلب دومی که لازم است در اینجا یادآوری کنم این است که بعضی از افراد مشکل «اسلام و مقتضیات زمان» را با فرمول بسیار ساده و آسانی حل کرده‌اند، می‌گویند دین فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۵

اسلام یک دین جاودانی است و با هر عصر و زمانی قابل انطباق است.

همین که می‌پرسیم کیفیت این انطباق چگونه است و فرمول آن چیست؟ می‌گویند: اگر دیدیم اوضاع زمان عوض شد، فوراً آن قوانین را نسخ می‌کنیم و قانون دیگر به جای آنها وضع می‌کنیم!!

نویسنده «چهل پیشنهاد» این مشکل را به همین صورت حل کرده است؛ می‌گوید:

«قوانین دنیوی ادیان باید حالت نرمش و انعطاف داشته و با پیشرفت علم و دانش و توسعه تمدن، هماهنگ و سازگار باشد و این قبیل نرمشها و انعطاف و قابل تطبیق به اقتضای زمان بودن نه تنها برخلاف تعالیم عالیۀ اسلام نیست بلکه مطابق روح آن می‌باشد (مجله زن روز، شماره ۹۰، صفحه ۷۵)».

نویسنده مزبور، در قبل و بعد این جمله‌ها می‌گوید: چون مقتضیات زمان در تغییر است و هر زمانی قانون نوینی ایجاب می‌کند و قوانین مدنی و اجتماعی اسلام متناسب است با زندگی ساده عرب جاهلیت و غالباً عین رسوم و عادات عرب جاهلی است و با زمان حاضر تطبیق نمی‌کند، پس باید قوانین دیگری امروز به جای آنها وضع شود.

از این گونه اشخاص باید پرسید: اگر معنی قابلیت انطباق با زمان قابلیت آن برای منسوخ شدن است، کدام قانون است که این نرمش و انعطاف را ندارد؟ کدام قانون است که به این معنی قابل انطباق با زمان نیست؟!.

این توجیه برای نرمش و قابلیت انطباق اسلام با زمان، درست مثل این است که کسی بگوید: کتاب و کتابخانه بهترین وسیله لذت بردن از عمر است. اما همین که از او توضیح بخواهید، بگوید: برای اینکه انسان هر وقت هوس کیف و لذت بکند، فوراً کتابها را حراج می‌کند و پول آنها را صرف بساط عیش و نوش می‌کند. نویسنده مزبور می‌گوید:

«تعلیمات اسلام بر سه قسم است: قسم اول اصول عقاید است از قبیل توحید و نبوت و معاد و غیره. قسم دوم عبادات است از قبیل مقدمات و مقارنات نماز و روزه و وضو و طهارت و حج و غیره. قسم سوم قوانینی است که به زندگی مردم مربوط فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۶ است.

قسم اول و دوم جزء دین است و آن چیزی که مردم باید برای همیشه برای خود حفظ کنند همانها هستند. اما قسم سوم جزء دین نیست، زیرا دین با زندگی مردم سروکار ندارد و پیغمبر هم این قوانین را به عنوان اینکه جزء دین است و مربوط به وظیفه رسالت است نیاورده بلکه چون اتفاقاً آن حضرت زمامدار بود به این مسائل هم پرداخت و گرنه شأن دین فقط این است که مردم را به عبادت و نماز و روزه وادار کند. دین را با زندگی دنیای مردم چه کار؟».

من نمی‌توانم باور کنم یک نفر در یک کشور اسلامی زندگی کند و این اندازه از منطق اسلام بی‌خبر باشد.

مگر قرآن هدف انبیا و مرسلین را بیان نکرده است؟! مگر قرآن در کمال صراحت نمی گوید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۱) ما همه پیامبران را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم به عدالت قیام کنند. قرآن عدالت اجتماعی را به عنوان یک هدف اصلی برای همه انبیا ذکر می کند. اگر می خواهید به قرآن عمل نکنید، چرا گناه بزرگتری مرتکب می شوید و به اسلام و قرآن تهمت می زنید؟ اکثر بدبختیهایی که امروز گریبانگیر بشر شده، از همین جاست که اخلاق و قانون یگانه پشتوانه خود را که دین است از دست داده اند. ما با این نغمه که اسلام خوب است اما به شرط اینکه محدود به مساجد و معابد باشد و به اجتماع کاری نداشته باشد، در حدود نیم قرن است که آشناییم. این نغمه از ما وراء مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی تبلیغ شده است. بگذارید من این جمله را به زبان ساده تر و فارسی تر تفسیر کنم تا مقصود گویندگان اصلی آن را بهتر توضیح دهم. خلاصه معنی آن این است: «اسلام تا آنجا که در برابر کمونیسم بایستد و جلو آن را بگیرد، باید بماند اما آنجا که با منافع غرب تماس دارد باید برود». مقررات عبادی اسلام از نظر مردم مغرب زمین باید باقی باشد تا در مواقع لزوم بتوان مردم را علیه

(۱). حدید/ ۲۵.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۷

کمونیسم به عنوان یک سیستم الحادی و ضد خدا به حرکت آورد. اما مقررات اجتماعی اسلامی که فلسفه زندگی مردم مسلمان به شمار می رود و مسلمانان با داشتن آنها در مقابل مردم مغرب زمین احساس استقلال و شخصیت می کنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه حریص مغرب زمین است، باید از میان برود.

متأسفانه ابداع کنندگان این تز کور خوانده اند.

اولاً چهارده قرن است که قرآن اصل «تُؤْمِنُ بِيَعُضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» را از اعتبار انداخته است و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک ناپذیر است.

ثانیاً گمان می کنم وقت آن رسیده است که مردم مسلمان، دیگر فریب این نیرنگها را نخورند. قوه نقادی مردم کم و بیش بیدار شده است و تدریجاً میان مظاهر پیشرفت و ترقی که محصول شکفتن نیروی علمی و فکری بشر است و میان مظاهر فساد و انحراف هرچند از مغرب سرچشمه گرفته باشد فرق می گذارند.

مردم سرزمینهای اسلامی بیش از پیش به ارزش تعلیمات اسلامی پی برده اند و تشخیص داده اند یگانه فلسفه مستقل زندگی آنها اسلام و مقررات اسلامی است و با هیچ قیمتی آن را از دست نخواهند داد. مردم مسلمان پی برده اند که تبلیغ علیه قوانین اسلامی جز یک نیرنگ استعماری نیست.

ثالثاً ابداع کنندگان این تز باید بدانند اسلام هنگامی قادر است در مقابل یک سیستم الحادی یا غیر الحادی مقاومت کند که به صورت یک فلسفه زندگی بر اجتماع حکومت کند و به گوشه مساجد و معابد محدود نباشد. اسلامی که او را به گوشه معابد و مساجد محصور کرده باشند، همان طوری که میدان را برای افکار غربی خالی می کند برای افکار ضد غربی نیز خالی خواهد کرد. غرامتی که امروز غرب در برخی کشورهای اسلامی می پردازد ثمره همین اشتباه است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۸

انسان تنها جاننداری نیست که اجتماعی زندگی می‌کند؛ بسیاری از حیوانات بالأخص حشرات زندگی اجتماعی دارند و از یک سلسله مقررات و نظامات حکیمانه پیروی می‌کنند؛ اصول تعاون، تقسیم کار، تولید و توزیع، فرماندهی و فرمانبری، امر و اطاعت بر اجتماع آنها حکمفرماست.

زنبور عسل و بعضی از مورچه‌ها و موریانها از تمدن و نظامات و تشکیلاتی برخوردارند که سالها بلکه قرن‌ها باید بگذرد تا انسان - که خود را اشرف مخلوقات می‌شمارد - به پایه آنها برسد.

تمدن آنها، بر خلاف تمدن بشر، ادواری از قبیل عهد جنگل، عهد حجر، عهد آهن، عهد اتم طی نکرده است. آنها از اولی که پا به این دنیا گذاشته‌اند دارای همین تمدن و تشکیلات بوده‌اند که امروز هستند و تغییری در اوضاع آنها رخ نداده است. این انسان است که به مصداق «وَخُلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»<sup>(۱)</sup> زندگی‌اش از صفر شروع شده و به سوی بی‌نهایت پیش می‌رود.

---

(۱). نساء / ۲۸.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۰۹

برای حیوانات مقتضیات زمان همیشه یک جور است؛ اقتضاهای زمان زندگی آنها را دگرگون نمی‌کند. برای آنها تجددخواهی و نوپرستی معنی ندارد، جهان نو و کهنه وجود ندارد. علم برای آنها هر روز کشف تازه‌ای نمی‌کند و اوضاع آنها را دگرگون نمی‌سازد، صنایع سبک و سنگین هر روز به شکل جدیدتر و کاملتری به بازار آنها نمی‌آید، چرا؟ چون با غریزه زندگی می‌کنند نه با عقل.

اما انسان. زندگی اجتماعی انسان دائماً دستخوش تغییر و تحول است. هر قرنی برای انسان دنیا عوض می‌شود. راز اشرف مخلوقات بودن انسان هم در همین جاست.

انسان فرزند بالغ و رشید طبیعت است؛ به مرحله‌ای رسیده است که دیگر نیازی به قیمومت و سرپرستی مستقیم طبیعت، به اینکه نیروی مرموزی به نام «غریزه» او را هدایت کند ندارد. او با عقل زندگی می‌کند نه با غریزه.

طبیعت، انسان را بالغ شناخته و آزاد گذاشته و سرپرستی خود را از او برداشته است. آنچه را حیوان با غریزه و با قانون طبیعی غیر قابل سرپیچی انجام می‌دهد، انسان با نیروی عقل و علم و با قوانین وضعی و تشریحی که قابل سرپیچی است باید انجام دهد.

راز فسادها و انحرافهایی که انسانها از مسیر پیشرفت و تکامل پیدا می‌کنند، راز توقفها و انحطاطها، راز سقوطها و هلاکتها نیز در همین جاست.

برای انسان همان‌طور که راه پیشرفت و ترقی باز است، راه فساد و انحراف و سقوط هم بسته نیست.

انسان رسیده به آن مرحله که به تعبیر قرآن کریم بار امانتی که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند کشید، به دوش بگیرد؛ یعنی زندگی آزاد را بپذیرد و مسئولیت تکلیف و وظیفه و قانون را قبول کند، و به همین دلیل از ظلم و جهل، از خودپرستی و اشتباهکاری نیز مصون نیست.

قرآن کریم آنجا که این استعداد عجیب انسان را در تحمل امانت تکلیف و وظیفه بیان می‌کند، بلافاصله او را با صفتهای «ظَلُوم» و «جَهُول» نیز توصیف می‌نماید.

این دو استعداد در انسان، استعداد تکامل و استعداد انحراف، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. انسان مانند حیوان نیست که در زندگی اجتماعی نه به جلو برود و نه به عقب، نه به چپ برود و نه به راست. در زندگی انسانها گاهی پیشروی است و گاهی

عقبگرد. در زندگی انسانها اگر حرکت و سرعت هست توقف و انحطاط هم هست، اگر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۰

پیشرفت و تکامل هست فساد و انحراف هم هست، اگر عدالت و نیکی هست ظلم و تجاوز هم هست، اگر مظاهر علم و عقل هست مظاهر جهل و هواپرستی هم هست.

تغییرات و پدیده‌های نوی که در زمان پیدا می‌شود ممکن است از قسم دوم باشد.

## جامدها و جاهلها

از جمله خاصیت‌های بشر افراط و تفریط است. انسان اگر در حد اعتدال بایستد کوشش می‌کند میان تغییرات نوع اول و نوع دوم تفکیک کند، کوشش می‌کند زمان را با نیروی علم و ابتکار و سعی و عمل جلو ببرد، کوشش می‌کند خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت زمان تطبیق دهد، و هم کوشش می‌کند جلو انحرافات زمان را بگیرد و از هم‌رنگ شدن با آنها خود را برکنار دارد.

اما متأسفانه همیشه این‌طور نیست. دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت. نتیجه بیماری اول توقف و سکون و بازماندن از پیشروی و توسعه است، و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است. جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد، و جاهل هر پدیده نوظهوری را به نام مقتضیات زمان، به نام تجدد و ترقی موجه می‌شمارد. جامد هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند و جاهل همه را یکجا به حساب تمدن و توسعه علم و دانش می‌گذارد.

جامد میان هسته و پوسته، وسیله و هدف، فرق نمی‌گذارد. از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است. از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را به همان حالی که هست می‌خکوب نماید. از نظر او عم جزء خواندن، با قلم نی نوشتن، از قلمدان مقوایی استفاده کردن، در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بی‌سواد زیستن را به عنوان شعائر دینی باید حفظ کرد. جاهل برعکس، چشم دوخته بیند در دنیای مغرب چه مد تازه و چه عادت نوی پیدا شده است که فوراً تقلید کند و نام تجدد و جبر زمان روی آن بگذارد.

جامد و جاهل متفقاً فرض می‌کنند که هر وضعی که در قدیم بوده است جزء مسائل و شعائر دینی است، با این تفاوت که جامد نتیجه می‌گیرد این شعائر را باید نگهداری

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۱

کرد و جاهل نتیجه می‌گیرد اساساً دین ملازم است با کهنه‌پرستی و علاقه به سکون و ثبات.

در قرون اخیر مسأله تناقض علم و دین در میان مردم مغرب زمین زیاد مورد بحث و گفتگو واقع شده است. فکر تناقض دین و علم دو ریشه دارد: یکی اینکه کلیسا پاره‌ای از مسائل علمی و فلسفی قدیم را به عنوان مسائل دینی که از جنبه دینی نیز باید به آنها معتقد بود پذیرفته بود و ترقیات علوم، خلاف آنها را ثابت کرد. دیگر از این راه که علوم وضع زندگی را دگرگون کرد و شکل زندگی را تغییر داد.

جامدهای متدین نما همان طوری که به پاره‌ای مسائل فلسفی بی‌جهت رنگ مذهبی دادند، شکل ظاهر مادی زندگی را هم می‌خواستند جزء قلمرو دین به شمار آورند. افراد جاهل و بی‌خبر نیز تصور کردند که واقعاً همین‌طور است و دین برای

زندگی مادی مردم شکل و صورت خاصی در نظر گرفته است و چون به فتوای علم باید شکل مادی زندگی را عوض کرد، پس علم فتوای منسوخیت دین را صادر کرده است. جمود دسته اول و بی‌خبری دسته دوم فکر موهوم تناقض علم و دین را به وجود آورد.

## تمثیل قرآن

اسلام دینی است پیشرو و پیش‌برنده. قرآن کریم برای اینکه مسلمانان را متوجه کند که همواره باید در پرتو اسلام در حال رشد و نمو و تکامل باشند، مثلی می‌آورد.

می‌گوید: مثل پیروان محمد مثل دانه‌ای است که در زمین کاشته شود. آن دانه ابتدا به صورت برگ نازکی از زمین می‌دمد، سپس خود را نیرومند می‌سازد، سپس روی ساقه خویش می‌ایستد. آنچنان با سرعت و قوت این مراحل را طی می‌کند که کشاورزان را به شگفت می‌آورد.

این مثلی است از جامعه‌ای که منظور قرآن است، نموداری است از آنچه آرزوی قرآن است. قرآن اجتماعی را پی‌ریزی می‌کند که دائماً در حال رشد و توسعه و انبساط و گسترش باشد.

ویل دورانت می‌گوید: هیچ دینی مانند اسلام پیروان خویش را به نیرومندی دعوت نکرده است. تاریخ صدر اسلام نشان داد که اسلام چقدر برای اینکه اجتماعی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۲

را از نو بسازد و پیش‌برد تواناست.

اسلام، هم با جمود مخالف است و هم با جهالت. خطری که متوجه اسلام است، هم از ناحیه این دسته است و هم از ناحیه آن دسته. جمودها و خشک‌مغزی‌ها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی - و حال آنکه ربطی به دین مقدس اسلام ندارد - بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند. و از طرف دیگر، تقلیدها و مدپرستی‌ها و غرب‌زدگی‌ها و اعتقاد به اینکه سعادت مردم مشرق زمین در این است که جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی بشوند، تمام عادات و آداب و سنن آنها را بپذیرند، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند، بهانه‌ای به دست جامدها داده که به هر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان به شمار آورند.

در این میان آن که باید غرامت اشتباه هر دو دسته را پردازد اسلام است.

جمود جامدها به جاهلها میدان تاخت‌وتاز می‌دهد و جهالت جاهلها جامدها را در عقاید خشکشان متصلب‌تر می‌کند.

عجبا! این جاهلان متمدن نما گمان می‌کنند زمان «معصوم» است. مگر تغییرات زمان جز به دست بشر به دست کس دیگر ساخته می‌شود؟ از کی و از چه تاریخی بشر عصمت از خطا پیدا کرده است، تا تغییرات زمان از خطا و اشتباه معصوم بماند؟.

بشر همان طوری که تحت تأثیر تمایلات علمی، اخلاقی، ذوقی، مذهبی قرار دارد و هر زمان ابتکار تازه‌ای در طریق صلاح بشریت می‌کند، تحت تأثیر تمایلات خودپرستی، جاه‌طلبی، هوسرانی، پول‌دوستی، استثمارگری هم هست. بشر همان طوری که موفق به کشفهای تازه و پیدا کردن راههای بهتر و وسایل بهتر می‌شود، احیاناً دچار خطا و اشتباه هم می‌شود. اما جاهل خودباخته این حرفها را نمی‌فهمد؛ تکیه کلامش این است که دنیا امروز چنین است، دنیا امروز چنان است.

عجیب تر اینکه اینها اصول زندگی را از روی کفش، کلاه و لباسشان قیاس می گیرند: چون کفش و کلاه، نو و کهنه دارد و در زمانی که نو است و تازه از قالب درآمده قیمت دارد و باید خرید و پوشید و همین که کهنه شد باید آن را دور انداخت، پس همه حقایق عالم از این قبیل است. از نظر این جاهلان، خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد. از نظر اینها فتوالیسم (یعنی اینکه یک زورمند به ناحق نام مالک روی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۳

خود بگذارد و سر جای خود بنشیند و صدها دست و بازو کار کنند که دهان آن یکی بجنبد) به این دلیل بد است که دیگر کهنه شده است، دنیای امروز نمی پسندد، دوره اش گذشته و از «مد» افتاده است؛ اما روز اولی که پیدا شد و تازه از قالب درآمده و به بازار جهان عرضه شده بود، خوب بود.

از نظر اینها استثمار زن بد است، چون دنیای امروز دیگر نمی پسندد و زیر بار آن نمی رود. اما دیروز که به زن ارث نمی دادند، حق مالکیت برایش قائل نبودند، اراده و عقیده اش را محترم نمی شمردند، خوب بود چون نو بود و تازه به بازار آمده بود. از نظر این گونه افراد چون عصر عصر فضاست و دیگر نمی توان هواپیما را گذاشت و الاغ سواری کرد، برق را گذاشت و چراغ نفتی روشن کرد، کارخانه های عظیم ریسندگی را گذاشت و با چرخ دستی نخریسی کرد، ماشینهای غول پیکر چاپ را گذاشت و دست نویسی کرد، همین طور نمی شود در مجالس رقص شرکت نکرد، به «مایو» پارتی و «آشپزخانه» پارتی نرفت، عربده مستانه نکشید، پوکر نزد، مد بالای زانو نپوشید زیرا همه اینها پدیده قرن می باشند و اگر نکنند به عصر الاغ سواری برگشته اند.

کلمه «پدیده قرن» چه افراد بسیاری را بدبخت و چه خانواده های بی شماری را متلاشی نموده است.

می گویند عصر علم است، قرن اتم است، زمان قمر مصنوعی است، دوره موشک فضاپیماست. بسیار خوب، ما هم خدا را شکر می کنیم که در این عصر و زمان و در این قرن و عهد زندگی می کنیم و آرزو می کنیم که هرچه بیشتر و بهتر از مزایای علوم و صنایع استفاده کنیم. اما آیا در این عصر همه سرچشمه ها جز سرچشمه علم خشک شده است؟ تمام پدیده های این قرن محصول پیشرفتهای علمی است؟ آیا علم چنین ادعایی دارد که طبیعت شخص عالم را صد درصد رام و مطیع و انسانی بکند؟ علم در باره شخص عالم چنین ادعایی ندارد تا چه رسد به آنجا که گروهی عالم و دانشمند با کمال صفا و خلوص نیت به کشف و جستجو می پردازند و گروههایی جاه طلب، هوسران، پول پرست، حاصل زحمات علمی آنها را در راه مقاصد پلید خودشان استخدام می کنند. ناله علم همواره از اینکه مورد سوء استفاده طبیعت سرکش بشر قرار می گیرد بلند است. گرفتاری و بدبختی قرن ما همین است.

علم در ناحیه فیزیک پیش می رود و قوانین نور را کشف می کند. گروهی سودجو

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۴

همین را وسیله تهیه فیلمهای خانمان برانداز قرار می دهند. علم شیمی جلو می رود و خواص ترکیبات اشیاء را به دست می آورد. آنگاه افرادی به فکر استفاده می افتند و بلایی برای جان بشر به نام «هروئین» می سازند. علم تا درون اتم می یابد و نیروی شگفت انگیز اتم را مهار می کند اما پیش از آن که کوچکترین استفاده ای در راه مصالح بشر بشود، جاه طلبان دنیا از آن بمب اتمی می سازند و بر سر مردم بی گناه می ریزند.

وقتی به افتخار اینشتاین، دانشمند بزرگ قرن بیستم، جشنی بپا کردند، خود وی پشت تریبون رفت و گفت: شما برای کسی جشن می گیرید که دانش او سبب ساختن بمب اتم شده است؟!.

اینستاین نیروی دانش خود را به خاطر بمب به کار نینداخت؛ جاه طلبی گروهی دیگر از دانش او اینچنین استفاده کرد. هروئین و بمب اتمی و فیلمهای چین و چنان را فقط به دلیل اینکه «پدیده قرن» می باشند نمی توان موجه دانست. اگر کاملترین بمبها را با آخرین نوع بمب افکن ها به وسیله زبده ترین تحصیل کرده ها بر سر مردم بی گناه بریزند، از وحشیانه بودن این کار ذره ای نمی کاهد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۵

## اسلام و تجدد زندگی

### اشاره

دلیل عمده کسانی که می گویند در حقوق خانوادگی باید از سیستمهای غربی پیروی کنیم این است که وضع زمان تغییر کرده و مقتضیات قرن بیستم اینچنین اقتضا می کند. از این رو اگر ما نظر خود را در باره این مسأله روشن نکنیم بحثهای دیگر ما ناقص خواهد بود.

اگر بنا بشود تحقیق کافی و مشبعی در این مسأله صورت گیرد، این سلسله مقالات گنجایش آن را ندارد زیرا مسائل زیادی باید طرح و بحث شود که بعضی فلسفی و بعضی فقهی و بعضی دیگر اخلاقی و اجتماعی است. امیدوارم در رساله ای که در نظر دارم در موضوع «اسلام و مقتضیات زمان» بنگارم و یادداشتهایش آماده است، همه آنها را بررسی و در اختیار علاقه مندان بگذارم. فعلاً کافی است که دو مطلب روشن شود:

یکی اینکه هماهنگی با تغییرات زمان به این سادگی نیست که مدعیان بی خبر پنداشته و ورد زبان ساخته اند. در زمان، هم پیشروی وجود دارد و هم انحراف؛ باید با پیشرفت زمان پیش رفت و با انحراف زمان مبارزه کرد. برای تشخیص این دو از یکدیگر باید دید پدیده ها و جریانهای نوی که در زمان رخ می دهد از چه منابعی سرچشمه می گیرد و به سوی چه جهتی جریان دارد؛ باید دید از کدام تمایل از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۶

تمایلات وجود آدمیان و از کدام قشر از قشرهای اجتماع سرچشمه گرفته است؟ از تمایلات عالی و انسانی انسانها یا از تمایلات پست و حیوانی آنها؟ آیا علما و دانشمندان و تحقیقات بی غرضانه آنها منشأ به وجود آمدن این جریان است یا هوسرانی و جاه طلبی و پول پرستی قشرهای فاسد اجتماع؟ این مطلب در دو مقاله پیش روشن شد.

### راز و رمز تحرک و انعطاف در قوانین اسلامی

مطلب دیگری که باید روشن شود این است که مفکران اسلامی عقیده دارند که در دین اسلام راز و رمزی وجود دارد که به این دین خاصیت انطباق با ترقیات زمان بخشیده است؛ عقیده دارند که این دین با پیشرفتهای زمان و توسعه فرهنگ و تغییرات حاصله از توسعه هماهنگ است. اکنون باید ببینیم آن راز و رمز چیست و به عبارت دیگر آن «پیچ و لولایی» که در ساختمان این دین به کار رفته و به آن خاصیت تحرک بخشیده که بدون آنکه نیازی به کنار گذاشتن یکی از دستورها باشد می تواند با اوضاع متغیر ناشی از توسعه علم و فرهنگ هماهنگی کند و هیچ گونه تصادمی میان آنها رخ ندهد، چیست؟ این مطلبی است



که در این مقاله باید روشن شود.

بعضی از خوانندگان توجه دارند و خودم بیش از همه متوجه هستم که این مطلب جنبه فنی و تخصصی دارد و تنها در محیط اهل تخصص باید طرح شود. اما نظر به اینکه در میان پرسش کنندگان و علاقه‌مندان فراوان این مسأله - که همواره با آنها مواجه هستیم - افراد بدبین زیادند و باور نمی‌کنند که چنین خاصیتی در اسلام وجود داشته باشد، ما تا حدودی که بدبینان را از بدبینی خارج کنیم و برای دیگران نمونه‌ای به دست دهیم وارد مطلب می‌شویم.

خوانندگان محترم برای اینکه بدانند این گونه بحثها از نظر دوران‌دیش علمای اسلام دور نمانده، می‌توانند به کتاب بسیار نفیس تنبیه الامه تألیف مرحوم آیه الله نائینی (اعلی الله مقامه) و به مقاله گرانهای «ولایت و زعامت» به قلم استاد و علامه بزرگ معاصر آقای طباطبایی (مدّ ظلّه) که در کتاب مرجعیت و روحانیت چاپ شده است و هر دو کتاب به زبان فارسی است مراجعه نمایند.

راز اینکه دین مقدس اسلام با قوانین ثابت و لایتغیری که دارد با توسعه تمدن و فرهنگ سازگار است و با صور متغیر زندگی قابل انطباق است چند چیز است و ما

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۷

قسمتی از آنها را شرح می‌دهیم.

### توجه به روح و معنی و بی‌تفاوتی نسبت به قالب و شکل

۱. اسلام به شکل ظاهر و صورت زندگی که وابستگی تام و تمامی به میزان دانش بشر دارد نپرداخته است. دستورهای اسلامی مربوط است به روح و معنی و هدف زندگی و بهترین راهی که بشر باید برای وصول به آن هدفها پیش بگیرد. علم نه هدف و روح زندگی را عوض می‌کند و نه راه بهتر و نزدیکتر و بی‌خطرتری به سوی هدفهای زندگی نشان داده است. علم همواره وسایل بهتر و کاملتری برای تحصیل هدفهای زندگی و پیمودن راه وصول به آن هدفها در اختیار قرار می‌دهد.

اسلام با قرار دادن هدفها در قلمرو خود و واگذاشتن شکلها و صورتها و ابزارها در قلمرو علم و فن، از هرگونه تضاد با توسعه فرهنگ و تمدن پرهیز کرده است؛ بلکه با تشویق به عوامل توسعه تمدن یعنی علم و کار و تقوا و اراده و همت و استقامت، خود نقش عامل اصلی پیشرفت تمدن را به عهده گرفته است.

اسلام شاخصهایی در خط سیر بشر نصب کرده است. آن شاخصها از طرفی مسیر و مقصد را نشان می‌دهد و از طرف دیگر با علامت خطر انحرافها و سقوطها و تباهیها را ارائه می‌دهد. تمام مقررات اسلامی یا از نوع شاخصهای قسم اول است و یا از نوع شاخصهای قسم دوم.

وسایل و ابزارهای زندگی در هر عصری بستگی دارد به میزان معلومات و اطلاعات علمی بشر. هر اندازه معلومات و اطلاعات توسعه یابد ابزارها کاملتر می‌گردند و جای ناقصترها را به حکم جبر زمان می‌گیرند.

در اسلام یک وسیله و یا یک شکل ظاهری و مادی نمی‌توان یافت که جنبه «تقدس» داشته باشد تا یک نفر مسلمان خود را موظف بداند آن وسیله و شکل را برای همیشه حفظ کند.

اسلام نگفته که خیاطی، بافندگی، کشاورزی، حمل و نقل، جنگ و یا هر کاری دیگر از این قبیل باید با فلان ابزار مخصوص باشد تا با پیشرفت علم که آن ابزار منسوخ می‌گردد میان علم و دستور اسلام تضاد و تناقضی پیدا شود. اسلام نه برای کفش و

لباس مد خاصی آورده و نه برای ساختمانها سبک و استیل معینی در نظر گرفته و نه برای تولید و توزیع، ابزارهای مخصوصی معین کرده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۸

این یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با ترقیات زمان آسان کرده است.

### قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر

۲. یکی دیگر از خصوصیات دین اسلام که اهمیت فراوانی دارد این است که برای احتیاجات ثابت بشر قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر وی وضع متغیری در نظر گرفته است. پاره‌ای از احتیاجات، چه در زمینه فردی و شخصی و چه در زمینه‌های عمومی و اجتماعی وضع ثابتی دارد، در همه زمانها یکسان است. آن نظامی که بشر باید به غرایز خود بدهد و آن نظامی که باید به اجتماع خود بدهد از نظر اصول [و] کلیات در همه زمانها یکسان است.

من به مسأله «نسبیت اخلاق» و مسأله «نسبیت عدالت» که طرفدارانی دارند واقفم و با توجه به نظریات طرفداران آنها عقیده خود را اظهار می‌کنم.

قسمتی دیگر از احتیاجات بشر احتیاجات متغیر است و قوانین متغیر و ناثابتی را ایجاب می‌کند. اسلام در باره این احتیاجات متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است، از این راه که اوضاع متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع متغیری قانون فرعی خاصی را به وجود می‌آورد.

من این مطلب را بیش از این در این مقاله نمی‌توانم توضیح بدهم اما ذهن خوانندگان محترم را با ذکر چند مثال می‌توانم روشن کنم:

در اسلام یک اصل اجتماعی هست به این صورت: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»<sup>(۱)</sup> یعنی ای مسلمانان، تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید. از طرف دیگر در سنت پیغمبر یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه به نام «سبق و رمایه» معروف است. دستور رسیده است که خود و فرزندان تا حد مهارت کامل، فنون اسب سواری و تیراندازی را یاد بگیرید. اسب‌دوانی و تیراندازی جزء فنون نظامی آن عصر بوده است. بسیار واضح است که ریشه و اصل قانون «سبق و رمایه» اصل «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» است؛ یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است، آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی

---

(۱). انفال / ۶۰.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۱۹

و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند. لزوم مهارت در تیراندازی و اسب‌دوانی جامه‌ای است که به تن لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و به عبارت دیگر شکل اجرایی آن است. لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی است که از احتیاج ثابت و دائمی سرچشمه گرفته است.

اما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب‌دوانی مظهر یک احتیاج موقت و متغیر است و به تناسب عصر و زمان تغییر می‌کند و با

تغییر شرایط تمدن چیزهای دیگر از قبیل تهیه سلاحهای گرم امروزی و مهارت و تخصص در به کار بردن آنها جای آنها را می‌گیرد.

مثال دیگر: اصل اجتماعی دیگری در قرآن بیان شده که به مبادله ثروت مربوط است. اسلام اصل مالکیت فردی را پذیرفته است، و البته میان آنچه اسلام به نام مالکیت می‌پذیرد با آنچه در دنیای سرمایه‌داری می‌گذرد تفاوت‌هایی وجود دارد که اکنون جای گفتگو در آنها نیست. لازمه مالکیت فردی «مبادله» است.

اسلام برای «مبادله» اصولی مقرر کرده است که از آن جمله این اصل است: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (۱) یعنی ثروت را بیهوده در میان خود به جریان نیندازید؛ یعنی مال و ثروت که دست به دست می‌گردد و از دست تولیدکننده و صاحب اختیار اول خارج شده به دست دیگری می‌افتد و از دست آن دیگری به دست سومی می‌افتد باید در مقابل فایده مشروعی باشد که به صاحب ثروت عاید می‌شود. دست به دست شدن ثروت بدون آنکه یک فایده‌ای که ارزش انسانی داشته باشد عاید صاحب ثروت بشود ممنوع است. اسلام مالکیت را مساوی با اختیار مطلق نمی‌داند.

از طرف دیگر در مقررات اسلامی تصریح شده که خرید و فروش بعضی چیزها از آن جمله خون و مدفوع انسان ممنوع است، چرا؟ چون خون انسان یا گوسفند مصرف مفیدی که آنها را با ارزش کند و جزء ثروت انسان قرار دهد نداشته است. ریشه ممنوعیت خرید و فروش خون و مدفوع، اصل «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» است.

ممنوعیت خون و مدفوع از نظر اسلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد این است که مبادله باید میان دو شیء مفید به حال بشر صورت بگیرد. ممنوعیت امثال خون و مدفوع انسان جامه‌ای است که به تن ممنوعیت گردش بیهوده ثروت پوشانیده شده

(۱). بقره/ ۱۸۸.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۰

است، به عبارت دیگر شکل اجرایی اصل «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» است؛ بلکه اگر پای مبادله هم در میان نباشد هیچ ثروتی را نمی‌توان بیهوده از دیگری تملک کرد و به مصرف رسانید.

این اصل یک اصل ثابت و همه‌زمانی است و از احتیاج اجتماعی ثابتی سرچشمه گرفته است اما اینکه خون و مدفوع ثروت شمرده نشود و قابل مبادله نباشد مربوط است به عصر و زمان و درجه تمدن، و با تغییر شرایط و پیشرفت علوم و صنایع و امکان استفاده‌های صحیح و مفیدی از آنها، تغییر حکم می‌دهند.

مثال دیگر: امیر المؤمنین علی علیه السلام در اواخر عمر با اینکه مویش سپید شده بود رنگ نمی‌بست، محاسنش همچنان سپید بود. شخصی به آن حضرت گفت: مگر پیغمبر اکرم دستور نداد که: «موی سپید را با رنگ بپوشانید؟» فرمود: چرا. گفت: پس چرا تو رنگ نمی‌بندی؟ فرمود: در آن وقت که پیغمبر اکرم این دستور را داد مسلمانان از لحاظ عدد اندک بودند. در میان آنها عده‌ای پیرمرد وجود داشت که در جنگها شرکت می‌کردند. دشمن که به صف سربازان مسلمان نظر می‌افکند و آن پیرمردان سپیدمو را می‌دید، اطمینان روحی پیدا می‌کرد که با عده‌ای پیرمرد طرف است و روحیه‌اش قوی می‌شد. پیغمبر اکرم دستور داد که رنگ ببندند تا دشمن به پیری آنها پی نبرد. آنگاه علی فرمود: این دستور را پیغمبر اکرم در وقتی صادر کرد که عدد مسلمانان کم بود و لازم بود از این گونه وسایل نیز استفاده شود. اما امروز که اسلام سراسر جهان را فرا گرفته است نیازی به این کار نیست. هر کسی آزاد است که رنگ ببندد یا رنگ نبندد.

از نظر علی علیه السلام دستور پیغمبر اکرم به اینکه «رنگ ببندید» اصالت نداشته است، شکل اجرایی دستور دیگری بوده

است، جامه‌ای بوده است که به تن یک قانون اصلی یعنی کمک نکردن به تقویت روحیه دشمن پوشانیده شده بوده است. اسلام، هم به شکل و ظاهر و پوسته اهمیت می‌دهد و هم به روح و باطن و مغز، اما همواره شکل و ظاهر را برای روح و باطن، پوسته را برای هسته، قشر را برای مغز و جامه را برای تن می‌خواهد.

### مسأله تغییر خط

امروز در کشور ما مسأله‌ای مطرح است به نام «تغییر خط». این مسأله همچنان که از نظر زبان و ادب فارسی قابل بررسی است، از نظر اصول اسلامی نیز قابل بررسی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۱

است. این مسأله را از نظر اسلامی به دو شکل می‌توان طرح کرد: یکی به این شکل که آیا اسلام الفبای مخصوصی دارد و میان الفباها فرق می‌گذارد؟ آیا اسلام الفبای امروز ما را که به نام الفبای عربی معروف است از آن خود می‌داند و الفباهای دیگر را مانند الفبای لاتین بیگانه می‌شمارد؟ البته نه. از نظر اسلام که یک دین جهانی است همه الفباها علی السویه است. شکل دیگر این مسأله این است که تغییر خط و الفبا چه تأثیری در جذب شدن و هضم شدن ملت مسلمان در بیگانگان دارد؟ چه تأثیری در قطع روابط این ملت با فرهنگ خودش دارد که به هر حال معارف اسلامی و علمی خود را در طول چهارده قرن با این الفبا نوشته است؟ و آیا نقشه تغییر خط به دست چه کسانی طرح شده و چه کسانی مجری آن می‌باشند؟ اینهاست که باید بررسی شود.

### طفیلی گری حرام است نه کلاه‌لگنی

امثال من گاهی با سؤالاتی مواجه می‌شویم که با لحن تحقیر و مسخره آمیزی می‌پرسند: آقا سواره (ایستاده) غذا خوردن شرعاً چه صورتی دارد؟! با قاشق و چنگال خوردن چطور؟! آیا کلاه‌لگنی به سر گذاشتن حرام است؟! آیا استعمال لغت بیگانه حرام است؟! ...

در جواب اینها می‌گوییم: اسلام دستور خاصی در این موارد نیاورده است. اسلام نه گفته با دست غذا بخور و نه گفته با قاشق بخور؛ گفته به هر حال نظافت را رعایت کن. از نظر کفش و کلاه و لباس نیز اسلام مد مخصوصی نیاورده است. از نظر اسلام زبان انگلیسی و ژاپنی و فارسی یکی است. اما ...

اما اسلام یک چیز دیگر گفته است؛ گفته شخصیت باختن حرام است، مرعوب دیگران شدن حرام است، تقلید کورکورانه کردن حرام است، هضم شدن و محو شدن در دیگران حرام است، طفیلی گری حرام است، افسون شدن در مقابل بیگانه (مانند خرگوشی که در مقابل مار افسون می‌شود) حرام است، الاغ مرده بیگانه را قاطر پنداشتن حرام است، انحرافات و بدبختیهای آنها را به نام «پدیده قرن» جذب کردن حرام است، اعتقاد به اینکه ایرانی باید جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی بشود حرام است، چهار صباح به پاریس رفتن و مخرج «را» را به مخرج «غین» تبدیل کردن و به جای «رفتم» «غفتم» گفتن حرام است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۲

### مسأله اهم و مهم

۳. یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان انطباق با مقتضیات زمان می‌دهد، جنبه عقلانی دستورهای این دین است. اسلام به پیروان خود اعلام کرده است که همه دستورهای او ناشی از یک سلسله مصالح عالیه است، و از طرف دیگر در خود اسلام درجه اهمیت مصلحتها بیان شده است. این جهت، کار کارشناسان واقعی اسلام را در زمینه‌هایی که مصالح گوناگونی در خلاف جهت یکدیگر پدید می‌آیند آسان می‌کند.

اسلام اجازه داده است که در این گونه موارد کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصلحتها را بسنجند و با توجه به راهنمایی‌هایی که خود اسلام کرده است مصلحتهای مهمتر را انتخاب کنند. فقها این قاعده را به نام «اهم و مهم» می‌نامند. در اینجا نیز مثالهای زیادی دارم اما از ذکر آنها صرف نظر می‌کنم.

### قوانینی که حق «وتو» دارند

۴. یکی دیگر از جهاتی که به این دین خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آن را زنده و جاوید نگه می‌دارد این است که یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آنها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. فقها این قواعد را قواعد «حاکمه» می‌نامند، مانند قاعده «لا حرج» و قاعده «لا ضرر» که بر سراسر فقه حکومت می‌کنند. کار این سلسله قواعد کنترل و تعدیل قوانین دیگر است. در حقیقت، اسلام برای این قاعده‌ها نسبت به سایر قوانین و مقررات حق «وتو» قائل شده است. اینها نیز داستان درازی دارد که نمی‌توانم وارد آن بشوم.

### اختیارات حاکم

علاوه بر آنچه گفته شد یک سلسله «پیچ و لولا» های دیگر نیز در ساختمان دین مقدس اسلام به کار رفته است که به این دین خاصیت ابدیت و خاتمیت بخشیده است. مرحوم آیه الله نائینی و حضرت علامه طباطبایی در این جهت بیشتر بر روی اختیاراتی که اسلام به حکومت صالحه اسلامی تفویض کرده است تکیه کرده‌اند.

### اصل اجتهاد

اقبال پاکستانی می‌گوید: «اجتهاد قوه محرکه اسلام است». این سخن سخن

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۳

درستی است اما عمده خاصیت «اجتهادپذیری» اسلام است. اگر چیز دیگری به جای اسلام بگذاریم می‌بینیم کار اجتهاد چقدر دشوار است بلکه راه آن بسته است. عمده این است که در ساختمان این دین عجیب آسمانی چه رمزهایی به کار رفته است که این گونه به آن خاصیت هماهنگی با پیشرفت تمدن داده است.

بوعلی در شفا نیز ضرورت «اجتهاد» را روی همین اصل بیان می‌کند و می‌گوید:

چون اوضاع زمان متغیر است و پیوسته مسائل جدیدی پیش می‌آید، از طرف دیگر اصول کلی اسلامی ثابت و لایتغیر است، ضرورت دارد در همه عصرها و زمانها افرادی باشند که با معرفت و خبرویت کامل در مسائل اسلامی و با توجه به مسائل نوی که در هر عصر پدید می‌آیند پاسخگوی احتیاجات مسلمین بوده باشند.

در متمم قانون اساسی ایران نیز چنین پیش‌بینی شده است که در هر عصری هیأتی از مجتهدین که کمتر از پنج نفر نباشند و «مطلع از مقتضیات زمان» هم باشند، بر قوانین مصوبه نظارت نمایند. منظور نویسندگان این ماده این بوده است که همواره افرادی که نه «جامد» باشند و نه «جاهل»، نه مخالف با پیشرفتهای زمان باشند و نه تابع و مقلد دیگران، بر قوانین مملکتی نظارت نمایند.

نکته‌ای که لازم است تذکر دهم این است که «اجتهاد» به مفهوم واقعی کلمه، یعنی تخصص و کارشناسی فنی در مسائل اسلامی، چیزی نیست که هر «از مکتب گریخته‌ای» به بهانه این‌که چند صباحی در یکی از حوزه‌های علمیه بسر برده است بتواند ادعا کند.

قطعاً برای تخصص در مسائل اسلامی و صلاحیت اظهار نظر، یک عمر اگر کم نباشد زیاد نیست، آن هم به شرط این‌که شخص از ذوق و استعداد نیرومندی برخوردار و توفیقات الهی شامل حالش بوده باشد.

گذشته از تخصص و اجتهاد، افرادی می‌توانند مرجع رأی و نظر شناخته شوند که از حد اکثر تقوا و خدانشناسی و خداترسی بهره‌مند بوده باشند. تاریخ اسلام افرادی را نشان می‌دهد که با همه صلاحیت علمی و اخلاقی هنگامی که می‌خواستند اظهار نظری بکنند مانند بید بر خود می‌لرزیده‌اند.

بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم که دامنه سخن در این بحث به این مطالب کشید.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۵

## بخش پنجم: مقام انسانی زن از نظر قرآن

### اشاره

- \* اسلام اصل مساوات انسانها را در باره زن و مرد نیز رعایت کرده است.
- \* اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.
- \* اسلام نظریات تحقیرآمیزی که نسبت به زن وجود داشته منسوخ کرده است.
- \* قرآن در داستانهای خود توازن را حفظ کرده، قهرمانان داستانها را منحصر به مردان نکرده است.
- \* زن اگر بخواهد از حقوقی مساوی با مرد بهره‌مند شود باید مشابهت حقوقی با مرد را از میان بردارد.
- \* علمای اسلام با تبیین اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند.
- \* شرقی انسانیت را در گذشت و نیکی می‌بیند و غربی در به دست آوردن حقوق.
- \* اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان.
- \* احترام به انسان که اساس اعلامیه حقوق بشر است، از دیر زمان مورد تأیید شرق و اسلام است.
- \* دنیای غرب از طرفی تا آخرین حد ممکن مقام انسانی را پایین می‌آورد و از طرف دیگر به نام حقوق بشر اعلامیه بالا بلند صادر می‌کند.

\* بیچارگیهای بشر امروز از آن است که «خود» را از یاد برده است.

\* احترام انسان با فلسفه شرق سازگار است نه با فلسفه غرب.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۷

اسلام زن را چگونه موجودی می‌داند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد می‌داند و یا او را جنس پست‌تر می‌شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می‌خواهیم به پاسخ آن پردازیم.

### فلسفه خاص اسلام در باره حقوق خانوادگی

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می‌گذشته و با آنچه در جهان امروز می‌گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است؛ پاره‌ای از حقوق و تکالیف و مجازات‌ها را برای مرد مناسب‌تر دانسته و پاره‌ای از آنها را برای زن، و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است. چرا؟ روی چه حسابی؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیرآمیزی نسبت به زن داشته و زن را جنس پست‌تر می‌شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟.

مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته‌های پیروان سیستمهای غربی شنیده و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۸

خوانده‌اید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها به عنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کرده‌اند؛ چنین وانمود می‌کنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است. می‌گویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنساً شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور می‌زند.

می‌گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است. اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می‌دانست تعدد زوجات را تجویز نمی‌کرد، حق طلاق را به مرد نمی‌داد، شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمی‌کرد، ریاست خانواده را به شوهر نمی‌داد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمی‌کرد، برای زن قیمت به نام مهر قائل نمی‌شد، به زن استقلال اقتصادی و اجتماعی می‌داد و او را جیره‌خوار و واجب‌النفقه مرد قرار نمی‌داد. اینها می‌رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیرآمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می‌دانسته است. می‌گویند اسلام با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است، در مورد زن و مرد رعایت نکرده است.

می‌گویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمی‌کرد.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به این صورت در می‌آید: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می‌دانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می‌کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست، پس زن را یک انسان واقعی نمی‌شمارد.

اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است. مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه‌اش این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۲۹

به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد؟ یا لازمه‌اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچ گونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه‌ای در کار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟.

اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می‌رسد به خود اجازه فکر و اندیشه بدهیم، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است؛ تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند. مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد: هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری، ولی نظر به اینکه قبلاً فرزندان خود را استعدادیابی کرده است، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می‌خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان می‌دهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، به هر کدام از فرزندان خود همان سرمایه را می‌دهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است.

کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است. آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یک‌جور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست. اسلام اصل مساوات انسانها را در باره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.

کلمه «تساوی» و «مساوات» چون مفهوم برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه «تقدس» پیدا کرده‌اند، جاذبه دارند، احترام شنونده را جلب می‌کنند، خصوصاً اگر با کلمه «حقوق» توأم گردند. تساوی حقوق! چه ترکیب قشنگ و مقدسی! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود؟!.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۰

اما نمی‌دانم چرا کار ما- که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده‌ایم- باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب «تشابه حقوق زن و مرد» با نام مقدس «تساوی حقوق» به ما تحمیل کنند؟! این درست مثل این است که یک نفر لب‌فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند.

آنچه مسلم است این است که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است. اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد



از آنچه برای مردان قرار داده؟ البته خیر، چنانکه ثابت خواهیم کرد.

در اینجا سؤال دومی پیدا می‌شود و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داده چیست؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر قرار نداده است؟ آیا اگر حقوق زن و مرد، هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است یا اینکه فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم:

۱. نظر اسلام در باره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش.

۲. تفاوت‌هایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدف‌هایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می‌شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟.

۳. تفاوت‌هایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمت‌ها در وضع نامشابهی قرار می‌دهد بر اساس چه فلسفه‌ای است؟ آیا آن فلسفه‌ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه؟

### مقام زن در جهان‌بینی اسلامی

اما قسمت اول. قرآن تنها مجموعه قوانین نیست. محتویات قرآن صرفاً یک سلسله مقررات و قوانین خشک بدون تفسیر نیست. در قرآن، هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر. قرآن همان طوری که در مواردی به شکل بیان قانون دستور العمل معین می‌کند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر می‌کند، راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موتها و حیاتها، عزتها و ذلتها، ترقیها و انحطاطها، ثروتها و فقرها را بیان می‌کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۱

قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را در باره جهان و انسان و اجتماع- که سه موضوع اساسی فلسفه است- به طور قاطع بیان کرده است. قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی‌دهد و صرفاً به موعظه و پند و اندرز نمی‌پردازد بلکه با تفسیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان‌بینی مخصوص می‌دهد. زیربنای مقررات اسلامی در باره امور اجتماعی از قبیل مالکیت، حکومت، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می‌کند.

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است. قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یابو گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیرآمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند. اسلام، پیشاپیش نظر خود را در باره زن بیان کرده است.

اگر بخواهیم بینیم نظر قرآن در باره خلقت زن و مرد چیست، لازم است به مسأله سرشت زن و مرد- که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است- توجه کنیم. قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است. باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی می‌داند یا دوسرشتی؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می‌باشند و یا دارای دو طینت و سرشت؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می‌فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده‌ایم. قرآن در باره آدم اول می‌گوید: «همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم» (سوره نساء آیه ۱). در باره همه آدمیان می‌گوید: «خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید» (سوره نساء و سوره نحل و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه‌ای پست‌تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده‌اند و گفته‌اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضای طرف چپ او آفریده شده، اثر و خبری نیست.

علی‌هذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است این است که زن عنصر گناه است، از وجود زن شر و وسوسه برمی‌خیزد، زن شیطان کوچک است. می‌گویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده‌اند زنی در آن دخالت داشته است. می‌گویند مرد در ذات خود از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۲

گناه می‌رست و این زن است که مرد را به گناه می‌کشاند. می‌گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی‌یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می‌فریبد؛ شیطان زن را وسوسه می‌کند و زن مرد را. می‌گویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود؛ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده و لی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسئول اصلی معرفی می‌کند و نه او را از حساب خارج می‌کند. قرآن می‌گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه‌های آن بخورید. قرآن آنجا که پای وسوسه شیطان را به میان می‌کشد ضمیرها را به شکل «تثنيه» می‌آورد، می‌گوید «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»<sup>۱</sup> «شیطان آن دو را وسوسه کرد «فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ»<sup>۲</sup> «شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد «وَقَاتَمَهُمَا إِنِّي لَكُلَّمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>۳</sup> یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی‌خواهد.

به این ترتیب قرآن با یک فکر رایج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایایی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است می‌راند.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعدادهای روحانی و معنوی زن است؛ می‌گفتند زن به بهشت نمی‌رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی‌تواند طی کند، زن نمی‌تواند به مقام قرب الهی آن‌طور که مردان می‌رسند برسد. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می‌کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می‌کند، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و

(۱). اعراف / ۲۰.

(۲). اعراف / ۲۲.

(۳). اعراف / ۲۱.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۳

قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننماید.

قرآن در باره مادر موسی می‌گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن و نگران نباش که ما او را به سوی تو بازپس خواهیم گردانید.

قرآن در باره مریم، مادر عیسی، می‌گوید: کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن

می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او روزی می رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آن قدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده، او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه برسد، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد. اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست. تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الخلق الی الحق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسئولیت پیغامبری است که مرد را برای این کار مناسبتر دانسته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است، مربوط است به ریاضت جنسی و تقدس مجرد و عزوبت. چنانکه می دانیم در برخی آیینها رابطه جنسی ذاتاً پلید است. به عقیده پیروان آن آیینها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: «با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنید». همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می دهند؛ یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با مجرد صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از مجرد و عزوبت، بدینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند.

اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد؛ ازدواج را مقدس و مجرد را پلید شمرد. اسلام

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۴

دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت: «

مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ

». پیغمبر اکرم می فرمود: من به سه چیز علاقه دارم: بوی خوش، زن، نماز.

برتراند راسل می گوید: در همه آیینها نوعی بدینی به علاقه جنسی یافت می شود مگر در اسلام؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نهموده است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در باره زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است.

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غایی را در کمال صراحت بیان می کند. اسلام با صراحت کامل می گوید زمین و آسمان، ابر و باد، گیاه و حیوان، همه برای انسان آفریده شده اند اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است. اسلام می گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند: «هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ» «۱» زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می دانست قهراً در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی داند، در مقررات خاص خود در باره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته در باره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلائی اجتناب ناپذیر می دانسته اند. بسیاری از مردان با همه بهره هایی که از وجود زن می برده اند او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می دانسته اند. قرآن کریم مخصوصاً این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش

دل اوست.

یکی دیگر از آن نظریات تحقیرآمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می‌دانسته‌اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط به منزله‌ی ظرفی می‌دانسته‌اند که نطفه‌ی مرد را- که بذری اصلی فرزند است- در داخل خود نگه می‌دارد و رشد می‌دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می‌گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است.

(۱). بقره/ ۱۸۷.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۵

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نظر تحقیرآمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است. اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه‌ی عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۷

## تشابه نه و تساوی آری

### اشاره

گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه‌ی خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می‌گذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز می‌گذرد نیز مطابقت ندارد.

گفتیم از نظر اسلام این مسأله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره‌مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یک‌جور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواست است، و همین جهت ایجاد می‌کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب، اکنون سعی می‌شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی به وجود آورند و تفاوت‌های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجا است. علی‌هذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۸

پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر مطرح است مسأله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. کلمه «تساوی حقوق» یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده‌اند.

ابن بنده همیشه در نوشته‌ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فرضیه را- که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست- به نام تساوی حقوق یاد کنم اجتناب داشته‌ام.

من نمی‌گویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان

حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش مساوی وضع کرده‌اند و فقط مشابهت را از میان برده‌اند.

خیر، چنین ادعایی ندارم. اروپای قبل از قرن بیستم بهترین شاهد است. در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانوناً و عملاً فاقد حقوق انسانی بود؛ نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او. در نهضت عجولانه‌ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت، زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد، اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن، هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود. تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می‌شود و زن از سعادت مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریبکاری برای زنان حقوق مساوی و احیاناً بیشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنین من هرگز ادعا نمی‌کنم حقوقی که عملاً در اجتماع به ظاهر اسلامی ما نصیب زن می‌شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است. بارها گفته‌ام که لازم و ضروری است به وضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملاً متروک شده به او بازپس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب- که هزاران بدبختی برای خود آنها به وجود آورده- نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزاییم. ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۳۹

در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می‌کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد.

کاملاً توجه داشته باشید ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره‌ای از حقوق است. پس بحث ما صددرصد جنبه فلسفی دارد، به فلسفه حقوق مربوط است، به اصلی مربوط است به نام اصل «عدل» که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است. اصل عدل همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است؛ یعنی از نظر فقه اسلامی- و لا اقل فقه شیعه- اگر ثابت شود که عدل ایجاب می‌کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است، ناچار باید بگوییم حکم شرع هم همین است. زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی‌شود.

علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند، گواينکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی، اولین بار به وسیله مسلمانان عنوان شد؛ پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهادند.

اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریباً هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از یک سو فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملت‌ها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضت‌ها و حرکت‌ها و انقلاب‌ها به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاریخی یک علت روانی و منطقه‌ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسأله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. یکی از تفاوت‌های روحیه شرقی و غربی در این است که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب

به حقوق، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق؛ شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش انسانیت خود را در این می‌شناسد که عاطفه بورزد، گذشت کند، هموعان خود را دوست بدارد، جوانمردی به خرج دهد اما غربی انسانیت خود را در این

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۰

می‌بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد. بشریت، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق. انسانیت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق؛ هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست.

دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأمأً مورد عنایت قرار داده است. در اسلام همچنانکه گذشت و صمیمیت و نیکی به عنوان اموری اخلاقی «مقدس» شمرده می‌شوند، آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز «مقدس» و انسانی محسوب می‌شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست. اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت، تدریجاً حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد.

غرض این است: مسأله‌ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسأله حقوقی است، یک مسأله فلسفی و عقلی است، یک مسأله استدلالی و برهانی است، مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق. عدالت و حقوق قبل از آن که قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است. با وضع قانون نمی‌توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد. منتسکیو می‌گوید:

«پیش از آن که انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه‌ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان‌پذیر بوده، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است. حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و اولیه که امر و نهی می‌کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد، مثل این است که بگوییم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند.» هر بارت اسپنسر می‌گوید:

«عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است، و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۱

امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند.»

حکمای اروپایی که این عقیده را داشتند و دارند فراوانند. حقوق بشر که اعلانها و اعلامیه‌ها برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد- از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت؛ یعنی فرضیه حقوق طبیعی و فطری بود که به صورت اعلامیه‌های حقوق بشر ظاهر شد.

و باز چنانکه می‌دانیم آنچه منتسکیو، اسپنسر و غیر آنها در باره عدالت گفته‌اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام در باره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته‌اند.

در میان علمای اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می‌دانسته‌اند، همچنانکه در میان اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است. هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت یک امر واقعی است.

مضحک این است که می‌گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین تصویب کرده‌اند، و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند. مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آن را تصویب یا رد کنند؟. محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند. اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است؛ حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است، یعنی مبدأ و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است.

انسانها نمی‌توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می‌توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟!

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۲

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون؛ باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان. مجلسین نمی‌توانند با اخذ رأی و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه نسبت اینشتاین را هم ببرند به مجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی‌شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد.

مثل این است که بگوییم مجلسین تصویب کرده‌اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش می‌گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی‌گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه‌ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده‌اند صادر می‌شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایق فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی بر خلاف آنها تصویب نکند.

ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتوار و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایله در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است.

اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم. ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده‌ایم. ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم؟.

عجبا! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می‌آید، آن قدر برایش اهمیت قائل می‌شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می‌گویند حکم شرع هم همین است، یعنی احتیاجی به تأیید شرعی نمی‌بینند اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می‌خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تأیید نماییم.

### فلسفه را با کوبین نمی‌توان اثبات کرد

از این مضحکتر این است که آنجا که می‌خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم، به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم، کوبین چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوبین کشف کنیم که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟.

به هر حال ما مسأله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی می‌کنیم. می‌خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می‌کند انسانها به طور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می‌کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در این گونه مسائل می‌باشند درخواست می‌کنیم به دلایل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند. موجب کمال امتنان این جانب خواهد بود اگر مستدلاً نظر خود را در تأیید یا رد این گفته‌ها ابراز نمایند.

برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی در باره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس خصوص حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم.

بد نیست قبلاً اشاره مختصری به نهضت‌های حقوقی قرون جدید که به نظریه تساوی حقوق زن و مرد منتهی شد بنماییم.

### نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا

«در اروپا از قرن ۱۷ به بعد به نام حقوق بشر زمره‌هایی آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکار خود را در باره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و نویسندگان‌اند. اولین نتیجه عملی که از نشر افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیأت حاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۶۸۸ میلادی پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۴

حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند.» (۱)

نتیجه عملی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگ‌های استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می‌شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالأخره استقلال خویش را به دست آوردند.

در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره‌ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه‌ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت:

«جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لایتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد



اما آن که به نام «اعلامیه حقوق بشر» در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد. این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لا ینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می‌شود. این اعلامیه مشتمل است بر یک مقدمه و هفده ماده.

ماده اول آن این است: «افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند...».

در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه‌ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه‌دار به دست کارگر گردید. تا اوایل قرن بیستم هرچه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملت‌ها در برابر دولت‌ها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان

---

(۱). ترجمه تاریخ آلبر ماله، ج ۴/ ص ۳۶۶.

(۲). همان، ج ۵/ ص ۲۳۴.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۵

و اربابان.

در قرن بیستم برای اولین بار مسأله «حقوق زن» در برابر حقوق مرد عنوان شد. انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می‌رود - فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند، در سال ۱۹۲۰ میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد.

به هر حال در قرن بیستم گروه‌های زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملت‌ها با دولت‌ها و روابط زحمتکش‌شان و رنجبران با کارفرمایان و سرمایه داران، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تأمین عدالت اجتماعی نیست.

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر - که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد - در مقدمه آن چنین قید شد:

«از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده‌اند...».

تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به فلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ آلبر ماله، جلد ۶، صفحه ۳۲۸ می‌نویسد:

«تا زمانی که دولت‌ها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند، سرمایه داران هرچه می‌خواستند می‌کردند... صاحبان کارخانه‌ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم به کار می‌گماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالباً گرفتار امراض گوناگون می‌شدند و در جوانی می‌مردند.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۶

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا. چنانکه می‌دانیم همه مواد اعلامیه‌های حقوق بشر که برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش‌بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را با مقایسه به این

اعلامیه‌ها در کتابهای خود آورده‌اند. البته اختلافاتی در بعضی قسمت‌ها میان آنچه در این اعلامیه‌ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است؛ از آن جمله است مسأله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می‌پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی‌پذیرد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۷

## حیثیت و حقوق انسانی

### اشاره

«از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می‌دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته، و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است.

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند.

از آنجا که ...

مجمع عمومی، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۸

کلیه ملل اعلام می‌کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایایی که در قلمرو آنها می‌باشد تأمین گردد...».

جمله‌های طلایی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ مقدمه همان اعلامیه‌ای است که در باره‌اش می‌گویند: «بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تأیید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است».

روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است، و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق‌شناس جهان است.

### نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر

این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است. بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لااقل ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی‌نیازکننده است و یا بعضی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است. نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چندتا است:

۱. بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است.  
۲. حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر کلی و عمومی است، تمام افراد انسانی را در بر می‌گیرد، تبعیض‌بردار نیست، سفید و سیاه، بلند و کوتاه، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همان طوری که در میان اعضای یک خانواده احدی نمی‌تواند گوهر خود را از سایر اعضا شریفتر و اصیلت‌بردار، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر می‌باشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچ کس نمی‌تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.

۳. اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت (حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.

این اعلامیه می‌خواهد بگوید منشأ کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می‌آورند کشف کرده است. منشأ بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و اعمال

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۴۹

وحشیانه افراد و اقوام نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسان است. این عدم شناسایی از طرف عده‌ای، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می‌کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می‌افتد.

۴. بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق، ترس، فقر ریشه کن شده باشد. مواد سی‌گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است.

۵. ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجاً به وسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید.

## مقام و احترام انسان

اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر به وجود آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است. ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده‌ایم. در دین مقدس اسلام - چنانکه در مقاله پیش گفتیم - انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد. نویسندگان و تنظیم‌کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در حقیقت الهام‌دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند، مورد ستایش و تعظیم ما می‌باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است، به دست بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان، استنباط گروهی از افراد بشر است، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیاناً نقاط ضعفی که در آن می‌بیند تذکر دهد.

این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی‌گذاریم، روی نقطه قوت آن انگشت می‌گذاریم.

تکیه‌گاه این اعلامیه «مقام ذاتی انسان» است، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است.

از نظر این اعلامیه انسان به واسطه یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی، از آن حقوق و آزادیها بی‌بهره‌اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۰

### تنزل و سقوط انسان در فلسفه‌های غربی

اینجاست که بار دیگر با یک مسأله فلسفی کهن مواجه می‌شویم: ارزیابی انسان، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات، شخصیت قابل احترام انسان. باید پرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشأ حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می‌گردد.

در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است. سخنانی که در گذشته در باره انسان و مقام ممتاز وی گفته می‌شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرد. انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است. اعتقاد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می‌گردد.

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی‌توان دم زد، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می‌باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن در باره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بود؛ با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی‌ماند. از نظر غرب، اینها همه خودخواهیهایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است. بشر امروز متواضع و فروتن است، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مستی خاک نمی‌داند، از خاک پدید آمده و به خاک بازمی‌گردد و به همین جا خاتمه می‌یابد.

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه‌ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقتی قابل بقا نمی‌شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی‌شود. غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می‌شناسد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لا ینقطع زندگی آن را به وجود آورده است. اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست. انسان همواره می‌کوشد خود را در این نبرد نجات دهد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۱

عدالت و نیکی و تعاون و خیرخواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می‌باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است.

از نظر برخی فلسفه‌های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست. دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهایی هستند که زیربنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است؛ همه اینها جلوه‌ها و مظاهر

جنبه‌های اقتصادی زندگی انسان است. خیر، این هم برای انسان زیاد است؛ محرک و انگیزه اصلی همه حرکات و فعالیت‌های انسان عوامل جنسی است. اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده‌ی عامل جنسی وجود انسان است.

من نمی‌دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریان‌ات خود را کورکورانه طی می‌کند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جاندارها تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی‌هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه‌ای است از ماشین‌هایی که اکنون خود به دست خود می‌سازد، اگر بناست اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه در باره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان جنساً بنده شهوات و میل‌های نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر ...

چگونه می‌توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیت‌های خود قرار دهیم؟!

### غرب در باره انسان دچار تناقض شده است

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است. دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش در باره او، از لحاظ ساختمان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۲

و تاروپود وجود و هستی‌اش، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم.

آنگاه اعلامیه بالا بلند در باره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می‌کند و همه افراد بشر را دعوت می‌کند که به این اعلامیه بالا بلند ایمان بیاورند.

برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می‌کند تجدید نظری به عمل آورد، آنگاه اعلامیه‌های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند.

من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده‌اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده‌اند که شرف تفسیر می‌کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه‌ای عالیتر از یک ترکیب مادی ماشین‌می‌بیند، انگیزه‌ها و محرک‌های انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی‌داند، برای انسان وجدان انسانی قائل است. اعلامیه حقوق بشر را باید شرف صادر کند که به اصل «إِنِّي لَجَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> ایمان دارد و در انسان نمونه‌ای از مظاهر الوهیت سراغ

دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سرمنزل ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (۲) قائل است.

اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که به حکم «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۳) در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۴) آن را معتدلترین و کاملترین سرشتها می‌داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً در باره انسان روا می‌دارد؛ یعنی کشتن همه عواطف انسانی، به بازی گرفتن ممیزات بشری، تقدم سرمایه بر انسان، اولویت

(۱). بقره / ۳۰.

(۲). انشقاق / ۶.

(۳). شمس / ۷ و ۸.

(۴). تین / ۴.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۳

پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدایی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی‌نهایت سرمایه‌داری، که اگر احیاناً یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیدا می‌کند؛ انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند به عنوان پیشکار، منشی، دفتردار استخدام می‌شوند و در مقابل او دست به سینه می‌ایستند و تعظیم می‌کنند.

### غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مسئله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن «خود» را فراموش کرده است، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را. مسئله مهم این است که «خود» را تحقیر کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است. هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی‌بیند و نمی‌داند، خلقت را عبث می‌انگارد، خود را انکار می‌کند، روح خود را از دست داده است. بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر در باره انسان سبب شده که هرچه تمدن توسعه پیدا می‌کند و عظیم‌تر می‌گردد، متمدن به سوی حقارت می‌گراید. این طرز تفکر در باره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هر چیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان.

گانندی می‌گوید:

«غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را مالک است. او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می‌دانند. لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمل در باطن خویش

است. تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخندگی کاذب تمدن جدید کافی است.

تمدن غربی اگر غریبان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است، به خاطر این است که غربی به جای «خویشتن‌جویی» در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۴

... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسایل جنگی، ناشی از فرار غربی از «خویشتن» است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود ... ترس از تنهایی و سکوت، و توسل به پول، غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت‌های مداوم او همینهاست. محرک او در فتح جهان، ناتوانی او در «حکومت به خویشتن» است. به همین علت غربی پدیدآورنده آشوب و فساد در سراسر دنیاست ... وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح دنیا به چه درد او می‌خورد ... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند؛ به جای اینکه مطابق تعالیم انجیل در مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تبرئه سیئات خود از حربۀ مذهب استفاده می‌کنند و به جای نشر کلام الهی، بر سر ملتها بمب می‌ریزند».

و به همین علت اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است. فلسفه‌ای که غرب عملاً در زندگی طی می‌کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی‌گذارد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۵

## بخش ششم: مبانی طبیعی حقوق خانوادگی

### اشاره

\* یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسایی حقوق واقعی انسانها کتاب آفرینش است ..

\* در اجتماع «مدنی» جنبه‌های قراردادی و در اجتماع «خانوادگی» جنبه‌های طبیعی غلبه دارد ..

\* فرضیه چهار دوره در حقوق خانوادگی، تقلید ناشیانه‌ای است از فرضیه سوسیالیستها درباره مالکیت ..

آیا زن و مرد دارای دو طبیعت حقوقی می‌باشند؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۷

## مبانی طبیعی حقوق خانوادگی

### اشاره

گفتیم که روح و اساس اعلامیه حقوق بشر این است که انسان از یک نوع حیثیت و شخصیت ذاتی قابل احترام برخوردار است و در متن خلقت و آفرینش یک سلسله حقوق و آزادیها به او داده شده است که به هیچ نحو قابل سلب و انتقال نمی‌باشند.

و گفتیم این روح و اساس، مورد تأیید اسلام و فلسفه‌های شرقی است و آنچه با روح و اساس این اعلامیه ناسازگار است و آن را بی‌پایه جلوه می‌دهد همانا تفسیرهایی است که در بسیاری از سیستمهای فلسفی غرب در باره انسان و تاروپود هستی‌اش می‌شود.

بدیهی است که یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسایی حقوق واقعی انسانها کتاب پرارزش آفرینش است. با رجوع به صفحات و سطور این کتاب عظیم حقوق واقعی مشترک انسانها و وضع حقوقی زن و مرد در مقابل یکدیگر مشخص می‌گردد. عجیب این است که بعضی از ساده‌دلان به هیچ وجه حاضر نیستند این مرجع عظیم را به رسمیت بشناسند. از نظر اینها یگانه مرجع صلاحیتدار گروهی از افراد بشر هستند که دست در کار تنظیم این اعلامیه بوده‌اند و امروز بر همه جهان سیادت و حکمرانی دارند، هرچند خودشان عملاً چندان پابند مواد این اعلامیه نیستند؛ دیگران را نرسد در آنچه آنها می‌گویند چون و چرا کنند. ولی ما به نام همان «حقوق بشر»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۸

برای خود حق چون و چرا قائل هستیم، دستگاه با عظمت آفرینش را که کتاب گویای الهی است یگانه مرجع صلاحیتدار می‌دانیم.

من بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم از اینکه برخی مسائل را در این سلسله مقالات طرح می‌کنم که اندکی رنگ فلسفی دارد و خشک به نظر می‌رسد و برای بعضی از خوانندگان محترم خستگی‌آور است. خودم تا حد امکان از طرح این گونه مسائل اجتناب دارم، ولی گاهی ارتباط مسائل حقوق زن با این مسائل خشک فلسفی به قدری است که بحث در باره آنها اجتناب‌ناپذیر است.

### رابطه حقوق طبیعی و هدفداری طبیعت

از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده که دستگاه خلقت با روشن‌بینی و توجه به هدف، موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجود آنها نهفته است سوق می‌دهد.

هر استعداد طبیعی مبنای یک «حق طبیعی» است و یک «سند طبیعی» برای آن به شمار می‌آید. مثلاً فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد، چرا؟.

برای اینکه استعداد درس خواندن و دانا شدن در فرزند انسان هست، اما در گوسفند نیست. دستگاه خلقت این سند طلبکاری را در وجود انسان قرار داده و در وجود گوسفند قرار نداده است. همچنین است حق فکر کردن و رأی دادن و اراده آزاد داشتن.

بعضی خیال می‌کنند فرضیه «حقوق طبیعی» و اینکه خلقت و آفرینش، انسان را به نوعی از حقوق ممتاز ساخته است یک ادعای پوچ و خودخواهانه است و باید آن را دور افکند؛ هیچ فرقی میان انسان و غیر انسان از لحاظ حقوق نیست.

خیر، این طور نیست. استعدادهای طبیعی مختلف است. دستگاه خلقت هر نوعی از انواع موجودات را در مداری مخصوص به خود او قرار داده است و سعادت او را هم در این قرار داده که در مدار طبیعی خودش حرکت کند. دستگاه آفرینش در این کار خود هدف دارد و این سندها را به صورت تصادف و از روی بی‌خبری و ناآگاهی به دست مخلوقات نداده است. در این سلسله مقالات توضیح بیشتر در باره این مطلب میسر نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۵۹

ریشه و اساس حقوق خانوادگی را - که مسأله مورد بحث ماست - مانند سایر حقوق طبیعی در طبیعت باید جستجو کرد. از استعدادهای طبیعی زن و مرد و انواع سندهایی که خلقت به دست آنها سپرده است می‌توانیم بفهمیم آیا زن و مرد دارای



حقوق و تکالیف مشابهی هستند یا نه؟ فراموش نکنید، همچنانکه در مقاله‌های پیش گفتیم مسأله مورد بحث ما تشابه حقوق خانوادگی زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها.

## حقوق اجتماعی

افراد بشر از لحاظ حقوق اجتماعی غیر خانوادگی یعنی از لحاظ حقوقی که در اجتماع بزرگ، خارج از محیط خانواده نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند، هم وضع مساوی دارند و هم وضع مشابه؛ یعنی حقوق اولی طبیعی آنها برابر یکدیگر و مانند یکدیگر است؛ همه مثل هم حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند، مثل هم حق دارند کار کنند، مثل هم حق دارند در مسابقه زندگی شرکت کنند، همه مثل هم حق دارند خود را نامزد هر پست از پستهای اجتماعی بکنند و برای تحصیل و به دست آوردن آن از طریق مشروع کوشش کنند، همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند. و البته همین تساوی در حقوق اولیه طبیعی تدریجاً آنها را از لحاظ حقوق اکتسابی در وضع نامساوی قرار می‌دهد؛ یعنی همه به طور مساوی حق دارند کار کنند و در مسابقه زندگی شرکت نمایند اما چون پای انجام وظیفه و شرکت در مسابقه به میان می‌آید، همه در این مسابقه یک جور از آب در نمی‌آیند: بعضی پر استعدادترند و بعضی کم‌استعدادتر، بعضی پرکارترند و بعضی کم‌کارتر، بالأخره بعضی عالمتر، باکمال‌تر، باهنرتر، کارآمدتر، لایقتر از بعضی دیگر از کار در می‌آیند. قهراً حقوق اکتسابی آنها صورت نامساوی به خود می‌گیرد و اگر بخواهیم حقوق اکتسابی آنها را نیز مانند حقوق اولی و طبیعی آنها مساوی قرار دهیم، عمل ما جز ظلم و تجاوز نامی نخواهد داشت.

چرا از لحاظ حقوق طبیعی اولی اجتماعی، همه افراد وضع مساوی و مشابهی دارند؟.

برای اینکه مطالعه در احوال بشر ثابت می‌کند که افراد بشر طبیعتاً هیچ کدام رئیس

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۰

یا مرئوس آفریده نشده‌اند، هیچ کس کارگر یا صنعتگر یا استاد یا معلم یا افسر یا سرباز یا وزیر به دنیا نیامده است. اینها مزایا و خصوصیات است که جزء حقوق اکتسابی بشر است؛ یعنی افراد در پرتو لیاقت و استعداد و کار و فعالیت باید آنها را از اجتماع بگیرند و اجتماع با یک قانون قراردادی آنها را به افراد خود واگذار می‌کند.

تفاوت زندگی اجتماعی انسان با زندگی اجتماعی حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل در همین جهت است. تشکیلات زندگی آن حیوانات صد در صد طبیعی است؛ پستها و کارها به دست طبیعت در میان آنها تقسیم شده نه به دست خودشان؛ طبیعتاً بعضی رئیس و بعضی مرئوس، بعضی کارگر و بعضی مهندس و بعضی مأمور انتظامی آفریده شده‌اند. اما زندگی اجتماعی انسان این طور نیست.

به همین جهت بعضی از دانشمندان یکباره این نظریه قدیم فلسفی را که می‌گوید «انسان طبیعتاً اجتماعی است» انکار کرده و اجتماع انسانی را صد در صد «قراردادی» فرض کرده‌اند.

## حقوق خانوادگی

این در اجتماع غیر خانوادگی. اما در اجتماع خانوادگی چگونه؟ آیا افراد بشر در اجتماع خانوادگی نیز از لحاظ حقوق اولیه طبیعی وضع مشابه و همانندی دارند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است؟ یا میان اجتماع خانوادگی یعنی اجتماعی که از

زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان و برادران و خواهران تشکیل می‌شود با اجتماع غیر خانوادگی، از لحاظ حقوق اولیه نیز تفاوت است و قانون طبیعی، حقوق خانوادگی را به شکلی مخصوص وضع کرده است؟.

در اینجا دو فرض وجود دارد: یکی اینکه زن و شوهری و پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی مانند سایر روابط اجتماعی و همکاریهای افراد با یکدیگر در مؤسسات ملی یا در مؤسسات دولتی، سبب نمی‌شود که بعضی افراد طبعاً وضع مخصوص به خود داشته باشند. فقط مزایای اکتسابی سبب می‌شود که یکی مثلاً رئیس و دیگری مرئوس، یکی مطیع و دیگری مطاع، یکی دارای ماهانه بیشتر و یکی کمتر باشد. زن بودن یا شوهر بودن، پدر یا مادر بودن و فرزند بودن نیز سبب نمی‌شود که هر کدام وضع مخصوص به خود داشته باشند. فقط مزایای اکتسابی می‌تواند وضع آنها را نسبت به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۱

یکدیگر معین کند.

فرضیه «تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی» که به غلط نام «تساوی حقوق» به آن داده‌اند، مبتنی بر همین فرض است. طبق این فرضیه زن و مرد با استعدادها و احتیاجات مشابه و با سندهای حقوقی مشابهی که از طبیعت در دست دارند در زندگی خانوادگی شرکت می‌کنند. پس باید حقوق خانوادگی بر اساس یکسانی و همانندی و تشابه تنظیم شود.

فرض دیگر این است که خیر، حقوق طبیعی اولیه آنها نیز متفاوت است. شوهر بودن از آن جهت که شوهر بودن است وظایف و حقوق خاصی را ایجاد می‌کند و زن بودن از آن جهت که زن بودن است وظایف و حقوق دیگری ایجاد می‌کند. همچنین است پدر یا مادر بودن و فرزند بودن، و به هر حال اجتماع خانوادگی با سایر شرکتها و همکاریهای اجتماعی متفاوت است. فرضیه «عدم تشابه حقوق خانوادگی زن و مرد» که اسلام آن را پذیرفته مبتنی بر این اصل است.

حالا کدامیک از دو فرض بالا درست است و از چه راه می‌توانیم درستی یکی از این دو فرض را بفهمیم؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۲

## مبانی طبیعی حقوق خانوادگی

### اشاره

برای اینکه خوانندگان محترم بتوانند خوب نتیجه‌گیری کنند، باید مطالبی که در فصل گذشته گفته شد در نظر داشته باشند. گفتیم:

۱. حقوق طبیعی از آنجا پیدا شده که طبیعت هدف دارد و با توجه به هدف، استعدادهایی در وجود موجودات نهاده و استحقاقهایی به آنها داده است.

۲. انسان از آن جهت که انسان است از یک سلسله حقوق خاص که «حقوق انسانی» نامیده می‌شود برخوردار است و حیوانات از این نوع حقوق برخوردار نمی‌باشند.

۳. راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها مراجعه به خلقت و آفرینش است. هر استعداد طبیعی یک سند طبیعی است برای یک حق طبیعی.

۴. افراد انسان از لحاظ اجتماع مدنی همه دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی می‌باشند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است که بستگی دارد به کار و انجام وظیفه و شرکت در مسابقه انجام تکالیف.

۵. علت اینکه افراد بشر در اجتماع مدنی دارای حقوق طبیعی مساوی و متشابهی هستند این است که مطالعه در احوال طبیعت انسانها روشن می‌کند که افراد انسان- بر خلاف حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل- هیچ کدام طبیعتاً رئیس یا مرئوس، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۳

مطیع یا مطاع، فرمانده یا فرمانبر، کارگر یا کارفرما، افسر یا سرباز به دنیا نیامده‌اند.

تشکیلات زندگی انسانها طبیعی نیست؛ کارها و پستها و وظیفه‌ها به دست طبیعت تقسیم نشده است.

۶. فرضیه تشابه حقوق خانوادگی زن و مرد مبتنی بر این است که اجتماع خانوادگی مانند اجتماع مدنی است. افراد خانواده دارای حقوق همانند و متشابهی هستند. زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابه در زندگی خانوادگی شرکت می‌کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست دارند. قانون خلقت به طور طبیعی برای آنها تشکیلاتی در نظر نگرفته و کارها و پستها را میان آنها تقسیم نکرده است.

و اما فرضیه عدم تشابه حقوق خانوادگی مبتنی بر این است که حساب اجتماع خانوادگی از اجتماع مدنی جداست. زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابهی در زندگی خانوادگی شرکت نمی‌کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست ندارند.

قانون خلقت آنها را در وضع نامشابهی قرار داده و برای هر یک از آنها مدار و وضع معینی در نظر گرفته است.

اکنون بینیم کدامیک از دو فرضیه بالا درست است و از چه راه باید درستی یکی از این دو فرض را بفهمیم.

با مقیاسی که قبلاً در دست دادیم تعیین اینکه کدامیک از دو فرض بالا صحیح است کار چندان دشواری نیست. به استعدادها و احتیاجهای طبیعی زن و مرد، به عبارت دیگر به سندهای طبیعی که قانون خلقت به دست هر یک از زن و مرد داده است مراجعه می‌کنیم، تکلیف روشن می‌شود.

### آیا زندگی خانوادگی طبیعی است یا قراردادی؟

در مقاله پیش گفتیم که در باره «زندگی اجتماعی انسان» دو نظر است: بعضی زندگی اجتماعی انسان را طبیعی می‌دانند، به اصطلاح انسان را «مدنی بالطبع» می‌دانند. بعضی دیگر برعکس، زندگی اجتماعی را یک امر قراردادی می‌دانند که انسان به اختیار خود و تحت تأثیر عوامل اجبارکننده خارجی- نه عوامل درونی- آن را انتخاب کرده است.

در باب زندگی خانوادگی چطور؟ آیا در اینجا هم دو نظر است؟ خیر، در اینجا یک نظر بیشتر وجود ندارد. زندگی خانوادگی بشر صد در صد طبیعی است؛ یعنی انسان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۴

طبیعتاً «منزلی» آفریده شده است. فرضاً در طبیعی بودن زندگی «مدنی» انسان تردید کنیم، در طبیعی بودن زندگی «منزلی» یعنی زندگی خانوادگی او نمی‌توانیم تردید کنیم.

همچنانکه بسیاری از حیوانات با آنکه زندگی اجتماعی طبیعی ندارند بلکه بکلی از زندگی اجتماعی بی‌بهره‌اند، دارای نوعی زندگانی زناشویی طبیعی می‌باشند مانند کبوتران و بعضی حشرات که به طور «جفت» زندگی می‌کنند.

حساب زندگی خانوادگی از زندگی اجتماعی جداست. در طبیعت تدابیری به کار برده شده که طبیعتاً انسان و بعضی حیوانات به سوی زندگانی خانوادگی و تشکیل کانون خانوادگی و داشتن فرزند گرایش دارند.

قرائن تاریخی، دوره‌ای را نشان نمی‌دهد که در آن دوره انسان فاقد زندگی خانوادگی باشد؛ یعنی زن و مرد منفرد از یکدیگر

زیست کنند و یا رابطه جنسی میان افراد صورت اشتراکی و عمومی داشته باشد. زندگی قبایل وحشی عصر حاضر - که نمونه‌ای از زندگانی بشر قدیم به شمار می‌رود - نیز چنین نیست. زندگی بشر قدیم، خواه به صورت «مادرشاهی» و خواه به صورت «پدرشاهی»، شکل خانوادگی داشته است.

## فرضیه چهار دوره

در مسأله مالکیت، این حقیقت مورد قبول همگان واقع شده که در ابتدا صورت اشتراکی داشته است و اختصاص بعداً پیدا شده است، ولی در مسأله جنسیت هرگز چنین مطلبی نیست. علت اینکه مالکیت در آغاز زندگی بشری جنبه اشتراکی داشته این است که در آن وقت اجتماع بشر قبیله‌ای بوده و صورت خانوادگی داشته است؛ یعنی افراد قبیله که با هم می‌زیسته‌اند، از عواطف خانوادگی بهره‌مند بوده‌اند و به همین جهت از لحاظ مالکیت وضع اشتراکی داشته‌اند. در ادوار اولیه فرضاً قانون و رسوم و عاداتی نبوده که زن و مرد را در مقابل یکدیگر مسئول قرار دهد، خود طبیعت و احساسات طبیعی آنها، آنها را به وظایف و حقوقی مقید می‌کرده است و هرگز زندگی و آمیزش جنسی بدون قید و شرط نداشته‌اند؛ همچنانکه حیواناتی که به صورت «جفت» زندگی می‌کنند، قانون اجتماعی و قراردادی ندارند ولی به حکم قانون طبیعی، حقوق و وظایفی را رعایت می‌کنند و زندگی و آمیزش آنها بدون قید و شرط نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۵

خانم مهرانگیز منوچهریان در مقدمه کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران می‌گویند:

«از نظر جامعه‌شناسی، زندگی زن و مرد در نقاط مختلف زمین یکی از این چهار مرحله را می‌پیماید: ۱. مرحله طبیعی ۲. مرحله تسلط مرد ۳. مرحله اعتراض زن ۴. مرحله تساوی حقوق زن و مرد.»

در مرحله اول، زن و مرد بدون هیچ گونه قید و شرطی با هم خلطه و آمیزش دارند...».

جامعه‌شناسی این گفته را نمی‌پذیرد. آنچه جامعه‌شناسی می‌پذیرد حد اکثر این است که حیثاً در میان بعضی قبایل وحشی چند برادر مشترکاً با چند خواهر ازدواج می‌کرده‌اند؛ همه آن برادرها با همه این خواهرها آمیزش داشته‌اند و فرزندان هم به همه تعلق داشته است؛ و یا این است که پسران و دختران قبل از ازدواج هیچ محدودیتی نداشته‌اند و تنها ازدواج آنها را محدود می‌کرده است؛ و اگر حیثاً در میان بعضی قبایل وحشی وضع جنسی از این هم عمومی‌تر بوده و به اصطلاح زن «ملی» بوده است، جنبه استثنایی داشته و انحراف از وضع طبیعی و عمومی به شمار می‌رود.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۵۷ می‌گوید:

«ازدواج از اختراعات نیاکان حیوانی ما بوده است. در بعضی از پرنده‌گان چنین به نظر می‌رسد که حقیقتاً هر پرنده فقط به همسر خود اکتفا می‌کند. در گوریلها و اورانگوتانها رابطه میان نر و ماده تا پایان دوره پرورش نوزاد ادامه دارد و این ارتباط از بسیاری از نظرها شبیه به روابط زن و مرد است و هرگاه ماده بخواهد با نر دیگری نزدیکی کند به سختی مورد تنبیه نر خود قرار می‌گیرد. دوکرسپینی در خصوص اورانگوتانهای برنئو می‌گوید که «آنها در خانواده‌هایی بسر می‌برند که از نر و ماده و کودکان آنها تشکیل می‌شود» و دکتر ساواژ در مورد گوریلها می‌نویسد که «عادت آنها چنین است که پدر و مادر زیر درختی می‌نشینند و به خوردن میوه و پرچانگی می‌پردازند و کودکان دور و بر پدر و مادر بر درختها جستن می‌کنند.»

زناشویی در صفحات تاریخ پیش از ظهور انسان آغاز شده است. اجتماعاتی که در

آنها زناشویی موجود نباشد بسیار کم است، ولی کسی که در جستجو باشد می تواند عده‌ای از چنین جامعه‌ها را پیدا کند». غرض این است که احساسات خانوادگی برای بشر یک امر طبیعی و غریزی است، مولود عادت و نتیجه تمدن نیست، همچنانکه بسیاری از حیوانات به طور طبیعی و غریزی دارای احساسات خانوادگی می‌باشند.

علی‌هذا هیچ دوره‌ای بر بشر نگذشته که جنس نر و جنس ماده به طور کلی بدون هیچ گونه قید و شرط و تعهد- و لو تعهد طبیعی- با هم زیست کرده باشند. چنان دوره فرضی مساوی است با اشتراکیت جنسی که حتی طرفداران اشتراکیت مالی در ادوار اولیه، چنان دوره‌ای را ادعا نمی‌کنند.

فرضیه چهار دوره در روابط زن و مرد یک تقلید ناشیانه‌ای است از فرضیه چهار دوره‌ای که سوسیالیستها در باره مالکیت قائلند. آنها می‌گویند بشر از لحاظ مالکیت چهار دوره را طی کرده است: مرحله اشتراک اولیه، مرحله فئودالیسم، مرحله کاپیتالیسم و مرحله سوسیالیسم و کمونیسم که بازگشت به اشتراک اولیه ولی در سطح عالیتر است.

جای خوشوقتی است که خانم منوچهریان نام دوره چهارم روابط زن و مرد را تساوی حقوق زن و مرد گذاشته‌اند و در این جهت از سوسیالیستها تقلید نکرده و آخرین مرحله را بازگشت به حالت اشتراک اولیه نام نهاده‌اند، اگر چه مشار الیها میان دوره چهارم آن‌طور که خودشان تصور کرده‌اند و دوره اول شباهت زیادی قائلند زیرا تصریح می‌کنند که: «در مرحله چهارم که شباهت زیادی به مرحله اول دارد، زن و مرد بدون هیچ گونه سلطه و تفوقی نسبت به یکدیگر با هم زندگانی می‌کنند».

من هنوز نتوانسته‌ام مقصود ایشان را از این «شباهت زیاد» بفهمم. اگر مقصود تنها عدم سلطه و تفوق مرد و تساوی تعهدات و شرایط آنها نسبت به یکدیگر باشد، دلیل نمی‌شود میان این دوره و دوره‌ای که به عقیده مشار الیها هیچ گونه تعهد و شرط و قیدی وجود نداشته و زندگی زن و مرد شکل خانوادگی نداشته است شباهت وجود داشته باشد. و اگر مقصود این است که در دوره چهارم تدریجاً همه قیود و تعهدات از میان می‌رود و زندگی خانوادگی منسوخ می‌گردد و نوعی اشتراک جنسی میان افراد بشر حکمفرما می‌گردد، معلوم می‌شود مفهوم ایشان از «تساوی حقوق»- که طرفدار جدی

آن هستند- چیزی است غیر آن چیزی که سایر طرفداران تساوی حقوق طالب آن هستند و احیاناً برای آنها وحشتناک است. اکنون ما باید توجه خود را به سوی طبیعت حقوقی خانوادگی زن و مرد معطوف کنیم و در این زمینه دو چیز را باید در نظر بگیریم: یکی اینکه آیا زن و مرد از لحاظ طبیعت اختلافاتی دارند یا نه؟ به عبارت دیگر آیا اختلافات زن و مرد فقط از لحاظ جهاز تناسلی است یا اختلافات آنها عمیقتر از اینهاست؟ دیگر اینکه اگر اختلافات و تفاوت‌های دیگری در کار است، آیا آن اختلافات از نوع اختلافات و تفاوت‌هایی است که در تعیین حقوق و تکالیف آنها مؤثر است یا از نوع اختلاف رنگ و نژاد است که با طبیعت حقوقی بشر بستگی ندارد؟

## زن در طبیعت

در قسمت اول گمان نمی‌کنم جای بحث باشد. هر کس فی الجمله مطالعه‌ای در این زمینه داشته باشد می‌داند که اختلافات و تفاوت‌های زن و مرد منحصر به جهاز تناسلی نیست. اگر سخنی هست، در این جهت است که آیا آن تفاوتها در تعیین حقوق و تکالیف زن و مرد تأثیر دارد یا ندارد؟.

دانشمندان و محققان اروپا قسمت اول را به طور شایسته‌ای بیان کرده‌اند. دقت در مطالعات زیستی و روانی و اجتماعی این دانشمندان کوچکترین تردیدی در این قسمت باقی نمی‌گذارد. آنچه کمتر مورد توجه این دانشمندان واقع شده این است که این تفاوتها در تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی مؤثر است و زن و مرد را از این جهت در وضع نامشابهی قرار می‌دهد.

الکسیس کارل، فیزیولوژیست و جراح و زیست‌شناس معروف فرانسوی که شهرت جهانی دارد، در کتاب بسیار نفیس خود انسان موجود ناشناخته به هر دو قسمت اعتراف می‌کند؛ یعنی هم می‌گوید زن و مرد به حکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده‌اند و هم می‌گوید این اختلافات و تفاوتها وظایف و حقوق آنها را متفاوت می‌کند.

وی در فصلی که تحت عنوان «اعمال جنسی و تولید مثل» در کتاب خود باز کرده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۸

است می‌گوید:

«بیضه‌ها و تخمدانها اعمال پر دامنه‌ای دارند: نخست اینکه سلولهای نر یا ماده می‌سازند که پیوستگی این دو موجود تازه انسانی را پدید می‌آورد. در عین حال موادی ترشح می‌کنند و در خون می‌ریزند که در نسوج و اندامها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می‌سازد. همچنین به تمام اعمال بدنی ما شدت می‌دهند. ترشح بیضه‌ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت می‌گردد و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را از گاوی که در مزارع برای شخم به کار می‌رود متمایز می‌سازد. تخمدان نیز به همین طریق بر روی وجود زن اثر می‌کند.

... اختلافی که میان زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست، بلکه نتیجه‌علتی عمیقتر است که از تأثیر مواد شیمیایی مترشح‌ه غدد تناسلی در خون ناشی می‌شود.

به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیتهای یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلولهای بدنی، همچنین دستگاههای عضوی، مخصوصاً سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد. قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان، سخت و غیر قابل تغییر است؛ ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راه یابد. ما مجبوریم آنها را آن طوری که هستند بپذیریم.

زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مردهاست و نبایستی آن را سرسری گیرند و رها کنند.» (۱)

کارل پس از توضیحاتی در باره کیفیت پیدایش سلول نطفه مرد و تخمک زن و

---

(۱). انسان موجود ناشناخته، چاپ سوم، ص ۱۰۰.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۶۹

پیوستن آنها به یکدیگر و اشاره به اینکه وجود ماده برای تولید نسل ضروری است - بر خلاف وجود نر - و اینکه بارداری جسم و روح زن را تکمیل می‌کند، در آخر فصل می‌گوید:

«نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده‌آلی را که برای پسران جوان در نظر می‌گیریم معمول داریم. متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن و

وظایف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند، و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است.» چنانکه ملاحظه می‌فرمایید این دانشمند بزرگ، هم تفاوت‌های طبیعی زیاد زن و مرد را بیان می‌کند و هم معتقد است این تفاوت‌ها زن و مرد را از لحاظ وظیفه و حقوق در وضع نامشابهی قرار می‌دهد.

در فصل آینده نیز نظریات دانشمندان را در باره تفاوت‌های زن و مرد نقل خواهیم کرد و سپس نتیجه‌گیری خواهیم کرد که زن و مرد در چه قسمت‌هایی دارای استعدادها و احتیاج‌های مشابهی هستند و باید حقوق مشابهی داشته باشند و در چه قسمت‌ها وضع مشابهی ندارند و باید حقوق و تکالیف نامشابهی داشته باشند.

برای بررسی و تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی زن و مرد، این قسمت حساسترین قسمت‌هاست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۱

## بخش هفتم: تفاوت‌های زن و مرد

### اشاره

\* آیا فکر تفاوت زن و مرد یک فکر قرون وسطایی است؟

\* حقوق زن، افلاطون و ارسطو را رو در روی یکدیگر قرار داده است.

\* قانون خلقت با ایجاد تفاوت در آفرینش زن و مرد، پیوند آنها را محکمتر کرده است.

\* مرد جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است.

\* چیزهایی که تازه مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد به نشئه فرو برده است، خود غریبان دوره خمار آنها را طی می‌کنند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۳

## تفاوت‌های زن و مرد

### اشاره

تفاوت‌های زن و مرد. عجب حرف مزخرفی! معلوم می‌شود هنوز هم با اینکه نیمه دوم قرن بیستم را طی می‌کنیم، در گوشه و کنار افرادی پیدا می‌شوند که طرز تفکر قرون وسطایی دارند و فکر کهنه و پوسیده تفاوت زن و مرد را دنبال می‌کنند و خیال می‌کنند زن و مرد با یکدیگر تفاوت دارند، و لا بد می‌خواهند مانند مردم قرون وسطی نتیجه بگیرند که زن جنس پست‌تر است، زن انسان کامل نیست، زن برزخ میان حیوان و انسان است، زن لیاقت و شایستگی اینکه در زندگی مستقل و آزاد باشد ندارد و باید تحت قیمومت و سرپرستی مرد زندگی کند، در صورتی که امروز دیگر این حرف‌ها کهنه و پوسیده شده است. امروز معلوم شده همه این حرف‌ها جعلیاتی بوده که مردان به حکم زورگویی در دوره تسلط بر زن ساخته بودند؛ معلوم شده برعکس است، زن جنس برتر و مرد جنس پست‌تر و ناقص‌تر است.

خیر، آقا! در قرن بیستم و در پرتو پیشرفتهای حیرت‌انگیز علوم، تفاوت‌های زن و مرد بیشتر روشن و مشخص شده است. جعل و افترا نیست، حقایق علمی و تجربی است. اما این تفاوت‌ها به هیچ وجه به اینکه مرد یا زن جنس برتر است و دیگری جنس

پایین تر و پست تر و ناقصتر مربوط نیست. قانون خلقت از این تفاوتها منظور دیگری داشته است. قانون خلقت این تفاوتها را برای این به وجود آورده است که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۴

پیوند خانوادگی زن و مرد را محکمتر کند و شالوده وحدت آنها را بهتر بریزد. قانون خلقت این تفاوتها را به این منظور ایجاد کرده است که به دست خود، حقوق و وظایف خانوادگی را میان زن و مرد تقسیم کند. قانون خلقت تفاوتهای زن و مرد را به منظوری شبیه منظور اختلافات میان اعضای یک بدن ایجاد کرده است. اگر قانون خلقت هر یک از چشم و گوش و پا و دست و ستون فقرات را در وضع مخصوصی قرار داده است، نه از آن جهت است که با دو چشم به آنها نگاه می کرده و نظر تبعیض داشته و به یکی نسبت به دیگری جفا روا داشته است.

### تناسب است یا نقص و کمال؟

یکی از موضوعاتی که برای من موجب تعجب است این است که بعضی اصرار دارند که تفاوت زن و مرد را در استعدادهای جسمی و روانی، به حساب ناقص بودن زن و کاملتر بودن مرد بگذارند؛ چنین وانمود می کنند که قانون خلقت بنا به مصلحتی زن را ناقص آفریده است.

ناقص الخلقه بودن زن پیش از آن که در میان ما مردم مشرق زمین مطرح باشد، در میان مردم غرب مطرح بوده است. غربیان در طعن به زن و ناقص خواندن وی بیداد کرده اند. گاهی از زبان مذهب و کلیسا گفته اند: «زن باید از اینکه زن است شرمسار باشد». گاهی گفته اند: «زن همان موجودی است که گیسوان بلند دارد و عقل کوتاه»، «زن آخرین موجود وحشی است که مرد او را اهلی کرده است»، «زن برزخ میان حیوان و انسان است» و امثال اینها.

از این عجیب تر اینکه برخی از غربیان اخیراً با یک گردش صد و هشتاد درجه ای اکنون می خواهند با هزار و یک دلیل ثابت کنند که مرد موجود ناقص الخلقه و پست و زبون، و زن موجود کامل و برتر است.

اگر کتاب زن جنس برتر اشلی مونتاگو را - که در مجله زن روز منتشر می شد - خوانده باشید، می دانید که این مرد با چه زورزدن ها و مهمل بافی ها می خواهد ثابت کند که زن از مرد کاملتر است. این کتاب تا آنجا که مستقیماً مطالعات پزشکی یا روانی یا آمار اجتماعی را عرضه می دارد بسیار گران بهاست، ولی آنجا که خود نویسنده شخصاً به «استنتاج» می پردازد و می خواهد برای هدف خود - که همان عنوان کتاب است - نتیجه گیری کند مهمل بافی را به نهایت می رساند. چرا باید یک

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۵

روز زن را این قدر پست و زبون و حقیر بخوانند که روز دیگر مجبور شوند برای جبران ما فات، همه آن نواقص و نقایص را از روی زن بردارند و روی مرد بگذارند؟ چه لزومی دارد که تفاوتهای زن و مرد را به حساب ناقص بودن یکی و کاملتر بودن دیگری بگذاریم که مجبور شویم گاهی طرف مرد را بگیریم و گاهی طرف زن را؟.

اشلی مونتاگو از طرفی اصرار دارد زن را جنساً برتر از مرد معرفی کند و از طرف دیگر امتیازات مرد را مولود عوامل تاریخی و اجتماعی بشمارد نه مولود عوامل طبیعی.

به هر حال، تفاوتهای زن و مرد «تناسب» است نه نقص و کمال. قانون خلقت خواسته است با این تفاوتها تناسب بیشتری میان زن و مرد - که قطعاً برای زندگی مشترک ساخته شده اند و مجرد زیستن انحراف از قانون خلقت است - به وجود آورد.



این مطلب از بیانات بعدی ضمن توضیح تفاوتها روشنتر می‌شود.

## نظریه افلاطون

این مسأله یک مسأله تازه که در قرن ما مطرح شده باشد نیست؛ حد اقل دو هزار و چهار صد سال سابقه دارد، زیرا این مسأله به همین صورت در کتاب جمهوریت افلاطون مطرح است.

افلاطون با کمال صراحت مدعی است که زنان و مردان دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می‌توانند همان وظایفی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار می‌شوند و از همان حقوقی بهره‌مند گردند که مردان بهره‌مند می‌گردند.

هسته تمام افکار جدیدی که در قرن بیستم در مورد زن پیدا شده و حتی آن قسمت از افکار که از نظر مردم قرن بیستم نیز افراطی و غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، در افکار افلاطون پیدا می‌شود و به همین جهت موجب اعجاب ناظران نسبت به این مرد - که پدر فلسفه نامیده می‌شود - گردیده است. افلاطون در رساله جمهوریت کتاب پنجم، حتی در باره اشتراکیت زن و فرزند، در باره اصلاح نژاد و بهبود نسل و محروم کردن بعضی از زنان و مردان از تناسل و اختصاص دادن تناسل به افرادی که از خصایص عالیتری برخوردارند، در باره تربیت فرزندان در خارج از محیط خانواده، در باره اختصاص دادن تناسل به سنین معینی از عمر زن و مرد که سنین قوت و جوشش نیروی حیاتی آنها به شمار می‌رود بحث کرده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۶

افلاطون معتقد است همان طوری که به مردان تعلیمات جنگی داده می‌شود به زنان نیز باید داده شود، همان طوری که مردان در مسابقات ورزشی شرکت می‌کنند زنان نیز باید شرکت کنند.

اما دو نکته در گفته افلاطون هست: یکی اینکه اعتراف می‌کند که زنان از مردان چه در نیروهای جسمی، چه در نیروهای روحی و دماغی ناتوان‌ترند؛ یعنی تفاوت زن و مرد را از نظر «کمی» اعتراف دارد، هرچند مخالف تفاوت کیفی آنها از لحاظ استعدادهاست. افلاطون معتقد است استعدادهایی که در مردان و زنان وجود دارد مثل یکدیگر است؛ چیزی که هست زنان در هر رشته‌ای از رشته‌ها از مردان ناتوان‌ترند و این جهت سبب نمی‌شود که هر یک از زن و مرد به کاری غیر از کار دیگری اختصاص داشته باشند.

افلاطون روی همین جهت که زن را از مرد ضعیفتر می‌داند، خدا را شکر می‌کند که مرد آفریده شده نه زن. می‌گوید: «خدا را شکر می‌کنم که یونانی زاییده شدم نه غیر یونانی، آزاد به دنیا آمدم نه برده، مرد آفریده شدم نه زن».

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۱۷۶

دیگر اینکه افلاطون آنچه در موضوع بهبود نسل، پرورش متساوی استعدادهای زن و مرد، اشتراکیت زن و فرزند و غیره گفته، همه مربوط است به طبقه حاکمه، یعنی فیلسوفان حاکم و حاکمان فیلسوف که وی آنها را منحصراً شایسته حکومت می‌داند.

چنانکه می‌دانیم افلاطون در روش سیاسی مخالف دموکراسی و طرفدار اریستوکراسی است. آنچه افلاطون در زمینه‌های بالا گفته مربوط است به طبقه اریستوکرات، و در غیر طبقه اریستوکرات طور دیگری نظر می‌دهد.

بعد از افلاطون، کسی که آراء و عقایدش در دنیای قدیم در دست است، شاگرد وی ارسطوست. ارسطو در کتاب سیاست عقاید خویش را در باره تفاوت زن و مرد اظهار داشته و با عقاید استاد خود افلاطون سخت مخالفت کرده است. ارسطو معتقد است که تفاوت زن و مرد تنها از جنبه «کمی» نیست، از جنبه کیفی نیز متفاوتند. او می گوید:

نوع استعدادهای زن و مرد متفاوت است و وظایفی که قانون خلقت به عهده هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنها خواسته، در قسمتهای زیادی با هم تفاوت دارد. به عقیده ارسطو فضایل اخلاقی زن و مرد نیز در بسیاری از قسمتها فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۷

تفاوت است: یک خلق و خوی می تواند برای مرد فضیلت شمرده شود و برای زن فضیلت نباشد.

برعکس، یک خلق و خوی دیگر ممکن است برای زن فضیلت باشد و برای مرد فضیلت شمرده نشود.

نظریات ارسطو نظریات افلاطون را در دنیای قدیم نسخ کرد. دانشمندانی که بعدها آمدند، نظریات ارسطو را بر نظریات افلاطون ترجیح دادند.

### نظر دنیای امروز

اینها که گفته شد مربوط به دنیای قدیم بود. اکنون باید ببینیم دنیای جدید چه می گوید. دنیای جدید تنها به حدس و تخمین متوسل نمی شود؛ سر و کارش با مشاهده و آزمایش است، با آمار و ارقام است، با مطالعات عینی است. در دنیای جدید در پرتو مطالعات عمیق پزشکی، روانی و اجتماعی تفاوتهای بیشتر و فراوانتری میان زن و مرد کشف شده است که در دنیای قدیم به هیچ وجه به آنها پی نبرده بودند.

مردم دنیای قدیم زن و مرد را که ارزیابی می کردند، تنها از این جهت بود که یکی درشت اندام تر است و دیگری کوچکتر، یکی خشن تر است و دیگری ظریف تر، یکی بلندتر است و دیگری کوتاه تر، یکی کلفت آواز تر است و دیگری نازک آواز تر، یکی پرپشم و مو تر است و دیگری صافتر. حد اکثر که از این حد تجاوز می کردند، این بود که تفاوت آنها را از لحاظ دوره بلوغ در نظر می گرفتند و یا تفاوت آنها را از لحاظ عقل و احساسات به حساب می آوردند؛ مرد را مظهر عقل و زن را مظهر مهر و عاطفه می خواندند.

اما امروز علاوه بر اینها قسمتهای زیاد دیگری کشف شده است؛ معلوم شده است دنیای زن و مرد در بسیاری از قسمتها با هم متفاوت است.

ما مجموع تفاوتهای زن و مرد را تا آنجا که از نوشته های اهل تحقیق به دست آورده ایم، ذکر می کنیم و سپس به فلسفه این تفاوتها و اینکه چقدر از این تفاوتها از طبیعت ناشی می شود و چقدر از آنها مولود عوامل تاریخی و فرهنگی و اجتماعی است می پردازیم. و البته قسمتی از این تفاوتها را هرکس می تواند با مختصر تجربه و مطالعه به دست آورد و قسمتی هم آنچنان واضح و بدیهی است که قابل انکار نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۸

## از لحاظ جسمی.

مرد به طور متوسط درشت اندام تر است و زن کوچک اندام تر. مرد بلندقدتر است و زن کوتاه قدتر. مرد خشن تر است و زن ظریف تر. صدای مرد کلفت تر و خشن تر است و صدای زن نازکتر و لطیفتر. رشد بدنی زن سریعتر است و رشد بدنی مرد بطیءتر. حتی گفته می شود جنین دختر از جنین پسر سریعتر رشد می کند. رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او از زن بیشتر است. مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماریها از مقاومت مرد بیشتر است. زن زودتر از مرد به مرحله بلوغ می رسد و زودتر از مرد هم از نظر تولید مثل از کار می افتد. دختر زودتر از پسر به سخن می آید. مغز متوسط مرد از مغز متوسط زن بزرگتر است ولی با در نظر گرفتن نسبت مغز به مجموع بدن، مغز زن از مغز مرد بزرگتر است. ریه مرد قادر به تنفس هوای بیشتری از ریه زن است. ضربان قلب زن از ضربان قلب مرد سریعتر است.

## از لحاظ روانی.

میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پرحرکت و جنبش بیش از زن است. احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلح جویانه و بزمی است. مرد متجاوزتر و غوغاگرتر است و زن آرامتر و ساکت تر. زن از توسل به خشونت درباره دیگران و در باره خود پرهیز می کند و به همین دلیل خودکشی زنان کمتر از مردان است. مردان در کیفیت خودکشی نیز از زنان خشن ترند. مردان به تفنگ، دار، پرتاب کردن خود از روی ساختمانهای مرتفع متوسل می شوند و زنان به قرص خواب آور و تریاک و امثال اینها. احساسات زن از مرد جوشانتر است. زن از مرد سریع الهیجان تر است، یعنی زن در مورد اموری که مورد علاقه یا ترسش هست زودتر و سریعتر تحت تأثیر احساسات خویش قرار می گیرد، و مرد سردمزاج تر از زن است. زن طبعاً به زینت و زیور و جمال و آرایش و مدهای مختلف علاقه زیاد دارد برخلاف مرد. احساسات زن بی ثبات تر از مرد است. زن از مرد محتاطتر، مذهبی تر، پرحرف تر و ترسو تر و تشریفاتی تر است.

احساسات زن مادرانه است و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار است.

علاقه زن به خانواده و توجه ناآگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۷۹

بیش از مرد است.

زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی به پای مرد نمی رسد ولی در ادبیات، نقاشی و سایر مسائل - که با ذوق و احساسات مربوط است - دست کمی از مرد ندارد.

مرد از زن بیشتر قدرت کتمان راز دارد و اسرار ناراحت کننده را در درون خود حفظ می کند و به همین دلیل ابتلای مردان به بیماری ناشی از کتمان راز بیش از زنان است.

زن از مرد رقیق القلب تر است و فوراً به گریه و احیاناً به غش متوسل می شود.

## از نظر احساسات [نسبت] به یکدیگر.

مرد بنده شهوت خویشتن است و زن در بند محبت مرد است. مرد زنی را دوست می‌دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده باشد و زن مردی را دوست می‌دارد که ارزش او را درک کرده باشد و دوستی خود را قبلاً اعلام کرده باشد. مرد می‌خواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن می‌خواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل او بر او مسلط شود. مرد می‌خواهد از بالای سر زن بر او مسلط شود و زن می‌خواهد از درون قلب مرد بر مرد نفوذ کند. مرد می‌خواهد زن را بگیرد، زن می‌خواهد او را بگیرند. زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری. زن حمایت مرد را گرانباترین چیزها برای خود می‌شمارد. زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط شود. شهوت مرد ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۰

## تفاوت‌های زن و مرد

### اشاره

در شماره ۹۰ مجله زن روز نظریه یک پروفیسور روانشناس مشهور امریکایی به نام پروفیسور ریک- که سالیان دراز به تفحص و جستجو در احوال زن و مرد پرداخته و نتایجی به دست آورده و در کتاب بزرگی تفاوت‌های بی‌شمار زن و مرد را نوشته است- منعکس شد.

این پروفیسور می‌گوید: دنیای مرد با دنیای زن بکلی فرق می‌کند. اگر زن نمی‌تواند مانند مرد فکر کند یا عمل نماید، از این روست که دنیای آنها با هم فرق می‌کند.

می‌گوید: در تورات آمده است: «زن و مرد از یک گوشت به وجود آمده‌اند»، بلی، با وجودی که هر دو از یک گوشت به وجود آمده‌اند، جسم‌های متفاوت دارند و از نظر ترکیب بکلی با هم فرق می‌کنند. علاوه بر این، احساس این دو موجود هیچ وقت مثل هم نخواهند بود و هیچ‌گاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات عکس العمل نشان نمی‌دهند. زن و مرد بنا به مقتضیات جنسی رسمی خود به طور متفاوت عمل می‌کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می‌کنند. آنها می‌توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند ولی هیچ‌گاه یکی نمی‌شوند و به همین دلیل است که زن و مرد می‌توانند با هم زندگی کنند، عاشق یکدیگر بشوند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۱

و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند.

پروفیسور ریک مقایسه‌هایی میان روحیه زن و مرد به عمل آورده و تفاوت‌هایی به دست آورده است. از آن جمله می‌گوید: «برای مرد خسته کننده است که دائم نزد زنی که دوستش دارد بسر برد اما هیچ لذتی برای زن بالاتر از این نیست که همیشه در کنار مرد مورد علاقه‌اش بسر برد.

مرد دلش می‌خواهد هر روز به همان حالت همیشگی باقی بماند اما یک زن همیشه می‌خواهد موجود تازه‌ای باشد و هر صبح با قیافه تازه تری از بستر برخیزد.

بهترین جمله‌ای که یک مرد می‌تواند به زنی بگوید اصطلاح «عزیزم تو را دوست دارم» است. زیباترین جمله‌ای که یک زن به مرد مورد علاقه‌اش می‌گوید جمله «من به تو افتخار می‌کنم» می‌باشد.

اگر مردی در دوران زندگی اش با چندین معشوقه بسر برده باشد، به نظر زنان دیگر مردی جالب توجه می آید. مردها از زنی که بیش از یک مرد در زندگی اش وجود داشته باشد بدشان می آید. مردها وقتی که پیر می شوند احساس بدبختی می کنند، چون تکیه گاه خود یعنی کارشان را از دست می دهند. زنهای مسن احساس رضایت می کنند، چون بهترین چیزها را از نظر خودشان دارا هستند: یک خانه و چندین نوه. خوشبختی از نظر مردها به دست آوردن مقام و شخصیتی قابل احترام در میان اجتماع است. خوشبختی برای یک زن یعنی به دست آوردن قلب یک مرد و نگاهداری او برای تمام عمر. یک مرد همیشه می خواهد که زن مورد علاقه اش را به دین و ملیت خود درآورد. برای یک زن همان قدر که تغییر دادن نام خانوادگی اش بعد از ازدواج آسان است، عوض کردن دین و ملیت نیز به خاطر مردی که دوستش دارد آسان است.»

### شاهکار خلقت

صرف نظر از اینکه تفاوت های زن و مرد موجب تفاوت هایی در حقوق و مسئولیت های خانوادگی زن و مرد می شود یا نمی شود، اساساً این مسأله یکی از عجیب ترین شاهکارهای خلقت است؛ درس توحید و خداشناسی است، آیت و فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۲

نشانه ای است از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان، نمونه بارزی است از اینکه جریان خلقت تصادفی نیست، طبیعت جریانات خود را کورمال کورمال طی نمی کند، دلیل روشنی است از اینکه بدون دخالت دادن اصل «علت غایی» نمی توان پدیده های جهان را تفسیر کرد.

دستگاه عظیم خلقت برای اینکه به هدف خود برسد و نوع را حفظ کند، جهاز عظیم تولید نسل را به وجود آورده است؛ دائماً از کارخانه خود، هم جنس نر به وجود می آورد و هم جنس ماده، و در آنجا که بقا و دوام نسل احتیاج دارد به همکاری و تعاون دو جنس (مخصوصاً در نوع انسان) برای اینکه این دو را به کمک یکدیگر در این کار وادارد، طرح وحدت و اتحاد آنها را ریخته است؛ کاری کرده است که خودخواهی و منفعت طلبی - که لازمه هر ذی حیاتی است - تبدیل به خدمت و تعاون و گذشت و ایثار گردد، آنها را طالب همزیستی با یکدیگر قرار داده است؛ و برای اینکه طرح کاملاً عملی شود و جسم و جان آنها را بهتر به هم بپیوندد، تفاوت های عجیب جسمی و روحی در میان آنها قرار داده است و همین تفاوتهاست که آنها را بیشتر به یکدیگر جذب می کند، عاشق و خواهان یکدیگر قرار می دهد. اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود محال بود که بتواند مرد را به خدمت خود وادارد و مرد را شیفته وصال خود نماید، و اگر مرد همان صفات جسمی و روانی زن را می داشت ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالیترین هنر خود را صید و شکار و تسخیر قلب او به حساب آورد. مرد، جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است.

قانون خلقت، زن و مرد را طالب و علاقه مند به یکدیگر قرار داده است اما نه از نوع علاقه ای که به اشیاء دارند. علاقه ای که انسان به اشیاء دارد از خودخواهی او ناشی می شود؛ یعنی انسان اشیاء را برای خود می خواهد، به چشم ابزار به آنها نگاه می کند، می خواهد آنها را فدای خود و آسایش خود کند. اما علاقه زوجیت به این شکل است که هر یک از آنها سعادت و آسایش دیگری را می خواهد، از گذشت و فداکاری در باره دیگری لذت می برد.

عجیب است که بعضی از افراد نمی‌توانند میان شهوت و رأفت فرق بگذارند؛ خیال کرده‌اند که آن چیزی که زوجین را به یکدیگر پیوند می‌دهد منحصرأطعم و فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۳

شهوت است، حس استخدام و بهره‌برداری است، همان چیزی است که انسان را با مأكولات و مشروبات و ملبوسات و مرکوبات پیوند می‌دهد. اینها نمی‌دانند که در خلقت و طبیعت، علاوه بر خودخواهی و منفعت طلبی علایق دیگری هم هست. آن علایق ناشی از خودخواهی نیست، از علاقه مستقیم به غیر ناشی می‌شود. آن علایق است که منشأ فداکاریها و گذشتها و رنج خود و راحت غیر خواستن‌ها واقع می‌شوند. آن علایق است که نمایش دهنده انسانیت انسان است، بلکه قسمتی از آنها یعنی در حدودی که به جفت و فرزند مربوط است در حیوانات نیز دیده می‌شود.

این افراد گمان کرده‌اند که مرد به زن همیشه به آن چشم نگاه می‌کرده و می‌کند که احیاناً یک جوان عزب به یک زن هرجایی نگاه می‌کند؛ یعنی فقط شهوت است که آن دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، در صورتی که پیوندی بالاتر از شهوت هست که پایه وحدت زوجین را تشکیل می‌دهد. آن همان چیزی است که قرآن کریم از آن به نامهای «مودت و رحمت» یاد کرده است. می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (۱) چقدر اشتباه است که تاریخ روابط زن و مرد را فقط از نظر حس استخدام و استثمار و بر پایه اصل تنازع بقا تفسیر کنیم، و چقدر مهملات در این زمینه بافته شده است! راستی من وقتی که برخی نوشته‌ها را می‌خوانم و می‌بینم در تفسیر تاریخ روابط زن و مرد، یگانه اصلی را که به کار می‌برند اصل تضاد است (زن و مرد را مانند دو طبقه دیگر اجتماعی که دائماً در جنگ و کشمکش بوده است فرض می‌کنند) دچار تعجب می‌شوم و بر جهالت و نادانی آنها تأسف می‌خورم. اگر تاریخ روابط پدران و فرزندان را بتوان از نظر حس استخدام و استثمار تفسیر کرد، روابط تاریخی زنان و شوهران را نیز می‌توان از این نظر تفسیر کرد. درست است که مرد از زن همیشه زورمندتر بوده است، اما قانون خلقت مرد را از نظر غریزی به شکلی قرار داده است که نمی‌توانسته است نوع ستمهایی که به غلامان و بردگان و زیردستان و همسایگان خود روا می‌داشته در باره زن روا دارد، همان طوری که نمی‌توانسته است آن نوع ستمها را بر فرزندان خود روا دارد.

من منکر ستمهای مردان بر زنان نیستم، منکر تفسیری هستم که از این ستمها

---

(۱). روم / ۲۱.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۴

می‌شود. مردان بر زنان در طول تاریخ ستمهای فراوانی کرده‌اند اما ریشه این ستمها همان چیزهایی است که سبب شده به فرزندان خود نیز با کمال علاقه‌ای که به آنها و سرنوشت آنها و سعادت آنها داشته‌اند ستم کنند؛ همان چیزهایی است که سبب شده به نفس خود نیز ستم کنند، یعنی ریشه جهالت و تعصب و عادت دارد نه ریشه منفعت طلبی. شاید فرصتی پیش آمد و در موقع مناسبی بحث مفصلی در باره تفسیر تاریخ روابط زن و مرد بنمایم.

نه تنها علاقه خانوادگی زن و مرد به یکدیگر با علاقه به اشیاء فرق می‌کند، علاقه خود آنها به یکدیگر نیز متشابه نیست؛ یعنی نوع علاقه مرد به زن با نوع علاقه زن به مرد متفاوت است. با اینکه تجاذب طرفینی است اما به عکس اجسام بیجان، جسم کوچکتر جسم بزرگتر را به سوی خود می‌کشاند. آفرینش، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا و زن را مظهر محبوبیت و معشوقیت قرار داده است. احساسات مرد نیازآمیز و احساسات زن نازخیز است. احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است.

چندی پیش یکی از روزنامه‌های خبری عکس یک دختر جوان روسی را که خودکشی کرده بود چاپ کرده بود. این دختر در نوشته‌ای که از او باقی مانده نوشته است: هنوز مردی مرا نبوسیده است، بنابراین زندگی برای من قابل تحمل نیست. برای یک دختر این جهت شکست بزرگی است که محبوب مردی واقع نشده است، مردی او را نبوسیده است. اما پسر جوان کی از زندگی نومید می‌شود؟ وقتی که دختری او را نبوسیده است؟ خیر، وقتی که دختری را نبوسیده باشد. ویل دورانت در بحثهای مفصل و جامع خود پس از آن که می‌گوید اگر مزیت دختری فقط در دانش و اندیشه باشد نه در دل‌انگیزی طبیعی و زرنگی نیمه آگاهش، در پیدا کردن شوهر چندان کامیاب نخواهد شد، شصت درصد زنان دانشگاه بی‌شوهر می‌مانند، می‌گوید:

«خانم مونی کوالوسکی که دانشمند برجسته‌ای بود شکایت می‌کرد که کسی با او ازدواج نمی‌کند و می‌گفت: چرا کسی مرا دوست ندارد؟ من می‌توانم از بیشتر زنان بهتر باشم. با اینهمه، بیشتر زنان کم‌اهمیت مورد عشق و علاقه هستند و من نیستم. فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۵

ملاحظه می‌فرمایید که نوع احساس شکست این خانم با نوع احساس شکست یک مرد متفاوت است. می‌گوید چرا کسی مرا دوست ندارد؟».

مرد آنگاه در امر زناشویی احساس شکست می‌کند که زن محبوب خود را پیدا نکرده باشد، یا اگر پیدا کرده است نتوانسته باشد او را در اختیار خود بگیرد.

همه اینها یک فلسفه دارد: پیوند و اتحاد محکمتر و عمیقتر. برای چه این پیوند؟

برای اینکه زن و مرد از زندگی لذت بیشتری ببرند؟ نه، تنها این نیست؛ شالوده اجتماع انسانی و بنیان تربیت نسل آینده بر این اساس نهاده شده است.

## نظریه یک خانم روانشناس

در مجله زن روز، شماره صد و یک، یک بحث روانشناسی از یک خانم روانشناس به نام کلیودالسون نقل کرده است. این خانم می‌گوید:

«به عنوان یک زن روانشناس، بزرگترین علاقه‌ام مطالعه روحیه مردهاست. چندی پیش به من مأموریت داده شد که تحقیقاتی در باره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم و به این نتیجه رسیده‌ام:

۱. تمام زنها علاقه‌مندند که تحت نظر شخص دیگری کار کنند و به طور خلاصه از مرئوس بودن و تحت نظر رئیس کار کردن بیشتر خوششان می‌آید.

۲. تمام زنها می‌خواهند احساس کنند که وجودشان مؤثر و مورد نیاز است.».

سپس این خانم این طور اظهار عقیده می کند:

«به عقیده من این دو نیاز روحی زن از این واقعیت سرچشمه می گیرد که خانمها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند. بسیار دیده شده که خانمها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می کنند، بلکه گاهی در این زمینه از آنها برتر هستند. نقطه ضعف خانمها فقط احساسات شدید آنهاست. مردان همیشه عملی تر فکر می کنند، بهتر قضاوت می کنند، سازمان دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می کنند.

پس برتری روحی مردان بر زنان چیزی است که طراح آن طبیعت می باشد. هر قدر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۶

هم خانمها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فایده خواهد بود. خانمها به علت اینکه حساستر از آقایان هستند، باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی شان احتیاج دارند ... بزرگترین هدف خانمها در زندگی «تأمین» است و وقتی به هدف خود نایل شدند دست از فعالیت می کشند. زن برای رسیدن به این هدف از روبرو شدن با خطرات بیم دارد. ترس، تنها احساسی است که زن در برطرف کردن آن به کمک احتیاج دارد ... کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد، زن را کسل و خسته می کند ...»

### نهضت عجولانه

نهضتی که در اروپا برای احقاق حقوق پامال شده زن صورت گرفت به دلیل اینکه دیر به این فکر افتاده بودند، با دستپاچگی و عجله زیادی انجام گرفت. احساسات مهلت نداد که علم نظر خود را بگوید و راهنما قرار گیرد. از این رو تر و خشک با یکدیگر سوخت. این نهضت یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت و حقوق زیادی به او داد و درهای بسته ای به روی او باز کرد اما در عوض، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای خود زن و برای جامعه بشریت به وجود آورد. مسلماً اگر آنچنان شتابزدگی به خرج داده نمی شد، احقاق حقوق زن به شکل بسیار بهتری صورت می گرفت و فریاد فرزندان از وضع ناهنجار حاضر و از آینده بسیار وحشتناک تر به فلک نمی رسید. ولی این امید باقی است که علم و دانش جای خود را باز کند و نهضت زن به جای آنکه مانند گذشته از احساسات سرچشمه گیرد، از علم و دانش الهام گیرد. اظهار نظرهای دانشمندان اروپایی در این زمینه خود نشانه امیدبخشی از این جریان است.

به نظر می رسد آن چیزهایی که مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد، تازه به نشئه فرو برده است، خود غربیان دوره خمار آنها را طی می کنند.

### نظریه ویل دورانت

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه قسمت چهارم، بحثهای بسیار مفصل و جامعی در زمینه مسائل جنسی و خانوادگی به عمل آورده است. ما قسمتهای مختصری از آن کتاب را برای خوانندگان انتخاب می کنیم تا بهتر و بیشتر به جریانات فکری که در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۷

میان دانشمندان غربی وجود دارد آشنا بشوند و از قضاوتهای عجولانه خودداری کنند.

ویل دورانت در فصل هفتم از قسمت چهارم کتاب خود تحت عنوان «عشق» می گوید:



«نخستین نغمه صریح عشق با فرا رسیدن بلوغ آغاز می‌گردد. کلمه «پوبرتی» که در زبان انگلیسی معنی بلوغ می‌دهد، با توجه به اصل لاتینی آن به معنی «سن موی» است یعنی سنی که در آن موی بر بدن پسران می‌روید و مخصوصاً موی سینه که پسران اینهمه به آن می‌نازند و موی صورت که با صبر سی سی فوس آن را می‌تراشند. کیفیت و کمیت مو (در صورت تساوی امور دیگر) ظاهراً با قدرت توالد و تناسل بستگی دارد و بهترین وضع آن هنگام اوج گرفتن نشاط زندگی است. این نمو ناگهانی موی توأم با خشونت صدا جزء صفات ثانوی جنسی است که به هنگام بلوغ عارض پسر می‌شود. اما طبیعت در این سن به دختران نرمش اطراف و حرکات می‌بخشد که دیدگان را خیره می‌سازد و کفل آنان را پهن تر می‌کند تا امر مادری آسانتر شود و سینه‌شان را برای شیر دادن به کودک پر و برجسته می‌سازد.

علت ظهور این صفات ثانوی چیست؟ کسی نمی‌داند ولی نظریه پروفیسور ستارلینگ در این میان طرفدارانی پیدا کرده است. به موجب این نظریه سلولهای تناسلی به هنگام بلوغ نه تنها تخم و نطفه تولید می‌کنند بلکه همچنین نوعی هورمون نیز می‌سازند که داخل خون می‌شود و مایه تغییرات جسمی و روحی می‌گردد. در این سن نه تنها جسم از نیروهای تازه بهره‌مند می‌گردد، روح و خوی نیز به هزاران نوع متأثر می‌گردد. رومن رولاند می‌گوید: «در طی سالهای زندگی زمانی فرا می‌رسد که تغییرات جسمانی آهسته‌ای در وجود یک مرد صورت می‌گیرد و در وجود زن آنچه گفتیم مهمترین همه این تغییرات است ... دلیری و توانایی، دل‌های نرم را به تپش می‌آورد و نرمی و لطافت، میل و هوس زورمندان را بر می‌انگیزد ...». دموسه می‌گوید: «تمام مردان، دروغزن و مکار و گزافه‌گو و دورو و ستیزه‌جو هستند و همه زنان خودپسند و ظاهر ساز و خیانتکار، ولی در جهان فقط یک چیز مقدس و عالی وجود دارد و آن آمیزش این دو موجود ناقص است ...»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۸

آداب جفت‌جویی در بزرگسالان عبارت است از حمله برای تصرف در مردان و عقب‌نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان (البته در بعضی جاها استثناهایی دیده می‌شود). چون مرد طبعاً جنگی و حیوان شکاری است عملش مثبت و تهاجمی است، زن برای او همچون جایزه‌ای است که باید آن را برآید و مالک شود.

جفت‌جویی جنگ و پیکار است و ازدواج تصاحب و اقتدار.

عفت فراوان زن خادم مقاصد توالد است، زیرا امتناع محجوبانه او کمکی به انتخاب جنس است. عفت، زنان را توانا می‌سازد که با جستجوی بیشتر عاشق خود را یعنی کسی را که افتخار پدری فرزندان او را خواهد داشت برگزیند. منافع گروه و نوع از زبان زن سخن می‌گوید، همچنان که منافع فرد از گلوی مرد بیرون می‌آید ... در عشقبازی، زن از مرد ماهرتر است زیرا میل او چندان شدید نیست که دیده عقل او را ببندد.

داروین ملاحظه کرده است که در بیشتر انواع، ماده به عالم عشق بی‌علاقه است.

لمبرزو و کیش و کرافت ایننگ می‌گویند: زنان بیشتر به دنبال ستایشها و تحسینهای مطلق و مبهم مردانند و بیشتر می‌خواهند مردان به خواست آنها توجه کنند و این امر از میل آنها به لذات جنسی بیشتر است. لمبرزو می‌گوید: پایه طبیعی عشق زن فقط یک صفت ثانوی از مادری اوست و همه احساسات و عواطفی که زنی را به مردی می‌پیوندد از دواعی جسمی بر نمی‌خیزد، بلکه از غرایز انقیاد و تسلیم (تحت حمایت مرد قرار گرفتن) سر می‌زند و این غرایز برای انطباق با اوضاع به وجود آمده است.»

ویل دورانت در فصلی که تحت عنوان «مردان و زنان» منعقد کرده می‌گوید:

«کار خاص زن خدمت به بقای نوع است و کار خاص مرد خدمت به زن و کودک.»

ممکن است کارهای دیگری هم داشته باشند ولی همه از روی حکمت و تدبیر تابع این دو کار اساسی گشته است. این مقاصد، اساسی است اما نیمه ناآگاه است و طبیعت معنی انسان و سعادت را در آن نهفته است ... طبیعت زن بیشتر پناهجویی است نه جنگجویی. به نظر می‌رسد که در بعضی انواع ماده اصلاً غریزه جنگی وجود ندارد. اگر ماده خود به جنگ آید برای کودکان خویش است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۸۹

... زن از مرد شکیاتر است. گرچه شجاعت مرد در کارهای خطیر و بحرانی زندگی بیشتر است اما تحمل دائمی و روزانه زن در مقابل ناراحتیهای جزئی بی‌شمار بیشتر است ... جنگجویی زن در وجود دیگری است؛ زن سربازان را دوست دارد و از مرد توانا خوشش می‌آید؛ در مشاهده قدرت، نوعی عامل عجیب خوشی فرودستانه (مازوشیستیک) او را تحریک می‌کند، اگر چه خودش قربانی این قدرت باشد.

... این خوشی دیرین در لذت از قدرت و مردانگی، گاهی بر احساسات اقتصادی زن نوین غالب می‌آید چنانکه گاهی ترجیح می‌دهد با دیوانه شجاعی ازدواج کند.

زن به مردی که فرماندهی بلد است با خوش حالی تسلیم می‌شود. اگر این روزها فرمانبرداری زن کمتر شده است برای آن است که مردان در قدرت و اخلاق ضعیفتر از پیش شده‌اند ... توجه زن به امور خانوادگی است و محیط او معمولاً خانه خویش است. او مانند طبیعت عمیق است اما مانند خانه محدود خود محصور هم هست.

غریزه او را به سنن دیرین می‌پیوندد. زن نه در ذهن اهل آزمایش است نه در عادت (باید بعضی از زنان شهرهای بزرگ را استثنا کرد). اگر هم به عشق آزاد رو می‌آورد نه برای آن است که در آن آزادی می‌جوید، بلکه برای آن است که در زندگی خود از ازدواج معمولی با یک مرد مسئول مأیوس شده است. اگر گاهی در سالهای جوانی مفتون عبارات و اصطلاحات سیاسی می‌گردد و احساس خود را به همه جنبه‌های انسانی بسط می‌دهد، پس از یافتن شوهر وفاداری از تمام آن فعالیتها چشم می‌پوشد و به سرعت خود و شوهرش را از این فعالیت عمومی بیرون می‌کشد و به شوهرش یاد می‌دهد که حس وفاداری شدید خود را به خانه محدود کند. زن بی‌اینکه نیاز به تفکر داشته باشد می‌داند که تنها اصلاحات سالم از خانه برمی‌خیزد.

زن آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای بست به خانه و کودکان خود تبدیل می‌سازد، عامل حفظ و بقای نوع است. طبیعت به قوانین و دولتها اعتنا ندارد؛ عشق او به خانه و کودک است، اگر در حفظ اینها موفق شود به دولتها بی‌قید و بی‌علاقه است و به کسانی که سرگرم تغییر این قوانین اساسی هستند می‌خندد. اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک، ناتوان به نظر می‌رسد برای آن است که زن مدتی است که طبیعت را از یاد برده است. ولی شکست طبیعت همیشگی نیست، هر وقت که بخواهد می‌تواند به صدها مصالحی که در ذخیره دارد برگردد. هستند اقوام و نژادهای دیگری که در وسعت و عده از ما بیشترند و طبیعت، دوام قطعی و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۰

نامشخص خود را می‌تواند از میان آنها تأمین کند.».

این بود بیان کوتاهی از تفاوت‌های زن و مرد و نظریات دانشمندان در این زمینه. در نظر داشتم تحت عنوان «راز تفاوتها» در اطراف اینکه عوامل تاریخی و اجتماعی چه اندازه می‌توانسته است در این تفاوتها مؤثر باشد بحثی بکنم. برای پرهیز از دراز شدن دامنه مطلب، از بحث مستقل در آن صرف نظر می‌کنم؛ در ضمن مباحث آینده کاملاً مطلب روشن خواهد شد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۱

## اشاره

- آیا مهر و نفقه یادگار عهد مملوک بودن زن است؟
- \* قرآن کریم مهر را به عنوان هدیه‌ای از جانب مرد و نشانه‌ای از صداقت او یاد کرده است.
- \* مهر از آنجا پیدا شده که طبیعت در مسأله عشق برای هر یک از مرد و زن نقش جداگانه‌ای قائل شده است.
- \* اسلام رسوم جاهلیت را در باره مهر منسوخ کرد.
- \* عشق زن اگر از خودش آغاز شود، هم عشق شکست می‌خورد، هم شخصیت زن.
- \* باید مردمی را که به قانون اسلام عمل نمی‌کنند اصلاح کنیم، چرا قانون را خراب کنیم؟
- \* سیستم مهری اسلام مخصوص به خود آن است و باید جدا از سایر سیستمهای مهری مطالعه شود.
- \* اروپا در صدسال پیش و اسلام در چهارده قرن پیش به زن استقلال اقتصادی داد.
- \* سه نوع نفقه از نظر فقه اسلامی.
- \* زن اروپایی باید ممنون ماشین باشد نه ممنون قانون‌گذاران.
- \* اسلام استقلال اقتصادی داد، اما خانه براندازی نکرد.
- \* توانایی زن در تحصیل ثروت، از مرد کمتر و استهلاک ثروتش بیشتر است.
- \* مرد امروز می‌خواهد با الغاء حق نفقه از اسرافکاری زن انتقام بگیرد.
- الغاء حق نفقه زن بر شوهر، راه را برای مردان شکارچی هموار می‌کند.
- \* آیا اعلامیه حقوق بشر به زن توهین کرده است؟
- فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۳

## مهر و نفقه

## اشاره

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن «مهر» قائل می‌شده است؛ چیزی از مال خود به زن یا پدر زن خویش می‌پرداخته است، و بعلاوه در تمام مدت ازدواج عهده‌دار مخارج زن و فرزندان خویش بوده است.

ریشه این سنت چیست؟ چرا و چگونه به وجود آمده است؟ مهر دیگر چه صیغه‌ای است؟ نفقه دادن به زن برای چه؟ آیا اگر بنا باشد هر یک از زن و مرد به حقوق طبیعی و انسانی خویش نائل گردند و روابط عادلانه و انسانی میان آنها حکمفرما باشد و با زن مانند یک انسان رفتار شود، مهر و نفقه مورد پیدا می‌کند؟ یا اینکه مهر و نفقه یادگار عهدهایی است که زن مملوک مرد بوده است؛ مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسانها- خصوصاً در قرن بیستم- این است که مهر و نفقه ملغی گردد، ازدواجها بدون مهر صورت گیرد و زن خود مسئولیت مالی زندگی خویش را به عهده بگیرد و در تکفل مخارج فرزندان نیز با مرد متساویاً شرکت کند.

سخن خود را از مهر آغاز می‌کنیم. بینیم مهر چگونه پیدا شده و چه فلسفه‌ای داشته و جامعه‌شناسان پیدایش مهر را چگونه توجیه کرده‌اند.

## تاریخچه مهر

می‌گویند در ادوار ما قبل تاریخ که بشر به حال توحش می‌زیسته و زندگی شکل قبیله‌ای داشته، به علل نامعلومی ازدواج با همخون جایز شمرده نمی‌شده است.

جوانان قبیله که خواستار ازدواج بوده‌اند، ناچار بوده‌اند از قبیله دیگر برای خود

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۴

همسر و معشوقه انتخاب کنند. از این رو برای انتخاب همسر به میان قبایل دیگر می‌رفته‌اند. در آن دوره‌ها مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف نبوده است؛ یعنی نمی‌دانسته که آمیزش او با زن در تولید فرزند مؤثر است. فرزندان را به عنوان فرزند همسر خود می‌شناخته نه به عنوان فرزندان خود. با اینکه شباهت فرزندان را با خود احساس می‌کرده نمی‌توانسته علت این شباهت را بفهمد. قهراً فرزندان نیز خود را فرزند زن می‌دانسته‌اند نه فرزند مرد، و نسب از طریق مادران شناخته می‌شد نه از طریق پدران. مردان موجودات عقیم و نازا به حساب می‌آمده‌اند و پس از ازدواج به عنوان یک طفیلی - که زن فقط به رفاقت با او و به نیروی بدنی او نیازمند است - در میان قبیله زن بسر می‌برده است. این دوره را دوره «مادرشاهی» نامیده‌اند.

دیری نپایید که مرد به نقش خویش در تولید فرزند واقف شد و خود را صاحب اصلی فرزند شناخت. از این وقت زن را تابع خود ساخت و ریاست خانواده را به عهده گرفت و به اصطلاح دوره «پدرشاهی» آغاز شد.

در این دوره نیز ازدواج با همخون جایز شمرده نمی‌شد و مرد ناچار بود از میان قبیله دیگر برای خود همسر انتخاب کند و به میان قبیله خود بیاورد. و چون همواره حالت جنگ و تصادم میان قبایل حکمفرما بود، انتخاب همسر از راه ربودن دختر صورت می‌گرفت؛ یعنی جوان دختر مورد نظر خویش را از میان قبیله دیگر می‌ربود.

تدریجاً صلح جای جنگ را گرفت و قبایل مختلف می‌توانستند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. در این دوره رسم ربودن زن منسوخ شد و مرد برای اینکه دختر مورد نظر خویش را به چنگ آورد، می‌رفت به میان قبیله دختر، اجیر پدر زن می‌شد و مدتی برای او کار می‌کرد و پدر زن در ازای خدمت داماد، دختر خویش را به او می‌داد و او آن دختر را به میان قبیله خویش می‌برد.

تا اینکه ثروت زیاد شد. در این وقت مرد دریافت که به جای اینکه سالها برای پدر عروس کار کند، بهتر این است که یکجا هدیه لایقی تقدیم او کند و دختر را از او بگیرد.

این کار را کرد و از اینجا «مهر» پیدا شد.

روی این حساب در مراحل اولیه، مرد به عنوان طفیلی زن زندگی می‌کرده و خدمتکار زن بوده است. در این دوره زن بر مرد حکومت می‌کرده است. در مرحله بعد که حکومت به دست مرد افتاد، مرد زن را از قبیله دیگر می‌ربوده است. در مرحله سوم مرد برای اینکه زن را به چنگ آورد به خانه پدر زن می‌رفته و سالها برای او کار

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۵

می‌کرده است. در مرحله چهارم مرد مبلغی به عنوان «پیشکش» تقدیم پدر زن می‌کرده است و رسم مهر از اینجا ناشی شده

است.

می‌گویند مرد از آن وقتی که سیستم «مادرشاهی» را ساقط کرد و سیستم «پدرشاهی» را تأسیس نمود، زن را در حکم برده و لاقط در حکم اجیر و مزدور خویش قرارداد و به او به چشم یک ابزار اقتصادی که احیاناً شهوت او را نیز تسکین می‌داد نگاه می‌کرد، به زن استقلال اجتماعی و اقتصادی نمی‌داد. محصول کارها و زحمات زن متعلق به دیگری یعنی پدر یا شوهر بود. زن حق نداشت به اراده خود شوهر انتخاب کند و به اراده خود و برای خود فعالیت اقتصادی و مالی داشته باشد، و در حقیقت پولی که مرد به عنوان مهر می‌داده و مخارجی که به عنوان نفقه می‌کرده است در مقابل بهره اقتصادی بوده که از زن در ایام زناشویی می‌برده است.

## مهر در نظام حقوقی اسلام

مرحله پنجمی هم هست که جامعه‌شناسان و اظهارنظرکنندگان در باره آن سکوت می‌کنند. در این مرحله مرد هنگام ازدواج یک «پیشکشی» تقدیم خود زن می‌کند و هیچ یک از والدین حقی به آن پیشکشی ندارند. زن در عین اینکه از مرد پیشکشی دریافت می‌دارد، استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ می‌کند. اولاً به اراده خود شوهر انتخاب می‌کند نه به اراده پدر یا برادر. ثانیاً در مدتی که در خانه پدر است، همچنین در مدتی که به خانه شوهر می‌رود کسی حق ندارد او را به خدمت خود بگمارد و استثمار کند. محصول کار و زحمتش به خودش تعلق دارد نه به دیگری و در معاملات حقوقی خود احتیاجی به قیمومت مرد ندارد.

مرد از لحاظ بهره‌برداری از زن، فقط حق دارد در ایام زناشویی از وصال او بهره‌مند شود و مکلف است مادامی که زناشویی ادامه دارد و از وصال زن بهره‌مند می‌شود، زندگی او را در حدود امکانات خود تأمین نماید. این مرحله همان است که اسلام آن را پذیرفته و زناشویی را بر این اساس بنیان نهاده است. در قرآن کریم آیات زیادی هست درباره اینکه مهر زن به خود زن تعلق دارد نه به دیگری. مرد باید در تمام مدت زناشویی عهده‌دار تأمین مخارج زندگی زن بشود و در عین حال درآمدی که زن تحصیل می‌کند و نتیجه کار او، به شخص خودش تعلق دارد نه به دیگری (پدر یا شوهر).

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۶

اینجاست که مسئله مهر و نفقه شکل معاوضی پیدا می‌کند، زیرا در وقتی که مهر به پدر دختر تعلق می‌گرفت و زن مانند یک برده به خانه شوهر می‌رفت و شوهر او را استثمار می‌کرد، فلسفه مهر باز خرید دختر از پدر بود و فلسفه نفقه مخارج ضروری است که هر مالکی برای مملوک خود می‌کند. اگر بناست چیزی به پدر زن داده نشود و شوهر هم حق ندارد زن را استثمار و از او بهره‌برداری اقتصادی بکند و زن از لحاظ اقتصادی استقلال کامل دارد و حتی از جنبه حقوقی نیازی به قیمومت و اجازه و سرپرستی ندارد، مهر دادن و نفقه پرداختن برای چه؟

## نگاهی به تاریخ

اگر بخواهیم به فلسفه مهر و نفقه در مرحله پنجم پی ببریم، باید اندکی توجه خود را به دوره‌های چهارگانه‌ای که قبل از این مرحله گفته شده معطوف کنیم. حقیقت این است آنچه در این باره گفته شده جز یک سلسله فرضها و تخمینها چیزی نیست؛

نه حقایق تاریخی است و نه حقایق علمی و تجربی. پاره‌ای قرائن از یک طرف و بعضی فرضیه‌های فلسفی در باره انسان و جهان از طرف دیگر، منشأ پدید آمدن این فرضها و تخمینها در باره زندگی بشر ما قبل تاریخ شده است. آنچه در باره دوره به اصطلاح مادرشاهی گفته شده چیزی نیست که به این زودیها بتوان باور کرد، و همچنین چیزهایی که در باره فروختن دختران از طرف پدران و استعمار زنان از طرف شوهران گفته‌اند.

در این فرضها و تخمینها دو چیز به چشم می‌خورد: یکی اینکه سعی شده تاریخ بشر اولیه فوق العاده قساوت‌آمیز و خشونت‌بار و عاری از عواطف انسانی تفسیر شود.

دیگر اینکه نقش طبیعت از لحاظ تدابیر حیرت‌انگیزی که برای رسیدن به هدفهای کلی خود به کار می‌برد، نادیده گرفته شده است.

این گونه تفسیر و اظهار نظر در باره انسان و طبیعت برای غربی میسر است اما برای شرقی - اگر افسون‌شده تقلید غرب نباشد - میسر نیست. غربی به علل خاصی با عواطف انسانی بیگانه است؛ قهراً نمی‌تواند برای عاطفه و جرقه‌های انسانی نقش اساسی در تاریخ قائل شود. غربی اگر از دنده اقتصاد برخیزد، نان می‌بیند و بس. تاریخ از نظر او ماشینی است که تا نان به خوردش ندهی حرکت نمی‌کند. و اگر از دنده مسائل جنسی برخیزد، انسانیت و تاریخ انسانیت با همه مظاهر فرهنگی و هنری و اخلاقی و فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۷

مذهبی و با همه تجلیات عالی و با شکوه معنوی، جز بازیهای تغییر شکل یافته جنسی نیست. و اگر از دنده سیادت و برتری طلبی برخیزد، سرگذشت بشریت از نظر او یکسره خونریزی و بیرحمی است.

غربی در قرون وسطی از مذهب و به نام مذهب شکنجه‌ها دیده و آزارها کشیده و زنده زنده در آتش انداختن‌ها مشاهده کرده است. به همین جهت از نام خدا و مذهب و هر چیزی که این بو را بدهد وحشت می‌کند و از این رو با همه آثار و علائم فراوان علمی که از هدف داشتن طبیعت و واگذار نبودن جهان به خود می‌بیند، کمتر جرأت می‌کند به اصل «علت غایی» اعتراف کند.

ما از این مفسران نمی‌خواهیم که به وجود پیامبران - که در طول تاریخ ظهور کرده‌اند و منادی عدالت و انسانیت بوده‌اند و با انحرافات مبارزه می‌کرده‌اند و نتایج ثمربخشی از مبارزات خود می‌گرفته‌اند - اقرار و اعتراف کنند؛ از آنها می‌خواهیم که لااقل نقش آگاهانه طبیعت را فراموش نکنند.

در تاریخ روابط زن و مرد قطعاً مظالم فراوان و قساوتهای بی‌شماری رخ داده است. قرآن قساوت‌آمیزترین آنها را حکایت کرده است. اما نمی‌توان گفت سراسر این تاریخ قساوت و خشونت بوده است.

### فلسفه حقیقی مهر

به عقیده ما پدید آمدن مهر نتیجه تدبیر ماهرانه‌ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آنها به یکدیگر به کار رفته است.

مهر از آنجا پیدا شده که در متن خلقت نقش هر یک از زن و مرد در مسأله عشق مغایر نقش دیگری است. عرفا این قانون را به سراسر هستی سرایت می‌دهند، می‌گویند قانون عشق و جذب و انجذاب بر سراسر موجودات و مخلوقات حکومت می‌کند با این خصوصیت که موجودات و مخلوقات از لحاظ اینکه هر موجودی وظیفه خاصی را باید ایفا کند متفاوتند؛ سوز در یک جا

و ساز در جای دیگر قرار داده شده است.

فخرالدین عراقی، شاعر معروف می گوید:

ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۸

رازی است در این پرده گر آن را بشناسی دانی که حقیقت ز چه در بند مجاز است "عشق است که هر دم به دگر رنگ در آید ناز است به جایی و به یک جای نیاز است در صورت عاشق چه در آید همه سوز است در کسوت معشوق چه آید همه ساز است

ما در مقاله چهارده از این سلسله مقالات، آنجا که تفاوت‌های زن و مرد را بیان می‌کردیم گفتیم که نوع احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر یک جور نیست. قانون خلقت، جمال و غرور و بی‌نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق و تغزل را در جانب مرد قرار داده است. ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می‌کرده است. قبلاً دیدیم که طبق گفته جامعه‌شناسان، هم در دوره مادرشاهی و هم در دوره پدرشاهی، مرد بوده است که به سراغ زن می‌رفته است.

دانشمندان می‌گویند: مرد از زن شهوانی‌تر است. در روایات اسلامی وارد شده که مرد از زن شهوانی‌تر نیست بلکه برعکس است، لکن زن از مرد در مقابل شهوت توانا تر و خوددارتر آفریده شده است. نتیجه هر دو سخن یکی است. به هر حال مرد در مقابل غریزه از زن ناتوان‌تر است. این خصوصیت همواره به زن فرصت داده است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و برعکس، مرد را وادار کرده است که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند. یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و به احترام موافقت او هدیه‌ای نثار او می‌کرده است.

چرا افراد جنس نر همیشه برای تصاحب جنس ماده با یکدیگر رقابت می‌کرده‌اند و به جنگ و ستیز با یکدیگر می‌پرداخته‌اند اما هرگز افراد جنس ماده برای تصاحب جنس نر حرص و ولع نشان نداده‌اند؟ برای اینکه نقش جنس نر و جنس ماده یکی نبوده است. جنس نر همواره حالت و نقش متقاضی را داشته نه جنس ماده، و جنس ماده هرگز با حرص و ولع جنس نر به دنبال او نمی‌رفته است، همواره از خود نوعی بی‌نیازی و استغنا نشان می‌داده است.

مهر با حیا و عفاف زن یک ریشه دارد. زن به الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خود را رایگان در

اختیار مرد قرار ندهد و به اصطلاح شیرین

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۱۹۹

بفروشد.

همینها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی، مرد را به عنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند، مردها را به رقابت با یکدیگر وادار کند، با خارج کردن خود از دسترسی مرد عشق رمانتیک به وجود آورد، مجنون‌ها را به دنبال لیلی‌ها بدواند و آنگاه که تن به ازدواج با مرد می‌دهد عطیه و پیشکشی از او به عنوان نشانه‌ای از صداقت او دریافت دارد.

می‌گویند در بعضی قبایل وحشی دخترانی که با چند خواستگار و عاشق بی‌قرار مواجه می‌شده‌اند، آنها را وادار به «دوئل» می‌کرده‌اند؛ هر کدام که دیگری را مغلوب می‌کرده یا می‌کشته، شایستگی همسری با آن دختر را احراز می‌کرده است.

چندی پیش روزنامه‌های تهران نوشتند که یک دختر دو پسر خواستگار خود را در همین تهران به «دوئل» وادار کرد، آنها را در حضور خود با اسلحه سرد به جان یکدیگر انداخت.

از نظر کسانی که قدرت را فقط در زور بازو می‌شناسند و تاریخ روابط زن و مرد را یکسره ظلم و استثمار مرد می‌بینند، باوری نیست که زن، این موجود ضعیف و ظریف، بتواند اینچنین افراد جنس خشن و نیرومند را به جان یکدیگر بیندازد، اما اگر کسی اندکی با تدابیر ماهرانه خلقت و قدرت عجیب و مرموز زنانه‌ای که در وجود زن تعبیه شده آشنا باشد، می‌داند که این چیزها عجیب نیست.

زن در مرد تأثیر فراوان داشته است. تأثیر زن در مرد از تأثیر مرد در زن بیشتر بوده است. مرد بسیاری از هنرنمایی‌ها و شجاعتها و دلاوریها و نبوغها و شخصیت‌های خود را مدیون زن و خودداریهای ظریفانه زن است، مدیون حیا و عفاف زن است، مدیون «شیرین‌فروشی» زن است. زن همیشه مرد را می‌ساخته و مرد اجتماع را. آنگاه که حیا و عفاف و خودداری زن از میان برود و زن بخواهد در نقش مرد ظاهر شود، اول به زن مهر باطله می‌خورد و بعد مرد مردانگی خود را فراموش می‌کند و سپس اجتماع منهدم می‌گردد.

همان قدرت زنانه که توانسته در طول تاریخ شخصیت خود را حفظ کند و به دنبال مرد نرود و مرد را به عنوان خواستگار به آستان خود بکشاند، مردان را به رقابت و جنگ با یکدیگر در باره خود وادارد و آنها را تا سرحد کشته شدن ببرد، حیا و عفاف را شعار خود قرار دهد، بدن خود را از چشم مرد مستور نگه دارد و خود را اسرارآمیز

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۰

جلوه دهد، الهام‌بخش مرد و خالق عشق او باشد، هنرآموز و شجاعت‌بخش و نبوغ‌آفرین او واقع شود، در او حس «تغزل» و ستایشگری به وجود آورد و او به فروتنی و خاکساری و ناچیزی خود در مقابل زن به خود بیالسد، همان قدرت می‌توانسته مرد را وادار کند که هنگام ازدواج عطیه‌ای به نام «مهر» تقدیم او کند.

مهر ماده‌ای است از یک آیین‌نامه کلی که طرح آن در متن خلقت ریخته شده و با دست فطرت تهیه شده است.

## مهر در قرآن

قرآن کریم مهر را به صورتی که در مرحله پنجم گفتیم ابداع و اختراع نکرد، زیرا مهر به این صورت ابداع خلقت است. کاری که قرآن کرد این بود مهر را به حالت فطری آن برگردانید.

قرآن کریم با لطایف و ظرافت بی‌نظیری می‌گوید: «وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» (۱) یعنی کابین زنان را که به خود آنها تعلق دارد (نه به پدران یا برادران آنها) و عطیه و پیشکشی است از جانب شما به آنها، به خودشان بدهید.

قرآن کریم در این جمله کوتاه به سه نکته اساسی اشاره کرده است:

اولاً با نام «صَدُوقَه» (به ضم دال) یاد کرده است نه با نام «مهر». صدقه از ماده صدق است و بدان جهت به مهر صدق یا صدقه گفته می‌شود که نشانه راستین بودن علاقه مرد است. بعضی مفسرین مانند صاحب کشفاف به این نکته تصریح کرده‌اند؛ همچنانکه بنا به گفته راغب اصفهانی در مفردات غریب القرآن علت اینکه صَدُوقَه (بفتح دال) را صدقه گفته‌اند این است که نشانه صدق ایمان است. دیگر اینکه با ملحق کردن ضمیر (هُنَّ) به این کلمه می‌خواهد بفرماید که مهریه به خود زن تعلق دارد نه پدر و مادر؛ مهر مزد بزرگ کردن و شیر دادن و نان دادن به او نیست. سوم اینکه با کلمه «نِحْلَه» کاملاً تصریح می‌کند که مهر هیچ عنوانی جز عنوان تقدیمی و پیشکشی و عطیه و هدیه ندارد.



### دوگونگی احساسات در حیوانات

اختصاص به انسان ندارد؛ در همه جاندارها آنجا که قانون دو جنسی حکمفرماست، با اینکه دو جنس به یکدیگر نیازمندند، جنس نر نیازمندتر آفریده شده یعنی احساسات او نیازمندانه تر است و همین جهت به نوبه خود سبب شده که جنس نر گامهایی در طریق جلب رضایت جنس ماده بردارد و هم سبب شده که روابط دو جنس تعدیل شود و جنس نر از زور و قدرت خود سوء استفاده نکند، حالت فروتنی و خضوع به خود بگیرد.

### هدیه و کادو در روابط نامشروع

منحصر به ازدواج و پیمان مشروع زناشویی نیست؛ آنجا هم که زن و مرد به صورت نامشروعی می‌خواهند از وجود یکدیگر لذت ببرند و به اصطلاح می‌خواهند از عشق آزاد بهره ببرند، باز مرد است که به زن هدیه می‌دهد. اگر احياناً قهوه یا چایی یا غذایی صرف کنند، مرد وظیفه خود می‌داند که پول آنها را بپردازد. زن برای خود نوعی اهانت تلقی می‌کند که به خاطر مرد مایه بگذارد و پول خرج کند. عیاشی برای پسر مستلزم داشتن پول و امکانات مالی است و عیاشی برای یک دختر وسیله‌ای است برای دریافت کادوها. این عادات که حتی در روابط نامشروع و غیر قانونی هم جاری است، ناشی از نوع احساسات نامتشابه زن و مرد نسبت به یکدیگر است.

### معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی تر است

در دنیای غرب هم که به نام تساوی حقوق انسانها حقوق خانوادگی را از صورت طبیعی خارج کرده‌اند و سعی می‌کنند علی‌رغم قانون طبیعت، زن و مرد را در وضع مشابهی قرار دهند و رلهای مشابهی در زندگی خانوادگی به عهده آنها بگذارند، آنجا که به اصطلاح پای عشق آزاد به میان می‌آید و قوانین قراردادی، آنها را از مسیر طبیعت خارج نکرده است، مرد همان وظیفه طبیعی خود یعنی نیاز و طلب و مایه گذاشتن و پول خرج کردن را انجام می‌دهد، مرد به زن هدیه می‌دهد و متحمل مخارج او می‌شود در صورتی که در ازدواج فرنگی مهر وجود ندارد و از لحاظ نفقه نیز مسئولیت سنگینی به عهده زن می‌گذارند؛ یعنی معاشقه فرنگی از ازدواج فرنگی با طبیعت هماهنگ تر است.

مهر یکی از نمونه‌هایی است که می‌رساند زن و مرد با استعدادهای نامتشابهی آفریده شده‌اند و قانون خلقت از لحاظ حقوق فطری و طبیعی سندهای نامتشابهی به دست آنها داده است.

قرآن کریم رسوم جاهلیت را در باره مهر منسوخ کرد و آن را به حالت اولی و طبیعی آن برگردانید.

در جاهلیت، پدران و مادران مهر را به عنوان حق الزحمه و «شیر بها» حق خود می دانستند.

در تفسیر کشاف و غیره می نویسند هنگامی که دختری برای یکی از آنها متولد می شد و دیگری می خواست به او تبریک بگوید، می گفت: «هَنِيئًا لَكَ النَّافِجَةُ» یعنی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۴

این مایه افزایش ثروت، تو را گوارا باد، کنایه از اینکه بعداً این دختر را شوهر می دهی و مهر دریافت می داری.

در جاهلیت، پدران و در نبودن آنها برادران، چون از طرفی برای خود حق ولایت و قیمومت قائل بودند و دختر را به اراده خودشان شوهر می دادند نه به اراده خود او، و از طرف دیگر مهر دختر را متعلق به خود می دانستند نه به دختر، دختران را معاوضه می کردند به این نحو که مردی به مرد دیگری می گفت که من دختر یا خواهرم را به عقد تو در می آورم که در عوض دختر یا خواهر تو زن من باشد و او هم قبول می کرد. به این ترتیب هر یک از دو دختر مهر دیگری به شمار می رفت و به پدر یا برادر دیگری تعلق می گرفت. این نوع نکاح را نکاح «شغار» می نامیدند. اسلام این رسم را منسوخ کرد.

پیغمبر اکرم فرمود: «

لَا شِغَارَ فِي الْأِسْلَامِ

» یعنی در اسلام معاوضه دختر یا خواهر ممنوع است.

در روایات اسلامی آمده است که پدر نه تنها حقی به مهر ندارد بلکه اگر در عقد ازدواج برای پدر به عنوان امری جداگانه از مهر چیزی شرط شود و مهر به خود دختر داده شود، باز هم صحیح نیست؛ یعنی پدر حق ندارد برای خود در ازدواج دختر بهره ای قائل شود، هر چند به صورت امر جداگانه از مهر باشد.

اسلام آیین کار کردن داماد برای پدر زن را - که طبق گفته جامعه شناسان در دوره هایی وجود داشته که هنوز ثروت قابل مبادله ای در کار نبوده - منسوخ کرد.

کار کردن داماد برای پدر زن تنها از این جهت نبوده است که پدران می خواسته اند از ناحیه دختران خود بهره ای برده باشند؛ علل و ریشه های دیگر نیز داشته است که احیاناً لازمه آن مرحله از تمدن بوده است و در حد خود ظالمانه هم نبوده است. به هر حال چنین رسمی قطعاً در دنیای قدیم وجود داشته است.

داستان موسی و شعیب که در قرآن کریم آمده است، از وجود چنین رسمی حکایت می کند. موسی در حال فرار از مصر وقتی که به سر چاه «مدین» رسید، به حالت دختران شعیب که در کناری با گوسفندان خویش ایستاده بودند و کسی رعایت حال آنها را نمی کرد رحمت آورد و برای گوسفندان آنها آب کشی کرد. دختران پس از مراجعت نزد پدر، جریان روز را برای پدر نقل کردند و او یکی از آنها را پی موسی فرستاد و او را به خانه خویش دعوت کرد. پس از آشنا شدن با یکدیگر، یک روز شعیب به موسی گفت: من دلم می خواهد یکی از دو دختر خود را به تو به زنی بدهم به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۵

این شرط که تو هشت سال برای من کار کنی و اگر دل خودت خواست دو سال دیگر هم اضافه کن، ده سال برای من کار کن. موسی قبول کرد و به این ترتیب موسی داماد شعیب شد. اینچنین رسمی در آن زمان بوده و ریشه این رسم دو چیز است: اول نبودن ثروت. خدمتی که داماد به زن یا پدر زن می توانسته بکند غالباً منحصر به این بوده که برای آنها کار کند. دیگر رسم جهاز دادن. جامعه شناسان معتقدند که رسم جهاز دادن به دختر از طرف پدر، یکی از رسوم و سنن کهن است. پدر برای

اینکه بتواند جهاز برای دختر خود فراهم کند داماد را اجیر خود می‌کرد و یا از او پولی دریافت می‌کرد. عملاً آنچه پدر از داماد می‌گرفت به نفع دختر و برای دختر بوده است.

به هر حال در اسلام این آیین منسوخ شد و پدر زن حق ندارد مهر را مال خود بداند، هرچند هدف و منظور این باشد که آن را صرف و خرج دختر کند. این خود دختر است که اختیار آن مال را دارد که به هر نحو بخواهد مصرف کند. در روایات اسلامی تصریح شده که این گونه مهر قرار دادن در دوره اسلامی روا نیست.

در زمان جاهلیت رسوم دیگری نیز بود که عملاً موجب محروم بودن زن از مهر می‌شد. یکی از آنها رسم ارث زوجیت بود. اگر کسی می‌مرد وارثان او از قبیل فرزندان و برادران همان طوری که ثروت او را به ارث می‌بردند، همسری زن او را نیز به ارث می‌بردند. پس از مردن شخص، پسر یا برادر میت حق همسری میت را باقی می‌پنداشت و خود را مختار می‌دانست که زن او را به دیگری تزویج کند و مهر را خودش بگیرد و یا او را بدون مهر جدیدی و به موجب همان مهری که میت قبلاً پرداخته زن خود قرار دهد.

قرآن کریم رسم ارث زوجیت را منسوخ کرد، فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا﴾ (۱) ای مردمی که به پیغمبر و قرآن ایمان دارید، باید بدانید که برای شما روا نیست که زنان مورثان خود را به ارث ببرید در حالی که خود آن زنان میل ندارند که همسر شما باشند.

قرآن کریم در آیه دیگر به طور کلی ازدواج با زن پدر را قدغن کرد هرچند به صورت ارث نباشد و بخواهند آزادانه با هم ازدواج کنند. فرمود: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ

(۱). نساء / ۱۹.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۶

أَبَاؤُكُمْ﴾ (۱) با زنان پدران خود ازدواج نکنید.

قرآن کریم هر رسمی که موجب تضییع مهر زنان می‌شد منسوخ کرد، از آن جمله اینکه وقتی که مردی نسبت به زنش دلسرد و بی‌میل می‌شد او را در مضیقه و شکنجه قرار می‌داد؛ هدفش این بود که با تحت شکنجه قرار دادن او، او را به طلاق راضی کند و تمام یا قسمتی از آنچه به عنوان مهر به او داده از او پس بگیرد. قرآن کریم فرمود: ﴿وَلَا تَعْضُوهُنَّ لِيُتَذَهَّبْنَ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ﴾ (۲) یعنی زنان را به خاطر اینکه چیزی از آنها بگیرید و قسمتی از مهری که به آنها داده‌اید جبران کنید، تحت مضیقه و شکنجه قرار ندهید.

یکی دیگر از آن رسوم این بود که مردی با زنی ازدواج می‌کرد و برای او احیاناً مهر سنگینی قرار می‌داد. اما همین که از او سیر می‌شد و هوای تجدید عروسی به سرش می‌زد، زن بیچاره را متهم می‌کرد به فحشا و حیثیت او را لکه‌دار می‌کرد و چنین وانمود می‌کرد که این زن از اول شایستگی همسری مرا نداشته و ازدواج باید فسخ شود و من مهری که داده‌ام باید پس بگیرم. قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد و جلوی آن را گرفت.

### سیستم مهری اسلام خاص خودش است

یکی از مسلمات دین اسلام این است که مرد حقی به مال زن و کار زن ندارد؛ نه می‌تواند به او فرمان دهد که برای من فلان

کار را بکن و نه اگر زن کاری کرد که به موجب آن کار ثروتی به او تعلق می‌گیرد، مرد حق دارد که بدون رضای زن در آن ثروت تصرف کند، و از این جهت زن و مرد وضع مساوی دارند. و بر خلاف رسم معمول در اروپای مسیحی که تا اوایل قرن بیستم رواج داشت، زن شوهردار از نظر اسلام در معاملات و روابط حقوقی خود تحت قیمومت شوهر نیست؛ در انجام معاملات خود استقلال و آزادی کامل دارد. اسلام در عین اینکه به زن چنین استقلال اقتصادی در مقابل شوهر داد و برای شوهر هیچ حقی در مال زن و کار زن و معاملات زن قرار نداد، آیین مهر را منسوخ نکرد. این خود می‌رساند که مهر از نظر اسلام به خاطر این نیست که مرد بعداً از وجود زن بهره‌ اقتصادی می‌برد و نیروی بدنی او را

(۱). نساء / ۲۲.

(۲). نساء / ۱۹.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۷

استثمار می‌کند. پس معلوم می‌شود اسلام سیستم مهری مخصوص به خود دارد. این سیستم مهری و فلسفه‌اش را نباید با سایر سیستمهای مهری اشتباه کرد و ایراداتی که بر آن سیستمها وارد است بر این سیستم وارد دانست.

### آیین فطرت

همچنانکه در مقاله پیش گفتیم قرآن کریم تصریح می‌کند که مهر «نحله» و عطیه است. قرآن این عطیه و پیشکشی را لازم می‌داند. قرآن رموز فطرت بشر را با کمال دقت رعایت کرده است و برای اینکه هر یک از زن و مرد نقش مخصوصی که در طبیعت از لحاظ علایق دوستانه به عهده آنها گذاشته شده فراموش نکنند، لزوم مهر را تأکید کرده است. نقش زن این است که پاسخگوی محبت مرد باشد. محبت زن خوب است به صورت عکس العمل محبت مرد باشد نه به صورت ابتدایی. عشق ابتدایی زن یعنی عشقی که از ناحیه زن شروع بشود و زن بدون آنکه مرد قبلاً او را خواسته باشد عاشق مردی بشود، همواره مواجه با شکست عشق و شکست شخصیت خود زن است، بر خلاف عشقی که به صورت پاسخ به عشق دیگری در زن پیدا می‌شود؛ اینچنین عشق، نه خودش شکست می‌خورد و نه به شخصیت زن لطمه و شکست وارد می‌آورد.

آیا راست است که زن وفا ندارد؟ پیمان محبت زن سست است؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد؟.

این، هم راست است و هم دروغ. راست است اگر عشق از زن شروع شود. اگر زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل ببندد آتشش زود سرد می‌شود. به چنین عشقی نباید اعتماد کرد. اما دروغ است در صورتی که عشق آتشین زن به صورت عکس العملی از عشق صادقانه مردی و به عنوان پاسخگویی به عشق راستین پیدا شده باشد. اینچنین عشقی عملاً مستبعد است که فسخ بشود، مگر آنکه عشق مرد به سردی بگراید و البته در این صورت عشق زن تمام می‌شود. عشق فطری زن همین نوع از عشق است.

شهرت زن به بی‌وفایی در عشقهای نوع اول است و ستایشهایی که از وفاداری زن شده مربوط به عشقهای نوع دوم است. جامعه اگر بخواهد پیوندهای زناشویی استحکام پیدا کند، چاره‌ای ندارد از اینکه از همان راهی برود که قرآن رفته است؛ یعنی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۸

قوانین فطرت را رعایت کند و از آن جمله نقش خاص هر یک از زن و مرد را در مسئله عشق در نظر بگیرد. قانون مهر

هماهنگی با طبیعت است از این رو که نشانه و زمینه آن است که عشق از ناحیه مرد آغاز شده و زن پاسخگوی عشق اوست و مرد به احترام او هدیه‌ای نثار او می‌کند. از این رو نباید قانون مهر- که یک ماده از یک اساسنامه کلی است و به دست طراح طبیعت تدوین شده- به نام تساوی حقوق زن و مرد ملغی گردد.

چنانکه ملا-حظه فرمودید قرآن در باب مهر، رسوم و قوانین جاهلیت را علی‌رغم میل مردان آن روز عوض کرد. آنچه خود قرآن در باب مهر گفت رسم معمول جاهلیت نبود که بگوییم قرآن اهمیتی به بود و نبود مهر نمی‌دهد. قرآن می‌توانست مهر را بکلی منسوخ کند و مردان را از این نظر راحت کند، ولی این کار را نکرد.

## انتقادات

اکنون که نظر اسلام را در باره مهر دانستید و معلوم شد مهر از نظر اسلام چه فلسفه‌ای دارد، خوب است سخن کسانی را که به این قانون اسلامی انتقاد دارند نیز بشنوید.

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران در فصلی که تحت عنوان «مهر» باز کرده‌اند چنین نوشته‌اند: «همچنانکه برای داشتن باغ یا خانه یا اسب یا استر، مرد باید مبلغی بپردازد، برای خریدن زن هم باید پولی از کیسه خرج کند. و همچنانکه بهای خانه و باغ و استر بر حسب بزرگی و کوچکی و زشتی و زیبایی و بهره و فایده متفاوت است، بهای زن هم بر حسب زشتی و زیبایی و پولداری و بی‌پولی او تفاوت می‌کند. قانون‌گذاران مهربان و جوانمرد ما قریب ۱۲ ماده در باره قیمت زن نوشته‌اند و فلسفه آنان آن است که اگر پول در میان نباشد رشته استوار زناشویی سخت سست و زود گسل می‌شود.»

اگر قانون مهر از طرف اجنبی آمده بود، آیا باز هم این قدر مورد بی‌مهری و تهمت و افترا بود؟ مگر هر پولی که کسی به کسی می‌دهد، می‌خواهد او را بخرد؟! پس باید رسم هدیه و بخشش و پیشکش را منسوخ کنند. ریشه قانون مهر که در قانون مدنی آمده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۰۹

قرآن است. قرآن تصریح می‌کند که مهر عنوانی جز عطیه و پیشکشی ندارد. بعلاوه، اسلام قوانین اقتصادی خود را آنچنان تنظیم کرده که مرد حق هیچ‌گونه بهره‌برداری اقتصادی از زن ندارد. در این صورت چگونه می‌توان مهر را به عنوان قیمت زن یاد کرد؟

ممکن است بگویید عملاً مردان ایرانی از زنان خود بهره‌برداری اقتصادی می‌کنند.

من هم قبول دارم که بسیاری از مردان ایرانی این‌طورند، ولی این چه ربطی به مهر دارد؟ مردان که نمی‌گویند ما به موجب اینکه مهر پرداخته‌ایم، به زنان خود تحکم می‌کنیم. تحکم مرد ایرانی به زن ایرانی ریشه‌های دیگری دارد. چرا به جای اینکه مردم را اصلاح کنید، قانون فطرت را خراب می‌کنید و بر مفاسد می‌افزایید؟ در تمام این گفته‌ها یک منظور بیشتر نهفته نیست و آن اینکه ایرانی و مشرق‌زمینی باید خود را و فلسفه زندگی خود را و معیارهای انسانی خود را فراموش کند و رنگ و شکل اجنبی به خود بگیرد تا بهتر آماده بلعیده شدن باشد.

خانم منوچهریان می‌گویند:

«اگر زن از نظر اقتصادی مانند مرد باشد، دیگر چه حاجت است که ما برای او نفقه و کسوه و مهر قائل شویم؟ همچنانکه هیچ

یک از این پیش‌بینی‌ها و محکم‌کاری‌ها در مورد مرد به میان نمی‌آید، در مورد زن هم آن وقت نباید وجود داشته باشد.». اگر این سخن را خوب بشکافیم معنی‌اش این است: در دوره‌هایی که برای زن حق مالکیت و استقلال اقتصادی قائل نبودند مهر و نفقه می‌توانست تا اندازه‌ای موجه باشد، ولی اگر به زن استقلال اقتصادی داده شود (همچنانکه در اسلام این استقلال به زن داده شده) دیگر نفقه و مهر هیچ وجهی ندارد.

ایشان گمان کرده‌اند که فلسفه مهر صرفاً این است که در مقابل سلب حقوق اقتصادی زن پولی به او برسد. آیا بهتر نبود که ایشان مراجعه کوتاهی به آیات قرآن می‌کردند و اندکی در باره تعبیراتی که قرآن از مهر کرده تأمل می‌کردند و فلسفه اصلی مهر را درمی‌یافتند و آنگاه از اینکه کتاب آسمانی کشورشان دارای چنین منطق عالی است به خود می‌بالیدند؟.

نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره ۸۹ مجله زن روز، صفحه ۷۱ پس از ذکر وضع

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۰

ناهنجار زن در جاهلیت و اشاره به خدمات اسلام در این راه چنین نوشته است:

«چون زن و مرد مساوی آفریده شده‌اند، پرداخت بها یا اجرت از طرف یکی به دیگری منطقی و دلیل عقلانی ندارد زیرا همان گونه که مرد احتیاج به زن دارد، زن هم به وجود مرد نیازمند است و آفرینش آنها را به یکدیگر محتاج خلق کرده و در این احتیاج هر دوی آنها وضع مساوی دارند، و لذا الزام یکی به دادن وجه به دیگری بلا دلیل خواهد بود. و لکن از نظر اینکه طلاق در اختیار مرد بوده و زن برای زندگی مشترک با مرد تأمین نداشته، لذا به زن حق داده شده علاوه بر اعتماد به شخصیت زوج، نوعی وثیقه و اعتبار مالی نیز از مرد مطالبه نماید...».

در صفحه ۷۲ می‌گوید:

«اگر ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد» اصلاح گردد و طلاق بسته به میل و هوس مرد نباشد، اساساً صداق و مهر فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد.».

از آنچه تاکنون گفته‌ایم بی‌پایگی این سخنان روشن گشت. معلوم شد که مهر، بها یا اجرت نیست و منطقی عقلانی هم دارد. هم معلوم شد زن و مرد در احتیاج به یکدیگر وضع مساوی ندارند و خلقت، آنها را در دو وضع مختلف قرار داده است.

از همه بی‌پایه‌تر اینکه فلسفه مهر را وثیقه مالی در مقابل حق طلاق برای مرد ذکر کرده است و مدعی است علت اینکه اسلام مهر را مقرر کرده است همین جهت است.

از این گونه اشخاص باید پرسید: چرا اسلام حق طلاق را به مرد داد تا زن به وثیقه مالی احتیاج پیدا کند؟ بعلاوه، معنی این سخن این است: علت اینکه پیغمبر اکرم برای زنان خود مهر قرار می‌داد این بود که می‌خواست به آنها در مقابل خودش وثیقه مالی بدهد، و علت اینکه در ازدواج علی و فاطمه برای فاطمه مهر قرار داد این بود که می‌خواست برای فاطمه در مقابل علی یک وثیقه مالی و وسیله اطمینان فکری بگیرد.

اگر اینچنین است، پس چرا پیغمبر اکرم زنان را توصیه کرد که متقابلاً مهر خود را به شوهر ببخشند و برای این بخشش پاداشها ذکر کرد؟ بعلاوه، چرا توصیه کرد که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۱

حتی الامکان مهر زنان زیاد نباشد؟ آیا جز این است که از نظر پیغمبر اسلام هدیه زناشویی مرد به نام مهر، و بخشش مهر یا معادل آن از طرف زن به مرد موجب استحکام الفت و علقه زناشویی می‌شود؟.

اگر نظر اسلام به این بود که مهر یک وثیقه مالی باشد، چرا در کتاب آسمانی خود گفت: «وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً»؛ چرا

نکفت «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ وَثِيقَةً»؟.

گذشته از همه اینها، نویسنده مزبور پنداشته که رسم مهر در صدر اسلام همین بوده که امروز هست. معمول امروز این است که مهر بیشتر جنبه ذمه و عهده دارد؛ یعنی مرد مبلغی را طبق عقد و سند به عنوان مهر به عهده می‌گیرد و زن معمولاً آن را مطالبه نمی‌کند مگر وقتی که اختلاف و مشاجره‌ای به میان آید. این گونه مهرها می‌تواند جنبه وثیقه به خود بگیرد. در صدر اسلام معمول این بود که مرد هرچه به عنوان مهر متعهد می‌شد، نقد می‌پرداخت. علی‌هذا به هیچ وجه نمی‌توان گفت که نظر اسلام از مهر این بوده که وثیقه‌ای در اختیار زن قرار دهد.

تاریخ نشان می‌دهد که پیغمبر اکرم به هیچ وجه حاضر نبود زنی را بدون مهر در اختیار مردی قرار دهد. داستانی با اندک اختلاف در کتب شیعه و سنی آمده است از این قرار:

زنی آمد به خدمت پیغمبر اکرم و در حضور جمع ایستاد و گفت:

یا رسول الله! مرا به همسری خود بپذیر.

رسول اکرم در مقابل تقاضای زن سکوت کرد، چیزی نگفت. زن سر جای خود نشست.

مردی از اصحاب پیاخواست و گفت:

یا رسول الله! اگر شما مایل نیستید، من حاضرم.

پیغمبر اکرم سؤال کرد:

مهر چی می‌دهی؟

- هیچی ندارم.

- این طور که نمی‌شود. برو به خانه‌ات، شاید چیزی پیدا کنی و به عنوان مهر به این زن بدهی.

مرد به خانه‌اش رفت و برگشت و گفت:

در خانه‌ام چیزی پیدا نکردم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۲

- باز هم برو بگرد. یک انگشتر آهنی هم که بیاوری کافی است.

دومرتبه رفت و برگشت و گفت: انگشتر آهنی هم در خانه ما پیدا نمی‌شود. من حاضرم همین جامه که به تن دارم مهر این زن کنم.

یکی از اصحاب که او را می‌شناخت گفت: یا رسول الله! به خدا این مرد جامه‌ای غیر از این جامه ندارد. پس نصف این جامه را مهر زن قرار دهید.

پیغمبر اکرم فرمود: اگر نصف این جامه مهر زن باشد کدامیک بپوشند؟ هر کدام بپوشند دیگری برهنه می‌ماند. خیر، این طور نمی‌شود.

مرد خواستگار سر جای خود نشست. زن هم به انتظار، جای دیگری نشسته بود.

مجلس وارد بحث دیگری شد و طول کشید. مرد خواستگار حرکت کرد برود. رسول اکرم او را صدا کرد:

آهای بیا.

آمد.

- بگو بینم قرآن بلدی؟

- بلی یا رسول الله! فلان سوره و فلان سوره را بلدم.

- می توانی از حفظ قرائت کنی؟

- بلی می توانم.

- بسیار خوب، درست شد. پس این زن را به عقد تو در آوردم و مهر او این باشد که تو به او قرآن تعلیم بدهی.

مرد دست زن خود را گرفت و رفت.

در باب مهر مطالب دیگری هست ولی ما سخن را همین جا کوتاه می کنیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۳

## مهر و نفقه

### اشاره

نظر اسلام را در باره مهر و فلسفه مهر بیان کردیم. اکنون نوبت آن است که مسأله نفقه را مورد بحث قرار دهیم.

قبلاً باید بدانیم که در قوانین اسلامی، نفقه نیز مانند مهر وضع مخصوص به خود دارد و نباید با آنچه در دنیای غیر اسلامی می گذشته یا می گذرد یکی دانست.

اگر اسلام به مرد حق می داد که زن را در خدمت خود بگمارد و محصول کار و زحمت و بالأخره ثروتی که زن تولید می کند مال خود بداند، علت و فلسفه نفقه دادن مرد به زن روشن بود زیرا واضح است اگر انسان، حیوان یا انسان دیگری را مورد بهره برداری اقتصادی قرار دهد ناچار است مخارج زندگی او را نیز تأمین کند. اگر گاریچی به اسب خود گاه و جو نهد آن اسب برای او بارکشی نمی کند.

اما اسلام چنین حقی برای مرد قائل نیست؛ به زن حق داد مالک شود، تحصیل ثروت کند و به مرد حق نداده در ثروتی که به او تعلق دارد تصرف کند؛ و در عین حال بر مرد لازم دانسته که بودجه خانواده را تأمین کند، مخارج زن و فرزندان و نوکر و کلفت و مسکن و غیره را پردازد، چرا و به چه علتی؟

متأسفانه غرب مآب های ما به هیچ وجه حاضر نیستند در باره این امور ذره ای فکر کنند؛ چشمها را به روی هم می گذارند و عین انتقاداتی را که غربیان بر سیستمهای

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۴

حقوقی خودشان می کنند- و البته آن انتقادات صحیح هم هست- اینها در مورد سیستم حقوقی اسلامی ذکر می کنند.

واقعاً اگر کسی بگوید نفقه زن در غرب تا قرن نوزدهم چیزی جز جیره خواری و نشانه بردگی زن نبوده است راست گفته است، زیرا وقتی که زن موظف باشد مجاناً داخله زندگی مرد را اداره کند و حق مالکیت نداشته باشد، نفقه ای که به او داده می شود از نوع جیره ای است که به اسیر یا علفه ای است که به حیوانات بارکش داده می شود.

اما اگر قانون بخصوصی در جهان پیدا شود که اداره داخله زندگی مرد را به عنوان یک وظیفه لازم از دوش زن بردارد و به او حق تحصیل ثروت و استقلال کامل اقتصادی بدهد، در عین حال او را از شرکت در بودجه خانوادگی معاف کند، ناچار فلسفه دیگری در نظر گرفته و باید در اطراف آن فلسفه تأمل کرد.



در شرح قانون مدنی ایران تألیف دکتر شایگان، صفحه ۳۶۲ چنین نوشته شده:

«استقلالی که زن در دارایی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آن را شناخته است، در حقوق یونان و رم و ژاپن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته؛ یعنی زن مثل صغیر و مجنون، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده است. در انگلستان که سابقاً شخصیت زن کاملاً در شخصیت شوهر محو بود دو قانون، یکی در سال ۱۸۷۰ و دیگری در سال ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار، از زن رفع حجر نمود. در ایتالیا قانون ۱۹۱۹ میلادی زن را از شمار محجورین خارج کرد. در قانون مدنی آلمان (۱۹۰۰ میلادی) و در قانون مدنی سویس (۱۹۰۷ میلادی) زن مثل شوهر خود اهلیت دارد. ولی زن شوهردار در حقوق پرتغال و فرانسه هنوز در عداد محجورین است، گو که قانون ۱۸ فوریه ۱۹۳۸ در فرانسه در حدودی حجر زن شوهردار را تعدیل کرده است.»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید هنوز یک قرن نمی‌گذرد از وقتی که اولین قانون استقلال مالی زن در مقابل شوهر (۱۸۸۲ در انگلستان) در اروپا تصویب شد و به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۵

اصطلاح از زن شوهردار رفع محجوریت شد.

### چرا اروپا ناگهان استقلال مالی داد؟

حالا- چطور شد که در یک قرن چنین حادثه مهمی رخ داد؟ آیا احساسات انسانی مردان اروپایی به غلیان آمد و به ظالمانه بودن کار خود پی بردند؟

پاسخ این پرسش را از ویل دورانت بشنوید. وی در لذات فلسفه صفحه ۱۵۸ بحثی تحت عنوان «علل» باز کرده است و در آنجا به اصطلاح علل آزادی زن را در اروپا شرح می‌دهد.

متأسفانه در آنجا به حقیقت وحشتناکی برمی‌خوریم. معلوم می‌شود زن اروپایی برای آزادی و حق مالکیت خود، از ماشین باید تشکر کند نه از آدم، و در مقابل چرخهای عظیم ماشین باید سر تعظیم فرود آورد نه در مقابل مردان اروپایی. آزمندی و حرص صاحبان کارخانه بود که برای اینکه سود بیشتری ببرند و مزد کمتری بدهند قانون استقلال اقتصادی را در مجلس انگلستان گذراند.

ویل دورانت می‌گوید:

«این واژگونی سریع عادات و رسوم محترم و قدیمتر از تاریخ مسیحیت را چگونه تعلیل کنیم؟ علت عمومی این تغییر، فراوانی و تعدد ماشین آلات است. «آزادی» زن از عوارض انقلاب صنعتی است ...

یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت. اما اعلانها از آنان می‌خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند. کارفرمایان باید در اندیشه سود و سهام خود باشند و نباید خاطر خود را با اخلاق و رسوم حکومتها آشفته سازند. کسانی که ناآگاه بر «خانه براندازی» توطئه کردند کارخانه داران وطن دوست قرن نوزدهم انگلستان بودند.

نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیای کبیر از آن پس از امتیاز بی‌سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن اینکه پولی را که به دست می‌آوردند حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی

عالی و مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت‌ناپذیری آنان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۶

را از بندگی و جان‌کندن در خانه رهنیده، گرفتار بندگی و جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرده است. چنانکه ملاحظه می‌فرماید سرمایه داران و کارخانه داران انگلستان بودند که به خاطر منافع مادی این قدم را به نفع زن برداشتند.

## قرآن و استقلال اقتصادی زن

اسلام در هزار و چهار صد سال پیش این قانون را گذراند و گفت: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» (۱) مردان را از آنچه کسب می‌کنند و به دست می‌آورند بهره‌ای است و زنان را از آنچه کسب می‌کنند و به دست می‌آورند بهره‌ای است.

قرآن مجید در آیه کریمه همان طوری که مردان را در نتایج کار و فعالیتشان ذی حق دانست، زنان را نیز در نتیجه کار و فعالیتشان ذی حق شمرد.

در آیه دیگر فرمود: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» (۲) یعنی مردان را از مالی که پدر و مادر و یا خویشاوندان بعد از مردن خود باقی می‌گذارند بهره‌ای است و زنان را هم از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود باقی می‌گذارند بهره‌ای است.

این آیه حق ارث بردن زن را تثبیت کرد. ارث بردن یا نبردن زن تاریخچه مفصلی دارد که به خواست خدا بعداً ذکر خواهیم کرد. عرب جاهلیت حاضر نبود به زن ارث بدهد، اما قرآن کریم این حق را برای زن تثبیت کرد.

## یک مقایسه

پس قرآن کریم سیزده قرن قبل از اروپا به زن استقلال اقتصادی داد، با این تفاوت: اولاً انگیزه‌ای که سبب شد اسلام به زن استقلال اقتصادی بدهد جز جنبه‌های انسانی و عدالت دوستی و الهی اسلام نبوده. در آنجا مطالبی از قبیل مطامع کارخانه داران انگلستان وجود نداشت که به خاطر پر کردن شکم خود این قانون را

(۱). نساء / ۳۲.

(۲). نساء / ۷.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۷

گذراندند، بعد با بوق و کرنا دنیا را پر کردند که ما حق زن را به رسمیت شناختیم و حقوق زن و مرد را مساوی دانستیم. ثانیاً اسلام به زن استقلال اقتصادی داد، اما به قول ویل دورانت خانه براندازی نکرد، اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد، زنان را علیه شوهران و دختران را علیه پدران به تمرد و عصیان وادار نکرد. اسلام با این دو آیه انقلاب عظیم اجتماعی به وجود آورد، اما آرام و بی‌ضرر و بی‌خطر.

ثالثاً آنچه دنیای غرب کرد این بود که به قول ویل دورانت زن را از بندگی و جان‌کندن در خانه رها کنید و گرفتار بندگی و جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرد؛ یعنی اروپا غل و زنجیری از دست و پای زن باز کرد و غل و زنجیر دیگری که کمتر از اولی نبود به دست و پای او بست. اما اسلام زن را از بندگی و بردگی مرد در خانه و مزارع و غیره رها کنید و با الزام مرد به تأمین بودجه اجتماع خانوادگی، هر نوع اجبار و الزامی را از دوش زن برای تأمین مخارج خود و خانواده برداشت. زن از نظر اسلام در عین اینکه حق دارد طبق غریزه انسانی به تحصیل ثروت و حفظ و افزایش آن بپردازد، طوری نیست که جبر زندگی، او را تحت فشار قرار دهد و غرور و جمال و زیبایی را - که همیشه با اطمینان خاطر باید همراه [وی] باشد - از او بگیرد. اما چه باید کرد؛ چشمها و گوشهای برخی نویسندگان ما بسته‌تر از آن است که در باره این حقایق مسلم تاریخی و فلسفی بیندیشند.

## انتقاد و پاسخ

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه ۳۷ می‌نویسند:

«قانون مدنی ما از یک سو مرد را وامی‌دارد که به زن خود نفقه بدهد یعنی جامه، خوراک و مسکن وی را آماده کند. همچنانکه مالک اسب و استر باید برای آنان خوراک و مسکن فراهم آورد، مالک زن نیز باید این حد اقل زندگی را در دسترس او بگذارد. ولی از سوی دیگر معلوم نیست چرا ماده ۱۱۱۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد که در عده وفات، زن نفقه ندارد و حال آنکه در هنگام مرگ شوهر، زن به ملاحظت و تسلیت احتیاج دارد و می‌خواهد به محض از دست دادن مالک خود فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۸

پریشان روزگار و آشفته خاطر نشود. ممکن است بگویید: شما که دم از آزادی می‌زنید و می‌خواهید در همه جا با مرد یکسان باشید، چرا در اینجا می‌خواهید باز هم زن بنده و جیره‌خوار مرد باشد و چشم داشته باشد که پس از وی نیز این بندگی و جیره‌خواری ادامه یابد؟ ما در پاسخ می‌گوییم: مطابق همان فلسفه بردگی زن که طرح این قانون مدنی بر پایه آن ریخته شده است، خوب بود که به قول سعدی «مالکان تحریر» پس از خود نیز نفقه را برای زن مقرر می‌داشتند و قانون هم این موضوع را رعایت می‌کرد.»

ما از این نویسنده می‌پرسیم که از کجای قانون مدنی و از کجای قانون اسلام (یا به قول شما فلسفه بردگی زن) شما استنباط کردید که مرد مالک زن است و علت نفقه دادن مرد مملوک بودن زن است؟ این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خود بگوید این کاسه آب را به من بده؟ این چطور مالکی است که مملوکش هر کاری بکند به خودش تعلق دارد نه به مالک؟ این چطور مالکی است که مملوکش در کوچکترین قدمی که برای او بردارد - اگر دل خودش بخواهد - حق دارد مطالبه مزد بکند؟ این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خودش تحمیل کند که بچه‌ای را که در خانه مالک خود زاییده است مجاناً شیر دهد؟.

ثانیاً مگر هر کس نفقه خور کسی بود مملوک اوست؟ از نظر اسلام و هر قانون دیگری فرزندان، واجب‌النفقه پدر یا پدر و مادرند. آیا این دلیل است که همه قوانین جهان فرزندان را مملوک پدران می‌دانند؟ در اسلام پدر و مادر اگر فقیر باشند واجب‌النفقه فرزند می‌باشند بدون اینکه فرزند حق تحمیلی به آنها داشته باشد. پس آیا باید بگوییم اسلام پدران و مادران را مملوک فرزندان خود شناخته است؟.

ثالثاً از همه عجیبتر این است که می‌گویند: چرا نفقه زن در عده وفات واجب نیست در صورتی که زن در این وقت که شوهر خود را از دست می‌دهد بیشتر به پول شوهر احتیاج دارد؟.

مثل این است که این نویسنده گرامی در اروپای صد سال پیش زندگی می‌کند.

ملاک نفقه دادن مرد به زن احتیاج زن نیست. اگر از نظر اسلام زن در مدتی که با شوهر خود زندگی می‌کند حق مالکیت نمی‌داشت، این مطلب درست بود که بعد از مردن شوهر بلافاصله وضع زن مختل می‌شود. ولی [با توجه به] قانونی که به زن حق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۱۹

مالکیت داده است و زنان به واسطه تأمین شدن از جانب شوهران همیشه ثروت خود را حفظ می‌کنند، چه لزومی دارد که پس از بهم خوردن آشیانه زندگی بازهم تا مدتی نفقه بگیرند؟ نفقه حق زینت بخشیدن به آشیانه مرد است. پس از خرابی آشیانه لزومی ندارد که این حق برای زن ادامه پیدا کند.

### سه نوع نفقه

در اسلام سه نوع نفقه وجود دارد:

نوع اول نفقه‌ای که مالک باید صرف مملوک خود بکند. مخارجی که مالک حیوانات برای آنها می‌کند، از این قبیل است. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکی است.

نوع دوم نفقه‌ای است که انسان باید صرف فرزندان خود در حالی که صغیر یا فقیرند و یا صرف پدر و مادر خود که فقیرند بنماید. ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکی نیست، بلکه حقوقی است که طبیعتاً فرزندان بر به وجود آورندگان خود پیدا می‌کنند و حقوقی است که پدر و مادر به حکم شرکت در ایجاد فرزند و به حکم زحماتی که در دوره کودکی فرزند خود متحمل شده‌اند بر فرزند پیدا می‌کنند. شرط این نوع از نفقه، ناتوان بودن شخص واجب النفقه است.

نوع سوم نفقه‌ای است که مرد در مورد زن صرف می‌کند. ملاک این نوع از نفقه نه مالکیت و مملوکی است و نه حق طبیعی به مفهومی که در نوع دوم گفته شد و نه عاجز بودن و ناتوان بودن و فقیر بودن زن.

زن فرضاً میلیونر و دارای درآمد سرشاری باشد و مرد ثروت و درآمد کمی داشته باشد، بازهم مرد باید بودجه خانوادگی و از آن جمله بودجه شخصی زن را تأمین کند.

فرق دیگری که این نوع از نفقه با نوع اول و دوم دارد این است که در نوع اول و دوم اگر شخص از زیر بار وظیفه شانه خالی کند و نفقه ندهد گناهکار است اما تخلف وظیفه به صورت یک دین قابل مطالبه و استیفا در نمی‌آید یعنی جنبه حقوقی ندارد. ولی در نوع سوم اگر از زیر بار وظیفه شانه خالی کند، زن حق دارد به صورت یک امر حقوقی اقامه دعوا کند و در صورت اثبات از مرد بگیرد. ملاک این نوع از نفقه چیست؟ ان شاء الله در مقاله آینده در باره آن بحث خواهیم کرد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۰

**آیا زن امروز مهر و نفقه نمی‌خواهد؟**

گفتیم از نظر اسلام تأمین بودجهٔ کانون خانوادگی، از آن جمله مخارج شخصی زن به عهدهٔ مرد است. زن از این نظر مسئولیتی ندارد. زن فرضاً دارای ثروت هنگفتی بوده و چندین برابر شوهر دارایی داشته باشد، ملزم نیست در این بودجه شرکت کند.

شرکت زن در این بودجه، چه از لحاظ پولی که بخواهد خرج کند و چه از لحاظ کاری که بخواهد صرف کند، اختیاری و وابسته به میل و ارادهٔ خود اوست.

از نظر اسلام با اینکه بودجهٔ زندگی زن جزء بودجهٔ خانوادگی و بر عهدهٔ مرد است، مرد هیچ گونه تسلط اقتصادی و حق بهره‌برداری از نیرو و کار زن ندارد؛ نمی‌تواند او را استثمار کند. نفقهٔ زن از این جهت مانند نفقهٔ پدر و مادر است که در موارد خاصی بر عهدهٔ فرزند است اما فرزند در مقابل این وظیفه که انجام می‌دهد هیچ گونه حقی از نظر استخدام پدر و مادر پیدا نمی‌کند.

### رعایت جانب زن در مسائل مالی

اسلام به شکل بی‌سابقه‌ای جانب زن را در مسائل مالی و اقتصادی رعایت کرده است. از طرفی به زن استقلال و آزادی کامل اقتصادی داده و دست مرد را از مال و کار او کوتاه کرده و حق قیمومت در معاملات زن را - که در دنیای قدیم سابقهٔ ممتد دارد و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۱

در اروپا تا اوایل قرن بیستم رایج بود- از مرد گرفته است، و از طرف دیگر با برداشتن مسئولیت تأمین بودجهٔ خانوادگی از دوش زن، او را از هر نوع اجبار و الزام برای دویدن به دنبال پول معاف کرده است.

غرب پرستان آنگاه که می‌خواهند به نام حمایت از زن از این قانون انتقاد کنند، چاره‌ای ندارند از اینکه به یک دروغ شاخدار متوسل شوند. اینها می‌گویند: فلسفهٔ نفقه این است که مرد خود را مالک زن می‌داند و او را به خدمت خود می‌گمارد. همان طوری که مالک حیوان ناچار است مخارج ضروری حیوانات مملوک خود را بپردازد تا آن حیوانات بتوانند به او سواری بدهند و برایش بارکشی کنند، قانون نفقه هم برای همین منظور حد اقل بخورنمیر را برای زن واجب کرده است.

اگر کسی قانون اسلام را در این مسائل از آن جهت مورد حمله قرار دهد که اسلام بیش از حد لازم زن را نوازش کرده و مرد را زیر بار کشیده و او را به صورت خدمتکار بی‌مزد و اجری برای زن در آورده است، بهتر می‌تواند به ایراد خود آب و رنگ و سر و صورتی بدهد تا اینکه به نام زن و به نام حمایت زن بر این قانون ایراد بگیرد.

حقیقت این است که اسلام نخواسته به نفع زن و علیه مرد یا به نفع مرد و علیه زن قانونی وضع کند. اسلام نه جانبدار زن است و نه جانبدار مرد. اسلام در قوانین خود سعادت مرد و زن و فرزندانی که باید در دامن آنها پرورش یابند و بالأخره سعادت جامعهٔ بشریت را در نظر گرفته است. اسلام راه وصول زن و مرد و فرزندان آنها و جامعهٔ بشریت را به سعادت، در این می‌بیند که قواعد و قوانین طبیعت و اوضاع و احوالی که به دست توانا و مدبر خلقت به وجود آمده نادیده گرفته نشود.

همچنانکه مکرر گفته‌ایم اسلام در قوانین خود این قاعده را همواره رعایت کرده است که مرد مظهر نیاز و احتیاج و زن مظهر بی‌نیازی باشد. اسلام مرد را به صورت خریدار و زن را به صورت صاحب کالا می‌شناسد. از نظر اسلام در وصال و زندگی مشترک زن و مرد، این مرد است که باید خود را به عنوان بهره‌گیر بشناسد و هزینهٔ این کار را تحمل کند. زن و مرد نباید

فراموش کنند که در مسأله عشق، از نظر طبیعت دو نقش جداگانه به عهده آنها واگذار شده است. ازدواج هنگامی پایدار و مستحکم و لذت بخش است که زن و مرد در نقش طبیعی خود ظاهر شوند.

علت دیگر که برای لزوم نفقه زن بر مرد در کار است این است که مسئولیت و رنج و زحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت به عهده زن گذاشته شده است.

آنچه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۲

در این کار از نظر طبیعی به عهده مرد است یک عمل لذت بخش آنی بیش نیست.

این زن است که باید این بیماری ماهانه را (در غیر ایام کودکی و پیری) تحمل کند، سنگینی دوره بارداری و بیماری مخصوص این دوره را به عهده بگیرد، سختی زایمان و عوارض آن را تحمل نماید، کودک را شیر بدهد و پرستاری کند. اینها همه از نیروی بدنی و عضلانی زن می‌کاهد، توانایی او را در کار و کسب کاهش می‌دهد. اینهاست که اگر بنا بشود قانون، زن و مرد را از لحاظ تأمین بودجه زندگی در وضع مشابهی قرار دهد و به حمایت زن برنخیزد، زن وضع رقت باری پیدا خواهد کرد. و همینها سبب شده که در جاندارانی که به صورت جفت زندگی می‌کنند، جنس نر همواره به حمایت جنس ماده برخیزد، او را در مدت گرفتاری تولید نسل در خوراک و آذوقه کمک کند.

بعلاوه زن و مرد از لحاظ نیروی کار و فعالیتهای خشن تولیدی و اقتصادی، مشابه و مساوی آفریده نشده‌اند. اگر بنای بیگانگی باشد و مرد در مقابل زن قد علم کند و به او بگوید ذره‌ای از درآمد خودم را خرج تو نمی‌کنم، هرگز زن قادر نیست خود را به پای مرد برساند.

گذشته از اینها و از همه بالاتر اینکه احتیاج زن به پول و ثروت از احتیاج مرد افزونتر است. تجمل و زینت جزء زندگی زن و از احتیاجات اصلی زن است. آنچه یک زن در زندگی معمولی خود خرج تجمل و زینت و خودآرایی می‌کند برابر است با مخارج چندین مرد. میل به تجمل به نوبت خود میل به تنوع و ترفن را در زن به وجود آورده است. برای یک مرد یک دست لباس تا وقتی قابل پوشیدن است که کهنه و مندرس نشده است، اما برای یک زن چطور؟ برای یک زن تا وقتی قابل پوشیدن است که جلوه تازه‌ای به شمار رود. ای بسا که یک دست لباس یا یکی از زینت آلات برای زن ارزش بیش از یک بار پوشیدن را نداشته باشد. توانایی کار و کوشش زن برای تحصیل ثروت از مرد کمتر است، اما استهلاک ثروت زن به مراتب از مرد افزونتر است.

بعلاوه زن باقی ماندن زن، یعنی باقی ماندن جمال و نشاط و غرور در زن، مستلزم آسایش بیشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زیادتری است. اگر زن مجبور باشد مانند مرد دائماً در تلاش و کوشش و در حال دویدن و پول درآوردن باشد، غرورش در هم می‌شکند، چینها و گره‌هایی که گرفتاریهای مالی به چهره و ابروی مرد انداخته است در چهره و ابروی او پیدا خواهد شد. مکرر شنیده شده است زنان غربی که بیچاره‌ها در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۳

کارگاهها و کارخانه‌ها و اداره‌ها اجباراً در تلاش معاشند، آرزوی زندگی زن شرقی را دارند. بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد، فرصتی نخواهد یافت که به خود برسد و مایه سرور و بهجت مرد نیز واقع شود.

لذا نه تنها مصلحت زن، بلکه مصلحت مرد و کانون خانوادگی نیز در این است که زن از تلاشهای اجباری خردکننده معاش معاف باشد. مرد هم می‌خواهد کانون خانوادگی برای او کانون آسایش و رفع خستگی و فراموشخانه گرفتاریهای بیرونی

باشد. زنی قادر است کانون خانوادگی را محل آسایش و فراموشخانه گرفتاریها قرار دهد که خود به اندازه مرد خسته و کوفته کار بیرون نباشد. وای به حال مردی که خسته و کوفته پا به خانه بگذارد و با همسری خسته تر و کوفته تر از خود روبرو شود. لهذا آسایش و سلامت و نشاط و فراغ خاطر زن برای مرد نیز ارزش فراوان دارد.

سرّ اینکه مردان حاضرند با جان کندن پول درآورند و دو دستی تقدیم زن خود کنند تا او با گشاده دستی خرج سر و بر خود کند این است که مرد نیاز روحی خود را به زن دریافته است؛ دریافته است که خداوند زن را مایه آسایش و آرامش روح او قرار داده است (وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا) «۱»؛ دریافته است که هر اندازه موجبات آسایش و فراغ خاطر همسر خود را فراهم کند، غیر مستقیم به سعادت خود خدمت کرده است و کانون خانوادگی خود را رونق بخشیده است؛ دریافته است که از دو همسر لازم است لاقل یکی مغلوب تلاشها و خستگیها نباشد تا بتواند آرامش دهنده روح دیگری باشد، و در این تقسیم کار آن که بهتر است در معرکه زندگی وارد نبرد شود مرد است و آن که بهتر می تواند آرامش دهنده روح دیگری باشد زن است.

زن از جنبه مالی و مادی نیازمند به مرد آفریده شده است و مرد از جنبه روحی. زن بدون اتکاء به مرد نمی تواند نیازهای فراوان مادی خود را- که چندین برابر مرد است- رفع کند. از این رو اسلام همسر قانونی زن (فقط همسر قانونی او را) نقطه اتکاء او معین کرده است.

زن اگر بخواهد آن طور که دلش می خواهد با تجمل زندگی کند، اگر به همسر قانونی خود متکی نباشد به مردان دیگر متکی خواهد شد. این همان وضعی است که مع الاسف نمونه های زیادی پیدا کرده و رو به افزایش است.

---

(۱). اعراف / ۱۸۹.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۴

### فلسفه تبلیغ علیه نفقه

مردان شکارچی این نکته را دریافته اند و یکی از علل تبلیغ علیه نفقه زن بر شوهر همین است که احتیاج فراوان زن به پول اگر از شوهر بریده شود زن به آسانی به دامن شکارچی خواهد افتاد.

اگر در فلسفه حقوقهای گزافی که در مؤسسات به خانمها پرداخته می شود دقت کنید، مفهوم عرض مرا بهتر در خواهید یافت. شک نداشته باشید که الغاء نفقه موجب ازدیاد فحشا می شود.

چگونه برای یک زن مقدر است که حساب زندگی خود را از مرد جدا کند و آنگاه بتواند خود را چنانکه طبیعتش اقتضا می کند اداره کند؟.

حقیقت را اگر بخواهید، فکر الغاء نفقه از طرف مردانی هم که از تجمل و اسراف زنان به ستوه آمده اند تقویت می شود؛ اینها می خواهند با دست خود زن و به نام آزادی و مساوات، انتقام خود را از زنان اسرافکار و تجمل پرست بگیرند.

ویل دورانت در لذات فلسفه پس از آن که تعریفی از ازدواج نوین به این صورت می کند: «زنشویی قانونی با جلوگیری قانونی از حمل و با حق طلاق وابسته به رضایت طرفین و نبودن فرزند و نفقه» می گوید:

«زنان تجمل پرست طبقه متوسط سبب خواهند شد که به زودی انتقام مرد زحمتکش از تمام جنس زن گرفته شود. ازدواج

چنان تغییر خواهد کرد که دیگر زنان بیکاری که فقط مایهٔ زینت و وحشت خانه‌های پرخرج بودند وجود نخواهند داشت. مردان از زنان خود خواهند خواست که خود مخارج خود را دریاورند.

زناشویی دوستانه (ازدواج نوین) حکم می‌کند که زن باید تا هنگام حمل کار کند.

در اینجا نکته‌ای هست که موجب تکمیل آزادی زن خواهد شد و آن اینکه از این به بعد باید خود خرج خود را از اول تا آخر بپردازد. انقلاب صنعتی نتایج بیرحمانهٔ خود را (در بارهٔ زن) ظاهر می‌سازد. زن باید در کارخانه با شوهر خود کار کند. زن به جای آنکه در اتاق خلوتی بنشیند و مرد را ناگزیر سازد که برای جبران بی‌حاصلی او دو برابر کار کند، باید در کار و پاداش و حقوق و تکالیف با او برابر باشد.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۵

آنگاه به صورت طنز می‌گوید: «معنی آزادی زن این است.»

### دولت به جای شوهر

این جهت که وظایف طبیعی زن در تولید نسل ایجاب می‌کند که زن از نقطه نظر مالی و اقتصادی نقطهٔ اتکایی داشته باشد، مطلبی نیست که قابل انکار باشد.

در اروپای امروز افرادی هستند که طرفداری از آزادی زن را به آنجا رسانده‌اند که از بازگشت دورهٔ «مادرشاهی» و طرد پدر به طور کلی از خانواده دم می‌زنند. به عقیدهٔ اینها با استقلال کامل اقتصادی زن و تساوی او در همهٔ شئون با مرد، در آینده پدر عضو زائد شناخته خواهد شد و برای همیشه از خانواده حذف خواهد شد.

در عین حال همین افراد دولت را دعوت می‌کنند که جانشین پدر شود و به مادران که قطعاً حاضر نخواهند بود به تنهایی تشکیل عائله بدهند و همهٔ مسئولیتها را به عهده بگیرند، پول و مساعده بدهد تا از بارداری جلوگیری نکنند و نسل اجتماع منقطع نگردد؛ یعنی زن خانواده که در گذشته نفقه خور و به قول اعتراض کنندگان مملوک مرد بوده است، از این به بعد نفقه خور و مملوک دولت باشد؛ وظایف و حقوق پدر به دولت منتقل گردد.

ای کاش افرادی که تیشه برداشته، کورکورانه بنیان استوار کانون مقدس خانوادگی ما را- که بر اساس قوانین مقدس آسمانی بنیان شده است- خراب می‌کنند، می‌توانستند به عواقب کار بیندیشند و شعاع دورتری را ببینند.

برتراند راسل در کتاب زناشویی و اخلاق فصلی تحت عنوان «خانواده و دولت» باز کرده است. در آنجا پس از آن که در بارهٔ بعضی دخالت‌های فرهنگی و بهداشتی دولت در بارهٔ کودکان بحثی می‌کند، می‌گوید:

«ظاهراً چیزی نمانده که پدر علت وجودی بیولوژیک خود را از دست بدهد ... یک عامل نیرومند دیگر در طرد پدر مؤثر است و آن تمایل زنان به استقلال مادی است.

زنانی که در رأی دادن شرکت می‌کنند غالباً متأهل نیستند و اشکالات زنان متأهل امروز بیش از زنان مجرد است و با وجود امتیازات قانونی، در رقابت برای مشاغل عقب می‌مانند ... برای زنان متأهل دو راه است که استقلال اقتصادی خود را حفظ کنند: یکی آن است که در مشاغل خود باقی بمانند و لازمهٔ این فرض این است که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۶

پرستاری اطفال خود را به پرستاران مزدبگیر واگذار کنند و بالتیجه کودکان کستانها و پرورشگاهها توسعه زیادی خواهد یافت و



نتیجه منطقی این وضع این است که از لحاظ روانشناسی برای کودک نه پدری وجود خواهد داشت نه مادری. راه دیگر آن است که به زنان جوان مساعده‌ای بپردازند که خودشان از اطفال نگهداری کنند.

طریقه اخیر به تنهایی مفید نبوده و باید با مقررات قانونی مبتنی بر استخدام مجدد مادر پس از آن که طفلش به سن معینی رسید تکمیل شود. اما این طریقه این امتیاز را دارد که مادر می‌تواند خود طفلش را بزرگ کند بدون اینکه برای این امر تحت تعلق حقارت آور مردی قرار گیرد... با فرض تصویب چنین قانونی باید انتظار عکس العمل آن را بر روی اخلاق فامیل داشت. قانون ممکن است مقرر دارد که مادر طفل نامشروع حق مساعده ندارد و یا اینکه در صورت وجود دلایلی حاکی از زنا‌ی مادر مساعده به پدر خواهد رسید. در این صورت پلیس محلی موظف خواهد بود که رفتار زنان متأهل را تحت نظر بگیرد. اثرات این قانون چندان درخشان نخواهد بود، ولی این خطر را دارد که در ذائقه کسانی که موجد این تکامل اخلاقی بوده‌اند چندان خوشایند واقع نشود. بالنتیجه می‌توان احتمال داد که دخالت‌های پلیس در این باره قطع شده و حتی مادرهای اطفال نامشروع از مساعده برخوردار شوند. در این صورت وظیفه اقتصادی پدر در طبقات کارگر بکلی از میان رفته و اهمیتش بیش از سگها و گربه‌ها برای اولادشان نخواهد بود... تمدن یا لاقل تمدنی که تاکنون توسعه یافته متمایل به تضعیف احساسات مادری است. محتملاً برای حفظ تمدنی که تحول و تکامل زیادی یافته لازم خواهد شد به زنان برای بارداری آن قدر پول بدهند که آنان در این کار نفع مسلمی بیابند. در این صورت لازم نیست که تمام زنان یا اکثریتشان شغل مادری را برگزینند، این هم شغلی چون مشاغل دیگر که زنان آن را با جدیت و وقوف کامل استقبال خواهند کرد. اما تمام اینها فرضیاتی بیش نیست و منظورم این است که نهضت زنان باعث زوال خانواده پدرشاهی است که از ماقبل تاریخ نماینده پیروزی مرد بر زن بوده است. جانشین شدن دولت به جای پدر در مغرب زمین که با آن مواجه هستیم، پیشرفتی شمرده می‌شود...».

الغاء نفقة زن (به قول این آقایان: استقلال مادی زنان) طبق گفته‌های بالا نتایج و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۷

آثار ذیل را خواهد داشت:

سقوط و طرد پدر از خانواده و لاقل از اهمیت افتادن پدر و بازگشت به دوره مادرشاهی، جانشین شدن دولت به جای پدر و مساعده و نفقه گرفتن مادران از دولت به جای پدر، تضعیف احساسات مادری، در آمدن مادری از صورت عاطفی به صورت شغل و کار و کسب.

بدیهی است که نتیجه همه اینها سقوط کامل خانواده است که قطعاً مستلزم سقوط انسانیت است. همه چیز درست خواهد شد و فقط یک چیز جای خالی خواهد داشت و آن سعادت و مسرت و برخوردارگی از لذات معنوی مخصوص قانون خانوادگی است.

به هر حال منظورم این است که حتی طرفداران استقلال و آزادی کامل زن و طرد پدر از محیط خانواده، وظیفه طبیعی زن را در تولید نسل مستلزم حقی و مساعده‌ای و احیاناً مزد و کرایه‌ای می‌دانند که به عقیده آنها دولت باید این حق را بپردازد، بر خلاف مرد که وظیفه طبیعی او هیچ حقی را ایجاب نمی‌کند.

در قوانین کارگری جهان حد اقل مزدی که برای یک مرد قائل می‌شوند، شامل زندگی زن و فرزندانش نیز می‌شود؛ یعنی قوانین کارگری جهان حق نفقه زن و فرزند را به رسمیت می‌شناسد.

**آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین کرده است؟**

در اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۲۳، بند ۳ چنین آمده است:

«هرکس که کار می‌کند به مزد منصفانه و رضایت‌بخشی ذی‌حق می‌شود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند.»

در ماده ۲۵، بند ۱ می‌گوید:

«هرکس حق دارد که سطح زندگی او سلامت و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۸

در این دو ماده ضمناً تأیید شده است که هر مردی که عائله‌ای تشکیل می‌دهد باید متحمل مخارج و نفقه زن و فرزندان خود بشود؛ مخارج آنها جزء مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب می‌شود.

اعلامیه حقوق بشر با اینکه تصریح می‌کند که زن و مرد دارای حقوق مساوی می‌باشند، نفقه دادن مرد به زن را با تساوی حقوق زن و مرد منافی ندانسته است.

علی‌هذا کسانی که همواره به اعلامیه حقوق بشر و تصویب آن در مجلسین استناد می‌کنند، باید مسأله نفقه را یک مسأله خاتمه یافته تلقی کنند. و آیا غرب پرستانی که به هر چیزی که رنگ اسلامی دارد نام ارتجاع و تأخر می‌دهند، به خود اجازه خواهند داد که به ساحت قدس اعلامیه حقوق بشر هم توهین کنند و آن را از آثار مالکیت مرد و مملوکیت زن معرفی کنند؟ از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر در ماده بیست و پنجم چنین می‌گوید:

«هرکس حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء، بیوگی، پیری یا در تمام مواردی که به علل خارج از اراده انسان وسایل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانگی برخوردار شود.»

در اینجا اعلامیه حقوق بشر گذشته از اینکه از دست دادن شوهر را به عنوان از دست دادن وسیله معاش برای زن معرفی کرده است، بیوگی را در ردیف بیکاری، بیماری، نقص اعضاء ذکر کرده است؛ یعنی زنان را در ردیف بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص الاعضاء ذکر کرده است. آیا این یک توهین بزرگ نسبت به زن نیست؟

مسئلاً اگر در یکی از کتابها یا دفترچه‌های قانونی مشرق زمین چنین تعبیری یافت می‌شد، فریاد اعتراض به آسمان بلند بود، همچنانکه نظیر آن را در مورد بعضی قوانین ایران خودمان دیدیم.

اما یک انسان واقع بین که تحت تأثیر هو و جنجال نباشد و تمام جوانب را ببیند، می‌داند که نه قانون خلقت که مرد را یکی از وسایل معاش زن قرار داده و نه اعلامیه حقوق بشر که «بیوگی» را به عنوان از دست دادن وسیله معیشت یاد کرده است و نه قانون اسلام که زن را واجب النفقه مرد شمرده است، هیچ کدام به زن توهین نکرده‌اند، چون این یک جانب قضیه است که زن نیازمند به مرد آفریده شده است و مرد نقطه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۲۹

اتکاء زن شمرده می‌شود.

قانون خلقت برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر به یکدیگر ببیوندد و کانون خانوادگی را - که پایه اصلی سعادت بشر است - استوارتر سازد، زن و مرد را نیازمند به یکدیگر آفریده است. اگر از جنبه مالی مرد را نقطه اتکاء زن قرار داده است، از جنبه آسایش روحی زن را نقطه اتکاء مرد قرار داده است. این دو نیاز مختلف، بیشتر آنها را به یکدیگر نزدیک و متحد می‌کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۱

### اشاره

- \* اسلام ناهمواریهای ارث زن را اصلاح کرد.
  - \* وضع ارثی زن معلول مهر و نفقه است نه علت آن.
  - \* اگر تنها جنبه اقتصادی مطرح بود، اسلام تفاوتی میان ارث زن و مرد قائل نمی‌شد.
  - \* دو برابر شدن ارث مرد به خاطر تحمیلی است که از جهات دیگر بر بودجه مرد وارد شده است.
- فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۳

### مسأله ارث

### اشاره

دنیای قدیم یا به زن اصلاً ارث نمی‌داد و یا ارث می‌داد اما با او مانند صغیر رفتار می‌کرد یعنی به او استقلال و شخصیت حقوقی نمی‌داد. احياناً در بعضی از قوانین قدیم جهان اگر به دختر ارث می‌دادند به فرزندان او ارث نمی‌دادند، بر خلاف پسر که هم خودش می‌توانست ارث ببرد و هم فرزندان او می‌توانستند وارث مال پدر بزرگ بشوند. و در بعضی از قوانین دیگر جهان که به زن مانند مرد ارث می‌دادند، نه به صورت سهم قطعی و به تعبیر قرآن «نَصیباً مَفْرُوضاً» بود بلکه به این صورت بود که به مورث حق می‌دادند که در باره دختر خود نیز اگر بخواهد وصیت کند.

تاریخچه ارث زن طولانی است. محققین و مطلعین، بحثهای فراوانی کرده و نوشته‌های زیادی در اختیار گذاشته‌اند. لزومی نمی‌بینم به نقل گفته‌ها و نوشته‌های آنها بپردازم. خلاصه‌اش همین بود که ذکر شد.

### علل محرومیت زن از ارث

علت اصلی محرومیت زنان از ارث، جلوگیری از انتقال ثروت خانواده‌ای به خانواده دیگر بوده است. طبق عقاید قدیمی نقش مادر در تولید فرزند ضعیف است؛ مادران فقط ظروفی هستند که در آن ظرفها نطفه مردان پرورش می‌یابد و فرزند به فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۴

وجود می‌آید. از این رو معتقد بودند که فرزندان پسر یک مرد، فرزندان او و جزء خانواده او هستند و اما فرزندان پسر یک مرد، فرزندان او و جزء خانواده او نیستند، بلکه جزء خانواده پدر شوهر دختر محسوب می‌شوند. روی این حساب اگر دختر ارث ببرد و بعد ارث او به فرزندان او منتقل شود، سبب می‌شود که ثروت یک خانواده به یک خانواده بیگانه منتقل گردد.

در کتاب ارث در حقوق مدنی ایران تألیف مرحوم دکتر موسی عمید، صفحه ۸، پس از آن که می‌گوید: در دوره‌های قدیم، مذهب اساس خانواده‌ها را تشکیل می‌داده نه علقه طبیعی، می‌گوید:

«ریاست مذهبی در این خانواده (پدرشاهی) با پدر بزرگ خانواده بود و پس از او اجرای مراسم و تشریفات مذهب خانواده‌گی

فقط به واسطه اولاد ذکور از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شد و پیشینیان مردان را فقط وسیله ابقای نسل می‌دانستند و پدر خانواده چنانکه حیات‌بخش پسر خویش بود، همچنین عقاید و رسوم دینی خود و حق نگه داشتن آتش و خواندن ادعیه مخصوصه مذهبی را نیز بدو انتقال می‌داد، چنانکه در وداهای هند و قوانین یونان و رم مسطور است که قوه تولید منحصر به مردان است و نتیجه این عقیده کهن این شد که ادیان خانوادگی به مردان اختصاص یابد و زنان را بی‌واسطه پدر یا شوهر هیچ‌گونه دخالتی در امر مذهب نبوده... و چون در اجرای مراسم مذهبی سهم نبودند از سایر مزایای خانوادگی نیز قهرأ بی‌بهره بودند، چنانکه بعدها که وراثت ایجاد شد زنان از این حق محروم شدند.».

محرومیت زن از ارث علل دیگر نیز داشته است، از آن جمله ضعف قدرت سربازی زن است. آنجا که ارزشها بر اساس قهرمانیها و پهلوانیها بود و یکی مرد جنگی را به از صد هزار آدم ناتوان می‌دانستند، زن را به خاطر عدم توانایی بر انجام عملیات دفاعی و سربازی از ارث محروم می‌کردند.

عرب جاهلیت از همین نظر مخالف ارث بردن زن بود و تا پای مردی- و لو در طبقات بعدی- در میان بود، به زن ارث نمی‌داد. لهذا وقتی که آیه ارث نازل شد و تصریح کرد به اینکه: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۵

الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» (۱) باعث تعجب اعراب شد. اتفاقاً در آن اوقات برادر حسان بن ثابت، شاعر معروف عرب، مرد و از او زنی با چند دختر باقی ماند. پسرعموهای او همه دارایی او را تصرف کردند و چیزی به زن و فرزندان او ندادند. زن او شکایت نزد رسول اکرم برد. رسول اکرم آنها را احضار کرد. آنها گفتند:

زن که قادر نیست سلاح بپوشد و در مقابل دشمن بایستد، این ما هستیم که باید شمشیر دست بگیریم و از خودمان و از این زنها دفاع کنیم، پس ثروت هم باید متعلق به مردان باشد. ولی رسول اکرم حکم خدا را به آنها ابلاغ کرد.

## ارث پسر خوانده

اعراب جاهلیت گاهی کسی را پسر خوانده قرار می‌دادند و در نتیجه، آن پسر خوانده مانند یک پسر حقیقی وارث میت شمرده می‌شد. رسم پسر خواندگی در میان ملت‌های دیگر و از آن جمله ایران و روم قدیم موجود بوده است. طبق این رسم یک پسر خوانده به دلیل اینکه پسر است از مزایایی برخوردار بود که دختران نسلی برخوردار نبودند. از جمله مزایای پسر خوانده ارث بردن بود، همچنان [که] ممنوعیت ازدواج شخص با زن پسر خوانده یکی دیگر از این مزایا و آثار بود. قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد.

## ارث هم پیمان

اعراب رسم دیگری نیز در ارث داشتند که آن را نیز قرآن کریم منسوخ کرد و آن رسم «هم‌پیمانی» بود. دو نفر بیگانه با یکدیگر پیمان می‌بستند که «خون من خون تو و تعرض به من تعرض به تو و من از تو ارث ببرم و تو از من ارث ببری». به موجب این پیمان این دو نفر بیگانه در زمان حیات از یکدیگر دفاع می‌کردند و هر کدام زودتر می‌مرد دیگری مال او را به ارث می‌برد.

اعراب گاهی زن میت را جزء اموال و دارایی او به حساب می‌آوردند و به صورت

(۱). نساء / ۷.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۶

سهم الارث او را تصاحب می‌کردند. اگر میت پسری از زن دیگر می‌داشت، آن پسر می‌توانست به علامت تصاحب، جامه‌ای بر روی آن زن بپوشاند و او را از آن خویش بشمارد. بسته به میل او بود که آن زن را به عقد نکاح خود درآورد و یا او را به زنی به شخص دیگری بدهد و از مهر او استفاده کند. این رسم نیز منحصر به اعراب نبوده است و قرآن آن را منسوخ کرد. در قوانین قدیم هندی و ژاپنی و رومی و یونانی و ایرانی تبعیضهای ناروا در مسئله ارث، زیاد وجود داشته است و اگر بخواهیم به نقل آنچه مطلعین گفته‌اند پردازیم چندین مقاله خواهد شد.

### ارث زن در ایران ساسانی

مرحوم سعید نفیسی در (تاریخ اجتماعی ایران از زمان ساسانیان تا انقراض امویان) صفحه ۴۲ می‌نویسد:

«در زمینه تشکیل خانواده نکته جالب دیگر که در تمدن ساسانی دیده می‌شود این است که چون پسری به سن رشد و بلوغ می‌رسید، پدر یکی از زنان متعدد خود را به عقد زناشویی وی در می‌آورد. نکته دیگر این است که زن در تمدن ساسانی شخصیت حقوقی نداشته است و پدر و شوهر اختیارات بسیار وسیعی در دارایی وی داشته‌اند. هنگامی که دختری به پانزده سالگی می‌رسید و رشد کامل کرده بود، پدر یا رئیس خانواده مکلف بود او را به شوی بدهد. اما سن زناشویی پسر را بیست سالگی دانسته‌اند و در زناشویی رضایت پدر شرط بود. دختری که به شوی می‌رفت دیگر از پدر یا کفیل خود ارث نمی‌برد و در انتخاب شوهر هیچ گونه حقی برای او قائل نبودند. اما اگر در سن بلوغ، پدر در زناشویی وی کوتاهی می‌کرد حق داشت به ازدواج نامشروع اقدام بکند و در این صورت از پدر ارث نمی‌برد.

شماره زنانی که مردی می‌توانست بگیرد نامحدود بود و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشته است. اصول زناشویی در دوره ساسانی - چنانکه در کتابهای دینی زردشتی آمده - بسیار پیچیده و در هم بوده و پنج قسم زناشویی رواج داشته است:

۱. زنی که به رضای پدر و مادر، شوهر می‌رفت فرزندان می‌زاد که در این جهان و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۷

آن جهان از او بودند و او را «پادشاه زن» می‌گفتند.

۲. زنی که یگانه فرزند پدر و مادرش بود، او را «اوگ زن» یعنی زن یگانه می‌گفتند و نخستین فرزندی که می‌زاد به پدر و مادرش داده می‌شد تا جانشین فرزندی بشود که از خانه آنها رفته است و شوهر کرده و پس از آن این زن را هم «پادشاه زن» می‌گفتند.

۳. اگر مردی در سن بلوغ بی‌زن می‌مرد، خانواده‌اش زن بیگانه‌ای را جهیز می‌داد و او را به کابین مرد بیگانه‌ای در می‌آورد و آن زن را «سدرزن» یعنی زن خوانده می‌گفتند و هرچه فرزند او می‌زاد، نیمی به آن مرد مرده تعلق می‌گرفت و در آن جهان

فرزند او می‌شد و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود.

۴. زن بیوه‌ای که دو بار شوهر کرده بود «چغرز» می‌گفتند که به معنی چاکر زن یعنی زن خادمه باشد، و اگر از شوی اول خود فرزند نداشت او را «سدرزن» می‌دانستند ...

۵. زنی که بی‌رضای پدر و مادرش به شوهر می‌رفت، در میان زنان پست‌ترین پایه را داشت و او را «خودسرای زن» یعنی زن خودسر می‌گفتند و از پدر و مادر خود ارث نمی‌برد مگر پس از آن که پسرش به سن بلوغ برسد و او را به عنوان «اوگ زن» به عقد درآورد.

در قوانین اسلام هیچ‌یک از ناهمواریهای گذشته در مورد ارث وجود ندارد. چیزی که در قوانین اسلامی مورد اعتراض مدعیان تساوی حقوق است این است که سهم الارث زن در اسلام معادل نصف سهم الارث مرد است. از نظر اسلام پسر دو برابر دختر و برادر دو برابر خواهر و شوهر دو برابر زن ارث می‌برد. تنها در مورد پدر و مادر است که اگر میت فرزندی داشته باشد و پدر و مادرش نیز زنده باشد، هر یک از پدر و مادر یک ششم از مال میت را به ارث می‌برند.

علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف سهم الارث مرد قرار داد وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و سربازی و برخی قوانین جزایی دارد؛ یعنی وضع خاص ارثی زن معلول وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و غیره دارد.

اسلام به موجب دلایلی که در مقالات پیش‌گفتیم مهر و نفقه را لازمی و مؤثر در استحکام زناشویی و تأمین آسایش خانوادگی و ایجاد وحدت میان زن و شوهر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۸

می‌شناسد. از نظر اسلام الغاء مهر و نفقه و خصوصاً نفقه موجب تزلزل اساس خانوادگی و کشیده شدن زن به سوی فحشاء است. و چون مهر و نفقه را لازم می‌داند و به این سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است، اسلام می‌خواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود. لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است.

## ایراد غرب‌پرستان

برخی از غرب‌پرستان وقتی که در این مسأله داد سخن می‌دهند و نقص سهم الارث زن را یک وسیله تبلیغ و هیاهو علیه اسلام قرار می‌دهند، موضوع مهر و نفقه را پیش می‌کشند. می‌گویند چه لزومی دارد که ما سهم زن را در ارث از سهم مرد کمتر قرار دهیم و آنگاه این کمبود را به وسیله مهر و نفقه جبران کنیم؟ چرا چپ‌اندرفیچی کار کنیم و لقمه را از پشت گردن به دهان ببریم؟ از اول سهم الارث زن را معادل سهم الارث مرد قرار می‌دهیم تا مجبور نشویم با مهر و نفقه آن را جبران کنیم.

اولاً این دایگان مهربانتر از مادر، علت را به جای معلول و معلول را به جای علت گرفته‌اند. اینها خیال کرده‌اند مهر و نفقه معلول وضع خاص ارثی زن است، غافل از اینکه وضع خاص ارثی زن معلول مهر و نفقه است. ثانیاً گمان کرده‌اند آنچه در اینجا وجود دارد صرفاً جنبه مالی و اقتصادی است. بدیهی است اگر تنها جنبه مالی و اقتصادی مطرح بود دلیلی نداشت که مهر و نفقه‌ای در کار باشد و یا سهم الارث زن و مرد تفاوت داشته باشد. چنانکه در مقاله پیش‌گفتیم اسلام جهات زیادی را که بعضی طبیعی و بعضی روانی است در نظر گرفته است. از یک طرف احتیاجات و گرفتاریهای زیاد زن از لحاظ تولید نسل در صورتی که مرد طبعاً از همه آنها آزاد است، از طرف دیگر قدرت کمتر او از مرد در تولید و تحصیل ثروت، و از جانب سوم

استهلاک ثروت بیشتر او از مرد، بعلاوه ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و به عبارت دیگر روانشناسی زن و مرد و اینکه مرد همواره باید به صورت خرج کننده برای زن باشد و بالأخره ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام علقه خانوادگی می شود، اسلام همه اینها را در نظر گرفته و مهر و نفقه را از این جهات لازم دانسته است. این امور ضروری و لازم به طور غیر مستقیم سبب شده که بر بودجه مرد تحمیل

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۳۹

وارد شود. از این رو اسلام دستور داده که به خاطر جبران تحمیلی که بر مرد شده است، مرد دو برابر زن سهم الارث ببرد. پس تنها جنبه مالی و اقتصادی در میان نیست که گفته شود چه لزومی دارد در یک جا سهم زن کسر شود و در جای دیگر جبران گردد.

### ایراد زنادقه صدر اسلام بر مسئله ارث

گفتیم از نظر اسلام مهر و نفقه علت است و وضع ارثی زن معلول. این مطلبی نیست که تازه ابراز شده باشد، از صدر اسلام مطرح بوده است.

ابن ابی العوجاء مردی است که در قرن دوم می زیسته و به خدا و مذهب اعتقاد نداشته است. این مرد از آزادی آن عصر استفاده می کرد و عقاید الحادی خود را همه جا ابراز می داشت. حتی گاهی در مسجد الحرام یا مسجد النبی می آمد و با علمای عصر راجع به توحید و معاد و اصول اسلام به بحث می پرداخت. یکی از اعتراضات او به اسلام همین بود، می گفت: «ما بِالْمَرْأَةِ الْمَسِيئَةِ الضَّعِيفَةِ تَأْخُذُ سَيِّئاً وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ سَيِّئاً هَمِينَ؟» یعنی چرا زن بیچاره که از مرد ناتوانتر است باید یک سهم ببرد و مرد که تواناتر است دو سهم ببرد؟ این خلاف عدالت و انصاف است. امام صادق فرمود: این برای این است که اسلام سربازی را از عهده زن برداشته و بعلاوه مهر و نفقه را به نفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه پردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است. از این رو سهم زن در ارث از مرد کمتر شده است. امام صادق صریحاً وضع خاص ارثی زن را معلول مهر و نفقه و معافیت از سربازی و دیه شمرده. نظیر این پرسشها از سایر ائمه دین شده است و همه آنها به همین نحو پاسخ گفته اند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۱

### بخش دهم: حق طلاق

#### اشاره

- \* افزایش روزافزون طلاق، یا بیماری قرن بیستم.
- \* دنیای امروز از طرفی بر عوامل اجتماعی طلاق می افزاید و از طرفی می خواهد با زور قانون جلو طلاق را بگیرد.
- \* پنج فرضیه درباره طلاق.
- \* آیا لازمه تقدس ازدواج این است که راه طلاق بکلی بسته باشد؟.
- \* مشکلات اجتماعی با قانون تنها حل نمی شود.
- \* طلاق از نظر اسلام مبعوض ترین چیزهاست.

\* آیا راست است که امام حسن «مطلق» بوده است؟.

\* آنجا که رکن اساسی، عاطفه است از اجبار قانونی کاری ساخته نیست.

\* خاموشی شعله محبت مرد، به حیات خانوادگی پایان می‌دهد و خاموشی شعله محبت زن آن را نیمه جان می‌سازد.

\* اسلام با چسباندن زن به مرد با زور موافق نیست.

\* دنیای غرب در افزودن بر فساد و انحراف، به زن و مرد سهم «مساوی» داده است.

\* مرد کوهسار است و زن چشمه، فرزندان به منزله گلها و شکوفه‌ها.

\* صلح و سازش میان زن و مرد از نوع «صلح مسلح» نمی‌تواند باشد.

\* مواعی که اسلام برای طلاق ایجاد کرده است.

\* دادگاه خانوادگی از نظر قرآن.

\* همان قانونی که ماهیت ازدواج را «تصاحب» قرار داده، ماهیت طلاق را «رهایی» قرار داده است.

\* حق طلاق غیر از حق فسخ است.

\* طلاق به صورت یک حق طبیعی، مخصوص مرد است، اما به صورت یک حق قراردادی، زن نیز می‌تواند از آن بهره‌مند باشد.

\* طلاق قضایی.

\* آنجا که طلاق مانند یک زایمان غیر طبیعی، به کمک جراح و عوامل جراحی صورت می‌گیرد.

\* اسلام، قانونی که بتوان آن را «سرطان» نامید ندارد.

\* نمونه‌ای از راه حل‌های اسلامی در زمینه بن‌بست‌هایی که حق مالکیت به وجود می‌آورد.

\* اصل اسلامی: «یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۳

## حق طلاق

### اشاره

هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن را مورد توجه قرار نداده است، و در هیچ عصری مانند این عصر عملاً بشر دچار این خطر و آثار سوء ناشی از آن نبوده است.

قانون‌گذاران، حقوق‌دانان، روانشناسان هر کدام با وسایلی که در اختیار دارند سعی می‌کنند بنیان ازدواجها را استوارتر و پایدارتر و خلل‌ناپذیرتر سازند اما «از قضا سرکنگبین صفرا فزود». آمارها نشان می‌دهد که سال به سال بر عدد طلاقها افزوده می‌شود و خطر از هم پاشیدن بر بسیاری از کانونهای خانوادگی سایه افکننده است.

معمولاً هر وقت یک بیماری مورد توجه قرار می‌گیرد و مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن به کار می‌رود، از میزان تلفات آن کاسته می‌شود و احیاناً ریشه کن می‌گردد اما بیماری طلاق برعکس است.

### افزایش طلاق در زندگی جدید



در گذشته کمتر در باره طلاق و عوارض سوء آن و علل پیدایش و افزایش آن و راه جلوگیری از وقوع آن فکر می کردند. در عین حال کمتر طلاق صورت می گرفت و کمتر آشیانه‌ها بهم می خورد. مسلماً تفاوت دیروز و امروز در این است که امروز علل

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۴

طلاق فزونی یافته است. زندگی اجتماعی شکلی پیدا کرده است که موجبات جدایی و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای خانوادگی بیشتر شده است و از همین جهت مساعی دانشمندان و خیرخواهان تاکنون به جایی نرسیده است و متأسفانه آینده خطرناکتری در پیش است.

در شماره ۱۰۵ مجله زن روز مقاله جالبی از مجله نیوزویک تحت عنوان «طلاق در آمریکا» درج شد. این مجله می نویسد: «طلاق گرفتن در آمریکا به آسانی تا کسی گرفتن است».

و هم می نویسد:

«در میان مردم آمریکا دو ضرب المثل از همه ضرب المثل‌های دیگر در باره طلاق معروفتر است: یکی اینکه «حتی دشوارترین سازشها هم میان زن و شوهر از طلاق بهتر است». این ضرب المثل را شخصی به نام سروانتس در حدود چهار قرن پیش گفته است. ضرب المثل دوم که از شخصی است به نام سامی کاهن، در نیمه دوم قرن بیستم گفته شده است و درست نقطه مقابل ضرب المثل اول است و شعاری است بر ضد او و آن این است: عشق دوم دلپذیرتر است».

از متن مقاله نامبرده برمی آید که ضرب المثل دوم کار خود را در آمریکا کرده است، زیرا می نویسد:

«سراب طلاق نه تنها «تازه پیوندها» بلکه مادران آنها و زن و شوهران «دیرینه پیوند» را هم به خود می کشد، به طوری که از جنگ دوم به این طرف سطح طلاق در آمریکا به طور متوسط از سالی ۴۰۰ / ۱۰۰۰ طلاق پایین تر نرفته است و ۴۰ درصد ازدواجهای بهم خورده ۱۰ سال یا بیشتر و ۱۳ درصد آن ازدواجها بیش از ۲۰ سال دوام داشته است. سن متوسط دو میلیون زن مطلقه آمریکایی ۴۵ سال است. ۶۲ درصد زنان مطلقه به هنگام جدایی، کودکان کمتر از ۱۸ سال داشته‌اند. زنان مزبور در واقع نسل خاصی را تشکیل می دهند».

سپس می نویسد:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۵

«با وجودی که پس از طلاق، زن آمریکایی خویشتن را «آزادتر از آزاد» حس می کند ولی مطلقه‌های آمریکایی، چه جوان و چه میانسال، شادکام نیستند و این ناشادی را می توان از میزان روزافزون مراجعات زنان به روانکاو و روانشناس یا از پناه بردن آنها به الکل و یا از افزایش سطح خودکشی در میان آنان دریافت. از هر ۴ زن مطلقه یکی الکی می شود و میزان خودکشی میان آنها سه برابر زنان شوهردار است. خلاصه اینکه زن آمریکایی همین که از دادگاه طلاق با پیروزی بیرون می آید می فهمد که زندگی بعد از طلاق آنچنان که می پنداشته بهشت نیست ... دنیایی که ازدواج را بعد از قوانین طبیعی محکمترین رابطه انسانی دانسته، بسیار دشوار است که عقیده خوبی در باره زنی که این پیوند را گسسته نشان دهد.

ممکن است جامعه چنین زنی را گرامی بدارد، پرستش کند و حتی بر او غبطه خورد ولی هرگز به چشم کسی که در زندگی خصوصی دیگری وارد شود و ایجاد خوشبختی کند بدو نمی نگرد».

این مقاله ضمناً این پرسش را طرح می کند که آیا علت طلاقهای فراوان، ناسازگاری و عدم توافق اخلاقی میان زن و شوهر است یا چیز دیگر است؟ می گوید:

«اگر ناسازگاری را عامل جدایی «جوانان نوییوند» بدانیم پس جدایی زوجهای «دیرینه پیوند» را چگونه باید توجیه کرد؟ با توجه به امتیازی که قوانین آمریکا به زن مطلقه می‌دهد، جواب این است که علت طلاق در ازدواجهای ده یا بیست‌ساله ناسازگاری نیست بلکه بی‌میلی به تحمل ناسازگاریهای دیرین و هوس برای درک لذات بیشتر و کام‌جوییهای دیگر است. در عصر قرصهای ضد حاملگی و دوران انقلاب جنسی و اعتلای مقام زن، این عقیده در میان بسیاری از زنان قوت گرفته که خوشی و لذت مقدم بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی است. زن و شوهری را می‌بینید که سالها با هم زندگی می‌کنند، بچه‌دار می‌شوند و در غم و شادی هم شرکت داشته‌اند، ولی ناگهان زن برای طلاق تلاش می‌کند بدون آنکه هیچ تغییری در وضع مادی و معنوی شوهرش پدید آمده باشد. علت این است که تا دیروز حاضر بود یکنواختی کسل‌کننده زندگی را تحمل کند ولی اکنون به تحمل یکنواختی تمایلی ندارد... زن آمریکایی امروز کام‌جو تر از زن دیروزی بوده و در فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۶

برابر نارسایی آن کم تحمل‌تر از مادر بزرگ خویش است.»

### طلاق در ایران

افزایش طلاق منحصر به آمریکا نیست، بیماری عمومی قرن است. در هر جا که آداب و رسوم جدید غربی بیشتر نفوذ کرده است، آمار طلاق هم افزایش یافته است. مثلاً اگر ایران خودمان را در نظر بگیریم، طلاق در شهرها بیش از ولایات است و در تهران که آداب و عادات غربی رواج بیشتری دارد بیش از شهرهای دیگر است. در روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۵۱۲ آمار مختصری از ازدواجها و طلاقهای ایران ذکر کرده بود، نوشته بود: «بیش از یک چهارم طلاقهای ثبت‌شده سراسر کشور مربوط به تهران است؛ یعنی ۲۷ درصد طلاقهای ثبت شده را تهران تشکیل می‌دهد، با اینکه نسبت جمعیت تهران به جمعیت سراسر کشور ۱۰ درصد می‌باشد. به طور کلی درصد طلاق در شهر تهران بیش از درصد ازدواج است. وقایع ازدواج تهران ۱۵ درصد کل ازدواج کشور است.»

### محیط طلاق زای آمریکا

بگذارید حالا که سخن از افزایش طلاق در آمریکا به میان آمد و از مجله نیوزویک نقل شد که زن آمریکایی کام‌جویی و لذت را بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی مقدم می‌دارد، گامی جلوتر برویم و ببینیم چرا زن آمریکایی چنین شده است. مسلماً مربوط به سرشت زن آمریکایی نیست، علت اجتماعی دارد؛ این محیط آمریکاست که این روحیه را به زن آمریکایی داده است. غرب پرستان ما سعی دارند بانوان ایرانی را در مسیری بیندازند که زنان آمریکایی رفته‌اند. اگر این آرزو جامعه عمل بیوشد، مسلماً زن ایرانی و کانون خانوادگی ایرانی نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت زن آمریکایی و خانواده آمریکایی خواهد داشت.

هفته نامه بامشاد در شماره ۶۶ (۴/۵/۴۴) چنین نوشته بود:

«بینید کار به کجا کشیده که صدای فرانسویان هم بلند شده که «آمریکاییها دیگر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۷

شورش را در آورده‌اند». عنوان برجسته مقاله روزنامه فرانس سوار این است که در بیش از ۲۰۰ رستوران و کاباره ایالت کالیفرنیا پیشخدمتهای زن با سینه باز کار می‌کنند. در این مقاله نوشته شده که «مونو کینی»، مایویی که سینه‌های زنان را نمی‌پوشاند، در سانفرانسیسکو و لوس آنجلس به عنوان لباس کار شناخته شده است. در شهر نیویورک دهها سینما فیلمهایی را نشان می‌دهند که فقط در زمینه مسائل جنسی است و تصاویر برهنه زنان بر بالای در آنها به چشم می‌خورد. اسامی بعضی از آنها از این قرار است: «مردانی که زنان خود را با هم عوض می‌کنند»، «دخترانی که مخالف اخلاقند»، «تنکه‌ای که هیچ چیز را نمی‌پوشاند». در ویتترین کتابخانه‌ها کمتر کتابی است که عکس زن لخت در پشت آن نباشد؛ حتی کتابهای کلاسیک هم از این قاعده مستثنی نیست و در میان آنها کتابهایی از این قبیل به حد وفور دیده می‌شود: «وضع جنسی شوهران آمریکایی»، «وضع جنسی مردان غرب»، «وضع جنسی جوانهای کمتر از بیست سال»، «شیوه‌های جدید در امور جنسی بر اساس تازه ترین اطلاعات». نویسنده روزنامه فرانس سوار آنگاه با تعجب و نگرانی از خودش می‌پرسد که آمریکا دارد به کجا می‌رود؟». بامشاد آنگاه می‌نویسد:

«راستش اینکه هر کجا که می‌خواهد برود ... من فقط دلم برای آن عده از مردم مملکت می‌سوزد که خیال می‌کنند در پهنه جهان سرمشق مناسبی پیدا کرده‌اند و در این راه سر از پا نمی‌شناسند.»

پس معلوم می‌شود اگر زن آمریکایی سر به هوا شده است و کامجویی را بر وفاداری به شوهر و خانواده ترجیح می‌دهد زیاد مقصر نیست؛ این محیط اجتماعی است که چنین تیشه به ریشه کانون مقدس خانوادگی زده است.

عجبا! پیشقراولان قرن ما روز به روز عوامل اجتماعی طلاق و انحلال کانون خانوادگی را افزایش می‌دهند و با یکدیگر در این راه مسابقه می‌دهند و آنگاه فریاد می‌کشند که چرا طلاق این قدر زیاد است؟ اینها از طرفی عوامل طلاق را افزایش می‌دهند و از طرف دیگر می‌خواهند با قید و بند قانون جلو آن را بگیرند. «این حکم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۸

چنین بود که کج دار و مریز».

## فرضیه‌ها

اکنون مطلب را از ریشه مورد بحث قرار دهیم. اول از جنبه نظری ببینیم آیا طلاق خوب است یا بد؟ آیا خوب است راه طلاق به طور کلی باز باشد؟ آیا خوب است که کانونهای خانوادگی پشت سر هم از هم بپاشد؟ اگر این خوب است، پس هر جریانی که بر افزایش طلاقها بیفزاید عیب ندارد. و یا باید راه طلاق بکلی بسته باشد و پیوند ازدواج اجباراً شکل ابدیت داشته باشد و جلو هر جریانی که موجب سستی پیوند مقدس ازدواج می‌شود گرفته شود؟ یا راه سومی در کار است: قانون نباید راه طلاق را به طور کلی بر زن و مرد ببندد بلکه باید راه را باز بگذارد؛ طلاق احياناً ضروری و لازم تشخیص داده می‌شود. در عین حال که قانون راه را بکلی نمی‌بندد، اجتماع باید مساعی کافی به کار برد که موجبات تفرقه و جدایی میان زنان و شوهران به وجود نیاید. اجتماع باید با عللی که سبب تفرقه و جدایی زنان و شوهران و بی‌آشیانه شدن کودکان می‌گردد مبارزه کند؛ و اگر اجتماع موجبات طلاق را فراهم کند، منع و بست قانون نمی‌تواند کاری صورت بدهد.

اگر بنا بشود قانون راه طلاق را باز بگذارد، آیا بهتر است به چه شکلی باز بگذارد؟ آیا باید این راه تنها برای مرد یا برای زن باز باشد یا باید برای هر دو باز باشد؟ و بنا بر شق دوم، آیا بهتر است راهی که باز می‌گذارد برای زن و مرد به یک شکل

باشد؟ راه خروجی زن و مرد را از حصار ازدواج به یک نحو قرار دهد؟ یا بهتر این است که برای هر یک از زن و مرد یک در خروجی جداگانه قرار دهد؟.

مجموعاً پنج فرضیه در مورد طلاق می توان اظهار داشت:

۱. بی اهمیتی طلاق و برداشتن همه قیدوبندهای قانونی و اخلاقی جلوگیری از طلاق.

کسانی که به ازدواج تنها از نظر کامجویی فکر می کنند، جنبه تقدس و ارزش خانواده را برای اجتماع در نظر نمی گیرند و از طرفی فکر می کنند پیوندهای زناشویی هرچه زودتر تجدید و تبدیل شود لذت بیشتری به کام زن و مرد می ریزد، این فرضیه را تأیید می کنند. آن کس که می گوید: «عشق دوم همیشه دلپذیرتر است» طرفدار همین فرضیه است. در این فرضیه، هم ارزش اجتماعی قانون خانوادگی فراموش شده است

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۴۹

و هم مسرت و صفا و صمیمیت و سعادت که تنها در اثر ادامه پیوند زناشویی و یکی شدن و یکی دانستن دو روح پیدا می شود نادیده گرفته شده است. این فرضیه ناپخته ترین و ناشیانه ترین فرضیه ها در این زمینه است.

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۲۴۹

۲. اینکه ازدواج یک پیمان مقدس است، وحدت دلها و روحهاست و باید برای همیشه این پیمان ثابت و محفوظ بماند و طلاق از قاموس اجتماع بشری باید حذف شود. زن و شوهری که با یکدیگر ازدواج می کنند، باید بدانند که جز مرگ چیزی آنها را از یکدیگر جدا نمی کند.

این فرضیه همان است که کلیسای کاتولیک قرنهای گذشته طرفدار آن است و به هیچ قیمتی حاضر نیست از آن دست بردارد. طرفداران این فرضیه در جهان رو به کاهش اند. امروز جز در ایتالیا و در اسپانیای کاتولیک به این قانون عمل نمی شود. مکرر در روزنامه ها می خوانیم که فریاد زن و مرد ایتالیایی از این قانون بلند است و کوششها می شود که قانون طلاق به رسمیت شناخته شود و بیش از این ازدواجهای ناموفق به وضع ملالت بار خود ادامه ندهند.

چندی پیش در یکی از روزنامه های عصر مقاله ای از روزنامه دلی اکسپرس تحت عنوان «ازدواج در ایتالیا یعنی بندگی زن» ترجمه شده بود و من خواندم. در آن مقاله نوشته بود: در حال حاضر به واسطه عدم وجود طلاق در ایتالیا عملاً افراد بسیاری از مردم به صورت نامشروع روابط جنسی برقرار می کنند. طبق نوشته آن مقاله: «در حال حاضر بیش از پنج میلیون نفر ایتالیایی معتقدند که زندگی آنها چیزی نیست جز گناه محض و روابط نامشروع».

در همان روزنامه از روزنامه فیگارو نقل کرده بود که ممنوعیت طلاق مشکل بزرگی برای مردم ایتالیا به وجود آورده است: «بسیاری تابعیت ایتالیا را به همین خاطر ترک کرده اند. یک مؤسسه ایتالیایی اخیراً از زنان آن کشور نظر خواسته است که آیا اجرای مقررات طلاق بر خلاف اصول مذهبی است یا نه؟ ۹۷ درصد از زنان به این پرسش پاسخ منفی داده اند».

کلیسا در نظر خود پافشاری می کند و به تقدس ازدواج و لزوم استحکام هرچه بیشتر آن استدلال می کند.

تقدس ازدواج و لزوم استحکام و خللناپذیر بودن آن مورد قبول است، اما به شرطی که عملاً این پیوند میان زوجین محفوظ باقی مانده باشد. مواردی پیش می آید

که سازش میان زن و شوهر امکان‌پذیر نیست. در این گونه موارد نمی‌توان به زور قانون آنها را به هم چسباند و نام آن را پیوند زناشویی گذاشت. شکست نظریه کلیسا قطعی است. بعید نیست کلیسا اجباراً در عقیده خود تجدید نظر کند، لهذا لزومی ندارد ما بیش از این درباره نظر کلیسا و انتقاد از آن بحث کنیم.

۳. اینکه ازدواج از طرف مرد قابل فسخ و انحلال است و از طرف زن به هیچ نحو قابل انحلال نیست. در دنیای قدیم چنین نظری وجود داشته است، ولی امروز گمان نمی‌کنم طرفدارانی داشته باشد و به هر حال این نظر نیز احتیاجی به بحث و انتقاد ندارد.

۴. اینکه ازدواج، مقدس و کانون خانوادگی محترم است، اما راه طلاق در شرایط مخصوص برای هر یک از زوجین باید باز باشد و راه خروجی زوج و زوجه از این بن بست باید به یک شکل و یک جور باشد.

مدعیان تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی که به غلط از آن به «تساوی حقوق» تعبیر می‌کنند، طرفدار این فرضیه‌اند. از نظر این گروه همان شرایط و قیود و حدودی که برای زن وجود دارد باید برای مرد وجود داشته باشد و همان راهها که برای خروج مرد از این بن بست باز می‌شود عیناً باید برای زن باز باشد و اگر غیر از این باشد ظلم و تبعیض و نارواست.

۵. اینکه ازدواج، مقدس و کانون خانوادگی محترم و طلاق امر منفور و مبغوضی است. اجتماع موظف است که علل وقوع طلاق را از بین ببرد. در عین حال قانون نباید راه طلاق را برای ازدواجهای ناموفق ببندد. راه خروج از قید و بند ازدواج هم برای مرد باید باز باشد و هم برای زن، اما راهی که برای خروج مرد از این بن بست تعیین می‌شود با راهی که برای خروج زن تعیین می‌شود دوتاست و از جمله مواردی که زن و مرد حقوق نامشابهی دارند طلاق است.

این نظریه همان است که اسلام ابداع کرده و کشورهای اسلامی به طور ناقص (نه به طور کامل) از آن پیروی می‌کنند.

## حق طلاق

### اشاره

طلاق در عصر ما یک مشکله بزرگ جهانی است. همه می‌نالند و شکایت دارند.

آنان که طلاق در قوانینشان به طور کلی ممنوع است، از نبودن طلاق و بسته بودن راه خلاص از ازدواجهای ناموفق و نامناسب که قهراً پیش می‌آید می‌نالند. آنان که بر عکس، راه طلاق را به روی زن و مرد متساویاً باز کرده‌اند فریادشان از زیادی طلاقها و ناستواری بنیان خانواده‌ها با همه عوارض و آثار نامطلوبی که دارد به آسمان رسیده است. و آنان که حق طلاق را تنها به مرد دادند از دو ناحیه شکایت دارند:

۱. از ناحیه طلاقهای ناجوانمردانه بعضی از مردان که پس از سالها پیوند زناشویی ناگهان هوس زن نو در دلشان پیدا می‌شود و زن پیشین را که عمر و جوانی و نیرو و سلامت خود را در خانه آنها صرف کرده و هرگز باور نمی‌کرده که روزی آشیانه گرم او را از او بگیرند، با یک رفتن به محضر طلاق او را دست خالی از آشیانه خود می‌رانند.

۲. از ناحیه امتناعهای ناجوانمردانه بعضی مردان از طلاق زنی که امید سازش و زندگی مشترک میان آنها وجود ندارد. بسیار اتفاق می‌افتد که اختلافات زناشویی به علل خاصی به جایی می‌کشد که امید رفع آنها از میان می‌رود، تمام اقدامات

برای اصلاح بی نتیجه می ماند، تنفر شدید میان زن و شوهر حکمفرما می شود و آن دو عملاً یکدیگر را ترک می کنند و جدا از هم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۲

بسر می برند. در همچو وضعی هر عاقلی می فهمد راه منحصر به فرد این است که این پیوند که عملاً بریده شده قانوناً نیز بریده شود و هر کدام از اینها همسر دیگری برای خود اختیار کند. اما بعضی از مردان برای اینکه طرف را زجر بدهند و او را در همه عمر از برخورداری از زندگی زناشویی محروم کنند، از طلاق خودداری می کنند و زن بدبخت را در حال بلاتکلیفی و به تعبیر قرآن «كَالْمُعَلَّقَةِ» نگه می دارند.

چون این گونه افراد که قطعاً از اسلام و مسلمانی جز نامی ندارند به نام اسلام و به اتکاء قوانین اسلامی این کارها را می کنند، این شبیه برای بعضی که با عمق و روح تعلیمات اسلامی آشنا نیستند پیدا شده که آیا اسلام خواسته است کار طلاق به همین نحو باشد؟!.

اینها با لحن اعتراض می گویند: آیا واقعاً اسلام به مردان اجازه داده که گاهی به وسیله طلاق دادن و گاهی به وسیله طلاق ندادن، هر نوع زجری که دلشان می خواهد به زن بدهند و خیالشان هم راحت باشد که از حق مشروع و قانونی خود استفاده کرده و می کنند؟.

می گویند: مگر این کار ظلم نیست؟ اگر این کار ظلم نیست پس ظلم چیست؟

مگر شما نمی گوید اسلام با ظلم به هر شکل و به هر صورت مخالف است و قوانین اسلامی بر اساس عدل و حق تنظیم شده است؟ اگر این کار ظلم است و قوانین اسلامی نیز بر اساس حق و عدالت تنظیم شده است، پس بگوئید بینیم اسلام برای جلوگیری از این گونه ظلمها چه تدبیری اندیشیده است؟.

در ظلم بودن این گونه کارها بحثی نیست و بعداً خواهیم گفت اسلام برای این جریانها تدابیری اندیشیده و به حال خود نگذاشته است. اما یک مطلب دیگر هست که نمی توان از آن غافل بود و آن این است که راه جلوگیری از این ظلم و ستمها چیست؟ آیا آن چیزی که سبب شده این گونه ظلمها صورت بگیرد، تنها قانون طلاق است و تنها با تغییر دادن قانون می توان جلو آن را گرفت؟ یا ریشه این ظلمها را در جای دیگر باید جستجو کرد و تغییر قانون نیز نمی تواند جلو آنها را بگیرد؟.

فرقی که میان نظر اسلام و برخی نظریات دیگر در حل مشکلات اجتماعی هست این است که بعضی تصور می کنند همه مشکلات را با وضع و تغییر قانون می توان حل کرد. اسلام به این نکته توجه دارد که قانون فقط در دایره روابط خشک و قراردادی افراد بشر می تواند مؤثر باشد اما آنجا که پای روابط عاطفی و قلبی در میان است تنها

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۳

از قانون کار ساخته نیست، از علل و عوامل دیگر و از تدبیر دیگر نیز باید استفاده کرد.

ما ثابت خواهیم کرد که اسلام در این مسائل در حدودی که قانون می توانسته مؤثر باشد از قانون استفاده کرده است و از این جهت کوتاهی نکرده است.

## طلاقهای ناجوانمردانه

نخست در باره مشکله اول امروز ما یعنی طلاقهای ناجوانمردانه بحث می کنیم.

اسلام با طلاق، سخت مخالف است. اسلام می‌خواهد تا حدود امکان طلاق صورت نگیرد. اسلام طلاق را به عنوان یک چاره‌جویی در مواردی که چاره منحصر به جدایی است تجویز کرده است. اسلام مردانی را که مرتب زن می‌گیرند و طلاق می‌دهند و به اصطلاح «مطلق» می‌باشند دشمن خدا می‌داند.  
در کافی می‌نویسد:

رسول خدا به مردی رسید و از او پرسید: با زنت چه کردی؟

گفت: او را طلاق دادم.

فرمود: آیا کار بدی از او دیدی؟

گفت: نه، کار بدی هم از او ندیدم.

قضیه گذشت و آن مرد بار دیگر ازدواج کرد. پیغمبر از او پرسید: زن دیگر گرفتی؟

گفت: بلی.

پس از چندی که باز به او رسید پرسید: با این زن چه کردی؟

گفت: طلاقش دادم.

فرمود: کار بدی از او دیدی؟

گفت: نه، کار بدی هم از او ندیدم.

این قضیه نیز گذشت و آن مرد نوبت سوم ازدواج کرد. پیغمبر اکرم از او پرسید:

باز زن گرفتی؟

گفت: بلی یا رسول الله.

مدتی گذشت و پیغمبر اکرم به او رسید و پرسید: با این زن چه کردی؟

- این را هم طلاق دادم.

- بدی از او دیدی؟

- نه، بدی از او ندیدم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۴

رسول اکرم فرمود: خداوند دشمن می‌دارد و لعنت می‌کند مردی را که دلش می‌خواهد مرتب زن عوض کند و زنی را که دلش می‌خواهد مرتب شوهر عوض کند.

به پیغمبر اکرم خبر دادند که ابو ایوب انصاری تصمیم گرفته زن خودام ایوب را طلاق دهد. پیغمبر که ام ایوب را می‌شناخت و می‌دانست طلاق ابو ایوب بر اساس یک دلیل صحیحی نیست، فرمود:

«انَّ طَلَّاقَ امِّ أَيُّوبَ لِحُوبٍ»

یعنی طلاق ام ایوب گناه بزرگ است.

ایضاً پیغمبر اکرم فرمود: جبرئیل آن قدر به من در باره زن سفارش و توصیه کرد که گمان کردم طلاق زن جز در وقتی که مرتکب فحشاء قطعی شده باشد سزاوار نیست.

امام صادق از پیغمبر اکرم نقل کرده که فرمود: «چیزی در نزد خدا محبوبتر از خانه‌ای که در آن پیوند ازدواجی صورت گیرد وجود ندارد و چیزی در نزد خدا مبغوضتر از خانه‌ای که در آن خانه پیوندی با طلاق بگسلد وجود ندارد». امام صادق آنگاه

فرمود: اینکه در قرآن نام طلاق مکرر آمده و جزئیات کار طلاق مورد عنایت و توجه قرآن واقع شده، از آن است که خداوند جدایی را دشمن می‌دارد.

طبرسی در مکارم الاخلاق از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: «ازدواج کنید ولی طلاق ندهید، زیرا عرش الهی از طلاق به لرزه درمی‌آید».

امام صادق فرمود: «هیچ چیز حلالی مانند طلاق مبعوض و منفور پیشگاه الهی نیست. خداوند مردمان بسیار طلاق دهنده را دشمن می‌دارد».

اختصاص<sup>۱</sup> به روایات شیعه ندارد، اهل تسنن نیز نظیر اینها را روایت کرده‌اند. در سنن ابو داود از پیغمبر اکرم نقل می‌کند: «ما احلَّ اللهُ شَيْئاً ابْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ»

یعنی خداوند چیزی را حلال نکرده که در عین حال آن را دشمن داشته باشد مانند طلاق.

مولوی در داستان معروف موسی و شبان، اشاره به همین حدیث نبوی می‌کند آنجا که می‌گوید:

تا توانی پامنه اندر فراق ابغضُ الأشیاءِ عندي الطلاق

آنچه در سیرت پیشوایان دین مشاهده می‌شود این است که تا حدود امکان از طلاق پرهیز داشته‌اند و لهذا طلاق از طرف آنها بسیار به ندرت صورت گرفته است و هر وقت صورت گرفته دلیل معقول و منطقی داشته است. مثلاً امام باقر زنی اختیار می‌کند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع می‌شود. در جریان امام متوجه می‌شود که این زن «ناصبیه» است یعنی با علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می‌ورزد و بغض آن

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۵

حضرت را در دل می‌پروراند. امام او را طلاق داد. از امام پرسیدند: تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی؟ فرمود: نخواستم قطعه آتشی از آتشیهای جهنم در کنارم باشد.

## شایعه بی‌اساس

در اینجا لازم است به یک شایعه بی‌اساس که دست جنایتکار خلفای عباسی آن را به وجود آورده و در میان عموم مردم شهرت یافته، اشاره مختصر بکنم. در میان عموم مردم شهرت یافته و در بسیاری از کتابها نوشته شده که امام مجتبی فرزند برومند امیر المؤمنین علیه السلام از کسانی بوده که زیاد زن می‌گرفته و طلاق می‌داده است.

و چون ریشه این شایعه تقریباً از یک قرن بعد از وفات امام بوده است به همه جا پخش شده است و دوستان آن حضرت نیز [آن را پذیرفته‌اند] بدون تحقیق در اصل مطلب و بدون توجه به اینکه این کار از نظر اسلام یک کار مبعوض و منفوری است و شایسته مردم عیاش و غافل است نه شایسته مردی که یکی از کارهایش این بود که پیاده به حج می‌رفت، متجاوز از بیست بار تمام ثروت و دارایی خود را با فقرا تقسیم کرد و نیمی را خود برداشت و نیم دیگر را به فقرا و بیچارگان بخشید، تا چه رسد به مقام اقدس امامت و طهارت آن حضرت.

چنانکه می‌دانیم در گردش خلافت از امویان به عباسیان، بنی الحسن یعنی فرزندان امام حسن با بنی العباس همکاری داشتند، اما بنی الحسن یعنی فرزندان امام حسین - که در رأس آنها در آن وقت امام صادق بود - از همکاری با بنی العباس خودداری کردند. بنی العباس با اینکه در ابتدا خود را تسلیم و خاضع نسبت به بنی الحسن نشان می‌دادند و آنها را از



خود شایسته‌تر می‌خواندند، در پایان کار به آنها خیانت کردند و اکثر آنها را با قتل و حبس از میان بردند.

بنی‌العباس برای پیشبرد سیاست خود شروع کردند به تبلیغ علیه بنی‌الحسن. از جمله تبلیغات ناروای آنها این بود که گفتند ابو طالب - که جد اعلای بنی‌الحسن و عموی پیغمبر است - مسلمان نبود و کافر از دنیا رفت و اما عباس که عموی دیگر پیغمبر است وجد اعلای ماست مسلمان شد و مسلمان از دنیا رفت. پس ما که اولاد عموی مسلمان پیغمبریم از بنی‌الحسن که اولاد عموی کافر پیغمبرند برای خلافت شایسته‌تریم. در این راه پولها خرج کردند و قصه‌ها جعل کردند. هنوز هم که هست، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۶

گروهی از اهل تسنن تحت تأثیر همان تبلیغات و اقدامات فتوا به کفر ابو طالب می‌دهند. هر چند اخیراً تحقیقاتی در میان محققان اهل تسنن در این زمینه به عمل آمده و افق تاریخ از این نظر روشنتر می‌شود.

موضوع دومی که بنی‌العباس علیه بنی‌الحسن عنوان کردند این بود که گفتند نیای بنی‌الحسن بعد از پدرش علی به خلافت رسید و اما چون مرد عیاشی بود و به زنان سرگرم بود و کارش زن گرفتن و زن طلاق دادن بود از عهده برنیامد؛ از معاویه که رقیب سرسختش بود پول گرفت و سرگرم عیاشی و زن گرفتن و طلاق دادن شد و خلافت را به معاویه واگذار کرد.

خوشبختانه محققان با ارزش عصر اخیر در این زمینه تحقیقاتی کرده و ریشه این دروغ را پیدا کرده‌اند. ظاهراً اول کسی که این سخن از او شنیده شده است قاضی انتصابی منصور دوانیقی بوده که به امر منصور مأمور بوده این شایعه را بپراکند. به قول یکی از مورخان: اگر امام حسن اینهمه زن گرفته است، پس فرزندانش کجا هستند؟! چرا عدد فرزندان امام این قدر کم بوده است؟ امام که عقیم نبوده و از طرفی رسم جلوگیری یا سقط جنین هم که معمول نبوده است.

من از ساده‌دلی بعضی از ناقلان حدیث شیعی مذهب تعجب می‌کنم که از طرفی از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار اخبار و احادیث بسیار زیادی روایت می‌کنند که خداوند دشمن می‌دارد یا لعنت می‌کند مردمان بسیار طلاق را، پشت سرش می‌نویسند: امام حسن مرد بسیار طلاق‌ی بوده. این اشخاص فکر نکرده‌اند که یکی از سه راه را باید انتخاب کنند: یا بگویند طلاق عیب ندارد و خداوند مرد بسیار طلاق را دشمن نمی‌دارد، یا بگویند امام حسن مرد بسیار طلاق نبوده است، یا بگویند - العیاذ بالله - امام حسن پابند دستورهای اسلام نبوده است. اما این آقایان محترم از یک طرف احادیث مبعوضیت طلاق را صحیح و معتبر می‌دانند و از طرف دیگر نسبت به مقام قدس امام حسن خضوع و تواضع می‌کنند و از طرف دیگر نسبت بسیار طلاق‌ی را برای امام حسن نقل می‌کنند و بدون اینکه انتقاد کنند از آن می‌گذرند.

بعضی کار را به آنجا کشانیده‌اند که گفته‌اند امیر المؤمنین علی علیه السلام از این کار فرزندش ناراحت بود؛ در منبر به مردم اعلام کرد که به پسر حسن زن ندهید زیرا دختران شما را طلاق می‌دهد، اما مردم جواب دادند ما افتخار داریم که دخترانمان همسر فرزند عزیز پیغمبر بشوند، او دلش خواست نگه می‌دارد و اگر دلش نخواست

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۷

طلاق می‌دهد.

شاید بعضی‌ها موافقت دختران و فامیل دختران را به طلاق برای اینکه مبعوضیت و منفوریت طلاق از میان برود کافی بشمارند؛ خیال کنند طلاق آن وقت منفور است که طرف راضی نباشد، اما در مورد زنی که مایل است به افتخاری نایل گردد و چند صباحی با مرد مایه افتخارش زندگی کند طلاق مانعی ندارد.

اما چنین نیست. رضایت پدران دختران به طلاق و همچنین رضایت خود دختران به طلاق از مبعوضیت طلاق نمی‌کاهد، زیرا آنچه اسلام می‌خواهد این است که ازدواج پایدار و کانون خانوادگی استوار بماند. تصمیم زوجین به جدایی تأثیر زیادی در

این جهت ندارد.

اسلام که طلاق را مبعوض و منفور شناخته، تنها به خاطر زن و برای تحصیل رضایت زن نبوده است که با رضایت زن و فامیل زن مبعوضیتش از میان برود.

علت اینکه موضوع امام حسن را طرح کردم، گذشته از اینکه یک تهمت تاریخی را از یک شخصیت تاریخی در هر فرصتی باید رفع کرد، این است که بعضی از خدایی خبران ممکن است این کار را بکنند و بعد هم امام حسن را به عنوان دلیل و سند برای خود ذکر کنند.

به هر حال آنچه تردید در آن نیست این است که طلاق و جدایی زوجین فی حد ذاته از نظر اسلام مبعوض و منفور است.

### چرا اسلام طلاق را تحریم نکرد؟

در اینجا یک سؤال مهم پیش می‌آید و آن اینکه اگر طلاق تا این اندازه مبعوض است که خداوند مرد این کاره را دشمن می‌دارد، پس چرا اسلام طلاق را تحریم نکرده است؟ چه مانعی داشت که اسلام طلاق را تحریم کند و فقط در موارد خاص و معینی آن را مجاز بشمارد؟ به عبارت دیگر آیا بهتر نبود که اسلام برای طلاق شرایط قرار می‌داد و تنها در صورت وجود آن شرایط به مرد اجازه طلاق می‌داد؟ و چون طلاق مشروط بود قهراً جنبه قضایی پیدا می‌کرد؛ هر وقت مردی می‌خواست زن خود را طلاق دهد مجبور بود اول دلیل خود را از نظر تحقق شرایط به محکمه عرضه بدارد، محکمه اگر دلایل او را کافی می‌دانست به او اجازه طلاق می‌داد و الا نه.

اساساً معنی این جمله: «مبعوض ترین حلالها در نزد خدا طلاق است» چیست؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۸

طلاق اگر حلال است مبعوض نیست و اگر مبعوض است حلال نیست. مبعوض بودن با حلال بودن ناسازگار است. بعد از همه اینها آیا اجتماع، یعنی آن هیأتی که به نام محکمه و غیره نماینده اجتماع است، حق دارد در امر طلاق - که می‌گویید از نظر اسلام منفور و مبعوض است - این قدر مداخله کند که از تسریع در تصمیم به طلاق جلوگیری کند و آن قدر طلاق را به تأخیر بیندازد که مرد از تصمیم خود پشیمان شود و یا بر اجتماع یعنی همان هیأت روشن شود که ازدواج مورد نظر سازش پذیر نیست و بهتر این است که زناشویی فسخ شود؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۵۹

### حق طلاق

#### اشاره

مطلب به اینجا رسید که طلاق از نظر اسلام سخت منفور و مبعوض است؛ اسلام مایل است پیمان ازدواج محکم و استوار بماند. آنگاه این پرسش را طرح کردیم: اگر طلاق تا این اندازه مبعوض و منفور است، چرا اسلام آن را تحریم نکرده است؟ مگر نه این است که اسلام هر عملی را که منفور می‌داند مانند شراب‌خواری و قماربازی و ستمگری، آن را تحریم کرده است؟ پس چرا طلاق را یکباره تحریم نکرده و برای آن مانع قانونی قرار نداده است؟ و اساساً این چه منطقی است که طلاق،

حلال مبعوض است؟ اگر حلال است مبعوض بودن چه معنی دارد؟ و اگر مبعوض است چرا حلال شده است؟ اسلام از طرفی مرد طلاق دهنده را زیر نگاه‌های خشم‌آلود خود قرار می‌دهد، از او تنفر و بیزاری دارد، از طرف دیگر وقتی که مرد می‌خواهد زن خود را طلاق دهد مانع قانونی در جلو او قرار نمی‌دهد، چرا؟.

این پرسش بسیار بجاست. همه رازها در همین نکته نهفته است. راز اصلی مطلب این است که زوجیت و زندگانی زناشویی یک علقه طبیعی است نه قراردادی، و قوانین خاصی در طبیعت برای او وضع شده است. این پیمان با همه پیمانهای دیگر اجتماعی از قبیل بیع و اجاره و صلح و رهن و وکالت و غیره این تفاوت را دارد که آنها همه صرفاً یک سلسله قراردادهای اجتماعی هستند، طبیعت و غریزه در آنها دخالت ندارد و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۰

قانونی هم از نظر طبیعت و غریزه برای آنها وضع نشده است، بر خلاف پیمان ازدواج که بر اساس یک خواهش طبیعی از طرفین که به اصطلاح مکانیسم خاصی دارد باید تنظیم شود.

از این رو اگر پیمان ازدواج مقررات خاصی دارد که با سایر عقود و پیمانها متفاوت است نباید مورد تعجب واقع شود.

### قوانین فطرت در مورد ازدواج و طلاق

یگانه قانون طبیعی در اجتماع مدنی قانون آزادی- مساوات است. تمام مقررات اجتماعی باید بر اساس دو اصل آزادی و مساوات تنظیم شود نه چیز دیگر، بر خلاف پیمان ازدواج که در طبیعت جز اصلهای آزادی و مساوات قوانین دیگری نیز برای آن وضع شده است و چاره‌ای از رعایت و پیروی آن قوانین نیست. طلاق مانند ازدواج، قبل از هر قانون قراردادی در متن طبیعت دارای قانون است. همان طوری که در آغاز کار و وسط کار یعنی در ازدواج باید رعایت قانون طبیعت بشود (ما قسمتهایی تحت عنوان خواستگاری و مهر و نفقه و مخصوصاً تحت عنوان تفاوت‌های زن و مرد گفتیم) در طلاق نیز که پایان کار است باید آن قوانین رعایت شود. سر به سر گذاشتن با طبیعت فایده ندارد. به قول الکسیس کارل: قوانین حیاتی و زیستی مانند قوانین ستارگان سخت و بی‌رحم و غیر قابل مقاومت است.

ازدواج وحدت و اتصال است و طلاق جدایی و انفصال. وقتی که طبیعت، قانون جفتجویی و اتصال زن و مرد را به این صورت وضع کرده است که از طرف یک نفر اقدام برای تصاحب است و از طرف نفر دیگر عقب‌نشینی برای دلبری و فریبندگی، احساسات یک طرف را بر اساس در اختیار گرفتن شخص طرف دیگر و احساسات آن طرف دیگر را بر اساس در اختیار گرفتن قلب او قرار داده است، وقتی که طبیعت پایه ازدواج را بر محبت و وحدت و همدلی قرار داده نه بر همکاری و رفاقت، وقتی که طبیعت منظور خانوادگی را بر اساس مرکزیت جنس ظریف‌تر و گردش جنس خشن‌تر به گرد او قرار داده است، خواه ناخواه جدایی و انفصال و از هم پاشیدگی این کانون و متلاشی شدن این منظومه را نیز تابع مقررات خاصی قرار می‌دهد.

در مقاله ۱۵ از یکی از دانشمندان نقل کردیم که:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۱

«جفتجویی عبارت است از حمله برای تصرف در مردان و عقب‌نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان. چون مرد طبعاً حیوان شکاری است، عملش تهاجمی و مثبت است و زن برای مرد همچون جایزه‌ای است که باید آن را برآید. جفتجویی جنگ

است و پیکار، و ازدواج تصاحب و اقتدار.».

پیمانی که اساسش بر محبت و یگانگی است نه بر همکاری و رفاقت، قابل اجبار و الزام نیست. با زور و اجبار قانونی می توان دو نفر را ملزم ساخت که با یکدیگر همکاری کنند و پیمان همکاری خود را بر اساس عدالت محترم بشمارند و سالیان دراز به همکاری خود ادامه دهند، اما ممکن نیست با زور و اجبار قانونی دو نفر را وادار کرد که یکدیگر را دوست داشته باشند، نسبت به هم صمیمیت داشته باشند، برای یکدیگر فداکاری کنند، هر کدام از آنها سعادت دیگری را سعادت خود بدانند.

اگر بخواهیم میان دو نفر به این شکل رابطه محفوظ بماند باید جز اجبار قانونی تدابیر عملی و اجتماعی دیگری به کار بریم. مکانیسم طبیعی ازدواج که اسلام قوانین خود را بر آن اساس وضع کرده این است که زن در منظومه خانوادگی محبوب و محترم باشد. بنابراین اگر به عللی زن از این مقام خود سقوط کرد و شعله محبت مرد نسبت به او خاموش و مرد نسبت به او بی علاقه شد، پایه و رکن اساس خانوادگی خراب شده؛ یعنی یک اجتماع طبیعی به حکم طبیعت از هم پاشیده است. اسلام به چنین وضعی با نظر تأسف می نگرد، ولی پس از آن که می بیند اساس طبیعی این ازدواج متلاشی شده است نمی تواند از لحاظ قانونی آن را یک امر باقی و زنده فرض کند. اسلام کوششها و تدابیر خاصی به کار می برد که زندگی خانوادگی از لحاظ طبیعی باقی بماند؛ یعنی زن در مقام محبوبیت و مطلوبیت و مرد در مقام طلب و علاقه و حضور به خدمت باقی بماند.

توصیه های اسلام بر اینکه زن حتماً باید خود را برای شوهر خود بیاراید، هنرهای خود را در جلوه های تازه برای شوهر به ظهور برساند، رغبت های جنسی او را اشباع کند و با پاسخ منفی دادن به تقاضاهای او در او ایجاد عقده و ناراحتی روحی نکند، و از آن طرف به مرد توصیه کرده به زن خود محبت و مهربانی کند، به او اظهار عشق و علاقه نماید، محبت خود را کتمان نکند، و همچنین تدابیر اسلام مبنی بر اینکه التذاذات جنسی محدود به محیط خانوادگی باشد، اجتماع بزرگ محیط کار و فعالیت

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۲

باشد نه کانون التذاذات جنسی، توصیه های اسلام مبنی بر اینکه بر خوردهای زنان و مردان در خارج از کادر زناشویی لزوماً و حتماً باید پاک و بی الایش باشد، همه و همه برای این است که اجتماعات خانوادگی از خطرات از هم پاشیدگی مصون و محفوظ بمانند.

### مقام طبیعی مرد در حیات خانوادگی

از نظر اسلام منتهای اهانت و تحقیر برای یک زن این است که مرد بگوید من تو را دوست ندارم، از تو تنفر دارم، و آنگاه قانون بخواهد به زور و اجبار آن زن را در خانه آن مرد نگه دارد. قانون می تواند اجباراً زن را در خانه مرد نگه دارد ولی قادر نیست زن را در مقام طبیعی خود در محیط زناشویی یعنی مقام محبوبیت و مرکزیت نگهداری کند. قانون قادر است مرد را مجبور به نگهداری از زن و پرداخت نفقه و غیره بکند اما قادر نیست مرد را در مقام و مرتبه یک فداکار و به صورت یک نقطه «گردان» در گرد یک نقطه مرکزی نگه دارد.

از این رو هر زمان که شعله محبت و علاقه مرد خاموش شود ازدواج از نظر طبیعی مرده است.

اینجا پرسش دیگری پیش می آید و آن اینکه اگر این شعله از ناحیه زن خاموش بشود چطور؟ آیا حیات خانوادگی با از میان رفتن علاقه زن به مرد باقی است یا از میان می رود؟ اگر باقی است، چه فرقی میان زن و مرد است که سلب علاقه مرد موجب پایان حیات خانوادگی می شود و سلب علاقه زن موجب پایان این حیات نمی شود؟ و اگر با سلب علاقه زن نیز حیات

خانوادگی پایان می‌یابد، پس در صورتی که زن از مرد سلب علاقه کند باید ازدواج را پایان یافته تلقی کنیم و به زن هم مثل مرد حق طلاق بدهیم.

جواب این است که حیات خانوادگی وابسته است به علاقه طرفین نه یک طرف.

تنها چیزی که هست، روانشناسی زن و مرد در این جهت متفاوت است و ما در مقالات گذشته با استناد به تحقیقات دانشمندان آن را بیان کردیم. طبیعت، علایق زوجین را به این صورت قرار داده است که زن را پاسخ دهنده به مرد قرار داده است. علاقه و محبت اصیل و پایدار زن همان است که به صورت عکس العمل به علاقه و احترام یک مرد نسبت به او به وجود می‌آید. از این رو علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۳

وابسته به اوست. طبیعت، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است؛ مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می‌دارد و نسبت به او وفادار می‌ماند. به طور قطع زن طبعاً از مرد وفادارتر است و بی‌وفایی زن عکس العمل بی‌وفایی مرد است.

طبیعت، کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است؛ یعنی این مرد است که با بی‌علاقگی و بی‌وفایی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی‌علاقه می‌کند، بر خلاف زن که بی‌علاقگی اگر از او شروع شود تأثیری در علاقه مرد ندارد بلکه احیاناً آن را تیزتر می‌کند. از این رو بی‌علاقگی مرد منجر به بی‌علاقگی طرفین می‌شود، ولی بی‌علاقگی زن منجر به بی‌علاقگی طرفین نمی‌شود. سردی و خاموشی علاقه مرد مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی است اما سردی و خاموشی علاقه زن به مرد آن را به صورت مریضی نیمه جان در می‌آورد که امید بهبود و شفا دارد. در صورتی که بی‌علاقگی از زن شروع شود، مرد اگر عاقل و وفادار باشد می‌تواند با ابراز محبت و مهربانی علاقه زن را بازگرداند، و این کار برای مرد اهانت نیست که محبوب رمیده خود را به زور قانون نگه دارد تا تدریجاً او را رام کند ولی برای زن اهانت و غیر قابل تحمل است که برای حفظ حامی و دلباخته خود به زور و اجبار قانون متوسل شود.

البته این در صورتی است که علت بی‌علاقگی زن فساد اخلاق و ستمگری مرد نباشد. اگر مرد، ستمگری آغاز کند و زن به خاطر ستمگری و اضرار مرد به او بی‌علاقه گردد، مطلب دیگری است و ما جداگانه آنجا که در باره مسأله دوم این بحث یعنی خودداریهای ناجوانمردانه از طلاق بحث می‌کنیم، در باره آن بحث خواهیم کرد و خواهیم گفت که به مرد اجازه داده نخواهد شد که سوء استفاده کند و زوجه را برای اضرار و ستمگری نگه دارد.

به هر حال تفاوت زن و مرد در این است که مرد به شخص زن نیازمند است و زن به قلب مرد. حمایت و مهربانی قلبی مرد آن قدر برای زن ارزش دارد که ازدواج بدون آن برای زن قابل تحمل نیست.

## نظر یک بانوی روانشناس

در شماره ۱۱۳ «زن روز» مقاله‌ای از یک کتاب به نام «روانشناسی مادران» به قلم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۴

یک بانوی فرانسوی به نام بثاتریس ماریو درج شده بود. این خانم طبق مندرجات آن مقاله دکتر در روانشناسی است، روانشناس و روانکاو مخصوص بیمارستانهای پاریس است و خودش نیز مادر است و سه فرزند دارد.

در قسمتهایی از این مقاله نیازمندیهای یک زن- در حالی که باردار یا بچه‌دار است- به محبت و مهربانی شوهر به خوبی تشریح شده است. می‌گویید:

«از وقتی که یک زن حس می‌کند که بزودی بچه‌دار خواهد شد شروع می‌کند به نگرستن، جستجو کردن و بو کشیدن بدن و اندام خود، مخصوصاً اگر بچه‌اولش باشد. این حالت کنجکاوی بسیار شدید است، درست مثل اینکه زن با خود بیگانه است، می‌خواهد وجود خویشتن را کشف کند.

وقتی که زن نخستین ضربه‌های کوچولوی بچه‌اش را در شکم خویش احساس کرد شروع می‌کند به گوش دادن به همه صداهای اندام خود.

حضور موجود دیگری در بدن زن چنان سعادت و خوش حالی به او می‌دهد که کم کم میل به انزوا و تنهایی پیدا می‌کند و از دنیای خارج قطع ارتباط می‌کند، زیرا می‌خواهد با کوچولویی که هنوز به دنیا نیامده است خلوت کند ...

مردها در روزهای آبستنی همسرانشان وظایف بسیار مهمی به عهده دارند و متأسفانه همیشه از انجام این وظایف شانه خالی می‌کنند. مادر آینده نیاز دارد که حس کند شوهرش او را می‌فهمد، دوست دارد و پشتیبان اوست و گرنه وقتی دید که شکمش بالا- آمده است، زیبایی‌اش لطمه خورده، حالت استفراغ دارد و از زایمان می‌ترسد، همه این ناراحتیها را به حساب شوهرش خواهد گذاشت که او را آبستن ساخته است ... مرد وظیفه دارد که در ماههای آبستنی بیشتر از پیش در کنار زنش باشد. خانواده به پدری مهربان نیاز دارد تا زن و بچه‌ها بتوانند از همه مشکلات و شادیها و اندوههای خود با او حرف بزنند، حتی اگر حرفهایشان بی‌معنی یا خسته‌کننده باشد. زن آبستن خیلی نیازمند آن است که از بچه‌اش با او حرف بزنند. تمام غرور و افتخار یک زن مادر شدن اوست و وقتی احساس کند که شوهرش نسبت به کودکی که او بزودی به دنیا خواهد آورد بی‌اعتناست، این احساس غرور و افتخار جایش را به احساس حقارت و بیهودگی می‌دهد، از مادر بودن بیزار می‌شود و آبستنی برایش معنی یک «احتضار» پیدا می‌کند. ثابت شده است که چنین زنانی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۵

دردهای آبستنی را خیلی به دشواری تحمل می‌کنند ... رابطه‌ی مادر و فرزند یک رابطه‌ی دو نفری نیست، بلکه یک رابطه‌ی سه نفری است: مادر- کودک- پدر، و پدر حتی اگر غایب باشد (زن را طلاق داده باشد) در زندگی درونی مادر، در تخیلات و تصورات او و نیز در احساس مادری نقش اساسی دارد ...».

اینها بود سخنان یک بانوی دانشمند که هم روانشناس است و هم مادر.

### **بنیانی که بر اساس عواطف بنا شده است**

اکنون درست فکر کنید موجودی که تا این اندازه به عواطف و علائق قلبی و حمایت و مهربانی موجود دیگر نیازمند است، همه چیز را با عواطف و مهربانی او می‌تواند تحمل کند، بدون عواطف و مهربانیهای او حتی فرزند برای او مفهوم درستی ندارد، موجودی که به قلب و احساسات موجود دیگر نیازمند است نه تنها به وجود او، چگونه ممکن است با زور قانون او را به آن موجود دیگر که نامش مرد است چسبانید؟.

آیا این اشتباه نیست که ما از طرفی موجبات بلهوسی و بی‌علاقگی مردان را نسبت به همسرانشان فراهم کنیم و زمینه‌های هوسرانی را هر روز فراهمتر سازیم و آنگاه بخواهیم با زور قانون آنها را به مردان متصل کنیم و به اصطلاح به ریش مردان

بچسبانیم؟ اسلام کاری کرده که مرد عملاً زن را بخواهد و دوستدار او باشد. اسلام هرگز نخواست که به زور زن را به مرد بچسباند.

به طور کلی هر جا که پای علاقه و ارادت و اخلاص در میان باشد و این امور پایه و رکن کار محسوب شوند، جای اجبار قانونی نیست؛ ممکن است جای تأسف باشد ولی جای اجبار و الزام و اکراه نیست.

مثالی ذکر کنم: می‌دانیم که در نماز جماعت عدالت امام و اعتقاد مأمومین به عدالت او شرط است. ارتباط و اجتماع امام و مأمومین ارتباط و اجتماعی است که بر اساس عدالت امام و ارادت و علاقه و اخلاص مأمومین استوار شده است. قلب و احساسات رکن اساسی این ارتباط و اجتماع است. به همین دلیل این اجتماع و ارتباط اجبار بردار و الزام‌بردار نیست؛ قانون نمی‌تواند ضامن بقا و ادامه آن باشد.

اگر مأمومین نسبت به امام جماعت خود بی‌علاقه گردند و اراده و اخلاصشان سلب گردد، این ارتباط و اجتماع طبعاً از هم پاشیده است، خواه سلب اراده و علاقه و اخلاص

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۶

مأمومین از امام بجا باشد یا بیجا. فرضاً امام جماعت دارای عالترین درجه عدالت و تقوا و صلاحیت باشد، نمی‌توان مأمومین را مجبور به اقتدا کرد.

مضحک است اگر امام جماعتی به دادگستری عرض حال بدهد: چرا مردم به من ارادت ندارند؟ چرا مردم به من اعتقاد ندارند؟ و بالأخره چرا مردم به من اقتدا نمی‌کنند؟ بلکه منتهای اهانت به مقام یک امام جماعت این است که مردم را با قوه جبریه به اقتداء به او وادار کنند.

همچنین است رابطه انتخاب کنندگان و نمایندگان. این ارتباط نیز یک ارتباطی است که بر اساس علاقه و عقیده و ایمان باید استوار باشد. قلب و احساسات رکن این ارتباط و اجتماع است. مردم باید معتقد و علاقه‌مند و مؤمن باشند به نماینده‌ای که انتخاب می‌کنند. حالا اگر مردمی شخصی را انتخاب نکنند، نمی‌توان و نباید مردم را به انتخاب او مجبور کرد هر چند آن مردم در اشتباه باشند و شخص مورد نظر در منتهای صلاحیت و واجد شرایط باشد؛ زیرا طبیعت انتخاب کردن و رأی دادن با اجبار ناسازگار است و چنین شخصی نمی‌تواند به استناد صلاحیت خود به دادگاه شکایت کند که چرا مردم مرا که چنین و چنانم انتخاب نمی‌کنند.

کاری که در این قبیل موارد باید انجام داد این است که سطح فکر مردم بالا برده شود، تربیت آنها به شکل صحیح درآید تا اینکه در وقتی که می‌خواهند فریضه دینی خود را ادا کنند عادلای واقعی را پیدا کنند و به آنها ارادت بورزند و اقتدا کنند، و وقتی که می‌خواهند فریضه اجتماعی خود را ادا کنند افراد صلاحیت‌دار را پیدا کنند و از روی میل و علاقه به آنها رأی بدهند؛ و اگر احیاناً مردم پس از مدتی ارادت تغییر عقیده دادند و به سوی کس دیگر رفتند و بی‌جهت هم این کار را کردند، جای تأسف و تأثر هست اما جای اجبار و اکراه و دخالت زور نیست.

فریضه خانوادگی نیز درست مانند همان فریضه دینی و فریضه اجتماعی است.

پس عمده این است که بدانیم اسلام زندگی خانوادگی را یک اجتماع طبیعی می‌داند و برای این اجتماع طبیعی یک مکانیسم مخصوص تشخیص داده است و رعایت آن مکانیسم را لازم و غیر قابل تخلف دانسته است.

بزرگترین اعجاز اسلام، در تشخیص این مکانیسم است. علت اینکه دنیای غرب نتوانسته است بر مشکلات خانوادگی فائق آید و هر روز مشکلی بر مشکلات آن افزوده است، عدم توجه به همین جهت است اما خوشبختانه تحقیقات علمی تدریجاً آن را

روشن می‌کند. من مانند این آفتاب عالمتاب روشن می‌بینم که دنیای غرب در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۷

پرتو علم تدریجاً اصول اسلامی را در مقررات خانوادگی خواهد پذیرفت؛ و البته من هرگز تعلیمات متین و نورانی اسلام را با آنچه به این نام در دست مردم است یکی نمی‌دانم.

### آنچه بنیان خانوادگی را استوار می‌سازد بیش از تساوی است

آنچه دنیای غرب در حال حاضر خود را فریفته آن نشان می‌دهد «تساوی» است، غافل از آنکه مسأله تساوی را در چهارده قرن پیش اسلام حل کرده است. در مسائل خانوادگی که نظام خاصی دارد چیزی بالاتر از «تساوی» وجود دارد. طبیعت در اجتماع مدنی فقط قانون تساوی را وضع کرده و گذشته، ولی در اجتماع خانوادگی جز تساوی قوانین دیگری نیز وضع کرده است. تساوی به تنهایی کافی نیست که روابط خانوادگی را تنظیم کند، سایر قوانین طبیعت را در اجتماع خانوادگی باید شناخت.

### تساوی در فساد

متأسفانه کلمه «تساوی» به واسطه تکرار و تلقین زیاد خاصیت اصلی خودش را از دست داده است. کمتر فکر می‌کنند که مقصود از تساوی، تساوی در حقوق است؛ خیال می‌کنند همین قدر که مفهوم «تساوی» در یک موردی صدق کرد کار تمام است. به عقیده این بی‌خبران، در گذشته مردها به زنها زور می‌گفتند اما امروز چون آنها نیز به مردها زور می‌گویند پس همه چیز درست شد زیرا تساوی در زورگویی برقرار شده است. در گذشته در حدود ده درصد ازدواجها از ناحیه مردها منجر به طلاق و جدایی می‌شد، اما حالا در بعضی نقاط جهان چهل درصد ازدواجها منجر به طلاق می‌شود و نیمی از این طلاقها را زنها به وجود می‌آورند، پس جشن بگیریم و شادی کنیم زیرا «تساوی» کامل حکمفرماست. در گذشته فقط مردها بودند که به زنها خیانت می‌کردند، مردها بودند که پابند عفت و تقوا نبودند؛ امروز بحمد الله زنها نیز خیانت می‌کنند، پابند عفت و تقوا نیستند، چه از این بهتر؟! زنده باد تساوی، مرگ بر تفاوت! در گذشته مردها مظهر بیرحمی و قساوت بودند؛ مردها بودند که با داشتن چند کودک دل‌بند، زن و فرزند را رها کرده به دنبال معشوقه نو می‌رفتند. امروز زنان دیرینه پیوند نیز پس از سالها زناشویی و داشتن چند کودک در اثر یک آشنایی در مجلس رقص با یک مرد دیگر، با کمال قساوت و بیرحمی خانه و آشیانه را رها می‌کنند و به دنبال

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۸

هوس دل خود می‌روند. به به، چه از این بالاتر؟

زن و مرد در یک پایه قرار گرفتند و «تساوی» برقرار شد!

این است که به جای درمان دردهای بی‌پایان اجتماع و به جای اصلاح نقاط ضعف مردان و زنان و استوار ساختن کانون خانوادگی، روز به روز پایه کانون خانوادگی را سست‌تر و متزلزل‌تر می‌کنیم. در عوض رقص و پایکوبی می‌کنیم که بحمد الله هرچه هست به سوی تساوی می‌رویم، بلکه تدریجاً زنها در فساد و انحراف و قساوت و بیرحمی از مردان گوی سبقت می‌ربایند.



از آنچه گفته شد معلوم شد که چرا اسلام با اینکه طلاق را مبعوض و منفور می‌داند مانع قانونی در جلو آن قرار نمی‌دهد. معلوم شد معنی حلال مبعوض چیست؛ چطور می‌شود یک چیز هم حلال باشد و هم بی‌نهایت منفور و مبعوض. فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۶۹

## حق طلاق

### اشاره

از بحثهای پیش معلوم شد اسلام با طلاق و انحلال کانون خانوادگی نظر مخالف دارد، آن را دشمن می‌داند، انواع تدابیر اخلاقی و اجتماعی برای حفظ این کانون از خطر انحلال به کار برده است، برای جلوگیری از وقوع طلاق به هر وسیله‌ای متوسل شده و از هر سلاحی استفاده کرده است جز وسیله زور و سلاح قانون.

اسلام با این جهت که از زور و سلاح قانون برای جلوگیری مرد از طلاق استفاده شود و زن با زور قانون در خانه مرد بماند مخالف است؛ آن را با مقام و موقعی که زن باید در محیط خانواده داشته باشد مغایر می‌داند، زیرا رکن اساسی زندگی خانوادگی احساسات و عواطف است و آن کس که باید احساسات و عواطف زناشویی را دریافت و جذب کند تا بتواند به نوبه خود به فرزندان خود مهر و محبت بپاشد زن است. بی‌مهری شوهر و خاموش شدن شعله احساسات شوهری او نسبت به زن، محیط خانوادگی را سرد و تاریک می‌کند زیرا حتی احساسات مادرانه یک زن نسبت به فرزندان بستگی زیادی دارد به احساسات شوهر در باره او. به قول خانم بئاتریس ماریو- که قسمتی از گفتار او را در مقاله پیش نقل کردیم- احساسات مادری غریزه نیست، به این معنی که چنین نیست که به هر حال مادر مقادیری احساسات ثابت و غیر قابل کاهش و افزایش نسبت به فرزندان خود داشته باشد، و برخورداری او از عواطف

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۰

شوهر تأثیر فراوانی در احساسات مادری او دارد.

نتیجه اینکه وجود زن باید از وجود مرد عواطف و احساسات بگیرد تا بتواند فرزندان را از سرچشمه فیاض عواطف خود سیراب کند.

مرد مانند کوهسار است و زن به منزله چشمه و فرزندان به منزله گلها و گیاهها.

چشمه باید باران کوهساران را دریافت و جذب کند تا بتواند آن را به صورت آب صاف و زلال بیرون دهد و گلها و گیاهها و سبزه‌ها را شاداب و خرم نماید. اگر باران به کوهساران نبارد یا وضع کوهسار طوری باشد که چیزی جذب زمین نشود، چشمه خشک و گلها و گیاهها می‌میرند.

پس همان طوری که رکن حیات دشت و صحرا باران و بالأخص باران کوهستانی است، رکن حیات خانوادگی احساسات و عواطف مرد نسبت به زن است. از این عواطف است که هم زندگی زن و هم زندگی فرزندان صفا و جلا و خرمی می‌گیرد. وقتی که احساسات و عواطف مرد نسبت به زن اینچنین وضع و موقعی در روح زندگی خانوادگی دارد، چگونه ممکن است از قانون به عنوان یک سلاح و یک تازیانه علیه مرد استفاده کرد؟.

اسلام با طلاقهای ناجوانمردانه، یعنی با اینکه مردی پس از امضای پیمان زناشویی و احیاناً مدتی زندگی مشترک به خاطر هوس زن نو یا یک هوس دیگر زن پیشین را از خود براند، سخت مخالف است. اما راه چاره از نظر اسلام این نیست که

«ناجوانمرد» را مجبور به نگهداری زن کند. اینچنین نگهداری با قانون طبیعی زندگی خانوادگی مغایرت دارد.

اگر زن با زور قانون و قوه مجریه بخواهد به خانه شوهر برگردد، می تواند آن خانه را اشغال نظامی کند اما نمی تواند بانوی آن خانواده و رابط جذب احساسات از شوهر و دفع احساسات به فرزندان بوده باشد، و هم نمی تواند وجدان نیازمند به مهر خود را اشباع و اقناع نماید.

اسلام کوششها کرده که ناجوانمردی و طلاقهای ناجوانمردانه از میان برود و مردان جوانمردانه از زنان نگهداری و پذیرایی کنند. ولی اسلام بر خود به عنوان یک قانونگذار و بر زن به عنوان مرکز منظومه خانوادگی و رابط جذب و دفع احساسات، نمی پسندد که زن را به زور و اجبار در نزد مرد ناجوانمرد نگهداری کند.

آنچه اسلام کرده است درست نقطه مقابل کاری است که غرب و غرب پرستان کرده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۱

و می کنند. اسلام با عوامل ناجوانمردی و بی وفایی و هوسبازی سخت نبرد می کند اما حاضر نیست زن را به زور به ناجوانمرد و بی وفا بچسباند. اما غریبان و غرب پرستان روز به روز بر عوامل ناجوانمردی و بی وفایی و هوسبازی مرد می افزایند، آنگاه می خواهند زن را به زور به مرد هوسباز و بی وفا و ناجوانمرد بچسبانند ...

تصدیق می فرماید که اسلام با اینکه ناجوانمردان را به هیچ وجه در نگهداری زن مجبور نکرده و آنها را آزاد گذاشته است و همه مساعی خود را در راه زنده نگه داشتن روح انسانیت و جوانمردی به کار برده است، عملاً توانسته است به میزان بسیار قابل توجهی از طلاقهای ناجوانمردانه بکاهد، در صورتی که دیگران که توجهی به این مسائل ندارند و همه سعادت‌ها را از زور و سرنیزه طلب می کنند موفقیت‌های بسیار کمتری در این زمینه داشته‌اند. گذشته از طلاقهایی که به تقاضای زنان در اثر ناسازگاری و به قول مجله نیوزویک به خاطر «کامجویی» زنان صورت می گیرد، طلاقهایی که به وسیله بوالهوسی مردان در آنجاها صورت گرفته و می گیرد از آنچه در میان ما صورت می گیرد بسی افزونتر است.

### طبیعت صلح خانوادگی با سایر صلحها جداست

به طور قطع در میان زن و مرد باید صلح و سازش برقرار باشد. اما صلح و سازشی که در زندگی زناشویی باید حکمفرما باشد با صلح و سازشی که میان دو همکار، دو شریک، دو همسایه، دو دولت مجاور و هم مرز باید برقرار باشد تفاوت بسیار دارد. صلح و سازش در زندگی زناشویی نظیر صلح و سازشی است که میان پدران و مادران با فرزندان باید برقرار باشد که مساوی است با گذشت و فداکاری و علاقه مندی به سرنوشت یکدیگر و شکستن حصار دوگانگی و سعادت او را سعادت خود دانستن و بدبختی او را بدبختی خود دانستن، بر خلاف صلح و سازش میان دو همکار یا دو شریک یا دو همسایه یا دو دولت مجاور.

این گونه صلحها عبارت است از عدم تعرض و عدم تجاوز به حقوق یکدیگر. در میان دو دولت متخاصم «صلح مسلح» هم کافی است. اگر نیروی سومی دخالت کند و نوار مرزی دو کشور را اشغال کند و مانع تصادم نیروهای دو کشور شود، صلح برقرار شده است زیرا صلح سیاسی جز عدم تعرض و عدم تصادم مفهومی ندارد.

اما صلح خانوادگی غیر از صلح سیاسی است. در صلح خانوادگی عدم تجاوز به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۲

حقوق یکدیگر کافی نیست، از صلح مسلح کاری ساخته نیست. چیزی بالاتر و اساسی تر ضرورت دارد؛ اتحاد و یگانگی و آمیخته شدن روحها باید تحقق پذیرد، همچنانکه در صلح و سازش میان پدران و فرزندان نیز چیزی بالاتر از عدم تعرض ضروری است. متأسفانه مغرب زمین به علل تاریخی و احیاناً منطقه‌ای با عواطف (حتی در محیط خانوادگی) بیگانه است. صلح خانوادگی از نظر غربی با صلح سیاسی یا اجتماعی تفاوتی ندارد. غربی همان طوری که با تمرکز نیرو در مرز دو کشور صلح برقرار می‌کند، می‌خواهد با تمرکز قوه دادگستری در مرز حیات زن و مرد صلح برقرار کند، غافل از اینکه اساس زندگی خانوادگی برچیده شدن مرز است، وحدت است، بیگانه شمردن هر نیروی دیگر است.

غرب پرستان به جای اینکه مغرب زمین را به اشتباهاتش در مسائل خانوادگی واقف کنند و به افتخارات خود بنازند چنان در همرنگ شدن با آنها سر از پا نمی‌شناسند که خودشان را هم فراموش کرده‌اند. اما این خود گم کردن دیری نخواهد پایید و با زمانی که مشرق زمین شخصیت خود را بازیابد و قلاۀ بندگی غرب را پاره نماید و به فکر مستقل و فلسفه مستقل زندگی خویش تکیه کند، فاصله زیادی نداریم.

در اینجا ذکر دو مطلب لازم است:

### اسلام از هر عامل انصراف از طلاق استقبال می‌کند

۱. ممکن است بعضی افراد از گفته‌های پیش چنین نتیجه‌گیری کنند که ما مدعی هستیم برای طلاق مرد هیچ گونه مانعی نباید به وجود آورد؛ همین که مردی تصمیم به طلاق گرفت باید راه را از هر جهت به روی او باز گذاشت. خیر، چنین نیست. آنچه ما در باره نظر اسلام گفتیم فقط این بود که از زور و جبر قانون نباید به عنوان مانع در جلو مرد استفاده کرد. اسلام از هر چیزی که مرد را از طلاق منصرف کند استقبال می‌کند. اسلام عمداً برای طلاق شرایط و مقرراتی قرار داده که طبعاً موجب تأخیر افتادن طلاق و غالباً موجب انصراف از طلاق می‌گردد.

اسلام علاوه بر اینکه مجریان صیغه و شهود و دیگران را توصیه کرده که با کوششهای خود مرد را از طلاق منصرف کنند، طلاق را جز در حضور دو شاهد عادل صحیح نمی‌دانند، یعنی همان دو نفری که اگر بنا باشد طلاق در حضور آنها صورت بگیرد، به واسطه خاصیت عدالت و تقوای خود منتهای سعی و کوشش را برای ایجاد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۳

صلح و صفا میان زن و مرد به کار می‌برند.

اما اینکه امروز معمول شده است که مجری طلاق صیغه طلاق را در حضور دو نفر عادل جاری می‌کند که زوجین را هرگز ندیده و نمی‌شناسد و فقط اسمی از زوجین در حضور آنها برده می‌شود، مطلب دیگری است و ربطی به نظر و هدف اسلام ندارد. معمول میان ما این است که مجریان طلاق دو نفر عادل را پیدا می‌کنند و نام زوجین را در حضور آنها می‌برند، مثلاً می‌گویند: زوج احمد و زوجه فاطمه؛ من به وکالت از زوج زوجه را طلاق دادم. اما این احمد و فاطمه کیست؟ آیا عدلین که به عنوان شهود صیغه طلاق را گوش می‌کنند آنها را دیده‌اند؟ آیا اگر روزی بنای شهادت شد می‌توانند شهادت بدهند که در حضور ما طلاق این دو نفر بالخصوص جاری شده است؟ البته نه. پس این چه جور شهادتی است؟ من نمی‌دانم.

به هر حال یکی از اموری که موجب انصراف مردان از طلاق می‌گردد لزوم حضور عدلین است اگر به صورت صحیحی عمل بشود. اسلام برای ازدواج که آغاز پیمان است حضور عدلین را شرط ندانسته است زیرا نمی‌خواسته است عملاً موجبات تأخیر

افتادن کار خیری را فراهم کند، ولی برای طلاق با اینکه پایان کار است حضور عدلین را شرط دانسته است.

همچنین اسلام در مورد ازدواج عادت ماهانه زن را مانع وقوع عقد قرار نداده است اما آن را مانع وقوع طلاق قرار داده است، با اینکه - چنانکه می‌دانیم - عادت ماهانه زن چون مانع آمیزش زناشویی زن و مرد است با ازدواج مربوط می‌شود نه با طلاق که فصل جدایی است و زن و مرد از آن به بعد با هم کاری ندارند. قاعدتاً می‌بایست اسلام اجرای صیغه ازدواج را در حال عادت ماهانه زن جایز نشمارد، زیرا ممکن است زن و مردی که تازه به هم می‌رسند رعایت لزوم پرهیز در وقت عادت را نکنند بر خلاف طلاق که فصل جدایی است و عادت ماهانه در آن تأثیر ندارد. ولی اسلام از آنجا که طرفدار «وصل» و مخالف «فصل» است، زمان عادت را مانع صحت طلاق قرار داده ولی مانع صحت عقد ازدواج قرار نداده است. در بعضی از مواقع سه ماه «تربص» لازم است تا اجازه صیغه طلاق داده شود.

بدیهی است اینهمه عایق و مانع ایجاد کردن به منظور این است که در این مدت ناراحتیها و عصبانیت‌هایی که موجب تصمیم به طلاق شده است از میان برود و زن و مرد به زندگی عادی خود برگردند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۴

بعلاوه، آنجا که کراهت از طرف مرد باشد و طلاق به صورت رجعی صورت گیرد، مدتی را به نام «عده» برای مرد مهلت قرار داده که می‌تواند در آن مدت رجوع کند.

اسلام به ملاحظه اینکه هزینه ازدواج و هزینه عده و نگهداری فرزندان را به عهده مرد گذاشته است، یک مانع عملی برای مرد تراشیده است. مردی که بخواهد زن خود را طلاق دهد و زن دیگر بگیرد باید نفقه عده زن اول را بدهد، هزینه فرزندان که از او دارد بر عهده بگیرد، برای زن نو مهر قرار دهد و از نو زیر بار هزینه زندگی او و فرزندان که بعداً از او متولد می‌شود برود.

این امور بعلاوه مسئولیت سرپرستی کودکان بی‌مادر، دورنمای وحشتناکی از طلاق برای مرد می‌سازد و خود به خود جلو تصمیم او را به طلاق می‌گیرد.

گذشته از همه اینها، اسلام آنجا که بیم انحلال و از هم پاشیدگی کانون خانوادگی در میان باشد، لازم دانسته است که دادگاه خانوادگی تشکیل و حکمیت برقرار گردد به این ترتیب که یک نفر داور به نمایندگی از طرف مرد و یک نفر داور دیگر به نمایندگی از طرف زن برای رسیدگی و اصلاح معین می‌شوند.

داوران منتهای کوشش خود را در باره اصلاح آنها به عمل می‌آورند و اختلافات آنها را حل می‌کنند و احیاناً با مشورت قبلی با خود زن و مرد اگر جدایی میان آنها را اصلح تشخیص دادند آنها را از یکدیگر جدا می‌کنند. البته اگر در میان خاندان زوجین افرادی باشند که صلاحیت حکمیت داشته باشند آنها نسبت به دیگران اولویت دارند. این نص قرآن کریم است که در آیه ۳۵ از سوره النساء می‌فرماید:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا..

یعنی اگر بیم آن داشته باشید که میان زن و شوهر شکاف و جدایی بیفتد، یک نفر داور از خاندان مرد و یک نفر داور از خاندان زن برانگیزید. اگر داوران نیت اصلاح داشته باشند خداوند میان آنها توافق ایجاد می‌کند.

خداوند دانا و مطلع است.

صاحب تفسیر کشاف در تفسیر کلمه «حکم» می‌گوید: «إِي رَجُلًا مُفْنَعًا رَضِيًا يَصْلُحُ لِحُكُومَةِ الْعَدْلِ وَالْإِصْلَاحِ بَيْنَهُمَا» یعنی کسی که به عنوان داور انتخاب می‌شود باید مورد اعتماد و دارای نفوذ کلام و منطقی نافذ بوده باشد، پسندیده و شایسته برای

داوری عادلانه و برای اصلاح باشد. سپس می‌گوید: علت اینکه در درجه اول باید داورها از میان خاندان زوج و زوجه انتخاب شوند این است که نزدیکان زوجین از واقعیات جاری میان آنها باخبرترند، و هم علاقه آنها به اصلاح به واسطه خویشاوندی از بیگانه بیشتر است. بعلاوه، زوجین اسرار دل خود را در حضور خویشاوند بهتر از بیگانه آشکار می‌کنند. اسراری را که حاضر نیستند به بیگانه بگویند به خویشاوندان می‌گویند.

راجع به اینکه آیا تشکیل حکمیت واجب است یا مستحب، میان علما اختلاف است. محققین عقیده دارند این کار وظیفه حکومت است و واجب است. شهید ثانی در مسالک صریحاً فتوا می‌دهد که مسأله داورى به ترتیبی که گفته شد واجب و ضروری است و وظیفه حکام است که همواره این کار را بکنند.

سید محمد رشید رضا صاحب تفسیر المُنار پس از آن که رأی می‌دهد که تشکیل حکمیت واجب است، به اختلاف علمای اسلامی راجع به وجوب و استحباب این کار اشاره می‌کند و سپس می‌گوید: آنچه عملاً در میان مسلمین وجود ندارد، خود این کار و استفاده از مزایای بی‌پایان آن است. طلاقها مرتب صورت می‌گیرد و شقاقها و خلافها در خانه‌ها راه می‌یابد بدون آنکه از اصل حکمیت که نص قرآن کریم است کوچکترین استفاده‌ای بشود. تمام نیروی علمای مسلمین صرف بحث و جدل در اطراف وجوب و استحباب این کار شده است. کسی پیدا نشد که بگوید بالأخره چه واجب و چه مستحب، چرا قدمی برای عملی شدن آن بر نمی‌دارید؟ چرا همه نیروها صرف بحث و جدل می‌شود؟ اگر بناست عمل نشود و مردم از مزایای آن استفاده نکنند، چه فرق می‌کند که واجب باشد یا مستحب؟.

شهید ثانی راجع به شروطی که داورها به خاطر اصلاح میان زوجین می‌توانند به زوج تحمیل کنند این‌طور می‌گوید:

«مثلاً داوران زوج را ملزم می‌کنند که زوجه را در فلان شهر یا فلان خانه سکنتی دهد، یا اینکه فی‌المثل مادر خود را یا زن دیگر خود را در خانه او و لو در اتاق جداگانه سکنتی ندهد، یا مثلاً مهر زن را که به ذمه گرفته است نقد بپردازد، یا اگر پولی از زن به قرض گرفته است فوراً بپردازد.»

غرض این است که هر اقدامی که سبب تأخیر اقدام زوج در تصمیم به طلاق بشود از نظر اسلام عمل صحیح و مطلوبی است. از اینجا پاسخ پرسشی که در مقاله ۲۲ به این صورت مطرح شد: «آیا اجتماع، یعنی آن هیأتی که به نام محکمه و غیره نماینده اجتماع است، حق دارد در امر طلاق که از نظر اسلام مبعوض و منفور است مداخله کند به این صورت که از تسریع در تصمیم مرد به طلاق جلوگیری کند؟» [روشن می‌شود].

جواب این است: البته می‌تواند چنین کاری بکند، زیرا همه تصمیمهایی که به طلاق گرفته می‌شود نشانه مرگ واقعی ازدواج نیست. به عبارت دیگر، همه تصمیمهایی که در باره طلاق گرفته می‌شود دلیل خاموش شدن کامل شعله محبت مرد و سقوط زن از مقام و موقع طبیعی خود و عدم قابلیت مرد برای نگهداری از زن نیست؛ غالب تصمیمها در اثر یک عصبانیت و یا غفلت و اشتباه پیدا می‌شود. جامعه هر اندازه و به هر وسیله اقداماتی به عمل آورد که تصمیمات ناشی از عصبانیت و غفلت عملی نشود، بجاست و مورد استقبال اسلام است.

محاکم به عنوان نمایندگی از اجتماع می‌توانند متصدیان دفاتر طلاق را از اقدام به طلاق - تا وقتی محکمه عدم موفقیت خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین به اطلاع آنها نرسانده است - منع کنند. محاکم کوشش خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین به عمل می‌آورند و فقط هنگامی که بر محکمه ثابت شد که امکان صلح و سازش میان زوجین نیست،

گواهی عدم امکان سازش صادر و به اطلاع صاحبان دفاتر می‌رساند.

## سوابق خدمت زن در خانواده

۲. مطلب دیگر اینکه طلاقهای ناجوانمردانه علاوه بر انحلال کانون مقدس خانوادگی اشکالات خاصی برای شخص زن به وجود می‌آورد که نباید آنها را نادیده گرفت. زنی سالها با صمیمیت در خانه مردی زندگی می‌کند و چون میان او و خودش دوگانگی قائل نیست و آن خانه را خانه خود و لانه خود می‌داند منتهای خدمت و مجاهدت را برای سر و سامان دادن به آن خانه به کار می‌برد. غالباً زنها (به استثنای زنان به اصطلاح طبقات متجدد شهری) کار خدمت و زحمت و صرفه‌جویی در خوراک و لباس و هزینه خانه را به جایی می‌رسانند که خود مردان را ناراضی می‌کنند؛

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۷

از آوردن خدمتکار به خاطر اینکه در هزینه زندگی صرفه‌جویی شود مضایقه می‌نمایند، نیرو و جوانی و سلامت خود را فدای خانه و لانه و آشیانه و در واقع فدای شوهر می‌کنند. اکنون فرض کنید شوهر چنین زنی پس از سالها زندگی مشترک هوس زن نو و طلاق همسر کهنه به سرش می‌زند و می‌خواهد زن نو را به لانه و آشیانه زن اول - که به قیمت عمر و جوانی و سلامت و آرزوهای برباد رفته او تمام شده - بیاورد؛ می‌خواهد با محصول دسترنج زن اول با زن دیگر عیاشی و هوسرانی کند. تکلیف این کار چیست؟.

اینجا دیگر تنها مسأله بهم خوردن کانون خانوادگی و گسیخته شدن رابطه زوجیت مطرح نیست که گفته شود ناجوانمردی شوهر مرگ ازدواج است و تحمیل زن به مرد ناجوانمرد دون شأن و مقام طبیعی زن است. مسأله دیگری مطرح است: مسأله آواره و بی‌آشیانه شدن، مسأله تحویل دادن آشیانه خودساخته را به رقیب، مسأله هدر رفتن رنجها و کارها و زحمتهای و خدمتها مطرح است.

شوهر و کانون خانوادگی و خاموش شدن شعله حیات خانوادگی به جهنم! هر انسانی لانه و آشیانه‌ای می‌خواهد و به لانه و آشیانه‌ای که به دست خود برای خود ساخته است علاقه‌مند است. اگر مرغی را از خانه و لانه‌ای که برای خود ساخته است بیرون کنند از خود دفاع می‌کند. آیا زن حق ندارد از لانه و آشیانه خود دفاع کند؟ آیا این کار از طرف مرد ظلم واضح نیست؟ اسلام از این نظر چه فکری کرده است؟.

به عقیده ما این مسئله کاملاً قابل توجه است. غالب ناراحتیهایی که به واسطه طلاقهای ناجوانمردانه صورت می‌گیرد از این ناحیه است. در این گونه موارد است که طلاق تنها فسخ زوجیت نیست، ورشکستگی و نابودی زن است.

اما همان طوری که در متن پرسش اشاره شد، مسأله خانه و آشیانه با مسأله طلاق دوتاست؛ این دو را از یکدیگر باید تفکیک کرد. از نظر اسلام و مقررات اسلامی این مشکل حل شده است. این مشکل از جهل به مقررات اسلامی و از سوء استفاده مردان از حسن نیت و وفاداری زنان به وجود آمده است.

این مشکل از آنجا پیدا شده که غالباً مردان و زنان گمان می‌کنند کار و خدمتی که زن در خانه مرد می‌کند و محصولی که از آن کارها پدید می‌آید به مرد تعلق دارد، بلکه گمان می‌کنند مرد حق دارد که به زن مانند یک برده یا مزدور فرمان دهد و بر زن واجب

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۸

است که فرمان او را در این مسائل بپذیرد، در صورتی که مکرر گفته‌ایم که زن از نظر کار و فعالیت آزادی کامل دارد و هر کاری که می‌کند به شخص خود او تعلق دارد و مرد حق ندارد به صورت یک کارفرما در مقابل زن ظاهر شود. اسلام با استقلال اقتصادی که به زن داده و بعلاوه هزینه زندگی او و فرزندانش را به عهده مرد گذاشته است، به او فرصت کافی و کامل داده که خود را از نظر مال و ثروت و امکانات یک زندگی آبرومندانه از مرد مستغنی نماید به طوری که طلاق و جدایی از این نظر برای او نگرانی به وجود نیاورد. زن تمام چیزهایی که خود برای لانه و آشیانه خود فراهم آورده باید متعلق به خود بداند و مرد حق ندارد آنها را از او بگیرد. این گونه نگرانیها در رژیمهایی وجود دارد که زن را مجبور به کار کردن در خانه شوهر می‌دانند و محصول کار او را هم متعلق به شوهر می‌دانند نه به خود او.

نگرانیهایی هم که در میان مردم ما وجود دارد غالباً ناشی از جهالت و بی‌خبری از قانون اسلامی است.

علت این ناراحتیها سوء استفاده مرد از وفاداری زن است. برخی از زنان نه به خاطر بی‌خبری از قانون اسلام بلکه به خاطر اعتماد به شوهران در خانه آنها فداکاری می‌کنند؛ دلشان می‌خواهد حساب من و تو در کار نباشد، سخن مال من و تو در میان نباشد. از این رو در فکر خود و در فکر استفاده از فرصتی که اسلام به آنها داده است نمی‌افتند. یک وقت چشم باز می‌کنند که می‌بینند عمر خود را در فداکاری برای یک عنصر بی‌وفا صرف کرده‌اند و فرصتهای کافی که اسلام به آنها داده است از کف داده‌اند.

این گونه زنان از اول باید توجه داشته باشند که «چه خوش بی‌مهربانی از دو سر بی». اگر بناست زن از حق شرعی خود در اندوختن مال و ثروت و تشکیل لانه و آشیانه به نام خود صرف نظر کند و نیروی کار خود را هدیه مرد نماید، مرد هم در عوض به حکم «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»<sup>[۱]</sup> باید به همان اندازه یا بیشتر به عنوان هدیه و بخشش نثار زن نماید. در میان مردان با وفا همیشه معمول بوده و هست که در عوض فداکاریها و خدمات صادقانه زن، اشیاء گرانبها و خانه و یا مستغلاً دیگری به زن خود هدیه کرده‌اند.

به هر حال مقصود این است که مشکله بی‌آشیانه شدن زن به قانون طلاق مربوط نیست، تغییر قانون طلاق آن را اصلاح نمی‌کند. این مشکله به مسأله استقلال و عدم

---

(۱). نساء / ۸۶.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۷۹

استقلال اقتصادی زن مربوط است و اسلام آن را حل کرده است. این مشکله در میان ما از بی‌خبری گروهی از زنان از تعالیم اسلامی، و غفلت و ساده‌دلی گروهی دیگر ناشی می‌شود. زنان اگر به فرصتی که اسلام در این زمینه به آنها داده است آگاه شوند و در فداکاری و گذشت در راه شوهر، ساده‌دلی نشان ندهند، این مشکل خود به خود حل شده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۰

## حق طلاق

### اشاره

خواننده محترم در یاد دارد که در فصل ۲۲ گفتیم ناراحتیهای طلاق در میان ما از دو ناحیه است: یکی از ناحیه طلاقهای

ناجوانمردانه و ناشی از بی‌وفایی و نامردمی برخی از مردان، دیگر از ناحیه خودداریهای ناجوانمردانه برخی مردان از طلاق زنی که امید سازش میان آنها نیست و فقط به خاطر زجر دادن زن نه به خاطر زندگی با او از طلاق خودداری می‌کنند. در دو فصل پیش راجع به قسمت اول بحث کردیم. گفتیم اسلام از هر وسیله‌ای که مانع طلاقهای ناجوانمردانه بشود استقبال می‌کند و خود با تدابیر خاصی سعی کرده که این گونه طلاقها صورت نگیرد. اسلام فقط با استعمال زور و استفاده از قوه قهریه برای برقراری روابط خانوادگی مخالف است.

از آنچه گفته شد معلوم شد که خانواده از نظر اسلام یک واحد زنده است و اسلام کوشش می‌کند این موجود زنده به حیات خود ادامه دهد. اما وقتی که این موجود زنده مرد، اسلام با نظر تأسف به آن می‌نگرد و اجازه دفن آن را صادر می‌کند ولی حاضر نیست پیکره او را با مومیای قانون مومیایی کند و با جسد مومیایی شده او خود را سرگرم نماید.

معلوم شد علت اینکه مرد حق طلاق دارد این است که رابطه زوجیت بر پایه علقه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۱

طبیعی است و مکانیسم خاصی دارد؛ کلید استحکام بخشیدن و هم کلید سست کردن و متلاشی کردن آن را خلقت به دست مرد داده است. هر یک از زن و مرد به حکم خلقت نسبت به هم وضع و موقع خاصی دارند که قابل عوض شدن یا همانند شدن نیست. این وضع و موقع خاص به نوبه خود علت اموری است و از آن جمله حق طلاق است. و به عبارت دیگر علت این امر نقش خاص و جداگانه‌ای است که هر یک از زن و مرد در مسأله عشق و جفتجویی دارند نه چیز دیگر.

### **حق طلاق ناشی از نقش خاص مرد. در مسأله عشق است نه از مالکیت او**

از اینجا شما می‌توانید به ارزش تبلیغات عناصر ضد اسلام پی ببرید. این عناصر گاهی می‌گویند: علت اینکه اسلام به مرد حق طلاق داده است این است که زن را صاحب اراده و میل و آرزو نمی‌شناسد، او را در ردیف اشیاء می‌داند نه اشخاص، اسلام مرد را مالک زن می‌داند و طبعاً به حکم

النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ

« به او حق می‌دهد هر وقت بخواهد مملوک خود را رها کند.

معلوم شد منطق اسلام مبتنی بر مالکیت مرد و مملوکیت زن نیست. معلوم شد منطق اسلام خیلی دقیقتر و عالیترا از سطح افکار این نویسندگان است. اسلام با شعاع وحی به نکات و رموزی در اساس و سازمان بنیان خانوادگی پی برده است که علم پس از چهارده قرن خود را به آنها نزدیک می‌کند.

### **طلاق از آن جهت رهایی است که. ماهیت طبیعی ازدواج تصاحب است**

و گاهی می‌گویند: طلاق چرا صورت رهایی دارد؟ حتماً باید صورت قضایی داشته باشد. به اینها باید گفت: طلاق از آن جهت رهایی است که ازدواج تصاحب است. شما اگر توانستید قانون جفتجویی را در مطلق جنس نر و ماده عوض کنید و حالت طبیعی ازدواج را از صورت تصاحب خارج کنید، اگر توانستید در روابط جنس نر و جنس ماده (اعم از انسان و حیوان) برای هر یک از آنها نقش مشابه یکدیگر به وجود آورید و قانون طبیعت را تغییر دهید، می‌توانید طلاق را از صورت رهایی خارج کنید.



یکی از این عناصر می نویسد:

«عقد ازدواج را عموماً فقهای شیعه از عقود لازمه شمرده‌اند و قانون مدنی ایران هم به ظاهر آن را عقد لازم می‌داند. و لیکن من می‌خواهم بگویم عقد نکاح مطابق فقه اسلام و قانون مدنی ایران فقط نسبت به زن لازم است، نسبت به مرد عقدی است جایز زیرا او هر وقت می‌تواند اثر عقد مذکور را از بین برده ازدواج را بهم بزند.»

سپس می‌گوید:

«عقد ازدواج نسبت به مرد جایز است و نسبت به زن لازم می‌باشد و این یک بی‌عدالتی قانونی است که زن را اسیر مرد قرار داده است. من هر وقت عبارت ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی کشور شاهنشاهی ایران را (قانون حق مرد به طلاق) می‌خوانم، از بانوان ایرانی و از این مدارس و دانشگاهها و از این قرن اتم و اقمار و دموکراسی خجالت می‌کشم.»

این آقایان اولاً نتوانسته‌اند یک امر واضحی را درک کنند و آن اینکه طلاق غیر از فسخ ازدواج است. اینکه می‌گویند عقد ازدواج طبیعتاً لازم است، یعنی هیچ یک از زوجین (به استثنای موارد خاصی) حق فسخ ندارند. اگر عقد فسخ شود تمام آثار آن از میان می‌رود و کأن لم یکن می‌شود. در مواردی که عقد ازدواج فسخ می‌گردد، تمام آثار و از آن جمله مهر از میان می‌رود، زن حق مطالبه آن را ندارد، همچنین نفقه ایام عده ندارد، بر خلاف طلاق که علقه زوجیت را از میان می‌برد ولی آثار عقد را بکلی از میان نمی‌برد. اگر مردی زنی را عقد کند و برای او فرضاً پانصد هزار تومان مهر قرار دهد و بعد از یک روز زندگی زناشویی بخواهد زن را طلاق دهد، باید تمام مهر را بعلاوه نفقه ایام عده بپردازد. و اگر مرد بعد از عقد و قبل از ارتباط زناشویی زن را طلاق دهد باید نصف مهر را بپردازد، و چون چنین زنی عده ندارد نفقه ایام عده طبعاً موضوع ندارد. پس معلوم می‌شود طلاق نمی‌تواند همه آثار عقد را از میان ببرد، در صورتی که اگر ازدواج نامبرده فسخ بشود زن حق مهر ندارد. از همین جا معلوم می‌شود طلاق غیر فسخ است. حق طلاق با لازم بودن عقد ازدواج منافات ندارد.

اسلام دو حساب قائل شده است: حساب فسخ و حساب طلاق. حق فسخ را در مواردی قرار داده است که پاره‌ای از عیوب در مرد یا زن باشد. این حق را، هم به مرد داده و هم به زن، بر خلاف حق طلاق که در صورت مردن و بی‌جان شدن حیات خانوادگی صورت می‌گیرد و منحصر به مرد است.

اینکه اسلام حساب طلاق را از حساب فسخ جدا کرده و برای طلاق مقررات جداگانه‌ای وضع کرده است، می‌رساند که در منطق اسلام اختیار طلاق مرد ناشی از این نیست که اسلام خواسته امتیازی به مرد داده باشد.

به این اشخاص باید گفت که برای اینکه از مدارس و دانشگاهها و اقمار مصنوعی خجالت نکشید، بهتر این است مدتی به خود زحمت بدهید درس بخوانید تا هم فرق فسخ و طلاق را دریابید و هم با فلسفه عمیق و دقیق اجتماعی و خانوادگی اسلامی آشنا بشوید، که نه تنها از مدارس و دانشگاهها خجالت نکشید بلکه با گردن فرازی از مقابل آنها عبور کنید. اما افسوس که جهل دردی است سخت بی‌درمان.

## جریمه طلاق

در بعضی از قوانین جهان برای جلوگیری از طلاق، جریمه برایش معین می‌کرده‌اند. من نمی‌دانم در قوانین امروز جهان چنین

قانونی وجود دارد یا نه، ولی می‌نویسند که امپراطورهای مسیحی رم برای شوهری که بدون علت موجب زن خود را طلاق دهد مجازات قائل شده بودند.

بدیهی است که این، نوعی دیگر استفاده از اعمال زور برای ثبات بنیان خانوادگی است و نتیجه‌بخش نمی‌باشد.

### حق طلاق برای زن به صورت حق تفویضی

در اینجا ذکر یک مطلب لازم است و آن اینکه همه سخنان ما در باره این بود که طلاق به صورت یک حق طبیعی از مختصات مرد است. اما اینکه مرد می‌تواند به عنوان توکیل مطلقاً یا در موارد خاصی از طرف خود به زن حق طلاق بدهد، مطلب دیگری است که هم در فقه اسلامی مورد قبول است و هم قانون مدنی ایران به آن تصریح کرده است. ضمناً برای اینکه مرد از توکیل خود صرف نظر نکند و این حق تفویضی را از زن سلب ننماید یعنی به صورت وکالت بلاعزل درآید، معمولاً این

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۴

توکیل را به عنوان شرط ضمنی در یک عقد لازم قرار می‌دهند. به موجب این شرط، زن مطلقاً یا در موارد خاصی که قبلاً معین شده است می‌تواند خود را مطلقه نماید.

لذا از قدیم الایام زنانی که از بعضی جهات نسبت به شوهران آینده‌شان نگرانی داشتند، به صورت شرط ضمن العقد برای خود حق طلاق را محفوظ می‌داشتند و عنداللزوم از آن استفاده می‌کردند.

علی‌هذا از نظر فقه اسلامی زن حق طلاق به صورت طبیعی ندارد اما به صورت قراردادی یعنی به صورت شرط ضمن العقد می‌تواند داشته باشد.

ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی چنین می‌گوید:

«طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند، مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه نماید.»

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، اینکه می‌گویند از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران طلاق حق یکجانبه است که به مرد داده شده و از زن بکلی سلب شده، سخن صحیحی نیست.

از نظر فقه اسلامی و هم از نظر قانون مدنی ایران، حق طلاق به صورت یک حق طبیعی برای زن وجود ندارد ولی به صورت یک حق قراردادی و تفویضی می‌تواند وجود داشته باشد.

اکنون نوبت آن است که به قسمت دوم بحث خود یعنی موضوع امتناعهای ناجوانمردانه و ستمگرانه بعضی از مردان از طلاق پردازیم، ببینیم آیا اسلام راه حلی برای این مشکل - که حقیقتاً هم مشکل بزرگی است - پیش‌بینی کرده یا نه. در فصل آینده در اطراف این مطلب تحت عنوان «طلاق قضایی» بحث خواهیم کرد. ضمناً از اینکه سخن ما در قسمت اول طولانی شد معذرت می‌خواهم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۵

طلاق قضایی یعنی طلاق که به وسیله قاضی نه به وسیله زوج صورت بگیرد.

در بسیاری از قوانین جهان اختیار طلاق مطلقاً در دست قاضی است و تنها محکمه است که می تواند به طلاق و انحلال زوجیت رأی بدهد. از نظر این قوانین تمام طلاقها طلاق قضایی است. ما در مقالات گذشته با توجه به روح ازدواج و هدف از تشکیل کانون خانوادگی و مقام و موقعی که زن باید در محیط خانوادگی داشته باشد، بطلان این نظریه را روشن کردیم و ثابت کردیم طلاقهایی که جریان عادی خود را طی می کند نمی تواند بسته به نظر قاضی باشد.

بحث فعلی ما در این است که آیا از نظر اسلام قاضی (با همه شرایط سخت و سنگینی که اسلام برای قاضی قائل است) در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی حق طلاق ندارد، یا اینکه در شرایط خاصی چنین حقی برای قاضی پیدا می شود هرچند آن شرایط خیلی استثنایی و نادر الوجود بوده باشد.

طلاق حق طبیعی مرد است اما به شرط اینکه روابط او با زن جریان طبیعی خود را طی کند. جریان طبیعی روابط شوهر با زن به این است که اگر می خواهد با زن زندگی کند از او به خوبی نگهداری کند، حقوق او را ادا نماید، با او حسن معاشرت داشته باشد، و اگر سر زندگی با او را ندارد به خوبی و نیکی او را طلاق دهد؛ یعنی از طلاق او

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۶

امتناع نکند، حقوق واجبه او را بعلاوه مبلغی دیگر به عنوان سپاسگزاری به او بپردازد (و مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ) «۱» و علقه زناشویی را پایان یافته اعلام کند.

اما اگر جریان طبیعی خود را طی نکند چطور؟ یعنی اگر مردی پیدا شود که نه سر زندگی و حسن معاشرت و تشکیل کانون خانوادگی سعادت‌مندان و اسلام‌پسندان دارد و نه زن را آزاد می گذارد که دنبال کار خود برود، به عبارت دیگر نه به وظایف زوجیت و جلب نظر و رضایت زن تن می دهد و نه به طلاق رضایت می دهد، در اینجا چه باید کرد؟

طلاق طبیعی نظیر زایمان طبیعی است که خود به خود جریان طبیعی خود را طی می کند. اما طلاق از طرف مردی که نه به وظایف خود عمل می کند و نه به طلاق تن می دهد، نظیر زایمان غیر طبیعی است که با کمک پزشک و جراح نوزاد را باید بیرون آورد.

### آیا بعضی ازدواجها سرطان است و زن باید بسوزد و بسازد؟

اکنون بینیم اسلام در باره این گونه طلاقها و این گونه مردان چه می گوید. آیا بازهم می گوید کار طلاق صد در صد بسته به نظر مرد است و اگر چنین مردی به طلاق رضایت نداد، زن باید بسوزد و بسازد و اسلام دستها را روی یکدیگر می گذارد و از دور این وضع ظالمانه را تماشا می کند؟

عقیده بسیاری همین است. می گویند: از نظر اسلام این کار چاره‌پذیر نیست. این یک نوع سرطان است که احیاناً افرادی گرفتار آن می شوند و چاره ندارد. زن باید بسوزد و بسازد تا تدریجاً شمع حیاتش خاموش شود.

به عقیده این جانب این طرز تفکر با اصول مسلم اسلام تضاد قطعی دارد. دینی که همواره دم از عدل می زند، «قیام به قسط»

یعنی برقراری عدالت را به عنوان یک هدف اصلی و اساسی همه انبیا می‌شمارد (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) «۲» چگونه ممکن است برای چنین ظلم فاحش و واضحی

(۱). بقره/ ۲۳۶.

(۲). حدید/ ۲۵.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۷

چاره‌اندیشی نکرده باشد؟! مگر ممکن است اسلام قوانین خود را به صورتی وضع کند که نتیجه‌اش این باشد که بیچاره‌ای مانند یک بیمار سرطانی رنج بکشد تا بمیرد؟!.

موجب تأسف است که برخی افراد با اینکه اقرار و اعتراف دارند که اسلام دین «عدل» است و خود را از «عدلیه» می‌شمارند، اینچنین نظر می‌دهند. اگر بنا بشود قانون ظالمانه‌ای را تحت عنوان «سرطان» به اسلام ببندیم، مانعی نخواهد بود که قانون ستمگرانه دیگری را به عنوان «کزاز» و قانون دیگری را به بهانه «سل» و قانون دیگری را به عنوان «فلج اعصاب» و قوانین ستمگرانه دیگری را به بهانه‌های دیگر بپذیریم.

اگر اینچنین است پس اصل «عدل» که رکن اساسی تقنین اسلامی است کجا رفت؟ «قیام به قسط» که هدف انبیاست کجا رفت؟.

می‌گویند: سرطان. عرض می‌کنم: بسیار خوب، سرطان. آیا اگر بیماری دچار سرطان شد و با یک عمل ساده بشود سرطان را عمل کرد، نباید فوری اقدام کرد و جان بیمار را نجات داد؟.

زنی که به همسری مردی برای زندگی با او تن می‌دهد و بعد اوضاع و احوال به صورتی درمی‌آید که آن مرد از اختیارات خود سوء استفاده می‌کند و از طلاق زن نه به خاطر زندگی و همسری بلکه برای اینکه از ازدواج آینده او با یک شوهر واقعی و مناسب جلوگیری کند و به تعبیر قرآن او را «كَالْمُعَلَّقَةِ» نگه دارد خودداری می‌کند، حقاً چنین زنی مانند یک بیمار سرطانی گرفتار است. اما این سرطان سرطانی است که به سهولت قابل عمل است. بیمار پس از یک عمل ساده شفای قطعی و کامل خود را بازمی‌یابد. این گونه عمل و جراحی به دست حاکمان و قاضیان شرعی واجد شرایط امکان‌پذیر است.

همچنانکه در مقالات پیش اشاره کردیم یکی از دو مشکل بزرگ در جامعه ما امتناعهایی است که برخی مردان ستمگر از طلاق می‌کنند و از این راه به نام دین و به بهانه دین ستم بزرگی مرتکب می‌شوند. این ستمگریها به ضمیمه آن طرز تفکر غلط به نام اسلام و دین که می‌گوید زن باید این گونه ستمها را به عنوان یک سرطان غیر قابل علاج تحمل کند، بیش از هر تبلیغ سوء دیگر علیه اسلام اثر گذاشته است.

با اینکه بحث در این مطلب جنبه فنی و تخصصی دارد و از حدود این سلسله مقالات خارج است، لازم می‌دانم اندکی در اطراف این مطلب بحث کنم تا بر بدبینان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۸

روشن کنم که آنچه اسلام می‌گوید غیر این حرفهاست.

این گونه بن بست‌ها منحصر به مسائل ازدواج و طلاق نیست، در موارد دیگر از قبیل مسائل مالی نیز پیش می‌آید. نخست بینیم آیا اسلام در غیر مورد ازدواج و طلاق با این بن بست‌ها چه کرده است. آیا اینها را به صورت بن بست و به صورت یک پدیدهٔ چاره‌ناپذیر پذیرفته است یا بن بست را از میان برده و چاره کرده است؟.

فرض کنید دو نفر از راه ارث یا از راه دیگر، مالک یک کالای غیر قابل تقسیم از قبیل یک گوهر یا یک انگشتر یا اتومبیل یا تابلو نقاشی می‌شوند و حاضر نیستند مشترکاً از آن استفاده کنند به اینکه گاهی در اختیار یکی از آنها باشد و گاهی در اختیار دیگری. هیچ کدام از آنها هم حاضر نیست سهم خود را به دیگری بفروشد و هیچ گونه توافق دیگری نیز در زمینهٔ استفاده از آن مال در میان آنها صورت نمی‌گیرد. از طرفی می‌دانیم تصرف هر یک از آنها در آن مال موقوف به اذن و رضایت طرف دیگر است. در این گونه موارد چه باید کرد؟ آیا باید آن مال را معطل و بلااستفاده گذاشت و موضوع را به صورت یک مشکلهٔ لا ینحل و یک حادثهٔ بغرنج غیر قابل علاج رها کرد یا اینکه اسلام برای این گونه امور راه چاره معین کرده است؟.

حقیقت این است که فقه اسلامی این مسائل را به صورت یک مشکلهٔ لا ینحل نمی‌پذیرد. حق مالکیت و اصل تسلط بر مال را آنجا که منجر به بی‌استفاده ماندن مال باشد محترم نمی‌شمارد. در این گونه موارد به خاطر جلوگیری از بلااستفاده ماندن ثروت، به حاکم شرعی به عنوان یک امر اجتماعی و یا به قاضی به عنوان یک مسألهٔ اختلافی اجازه می‌دهد که علی‌رغم لجاجت و امتناع صاحبان حقوق، ترتیب صحیحی بدهند. مثلاً مال مورد نظر اجازه داده شود و مال الاجاره میان آنها تقسیم شود و یا آن مال فروخته شود و قیمت آن در میان آنها قسمت بشود. به هر حال وظیفهٔ حاکم یا قاضی است که به عنوان «ولی ممتنع» ترتیب صحیحی به این کار بدهد. هیچ ضرورتی ندارد که صاحبان اصلی مال رضایت بدهند یا ندهند.

چرا در این گونه موارد رعایت حق مالکیت که یک حق قانونی است نمی‌شود؟

برای اینکه اصل دیگری در کار است: اصل جلوگیری از ضایع شدن و بلا استفاده ماندن مال. رعایت مالکیت و تسلط صاحبان مال تا آنجا لازم است که منجر به رکود و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۸۹

تعطیل و بلا استفاده ماندن مال و ثروت نشود.

فرض کنید مال مورد اختلاف گوهر یا شمشیر یا چیز دیگری از این قبیل است و هیچ یک از آنها حاضر نیست سهم خود را به دیگری بفروشد، اما هر دو نفر حاضرند آن را دونیم کنند و هر کدام نیمی از آن را ببرند؛ یعنی کار لجاجت را به آنجا کشانده‌اند که توافق کرده‌اند آن مال را از ارزش بیندازند. بدیهی است گوهر یا شمشیر یا اتومبیلی که دونیم بشود از ارزش می‌افتد. آیا اسلام اجازه می‌دهد؟ خیر، چرا؟ چون تضييع مال است.

علامهٔ حلّی از بزرگان درجهٔ اول فقهای اسلام می‌گوید: اگر آنها بخواهند چنین کاری بکنند حاکم باید جلو آنها را بگیرد. توافق صاحبان ثروت کافی نیست که به آنها اجازهٔ چنین کاری داده شود.

## بن بست طلاق

اکنون بینیم در مسألهٔ طلاق چه باید کرد. اگر مردی سر ناسازگاری دارد، حقوق و وظایفی را که اسلام بر عهدهٔ او گذاشته است که بعضی مالی است (نفقات) و بعضی اخلاقی است (حسن معاشرت) و بعضی مربوط به امر جنسی است (حق همخوابگی و آمیزش) انجام نمی‌دهد، خواه هیچ یک از این حقوق و وظایف را ادا نکند یا بعضی از آنها را، در عین حال

حاضر هم نیست زن را طلاق دهد؛ در اینجا چه باید کرد؟ آیا اصل لازم و مورد اهمیتی از نظر اسلام وجود دارد که اسلام به حاکم یا قاضی شرعی اجازه مداخله بدهد (همان طوری که در مورد اموال چنین اجازه‌ای می‌دهد) یا چنین اصلی وجود ندارد؟

## نظر آیت الله حلی

من در اینجا رشته سخن را به دست یکی از فقهای طراز اول عصر حاضر، آیت الله حلی، مقیم نجف اشرف می‌دهم. معظم له در رساله‌ای به نام «حقوق الزوجیه» در باره این مطلب نظر داده‌اند.

خلاصه نظریه ایشان در آنچه مربوط به حقوق زن و امتناع مرد است این است:

«ازدواج پیمان مقدسی است. در عین حال نوعی شرکت میان دو انسان است و یک فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹۰

سلسله تعهدات برای طرفین به وجود می‌آورد. تنها با انجام آن تعهدات است که سعادت طرفین تأمین می‌گردد. بعلاوه، سعادت اجتماع نیز بستگی دارد به سعادت آنها و انجام یافتن تعهدات آنها در برابر یکدیگر. حقوق عمده زوج عبارت است از نفقه و کسوه، حق همخوابگی و زناشویی، حسن معاشرت اخلاقی. اگر مرد از انجام تعهدات خود نسبت به زن شانه خالی کند و از طلاق نیز خودداری کند، تکلیف زن چیست و چگونه باید با مرد مقابله شود؟.

در اینجا دو راه فرض می‌شود: یکی اینکه حاکم شرعی حق دخالت داشته باشد و با اجرای طلاق کار را یکسره کند، دیگر اینکه زن نیز به نوبه خود از انجام تعهدات خود در برابر مرد خودداری نماید.

اما از نقطه نظر اول یعنی دخالت حاکم شرعی، ببینیم روی چه اصل و چه مجوزی حاکم شرعی در این گونه موارد حق دخالت دارد.

قرآن کریم در سوره بقره چنین می‌فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ...» (۱) یعنی حق طلاق (و رجوع) دو نوبت بیش نیست. از آن پس یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی.

و باز در سوره بقره می‌فرماید: «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (۲) یعنی هرگاه زنان را طلاق دادید و موقع عده آنها رسید، یا از آنها به خوبی نگهداری کنید و یا به خوبی جلوشان را باز بگذارید. مبدا برای اینکه به آنها ستم کنید آنها را به شکل زیان‌آوری نگهداری کنید. هر که چنین کند باید بداند که به خویشتن ستم کرده است.

از این آیات یک اصل کلی استفاده می‌شود و آن اینکه هر مردی در زندگی خانوادگی یکی از دو راه را باید انتخاب کند: یا تمام حقوق و وظایف را به خوبی و شایستگی انجام دهد (امساک به معروف نگهداری به شایستگی) و یا علقه زوجیت را قطع و زن را رها نماید (تسریح به احسان رها کردن به نیکی). شق

(۱). بقره / ۲۲۹.

(۲). بقره / ۲۳۱.

سوم یعنی اینکه زن را طلاق ندهد و به خوبی و شایستگی هم از او نگهداری نکند، از نظر اسلام وجود ندارد. جمله «وَلَا تُمَسِّ كُوْهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» همان شق سوم را نفی می‌کند. و بعید نیست که جمله فوق مفهوم اعمی داشته باشد؛ هم شامل مواردی بشود که زوج عمداً و تقصیراً زندگی را بر زن سخت و زیان‌آور می‌کند، و هم شامل مواردی بشود که هرچند زوج تقصیر و عمدی ندارد ولی به هر حال نگهداری زن جز زیان و ضرر برای زن چیزی نیست.

این آیات هرچند در مورد عده و رجوع و عدم رجوع مرد وارد شده و تکلیف مرد را روشن می‌کند که رجوع او باید بر پایه‌ی اساسی باشد، به خاطر این باشد که بخواهد از زن به شایستگی نگهداری کند نه به خاطر اینکه بخواهد زن بیچاره را اذیت کند، اما اختصاص به این مورد ندارد؛ یک اصل کلی است و حقوق زوجیت را در همه وقت و همه حال بیان می‌کند؛ یعنی زوج به طور کلی در زندگی باید یکی از دو راه گذشته را انتخاب کند و راه سومی برایش وجود ندارد.

بعضی از فقها از همین جا دچار لغزش شده، خیال کرده‌اند این آیات مخصوص مردانی است که می‌خواهند در عده رجوع کنند. خیر، این آیات تکلیف همه‌ی مردان را در هر حال در برابر همسرشان روشن می‌کند. دلیل ما بر این مطلب، گذشته از سیاق آیات این است که ائمه اطهار به این آیات در غیر مورد عده نیز استدلال و استشهاد کرده‌اند، مثل اینکه امام باقر علیه السلام فرمود: ایلاکنده (یعنی کسی که قسم می‌خورد که با زن خود نزدیکی نکند) پس از چهار ماه اجباراً باید قسم خود را بشکند و کفاره بدهد و یا زن خود را طلاق دهد، زیرا خداوند می‌فرماید: «فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِخْسَانٍ».

امام صادق در مورد مردی که به مرد دیگر وکالت داده بود که زنی برای او عقد کند و از جانب او مهر معین کند و وکیل این کار را کرد اما موکل وکالت خود را انکار کرد، امام فرمود: بر آن زن حرجی نیست که برای خود شوهر دیگری انتخاب کند. اما اگر آن مرد واقعاً وکالت داده و عقدی که صورت گرفته است از روی وکالت بوده است، بر او واجب است فی‌ما بین و بین الله این زن را طلاق بدهد، نباید این زن را بلاطلاق بگذارد، زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِخْسَانٍ». پس معلوم می‌شود ائمه اطهار این آیه را یک اصل کلی می‌دانند، اختصاص به مورد خاص ندارد.

حاکم شرعی آنجا که مرد نه به وظایف زوجیت عمل می‌کند و نه طلاق می‌دهد باید زوج را احضار کند. اول به او تکلیف طلاق کند. اگر طلاق نداد خود حاکم طلاق می‌دهد. امام صادق در روایتی که ابو بصیر از آن حضرت نقل کرده است فرمود: هر کس زنی دارد و او را نمی‌پوشاند و نفقه او را نمی‌پردازد، بر پیشوای مسلمین لازم است که آنها را (به وسیله طلاق) از یکدیگر جدا کند.

این بود خلاصه بسیار مختصری از نظریه یک فقیه طراز اول عصر حاضر. هر کس که تفصیل بیشتری بخواهد باید به رساله حقوق الزوجیه از تقریرات درس معظم له مراجعه کند.

چنانکه ملاحظه فرمودید جمله «فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِخْسَانٍ» یک اصل و قاعده کلی است که قرآن کریم در چهارچوب آن، حقوق زوجیت را مقرر داشته است. علی‌هذا اسلام به حکم این اصل و به خصوص به موجب تأکیدی که با جمله «وَلَا تُمَسِّ كُوْهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» فرموده است، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که مرد از خدایی خبری از اختیارات خود سوء استفاده کند و زنی را نه به خاطر زندگی با او بلکه به خاطر در مضیقه قرار دادن او و جلوگیری او از ازدواج با مرد دیگر در قید ازدواج نگه دارد.

علاوه بر شواهد و دلایلی که در رساله حقوق الزوجیه ذکر شده است، شواهد و دلایل زیادتر دیگری هست که می‌رساند جمله «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» از نظر اسلام یک اصل کلی است و حقوق زوجیت باید در چهارچوب آن رعایت شود. هرچه انسان بیشتر در اطراف و جوانب این مطلب مطالعه می‌کند، آن را روشنتر می‌یابد و بیشتر به استحکام مقررات دین مبین اسلام پی می‌برد.

در کافی جلد ۵، صفحه ۵۰۲ از امام صادق روایت می‌کند که فرمود:  
اِذَا ارَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فَلْيَقُلْ: أَقْرَرْتُ بِالْمِيثَاقِ الَّذِي اخَذَ اللَّهُ: امْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ.  
. یعنی وقتی که مردی می‌خواهد ازدواج کند بگوید اعتراف می‌کنم به پیمانی که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹۳

خداوند از من گرفته است و آن اینکه زن را به شایستگی نگهداری کنم و یا به نیکی طلاق دهم.  
در آیه ۲۱ از سوره النساء می‌فرماید:

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمُ إِلَىٰ بَعْضٍ وَ أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا..

یعنی چگونه مهری که به زنان داده‌اید (با زور و با در مضیقه قرار دادن) از آنها می‌گیرید؟ و حال آنکه به یکدیگر رسیده و از یکدیگر کام گرفته‌اید و زنان از شما پیمان استوار و شدیدی گرفته‌اند.

مفسرین شیعه و سنی اعتراف دارند که مقصود از «پیمان استوار و شدید» همان پیمان خداست که خداوند با جمله «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» از مردان گرفته است، یعنی همان پیمانی که امام صادق علیه السلام فرمود مرد هنگام ازدواج باید بدان اعتراف و اقرار کند که زن را به شایستگی نگهداری کند و یا به نیکی رها نماید.

پیغمبر اکرم جمله معروفی دارد که در حجه الوداع فرمود و شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند. پیغمبر اکرم فرمود:  
اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمُ اخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمُ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ ...

. یعنی آنها الناس! در مورد زنان، خدا را در نظر بگیرید و از او بترسید. شما آنها را به عنوان امانت خدا نزد خود برده‌اید و عصمت آنها را با «کلمه خدا» بر خود حلال کرده‌اید.

ابن اثیر در کتاب النهایه می‌نویسد:

«مقصود از «کلمه خدا» که پیغمبر اکرم فرمود به موجب آن عصمت زنان بر مردان حلال می‌شود همان است که با این جمله در قرآن ادا شده: فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹۴

## نظر شیخ الطائفه

شیخ طوسی در کتاب خلاف جلد ۲، صفحه ۱۸۵ پس از آن که در باره «عنه» یعنی ناتوانی جنسی نظر می‌دهد و می‌گوید پس از آن که ثابت شد که مرد «عنین» است زن خیار فسخ دارد، می‌گوید: اجماع فقها بر این مطلب است. آنگاه می‌گوید: و نیز به این آیه استدلال شده است: «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ». عنین چون قادر نیست از زن به خوبی و شایستگی نگهداری کند، پس باید او را رها نماید.



از مجموع اینها به خوبی و به صورت قاطع می‌توان فهمید که اسلام هرگز به مرد زورگو اجازه نمی‌دهد که از حق طلاق سوء استفاده کند و زن را به عنوان یک محبوس نگهداری کند.

ولی از آنچه گفته شد نباید چنین استفاده شود که هر کسی که نام قاضی روی خود گذاشته حق مداخله در این گونه مسائل دارد. قاضی از نظر اسلام شرایط سخت و سنگینی دارد که اکنون جای بحث در آن نیست.

مطلب دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم این است که طلاق قضایی از نظر اسلام- با آن همه عنایتی که اسلام در ابقاء کانون خانوادگی دارد- خیلی استثنائاً و نادر الوجود صورت می‌گیرد. اسلام به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که طلاق به آن صورتی درآید که در امریکا و اروپا وجود دارد و نمونه‌اش را مرتب در روزنامه‌ها می‌خوانیم، مثلاً زنی از شوهر خودش شکایت و تقاضای طلاق می‌کند به خاطر اینکه فیلمی که من دوست دارم او دوست ندارد یا فی‌فی سگ عزیزم را نمی‌بوسد و از این قبیل مسائل مسخره که مظهر سقوط بشریت است.

خواننده محترم از آنچه در این چند مقاله گفتیم ضمناً به مفهوم مطلبی که در مقاله ۲۱ گفتیم پی برد. ما در آن مقاله پنج نظریه در باره طلاق ذکر کردیم، به این ترتیب:

۱. بی‌اهمیتی طلاق و برداشتن همه قیود اخلاقی و اجتماعی از جلو آن.

۲. ابدیت همه ازدواجها و جلوگیری از طلاق به طور کلی (نظریه کلیسای کاتولیک).

۳. ازدواج از طرف مرد قابل انحلال و از طرف زن به هیچ وجه قابل انحلال نباشد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹۵

۴. ازدواج، هم از طرف مرد و هم از طرف زن در شرایط خاصی قابل انحلال باشد و راهی که برای هر یک از زن و مرد قرار داده می‌شود یک جور و همانند باشد (نظریه مدعیان تساوی حقوق).

۵. راه طلاق همان طوری که برای مرد باز است برای زن نیز بسته نیست، اما در خروجی مرد با در خروجی زن دوتا است.

در آن مقاله گفتیم که اسلام نظر پنجم را تأیید می‌کند. از آنچه در مورد شرط ضمن العقد و هم در مورد طلاق قضایی گفتیم، معلوم شد که اسلام هر چند طلاق را به صورت یک حق طبیعی برای زن نمی‌شناسد اما راه را بکلی بر او بسته است و درهای خروجی مخصوصی برای زن باز گذاشته است.

در باره طلاق قضایی بیش از اینها می‌توان بحث کرد، خصوصاً با توجه به عقایدی که ائمه و فقهای سایر مذاهب اسلامی دارند و عملی که در سایر کشورهای اسلامی بر طبق آنها می‌شود، اما ما همین قدر را برای این مقالات کافی می‌دانیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹۷

## بخش یازدهم: تعدد زوجات

### اشاره

\* انواع چندهمسری در تاریخ زندگی انسان.

\* اسلام سه نوع از چهار نوع زناشویی جاهلیت را لغو کرد.

\* کمونیسم جنسی و چندشوهری.

\* چرا چندشوهری شکست خورد و چندزنی رواج یافت؟

- \* برای زن، بر خلاف مرد، عنصر معنوی زناشویی بیش از عنصر مادی اهمیت دارد.
- \* تعدد زوجات جزء حقوق زن است نه حقوق مرد.
- \* علل تاریخی تعدد زوجات.
- \* آیا تعدد زوجات زائیده آب و هوای مشرق زمین است؟.
- \* چندهمسری فرم غربی و چندهمسری فرم شرقی.
- \* علت مرسوم نشدن تعدد زوجات در مغرب زمین رواج فحشاء بوده نه مقررات دین مسیح.
- \* مرد از نظر تعدد زوجات گاهی زورگویی کرده، گاهی مجوز حقوقی داشته، گاهی اداکننده حق زن بوده است.
- \* حق زن در چندهمسری.
- \* آمار و ارقام سخن می گویند.
- \* همیشه رقم زن آماده برای ازدواج از رقم مرد آماده برای ازدواج فزونی دارد، چرا؟.
- \* اعلامیه حقوق بشر درباره یکی از بزرگترین حقوق انسانی سکوت کرده است.
- \* به فتوای مردم انگلستان اگر «هووی زن» ریش و سیل داشته باشد چندهمسری مانعی ندارد.
- \* آیا طبیعت مرد چندهمسری است؟.
- \* می گویند مرد قانوناً تک همسر باشد و عملاً چند همسر.
- \* عوامل خیانت مرد را محیط فاسد به وجود می آورد نه طبیعت ذاتی او.
- \* مرد قرن بیستم موفق شده از تعهدات خود نسبت به زن بکاهد و بر کام گیریهای خود بیفزاید.
- \* بحرانی که زنان از شوهر مانده ایجاد می کنند از هر بحرانی خطرناکتر است.
- \* اشکالات و معایب چندهمسری:
- به عقیده اکثر مردان: خدا یکی، زن یکی.
- عشق و احساسات قابل تقسیم و جیره بندی نیست.
- چندهمسری محیط خانوادگی را که باید الهام بخش مهر و نیکی باشد به میدان جنگ تبدیل می کند.
- مرد چگونه منافع زناشویی خود را که یک بار فروخته، بار دیگر می فروشد؟.
- \* نقش اسلام در مسأله چندهمسری.
- \* اسلام چندهمسری را، هم محدود کرد و هم مشروط.
- \* شرط مالی و جسمی در تعدد زوجات.
- \* علل تنفر مرد امروز از چندهمسری.
- \* آنچه جای چندهمسری را در این قرن پر کرده «گناه» است نه «وفا».

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۲۹۹

## تعدد زوجات

«تک همسری» طبیعی ترین فرم زناشویی است. در تک همسری روح اختصاص یعنی مالکیت فردی و خصوصی - که البته با مالکیت خصوصی ثروت متفاوت است - حکمفرماست. در تک همسری هر یک از زن و شوهر احساسات و عواطف و منافع جنسی دیگری را «از آن» خود و مخصوص شخص خود می‌داند.

نقطه مقابل تک همسری «چند همسری» یا زوجیت اشتراکی است. چند همسری یا زوجیت اشتراکی به چند شکل ممکن است فرض شود.

### کمونیسم جنسی

یکی اینکه اختصاص در هیچ طرف وجود نداشته باشد؛ نه مرد به زن معین اختصاص داشته باشد و نه زن مخصوص مرد معین باشد. این فرض همان است که از آن به «کمونیسم جنسی» تعبیر می‌شود. کمونیسم جنسی مساوی است با نفی زندگی خانوادگی. تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ما قبل تاریخ، دوره‌ای را نشان نمی‌دهد که در آن دوره بشر بکلی فاقد زندگی خانوادگی بوده و کمونیسم جنسی بر آن حاکم بوده است. آنچه را به این نام خوانده‌اند و مدعی هستند که در میان بعضی از مردمان وحشی وجود داشته، حالت متوسطی بوده میان زندگی اختصاصی خانوادگی و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۰

کمونیسم جنسی. می‌گویند در بعضی قبایل چند برادر مشترکاً با چند خواهر ازدواج می‌کرده‌اند یا گروهی از مردان یک طایفه بالا اشتراک با گروهی از زنان طایفه دیگر ازدواج می‌کرده‌اند. ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۰ می‌گوید:

«در بعضی نقاط ازدواج به صورت دسته جمعی صورت می‌پذیرفته به این معنی که گروهی از مردان یک طایفه گروهی از زنان طایفه دیگر را به زنی می‌گرفته‌اند. در تبت مثلاً عادت بر آن بوده است که چند برادر چند خواهر را به تعداد خود به همسری اختیار می‌کرده‌اند به طوری که هیچ معلوم نبود کدام خواهر زن کدام برادر است و یک نوع کمونیسم در زناشویی وجود داشته و هر مرد با هر زن که می‌خواست همخوابه می‌شده است. سزار به عادت مشابهی در میان مردم قدیم انگلستان اشاره کرده است. از بقایای این حوادث عادت همسری با زن برادر پس از مرگ برادر را باید شمرد که در میان قوم یهود و اقوام دیگر قدیم شایع بوده است.»

### نظریه افلاطون

آنچنان که از کتاب جمهوریت افلاطون برمی‌آید و عموم مورخین آن را تأیید می‌کنند، افلاطون در نظریه «حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم» خود برای این طبقه اشتراک خانوادگی را پیشنهاد می‌کند، و چنانکه می‌دانیم برخی از رهبران کمونیسم در قرن ۱۹ نیز اینچنین پیشنهادی نمودند ولی بنا به نقل کتاب فروید و تحریم زناشویی با محارم در اثر تجارب تلخ و فراوان، در سال ۱۹۳۸ از طرف برخی از کشورهای نیرومند کمونیستی قانون تک همسری یگانه قانون رسمی شناخته شد.

### چند شوهری

شکل دیگر چند همسری چند شوهری است، یعنی اینکه یک زن در آن واحد بیش از یک شوهر داشته باشد. ویل دورانت

می گوید: «این کیفیت در قبیله تودا و بعضی از قبایل تبت قابل مشاهده است».

در صحیح بخاری از عایشه نقل می کند که:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۱

«در جاهلیت عرب چهار نوع زناشویی وجود داشته است. یک نوع همان است که امروز معمول و جاری است که مردی به وسیله پدر دختر از دختر خواستگاری می کند و پس از تعیین مهر با او ازدواج می کند و فرزندى که از آن دختر پیدا می شود از لحاظ تعیین پدر تکلیف روشنی دارد. نوع دیگر این بوده که مردی در خلال ایام زناشویی با زنی، خود وسیله زناشویی او را با مرد دیگری برای یک مدت محدود فراهم می کرده است تا از او برای خود نسل بهتری به وجود آورد، به این ترتیب که آن مرد از زن خود کناره گیری می کرد و زن خود را توصیه می کرد که خود را در اختیار فلان شخص معین بگذارد و تا وقتی که از آن مرد آبستن نمی شد به کناره گیری خودش ادامه می داد. همین که روشن می شد آبستن شده، با او نزدیکی می کرد. این کار را در مورد کسانی می کردند که آنها را برای تولید فرزند از خود شایسته تر می دانستند. و در حقیقت این کار را برای بهبود نسل و اصلاح نژاد انجام می دادند. این نوع زناشویی را- که در واقع زناشویی در خلال ایام زناشویی دیگر بود- «نکاح استبضاع» می نامیدند. نوع دیگر زناشویی این بود: گروهی که عده شان کمتر از ده نفر می بود با یک زن معین رابطه برقرار می کردند. آن زن آبستن می شد و فرزندى به دنیا می آورد. در این وقت آن زن همه آن گروه را نزد خود دعوت می کرد و طبق عادت و رسم آن زمان، آن مردان نمی توانستند از آمدن سرپیچی کنند؛ همه می آمدند. در این هنگام آن زن هر کدام از آن مردان را که خود مایل بود به عنوان پدر برای فرزند خود انتخاب می کرد و آن مرد حق نداشت از قبول آن فرزند امتناع کند. به این ترتیب آن فرزند فرزند رسمی و قانونی آن مرد محسوب می شد.

نوع چهارم این بود که زنی رسماً عنوان «روسی گری» داشت. هر مردی- بدون استثنا- می توانست با او رابطه داشته باشد. این گونه زنان معمولاً پرچمی بالای خانه خود می زدند و با آن علامت شناخته می شدند. اینچنین زنان پس از آن که فرزندانى به دنیا می آوردند همه مردانی را که با آنها ارتباط داشتند جمع می کردند و آنگاه کاهن و قیافه شناس می آوردند. قیافه شناس از روی مشخصات قیافه رأی می داد که این فرزند از آن کیست، و آن مرد هم مجبور بود نظر قیافه شناس را بپذیرد و آن فرزند را فرزند رسمی و قانونی خود بداند.

همه این زناشویی ها در جاهلیت وجود داشت، تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری برگزید و او همه آنها را جز آنچه اکنون معمول است از میان برد.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۲

از اینجا معلوم می شود که رسم چندشوهری در جاهلیت عرب وجود داشته است.

منتسکیو در روح القوانین می گوید:

«أبو الظهير الحسن، جهانگرد عرب، در قرن نهم میلادی که به هندوستان و چین رفت این رسم را (چند شوهری) مشاهده کرد و آن را دلیل بر فحشاء شمرد.»

و هم او می نویسد:

«در سواحل مالابار قبیله ای به نام قبیله «نائیر» زندگی می کنند. مردان این قبیله نمی توانند بیش از یک زن بگیرند، در صورتی که زنهای آنها می توانند شوهرهای متعددی انتخاب کنند. به عقیده من علت وضع این قانون این است که مردان قبیله نائیر سلحشورترین قبایل می باشند و به واسطه اصالتی که دارند حرفه جنگ با آنهاست، و همان طوری که ما در اروپا سربازان را از

ازدواج منع می‌کنیم تا علائق زناشویی مانع از انجام حرفه سربازی آنها نشود، قبایل مالابار هم سعی کرده‌اند حتی المقدور مردان قبیله نائیر را از علائق خانوادگی معاف دارند. و چون به واسطه گرمی آب و هوا ممکن نمی‌شد مطلقاً آنان را از ازدواج ممانعت کنند، لذا مقرر داشته‌اند چند مرد دارای یک زن باشند تا علاقه خانوادگی آنها سست باشد و مانع انجام حرفه جنگی آنها نشود.»

## اشکال چندشوهری

اشکال عمده و اساسی که چندشوهری به وجود می‌آورد و همان بیشتر سبب شده که این رسم عملاً موفقیتی نداشته باشد، اشتباه انساب است. در این نوع زناشویی رابطه پدر با فرزند عملاً نامشخص است، همچنانکه در کمونیسم جنسی نیز رابطه پدران با فرزندان نامشخص است؛ و همان طوری که کمونیسم جنسی نتوانست برای خود جا باز کند، چندشوهری نیز نتوانست مورد پذیرش یک اجتماع واقعی بوده باشد، زیرا همچنانکه در یکی از مقالات گذشته گفتیم زندگی خانوادگی و تأسیس آشیانه برای نسل آینده و ارتباط قطعی میان نسل گذشته و آینده، خواسته غریزه طبیعت بشر است. اینکه احیاناً و استثناً در میان بعضی طوایف بشری چندشوهری

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۳

وجود پیدا کرده است، دلیل نمی‌شود که تشکیل عائله اختصاصی خواسته طبیعت مرد نیست، همان طوری که انتخاب مجرد و پرهیز از زندگی زناشویی از طرف عده‌ای از مردان یا زنان صرفاً دلیل بر نوعی انحراف است و دلیل نمی‌شود که بشر طبعاً خواهان زندگی زناشویی نمی‌باشد. چندشوهری نه تنها با طبیعت انحصارطلبی و فرزنددوستی مرد ناموافق است، با طبیعت زن نیز مخالف دارد. تحقیقات روانشناسی ثابت کرده است که زن بیش از مرد خواهان تک همسری است.

## تعدد زوجات

شکل دیگر و نوع دیگر چندهمسری، چندزنی یا تعدد زوجات است. چندزنی یا تعدد زوجات بر خلاف چندشوهری و کمونیسم جنسی، رواج و موفقیت بیشتری داشته است؛ نه تنها در میان قبایل وحشی وجود داشته است، بسیاری از ملل متمدن نیز آن را پذیرفته‌اند. گذشته از عرب جاهلیت، در میان قوم یهود و ملت ایران در زمان ساسانیان و بعضی ملل دیگر این رسم و قانون وجود داشته است. منتسکیو می‌گوید: «در قانون مالایو گرفتن سه زن مجاز بود». و هم او می‌گوید: «والانتینین، امپراتور روم، به علل و جهات مخصوص اجازه داد مردها چندین زن بگیرند، ولی چون این قانون با آب و هوای اروپا مناسب نبود از طرف سایر امپراتوران روم مثل «تئودور» و «آکاردیوس» و «مونوریوس» لغو گردید.»

## اسلام و تعدد زوجات

اسلام چندزنی را بر خلاف چندشوهری بکلی نسخ و لغو نکرد، بلکه آن را تحدید و تقیید کرد؛ یعنی از طرفی نامحدودی را از میان برد و برای آن حد اکثر قائل شد که چهارتاست، و از طرف دیگر برای آن قیود و شرایطی قرار داد و به هر کس اجازه نداد که همسران متعدد انتخاب کند. در آینده در باره آن قیود و شرایط و همچنین در باره اینکه چرا اسلام چند زنی را بکلی لغو نکرد بحث خواهیم کرد.

عجیب این است که در قرون وسطی از جمله تبلیغاتی که به ضد اسلام می‌کردند این بود که می‌گفتند پیغمبر اسلام برای اولین بار رسم تعدد زوجات را در جهان اختراع کرد!! و مدعی بودند شالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سریع اسلام در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۴

میان اقوام و ملل گوناگون اجازه تعدد زوجات است. و هم ادعا می‌کردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۱ می‌گوید:

«علمای دینی در قرون وسطی چنین تصور می‌کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیغمبر اسلام است، در صورتی که چنین نیست و چنانکه دیدیم در اجتماعات ابتدایی جریان چندهمسری بیشتر مطابق آن بوده است.

عللی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدایی گشته فراوان است. به واسطه اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بود و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می‌شدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب می‌شد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده‌ای از زنان در بی‌شوهری بسربرند، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده‌ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند ... بی‌شک تعدد زوجات در اجتماعات ابتدایی امر متناسبی بوده، زیرا عده زنان بر مردان فزونی داشته است. از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تک همسری فعلی ترجیح داشته است، چه همان گونه که می‌دانیم تواناترین و محتاطترین مردان عصر جدید غالباً طوری است که دیر موفق به اختیار همسر می‌شوند و به همین جهت کم‌فرزند می‌آورند، در صورتی که در آن ایام گذشته تواناترین مردان ظاهراً به بهترین زنان دست می‌یافته و فرزندان بیشتر تولید می‌کرده‌اند. به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملت‌های ابتدایی بلکه ملت‌های متمدن توانسته است دوام کند و فقط در همین اواخر و در زمان ماست که رفته رفته دارد از کشورهای خاوری رخت برمی‌بندد. در زوال این عادت، عواملی چند دخالت کرده است: زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عدد مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد و در این هنگام چندزنی حتی در اجتماعات ابتدایی از امتیازات اقلیت ثروتمند گردید و توده مردم به همین جهت با یک زن بسر می‌برند و عمل «زنا» را چاشنی آن قرار می‌دهند!».

گوستاولوبون در تاریخ تمدن صفحه ۵۰۷ می‌گوید:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۵

«در اروپا هیچ یک از رسوم مشرق به قدر تعدد زوجات بد معرفی نشده و در باره هیچ رسمی هم این قدر نظر اروپا به خطا نرفته است. نویسندگان اروپا تعدد زوجات را شالوده مذهب اسلام دانسته و در انتشار دیانت اسلام و تنزل و انحطاط ملل شرقی، آن را علة العلل قرار داده‌اند. آنها علاوه بر همه اعتراضات، نسبت به زنان مشرق هم ابراز همدردی نموده‌اند من جمله اظهار می‌کنند که آن زنان بدبخت را زیر پنجه خواجه‌سرایان، سخت و شدید در چهار دیوار خانه مقید نگاه داشته‌اند و به مجرد حرکت مختصری که موجب رنجش و عدم رضایت خانه خدایان شود حتی ممکن است آنها را با کمال بیرحمی اعدام کنند. ولی تصور مزبور از جمله تصوراتی است که هیچ مدرک و اساسی برای آن نیست. اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا، برای مدت کمی تعصبات اروپایی را از خود دور سازند، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق یک رسم عمده‌ای است که به وسیله آن، اقوامی که این رسم میان آنها جاری است روح اخلاقی ایشان در

ترقی، و تعلقات و روابط خانوادگی آنها قوی و پایدار مانده و بالأخره در نتیجه همین رسم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست. ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود، از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابداً مربوط به اسلام نیست، چه قبل از اسلام هم رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود، ایرانی، عرب و غیره شایع بوده است. اقوامی که در مشرق قبول اسلام کردند از این حیث فایده‌ای از اسلام حاصل نکردند و تاکنون هم در دنیا یک چنین مذهب مقتدری نیامده که این گونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آن را منسوخ سازد. رسم مذکور فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصایص نژادی و علل و اسباب دیگری که به طرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده است، نه اینکه مذهب آن را آورده باشد ... در مغرب هم با وجود اینکه آب و هوا و طبیعت هیچ یک مقتضی برای وجود چنین رسمی نیست، مع ذلک رسم وحدت زوجه رسمی است که ما آن را فقط در کتابهای قانون می‌بینیم درج است، و الا خیال نمی‌کنم بشود این را انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم (رسم وحدت زوجه) نیست. راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد زوجات مشروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است؟ بلکه من می‌گویم که اولی از هر حیث بهتر و شایسته‌تر از دومی است. اهل مشرق وقتی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۶

بلاد معظمه ما را سیاحت می‌کنند از این اعتراضات و حملات ما دچار بهت و حیرت گردیده متغیر می‌شوند ...».

آری، اسلام تعدد زوجات را ابتکار نکرد بلکه آن را از طرفی محدود ساخت و برای آن حد اکثر قائل شد، و از طرف دیگر قیود و شرایط سنگینی برای آن مقرر کرد.

اقوام و مللی که به دین اسلام گرویدند غالباً در میان خودشان این رسم وجود داشت و به واسطه اسلام مجبور بودند حدود و قیودی را گردن نهند.

## تعدد زوجات در ایران

کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان صفحه ۳۴۶ می‌گوید:

«اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده (در ایران زمان ساسانیان) به شمار می‌رفت. در عمل، تعداد زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد به نسبت استطاعت او بود. ظاهراً مردمان کم بضاعت به طور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانواده از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود. یکی از زنان، سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را «زن پادشایها» (پادشاه زن) یا زن ممتاز می‌خواندند. از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن خدمتکار (زن چگاریها) می‌گفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود. ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزو طبقه چاکر زن بوده‌اند. معلوم نیست که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر. اما در بسی از مباحثات حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن به میان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه داشته است و گویا هر یک از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند. شوهر مکلف بود که مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگهداری کند. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا سن ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند، اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است.».

در تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (تألیف مرحوم سعید نفیسی) می‌نویسد:

«شماره زنانی که مردی می‌توانست بگیرد نامحدود بود، و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشته است.».

منتسکیو در روح القوانین از آکاتیاس، مورخ رومی، نقل می‌کند که:

«در زمان ژوستی نین چند نفر از فلاسفه رومی که مورد آزار و اذیت مسیحیان قرار گرفته و نمی‌خواستند مذهب مسیح را قبول کنند، روم را ترک گفته و به دربار خسرو پرویز پادشاه ایران پناه آوردند و در آنجا چیزی که بیشتر موجب حیرت آنها شده این بود که نه تنها تعدد زوجات مرسوم بود بلکه مردها با زنهای دیگران آمیزش می‌کردند.».

ناگفته نماند که فلاسفه رومی به دربار انوشیروان پادشاه ایران پناه آوردند نه خسرو پرویز. ذکر خسرو پرویز در کلام منتسکیو اشتباه است.

در میان اعراب تعدد زوجات حد و حصری نداشت. محدود کردن اسلام تعدد زوجات را و حد اکثر معین کردن برای آن، برای آن عده از اعراب که بیش از چهار زن داشتند اشکال به وجود می‌آورد. افرادی بودند که احیاناً ده زن داشتند و مجبور بودند که شش‌تای آنها را رها کنند.

پس معلوم شد اسلام تعدد زوجات را ابتکار و اختراع نکرده، بلکه برعکس برای آن حدود و قیودی مقرر کرده است ولی آن را بکلی لغو و نسخ هم نکرده است.

در فصلهای آینده بینیم علت پیدایش تعدد زوجات در میان بشر چیست. آیا علت آن زورگویی مرد و تحکم او بر زن بوده است یا ضرورت‌های خاصی در کار بوده که آن را ایجاب می‌کرده است؟ آن ضرورتها چیست؟ آیا از نوع عوامل منطقه‌ای و جغرافیایی است یا از نوع دیگر است؟ و بالأخره چرا اسلام این رسم را الغاء نکرد؟

حدود و قیودی که اسلام برای تعدد زوجات مقرر کرده چیست؟ و بالأخره علت اینکه بشر امروز (اعم از مرد و زن) علیه تعدد زوجات قیام کرده چیست؟ آیا یک ریشه انسانی و اخلاقی دارد یا علل دیگری در کار است؟ اینها مطالبی است که در آینده در باره آن بحث خواهیم کرد.

## علل تاریخی تعدد زوجات

### اشاره

علل تاریخی و اجتماعی تعدد زوجات چیست؟ چرا بسیاری از ملل جهان و مخصوصاً ملل شرقی این رسم و سنت را پذیرفتند و بعضی از ملل مانند ملل غربی هیچ وقت آن را نپذیرفتند؟ چرا در میان شکل‌های سه‌گانه چندهمسری، چندزنی رواج و مقبولیت بسزایی یافت، بر خلاف چندشوهری و اشتراکیت جنسی که یا هرگز صورت عمل به خود نگرفته است و یا بسیار به ندرت واقع شده و جنبه استثنایی داشته است؟.

تا در باره این علل تحقیق نکنیم نمی‌توانیم در باره تعدد زوجات از نظر اسلام بحث کنیم و هم نمی‌توانیم این مسأله را از نظر احتیاجات امروز بشر مورد بررسی قرار دهیم.

اگر ملاحظات روانی و اجتماعی زیادی که وجود دارد از نظر دور بداریم و مانند بسیاری از نویسندگان سطحی فکر کنیم،



کافی است که برای توضیح و توجیه علل تاریخی و اجتماعی تعدد زوجات همان «ترجیع بند» معروفی که در این گونه زمینه‌ها همواره بازگو می‌شود تکرار کنیم و بگوییم: خیلی واضح است که علت تعدد زوجات چیست و چه بوده است. علتش زورگویی و تسلط مرد و بردگی زن است، علتش پدرشاهی است. مرد چون بر زن تسلط و حکم‌روایی داشته است، رسوم و قوانین را به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۰۹

نفع خود می‌چرخانده است و لهذا رسم چندزنی را به نفع خود و علیه زن‌ها معمول داشته است، و زن چون محکوم مرد بوده است نتوانسته است چندشوهری را به نفع خود مجری<sup>□</sup> دارد. امروز که دوره پایان زورگویی مرد است، امتیاز چندزنی نیز مانند بسیاری از امتیازات غلط دیگر جای خود را به حقوق متساوی و متقابل زن و مرد می‌دهد.

اگر اینچنین فکر کنیم بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده‌ایم. نه علت رواج یافتن چندزنی زورگویی مرد بوده است و نه علت شکست چندشوهری ضعف و محکومیت زن بوده است و نه علت اینکه امروز تعدد زوجات عملاً منسوخ می‌شود این است که دوران زورگویی مرد به پایان رسیده است و نه مرد امروز به واسطه ترک تعدد زوجات واقعاً امتیازی را از دست می‌دهد، بلکه برعکس امتیازی به نفع خود علیه زن کسب می‌کند.

من منکر عامل «زور و قدرت» به عنوان یکی از عوامل گرداننده تاریخ بشری نیستم، و هم منکر اینکه مرد در طول تاریخ از قدرت خود علیه زن سوء استفاده کرده نمی‌باشم. اما معتقدم که منحصر کردن عاملها به عامل زور و قدرت مخصوصاً در توجیه و توضیح روابط خانوادگی زن و مرد، ناشی از کوتاه‌فکری است.

اگر نظریه بالا درست باشد الزاماً باید قبول کنیم که مواقع نادر و استثنایی که چندشوهری معمول شده مانند دوره جاهلیت عرب و یا زمانی که به قول منتسکیو در میان قبیله نائیر در سواحل مالایا چندشوهری معمول شده است، زمانی بوده که زن فرصتی یافته و قدرتی علیه مرد به دست آورده تا توانسته است چندشوهری را به مرد تحمیل کند، و باید قبول کنیم که این دوره‌ها دوره طلایی زن بوده است و حال آنکه می‌دانیم دوره جاهلیت عرب یکی از دوره‌های سیاه و تاریک زندگی زن است. در مقاله پیش، از منتسکیو نقل کردیم که رواج چندشوهری در میان قبیله نائیر مربوط به قدرت و احترام زن نبوده است. علت این امر تصمیم اجتماع به دور نگه داشتن سربازان از علایق خانوادگی و حفظ روحیه سربازی بوده است.

بعلاوه، اگر علت تعدد زوجات ناشی از پدرشاهی و پدرسالاری است، چرا در میان ملل غربی رایج نشده است؟ آیا پدرشاهی منحصر به مشرق زمین است؟

مغرب زمینی‌ها آنچنان عیسی رسته و مریم بافته بوده‌اند که از ابتدا برای زن حقوق متساوی و متقابل نسبت به مرد قائل بوده‌اند؟ آیا فقط در مشرق زمین عامل قدرت به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۰

نفع مرد کار کرده است و در مغرب زمین این عامل در جهت عدالت سیر می‌کرده است؟.

زن غربی تا نیم قرن پیش، از بدبخت‌ترین زنان دنیا بود؛ حتی در اموال خود نیازمند قیمومت شوهر بود. به اقرار خود غریبها در قرون وسطی زن شرقی از زن غربی وضع بسیار بهتری داشته است. گوستاولوبون می‌گوید:

«در دوره تمدن اسلام به زنان عیناً همان درجه و مقام داده شد که زنان اروپا بعد از مدت طولانی آن را دارا شدند؛ یعنی بعد از آن که رفتار بهادرانه اعراب اندلس در اروپا بنای اشاعت را گذاشت ... در اهالی اروپا اخلاق بهادرانه که یک جزء عمده آن رفتار با زنان است از مسلمین آمده و از آنها تقلید شده است، و مذهبی که توانست زن را از درجه پست و ذلت نجات

بخشیده به اوج عزت و رفعت نایل سازد مذهب اسلام بوده است نه مذهب مسیح، چنانکه عامه خیال می کنند؛ زیرا می بینیم که در قرون وسطی رؤسا و سردارهای ما با آنکه مسیحی بودند مع هذا پاس احترام زن را نگه نمی داشتند و از بررسی تواریخ قدیمه در این مطلب شبهه ای باقی نمی ماند که قبل از این که مسلمین رعایت و احترام زن را به اسلاف ما بیاموزند امرا و سرداران ما نسبت به زن با کمال وحشیگری سلوک می نمودند...».

دیگران نیز کم و بیش اوضاع زن غربی را در قرون وسطی همین طور وصف کرده اند. با همه این احوال، با اینکه پدرشاهی و زور و تحکم مرد به حد اعلیٰ در اروپای قرون وسطی حکومت می کرده است، چرا تعدد زوجات معمول نبوده است؟. حقیقت این است که نه آنجا که چندشوهری معمول شده است به واسطه فرصت و قدرت زن بوده است و نه علت شکست چندشوهری ضعف و ناتوانی زن بوده است و نه موجب رواج تعدد زوجات در مشرق زمین زور و تحکم مرد بوده است و نه منشأ عدم رواج تعدد زوجات در مغرب زمین قدرت و برابری زن با مرد بوده است.

### علت شکست چندهمسری

علت شکست چندشوهری این است که نه با طبیعت مرد موافق است و نه با طبیعت زن. اما از نظر مرد، برای اینکه اولاً با روحیه انحصارطلبی مرد ناسازگار است و ثانیاً با اصل اطمینان پدري مخالف است. علاقه به فرزند، طبیعی و غریزی بشر است. بشر فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۱

طبعاً می خواهد توالد و تناسل کند و می خواهد رابطه اش با نسل آینده و نسل گذشته مشخص و اطمینان بخش باشد، می خواهد بداند پدر کدام فرزند است و فرزند کدام پدر است. چندشوهری زن با این غریزه و طبیعت آدمی ناسازگار بوده است، بر خلاف چندزنی مرد که از این نظر نه به مرد لطمه می زند و نه به زن.

می گویند گروهی از زنان (در حدود چهل نفر) گرد آمدند و به حضور علی بن ابی طالب علیه السلام رسیدند، گفتند: چرا اسلام به مردان اجازه چندزنی داده اما به زنان اجازه چندشوهری نداده است؟ آیا این امر یک تبعیض ناروا نیست؟. علی علیه السلام دستور داد ظرفهای کوچکی از آب آوردند و هر یک از آنها را به دست یکی از آن زنان داد. سپس دستور داد همه آن ظرفها را در ظرف بزرگی که وسط مجلس گذاشته بود خالی کنند. دستور اطاعت شد. آنگاه فرمود: اکنون هر یک از شما دو مرتبه ظرف خود را از آب پر کنید، اما باید هر کدام از شما عین همان آبی که در ظرف خود داشته بردارد. گفتند: این چگونه ممکن است؟ آنها با یکدیگر ممزوج شده اند و تشخیص آنها ممکن نیست. علی علیه السلام فرمود: اگر یک زن چند شوهر داشته باشد خواه ناخواه با همه آنها هم بستر می شود و بعد آبستن می گردد. چگونه می توان تشخیص داد که فرزندی که به دنیا آمده است از نسل کدام شوهر است؟ این از نظر مرد.

اما از نظر زن، چند شوهری هم با طبیعت زن منافعی است و هم با منافع وی. زن از مرد فقط عاملی برای ارضاء غریزه جنسی خود نمی خواهد که گفته شود هر چه بیشتر برای زن بهتر. زن از مرد موجودی می خواهد که قلب آن موجود را در اختیار داشته باشد، حامی و مدافع او باشد، برای او فداکاری نماید، زحمت بکشد و پول درآورد و محصول کار و زحمت خود را نثار او نماید، غمخوار او باشد. پولی که مرد به زن به عنوان یک «روسپی» می داده و می دهد، همچنین پولی که زن از راه کار و فعالیت به دست آورده و می آورد، نه به احتیاجات مالی وسیع زن - که چندین برابر احتیاجات مرد است - وافی بوده و نه ارزش آن پولی را داشته که مرد به خاطر علاقه و محبت و در راه عشق به زن می پرداخته است. احتیاجات مالی وسیع زن را همواره

مرد به عنوان یک فداکار تأمین کرده است. بهترین و نیرومندترین مشوق مرد به کار و فعالیت نیز کانون خانوادگی او یعنی همسر و فرزندان او بوده است.

زن در چندشوهری هرگز نمی‌توانسته است حمایت و محبت و عواطف خالصانه و فداکاری یک مرد را نسبت به خود جلب کند. از این رو چندشوهری نظیر روسپی‌گری  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۲

همواره مورد تنفر زن بوده است. علی‌هذا چندشوهری نه با تمایلات و خواسته‌های مرد موافقت داشته است و نه با خواسته‌ها و تمایلات زن.

### شکست اشتراکیت جنسی

همچنانکه علت شکست اشتراکیت جنسی نیز همین است. اشتراکیت جنسی و از میان رفتن اختصاص از دو طرف، که نه زن به مرد معینی اختصاص داشته باشد و نه مرد به زن معینی - همچنانکه اشاره کردیم - از طرف افلاطون پیشنهاد شد، منتها در شعاع طبقه حاکمه یعنی طبقه حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم به عقیده افلاطون. این پیشنهاد نه تنها مورد پذیرش دیگران واقع نشده بلکه خود افلاطون نیز از عقیده خود عدول کرد.

در یک قرن اخیر فردریک انگلس، پدر دوم کمونیسم نیز این فرضیه را پیشنهاد و از آن دفاع کرد اما دنیای کمونیسم آن را پذیرفت. می‌گویند دولت شوروی در اثر تجربیات تلخ فراوان در اجرای تئوری اشتراکی خانوادگی انگلس، در سال ۱۹۳۸ قوانینی به نفع خانواده گذرانید و تک همسری را به عنوان زناشویی رسمی کمونیستی پذیرفت.

چندزنی برای یک مرد می‌توانسته امتیازی شمرده شود، اما چندشوهری هیچ وقت برای زن امتیازی نبوده و نخواهد بود. علت این تفاوت این است که مرد طالب شخص زن است و زن طالب قلب مرد و فداکاریهای او. برای مرد مادامی که شخص زن را در اختیار دارد اهمیتی ندارد که قلب زن را از دست بدهد. از این رو مرد اهمیتی نمی‌داده که در چندزنی قلب و عواطف زن را از دست می‌دهد. ولی برای زن قلب و عواطف مرد اصالت دارد. اگر آن را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است.

به عبارت دیگر، در امر زناشویی دو عنصر دخالت دارد: یکی مادی و دیگر معنوی. عنصر مادی زناشویی جنبه‌های جنسی آن است که در جوانی در منتهای اوج و غلیان است و تدریجاً رو به کاهش و آرامش می‌رود. جنبه معنوی آن عواطف رقیق و صمیمانه‌ای است که میان آنها حکمفرما می‌شود و احياناً هرچه زمان می‌گذرد نیرومندتر می‌گردد. یکی از تفاوت‌های زن و مرد این است که برای زن عنصر دوم بیش از عنصر اول اهمیت دارد، بر خلاف مرد. زناشویی برای زن بیشتر جنبه معنوی دارد و برای مرد بیشتر جنبه مادی، و لاقلاً جنبه مادی و معنوی زناشویی برای مرد مساوی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۳

است.

گذشته از اینها در مقاله ۲۴ گفتیم و سخنان یک بانوی روانشناس اروپایی را نیز شاهد آوردیم که زن از آن نظر که پرورش دهنده فرزند در رحم و دامن است، حالات روانی مخصوصی دارد که سخت او را به محبت و عواطف مهرآمیز شوهر به عنوان پدر فرزندش نیازمند می‌سازد. حتی میزان محبت زن به فرزندان بستگی زیادی دارد به میزان محبت و علاقه مرد به او به عنوان پدر فرزندش و به عنوان عاملی که موجب به وجود آمدن فرزند شده است. این نیاز زن منحصرأ در تک شوهری برآورده

می شود.

علی‌هذا مقایسه چندشوهری به چندزنی و تصور اینکه فرقی میان چندزنی و چندشوهری نیست و علت اینکه چندزنی در قسمتی از جهان معمول و مجری شده است این است که مرد زورمندتر بوده است و علت اینکه زن نتوانسته است چندشوهری را به عنوان یک امتیاز برای خود حفظ کند ضعف و ناتوانی زن بوده است، اشتباه فاحش است.

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه ۳۴ می گوید:

«قانون مدنی ماده ۱۰۴۹ می گوید: هیچ کس نمی تواند دختر برادر یا دختر خواهر زن را بگیرد مگر با اجازه زن خود ... زن اگر اجازه دهد شوی وی می تواند دختر برادر یا خواهر او را بگیرد. حالا باید دید که اگر اجازه ندهد چه می شود؟ هیچ. به اصطلاح آن که عوض دارد گله ندارد، مرد با دیگری ازدواج می کند. خوب، حالا اگر قضیه را به عکس کنیم آن وقت چه خواهد شد؟ مثلاً اگر بگوییم زن نمی تواند با پسر برادر یا پسر خواهر شوهر خود ازدواج کند (در همان حالی که زن این شوهر است) مگر با اجازه شوهر، از شنیدن این سخن خون رگهای متعصب به جوش می آید و فریاد می زنند این پیشنهاد بر خلاف اصول انسانیت است و اصلاً طبع و نهاد زن هم با آن مابینت دارد. در پاسخ باید گفت تنها این پیشنهاد مخالف با اصل بردگی زن است. همچنانکه یک مال بیش از یک مالک ندارد و یا اگر هم داشته باشد محصول آن پس از افراز باز به یک مالک بر می گردد، زن هم چون بنا به قوانین صریح و ضمنی کشور ما در حکم اموال است از این رو نباید بیشتر از یک مالک داشته باشد ...»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۴

در صفحه ۷۳ آن کتاب می گوید:

«ما می توانیم بگوییم همچنانکه مرد تا چهار زن می تواند داشته باشد، زن هم چون بشر است و با مرد برابر، باید بتواند حقوقی را که او دارد دارا شود.

نتیجه این صغری کبرای منطقی برای مردان بسیار وحشت آور می شود.

اینجاست که خون در رگهای آنان به جوش می آید و با چهره‌ای برافروخته و چشمانی آتشبار فریاد می زنند: چگونه زن می تواند بیش از یک شوهر داشته باشد؟ ما در پاسخ با سردی و آرامی می گوییم: چرا مرد می تواند بیش از یک زن داشته باشد؟

ما در اینجا نمی خواهیم ترویج فساد اخلاق کنیم، و نمی خواهیم عفت و پاکدامنی زنان را ناچیز و بیهوده بگیریم، ولی می خواهیم به مردان بفهمانیم که در باره زن عقیده آنان چنانکه می پندارند بر پایه‌ای محکم و تزلزل ناپذیر جای ندارد. زن یکی است و مرد یکی. هر دو با هم برابرند.

اگر به مردان از لحاظ اینکه مردند حق داده شده است که تا چهار زن بگیرند، باید زنان هم همین حق را داشته باشند. اگر فرضاً از لحاظ عقل توانا تر از مرد نباشد، باید اذعان کرد که تجلی روح و کیفیات نفسانی در زن ضعیفتر از مرد نیست.»

چنانکه ملاحظه می فرمایید در بیانات فوق هیچ فرقی میان چندزنی و چندشوهری گذاشته نشده است جز اینکه مرد چون زور داشته است به نفع خود چندزنی را معمول داشته است، بر خلاف زن که آزادی نداشته از چندشوهری که تنها اصل مخالف بردگی اوست دفاع کند. و نیز در بیانات فوق چنین بیان شده که علت رواج چندزنی و شکست چندشوهری مالکیت مرد و مملوکیت زن بوده است. مرد چون مالک زن بوده است می توانسته است زنان متعدد یعنی اموال فراوان داشته باشد، اما زن چون مملوک بوده است و مملوک نمی توانسته است بیش از یک مالک داشته باشد از موهبت چندشوهری محروم مانده است.

اتفاقاً بر خلاف نظر خانم نویسنده، پذیرش نیافتن چندشوهری خود دلیل است که مرد به زن به چشم یک مال نگاه نمی کرده است، زیرا شرکت در مال و مالک شدن چند نفر یک مال را و استفاده مشترک از آن یکی از قوانین جاری و ساری بشری در اموال است. اگر مرد به زن به چشم یک مال نگاه می کرد شرکت در آن را جایز می شمرد،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۵

همچنانکه شرکت در مال و استفاده مشترک از آن را جایز شمرده است.

در کجای دنیا معمول است که مال بیشتر از یک مالک نمی تواند داشته باشد تا قانون تک شوهری را ناشی از آن بدانیم؟ می گویند چون مرد یکی است و زن یکی، باید حقوق برابر داشته باشند. چرا مرد بتواند از حقوق چندزنی بهره مند شود و زن نتواند از حق چندشوهری استفاده کند؟.

می گویم اشتباه شما همین جاست که خیال کرده اید تعدد زوجات جزء حقوق مرد است و تعدد شوهر جزء حقوق زن، در صورتی که تعدد زوجات جزء حقوق زن است و تعدد شوهر نه جزء حقوق مرد است و نه جزء حقوق زن، هم بر خلاف مصالح و منافع مرد است و هم بر خلاف مصالح و منافع زن. ما بعداً ثابت خواهیم کرد که قانون تعدد زوجات در اسلام به منظور احیاء و احقاق حقوق زن وضع شده است و اگر بنا بود جانب مرد رعایت شود اسلام همان کاری را می کرد که دنیای غرب کرده است؛ به مرد حق استفاده و بهره برداری از زنان دیگر جز زن اول می داد ولی هیچ تعهدی برای مرد به نفع زن و فرزندان او به عنوان همسر قانونی و فرزندان قانونی قائل نمی شد. چندشوهری به نفع زن نبوده که حقی از او سلب شده باشد.

می گویند می خواهیم به مردان بفهمانیم که عقاید آنها در باره زن آنچنان که خود می پندارند محکم و تزلزل ناپذیر نیست. از قضا آنچه ما می خواهیم همین است. ما در مقالات آینده مبنای نظر اسلام را در باره تعدد زوجات خواهیم گفت. از این نویسنده و هر صاحب نظر دیگر ملتمسانه طلب می کنیم ببینند و نظر بدهند که آیا نظر اسلام مبتنی بر یک اصل تزلزل ناپذیر است یا نه. من قول شرف می دهم اگر کسی توانست خللی در مبنای نظر اسلامی راجع به این مسأله پیدا کند، من از تمام گفته های خود در زمینه حقوق زن صرف نظر می کنم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۶

## علل تاریخی تعدد زوجات

### اشاره

هوسرانی و تسلط بی چون و چرای مرد، به تنهایی برای پیدایش رسم «چندزنی» کافی نیست؛ حتماً علل و عوامل دیگر نیز دخالت داشته است، زیرا برای مرد هوسران راه سهلتر و بی دردسرتی از چندزنی این است که حس تنوع طلبی خود را از راه زن بازی آزاد و رفیقه و معشوقه گیری ارضاء کند، بدون آنکه زن مورد نظر خود را به عنوان «همسری» بپذیرد و نسبت به فرزندان احتمالی او تعهد و مسئولیتی به عهده بگیرد.

از این رو در اجتماعاتی که چندزنی معمول بوده است، یا موانع اخلاقی و اجتماعی راه معشوقه گیری و زن بازی آزاد را برای مرد هوسباز بسته بوده است و مرد هوسباز مجبور بوده غرامت تنوع طلبی خود را با بهای قبول همسری قانونی زن مورد استفاده خود و پدری فرزندانش پردازد، و یا باید فرض کنیم علل دیگری (جغرافیایی یا اقتصادی یا اجتماعی) غیر از هوسبازی و تنوع طلبی مرد در کار بوده است.

منتسکیو و گوستاولوبون اصرار زیادی دارند که علل جغرافیایی را دخالت دهند. به عقیده این مفکران، آب و هوای مشرق زمین مقتضی رسم تعدد زوجات بوده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۷

در آب و هوای مشرق زمین زن زودتر بالغ می شود و هم زودتر پیر می شود و از این جهت مرد به زن دوم و سوم احتیاج پیدا می کند. بعلاوه، مرد پرورده آب و هوای مشرق زمین از لحاظ نیروی جنسی طوری است که یک زن نمی تواند او را اقناع کند. گوستاولوبون در (تاریخ تمدن اسلام و عرب) صفحه ۵۰۹ می گوید:

«رسم مذکور (رسم تعدد زوجات) فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصایص نژادی و علل و اسباب دیگری که به طرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده است، نه اینکه مذهب آن را آورده باشد. و معلوم است آب و هوا و خصایص قومی از جمله عواملی است که فوق العاده قوی و مؤثر بوده و حتی ما لازم هم نمی دانیم که راجع به آن زیاد قلمفرسایی کنیم. بعلاوه، اصل طبیعت و ساختمان مخصوص زنان مشرق و لزوم حضانت طفل و امراض و عوارض و غیره، آنها را اغلب مجبور ساخته که از شوهر کناره گیری اختیار کنند، و چون آب و هوای مشرق و جبلت قومی طوری است که برای مرد تحمل این کناره جویی موقت غالباً غیر ممکن بوده لهذا تعدد زوجات لزوم پیدا نموده است.»

منتسکیو در روح القوانین صفحه ۴۳۰ می گوید:

«در کشورهایی که دارای آب و هوای گرم می باشند زنها در سنین هشت و نه و ده سالگی بالغ هستند و بعد از این که شوهر کردند بارور می شوند، به طوری که می توان گفت در کشورهای گرمسیر ازدواج و باروری زنها بلافاصله پشت هم صورت می گیرد.»

پریدو در شرح حال پیغمبر اسلام می گوید که آن حضرت در پنج سالگی خدیجه را به حباله نکاح در آورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد.

این است که زنها کشورهای گرمسیر در بیست سالگی پیر هستند و هنگامی که تازه می خواهند عقلشان به طرف کمال برود پیر شده اند ... در کشورهایی که هوا معتدل است، نظر به اینکه زیبایی زنها مدتی باقی می ماند و دیرتر به حد بلوغ می رسند و وقتی که ازدواج می کنند به واسطه زیادی سن تجربیاتی دارند و در موقع بچه دار شدن مقداری از سن آنها گذشته و زن و شوهر تقریباً در یک سن و در یک موقع پیر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۸

می شوند، این است که مساواتی بین زن و مرد برقرار شده و مردها بیش از یک زن نمی گیرند ...

بنابراین قانون منع تعدد ازدواج در اروپا و مجاز کردن این عمل در آسیا مربوط به مقتضیات آب و هواست ...»

این توجیه به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا اولاً رسم تعدد زوجات در مشرق زمین منحصر به مناطق گرمسیر نبوده است. در ایران با اینکه از لحاظ آب و هوا معتدل است، از قبل از اسلام تعدد زوجات معمول بوده است. اینکه منتسکیو می گوید در مناطق گرمسیر زنان در بیست سالگی پیر می شوند، گزافه ای بیش نیست. از آن گزافه تر اینکه به نقل از پریدو می گوید: پیغمبر اسلام در پنج سالگی خدیجه را به عقد خویش در آورد و در هشت سالگی با وی زفاف کرد، در صورتی که همه می دانند پیغمبر اسلام در بیست و پنج سالگی با خدیجه که در آن وقت چهل سال از سنش می گذشت ازدواج کرد.

ثانیاً اگر زود پیر شدن زن و غلیان نیروی جنسی مرد موجب اصلی این کار بوده است، چرا مردم مشرق زمین همان راه مردم مغرب زمین را در قرون وسطی و قرون جدید پیش نگرفتند و به جای تعدد زوجات طبیعت خود را با فحشاء و زن بازی آزاد اقلع نکردند؟ زیرا در مغرب زمین به قول گوستاولوبون رسم وحدت زوجه رسمی است که فقط در کتابهای قانون درج است و در معاشرتهای مغرب زمین اثری از آن نیست.

و باز به قول او در مشرق زمین تعدد زوجات به شکل قانونی یعنی قبول تعهد همسری نسبت به زن و مسئولیت پدری نسبت به فرزندان او وجود داشته است و در مغرب زمین به شکل سالوسانه و غیر قانونی یعنی به شکل معشوقه بازی و رفیقہ بازی بدون قبول تعهد همسری نسبت به زن و تعهد پدری نسبت به فرزندان او.

### وضع چندهمسری در مغرب زمین

من در اینجا لازم می‌دانم شرح مختصری از وضع چندهمسری به شکل مغرب زمینی در قرون وسطی از زبان یکی از مورخان محقق مغرب زمین نقل کنم تا خوانندگان محترم و همه کسانی که مشرق زمین را به نام تعدد زوجات و احیاناً به نام فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۱۹

حرم‌سرا داری مورد انتقاد قرار می‌دهند و آن را مایه سرافکنندگی مشرق زمین در مقابل مغرب زمین می‌شمارند، بدانند که آنچه در مشرق زمین وجود داشته با همه معایب و جنبه‌های ننگین آن، نسبت به جریاناتی که از این نظر در مغرب زمین می‌گذشته، هزار درجه فضیلت دارد.

ویل دورانت در جلد ۱۷ تاریخ تمدن فصلی دارد تحت عنوان «سستی اخلاق».

در این فصل وضع اخلاق عمومی را در ایتالیا در دوره رنسانس شرح می‌دهد. تمام این فصل که در یازده قسمت ذکر شده خواندنی است. من خلاصه‌ای از آنچه تحت عنوان «اخلاق در روابط جنسی» ضمن این فصل آمده است نقل می‌کنم. ویل دورانت اول مقدمه کوتاهی ذکر می‌کند و مثل اینکه با این مقدمه قبلاً می‌خواهد معذرت خواهی کرده باشد. مقدمتاً چنین می‌گوید:

«حال با پرداختن به اخلاقیات مردم غیر روحانی و با آغاز از روابط جنسی، باید نخست متذکر شویم که مرد ذاتاً طبیعت چندهمسری دارد و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر و کار سخت و نظارت دائمی زوجه می‌تواند یک همسری را به او تحمیل کند.»

آنگاه به اصل مطلب پرداخته می‌گوید:

«معلوم نیست زنای محصنه در قرون وسطی کمتر بوده است تا رنسانس، و همان گونه که در قرون وسطی زنا با بهادری تلطیف می‌شد به همان طریق در دوره رنسانس در میان طبقات تحصیل کرده با آرمانی ساختن ظرافت و سحرآمیزی روحی زن تربیت شده نرمش می‌یافت ... دختران خانواده‌های اصیل تا حدی از مردانی که با خاندان خودشان تعلق نداشتند نسبتاً مجزا نگه داشته می‌شدند. مزایای عفت پیش از زناشویی جداً به آنان تعلیم داده می‌شد. گاه این تعلیم چنان مؤثر می‌افتاد که بنا به روایت، زن جوانی پس از تجاوزی که به ناموسش شد خود را در آب غرق کرد. آن زن بی‌شک منحصر به فرد بوده است، زیرا پس از مرگ او اسقفی در صدد برآمد تا مجسمه‌ای از او برپا کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۰

ماجراهای قبل از ازدواج می‌بایست قابل ملاحظه باشد و آلاً مشکل بتوان برای اطفال نامشروع بیشماری که در هر یک از شهرهای ایتالیای رنسانس یافت می‌شد دلیلی جست. فرزند حرامزاده نداشتن امتیازی به شمار می‌رفت اما داشتن آن ننگ فاحشی نبود. مرد معمولاً به هنگام ازدواج، زن خود را ترغیب می‌کرد که طفل حرامزاده خویش را به خانه بیاورد تا با سایر فرزندان آن مرد پرورش یابد. حرامزاده بودن از قدر کسی نمی‌کاست. داغی که جامعه بر آن می‌زد چندان مهم نبود. وانگهی مشروعیت را می‌شد با رشوه دادن به یکی از اعضای کلیسا به دست آورد.

در نبودن وارثان مشروع یا ذی صلاحیت، پسران حرامزاده ممکن بود به ملک یا حتی به تاج و تخت برسند. همان گونه که فرنته اول وارث سلطنت آلفونسوی اول پادشاه ناپل و لئونلودسته جانشین نیکولوی سوم امیر فرارا شد. وقتی که پیوس دوم در سال ۱۴۵۹ به فرارا آمد مورد پذیرایی هفت شاهزاده قرار گرفت که همه نامشروع بودند. رقابت حرامزادگان با حلال‌زادگان منشأ مهمی از کشمکشهای دوره رنسانس بود ... اما در مورد همجنس‌گرایی باید بگوییم که تقریباً یک قسمت اجباری از احیای رسوم یونان باستان بود ...

سان برناردینو موارد این عمل شنیع را در ناپل چندان زیاد دید که شهر را به سرنوشت سدوم و عموره تهدید کرد. آرتینو این انحراف را در رم نیز به همان اندازه شایع یافت ... در مورد فحشاء نیز می‌توانیم همین گونه سخن بگوییم. بنا بر روایت اینفسورا که دوست می‌داشت آمار خود را در رم پانزدهمین سنگین‌تر سازد، به سال ۱۴۹۰ در میان نفوس نود هزار نفری رم ۶۸۰۰ روسپی ثبت شده وجود داشت و این رقم البته شامل روسپیان مخفی و غیر رسمی نمی‌شد. در و نیز طبق آمار سال هزار و پانصد و نه، ۱۱۶۵۴ فاحشه در میان نفوس سیصد هزار نفری آن شهر وجود داشت ... در قرن پانزدهم دختری که در ۱۵ سالگی هنوز به شوهر نرفته بود ننگ خانواده به شمار می‌رفت. در سده شانزدهم «سن ننگین» به هفده سالگی رسانده شد تا تحصیلات عالیه را برای دختر ممکن سازد. مردان که از تمام مزایا و تسهیلات فحشاء برخوردار بودند، فقط در صورتی مجذوب ازدواج می‌شدند که زن برایشان جهاز معتابهی بیاورد ... بنا بر آیین ازدواج قرون وسطایی چنین انتظار می‌رفت که در مراحل مختلف دوران زناشویی عشق میان زن و مرد نضج گیرد، چنانکه در شادی و اندوه، خوشبختی و بدبختی شریک یکدیگر باشند و ظاهراً در بسیاری از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۱

موارد چنین انتظاری برآورده می‌شد ... با این حال زنای محصنه رایج بود چون بیشتر ازدواجهای طبقات عالی، اتحادی دیپلماتیک به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی بود، بسیاری از شوهران خود را به داشتن معشوقه‌ای ذی حق می‌دانستند و زن گرچه ممکن بود از این امر اندوهگین شود، معمولاً دیده بر آن می‌بست یا لب نمی‌گشود.

در میان طبقات متوسط، برخی از مردان گمان داشتند که زنا تفریح مشروعی است. ماکیاولی و دوستانش ظاهراً از داستانهایی که در باره بی‌وفاییهای خود با یکدیگر رد و بدل می‌کردند ناراحت نمی‌شدند. وقتی که در این موارد زن با تقلید از شوی خود انتقام می‌گرفت، شوهر غالباً بر عمل او چشم می‌پوشید و کلاه غیرت را بالاتر می‌کشید.»

آری، این بود نمونه‌ای از زندگی مردمی که همواره تعدد زوجات را بر مشرق یک گناه نابخشودنی می‌شمارند و احیاناً آب و هوای مشرق زمین را مسئول این عمل به اصطلاح غیر انسانی! می‌دانند و اما آب و هوای سرزمین آنها به هیچ وجه به آنها اجازه بی‌وفایی به زن و تخطی از تک همسری نمی‌دهد!

ضمناً این نکته نیز ناگفته نماند که نبودن تعدد زوجات به صورت مشروع در میان غربیها، چه خوب و چه بد، مربوط به مذهب مسیح نیست. در اصل دین مسیح، نصی بر منع تعدد زوجات نیست، بلکه چون حضرت مسیح مقررات تورات را تأیید کرده



است و در تورات تعدد زوجات به رسمیت شناخته شده است، باید بگوییم در اصل دین مسیح تعدد زوجات تجویز شده است. حتی گفته می‌شود که قدمای مسیحیون دارای زوجات متعدد بوده‌اند. پس خودداری غرب از تعدد زوجات به صورت شرعی و قانونی، علت یا علل دیگری داشته است.

### عادت ماهانه

بعضی دیگر بیماری ماهانه زن و عدم آمادگی او را برای تمتع مرد در مدت بیماری، همچنین خستگی زن از فرزند زاییدن و میل او به کناره‌گیری از زندگی زناشویی و رسیدگی به غذا و پرورش فرزندان را منشأ تعدد زوجات دانسته‌اند. ویل دورانت می‌گوید:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۲

«در اجتماعات ابتدایی، زنان به سرعت پیر می‌شوند و به همین جهت خود غالباً مردان را به زناشویی جدید تشویق می‌کردند تا بتوانند مدت درازتری غذای کودکان خود را تأمین کنند و در عین حال فاصله میان دوره‌های حمل خود را طولانی‌تر سازند بی‌آنکه از میل مردان در تولید نسل و دفع شهوت خود چیزی بکاهند. غالباً دیده شده که زن اول، شوهر خود را ترغیب می‌کرده است تا زن تازه بگیرد که کار او سبکتر شود و زن تازه برای خانواده اطفال دیگری بیاورد و بهره‌برداری و ثروت زیادتر شود.»

بدون شک بیماری ماهانه زن و همچنین خستگی او از فرزند زادن، زن و مرد را از لحاظ امر جنسی در وضع نامشابهی قرار می‌دهد و سبب می‌گردد که مرد کم و بیش رو به سوی زن دیگر بیاورد. اما هیچ یک از دو علت بالا به تنهایی موجب رسم تعدد زوجات نمی‌شود، مگر آنکه یک مانع اخلاقی یا اجتماعی برای مرد وجود داشته باشد که نتواند هوس خود را با معشوقه‌گیری و زن بازی آزاد تسکین دهد.

پس هر یک از دو عامل فوق هر زمان دخالت داشته‌اند، در زمینه‌ای بوده که مرد آزادی کامل در هوسبازی نداشته است.

### محدود بودن دوره فرزندزایی زن

به عقیده بعضی محدود بودن سن زن از نظر تولید فرزند بر خلاف مرد، و رسیدن او به سن «یائسگی» یکی از علل پیدایش رسم تعدد زوجات بوده است. احیاناً زنی به این سن می‌رسیده است در حالی که به قدر کافی برای مرد فرزند نیاورده بوده است یا فرزندان قبلی تلف شده بودند.

میل مرد به داشتن فرزند بعلاوه عدم میل او به طلاق زن اول سبب شده که مرد به دنبال زن دوم یا سوم برود، همچنانکه نازا بودن زن اول عامل دیگری برای رو آوردن مرد به ازدواج ثانوی بوده است.

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۳۲۲

## عوامل اقتصادی

برای تعدد زوجات ریشه‌های اقتصادی نیز ذکر کرده‌اند و گفته‌اند در دوران قدیم بر خلاف امروز، زن و فرزند زیاد از لحاظ اقتصادی به نفع مرد بوده است. مرد از زنان و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۳

فرزندان خود مانند بردگان کار می‌کشیده است و احياناً فرزندان خود را می‌فروخته است. منشأ بردگی بسیاری از افراد اسارت در جنگ نبوده است بلکه پدران آنها، آنها را به بازار آورده و فروخته‌اند.

این جهت می‌تواند علت تعدد زوجات واقع شود، زیرا مرد تنها با قبول همسر رسمی زن می‌تواند از مزیت کثرت اولاد بهره‌مند شود. معشوقه‌گیری و زن بازی آزاد نمی‌تواند این مزیت را برای مرد تأمین کند. ولی چنانکه می‌دانیم این علت را به همه مواردی که تعدد زوجات وجود داشته است نمی‌توان تعمیم داد.

فرضاً ملل ابتدایی به این منظور زنان متعدد می‌گرفته‌اند، همه ملل این طور نبوده‌اند. در دنیای قدیم رسم تعدد زوجات در میان طبقاتی معمول بود که با تجمّل و تعین و تشخیص زندگی می‌کردند و معمولاً پادشاهان، امیران، سرداران، روحانیون و بازرگانان متعین زنان متعدد داشته‌اند و چنانکه می‌دانیم این طبقات از وجود زنان و فرزندان زیاد خود بهره اقتصادی نمی‌برده‌اند.

## عامل عدد و عشیره

علاقه به کثرت فرزند و توسعه نفوس فامیل نیز به نوبه خود عامل دیگری بوده برای تعدد زوجات. یکی از جهاتی که زن و مرد را در وضع متفاوتی قرار می‌دهد این است که عدد فرزندان که یک زن می‌تواند تولید کند بسیار محدود و محدود است، خواه تک شوهر باشد یا چند شوهر، اما عدد فرزندان که مرد می‌تواند تولید کند بستگی دارد به تعداد زنانی که در اختیار دارد. ممکن است یک مرد به تنهایی از صدها زن هزارها فرزند از نسل خود تولید کند.

در دنیای قدیم بر خلاف دنیای امروز عدد و عشیره عامل اجتماعی مهمی به شمار می‌رفته است. قبایل و طوایف از هر وسیله‌ای برای تکثیر عدد و جلوگیری از کاهش آن استفاده می‌کرده‌اند. یکی از افتخارات آن مردم افتخار به کثرت عدد افراد قبیله بوده است. بدیهی است که تعدد زوجات یگانه وسیله تکثیر عدد بوده است.

## فزونی عدد زنان بر مردان

آخرین عامل تعدد زوجات که ضمناً مهمترین عوامل است، فزونی عدد زنان بر عدد مردان بوده است. موالید دختران از موالید پسران زیادتر نبوده و نیست. احياناً اگر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۴

در برخی سرزمینها موالید دختر از موالید پسر بیشتر است، در بعضی سرزمینهای دیگر بر عکس است، موالید پسر از موالید دختر افزونتر است. چیزی که همواره سبب می‌شود که عدد زنان آمادۀ ازدواج از عدد مردان آمادۀ ازدواج بیشتر باشد این است که تلفات مرد همیشه از تلفات زن بیشتر بوده و هست. کثرت تلفات مرد همواره سبب شده و می‌شود که در صورت

تک همسری، گروه فراوانی از زنان از داشتن شوهر قانونی و خانه و زندگی و فرزند مشروع محروم بمانند.

در اینکه در اجتماعات ابتدایی این طور بوده بحثی نیست. قبلاً از ویل دورانت نقل کردیم که:

«در اجتماعات ابتدایی به واسطه اشتغال مردان به جنگ و شکار، زندگی مرد در معرض خطر بود و به همین جهت مردان بیشتر از زنان تلف می شدند. فزونی عده زنان بر مردان سبب می شد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده ای از زنان به حال عزوبت بسربرند.»

## بررسی علل و عوامل

عللی را که از لحاظ تاریخی می توان مبدأ و منشأ چندزنی فرض کرد همینهاست که گفته شد. اما چنانکه ملاحظه شد بعضی از این علل در واقع علت نبوده و بی جهت در ردیف علل تعدد زوجات ذکر شده است، مانند آب و هوا. از این یک که بگذریم به سه نوع علت بر می خوریم:

نوع اول: آن که در رو آوردن مرد به تعدد زوجات تأثیر داشته، بدون آنکه مجوزی برای مرد شمرده شود، فقط جنبه زور و ظلم و استبداد داشته است. علت اقتصادی که قبلاً ذکر شد از این قبیل است. بدیهی است که فروختن فرزند یکی از وحشیانه ترین و ظالمانه ترین کارهای بشری است و تعدد زوجاتی که به خاطر این هدف وحشیانه و ظالمانه باشد مانند خود آن عمل نامشروع است.

نوع دوم آن علل از جنبه حقوقی قابل مطالعه است و می تواند «مجوزی» برای مرد یا برای اجتماع شمرده شود، از قبیل نازا بودن زن یا یائسه شدن او و احتیاج مرد به فرزند یا نیازمندی قبیله یا کشور به کثرت نفوس. به طور کلی علل طبیعی که زن و مرد را از لحاظ ارضاء جنسی و یا از لحاظ تولید فرزند در وضع نامساوی قرار می دهد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۵

می تواند از جنبه حقوقی «مجوز» تعدد زوجات محسوب شود.

اما در میان علل گذشته نوع سومی هست که اگر فرض کنیم در دنیای گذشته وجود داشته و یا در دنیای امروز وجود دارد، بیش از آن است که فقط «مجوز» تعدد زوجات برای مرد یا اجتماع محسوب گردد بلکه موجب «حقی» است از جانب زن و موجب تکلیفی است به عهده مرد و اجتماع. آن علت، فزونی عدد زن بر مرد است.

اگر فرض کنیم در گذشته یا زمان حاضر عدد زنان آماده به ازدواج بر عدد مردان آماده به ازدواج فزونی دارد به طوری که اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد گروهی از زنان بی شوهر از تشکیل زندگی خانوادگی محروم می مانند، چندزنی به عنوان «حقی» از زنان محروم و «تکلیفی» به عهده مردان و زنان متأهل محسوب می شود.

حق تأهل از طبیعی ترین حقوق بشری است. هیچ بشری را از این حق به هیچ نامی و تحت هیچ عنوانی نمی توان محروم کرد. حق تأهل حقی است که هر فرد بر اجتماع خود پیدا می کند. اجتماع نمی تواند کاری بکند که نتیجتاً گروهی از این حق محروم بمانند.

همان طوری که مثلاً حق کار، حق خوراک، حق مسکن، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی جزء حقوق اصلی و اولی بشر شمرده می شود و به هیچ وجه و هیچ عنوان نمی توان از او سلب کرد، حق تأهل نیز یک حق طبیعی است و نظر به اینکه در صورت فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان آماده به ازدواج، قانون انحصار ازدواج به تک همسری با این حق طبیعی منافی

است، پس این قانون بر خلاف حقوق طبیعی بشر است.

اینها مربوط به گذشته است. در زمان حاضر چه باید گفت؟ آیا علل «مجوز» تعدد زوجات و همچنین علتی که تعدد زوجات را به عنوان «حق» زن رسمیت می‌دهد، در این زمان وجود دارد یا خیر؟ به فرض اینکه این علل وجود داشته باشد، از جنبه حق زن سابق چه باید گفت؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۶

## حق زن در چندهمسری

### اشاره

علل شکست چندشوهری و رواج چندزنی را شرح دادیم. روشن کردیم که در پیدایش چندزنی علل گوناگونی تأثیر داشته است. بعضی از آن علل از روحیه تحکم و استبداد جنس مرد سرچشمه گرفته است و بعضی دیگر ناشی از تفاوت وضع طبیعی زن و مرد از لحاظ سنین استعداد تولید فرزند و قابلیت تعداد تولید فرزند بوده است و می‌توانسته «مجوزی» برای چندزنی مرد به شمار رود. اما علت خاصی همواره در طول تاریخ در کار بوده که چندزنی را به عنوان «حقی» برای زن و «وظیفه‌ای» برای مرد ایجاب می‌کرده است. آن، فزونی نسبی عدد زنان آماده به ازدواج از عدد مردان آماده به ازدواج است.

ما برای اینکه از درازی سخن خودداری کنیم، از بحث در باره علت‌هایی که ممکن است «مجوز» تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می‌کنیم؛ سخن را محدود می‌کنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات به صورت «حقی» برای طبقه نسوان در می‌آید.

برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود: یکی اینکه ثابت شود طبق آمار قطعی و مسلم، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد.

دیگر اینکه اگر چنین چیزی وجود پیدا کند، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۷

می‌شود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل.

اما از نظر اول. خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتاً صحیحی در این زمینه وجود دارد. همه کشورهای جهان در هر چند سال یک بار سرشماری می‌کنند. در این سرشماریها که در کشورهای پیشرفته به صورت دقیقی صورت می‌گیرد، نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اناث به دست می‌آید، بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف به دست می‌آید. مثلاً روشن می‌گردد که عدد پسران از بیست‌ساله تا بیست و چهارساله چقدر است و عدد دختران از بیست‌ساله تا بیست و چهارساله چقدر است، همچنین در سایر سنین عمر. سازمان ملل متحد در سالنامه‌های جمعیت‌شناسی خود همواره این آمار را منتشر می‌کند و ظاهراً تاکنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است. آخرین نشریه مربوط است به سال ۱۹۶۴ که در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است.

البته قبلاً باید به این نکته توجه داشته باشیم که برای مدعای ما کافی نیست که بدانیم مجموع عدد جنس ذکور مردم یک کشور چقدر است و مجموع عدد اناث آنها چقدر. آنچه مفید و لازم است این است که بدانیم نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است. غالباً نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است، و

این دو علت دارد: یکی اینکه دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسران است. به همین جهت معمولاً در قوانین جهان سن قانونی دختران از سن قانونی پسران پایین تر است و عملاً در همه جهان اکثریت قریب به اتفاق ازدواجها میان مردان و زنانی صورت می گیرد که مردان به طور متوسط پنج سال از زنان بزرگترند.

علت دیگر که علت اساسی است و مهمتر است این است که با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست و احیاناً در بعضی کشورها موالید پسر بیشتر است، همواره به واسطه اینکه تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است، در سنین ازدواج توازن بهم می خورد؛ گاهی به صورت فاحشی تفاوت پیدا می شود و عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج به مقیاس وسیعی فزونی می گیرد. و لهذا ممکن است مجموع عدد جنس ذکور یک کشور با عدد جنس اناث آن مساوی یا از آن بیشتر باشد، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه ای که به سن قانونی ازدواج رسیده اند کار برعکس بوده باشد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۸

این مطلب از آماری که در آخرین نشریه جمعیت شناسی سازمان ملل متحد مربوط به سال ۱۹۶۴ درج شده کاملاً روشن است. مثلاً در جمهوری کره طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت ۶۳۵ / ۲۷۷ / ۲۶ نفر است. از این مجموع ۲۸۹ / ۱۴۵ / ۱۳ نفر از جنس ذکورند و ۳۴۶ / ۱۳۲ / ۱۳ نفر از اناث؛ یعنی در مجموع جمعیت، عدد ذکور ۱۲۹۴۳ نفر بیش از اناث است. این نسبت در اطفال کمتر از یک ساله و اطفال از یک ساله تا چهارساله و از پنج ساله تا نه ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از پانزده ساله تا نوزده ساله همچنان محفوظ است.

آمار نشان می دهد که در همه این سنین تعداد ذکور بیش از اناث است. اما از بیست ساله تا بیست و چهارساله این نسبت عوض می شود. مجموع عدد ذکور در این سنین ۳۶۴ / ۸۳ / ۱ نفر است و مجموع اناث ۵۱ / ۱۱۰ / ۱ نفر است. از این سنین به بالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هرچه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است.

تازه جمهوری کره وضع استثنایی دارد که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از اناث است. اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنها در سنین ازدواج عدد جنس اناث بیش از جنس ذکور است، در مجموع جمعیت نیز عدد اناث بیش از ذکور است. مثلاً در کشور جمهوری شوروی مجموع جمعیت ۱۰۰۰ / ۱۰۱ / ۲۱۶ است و از این مجموع ۸۴۰ / ۹۷ از جنس ذکور و ۱۰۰۰ / ۲۶۱ از جنس اناث است و این تفاوت در سنین قبل از ازدواج و همچنین سنین ازدواج، یعنی از بیست ساله تا بیست و چهارساله و از بیست و پنج ساله تا بیست و نه ساله و از سی ساله تا سی و چهارساله و همچنین تا هشتادساله و هشتاد و چهارساله، همچنان محفوظ است.

و همچنین است کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان غربی، آلمان شرقی، چکسلواکی، لهستان، رومانی، مجارستان، امریکا، ژاپن و غیره. و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحشی است.

در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می چربد. فقط از سنین پنجاه به بالاست که عدد زن بر عدد مرد فزونی می گیرد. ظاهراً علت نقصان زن در هند عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهرمرده را از میان می برند.

سرشماری که سال گذشته در ایران به عمل آمد نشان داد که ایران از کشورهای استثنایی است که در مجموع جمعیت، عدد ذکور بیش از عدد اناث است. مجموع

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۲۹

جمعیت ایران طبق این سرشماری ۰۹۰ / ۷۸۱ / ۲۵ نفر است و از این مجموع ۳۳۴ / ۳۳۷ / ۱۳ نفر از جنس ذکورند و ۵۷۶ / ۴۴۳

۱۲ نفر از جنس اناث می‌باشند و مجموعاً عدد ذکور ۵۷۸/۸۹۳ بیش از عدد اناث است.

یادم هست که در همان اوقات بعضی نویسندگان که در باره تعدد زوجات بحث کرده بودند نوشته بودند بینید بر خلاف ادعای طرفداران تعدد زوجات عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است، پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود.

من همان وقت تعجب می‌کردم از این نویسندگان. اینها فکر نمی‌کنند که اولاً قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست و ثانیاً آنچه برای این موضوع مفید است این است که بدانیم عدد مردان آماده به ازدواج با عدد زنان آماده به ازدواج برابر است یا از آن بیشتر است. اینکه در مجموع عدد، عده جنس ذکور بیش از جنس اناث باشد برای موضوع مورد نظر کافی نیست. دیدیم که در جمهوری کره و بعضی کشورهای دیگر نیز در مجموع نفوس عدد جنس ذکور بیشتر است ولی در افراد آماده به ازدواج عدد جنس اناث بیشتر است. بگذریم از اینکه در کشورهایمانند ایران چندان اعتمادی به این آمارها نیست. اگر تنها «ژست پسرزایی» زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضر نیستند حتی در جواب مأموران سرشماری خود را دخترزا معرفی کنند و به جای دختر پسر قلمداد می‌کنند، کافی است که اعتماد ما را سلب کند. جریان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر اینکه عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عدد مردان بیشتر است، زیرا با اینکه تعدد زوجات در همه جای این کشور از شهرها و دهات و حتی میان ایلات معمول بوده و هست، هرگز کسی در این کشور تاکنون احساس کمبود زن نکرده و زن بازار سیاه پیدا نکرده است. بر عکس، همواره عرضه بر تقاضا می‌چربیده است. دختران یا زنان بیوه و جوانی که اجباراً بدون شوهر می‌مانده‌اند از مردان مجرد بسی افزونتر بوده‌اند.

هیچ وقت یک مرد، هر اندازه فقیر و بدقیافه بوده، اگر زن می‌خواسته بدون زن نمی‌مانده است، در صورتی که زنانی که اجباراً بدون شوهر مانده‌اند زیاد بوده‌اند.

این جریان مشهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد.

اشلی مونتگو در کتاب زن جنس برتر ضمن اینکه بیهوده می‌کوشد میل زن را به تجمل و زینت ناشی از عوامل اجتماعی بداند، به این حقیقت اعتراف می‌کند و می‌گوید: در سراسر عالم پیوسته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۰

آمارگیری سال ۱۹۵۰ نشان داد که زنان آماده ازدواج آمریکا به اندازه یک میلیون و چهارصد و سی هزار تن بر مردان افزایش دارد (مجله زن روز، شماره ۶۹، صفحه ۷۱).

برتراند راسل در کتاب زناشویی و اخلاق فصل مربوط به نفوس، صفحه ۱۱۵ می‌گوید:

«در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنا بر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است.»

در چند سال پیش در روزنامه‌های ایران خواندیم که زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده‌اند، رسماً از دولت آلمان تقاضا کردند که قانون تک همسری را لغو کند و اجازه تعدد زوجات بدهد. دولت آلمان ضمن یک درخواست رسمی از دانشگاه اسلامی الازهر فرمول این کار را خواست و البته بعد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سخت با این تقاضا مخالفت کرد. کلیسا محروم ماندن زنان را و در واقع شیوع فحشاء را بر تعدد زوجات، صرفاً به خاطر اینکه یک فرمول شرقی و اسلامی است، ترجیح داد.

**علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان**

علت این امر چیست؟ چرا با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست، عدد زنان آمادۀ ازدواج از مردان بیشتر است؟. علت این امر واضح است: تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است. این تلفات معمولاً در سنینی واقع می‌شود که مرد باید سرپرست خانواده‌ای باشد. اگر اندکی به مرگهایی که در اثر حوادث پیش می‌آید توجه کنیم از جنگها، غرق شدن‌ها، سقوطها، زیر آوار ماندن‌ها، تصادفها و غیر اینها، خواهیم دید همه این حوادث و تلفات متوجه جنس مرد است. ندرتاً زنی در میان اینها دیده می‌شود. چه در مبارزه انسان با انسان، چه در مبارزه انسان با طبیعت، تلفات متوجه مرد می‌شود.

اگر تنها جنگها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۱

نقطه جهان جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیابد، کافی است که بدانیم چرا توازن زن و مرد در سنین ازدواج بهم می‌خورد. میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است. تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس مرد وارد شد- که ظاهراً در حدود هفتاد میلیون نفر بوده است- مساوی است با تلفاتی که سابقاً در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد می‌شد. شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگهای منطقه‌ای خاور دور و خاور میانه و آفریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید، مدعای ما را تصدیق خواهید کرد.

ویل دورانت می‌گوید:

«در زوال این عادت (تعدد زوجات) عواملی چند دخالت کرده است.

زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و به همین جهت عده مرد و زن تقریباً مساوی یکدیگر شد.»

این سخن از ویل دورانت خیلی عجیب است. اگر تلفات مرد منحصر بود به تلفاتی که در مبارزه با طبیعت متحمل می‌شود، البته میان دوره شکار و دوره کشاورزی از این جهت تفاوت است؛ در صورتی که عمده تلفات جنس مرد از راه جنگ است که در دوره کشاورزی از دوره شکار کمتر نبوده است، و دیگر از این راه است که مرد همواره زن را تحت حمایت خود گرفته و کارهای سخت و خطرناک را که خطر مرگ داشته خود به عهده می‌گرفته است؛ و لهذا این عدم توازن در دوره کشاورزی نیز مانند دوره شکار وجود داشته است.

ویل دورانت از دوره ماشینی و صنعتی نام نمی‌برد و حال آنکه در این دوره است که تلفات مرد بیداد می‌کند و توازن را به صورت فاحشی برهم می‌زند.

### مقاومت بیشتر زن در برابر بیماریها

چیز دیگری که سبب می‌شود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد، موضوعی است که اخیراً در پرتو پیشرفت علوم کشف شده است و آن اینکه مقاومت مرد در برابر بیماریها از مقاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد به واسطه بیماریها از تلفات زن بیشتر است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۲

در دی ماه ۱۳۳۵ روزنامه اطلاعات نوشت:

«اداره آمار فرانسه اطلاع می‌دهد که با اینکه در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازای هر صد دختر صد و پنج

پسر متولد می‌شود، مع ذلک عدد زنان یک میلیون و هفتصد و شصت و پنج هزار نفر از مردان بیشتر است و آنها علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده‌اند.».

در مجله سخن، سال ششم، شماره یازدهم مقاله‌ای تحت عنوان «زن در سیاست و اجتماع» از مجله ماهانه و مصور یونسکو به وسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد. در آن مقاله از اشلی مونتگومری نقل شد که:

«طبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد. کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کروموزوم Y مربوط به جنس نر قویتر است. لهذا عمر زن از عمر مرد درازتر است، حد متوسط عمر زن از مرد بیشتر است، زن عموماً از مرد سالم‌تر است، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است، اغلب زودتر معالجه می‌شود. در برابر یک زن الکن پنج مرد الکن یافت می‌شود. در برابر یک زن کوررنگ شانزده مرد کوررنگ یافت می‌شود. استعداد نرف الدم تقریباً منحصر به جنس مرد است. زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد. همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه، زن بسیار بهتر از مرد توانسته مشقت محاصره (زندان) اردوگاه زندانیان را تحمل کند ... تقریباً در همه کشورهای تعداد انتحار در مردها سه برابر زن‌هاست.».

نظریه اشلی مونتگومری راجع به مقاومت بیشتر جنس زن در برابر بیماری، بعدها ضمن کتاب جنس برتر به وسیله آقای حسام الدین امامی ترجمه شد و در شماره ۷۰ مجله زن روز چاپ شد.

قدرت بیشتر مقاومت زن در برابر بیماری سبب می‌شود که فرضاً روزی مرد قدرت پیدا کند و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را به کارهای سخت و خطرناک که منجر به مرگ و میر می‌شود بکشد، مخصوصاً او را به میدان جنگ برده تن فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۳

ظریف او را هدف توپ و مسلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را به او بچشانند، بازهم به واسطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند.

اینها همه راجع به مقدمه اول، یعنی فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج. پس معلوم شد واقعاً چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شد علت آن چیست و آن علت یا علتهای آن از اول تاریخ بشر تا این ساعت وجود داشته و دارد.

### حق زن در چندهمسری

اما مقدمه دوم، یعنی اینکه فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید «حق» می‌کند و برای مردان و زنان متأهل ایجاد «وظیفه».

در اینکه حق تأهل از طبیعی ترین و اصیل ترین حقوق بشری است جای سخن نیست. هر کسی (اعم از زن یا مرد) حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد، از داشتن زن یا شوهر و فرزند بهره‌مند باشد؛ همان طوری که حق دارد کار کند، مسکن داشته باشد، از تعلیم و تربیت بهره‌مند شود، از بهداشت استفاده کند، امنیت و آزادی داشته باشد. اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند، بلکه باید وسیله تأمین این حقوق را فراهم سازد.

از نظر ما یک نقیصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق «تأهل» توجهی نکرده است. این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت، حق رجوع مؤثر به محاکم ملی، حق تابعیت و ترک تابعیت، حق آزادی ازدواج با اهل هر



نژاد و مذهب، حق مالکیت، حق تشکیل اتحادیه، حق استراحت و فراغت، حق آموزش و پرورش یاد می‌کند اما از حق تأهل یعنی حق داشتن یک کانون خانوادگی قانونی نامی به میان نمی‌آورد. این حق مخصوصاً از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد، زیرا زن بیش از مرد به داشتن کانون خانوادگی نیازمند است. در مقاله ۲۷ گفتیم ازدواج برای مرد از جنبه مادی اهمیت دارد و برای زن از جنبه‌های معنوی و عاطفی. مرد اگر خانواده را از دست بدهد، با فحشاء و رفیقه بازی لاقفل نیمی از احتیاجات خود را برمی‌آورد، اما اهمیت خانواده برای زن بیش از اینهاست.

زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد، با فحشاء و رفیق بازی نمی‌تواند به هیچ وجه احتیاجات مادی و معنوی خود را - و لو به حد اقل - تأمین کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۴

حق تأهل برای یک مرد یعنی حق اشباع غریزه، حق همسر و شریک و همدل داشتن، حق فرزند قانونی داشتن. اما حق تأهل برای یک زن علاوه بر همه اینها یعنی حق حامی و سرپرست داشتن، حق پشتوانه عواطف داشتن. اکنون پس از اثبات دو مقاله بالا:

۱. فزونی نسبی عدد زنان بر عدد مردان.

۲. حق تأهل یک حق طبیعی بشری است.

نتیجه این است: اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملاً گروه زیادی از زنان از حق طبیعی انسانی خود (حق تأهل) محروم می‌مانند. تنها با قانون تجویز تعدد زوجات است - البته با شرایط خاصی که دارد - که این حق طبیعی احیاء می‌گردد.

بر عهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را بازیابند و به نام حمایت از حقوق حقه زن، به نام حمایت از اخلاق، به نام حمایت از نسل بشر، به نام یکی از طبیعی ترین حقوق بشر، به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، به عنوان حقی از حقوق بشر به رسمیت بشناسد و از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنماید. صرف اینکه یک فرمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند، گناه محسوب نمی‌شود.

## نظریه راسل

برتراند راسل - چنانکه قبلاً اشاره کردیم - به این نکته توجه دارد که اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد مستلزم محرومیت گروه زیادی از زنان می‌شود. لهذا راه حلی پیشنهاد می‌کند. اما چه راه حلی؟! خیلی ساده، پیشنهاد می‌کند که به این زنان اجازه داده شود برای اینکه از داشتن فرزند محروم نمانند با شکار کردن مردان، فرزندان بی‌پدر به وجود آورند، و نظر به اینکه زن در حالی که فرزند در رحم یا دامن دارد احتیاج به کمک مادی دارد و معمولاً پدر به نام نفقه به او کمک می‌کند، دولت از این جهت جانشین پدر شود و به این گونه زنان کمک اقتصادی کند.

راسل پس از اینکه می‌گوید:

«در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد و بنا بر عرف

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۵

(عرف تک همسری) باید همواره عقیم بمانند و این برای آنها محرومیت بزرگی است.».

می گوید:

«وحدت ازدواج کامل (تک همسری) مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان است. جایی که تساوی وجود ندارد قساوت زیادی در بارهٔ کسانی می شود که به حکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند. حال اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این قساوت، گذشته از نظر خصوصی از لحاظ عمومی نیز مجاز نخواهد بود.».

این است راه حلی که یک فیلسوف قرن بیستم برای این مسألهٔ اجتماعی پیشنهاد می کند، و آن بود راه حلی که اسلام پیشنهاد کرده است. اسلام می گوید: این مشکل را به این صورت حل کنید که یک نفر مرد واجد شرایط مالی و اخلاقی و جسمی بیش از یک زن را تکفل کند، زن دوم را همسر قانونی و شرعی خود قرار دهد، میان او و همسر اولش و همچنین میان فرزندان این زن و فرزندان همسر اولش هیچ گونه تبعیض و تفاوتی قائل نشود، زن اول تحت عنوان یک وظیفهٔ اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق خود بگذرد و فداکاری کند و این نوع اشتراک و سوسیالیزم را که ضروری ترین انواع سوسیالیزم است بپذیرد. اما این فیلسوف قرن بیستم می گوید: زنان محروم شوهران زنان دیگر را بدزدند، بچه های بی پدری که از این راه به وجود می آیند دولت تکفل کند. از نظر این فیلسوف قرن بیستم احتیاج زن به تأهل فقط از سه ناحیه است: یکی از ناحیهٔ جنسی که با زرنگی و دلربایی زن به خوبی تأمین می شود، دیگر از ناحیهٔ فرزند که آن هم با دزدی تأمین می گردد، سوم از ناحیهٔ اقتصادی که به وسیلهٔ دولت باید تأمین شود. از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد یکی این است که زن احتیاج دارد به عواطف صمیمانه شوهر؛ احتیاج دارد به اینکه مردی او را زیر بال حمایت خود بگیرد و تماس با او تنها از ناحیهٔ احتیاج جنسی نباشد. موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحت کنندهٔ کودکی است که از این راه به دنیا می آید. هر کودکی، بلکه هر انسانی نیاز دارد به پدر شناخته شده و مادر شناخته شده. هر کودکی نیاز دارد به عواطف صمیمانهٔ پدر و مادر. تجربه نشان داده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۶

است مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سیراب نمی شود کمتر نسبت به فرزندش مهر می ورزد. این کسر محبتها را از کجا باید تأمین کرد؟ آیا دولت می تواند تأمین کند؟.

آقای راسل متأسف است که اگر پیشنهاد او قانونی نشود گروه زیادی از زنان مجرد عقیم می مانند. اما خود آقای راسل بهتر می داند که زنان مجرد انگلستان شکیبایی انتظار چنین قانونی را ندارند؛ عملاً از پیش خود مشکل تجرد و فرزند بی پدر را حل کرده اند.

### از هر ده انگلیسی ...

در اطلاعات ۲۵ / ۹ / ۳۸ تحت عنوان «از هر ده انگلیسی یکی حرامزاده است» چنین نوشته بود:

«لندن، رویتر، ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه. در گزارشی که دکتر ژ. آ.

اسکات، مأمور پزشکی شهرداری لندن تهیه کرده است خاطر نشان شده:

سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که به دنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است. دکتر اسکات تأکید کرده است که تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته

است.».

ملت انگلستان بدون اینکه انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرد.

### تعدد زوجات، ممنوع و همجنس بازی رواست!؟

اما دولت انگلستان درست بر خلاف نظر آقای راسل عمل کرد؛ به جای اینکه تکلیف زنان مجرد را روشن کند و حقی برای آنها در وجود مردان قرار دهد، کاری کرد که زنان بیش از پیش از وجود مردان محروم گردند. در هفته گذشته قانون «همجنس بازی» را به تصویب نهایی رسانید. در تاریخ ۱۴/۴/۴۶ روزنامه اطلاعات خبر داد:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۷

«لندن. مجلس عوام بریتانیا پس از یک بحث هشت ساعته قانون همجنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه را برای تصویب نهایی به مجلس اعیان فرستاد.».

در ده روز بعد یعنی در ۲۴/۴/۴۶ نوشت:

«مجلس لردهای انگلیس قانون «همجنس بازی» را در شور دوم تصویب کرد. این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده به زودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد.».

در حال حاضر در انگلستان تعدد زوجات ممنوع است اما همجنس بازی رواست.

از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود «هوویی» از جنس زن بیاورد جایز نیست، یک عمل غیر انسانی کرده است، اما اگر «هوویی» از جنس مرد بیاورد، عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است. به عبارت دیگر به فتوای اهل حل و عقد انگلستان اگر «هووی» زن ریش و سبیل داشته باشد چندهمسری اشکال ندارد! اینکه می گویند دنیای غرب مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حل های آنها استفاده کنیم، به این نحو حل کرده که دانستید.

اینها برای من چندان مایه تعجب نیست. راهی که غرب در مسائل مربوط به امور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته، به نتایجی جز این نتایج نمی رسد؛ اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد.

آنچه مایه تعجب و تأسف من است این است که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده اند؟! چرا جوانان و تحصیل کرده های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند؟! چرا شخصیت خود را باخته اند؟! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آن سوی جهان بگویند این گردوست، باور می کنند و دور می اندازند، و اما اگر گردویی در دست اجنبی بینند و به آنها گفته شود این گوهر است، باور کرده شیفته اش می گردند؟!!

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۸

### آیا طبیعت مرد چندهمسری است؟

#### اشاره

حتماً تعجب خواهید کرد اگر بشنوید عقیده رایج روانشناسان و فیلسوفان اجتماعی غرب بر این است که مرد چندهمسری

آفریده شده، تک همسری بر خلاف طبیعت اوست.

ویل دورانت در لذات فلسفه صفحه ۹۱ پس از آن که شرحی در باره آشفستگیهای اخلاقی امروز از نظر امور جنسی می‌دهد، می‌گوید:

«بی‌شک بسیاری از آن، نتیجهٔ علاقهٔ «اصلاح‌ناپذیری» است که به تنوع داریم و طبیعت به یک زن بسنده نمی‌کند». هم او می‌گوید:

«مرد ذاتاً طبیعت چندهمسری دارد و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی، میزان مناسبی از فقر و کار سخت و نظارت دائمی زوجه می‌تواند تک همسری را به او تحمیل کند».

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۳۹

در شماره ۱۱۲ مجلهٔ زن روز تحت عنوان «آیا مرد طبیعتاً خیانتکار است؟» نوشته است:

«پروفسور اشمید آلمانی گفته است: ... در طول تاریخ، مرد همیشه خیانتکار بوده و زن دنباله‌رو خیانت. حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود ۹۰ درصد از جوانان به دفعات رفیقہ عوض می‌کردند و ۵۰ درصد از مردان زندار به همسرانشان خیانت می‌ورزیدند. رابرت کینزی، محقق معروف امریکایی در گزارشش - که به کینزی راپورت مشهور شده - نوشته است: مردان و زنان امریکایی در بی‌وفایی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند ... کینزی در قسمت دیگر گزارشش آورده است: «زن بر خلاف مرد از تنوع‌جویی در عشق و لذت بیزار است. به همین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر در نمی‌آورد. ولی مرد تنوع‌جویی را نوعی ماجراجویی تلقی می‌کند، آسان از راه بدر می‌رود و به نظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی. تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد فقط تا وقتی است که فرصتی برای درک لذت جسمی پیش نیامده است. روزی پزشک مشهوری به من گفت: «پولیگام» بودن مرد (تنوع دوستی و تعددخواهی) و «منوگام» بودن زن (انحصارخواهی و یک‌شناسی) یک امر بدیهی است، زیرا در مرد میلیونها سلول «اسپرم» تولید می‌شود در حالی که زن در دوران آمادگی جز یک تخم از تخمدان تولید نمی‌کند. صرف نظر از فرضیهٔ کینزی، بد نیست از خودمان بپرسیم: آیا وفادار بودن برای مرد مشکل است؟»

هانری دومنتران فرانسوی در پاسخ این سؤال نوشته است: وفادار بودن برای مرد مشکل نیست بلکه غیر ممکن است. یک زن برای یک مرد آفریده شده است و یک مرد برای زندگی و همهٔ زن‌ها. مرد اگر به تاریکی می‌پرد و به زنش خیانت می‌کند تقصیر خودش نیست، تقصیر خلقت و طبیعت است که همهٔ عوامل خیانت را در او به وجود آورده است.»

در شماره ۱۲۰ همین مجله تحت عنوان «عشق و ازدواج به سبک فرانسوی» چنین می‌نویسد:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۰

«زن و شوهر فرانسوی مسألهٔ بی‌وفایی را بین خودشان حل کرده و برای آن قاعده و قانون و حد و حدودی قائل شده‌اند. اگر مرد از مرز این قاعده و قانون تجاوز نکند پرش به تاریکی‌اش بی‌اهمیت است. آیا اصولاً یک مرد بعد از دو سال زندگی زناشویی می‌تواند وفادار بماند؟ به طور یقین نه، زیرا این خلاف طبیعتش است. اما در مورد زنان تا اندازه‌ای تفاوت می‌کند و خوشبختانه آنها به این تفاوت واقفند. در فرانسه اگر شوهری مرتکب خیانت شود زنش احساس نارضایی نمی‌کند یا عصبانی نمی‌شود، زیرا به خودش دلداری می‌دهد: او فقط جسمش را با خودش نزد دیگری برده نه روح و احساساتش را، روح و احساساتش مال من است.»

در چند سال پیش نظریهٔ یک پروفسور زیست‌شناس به نام دکتر راسل لی در همین زمینه در روزنامهٔ کیهان منتشر شد و مدتی

مورد بحث و گفتگوی نویسندگان ایرانی بود. به عقیده دکتر راسل لی قناعت مرد به یک زن خیانت به نسل است، نه از نظر کمیت بلکه از نظر کیفیت؛ زیرا بسنده کردن مرد به یک زن نسل او را ضعیف می‌کند. نسل در چندهمسری قوی و نیرومند می‌گردد.

به عقیده ما این توصیف از طبیعت مرد به هیچ وجه صحیح نیست. الهام‌بخش این مفکران در این عقیده اوضاع خاص محیط اجتماعی آنها بوده نه طبیعت واقعی مرد.

البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست‌شناسی و روانشناسی وضع مشابهی دارند. برعکس، معتقدیم زیست‌شناسی و روانشناسی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشته است، و به همین جهت نباید تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بهانه برای تشابه و یکنواختی حقوق آنها قرار داد. از نظر روحیه تک همسری نیز قطعاً زن و مرد روحیه‌های متفاوتی دارند. زن طبعاً تک شوهر است؛ چندشوهری بر ضد روحیه اوست. نوع تمنیات زن از شوهر با چندشوهری سازگار نیست. اما مرد طبعاً تک همسر نیست، به این معنی که چندزنی بر ضد روحیه او نیست. چندزنی با نوع تمنیاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست.

اما ما با آن عقیده که روحیه مرد با تک همسری ناسازگار است مخالفیم. ما منکر این نظر هستیم که می‌گوید علاقه مرد به تنوع «اصلاح‌ناپذیر» است. ما با این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیر ممکن است و یک زن برای یک مرد آفریده شده و یک مرد برای همه زن‌ها.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۱

به عقیده ما عوامل خیانت را محیط‌های اجتماعی در مرد به وجود می‌آورد نه خلقت و طبیعت. مسئول خیانت مرد خلقت نیست، محیط اجتماعی است. عوامل خیانت را محیطی به وجود می‌آورد که از یک طرف زن را تشویق می‌کند تمام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه به کار ببرد، هزار و یک نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسازد؛ و از طرف دیگر به بهانه اینکه یگانه صورت قانونی ازدواج تک همسری است، صدها هزار بلکه میلیون‌ها زن آماده و نیازمند به ازدواج را از حق زناشویی محروم می‌کند و آنها را برای اغوای مرد روانه اجتماع می‌سازد.

در مشرق اسلامی پیش از آن که آداب و رسوم غربی رایج گردد ۹۰ درصد مردان، تک همسر واقعی بودند؛ نه بیش از یک زن شرعی داشتند و نه با رفیقه و معشوقه سرگرم بودند. زوجیت اختصاصی به مفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌های اسلامی حکمفرما بود.

### **چندهمسری، عامل نجات تک همسری**

تعجب می‌کنید اگر بگویم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهمترین عامل نجات تک همسری بود. بلی، مجاز بودن تعدد زوجات بزرگترین عامل نجات تک همسری است، به این معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا می‌شود و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند به ازدواج فزونی می‌گیرد، اگر حق تأهل این عده زنان به رسمیت شناخته نشود و به مردانی که واجد شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه چندهمسری داده نشود، رفیقه بازی و معشوقه‌گیری ریشه تک همسری واقعی را می‌خشکاند.

در مشرق اسلامی از طرفی تعدد زوجات مجاز بود و از طرف دیگر اینهمه مهیجیات و محرکات اغواکننده نبود. لهذا تک

همسری واقعی بر اکثریت خانواده‌ها حکمفرما بود و کار معشوقه بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چندهمسری است و تک همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است.

ممکن است بپرسید: بنا به عقیده این دانشمندان- که از نظر قانون طبیعت، مرد را چندهمسری می‌دانند و از نظر قانون اجتماع تعدد زوجات را محکوم می‌کنند- تکلیف مرد در میان این دو قانون چه می‌شود؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۲

تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است: مرد باید قانوناً تک همسر باشد و عملاً چند همسر؛ یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد اما معشوقه و رفیقه هرچه دلش می‌خواهد مانعی ندارد. به عقیده این آقایان رفیقه‌گیری و معشوقه بازی حق طبیعی و مسلم و مشروع مرد است! و بسنده کردن مرد در همه عمر به یک زن نوعی «نامردی» است.

### چهره واقعی بحث

گمان می‌کنم وقت آن رسیده است که خواننده محترم درک کند که مسأله‌ای که از لحاظ چندهمسری برای بشر مطرح بوده و هست چیست. مسأله این نیست که آیا تک همسری بهتر است یا چندهمسری. در اینکه تک همسری بهتر است تردیدی نیست. تک همسری یعنی اختصاص خانوادگی، یعنی اینکه جسم و روح هر یک از زوجین از آن یکدیگر باشد. بدیهی است که روح زندگی زناشویی که وحدت و یگانگی است در زوجیت اختصاصی بهتر و کاملتر پیدا می‌شود. آن دوراهی که بشر بر سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چندهمسری کدامیک را انتخاب کند. مسأله‌ای که از این لحاظ برای بشر مطرح است این است که به واسطه ضرورت‌های اجتماعی، مخصوصاً فزونی نسبی عدۀ زنان نیازمند به ازدواج بر مردان نیازمند، تک همسری مطلق عملاً در خطر افتاده است. تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده‌ها بشود افسانه‌ای بیش نیست. یکی از دو راه در پیش است: یا رسمیت یافتن تعدد زوجات و یا رواج معشوقه بازی؛ به عبارت دیگر یا چند همسر شدن معدودی از مردان متأهل- که حتماً از ۱۰ درصد تجاوز نخواهد کرد- و سر و سامان یافتن و خانه و زندگی پیدا کردن زنان بی‌شوهر، و یا باز گذاشتن راه معشوقه بازی؛ و چون در صورت دوم هر معشوقه‌ای می‌تواند با چندین مرد ارتباط داشته باشد، اکثریت قریب به اتفاق مردان متأهل عملاً چند همسر خواهند بود.

آری، این است صورت صحیح طرح مسأله چندهمسری. اما مبلغان شیوه‌های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مسأله را طرح کنند؛ حاضر نیستند حقیقت را آشکارا بگویند. آنها واقعاً مدافع مترس بازی و معشوقه‌گیری هستند، زن شرعی و قانونی را سربار و مزاحم می‌دانند و یکی‌اش را هم زیاد می‌دانند چه رسد به دو زن و سه زن و چهار زن، لذت را در آزادی از قیود ازدواج می‌شناسند، اما در گفته‌های خود

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۳

برای ساده‌دلان چنین وانمود می‌کنند که ما مدافع تک همسری هستیم؛ با لحنی معصومانه می‌گویند ما طرفدار آنیم که مرد تک همسر و با وفا باشد نه چند همسر و بی‌وفا!

### نیرنگ مرد قرن بیستم

مرد قرن بیستم در بسیاری از مسائل مربوط به حقوق خانوادگی توانسته است نعل وارونه بزند و با نامهای قشنگ تساوی و

آزادی، زن را اغفال کرده از تعهدات خود نسبت به او بکاهد و بر کام‌گیریهای بی حساب خود بیفزاید. اما در کمتر مسأله‌ای به اندازه تعدد زوجات، از این جهت موفقیت داشته است.

راستی من گاهی در آثار بعضی از نویسندگان ایرانی چیزهایی می‌بینم که دچار تردید می‌شوم، نمی‌دانم ساده‌دلی است یا اغفال؟

یکی از این نویسندگان نظر خود را در باره تعدد زوجات اینچنین نوشته است:

«در حال حاضر در ممالک پیشرفته روابط زوجین متکی بر تکالیف حقوقی متقابل است و بنابراین شناخت تعدد زوجات به هر شکل و عنوان (دائم یا منقطع) از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقباى خود را در عرصه زناشویی تحمل کند.»

من نمی‌دانم این گونه اشخاص تصور واقعی‌شان از این مسأله همین است یا نعل وارونه می‌زنند؟! آیا اینها واقعاً نمی‌دانند که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است که بر دوش تمام مردان و زنان متأهل سنگینی می‌کند و راه حل بهتری از تعدد زوجات تاکنون برای این مشکل پیدا نشده است؟ آیا اینها نمی‌دانند که چشمها را روی هم گذاشتن و شعار دادن و فریاد «زنه باد تک همسری و مرگ بر چندهمسری» دردی دوا نمی‌کند؟ آیا اینها نمی‌دانند که تعدد زوجات جزو حقوق زن است نه حقوق مرد و ربطی به حقوق متقابل زن و مرد ندارد؟

مضحک این است که می‌گویند: «تعدد زوجات از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقباى خود را در عرصه زناشویی تحمل کند.»

گذشته از اینکه مقایسه غلطی است، شاید نمی‌دانند که دنیای امروز - که این آقایان هر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۴

پدیده‌ای را به این نام جذب می‌کنند و هیچ تردیدی را در صحت رویدادهای آن روا نمی‌دارند - مرتباً از مرد می‌خواهد که عشق زن خویش را محترم بشمارد و وجود رقباى خود را در عرصه زناشویی تحمل کند. دنیای امروز این «نابردباریها» را به نام حسادت، تعصب، فئاتیسم و غیره محکوم می‌کند. ای کاش جوانان ما لااقل از عمق جریاناتی که از این لحاظ در مغرب می‌گذرد اندکی آگاهی داشتند.

روشن شد که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد. بدیهی است که اگر در اجتماعی مشکله فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد؛ و اگر بخواهیم در چنین شرایطی (فرضاً چنین شرایطی وجود پیدا کند) [زنانی بی شوهر نمانند] تعدد زوجات نه کافی است و نه صحیح. برای این منظور چند چیز دیگر لازم است: اول عدالت اجتماعی و کار و درآمد کافی برای هر مرد نیازمند به ازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید. دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجباراً به عقد یک مرد زندار پولدار درآورده نشود. بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با یک مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زندار نخواهد شد و سر «هو» نخواهد رفت. این اولیاء زن هستند که به طمع پول، دختر یا خواهر خود را به مردان زندار پولدار می‌فروشند. سوم اینکه عوامل تحریک و اغوا و خانه خراب کن این قدر زیاد نباشد. عوامل اغوا، زنان شوهردار را از خانه شوهر به خانه بیگانه می‌کشد، چه رسد به زنان بی شوهر. اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد، و الا منع قانونی تعدد زوجات جز اینکه راه فحشاء را باز کند اثر دیگری ندارد.

## بحران ناشی از محرومیت زنان بی شوهر

اما اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد، منع تعدد زوجات

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۵

خیانت به بشریت است، زیرا تنها پامال کردن حقوق زن در میان نیست. اگر مطلب به پامال شدن حقوق عده‌ای از زنان ختم می‌شد باز قابل تحمل بود. بحرانی که از این راه عارض اجتماع می‌شود از هر بحران دیگر خطرناکتر است، همچنانکه خانواده از هر کانون دیگر مقدستر است.

زیرا آن که از حق طبیعی خود محروم می‌ماند یک موجود زنده است با همه عکس العمل‌هایی که یک موجود زنده در محرومیتها نشان می‌دهد، یک انسان است با همه عوارض روانی و عقده‌های روحی در زمینه ناکامیها، زن است با همه نیرنگهای زنانه، دختر حواست با قدرت کامل «آدم‌فریبی».

او گندم و جو نیست که زائد بر مصرف را به دریا بریزند یا در انباری برای «روز مبادا» ذخیره کنند، خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیاج نبود قفلی به آن بزنند.

بلی، او یک موجود زنده است، یک انسان است، یک زن است؛ نیروی شگرف خود را ظاهر خواهد کرد و دمار از روزگار اجتماع بر خواهد آورد. او خواهد گفت:

سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم

همین «نمی‌توانم دید» کارها خواهد کرد، خانه‌ها و خانواده‌ها ویران خواهد ساخت، عقده‌ها و کینه‌ها به وجود خواهد آورد. وای به حال بشر آنگاه که غریزه و عقده دست به دست هم بدهند.

زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد- که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست- به کار خواهند برد، و بدیهی است که «چو گل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این «گل» مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیدا می‌کند؟ خیر، نوبت به زنان خانه‌دار می‌رسد.

زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند آنها هم به فکر انتقام و خیانت می‌افتند، آنها هم در خیانت دنباله‌رو مرد می‌شوند. نتیجه نهایی چه خواهد بود؟.

نتیجه نهایی در گزارشی که به «کینزی راپورت» مشهور شده، ضمن یک جمله خلاصه شده است: «مردان و زنان امریکایی در بی‌وفایی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند».

ملاحظه می‌فرمایید که تنها با فساد و انحراف مرد خاتمه نمی‌یابد، شعله این آتش در نهایت امر دامن زنان خانه‌دار را هم می‌گیرد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۶

## عکس العمل‌های مختلف در زمینه پدیده فزونی زن

پدیده فزونی نسبی زن همیشه در زندگی بشر وجود داشته. چیزی که هست عکس العمل‌ها در برابر این پدیده- که مشکله‌ای برای اجتماع به وجود می‌آورد- یکسان نبوده است. ملت‌هایی که روحشان باتقوا و عفاف پیوند بیشتری داشته، به رهبری ادیان



بزرگ آسمانی این مشکله را با تعدد زوجات حل کرده‌اند و ملت‌هایی که تقوا و عفاف چندان با روحیه‌شان سازگار نبوده، این پدیده را وسیله‌ای برای فحشاء قرار داده‌اند.

نه تعدد زوجات در مشرق ناشی از دین اسلام است و نه ترک آن در مغرب مربوط به دین مسیح است، زیرا قبل از اسلام در مشرق زمین تعدد زوجات وجود داشته و ادیان شرقی آن را مجاز کرده بودند، و در اصل دین مسیح هم نصی بر منع تعدد زوجات وجود ندارد؛ هرچه هست مربوط به خود ملل غرب است نه دین مسیح.

ملت‌هایی که در مسیر فحشاء قرار گرفته‌اند بیش از ملت‌هایی که تعدد زوجات را تجویز کرده‌اند به تک همسری ضربه زده‌اند. دکتر محمد حسین هیکل نویسنده کتاب زندگانی محمد پس از ذکر آیات قرآن در باره تعدد زوجات می‌گوید: «این آیات اکتفا به یک زن را بهتر می‌شمارد و می‌گوید: اگر می‌ترسید مطابق عدالت رفتار نکنید فقط یک زن بگیرید. ضمناً تأکید می‌کند که نمی‌توانید به عدالت رفتار کنید. اما در عین حال چون ممکن است در زندگی اجتماعی حوادثی پیش آید که تعدد زنان را ایجاب می‌کند، بدین جهت آن را به شرط عدالت روا شمرده است. محمد صلی الله علیه و آله در اثنای جنگ‌های مسلمانان که گروهی از آنان کشته می‌شدند و طبعاً زنانشان بیوه ماندند، بدین طریق رفتار کرد. واقعاً آیا می‌توانید بگویید که پس از جنگ‌ها و امراض عمومی و شورش‌ها که هزارها و میلیون‌ها اشخاص تلف می‌شوند و عده زیادی زنان بی‌شوهر می‌مانند، اکتفا به یک زن بهتر از چند زن است که به طور استثناء و به قید عدالت روا شمرده شده است؟ آیا مردم مغرب زمین می‌توانند ادعا کنند که پس از جنگ جهانگیر قانون اکتفا به یک زن همان‌طور که اسماً وجود دارد عملاً نیز اجرا شده است؟»  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۷

## اشکالات و معایب چندهمسری

### اشاره

سعادت و خوشبختی زناشویی در گرو صفا، صمیمیت، گذشت، فداکاری، وحدت و یگانگی است و همه اینها در چندهمسری به خطر می‌افتد.

گذشته از وضع ناهنجار زنان و فرزندان دومادره، از نظر خود مرد آن قدر مسئولیتهای تعدد زوجات سنگین و خردکننده است که رو آوردن به آن پشت کردن به مسرت و آسایش است.

اکثر مردانی که از تعدد زوجات راضی و خشنودند آنها هستند که عملاً از زیر بار مسئولیتهای شرعی و اخلاقی آن شانه خالی می‌کنند؛ زنی را مورد توجه قرار داده زن دیگر را از حساب خارج می‌کنند و به تعبیر قرآن کریم او را «كَالْمُعَلَّقَةِ» رها می‌کنند. آنچه این گونه افراد نام تعدد زوجات به آن می‌دهند در واقع نوعی تک همسری است توأم با ستمکاری و جنایت و بیدادگری.

مثل عامیانه‌ای در میان مردم رایج است، می‌گویند: «خدا یکی، زن یکی». عقیده اکثر مردان بر این بوده و هست و حقاً اگر خوشی و مسرت را مقیاس قرار دهیم و مسأله را از زاویه فردی و شخصی بسنجیم عقیده درستی است. اگر در باره همه مردان صادق نباشد، در باره اکثریت مردان صادق است.

اگر مردی خیال کند که تعدد زوجات با قبول همه مسئولیتهای شرعی و اخلاقی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۸

به نفع اوست و او از نظر تن آسایی از این کار صرفه می برد، سخت در اشتباه است. مسلماً تک همسری از نظر تأمین خوشی و آسایش بر چندهمسری ترجیح دارد، اما ...

### بررسی صحیح

بررسی درستی و نادرستی مسائلی مانند تعدد زوجات - که ناشی از ضرورت‌های شخصی یا اجتماعی است - به این نحو صحیح نیست که آن را با تک همسری مقایسه کنیم.

بررسی صحیح این گونه مسائل منوط به این است که از طرفی علل و موجبات ایجاب کننده آنها را در نظر بگیریم و ببینیم عواقب وخیم بی‌اعتنایی به آنها چیست. از طرف دیگر نظری به مفسد و معایبی که از خود این مسائل ناشی می‌شود بیفکنیم. آنگاه یک محاسبه کلی روی مجموع آثار و نتایجی که از دو طرف مسأله پیدا می‌شود به عمل آوریم. تنها در این صورت است که این گونه مسائل به صورت واقعی خود طرح و مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

توضیحاً مثالی ذکر می‌کنم: فرض کنید می‌خواهیم در باره «سربازی اجباری» نظر بدهیم. اگر تنها از زاویه منافع و تمایلات خانواده‌ای که سرباز به آنها تعلق دارد بنگریم شک ندارد که قانون سرباز وظیفه قانون خوبی نیست. چه از این بهتر که قانونی به نام قانون سربازی وظیفه وجود نداشته باشد و عزیز دل خانواده از کنارشان دور نرود و احیاناً به میدان جنگ و خاک و خون کشیده نشود!

اما بررسی این مسأله به این نحو صحیح نیست. بررسی صحیح آن به این نحو است که ضمن توجه به جدا شدن فرزندی از خانواده‌ای و احتمالاً داغدار شدن آن خانواده، عواقب وخیم سرباز مدافع نداشتن را برای کشور در نظر بگیریم. آن وقت است که کاملاً معقول و منطقی به نظر می‌رسد که گروهی از فرزندان وطن به نام «سرباز» آماده دفاع و جانبازی برای کشور باشند و خانواده‌های آنها رنجهای ناشی از سربازی را تحمل کنند.

ما در مقالات گذشته به ضرورت‌های شخصی و اجتماعی که احیاناً مجوز تعدد زوجات می‌شود اشاره کردیم. اکنون می‌خواهیم معایب و مفسد ناشی از تعدد زوجات را بررسی کنیم تا زمینه برای یک محاسبه کلی فراهم گردد و ضمناً روشن شود که ما به یک سلسله معایب برای تعدد زوجات اعتراف داریم هرچند بعضی از ایرادات و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۴۹

اشکالات را وارد نمی‌دانیم چنانکه عن قریب روشن خواهد شد. معایبی که می‌شود برای تعدد زوجات ذکر کرد زیاد است و ما از جنبه‌های مختلف وارد بحث می‌شویم. اینک بیان آن اشکالات و معایب:

### از نظر روحی

روابط زناشویی منحصر به امور مادی و جسمانی یعنی تماس‌های بدنی و حمایت‌های مالی نیست. اگر منحصر به این امور بود تعدد زوجات قابل توجیه بود، زیرا امور مادی و جسمانی را می‌توان میان افراد متعدد قسمت کرد و به هر کدام سهمی داد.

در روابط زناشویی آنچه عمده و اساس است امور روحی و معنوی است، عشق و عاطفه و احساسات است. کانون ازدواج و نقطه پیوند دو طرف به یکدیگر دل است. عشق و احساسات مانند هر امر روحی دیگر قابل تجزیه و تقسیم نیست؛ نمی‌توان آنها را میان افراد متعدد سرشکن و جیره‌بندی کرد. مگر ممکن است دل را دونیم کرد یا در دو جا به گرو گذاشت؟ مگر

می شود قلب را به دو نفر تسلیم کرد؟

عشق و پرستش یکه شناس است، شریک و رقیب نمی پذیرد. جو و گندم نیست که بشود پیمانہ کرد و به هر نفر سهمی داد. بعلاوه، احساسات قابل کنترل نیست. آدمی در اختیار دل است نه دل در اختیار آدمی. پس آن چیزی که روح ازدواج است و جنبه انسانی آن است و روابط دو انسان را از روابط دو حیوان- که صرفاً شهبوانی و غریزی است- متمایز می کند، نه قابل قسمت است و نه قابل کنترل. پس تعدد زوجات محکوم است.

به عقیده ما در این بیان قدری اغراق وجود دارد، زیرا راست است که روح ازدواج عاطفه و احساسات است؛ هم راست است که احساسات قلبی تحت اختیار آدمی نیست؛ اما اینکه گفته می شود احساسات قابل تقسیم نیست، یک تخیل شاعرانه بلکه یک مغالطه است، زیرا سخن در این نیست که احساسات بخصوصی را مانند یک قطعه جسم دو قسمت کنند و به هر کدام سهمی بدهند، تا گفته شود که امور روحی قابل تقسیم نیست؛ سخن در ظرفیت روحی بشر است. مسلماً ظرفیت روحی آدمی آن قدر محدود نیست که نتواند دو علاقه را در خود جای دهد. پدری صاحب ده فرزند می شود و هر ده نفر را تا حد پرستش دوست می دارد، برای همه آنها فداکاری می کند.

بلی، یک چیز مسلم است و آن اینکه عشق و احساسات هرگز در صورت تعدد آن قدر اوج نمی گیرد که در وحدت می گیرد. اوج اعلائی عشق و احساسات با تعدد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۰

سازگار نیست، همچنانکه با عقل و منطق نیز سازگار نیست.

راسل در زناشویی و اخلاق می گوید:

«بسیاری از مردم امروز عشق را یک مبادله منصفانه احساسات می دانند و همین دلیل به تنهایی، صرف نظر از دلایل دیگر، برای محکوم کردن تعدد زوجات کافی است.»

من نمی دانم چرا اگر بناست مبادله احساسات منصفانه باشد باید انحصاری باشد؟ مگر پدر که فرزندان متعدد خود را دوست می دارد و متقابلاً آنها پدر را دوست می دارند مبادله احساسات آنها به طور منصفانه نیست؟ اتفاقاً با اینکه فرزندان متعددند علاقه پدر به هر یک از فرزندان بر علاقه هر یک از فرزندان نسبت به پدر می چربد.

عجیب این است که این سخن را کسی می گوید که دائماً به شوهران توصیه می کند که عشق زن خود را به بیگانه محترم بشمارند و مانع روابط عاشقانه آنها نشوند؛ متقابلاً چنین توصیه هایی به زنان می کند. آیا به عقیده راسل بازهم مبادله احساسات زن و شوهر منصفانه است؟

## از نظر تربیتی

هووگری ضرب المثل ناسازگاری است. برای زن دشمنی بالاتر از «هوو» وجود ندارد. چندهمسری، زنان را به قیام و اقدام علیه یکدیگر و احیاناً شوهر وامی دارد و محیط زناشویی را- که باید محیط صفا و صمیمیت باشد- به میدان جنگ و جدال و کانون کینه و انتقام تبدیل می کند. دشمنی و رقابت و عداوت میان مادران به فرزندان آنها نیز سرایت می کند، دودستگی ها و چنددستگی ها به وجود می آید، محیط خانوادگی- که اولین مدرسه و پرورشگاه روحی کودکان است و باید الهام بخش نیکی و مهربانی باشد- درس آموز نفاق و نامردی می گردد.

در اینکه تعدد زوجات زمینه همه این آثار ناگوار تربیتی است شکی نیست. اما یک نکته را نباید فراموش کرد و آن اینکه باید دید چقدر از این آثار ناشی از طبیعت تعدد زوجات است و چقدر از آنها ناشی از ژستی است که مرد و زن دوم می گیرند. به عقیده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۱

ما همه این ناراحتیها معلول طبیعت تعدد زوجات نیست، بیشتر معلول طرز اجرای آن است.

مردی و زنی با هم زندگی می کنند و زندگی آنها جریان عادی خود را طی می کند.

در این بین آن مرد در یک برخورد فریفته زنی می گردد و فوراً هوس چندهمسری به سرش می زند. پس از یک قول و قرار محرمانه ناگهان زن دوم مثل اجل معلق پا به خانه و لانه زن اول می گذارد و شوهر و زندگی او را تصاحب می کند و در حقیقت به زندگی او شیخون می زند. واضح است که عکس العمل روحی زن اول جز کینه و انتقام چیز دیگر نیست. برای زن هیچ چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که مورد تحقیر شوهر قرار بگیرد. بزرگترین شکست برای یک زن این است که احساس کند نتوانسته قلب شوهر خود را نگهداری کند، و ببیند که دیگری او را تصاحب کرده است. وقتی که مرد ژست خودسری و هوسرانی می گیرد و زن دوم ژست شیخون زنی، انتظار تحمل و بردباری از زن اول انتظار بیجایی است.

اما اگر زن اول بداند که شوهرش «مجوز» دارد، از او سیر نشده است و رو آوردن به چندهمسری به معنی پشت کردن به او نیست، و مرد ژست استبداد و خودسری و هوسرانی را از خود دور کند و بر احترامات و عواطف خود نسبت به زن اول بیفزاید، و همچنین اگر زن دوم توجه داشته باشد که زن اول حقوقی دارد و حقوق او محترم است و تجاوز به آنها جایز نیست، خصوصاً اگر همه توجه داشته باشند که در راه حل یک مشکل اجتماعی قدم برمی دارند، مسلماً از ناراحتیهای داخلی کاسته می شود.

قانون تعدد زوجات یک راه حل مترقیانه ناشی از یک دید اجتماعی وسیعی است. حتماً اجراکنندگان آن نیز باید در سطح عالیتری فکر کنند و از یک تربیت عالی اسلامی برخوردار باشند.

تجربه نشان داده است که در مواردی که مرد ژست خودسری و هوسرانی نداشته و زن احساس کرده که شوهرش نیازمند به زن دوم است، خود داوطلب شده و زن دوم را به خانه شوهر آورده است و هیچ یک از ناراحتیهای مزبور وجود نداشته است. اکثر ناراحتیها ناشی از طرز رفتار وحشیانه‌ای است که مردان در اجرای این قانون به کار می برند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۲

## از نظر اخلاقی

می گویند: اجازه تعدد زوجات اجازه «شره» و شهوت است؛ به مرد اجازه می دهد هواپرستی کند. اخلاق ایجاب می کند که انسان شهوات خود را به حد اقل ممکن تقلیل دهد، زیرا مقتضای طبیعت آدمی این است که هر اندازه جلو شهوت را باز گذارد رغبت و تمایلش فزونی می گیرد و آتش شهوتش مشتعلتر می گردد.

منتسکیو در روح القوانين صفحه ۴۳۴ در باره تعدد زوجات می گوید:

«پادشاه مراکش در حرمسرای خود از تمام نژادها، اعم از سفید و زرد و سیاه پوست، زن دارد. اما اگر این شخص دو برابر زنهای کنونی خود نیز زن داشته باشد بازهم خواهان زن تازه خواهد بود، زیرا شهوترانی مثل خست و لثامت است و هرچه

شدت کرد زیادتر می‌شود، چنانکه تحصیل سیم و زر زیاد باعث ازدیاد حرص و آز می‌گردد. تعدد زوجات رسم عشق‌بازی مستهجن و مخالف طبیعت (همجنس‌بازی) را نیز می‌آموزد و رایج می‌کند، زیرا در عرصه شهوترانی هر عملی که از حدود معین خارج گردید باعث اعمال بی‌قاعده می‌گردد. در اسلام‌بول وقتی که شورش درگرفت، در حرم‌سرای یک حکمران حتی یک زن وجود نداشت، چه آن حکمران با عشق‌بازیهای مخالف طبیعت، روزگار خود را می‌گذرانید.».

این ایراد را از دو نظر باید مورد بررسی قرار داد: یکی از این نظر که می‌گویند اخلاق پاک با اعمال شهوت منافات دارد و برای پاکی نفوس باید شهوت را به حد اقل ممکن تقلیل داد. دیگر از نظر آن اصل روانی که می‌گوید مقتضای طبیعت آدمی این است که هر چه بیشتر با آن موافقت شود بیشتر طغیان می‌کند و هر چه بیشتر با آن مخالفت شود آرام می‌گیرد.

اما از نظر اول: باید بگوییم متأسفانه این یک تلقین غلطی است که اخلاق مسیحی - که بر پایه ریاضت است و از اخلاق هندی و بودایی و کلبی متأثر است - القاء کرده است. اخلاق اسلامی بر این پایه نیست. از نظر اسلام چنین نیست که هر چه از شهوات تقلیل شود با اخلاق سازگارتر است و اگر به حد صفر برسد صد درصد اخلاقی است. از نظر اسلام اخلاق با افراط در شهوترانی ناسازگار است.

برای اینکه بدانیم تعدد زوجات یک عمل افراطی است یا نه، باید ببینیم آیا مرد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۳

بالتبع تک همسری است یا نه. از مقاله ۳۱ معلوم شد که شاید امروز یک نفر هم پیدا نشود که طبیعت مرد را محدود به تک همسری بداند و چندهمسری را یک عمل انحرافی و افراطی بشناسد. برعکس، عقیده بسیاری این است که طبیعت مرد چندهمسری است و تک همسری چیزی است نظیر مجرد که بر خلاف طبیعت مرد است.

اگر چه ما با آن نظر که طبیعت مرد چندهمسری است مخالفیم، اما با این نظر هم موافق نیستیم که طبیعت مرد تک همسری است و چندهمسری بر ضد طبیعت مرد است و نوعی انحراف و مخالف طبیعت است نظیر همجنس‌بازی.

کسانی مانند منتسکیو که تعدد زوجات را مساوی با شهوت‌پرستی می‌دانند، نظرشان به حرم‌سرا بازی است؛ خیال کرده‌اند که اسلام با قانون تعدد زوجات خواسته است جواز حرم‌سرا برای خلفای عباسی و عثمانی و امثال آنها صادر کند.

اسلام بیش از همه با آن کارها مخالف است. حدود و قیودی که اسلام برای تعدد زوجات قائل است، آزادی مرد هوسران را بکلی از او سلب می‌کند.

اما از نظر دوم: این عقیده که می‌گوید: «طبیعت آدمی هر اندازه ارضاء شود بیشتر طغیان می‌کند و هر اندازه مخالفت شود بهتر آرام می‌گیرد» درست نقطه مقابل عقیده‌ای است که امروز در میان پیروان فروید پیدا شده و مرتباً به نفع آن تبلیغ می‌شود.

فرویدیستها می‌گویند: «طبیعت بر اثر ارضاء و اقناع آرام می‌گیرد و در اثر امساک فزونی می‌گیرد و طغیان می‌کند». لهذا این عده صد درصد طرفدار آزادی و شکستن آداب و سنن خصوصاً در مسائل جنسی می‌باشند. ای کاش منتسکیو زنده می‌بود و می‌دید که امروز چگونه فرضیه او مورد تمسخر فرویدیستها قرار گرفته است.

از نظر اخلاق اسلامی هر دو عقیده خطاست. طبیعت، حقوق و حدودی دارد و آن حقوق و حدود را باید شناخت. طبیعت در اثر دو چیز طغیان می‌کند و آرامش را بهم می‌زند: یکی در اثر محرومیت و دیگر در اثر آزادی کامل دادن و برداشتن همه قیود و حدود از مقابل او.

به هر حال نه تعدد زوجات ضد اخلاق و بهم‌زننده آرامش روحی و مخالف پاکی نفوس است آنچنان که امثال منتسکیو می‌گویند، و نه قناعت و ورزیدن به زن یا زنان مشروع خود ضد اخلاق است آنچنان که فرویدیستها عملاً تبلیغ می‌کنند.

## از نظر حقوقی

به موجب عقد ازدواج، هر یک از زوجین به دیگری تعلق می‌گیرد و از آن او می‌شود. حق استمتاعی که هر کدام نسبت به دیگری پیدا می‌کنند از آن جهت است که منافع زناشویی طرف را به موجب عقد ازدواج مالک شده است. از این رو در تعدد زوجات آن که ذی حق شماره اول است زن سابق است. معامله‌ای که میان مرد و زن دیگری صورت می‌گیرد در حقیقت معامله «فضولی» است، زیرا کالای مورد معامله یعنی منافع زناشویی مرد قبلاً به زن اول فروخته شده و جزء مایملک او محسوب می‌شود. پس آن کس که در درجه اول باید نظرش رعایت شود و اجازه او تحصیل گردد زن اول است. پس اگر بناست اجازه تعدد زوجات داده شود باید موقوف به اجازه و اذن زن اول باشد، و در حقیقت این زن اول است که حق دارد در باره شوهر خود تصمیم بگیرد که زن دیگر اختیار بکند یا نکند.

بنابراین زن دوم و سوم و چهارم گرفتن درست مثل این است که شخصی یک بار مال خود را به شخص دیگر بفروشد و همان مال فروخته شده را برای نوبت دوم و سوم و چهارم به افراد دیگر بفروشد. صحت چنین معامله‌ای بستگی دارد به رضایت مالک اول و دوم و سوم، و اگر عملاً شخص فروشنده مال مورد نظر را در اختیار افراد بعدی قرار دهد قطعاً مستحق مجازات است.

این ایراد مبتنی بر این است که طبیعت حقوقی ازدواج را مبادله منافع بدانیم و هر یک از زوجین را مالک منافع زناشویی طرف دیگر فرض کنیم. من فعلاً راجع به این مطلب - که البته قابل خدشه و ایراد است - بحثی نمی‌کنم. فرض می‌کنیم طبیعت حقوقی ازدواج همین باشد. این ایراد وقتی وارد است که تعدد زوجات از جانب مرد فقط جنبه تفنن و تنوع داشته باشد. بدیهی است که اگر طبیعت حقوقی ازدواج مبادله منافع زناشویی باشد و زن از هر لحاظ قادر باشد که منافع زناشویی مرد را تأمین کند، مرد هیچ گونه مجوزی برای تعدد زوجات نخواهد داشت. اما اگر جنبه تفنن و تنوع نداشته باشد، بلکه مرد یکی از مجوزهایی که در مقالات پیش اشاره کردیم داشته باشد، این ایراد مورد ندارد. مثلاً اگر زن عقیم باشد، یا به سن یائسگی رسیده باشد و مرد نیازمند به فرزند باشد، یا زن مریض و غیر قابل استمتاع باشد، در این گونه موارد حق زن مانع تعدد زوجات نخواهد بود. تازه این در صورتی است که مجوز تعدد زوجات امر شخصی مربوط به مرد باشد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۵

اما اگر پای یک علت اجتماعی در کار باشد و تعدد زوجات به واسطه فزونی عدد زنان بر مردان و یا به واسطه احتیاج اجتماع به کثرت نفوس تجویز شود، این ایراد صورت دیگری پیدا می‌کند. در این گونه موارد، تعدد زوجات یک نوع تکلیف و واجب کفایی است؛ وظیفه‌ای است که برای نجات اجتماع از فساد و فحشاء و یا برای خدمت به تکثیر نفوس اجتماع باید انجام شود. بدیهی است آنجا که پای تکلیف و وظیفه اجتماعی به میان می‌آید، رضایت و اجازه و اذن مفهوم ندارد. اگر فرض کنیم اجتماع واقعاً مبتلا به فزونی زن بر مرد است یا نیازمند به تکثیر نفوس است، یک وظیفه، یک واجب کفایی متوجه همه مردان و زنان متأهل می‌شود؛ پای یک فداکاری و از خود گذشتگی به خاطر اجتماع برای زنان متأهل به میان می‌آید.

درست مثل وظیفه سربازی است که متوجه خانواده‌ها می‌شود و باید به خاطر اجتماع از عزیزشان دل بکنند و او را روانه میدان کارزار کنند. در این گونه موارد، غلط است که موقوف به رضایت و اجازه شخص یا اشخاص ذی نفع بشود.

کسانی که مدعی هستند حق و عدالت ایجاب می‌کند که تعدد زوجات با اجازه همسر پیشین باشد، فقط از زاویه تفنن و تنوع طلبی مرد مطلب را نگریسته‌اند و ضرورت‌های فردی و اجتماعی را از یاد برده‌اند. اساساً اگر ضرورت فردی یا اجتماعی در کار نباشد، تعدد زوجات حتی با اجازه زن پیشین نیز قابل قبول نیست.

## از نظر فلسفی

قانون تعدد زوجات با اصل فلسفی تساوی حقوق زن و مرد - که ناشی از تساوی آنها در انسانیت است - منافات دارد. چون زن و مرد هر دو انسان و متساوی الحقوق می‌باشند، یا باید هر دو مجاز باشند که دارای چند همسر باشند یا هیچ کدام مجاز نباشند. اما اینکه مرد مجاز باشد چند زن داشته باشد و زن مجاز نباشد که چند شوهر داشته باشد، تبعیض و مردنوازی است. اجازه دادن به مرد که تا چهار زن می‌تواند بگیرد به معنی این است که ارزش یک زن مساوی است با یک چهارم مرد. این نهایت تحقیر زن است و حتی با نظر اسلام در باره ارث و شهادت - [که ارث و شهادت] دو زن را برابر با ارث و شهادت یک مرد قرار داده است - منافات دارد.

این ایراد سخیف‌ترین ایرادی است که بر تعدد زوجات گرفته شده است. گویی ایرادکنندگان به علل و موجبات فردی و اجتماعی تعدد زوجات کوچکترین توجهی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۶

نداشته‌اند؛ خیال کرده‌اند تنها موضوعی که در میان است هوس است. آنگاه گفته‌اند چرا به هوس مرد توجه شده و به هوس زن توجه نشده است؟.

چون در گذشته راجع به علل و موجبات و مجوزهای تعدد زوجات، مخصوصاً راجع به چیزی که تعدد زوجات را به صورت حقی از جانب زنان بی‌شوهر بر عهده مردان و زنان متأهل در می‌آورد بحث کرده‌ایم، دیگر بحثی نمی‌کنیم.

در اینجا همین قدر می‌گوییم اگر مبنای فلسفه اسلام در تعدد زوجات و ارث و شهادت، تحقیر و بی‌اعتنایی به حقوق زن بود و اسلام میان زن و مرد از لحاظ انسانیت و حقوق ناشی از انسانیت تفاوت قائل بود، همه جا یک جور نظر می‌داد زیرا این فلسفه همه جا یک جور حکم می‌کند؛ یک جا نمی‌گفت یک زن نصف یک مرد ارث ببرد و در جای دیگر نمی‌گفت یک زن با یک مرد برابر ارث ببرد و در جای دیگر نمی‌گفت یک مرد تا چهار زن بگیرد، و همچنین در باب شهادت در هر موردی به نحوی حکم نمی‌کرد. از اینها به خوبی می‌توان فهمید که اسلام فلسفه‌های دیگری در نظر گرفته است. ما در یکی از مقالات گذشته راجع به ارث توضیح دادیم و در مقاله دیگری گفتیم مسأله تساوی زن و مرد در انسانیت و حقوق ناشی از انسانیت، از نظر اسلام جزء الفبای حقوق بشری است. از نظر اسلام در حقوق زن و مرد مسائلی بالاتر از تساوی وجود دارد که لازم است آنها دقیقاً منظور گردد و اجرا شود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۷

## نقش اسلام در چندهمسری

### اشاره

اسلام نه چندهمسری را اختراع کرد (زیرا قرن‌ها پیش از اسلام در جهان وجود داشت) و نه آن را نسخ کرد (زیرا از نظر اسلام برای اجتماع مشکلاتی پیش می‌آید که راه چاره آنها منحصر به تعدد زوجات است). ولی اسلام رسم تعدد زوجات را اصلاح کرد.

## محدودیت

اول اصلاحی که به عمل آورد این بود که آن را محدود کرد. قبل از اسلام تعدد زوجات نامحدود بود؛ یک نفر به تنهایی می‌توانست صدها زن داشته باشد و از آنها حرم‌سراییی به وجود آورد. ولی اسلام «حد اکثر» برای آن معین کرد؛ به یک نفر اجازه نداد بیش از چهار زن داشته باشد. در حکایات و روایات نام افرادی در صدر اسلام دیده می‌شود که در حالی که اسلام آوردند بیش از چهار زن داشتند و اسلام آنها را مجبور کرد مقدار زائد را رها کنند. از آن جمله نام مردی به نام غیلان بن اسلمه برده می‌شود که ده زن داشت و پیغمبر اکرم او را مجبور کرد که شش‌تای آنها را رها کند. و همچنین مردی به نام نوفل بن معاویه پنج زن داشت. پس از آن که اسلام اختیار کرد رسول اکرم امر کرد که یکی از آنها را حتماً رها کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۸

در روایات شیعه وارد شده که یک نفر ایرانی مجوسی در زمان امام صادق اسلام اختیار کرد در حالی که هفت زن داشت. از امام صادق سؤال شد: تکلیف این مرد که اکنون مسلمان شده با هفت زن چیست؟ امام فرمود: حتماً باید سه‌تای از آنها را رها کند.

## عدالت

اصلاح دیگری که اسلام به عمل آورد این بود که عدالت را شرط کرد و اجازه نداد به هیچ وجه تبعیضی میان زنان یا میان فرزندان آنها صورت بگیرد. قرآن کریم در کمال صراحت فرمود: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» (۱) اگر بیم دارید که عدالت نکنید (یعنی اگر به خود اطمینان ندارید که با عدالت رفتار کنید) پس به یکی اکتفا کنید.

در دنیای قبل از اسلام اصل عدالت به هیچ وجه رعایت نمی‌شد، نه میان خود زنان و نه میان فرزندان آنها. در مقاله ۲۷ از کریستین سن و دیگران نقل کردیم که در ایران ساسانی رسم تعدد زوجات شایع بود و میان زنان و همچنین میان فرزندان آنها تبعیض قائل می‌شدند. یکی یا چند زن، زنان ممتاز (پادشاه زن) خوانده می‌شدند و از حقوق کامل برخوردار بودند. سایر زنان به عنوان «چاکرزن» و غیره خوانده می‌شدند و مزایای قانونی کمتری داشتند. فرزندان چاکر زن اگر از جنس ذکور بودند در خانه پدر به فرزندی پذیرفته می‌شدند و اگر دختر بودند به فرزندی قبول نمی‌شدند.

اسلام همه این رسوم و عادات را منسوخ کرد؛ اجازه نداد که برای یک زن یا فرزندان او امتیازات قانونی کمتری قائل گردند.

ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن ضمن بحث از تعدد زوجات می‌گوید:

«به تدریج که ثروت نزد یک فرد به مقدار زیاد جمع می‌شد و از آن نگرانی پیدا می‌کرد که چون ثروتش به قسمتهای زیادی منقسم شود سهم هر یک از فرزندان کم خواهد شد، این فرد به فکر می‌افتاد که میان زن اصلی و سوگلی و همخوابه‌های خود فرق بگذارد تا میراث تنها نصیب فرزندان زن اصلی شود.»



فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۵۹

این جمله می‌رساند که تبعیض میان زنان و فرزندان آنها در دنیای قدیم امر رایجی بوده است. ولی عجیب این است که ویل دورانت بعد به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد:

«تا نسل معاصر تقریباً زناشویی در قاره آسیا بدین ترتیب بوده است. کم کم زن اصلی مقام زن منحصر به فرد را پیدا کرد و زنان دیگر یا محبوبه‌های سرّی مرد شدند و یا اصلاً از میان رفتند.»

ویل دورانت توجه نکرده یا نخواسته توجه کند که چهارده قرن است که در آسیا در پرتو دین مقدس اسلام رسم تبعیض میان فرزندان منسوخ شده است. یک زن اصلی و چند محبوبه سرّی داشتن جزء رسوم اروپایی است نه آسیایی. این رسم اخیراً از اروپا به آسیا سرایت کرده است.

به هر حال اصلاح دومی که اسلام در تعدد زوجات انجام داد این بود که تبعیض را چه در میان زنان و چه در میان فرزندان ملغی ساخت.

از نظر اسلام «سوگلی» بازی به هر صورت و به هر شکل جایز نیست. علمای اسلام تقریباً وحدت نظر دارند که تبعیض میان زنان تحت هیچ عنوانی جایز نیست.

فقط بعضی از نحله‌های فقهی اسلامی حق زن را طوری توجیه کرده‌اند که با تبعیض سازگار است. به نظر من نباید تردید کرد که این نظر درست نیست و بر خلاف مفهوم آیه کریمه قرآن است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمله‌ای در این باره فرموده است که شیعه و سنی بالاتفاق آن را نقل و روایت کرده‌اند. فرمود:

«هرکس دو زن داشته باشد و در میان آنها به عدالت رفتار نکند (به یکی از آنها بیشتر از دیگری اظهار تمایل کند)، در روز قیامت محشور خواهد شد در حالی که یک طرف بدن خود را به زمین می‌کشد تا سرانجام داخل آتش شود.»

عدالت عالیترین فضیلت انسانی است. شرط عدالت یعنی شرط واجد بودن عالیترین نیروی اخلاقی. با توجه به اینکه معمولاً احساسات مرد نسبت به همه زنها یکسان و در یک درجه نیست، رعایت عدالت و پرهیز از تبعیض میان زنان یکی از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۰

مشکلترین وظایف به شمار می‌رود.

همه می‌دانیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ده سال آخر عمر خود یعنی در دوره مدینه - که دوره جنگهای اسلامی بود و زنان بی‌سرپرست در میان مسلمین زیاد بودند - زنان متعدد اختیار کرد. اکثریت زنان پیغمبر بیوه و بزرگسال بودند و غالباً از شوهران سابق خود فرزندان داشتند. تنها دوشیزه‌ای که پیغمبر اکرم با او ازدواج کرد عایشه بود. عایشه به همین جهت همیشه تفاخر می‌کرد و می‌گفت: من تنها زنی هستم که جز پیغمبر شوهر دیگری او را لمس نکرده است.

رسول اکرم منتهای عدالت را در باره همه آنها رعایت می‌کرد و هیچ‌گونه تبعیضی میان آنها قائل نمی‌شد. عروه بن زبیر خواهرزاده عایشه است؛ در باره طرز رفتار پیغمبر اکرم با زنان خود، از خاله خویش عایشه سؤالاتی کرده است. عایشه گفت: رسم پیغمبر این بود که هیچ‌یک از ما را بر دیگری ترجیح نمی‌داد. با همه به عدالت و تساوی کامل رفتار می‌کرد. کمتر روزی اتفاق می‌افتاد که به همه زنان خود سر نزنند و احوالپرسی و تفقد نکند. ولی نوبت هرکس بود، نسبت به دیگران به احوالپرسی قناعت می‌کرد و شب را در خانه آن کس بسر می‌برد که نوبت او بود. اگر احیاناً در وقتی که نوبت زنی بود

می‌خواست نزد زن دیگر برود، رسماً می‌آمد و اجازه می‌گرفت. اگر اجازه داده می‌شد می‌رفت و اگر اجازه داده نمی‌شد نمی‌رفت.

من شخصاً این‌طور بودم که هر وقت از من اجازه می‌خواست نمی‌دادم.

رسول اکرم حتی در بیماری که منجر به فوت ایشان شد که توانایی حرکت نداشت، عدالت را در کمال دقت اجرا کرد. برای اینکه عدالت و نوبت را رعایت کرده باشد، هر روز بسترش را از اتاقی به اتاق دیگر منتقل می‌کردند. تا آنکه یک روز همه را جمع کرد و اجازه خواست در یک اتاق بماند و همه اجازه دادند در خانه عایشه بماند.

علی بن ابی طالب علیه السلام در اوقاتی که دو زن داشت، حتی اگر می‌خواست وضو بسازد، در خانه زنی که نوبتش نبود وضو نمی‌خواست.

اسلام برای شرط عدالت آن اندازه اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی‌دهد مرد و زن دوم در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرایط نامساوی با زن اول زندگی کند؛ یعنی از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی‌تواند با قرار قبلی با زن، خود را از زیر بار مسئولیت آن خارج کند. مرد و زن هیچ کدام حق ندارند چنین

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۱

شرطی در متن عقد بنمایند. زن دوم کاری که می‌تواند بکند فقط این است که عملاً از حقوق خود صرف نظر کند اما نمی‌تواند شرط کند که حقوقی مساوی با زن اول نداشته باشد، همچنانکه زن اول نیز می‌تواند عملاً با میل و رضای خود از حقوق خود صرف نظر کند اما نمی‌تواند کاری کند که قانوناً حقی نداشته باشد. از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آیا مرد می‌تواند با زن خود شرط کند که فقط روزها هر وقت بخواهد به او سر بزند یا ماهی یک بار یا هفته‌ای یک بار نزد او برود، یا شرط کند که نفقه به طور کامل و مساوی با زن دیگر به او ندهد و خود آن زن هم از اول این شرطها را بپذیرد؟ امام فرمود: «خیر، چنین شرطهایی صحیح نیست. هر زنی به موجب عقد ازدواج خواه ناخواه حقوق کامل یک زن را پیدا می‌کند. چیزی که هست، پس از وقوع ازدواج هر زنی می‌تواند عملاً برای جلب رضایت شوهر که او را رها نکند یا به علت دیگری، همه یا قسمتی از حقوق خود را ببخشد.»

تعدد زوجات با این شرط اخلاقی اکید و شدید به جای آنکه وسیله‌ای برای هوسرانی مرد واقع گردد، شکل و قیافه انجام وظیفه به خود می‌گیرد. هوسرانی و شهوت پرستی جز با آزادی کامل و دنبال هوای دل رفتن سازگار نیست. هوسرانی آنگاه صورت عمل به خود می‌گیرد که آدمی خود را در اختیار دل قرار دهد و دل را در اختیار خواهشها و میلها. دل و خواهشهای دل منطق و حساب برنمی‌دارد. آنجا که پای انضباط و عدالت و انجام وظیفه به میان می‌آید، هوسرانی و هواپرستی باید رخت بربندد. از این رو به هیچ وجه تعدد زوجات را در شرایط اسلامی نمی‌توان وسیله‌ای برای هوسرانی شناخت.

کسانی که تعدد زوجات را وسیله هوسرانی قرار داده‌اند، قانون اسلامی را بهانه برای یک عمل ناروا قرار داده‌اند. اجتماع حق دارد آنها را مؤاخذه و مجازات [کند] و این بهانه را از دست آنها بگیرد.

### مسأله بیم از عدم عدالت

انصاف باید داد که افرادی که شرایط اسلامی را در تعدد زوجات کاملاً رعایت

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۲

می‌کنند بسیار کم‌اند. در فقه اسلامی می‌گویند: «اگر بی‌م‌داری که استعمال آب برای بدنت زیان دارد وضو نگیر»، «اگر بی‌م‌داری که روزه برایت زیان دارد روزه نگیر».

این دو دستور در فقه اسلامی رسیده است. شما افراد بسیاری را می‌بینید که می‌پرسند: می‌ترسم آب برایم زیان داشته باشد، وضو بگیرم یا نگیرم؟ می‌ترسم روزه برایم ضرر داشته باشد، روزه بگیرم یا نگیرم؟ البته این پرسشها پرسشهای درستی است. چنین اشخاصی نباید وضو بسازند و نباید روزه بگیرند.

ولی نصّ قرآن کریم است که «اگر بی‌م‌دارید که نتوانید میان زنان خود به عدالت رفتار کنید، یک زن بیشتر نگیرید». با این حال آیا شما در عمر از یک نفر شنیده‌اید که بگوید: می‌خواهم زن دوم بگیرم اما بی‌م‌دارم که رعایت عدالت و مساوات میان آنها نکنم، بگیرم یا نگیرم؟ من که شنیده‌ام. حتماً شما هم نشنیده‌اید. سهل است، مردم ما با علم و تصمیم اینکه به عدالت رفتار نکنند زنان متعدد می‌گیرند و این کار را به نام اسلام و زیر سرپوش اسلامی انجام می‌دهند. اینها هستند که با عمل ناهنجار خود اسلام را بدنام می‌کنند.

اگر تنها کسانی اقدام به تعدد زوجات نمایند که لااقل این یک شرط را واجد باشند، جای هیچ گونه بهانه و ایرادی نبود.

## حرم‌سراها

موضوع دیگری که سبب شده تعدد زوجات را بر قانون اسلام عیب بگیرند دستگاههای حرم‌سرداری خلفا و سلاطین پیشین است. برخی از نویسندگان و مبلغین مسیحی تعدد زوجات اسلامی را مساوی با حرم‌سرداری با همه مظاهر ننگین و مظالم بی‌پایان آن معرفی کرده‌اند و چنین وانمود می‌کنند که تعدد زوجات در اسلام یعنی همان حرم‌سرداریها که تاریخ در دستگاههای خلفا و سلاطین پیشین نشان می‌دهد.

متأسفانه بعضی از نویسندگان خودمان نیز - که حرف به حرف بازگو کننده افکار و عقاید و منویات غریبها هستند - هر جا که نام تعدد زوجات می‌برند آن را با حرم‌سرا ردیف می‌کنند. این قدر شخصیت و استقلال فکری ندارند که میان آنها تفکیک کنند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۳

## شرایط و امکانات دیگر

گذشته از شرط عدالت، شرایط و تکالیف دیگری نیز متوجه مرد است. همه می‌دانیم که زن مطلقاً یک سلسله حقوق مالی و استمتاعی به عهده مرد دارد. مردی حق دارد آهنگ چندهمسری کند که امکانات مالی او به او اجازه این کار را بدهد. شرط امکان مالی در تک همسری نیز هست. اکنون فرصتی نیست که وارد این بحث بشویم.

امکانات جسمی و غریزی نیز به نوبه خود شرط و واجب دیگری است. در کافی و وسائل از امام صادق روایت شده است که فرمود:

«هرکس گروهی از زنان نزد خود گرد آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها به زنا و فحشاء بيفتند، گناه این فحشاء به گردن اوست».

تاریخچه‌های حرم‌سراها داستانها ذکر می‌کنند از زنان جوانی که از لحاظ غریزه تحت فشار قرار می‌گرفتند و مرتکب فحشاء

می شدند و احياناً پشت سر آن فحشاءها کشتارها و جنایتها واقع می شد.

خواننده محترم از مجموع هفت مقاله ای که در باره چند همسری نوشتیم، کاملاً به ریشه و علل و موجبات تعدد زوجات و اینکه چرا اسلام آن را نسخ نکرد و چه شرایط و حدود و قیودی برای آن قائل شد کاملاً آگاه گشت؛ برایش روشن شد که اسلام با تجویز تعدد زوجات نخواست است زن را تحقیر کند، بلکه از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن کرده است. اگر تعدد زوجات، مخصوصاً در شرایط فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر مردان آماده ازدواج - که همیشه در دنیا بوده و هست - اجازه داده نشود، زن به بدترین شکلی ملعبه مرد خواهد شد؛ رفتار مرد با او از یک کنیز بدتر خواهد بود، زیرا انسان در مقابل یک کنیز لااقل این اندازه تعهد می پذیرد که فرزند او را فرزند خود بداند اما در مقابل معشوقه و رفیقه این اندازه تعهد هم ندارد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۴

### مرد امروز و تعدد زوجات

مرد امروز از تعدد زوجات روگردان است، چرا؟ آیا به خاطر اینکه می خواهد به همسر خود وفادار باشد و به یک زن قناعت کند یا به خاطر اینکه می خواهد حس تنوع طلبی خود را از طریق گناه - که به حد اشباع، وسیله برایش فراهم است - ارضاء نماید؟ امروز گناه جای تعدد زوجات را گرفته است نه وفا، و به همین دلیل مرد امروز سخت از تعدد زوجات که برای او تعهد و تکلیف ایجاد می کند متنفر است. مرد دیروز اگر می خواست هوسرانی کند راه گناه چندان برای او باز نبود، ناچار بود تعدد زوجات را بهانه قرار داده هوسرانی کند. در عین اینکه شانه از زیر بار بسیاری از وظایف خالی می کرد، از انجام بعضی تعهدات مالی و انسانی در باره زنان و فرزندان چاره ای نداشت. اما مرد امروز هیچ الزام و اجباری نمی بیند که کوچکترین تعهدی در زمینه هوسرانیهای بی پایان خود بپذیرد. ناچار علیه تعدد زوجات قیام می کند.

مرد امروز تحت عنوان سکرتر، ماشین نویس و صدها عنوان دیگر کام خود را از زن می گیرد و بودجه آن را به صندوق دولت یا شرکت یا مؤسسه ای که در آن کار می کند تحمیل می کند بدون آنکه دیناری از جیب خود بپردازد.

مرد امروز هر چند صباح یک بار معشوقه خود را عوض می کند بدون اینکه احتیاجی به تشریفات مهر و نفقه و طلاق داشته باشد. مسلماً موسی چومبه با تعدد زوجات مخالف است، زیرا او همیشه یک سکرتر مو بور جوان زیبا در کنار خود دارد و هر چند سال یک بار آن را عوض می کند. با چنین امکاناتی چه حاجت به تعدد زوجات؟

در شرح حال برتراند راسل - که یکی از مخالفین سرسخت تعدد زوجات است - چنین می خوانیم:

«در نخستین دوران زندگی او علاوه بر مادر بزرگش دو زن دیگر نقش بزرگی داشته اند که یکی از آنها آلیس نخستین همسرش و دیگری رفیقه اش به نام اتولین مورل می باشند. مورل از زنان سرشناس آن دوره بود و با بسیاری از نویسندگان اوایل قرن بیستم دوستی داشت.»

مسلماً چنین شخصی با تعدد زوجات روی موافق نشان نمی دهد. گویا همین

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۵

رفیقه بازی او بود که به ازدواج او با همسرش آلیس پایان داد، زیرا از زبان خود راسل چنین نوشته اند:

«در بعد از ظهر یکی از روزها هنگامی که با دو چرخه عازم یکی از بیلاقات نزدیک شهر بودم ناگهان احساس کردم که دیگر

آلیس را دوست ندارم.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۷

## مهر و نفقه

### اشاره

در فصل پیش فلسفه و علت اصلی پیدایش مهر را ذکر کردیم. معلوم شد مهر از آنجا پیدا شده که قانون خلقت در روابط دو جنس به عهده هر یک از آنها نقش جداگانه‌ای گذاشته است. معلوم شد مهر از احساسات رقیق و عطوفت آمیز مرد ناشی شده، نه از احساسات خشن و مالکانه او. آنچه از ناحیه زن در این امر دخالت داشته حس خودداری مخصوص او بوده، نه ضعف و بی‌اراده بودن او. مهر تدبیری است از ناحیه قانون خلقت برای بالا بردن ارزش زن و قرار دادن او در سطح عالیتری. مهر به زن شخصیت می‌دهد. ارزش معنوی مهر برای زن بیش از ارزش مادی آن است.

### مسأله حجاب

### اشاره

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۶۹

### نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران «۱»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ\*

از چاپ اول کتاب مسأله حجاب ده سال و اندی و از چاپ اول کتاب نظام حقوق زن در اسلام در حدود شش سال می‌گذرد. در این دو کتاب وضع و موقع زن، نقش زن در زندگی، وظایف زن، حقوق زن بررسی شد و منطق اسلام در این مسائل روشن گشت.

در فاصله این ده سال تحولی شگرف در زندگی ما ایرانیان پدید آمد، انقلابی عظیم و خیره‌کننده رخ داد که چشم جهانیان را خیره کرد، همه را به اعجاب و تحسین واداشت، کشور ایران وارد مرحله نوینی از تاریخ خود شد، رژیم کهن شاهنشاهی را به دور افکند و دست‌اندرکار تحقق بخشیدن نظامی اسلامی است و سر آن دارد حوزه وسیع منطقه اسلامی را که صدها میلیون مسلمان را دربر گرفته است به راه خود بکشاند و جهان سومی به نام «جهان اسلامی» بیافریند.

اکنون ضرورت ایجاب می‌کند که وضع و موقع زن در این ده سال و در جریان این

---

(۱). [این مقاله را استاد شهید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نگاشتند و قصد داشتند آن را مقدمه چاپ جدید کتاب مسأله حجاب قرار دهند، که منافقان فرصت ندادند و آن بزرگوار را به شهادت رساندند و مقاله ناقص ماند و این کار انجام نشد. اکنون که کتاب مسأله حجاب در «مجموعه آثار» به چاپ می‌رسد بهتر آن دیدیم که این مقاله را - هر چند ناقص - در ابتدای آن قرار دهیم.]

انقلاب عظیم اسلامی مورد بررسی قرار گیرد که بانوان در این انقلاب چه سهم و نقشی داشته‌اند و چه عواملی موجب گشت که بانوان در این مقطع تاریخی بی‌نظیر سهم عمده‌ای به خود اختصاص دهند.

انقلاب اسلامی ایران ویژگی‌هایی دارد که در مجموع خود آن را در میان همه انقلابات جهان بی‌نظیر و بی‌رقیب ساخته است. یکی از آن ویژگی‌ها ذی سهم بودن بانوان است.

بانوان سهم بزرگی از انقلاب را به خود اختصاص دادند و این حقیقتی است که جملگی بر آنند. رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی ایران بارها با تکریم و تحسین از نقش فعال بانوان یاد کرده‌اند و احیاناً سهم آنان را عظیمتر از سهم مردان شمرده‌اند. رهبر انقلاب اسلامی ایران با تیزبینی و تیزهوشی خاص خود دریافته بودند که انقلاب اسلامی ایران بدون شرکت بانوان به ثمر نخواهد رسید، از این رو شرکت آنان را در مراسم انقلابی واجب و لازم شمردند و حتی موافقت پدر یا شوهر را لازم ندانستند.

بانوان با ایمان ما پس از آنکه از فرمان رهبر آگاه شدند، با حفظ اصول و موازین اسلامی از هیچ گونه فداکاری در راه به ثمر رساندن انقلاب خودداری نکردند، پا به پای مردان راه‌پیمایی کردند، شعار دادند، در تظاهرات شرکت کردند، شهید دادند، زندان رفتند، شکنجه کشیدند، آواره خانه و خانواده شدند، در به‌دوری کشیدند، محرومیتها متحمل شدند.

به نظر می‌رسد اینچنین نقش تاریخی برای زن در جهان بی‌سابقه است. در تاریخ اسلام خودمان، تنها در صدر اسلام است که می‌بینیم بانوان نقش مؤثری از نظر سیاسی یا نظامی یا فرهنگی ایفا کرده‌اند. در دوره‌های متأخر تدریجاً این نقش ضعیف شده و احیاناً به صفر رسیده است و همین جهت ایجاب می‌کند که تحقیق کنیم چه عواملی موجب گشت که زن بار دیگر در صحنه تاریخ ظاهر شود و تاریخ را از «مذکر» بودن محض خارج کند و آن را «مذنث» (مذکر مؤنث) نماید؟.

پیش از آنکه وارد این بحث شویم یادآوری این نکته ضروری است که منظور ما از نقش داشتن و نقش نداشتن زن در تاریخ، نقش مستقیم و ظاهر شدن زن در صحنه تاریخ است، اما نقش غیر مستقیم و پشت جبهه و صحنه را زن همواره برای خود محفوظ داشته است.

زنان در طول تاریخ تنها مولد و زاینده مردان و پرورش دهنده جسم آنها نبوده‌اند،

بلکه الهام‌بخش و نیرودهنده و مکمل مردانگی آنها بوده‌اند. زنان از پشت صحنه و از پشت جبهه جنگ همواره به مردان مردانگی می‌بخشیده‌اند. ما در بسیاری از اشعار حماسی عربی و فارسی می‌بینیم که دلیران و دلاوران در حماسه‌های خود زنان را مخاطب قرار داده و از مردانگی و شجاعت و دلاوری خود داد سخن داده‌اند، گویی مرد آگاهانه و یا ناآگاهانه از همه دلیرها و دلاوریهای خود رضایت و تحسین و جلب رضایت زن را منظور می‌داشته است. اگر فرصتی دست دهد و قطعات ادبی نظم و نثر که در این زمینه انشاء شده یکجا گرد آید یک فراز جالب و قابل مطالعه‌ای از نظر جامعه‌شناسی فراهم می‌گردد. اینکه می‌گویند زن آفریننده عشق است و عشق آفریننده مرد و مرد آفریننده تاریخ، ناظر به نقش غیر مستقیم زن در سازندگی تاریخ است.

زن نقش سازندگی غیر مستقیم تاریخی خود را مدیون اخلاق ویژه جنسی خویش یعنی حیا و عفاف و تقوا و دور باش زنانه خویش است. آنجا که زن دورباش حیا و عفاف را حفظ نکرده و خود را به ابتذال کشانده این نقش تاریخی را از دست داده است. به حق در مورد حیا و عفاف زن گفته شده است:

«حیا پاداشهای خود را پس انداز می کند و در نتیجه نیرو و شجاعت مرد را بالا می برد و او را به اقدامات مهم وامی دارد، قوایی را که در زیر سطح آرام حیات ما ذخیره شده است بیرون می ریزد.» (۱)

از این رو گویی نوعی تضاد و تعارض میان این دو نقش وجود دارد: یا نقش غیر مستقیم و از صحنه بیرون بودن و یا نقش مستقیم و پشت جبهه را رها کردن و نقش غیر مستقیم نداشتن. اما درحقیقت تضاد و تعارض غیر قابل جمعی در کار نیست. یک راه باریک و ظریف وجود دارد که زن اگر از آن راه برود هر دو نقش را در آن واحد می تواند ایفا کند. آن راه باریک و ظریف همان است که بانوان ما در ده ساله اخیر طی کردند. ویژگی دخالت زن در انقلاب اسلامی ایران در این است که زن مسلمان ایرانی در عین اینکه در صحنه تاریخ ظاهر شد و مستقیماً در کار سازندگی تاریخ با مرد

---

(۱). ویل دورانت، لذات فلسفه، صفحه ۱۳۳.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۲

شرکت کرد، پشت جبهه را رها نکرد، حیا و عفاف و پوشش لازم را از کف نداد، دور باش خویش و کرامت و عزت زنانه خویش را محفوظ داشت و خویشتن را مانند زن غربی و زن مدل پهلوی به ابتذال نکشاند.

زنان از نظر نقش تاریخی، دوره‌های سه گانه‌ای را طی کرده‌اند. در برخی دوره‌ها و بر اساس برخی طرز تفکرها دخالت مستقیم زن در ساختن تاریخ منفی است. در این دوره‌ها زن جز در اندرون خانه کاری ندارد و نمی تواند داشته باشد و صرفاً یک کالای اندرونی است. طبعاً در چنین شرایطی هیچ یک از استعدادهای انسانی اش یعنی تفکر، آگاهی، بیداری، آزادگی، اراده و اختیار و انتخاب، هنر و خلاقیت و ابداع و حتی عبادت و سلوک عارفانه الی الله رشد لازم را طی نمی کند. در این گونه جوامع در حکم یک وسیله و ابزار زندگی خانوادگی است، یک «شیء» است و به حکم اینکه محیط زندگی زن محدود است به درون خانواده و در بازار به اصطلاح آزاد دسترسی به او میسر نیست، برای مرد عزیز و گران بهاست. از این رو زن در چنین دوره‌ها و چنین محیطها یک «شیء گران بها» است مانند هر شیء نفیس و گرانبهای دیگر از قبیل برلیان و الماس و غیره. در این گونه دوره‌ها تاریخ طبعاً «مذکر» است، زنان نقش مستقیم و محسوس و ملموس در ساختن تاریخ ندارند. اگر ما به تاریخ گذشته پیش از نیم قرن اخیر خودمان برویم عیناً همین وضع را می بینیم، می بینیم زن وجود دارد اما به صورت یک «شیء عزیز و نفیس و گران بها» و معمولاً بی دخالت در تاریخ و حوادث تاریخی.

در برخی جوامع زن خانه را رها کرده و وارد اجتماع شده است، در شئون علمی، هنری، فکری، سیاسی شریک مرد شده است و به صورت «شخص» درآمده است، اما نظر به اینکه مدار خویش را به کلی رها کرده و حریم را به کنار زده و خود را رایگان در دسترس مرد قرار داده و در اماکن عمومی، کاباره‌ها، دانسینگها، حاشیه خیابانها حضور و آمادگی خود را اعلام داشته است، ارزش و بهای خود را از دست داده است.

در این جوامع زن شخص است اما «شخص بی بها». در این گونه جوامع زن حضور خود را در صحنه تاریخ ثابت کرده درحالی که پشت جبهه را رها کرده است، نقش مستقیم خود را در سازندگی تاریخ به کف آورده اما نقش غیر مستقیم را که از آن کمتر نیست از کف داده است.

آنجا که زن نقش غیر مستقیم خود را از دست می دهد، هم خود را تباه می سازد و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۳

هم مرد را. زن «مدل پهلوی» که نزدیک چهل سال قشر عظیمی از جامعه زن ایرانی را تشکیل می داد از این نوع بود ... (۱)

(۱). [افسوس که منافقان فرصت نگارش بقیه مقدمه را به استاد ندادند].

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۴

### مقدمه انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ اول

باسمه تعالی.

کتاب حاضر اولین نشریه انجمن اسلامی پزشکان است که تقدیم خوانندگان محترم و پویندگان راه حق و حقیقت می گردد. در جلسات انجمن که متجاوز از شش سال است تقریباً به طور مرتب تشکیل می گردد موضوعات علمی و اجتماعی و دینی متعددی توسط دانشمندان و گویندگان مختلف ایراد و مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است. بخش اعظم این سخنرانیها را دانشمند محترم جناب آقای مرتضی مطهری تقبل و ایراد فرموده‌اند و این کتاب برگزیده مختصر یکی از موضوعات مورد بحث بوده است که علت تقدم در چاپ آن را خود ایشان در پیشگفتار توضیح داده‌اند. امید است که به خواست ایزد متعال موضوعات دیگر که هر یک به نوبه خود جالب و با دید تازه‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند به زودی چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

انجمن اسلامی پزشکان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۵

### مقدمه انجمن اسلامی پزشکان بر چاپ دوم

باسمه تعالی.

خداوند بزرگ را سپاسگزاریم که اقدام انجمن اسلامی پزشکان در چاپ و نشر کتاب مسأله حجاب مورد توجه صاحب نظران و اقبال علاقه‌مندان واقع گردید به طوری که در همان ماههای اول نسخ آن نیاب شد و بلافاصله انجمن از جناب آقای مطهری درخواست کرد که با در نظر گرفتن نظریات اعلام شده توسط اعضای انجمن و سایر علاقه‌مندان، چنانچه لازم می‌دانند، در کتاب تجدید نظر کنند تا برای چاپ دوم آماده گردد. در نتیجه چاپ دوم کتاب به صورتی کاملتر و با رجحان بیشتری نسبت به چاپ اول آماده گردید که اینک تقدیم می‌گردد.

ضمناً به علاقه‌مندان بشارت می‌دهد که طبق وعده جناب آقای مطهری، یکی دیگر از موضوعات مورد بحث (مسأله بردگی) به زودی آماده می‌گردد و در اختیار عموم گذاشته می‌شود. این موضوع مبین میزان عطش علاقه‌مندان به درک حقایق اسلامی است. امید است که سایر مجامع، بخصوص انجمنهای اسلامی، کوشش بیشتری در این زمینه مبذول دارند و به تدریج مطالبی که مبتلا به مردم است و از منابع حقیقی اسلام استخراج شده است به وسیله متخصصان اسلامی استخراج شود و به دست عموم برسد. انجمن اسلامی پزشکان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۷

مقدمه مؤلف



ریشه بیشتر انحرافات دینی و اخلاقی نسل جوان را در لابلای افکار و عقاید آنان باید جستجو کرد. فکر این نسل از نظر مذهبی آنچنان که باید رهنمایی نشده است و از این نظر فوق العاده نیازمند است.

اگر مشکل در رهنمایی این نسل باشد بیشتر در فهمیدن زبان و منطق او و روبرو شدن با او با منطق و زبان خودش است. و در این وقت است که هر کسی احساس می کند این نسل، بر خلاف آنچه ابتدا به نظر می رسد، لجوج نیست، آمادگی زیادی برای دریافت حقایق دینی دارد.

هدف نویسنده و همچنین هدف گروه روشنفکر و متدین انجمن اسلامی پزشکان از طرح و بحث و نشر «مسأله حجاب» این است که احساس شد گذشته از انحرافات عملی فراوانی که در زمینه حجاب به وجود آمده این مسأله و سایر مسائل مربوط به زن وسیله ای شده در دست یک عده افراد ناپاک و مزدورصفت که از این پایگاه علیه دین مقدس اسلام جار و جنجال تبلیغاتی راه بیندازند. بدیهی است در شرایط موجود که نسل جوان از جنبه مذهبی به قدر کافی راهنمایی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۸

نمی شود این تبلیغات آثار شوم خود را می بخشد.

این بنده خدا را سپاسگزار است که احساس می کند فعالیت های قلمی ناقابل او در این میدان، چه جراید و مجلات و چه به وسیله این کتاب، اثر نیک محسوسی داشته است. تا آنجا که اطلاع دارد نشر این کتاب تأثیر فراوانی در اصلاح عقاید و افکار این نسل داشته است، حتی بعضی از بانوان به اصطلاح متجدد عملاً در وضع خود تجدید نظر کرده اند.

بدون شک پدیده «برهنگی» بیماری عصر ماست. دیر یا زود این پدیده به عنوان یک «بیماری» شناخته خواهد شد. فرضاً ما کورکورانه از غرب تقلید کنیم، خود پیشتازان غربی ماهیت این پدیده را اعلام خواهند کرد. ولی ما اگر به انتظار اعلام آنها بنشینیم می ترسم خیلی دیر شده باشد. اگر می خواهید ببینید کار برهنگی در غرب به کجا رسیده و فریاد چه کسانی را بلند کرده است این قسمت از نامه یکی از هنرپیشگان معروف جهان را به دخترش که به قول خودش چهل سال مردم روی زمین را خندانده است بخوانید. این نامه مثل معروف عامیانه خودمان را به یاد می آورد: «عزا چه عزایی است که مرده شوی هم گریه می کند.»

او پس از آنکه به دخترش اجازه می دهد «فقط به خاطر هنر می توان لخت و عریان به روی صحنه رفت» و تأکید می کند که این لختی منحصرأ در روی صحنه و برای ضرورت هنر باشد، می نویسد:

«... برهنگی بیماری عصر ماست. من پیرمردم و شاید حرفهای خنده آور بزنم. اما به گمان من تن عریان تو باید از آن کسی باشد که روح عریانش را دوست می داری. بد نیست اگر اندیشه تو در این باره مال ده سال پیش باشد، مال دوران پوشیدگی. نترس این ده سال تو را پیرتر نخواهد کرد. به هر حال امیدوارم تو آخرین کسی باشی که تبعه جزیره لختی ها بشوی ...»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۷۹

نویسنده این نامه به داشتن بعضی افکار انسانی معروف است. این سخنان وی نشانه دیگری است از بهره مند بودن او از برخی افکار انسانی.

همان طور که در مقدمه چاپ اول این کتاب به اطلاع خوانندگان محترم رسید، محتوای اصلی و اولی این کتاب یک سلسله بحثها و درسها بوده است که در جلسات انجمن اسلامی پزشکان القا شده است و پس از استخراج از ضبط صوت و تنظیم و اصلاح عبارات و اضافه برخی از مطالب به صورت کتاب درآمده است.

در چاپ دوم تجدید نظرهایی نسبت به چاپ اول به عمل آمد و در مقدمه آن چاپ متذکر شدیم که در تجدید نظر هیچ

مطلبی حذف نگردید بلکه یک سلسله مطالب اضافه شد. مطالب اضافی غالباً مطلب مستقلی نیست، متمیم و تکمیلی است بر آنچه در چاپ اول بوده و لهذا ضمن فصول کتاب گنجانیده شده است. فقط یک فصل در آخر کتاب تحت عنوان «شرکت زن در مجامع» اضافه شد و البته فصل فتواها که در چاپ اول خیلی به اختصار بر گزار شده بود در چاپ دوم تکمیل شد و آن را نیز در حقیقت یک فصل اضافی باید شمرد.

برخی مطالب در چاپ دوم پس و پیش شد، عبارات در موارد جزئی اصلاح گردید، مدارک اخبار و احادیث در پاورقیها نشان داده شد، در آخر کتاب فهرست اعلام اشخاص و کتب و اماکن را اضافه کردیم، دو فهرست هم یکی برای آیات کریمه قرآن و یکی دیگر برای احادیث و اشعار و کلمات مشهور قرار دادیم. از این رو چاپ دوم از چاپ اول بسی کاملتر و جامعتر از آب درآمد و در حدود یک ثلث بر جلد اول اضافه گشت.

در چاپ سوم اضافات و اصلاحات بسیار ناچیز و مختصری صورت گرفت که قابل ذکر نبود. اکنون که چاپ جدید این کتاب منتشر می شود، یک سلسله تجدید نظرهای دیگری به عمل آمد. این تجدید نظرها نیز همه از نوع اضافات و توضیحات است و کمی هم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۰

اصلاحات، چیزی کم نشده همچنانکه در جوهر مطالب کتاب نیز تغییراتی داده نشده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۱

## مقدمه

به نام خدا.

لزوم پوشیدگی زن در برابر مرد بیگانه یکی از مسائل مهم اسلامی است. در خود قرآن کریم درباره این مطلب تصریح شده است. علی هذا در اصل مطلب از جنبه اسلامی نمی توان تردید کرد.

پوشیدن زن خود را از مرد بیگانه یکی از مظاهر لزوم حریم میان مردان و زنان اجنبی است، همچنانکه عدم جواز خلوت میان اجنبی و اجنبیه یکی دیگر از مظاهر آن است. این بحث را در پنج بخش باید رسیدگی کرد:

۱. آیا پوشش از مختصات اسلام است و پس از ظهور اسلام از مسلمین به غیر مسلمین سرایت کرده است؟ یا از مختصات اسلام و مسلمین نیست و در میان ملل دیگر قبل از اسلام نیز وجود داشته است؟.

۲. علت پوشش چیست؟.

چنانکه می دانیم در میان حیوانات هیچ گونه حریمی میان جنس نر و جنس ماده وجود ندارد، آنها آزادانه با یکدیگر معاشرت می کنند.

قاعده اولی طبیعی این است که افراد انسان نیز چنین باشند. چه موجبی سبب شده که میان جنس زن و مرد حریم و حائلی به صورت پوشیدگی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۲

زن یا به صورت دیگر به وجود آید؟.

اختصاص به پوشش ندارد، در مطلق اخلاق جنسی جای چنین سؤالی هست. درباره حیا و عفاف نیز همین پرسش هست. حیوانات در مسائل جنسی احساس شرم نمی کنند ولی در انسان بالاخص در جنس ماده حیا و شرم وجود دارد.

۳. فلسفه پوشش از نظر اسلام.

۴. ایرادها و اشکالها.

۵. حدود پوشش اسلامی چیست؟.

آیا اسلام طرفدار پرده‌نشینی زن است همچنانکه لغت «حجاب» بر این معنی دلالت می‌کند، یا اسلام طرفدار این است که زن در حضور مرد بیگانه بدن خود را بیوشاند بدون آنکه مجبور باشد از اجتماع کناره‌گیری کند؟ و در صورت دوم حدود پوشش چقدر است؟ آیا چهره و دو دست تا مچ نیز باید پوشیده شود یا ماورای چهره و دو دست باید پوشیده شود اما چهره و دو دست تا مچ پوشیدنش لازم نیست؟ و در هر حال آیا در اسلام مسأله‌ای به نام «حریم عفاف» وجود دارد یا نه؟ یعنی آیا در اسلام مسأله سومی که نه «پرده‌نشینی» و «محبوسیت» و نه «اختلاط» باشد وجود دارد یا خیر؟ و به عبارت دیگر آیا اسلام طرفدار جدا بودن مجامع زنان و مردان است یا نه؟.

اینها پرسشهایی است که این کتاب بدانها پاسخ می‌گوید.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۳

\* آیا در میان ملل دیگر قبل از اسلام حجاب بوده است؟.

\* وضع حجاب در جاهلیت عرب.

\* حجاب در قوم یهود.

\* حجاب در ایران باستان.

\* حجاب در هند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۵

### بخش اول: تاریخچه حجاب

اطلاع من از جنبه تاریخی کامل نیست. اطلاع تاریخی ما آنگاه کامل است که بتوانیم درباره همه مللی که قبل از اسلام بوده‌اند اظهار نظر کنیم. قدر مسلم این است که قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است. تا آنجا که من در کتابهای مربوطه خوانده‌ام در ایران باستان و در میان قوم یهود و احتمالاً در هند حجاب وجود داشته و از آنچه در قانون اسلام آمده سخت‌تر بوده است، اما در جاهلیت عرب حجاب وجود نداشته است و به وسیله اسلام در عرب پیدا شده است.

ویل دورانت در صفحه ۳۰ جلد ۱۲ تاریخ تمدن (ترجمه فارسی) راجع به قوم یهود و قانون تلمود می‌نویسد:

«اگر زنی به نقض قانون یهود می‌پرداخت چنانکه مثلاً بی آنکه چیزی بر سر داشت به میان مردم می‌رفت و یا در شارع عام نخ می‌رشت یا با هر سنخی از مردان درد دل می‌کرد یا صدایش آن قدر بلند بود که چون در خانه‌اش تکلم می‌نمود همسایگانش می‌توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۶

علی‌هذا حجابی که در قوم یهود معمول بوده است از حجاب اسلامی - چنانکه بعداً شرح خواهیم داد - بسی سخت‌تر و مشکلتر بوده است.

در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۵۵۲ راجع به ایرانیان قدیم می‌گوید:

«در زمان زردشت زنان منزلی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و شد می‌کردند...»  
آنگاه چنین می‌گوید:

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی‌شان را فرا گرفت، و این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود. زنان طبقات بالای اجتماع جرأت آن را نداشتند که جز در تخت روان روپوش‌دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنان اجازه داده نمی‌شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را و لو پدر یا برادرشان باشد ببینند. در نقشهایی که از ایران باستان بر جای مانده هیچ صورت زن دیده نمی‌شود و نامی از ایشان به نظر نمی‌رسد...»  
چنانکه ملا-حظه می‌فرماید حجاب سخت و شدیدی در ایران باستان حکمفرما بوده، حتی پدران و برادران نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می‌شده‌اند.

به عقیده ویل دورانت مقررات شدیدی که طبق رسوم و آئین کهن مجوسی درباره زن حائض اجرا می‌شده که در اتاقی مجبوس بوده، همه از او در مدت عادت زنانگی دوری می‌جسته‌اند و از معاشرت با او پرهیز داشته‌اند، سبب اصلی پیدا شدن حجاب در ایران باستان بوده است. در میان یهودیان نیز چنین مقرراتی درباره زن حائض اجرا می‌شده است.

اما اینکه می‌گوید: «و این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به شمار

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۷

می‌رود» منظورش چیست؟

آیا مقصود این است که علت رواج حجاب در میان مسلمانان نیز مقررات خشنی است که درباره زن حائض اجرا می‌شود؟! همه می‌دانیم که در اسلام چنین مقرراتی هرگز وجود نداشته است و ندارد. زن حائض در اسلام فقط از برخی عبادات واجب نظیر نماز و روزه معاف است و همخوابگی با او نیز در مدت عادت زنانگی جایز نیست، ولی زن حائض از نظر معاشرت با دیگران هیچ گونه ممنوعیتی ندارد که عملاً مجبور به گوشه‌نشینی شود.

و اگر مقصود این است که حجاب رایج میان مسلمانان عادت است که از ایرانیان پس از مسلمان شدنشان به سایر مسلمانان سرایت کرد، باز هم سخن نادرستی است، زیرا قبل از اینکه ایرانیان مسلمان شوند آیات مربوط به حجاب نازل شده است. از سخنان دیگر ویل دورانت هر دو مطلب فهمیده می‌شود یعنی هم مدعی است که حجاب به وسیله ایرانیان پس از مسلمانان شدنشان در میان مسلمانان رواج یافت و هم مدعی است که ترک همخوابگی با زن حائض، در حجاب زنان مسلمان و لااقل در گوشه‌گیری آنان مؤثر بوده است.

در جلد ۱۱ صفحه ۱۱۲ (ترجمه فارسی) می‌گوید:

«ارتباط عرب با ایران از موجبات رواج حجاب و لواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دل‌فریبی زن بیم داشتند و پیوسته دلباخته آن بودند و نفوذ طبیعی وی را با تردید معمولی مردان درباره عفاف و فضیلت زن تلافی می‌کردند. عمر به قوم خود می‌گفت: با زنان مشورت کنند و خلاف رأی ایشان رفتار نکنند. ولی به قرن اول هجری مسلمانان زن را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در کوچه‌ها پهلوی به پهلوی می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌کردند.

حجاب و خواجهداری در ایام ولید دوم (۱۲۶-۱۲۷ هجری) معمول شد.

گوشه‌گیری زنان از آنجا پدید آمد که در ایام حیض و نفاس بر مردان حرام بودند...»

در صفحه ۱۱۱ می گوید:

«پیمبر از پوشیدن جامه گشاد نهی کرده بود، اما بعضی عربان این دستور را ندیده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۸

می گرفتند. همه طبقات زیورهای داشتند. زنان پیکر خود را به نیم تنه و کمر بند براق و جامه گشاد و رنگارنگ می آراستند، موی خود را به زیبایی دسته می کردند یا به دو طرف سر می ریختند، یا به دسته‌ها بافته به پشت سر می آویختند و گاهی اوقات با رشته‌های سیاه ابریشم نمایش آن را بیشتر می کردند. غالباً خود را به جواهر و گل می آراستند. پس از سال ۹۷ هجری چهره خویش را از زیر چشم به نقاب می پوشیدند. از آن پس این عادت همچنان رواج بود.»

ویل دورانت در جلد ۱۰ تاریخ تمدن صفحه ۲۳۳ راجع به ایرانیان باستان می گوید:

«داشتن متعه بلامانع بود. این متعه‌ها مانند معشوقه‌های یونانی آزاد بودند که در میان مردم ظاهر و در ضیافت مردان حاضر شوند، اما زنان قانونی معمولاً در اندرون خانه نگهداری می شدند. این رسم دیرین ایرانی به اسلام منتقل شد.»

ویل دورانت طوری سخن می گوید که گویی در زمان پیغمبر کوچکترین دستوری درباره پوشیدگی زن وجود نداشته است و پیغمبر فقط از پوشیدن جامه گشاد نهی کرده بوده است! و زنان مسلمان تا اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری با بی‌حجابی کامل رفت و آمد می کرده‌اند. و حال آنکه قطعاً چنین نیست. تاریخ قطعی بر خلاف آن شهادت می دهد. بدون شک زن جاهلیت همچنان بوده که ویل دورانت توصیف می کند ولی اسلام در این جهت تحولی به وجود آورد. عایشه همواره زنان انصار را اینچنین ستایش می کرد:

«مرحبا به زنان انصار. همین که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیابد. سر خود را با روسریهای مشکی می پوشیدند. گویی کلاغ روی سرشان نشسته است.» (۱)

---

(۱). کشف، ذیل آیه ۳۱ از سوره نور.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۸۹

در سنن ابو داود جلد ۲ صفحه ۳۸۲ همین مطلب را از ام سلمه نقل می کند با این تفاوت که ام سلمه می گوید:

«پس از آنکه آیه سوره احزاب (يُدْنِينَ عَلَيِهِنَّ مِنْ جَلَابِيِهِنَّ) نازل شد زنان انصار چنین کردند.»

«کنت گوینو» در کتاب سه سال در ایران نیز معتقد است که حجاب شدید دوره ساسانی، در دوره اسلام در میان ایرانیان باقی ماند. او معتقد است که آنچه در ایران ساسانی بوده است تنها پوشیدگی زن نبوده است بلکه مخفی نگه داشتن زن بوده است. مدعی است که خودسری موبدان و شاهزادگان آن دوره به قدری بود که اگر کسی زن خوشگلی در خانه داشت نمی گذاشت کسی از وجودش آگاه گردد و حتی الامکان او را پنهان می کرد زیرا اگر معلوم می شد که چنین خانم خوشگلی در خانه‌اش هست دیگر مالک او و احیاناً مالک جان خودش هم نبود.

«جواهر لعل نهرو» نخست وزیر فقید هند نیز معتقد است که حجاب از ملل غیر مسلمان روم و ایران به جهان اسلام وارد شد. در کتاب نگاهی به تاریخ جهان جلد اول صفحه ۳۲۸ ضمن ستایش از تمدن اسلامی به تغییراتی که بعدها پیدا شد اشاره می کند و از آن جمله می گوید:

«یک تغییر بزرگ و تأسف آور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی کردند بلکه در اماکن عمومی حضور می یافتند، به مسجدها و

مجالس وعظ و خطابه می‌رفتند و حتی خودشان به وعظ و خطابه می‌پرداختند. اما عربها نیز بر اثر موفقیتها تدریجاً بیش از پیش رسمی را که در دو امپراطوری مجاورشان یعنی امپراطوری روم شرقی و امپراطوری ایران وجود داشت اقتباس کردند. عربها امپراطوری روم را شکست دادند و به امپراطوری ایران پایان بخشیدند. اما خودشان هم گرفتار عادات و آداب ناپسند این امپراطوریه‌ها گشتند. به قراری که نقل شده است مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده‌نشینی ایشان در میان عربها رواج پیدا کرد. تدریجاً سیستم «حرم» آغاز گردید و مردها و زنها از هم جدا گشتند.»  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۰

سخن درستی نیست. فقط بعدها بر اثر معاشرت اعراب مسلمان با تازه مسلمانان غیر عرب، حجاب از آنچه در زمان رسول اکرم وجود داشت شدیدتر شد نه اینکه اسلام اساساً به پوشش زن هیچ عنایتی نداشته است.  
از سخنان نهرو برمی‌آید که رومیان نیز (شاید تحت تأثیر قوم یهود) حجاب داشته‌اند و رسم حرم‌سرداری نیز از روم و ایران به دربار خلفای اسلامی راه یافت.  
این نکته را دیگران نیز تأیید کرده‌اند.

در هند نیز حجاب سخت و شدیدی حکمفرما بوده است ولی درست روشن نیست که قبل از نفوذ اسلام در هند وجود داشته است و یا بعدها پس از نفوذ اسلام در هند رواج یافته است و هندوان غیر مسلمان تحت تأثیر مسلمانان و مخصوصاً مسلمانان ایرانی حجاب زن را پذیرفته‌اند. آنچه مسلم است این است که حجاب هندی نیز نظیر حجاب ایران باستان سخت و شدید بوده است. از گفتار ویل دورانت در جلد دوم تاریخ تمدن برمی‌آید که حجاب هندی به وسیله ایرانیان مسلمان در هند رواج یافته است.

نهرو پس از سخنانی که از او نقل کردیم می‌گوید:

«متأسفانه این رسم ناپسند کم‌کم یکی از خصوصیات جامعه اسلامی شد و هند نیز وقتی مسلمانان بدین جا آمدند آن را آموخت.»

به عقیده نهرو حجاب هند به واسطه مسلمانان به هند آمده است.

ولی اگر تمایل به ریاضت و ترک لذت را یکی از علل پدید آمدن حجاب بدانیم باید قبول کنیم که هند از قدیمترین ایام حجاب را پذیرفته است، زیرا هند از مراکز قدیم ریاضت و پلید شمردن لذات مادی بوده است.

راسل در زناشویی و اخلاق صفحه ۱۳۵ می‌گوید:

«اخلاق جنسی آنچنان که در جوامع متمدن دیده می‌شود از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: یکی تمایل به اطمینان‌پذیری، و دیگری اعتقاد مرتاضانه به خبیث بودن عشق. اخلاق جنسی در اعصار ما قبل مسیحیت و در ممالک خاور دور تا به امروز فقط از منبع اول منشعب می‌شود و استثنای آن هند و ایران است که ظاهراً

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۱

ریاضت طلبی در آنجا پدید آمده و در سراسر جهان پراکنده شده است.»

به هر حال آنچه مسلم است این است که قبل از اسلام حجاب در جهان وجود داشته است و اسلام مبتکر آن نیست، اما اینکه حدود حجاب اسلامی با حجایی که در ملل باستانی بود یکی است یا نه، و دیگر اینکه علت و فلسفه‌ای که از نظر اسلام حجاب را لازم می‌سازد همان علت و فلسفه است که در جاهای دیگر جهان منشأ پدید آمدن حجاب شده است یا نه، مطالبی است که در قسمتهای بعدی به تفصیل درباره آنها سخن خواهیم گفت.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۳

\* ریشه فلسفی.

\* ریشه اجتماعی.

\* ریشه اقتصادی.

\* ریشه اخلاقی.

\* ریشه روانی.

\* تدبیر غریزی شگفت‌انگیز زن

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۵

## بخش دوم: علت پیدا شدن حجاب

### اشاره

علت و فلسفه پیدا شدن حجاب چیست؟ چطور شد که در میان همه یا بعضی ملل باستانی پدید آمد؟ اسلام که دینی است که در همه دستورهای خویش فلسفه و منظوری دارد چرا و روی چه مصلحتی حجاب را تأیید و یا تأسیس کرد؟ مخالفان حجاب سعی کرده‌اند جریانات ظالمانه‌ای را به عنوان علت پیدا شدن حجاب ذکر کنند، و در این جهت میان حجاب اسلامی و غیر اسلامی فرق نمی‌گذارند، چنین وانمود می‌کنند که حجاب اسلامی نیز از همین جریانات ظالمانه سرچشمه می‌گیرد.

در باب علت پیدا شدن حجاب نظریات گوناگونی ابراز شده است و غالباً این علتها برای ظالمانه یا جاهلانه جلوه دادن حجاب ذکر شده است. ما مجموع آنها را ذکر می‌کنیم. نظریاتی که به دست آورده‌ایم بعضی فلسفی و بعضی اجتماعی و بعضی اخلاقی و بعضی اقتصادی و بعضی روانی است که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱. میل به ریاضت و رهبانیت (ریشه فلسفی).

۲. عدم امنیت و عدالت اجتماعی (ریشه اجتماعی).

۳. پدرشاهی و تسلط مرد بر زن و استثمار نیروی وی در جهت منافع اقتصادی مرد (ریشه اقتصادی)

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۶

۴. حسادت و خودخواهی مرد (ریشه اخلاقی).

۵. عادت زنانگی زن و احساس او به اینکه در خلقت از مرد چیزی کم دارد، به علاوه مقررات خشنی که در زمینه پلیدی او و ترک معاشرت با او در ایام عادت وضع شده است (ریشه روانی).

علل نامبرده یا به هیچ وجه تأثیری در پیدا شدن حجاب در هیچ نقطه از جهان نداشته است و بی‌جهت آنها را به نام علت حجاب ذکر کرده‌اند و یا فرضاً در پدید آمدن بعضی از سیستمهای غیر اسلامی تأثیر داشته است در حجاب اسلامی تأثیر نداشته است یعنی حکمت و فلسفه‌ای که در اسلام سبب تشریح حجاب شده، نبوده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود مخالفان حجاب گاهی آن را زائیده یک طرز تفکر فلسفی خاص درباره جهان و لذات جهان معرفی می‌کنند و گاهی ریشه سیاسی و اجتماعی برای آن ذکر می‌کنند و گاهی آن را معلول علت اقتصادی می‌دانند و گاهی

جنبه‌های خاص اخلاقی یا روانی را در پدید آمدن آن دخالت می‌دهند.

ما هر یک از این علل را ذکر و سپس انتقاد می‌کنیم و ثابت می‌کنیم که اسلام در فلسفه اجتماعی خود به هیچ یک از این جهات نظر نداشته است و هیچ یک از آنها با مبانی مسلم و شناخته شده اسلام وفق نمی‌دهد و در خاتمه به یک علت اساسی اشاره می‌کنیم که از نظر ما موجه ترین آنها به شمار می‌رود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۷

## ریاضت و رهبانیت

ارتباط مسأله پوشش با فلسفه ریاضت و رهبانیت از این جهت است که چون زن بزرگترین موضوع خوشی و کامرانی بشر است، اگر زن و مرد معاشر و محشور با یکدیگر باشند، خواه ناخواه دنبال لذت جویی و کامیابی می‌روند. پیروان فلسفه رهبانیت و ترک لذت برای اینکه محیط را کاملاً با زهد و ریاضت سازگار کنند بین زن و مرد حریم قائل شده پوشش را وضع کرده‌اند، کما اینکه با چیزهای دیگری هم که نظیر زن محرک لذت و بهجت بوده است مبارزه کرده‌اند. پدید آمدن پوشش طبق این نظریه، دنباله و نتیجه پلید دانستن ازدواج و مقدس شمردن عزوبت است.

ایده ریاضت و ترک دنیا همان طوری که در موضوع مال فلسفه فقرطلبی و پشت پا زدن به همه وسائل مادی را به وجود آورده است، در مورد زن فلسفه تجردطلبی و مخالفت با جمال را ایجاد کرده است. بلند نگه داشتن مو که در میان سیکها، هندوها و بعضی دراویش معمول است نیز از مظاهر مخالفت با جمال و مبارزه با شهوت و از ثمرات فلسفه طرد لذت و میل به ریاضت است. می‌گویند کوتاه کردن و ستردن مو، سبب فزونی رغبت جنسی می‌گردد و بلند کردن آن موجب تقلیل و کاهش آن است.

در اینجا بد نیست قسمتی از گفته برتراند راسل را در این موضوع بیاوریم. وی در کتاب زناشویی و اخلاق صفحه ۳۰ می‌گوید:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۸

«بخصوص در قرون اول مسیحیت این طرز فکر سن پل (بولس مقدس) از طرف کلیسا اشاعه تمام یافت و تجرد مفهوم تقدس به خود گرفت و عده بیشماری راه بیابان پیش گرفتند تا شیطان را منکوب سازند، شیطانی که هر آن ذهن آنان را از تخیلات شهوانی مملو می‌ساخت. کلیسا ضمناً با استحمام به مبارزه پرداخت زیرا خطوط بدن، انسان را به طرف گناه می‌رانند. کلیسا چرک بدن را تحسین کرده رایحه بوی بدن صورت تقدس را به خود گرفت زیرا باز به نظر سن پل نظافت بدن و آرایش آن با نظافت روح منافات دارد. شپش مروارید خدا شناخته شد...».

اینجا این پرسش پیش می‌آید که اساساً علت تمایل بشر به ریاضت و رهبانیت چیست؟ بشر طبعاً باید کام‌جو و لذت طلب باشد. پرهیز از لذت و محروم کردن خود باید دلیلی داشته باشد.

چنانکه می‌دانیم رهبانیت و دشمنی با لذت جریانی بوده که در بسیاری از نقاط جهان وجود داشته است. از جمله مراکز آن در مشرق زمین هندوستان و در مغرب زمین یونان بوده است. نحله «کلبی» که یکی از نحله‌های فلسفی است و در یونان رواج داشته است طرفدار فقر و مخالف لذت مادی بوده است «۱» یکی از علل پدید آمدن این گونه افکار و عقاید، تمایل بشر برای وصول به حقیقت است. این تمایل در بعضی افراد فوق العاده شدید است و اگر با این عقیده ضمیمه گردد که کشف حقیقت



از برای روح آنگاه حاصل می‌شود که بدن و تمایلات بدنی و جسمانی مقهور گردد، قهراً منجر به ریاضت و رهبانیت می‌گردد. به عبارت دیگر، این

(۱). سرسلسله کلیون یکی از شاگردان سقراط است به نام «انتیس طینس». او مانند استاد خود غایت وجود را در کسب فضیلت دانست ولی فضیلت را در ترک همه تمتعات جسمانی و روحانی می‌دانست. گفته‌اند:

«از این جهت او و پیروانش را کلیون می‌گفتند که گفتگوهای انتیس طینس در محلی از شهر آتن واقع می‌شد که به مناسباتی آنجا را «سگ سفید» می‌خواندند؛ و نیز به سبب اینکه پیروان او در شیوه انصراف از دنیا و اعراض از علایق دنیوی چنان مبالغه کردند که از آداب و رسوم معاشرت و لوازم زندگانی متمدن نیز دست برداشته حالت دام و دد اختیار نمودند، با لباس کهنه و پاره و سر و پای برهنه و موی ژولیده (مانند هیپی‌های عصر ما) میان مردم می‌رفتند و در گفتگو هرچه بر زبان می‌گذشت بی‌ملاحظه می‌گفتند، بلکه در زخم زبان اصرار داشتند و به فقر و تحمل رنج و درد سرفرازی می‌کردند و همه قیود و حدودی که مردم در زندگانی اجتماعی بدان مقید شده‌اند ترک کرده حالت طبیعی را پیشه خود ساخته بودند.» (سیر حکمت در اروپا، جلد اول صفحه ۷۰)

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۳۹۹

اندیشه که وصول به حق جز از راه فنا و نیستی و مخالفت با هوای نفس میسر نیست، علت اصلی پدید آمدن ریاضت و رهبانیت است.

علت دیگر پدیده ریاضت آمیخته بودن لذات مادی به پاره‌ای از رنجهای معنوی است. بشر دیده است که همواره در کنار لذت‌های مادی یک عده رنجهای روحی وجود دارد. مثلاً دیده است که هر چند داشتن ثروت موجب یک سلسله خوشیها و کامرانیهاست اما هزاران ناراحتیها و اضطرابها و تحمل ذلتها در تحصیل و در نگهداری آن وجود دارد. بشر دیده است که آزادی و استغناء و علو طبع خود را به واسطه این لذات مادی از دست می‌دهد؛ از این رو از همه آن لذات چشم پوشیده، تجرد و استغناء را پیشه خود ساخته است.

شاید در ریاضت هندی، عامل اول و در فقرطلبی کلبی یونانی عامل دوم بیشتر مؤثر بوده است.

علل دیگری نیز برای پدید آمدن ریاضت و گریز از لذت ذکر کرده‌اند. از آن جمله اینکه محرومیت و شکست در موفقیت‌های مادی مخصوصاً شکست در عشق سبب توجه به ریاضت می‌گردد. روح بشر پس از این نوع شکستها انتقام خود را از لذت‌های مادی بدین صورت می‌گیرد که آنها را پلید می‌شناسد و فلسفه‌ای برای پلیدی آنها می‌سازد.

افراط در خوشگذرانی و کام‌جویی عامل دیگر توجه به ریاضت است. ظرفیت جسمانی انسان برای لذت محدود است. افراط در کام‌جویی و لذات جسمانی و تحمیل بیش از اندازه ظرفیت بر بدن موجب عکس‌العمل شدید روحی مخصوصاً در سنین پیری می‌گردد. خستگی، سرخوردگی به وجود می‌آورد.

تأثیر این دو علت را نباید انکار کرد ولی مسلماً اینها علت منحصر نمی‌باشند.

تأثیر این دو علت بدین نحو است که پس از شکستها و عدم موفقیتها و یا خستگیها و فرسودگیها اندیشه وصول به حقیقت در روح بیدار می‌گردد. توجه به مادیات و غرق شدن در اندیشه‌های مادی، خود مانعی است برای اینکه انسان درباره ازلیت و ابدیت و حقیقت جاودانی بیندیشد و در این جهت فکر و تلاش کند که از کجا آمده‌ام و در کجا هستم و به کجا می‌روم؟ اما همین که به واسطه شکست و یا خستگی حالت گریز و بی‌رغبتی نسبت به مادیت در روح پدید آمد، اندیشه در مطلقات

بلامزاحم مانده جان می گیرد. این دو عامل همیشه به کمک عامل اول سبب توجه به ریاضت می شود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۰

و البته بعضی از افرادی که به سوی ریاضت کشیده می شوند تحت تأثیر این دو عامل می باشند نه همه آنها.

بررسی.

اکنون ببینیم از نظر اسلام و طرز تفکری که اسلام به جهان عرضه داشته است آیا چنین تعلیل و توجیهی برای پوشش صحیح است؟

اسلام خوشبختانه یک طرز تفکر و جهان بینی روشن دارد، نظرش درباره انسان و جهان و لذت روشن است و به خوبی می توان فهمید که آیا چنین اندیشه ای در جهان بینی اسلام وجود دارد یا نه؟

ما منکر نیستیم که رهبانیت و ترک لذت در نقاطی از جهان وجود داشته است و شاید بتوان پوشش زن را در جاهایی که چنین فکری حکومت می کرده است از ثمرات آن دانست، ولی اسلام که پوشش را تعیین کرد نه در هیچ جا به چنین علتی استناد جسته است و نه چنین فلسفه ای با روح اسلام و با سایر دستوره های آن قابل تطبیق است.

اصولاً اسلام با فکر ریاضت و رهبانیت سخت مبارزه کرده است و این مطلب را مستشرقین اروپایی هم قبول دارند. اسلام به نظافت تشویق کرده، به جای اینکه شپش را مروارید خدا بشناسد گفته است:

النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ

. پیغمبر اکرم شخصی را دید درحالی که موهایش ژولیده و جامه هایش چرکین بود و بدحال می نمود. فرمود: «

مِنَ الدِّينِ الْمُتَعَهُ

» (۱) یعنی تمتع و بهره بردن از نعمتهای خدا جزو دین است. و هم آن حضرت فرمود: «

بُسَسَ الْعَبْدُ الْقَادِرَةَ

» (۲) یعنی بدترین بنده شخص چرکین و کثیف است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ

» (۳) خداوند زیباست و زیبایی را دوست می دارد. امام صادق فرمود: «خداوند زیباست و دوست می دارد که بنده ای خود را

بیاراید و زیبا نماید و برعکس فقر را و تظاهر به فقر را دشمن می دارد. اگر خداوند نعمتی به شما عنایت کرد باید اثر آن

نعمت در زندگی شما نمایان گردد.» به آن حضرت گفتند چگونه اثر نعمت خدا نمایان گردد؟ فرمود: «به اینکه جامه شخص

---

(۱). وسائل، ج ۱/ ص ۲۷۷

(۲). همان

(۳). همان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۱

نظیف باشد، بوی خوش استعمال کند، خانه خود را با گچ سفید کند، بیرون خانه را جاروب کند، حتی پیش از غروب چراغها

را روشن کند که بر وسعت رزق می افزاید.» (۱)

در قدیمی ترین کتابهایی که در دست داریم مانند کافی که یادگار هزار سال پیش است، بحثی تحت عنوان «بَابُ الزَّيِّ وَ

التَّجْمُلِ» وجود دارد. اسلام به کوتاه کردن و شانه کردن مو و به کار بردن بوی خوش و روغن زدن به سر سفارشهای اکید

کرده است.

عده‌ای از اصحاب رسول اکرم به خاطر اینکه بهتر و بیشتر عبادت کنند و از لذات روحانی بهره‌مند شوند ترک زن و فرزند کردند، روزها روزه می‌گرفتند و شبها عبادت می‌کردند. همین که رسول خدا آگاه شد آنها را منع کرد و گفت من که پیشوای شما هستم چنین نیستم؛ بعضی روزها روزه می‌گیرم، بعضی روزها افطار می‌کنم؛ قسمتی از شب را عبادت می‌کنم و قسمتی دیگر نزد زنهای خود هستم. همین عده از رسول خدا اجازه خواستند که برای اینکه ریشه تحریکات جنسی را از وجود خود بکنند خود را اخته کنند. رسول اکرم اجازه نداد، فرمود در اسلام این کارها حرام است.

روزی سه زن به حضور رسول اکرم آمده از شوهران خود شکایت کردند. یکی گفت شوهر من گوشت نمی‌خورد. دیگری گفت شوهر من از بوی خوش اجتناب می‌کند. سومی گفت شوهر من از زنان دوری می‌کند. رسول خدا بی‌درنگ درحالی که به علامت خشم ردایش را به زمین می‌کشید از خانه به مسجد رفت و بر منبر آمد و فریاد کرد: چه می‌شود گروهی از یاران مرا که ترک گوشت و بوی خوش و زن کرده‌اند؟! همانا من خودم، هم گوشت می‌خورم و هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم از زنان بهره می‌گیرم. هرکس از روش من اعراض کند از من نیست «۲» دستور کوتاه کردن لباس - بر خلاف معمول اعراب که لباسهایشان به قدری بلند بود که زمین را جاروب می‌کرد - به خاطر نظافت است که در اولین آیات نازل بر رسول اکرم بیان شده است: وَ لِيَا بَكَ فَطَهَّرُ «۳».

(۱). وسائل، ج ۱/ ص ۲۷۸

(۲). کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی جلد ۵ صفحه ۴۹۶، و وسائل جلد ۳ صفحه ۱۴. برای روایات نهی از بتل و اختصا (رهبانیت و خود را اخته کردن) رجوع شود به صحیح بخاری، جلد ۷ صفحات ۴ و ۵ و ۴۰ و صحیح مسلم، جلد ۴ صفحه ۱۲۹ و جامع ترمذی، چاپ هند، صفحه ۱۷۳.

(۳). جامه‌های خویش را پاکیزه گردان: سورة المدثر، آیه ۴.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۲

همچنین استحباب پوشیدن جامه سفید یکی به خاطر زیبایی است و دیگر به خاطر پاکیزگی است، زیرا لباس سفید چرک را بهتر نمایان می‌سازد و به همین موضوع در روایات اشاره شده است:

الْبُسُوا الْبَيَاضَ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَ أَطْهَرُ «۱»

. رسول اکرم هنگامی که می‌خواست نزد اصحابش برود به آئینه نگاه می‌کرد، موهای خود را شانه و مرتب می‌ساخت و می‌گفت خداوند دوست می‌دارد بنده‌اش را که وقتی که به حضور دوستان خود می‌رود خود را آماده و زیبا سازد «۲» یعنی لباس سفید پوشد که زیباتر و پاکیزه‌تر است.

قرآن کریم آفرینش وسائل تجمل را از لطفهای خدا نسبت به بندگانش قلمداد کرده است و تحریم زینتهای دنیا بر خود سخت مورد انتقاد قرآن قرار گرفته است: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ «۳». در احادیث اسلامی آمده است که ائمه اطهار با متصوفه کراماً مباحثه کرده و مرام آنان را با استناد به همین آیه باطل نشان داده‌اند «۴» اسلام التذاذ و کام‌جویی زن و شوهر از یکدیگر را نه تنها تقبیح نکرده است، ثوابهایی هم برای آن قائل شده است. شاید برای یک نفر فرنگی شگفت‌انگیز باشد اگر بشنود اسلام مزاح و ملاحظه زن و شوهر، آرایش کردن زن برای شوهر، پاکیزه کردن شوهر خود را برای زن مستحب می‌داند. در قدیم که به پیروی از کلیسا همه گونه التذاذات شهوانی را تقبیح می‌کردند این حرفها را

تخطئه کرده حتی مسخره می دانستند.

اسلام التذاذات جنسی در غیر محدوده ازدواج قانونی را به شدت منع فرموده است و آن خود فلسفه خاصی دارد که بعد توضیح خواهیم داد، ولی لذت جنسی در حدود قانون را تحسین کرده است تا جایی که فرموده دوست داشتن زن از صفات پیغمبران است:

مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ «۵»

(۱). وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۲۸۰

(۲). همان، ص ۲۷۸

(۳). بگو چه کسی زبنتهایی که خدا برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ (سوره الاعراف، آیه ۳۲)

(۴). رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۲۷۹

(۵). همان، ج ۳ / ص ۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۳

در اسلام زنی که در آرایش و زینت خود برای شوهر کوتاهی کند نکوهش شده است کما اینکه مردانی که در ارضاء زن خود کوتاهی می کنند نیز نکوهش شده اند.

حسن بن جهم می گوید: بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم، دیدم خضاب فرموده است. گفتم رنگ مشکي به کار برده اید؟ فرمود: بلی، خضاب و آرایش در مرد موجب افزایش پاکدامنی در همسر اوست. برخی از زنان به این جهت که شوهرانشان خود را نمی آریند عفاف را از دست می دهند «۱» حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که:

»

تَنْظِفُوا وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ

« یعنی نظیف باشید و خودتان را شبیه به یهود نکنید. بعد فرمود زنان یهودی که زناکار شدند بدان جهت بود که شوهرانشان کثیف بودند و مورد رغبت واقع نمی شدند. خودتان را پاکیزه کنید تا زنانتان به شما راغب گردند «۲» عثمان بن مظعون یکی از اکابر صحابه رسول اکرم است، خواست به تقلید از راهبان، به اصطلاح تارک دنیا شود، ترک زن و زندگی کرد و لذتها را بر خویش تحریم ساخت.

همسرش نزد رسول خدا آمده عرض کرد یا رسول الله! عثمان روزها را روزه می گیرد و شبها به نماز برمی خیزد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین شده برخاست به نزد وی آمد. عثمان مشغول نماز بود. صبر کرد تا نمازش تمام شد، فرمود: ای عثمان! خدا مرا به رهبانیت دستور نفرموده است. دین من روشی منطبق بر واقعیت و در عین حال ساده و آسان است: »

لَمْ يُرْسَلَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ

« «۳» یعنی خداوند مرا برای رهبانیت و ریاضت نفرستاده است، مرا برای شریعتی فطری و آسان و با گذشت فرستاده است. من نماز می خوانم و روزه می گیرم و با همسرانم نیز مباشرت دارم. هر کس که دین مطابق با فطرت مرا دوست می دارد باید از من پیروی کند. ازدواج یکی از سنتهای من است.

(۱). کافی، ج ۵/ ص ۵۶۷

(۲). نهج الفصاحه

(۳). کافی، ج ۵/ ص ۴۹۴

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۴

### عدم امنیت

ریشه دیگری که برای به وجود آمدن پوشش ذکر کرده‌اند ناامنی است. در زمانهای قدیم بی‌عدالتی و ناامنی بسیار بوده است. دست تجاوز زورمندان و قلدان به مال و ناموس مردم بی‌باکانه دراز بوده است. مردم اگر پول و ثروتی داشتند ناچار بودند به صورت دینه در زیر خاک پنهان کنند. علت مخفی ماندن گنجها این است که صاحبان طلا و ثروت جرأت نمی‌کردند که حتی بچه‌های خود را از پنهانگاه ثروت خود آگاه سازند؛ می‌ترسیدند که راز آنها به وسیله بچه‌ها فاش شود و مورد تجاوز و گزند قلدان واقع شوند. بدین ترتیب گاهی اتفاق می‌افتاد که پدر با مرگ ناگهانی از دنیا می‌رفت و فرصت نمی‌کرد اسرار خود را به فرزندش بسپارد. قهراً دارایی او در زیر خاکها مدفون می‌ماند. جمله معروف «

اسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذَهَبَكَ

« (پول و مسافرت و عقیده خود را آشکار نکن) یادگار آن زمانهاست.

همان‌طور که در مورد ثروت امنیت نبود، راجع به زن هم امنیت وجود نداشت. هر کس زن زیبایی داشت ناچار بود او را از نظر زورمندان مخفی نگه دارد، زیرا اگر آنها اطلاع پیدا می‌کردند، او دیگر مالک زن خود نبود.

ایران دوره ساسانی ناظر جنایتها و فجایع عجیبی در این زمینه بوده است.

شاهزادگان و موبدان و حتی کدخداها و اربابها هرگاه از وجود زن زیبایی در یک خانه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۵

مطلع می‌شدند به آن خانه می‌ریختند و زن را از خانه شوهرش بیرون می‌کشیدند. در آن موقع سخن از پوشش و حجاب نبود، سخن از به اصطلاح قائم کردن و مخفی داشتن زن بود که احدی نفهمد. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن قضایای شرم‌آوری در این باره از ایران قدیم نقل می‌کند. کنت گوینو در کتاب سه سال در ایران می‌گوید:

«حجابی که هم اکنون در ایران است بیش از آن اندازه که مستند به اسلام باشد مستند به ایران قبل از اسلام است.» و می‌نویسد که در ایران قدیم مردم هیچ امنیتی در مورد زنها نداشتند.

درباره انوشیروان - که به غلط او را «عادل» خوانده‌اند - نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او در غیاب او به خانه‌اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر دید زنش را که از دست داده سهل است جاننش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است به او گفت شنیدم یک بوستان بسیار زیبایی داشته‌ای و اخیراً آن را رها کرده‌ای، چرا؟ گفت جای پای شیر در آن بوستان دیدم ترسیدم مرا ببرد. انوشیروان خندید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.

این ناامنی‌ها اختصاص به ایران و به زمانهای قدیم نداشته است. داستان اذان نیمه شب که در داستان راستان آورده‌ایم نشان

می‌دهد که چگونه مشابه این جریانها در دوران تسلط مردم ما وراء النهر بر دستگاه خلافت بغداد، در بغداد هم رواج داشته است. در همین زمانهای نزدیک خودمان یکی از شاهزادگان در اصفهان از این گونه تجاوزها زیاد داشته است و مردم اصفهان قصه‌های زیادی از زمان حکومت او نقل می‌کنند.

بررسی.

ما وجود نامنی‌ها و بی‌عدالتی‌های زمان گذشته و تأثیر آنها را در مخفی کردن زن منکر نیستیم.

مسئلاً حجابهای افراطی و عقاید افراطی درباره پوشیدن زن معلول همین نوع جریانهای تاریخی است. ولی باید ببینیم آیا فلسفه پوشش زن در اسلام همین امر بوده است؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۶

اولاً این سخن درست نیست که در عصر ما امنیت کامل از نظر زن برقرار است. در همین دنیای صنعتی اروپا و آمریکا که به غلط آن را «دنیای متمدن» می‌نامیم، احیاناً آمارهای وحشت‌آوری از زنانی که به عنف می‌خوانیم، چه رسد به دنیای به اصطلاح نیمه متمدن و تمام وحشی. تا در جهان حکومت شهوت برقرار است هرگز امنیت ناموسی وجود نخواهد داشت. منتها شکل قضیه تفاوت می‌کند. یک وقت کسی مانند فلان خان و فلان قلدر مأمور مسلح می‌فرستد و زن کسی را از خانه‌اش بیرون می‌کشند، یک وقت دیگر زنی را در یک مجلس شب‌نشینی و در خلال رقص و دانس «قر» می‌زنند و او را از شوهر و فرزند آواره می‌کنند. این گونه حوادث و یا حوادثی از قبیل ربودن زنان و دختران به وسیله تا کسی یا وسیله دیگر زیاد اتفاق می‌افتد و در روزنامه‌ها می‌خوانیم. در روزنامه اطلاعات مورخ ۶/۹/۴۷ تحت عنوان «زنان آمریکا در معرض خطر حملات جنسی» می‌نویسد:

«واشنگتن آسوشیتدپرس - سه پزشک محقق آمریکایی در گزارشی که برای دولت آمریکا تهیه کرده‌اند اعلام نموده‌اند که در میان ایالات آمریکا لوس آنجلس از لحاظ میزان «زنانی که به عنف» مقام اول را دارد و واشنگتن مقام سیزدهم را حائز است. البته این بدان معنی نیست که زنان و دختران در واشنگتن از حملات جنسی در امانند، اما امنیت آنها از بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا بیشتر است. در هر صد هزار جمعیت لوس آنجلس ۵۲ مورد زنی که به عنف وجود دارد در حالی که در واشنگتن این رقم ۱۷/۷ می‌باشد. در نیویورک در مدت شش ماه ۳۰۰۰ شکایت از هتک ناموس به زور به اداره پلیس رسیده است. سن این عده شاکیان بین شش سال تا هشتاد و هشت سال بوده و قسمت اعظم شاکیان چهارده ساله بوده‌اند.»

پس این ادعا که در عصر ما امنیت ناموسی کامل برقرار است و صاحبان نوامیس باید از این نظر خاطرشان جمع باشد یاوه‌ای بیش نیست.

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۴۰۶

ثانیاً فرض کنیم امنیت ناموسی کامل در جهان برقرار شده و تجاوز به عنف دیگر وجود ندارد و هر تجاوزی که به نوامیس مردم می‌شود از روی رضای طرفین است، ریشه نظر اسلام درباره پوشش چیست؟ آیا نظر اسلام به عدم امنیت بوده تا گفته شود اکنون که امنیت کامل برقرار شده دلیلی برای پوشش نیست؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۷

مسئله علت دستور پوشش در اسلام عدم امنیت نبوده است. لاقلاً علت منحصر و اساسی عدم امنیت نبوده است، زیرا این امر نه در آثار اسلامی به عنوان علت پوشش معرفی شده است و نه چنین چیزی با تاریخ تطبیق می‌کند. در میان اعراب جاهلیت پوشش نبود و در عین حال امنیت فردی به واسطه زندگی خاص قبیله‌ای و بدوی وجود داشت؛ یعنی در همان وقت که در ایران ناامنی فردی و تجاوز به ناموس به حد اعلی وجود داشت و پوشش هم بود، در عربستان این گونه تجاوز بین افراد قبائل وجود نداشت.

امنیتی که در زندگی قبیله‌ای وجود نداشت امنیت اجتماعی یعنی امنیت گروهی بود و این گونه عدم امنیت‌ها را پوشش نمی‌تواند چاره نماید. به این معنی که قبیله‌ای به قبیله دیگر شیخون می‌زد. در این شیخونها که به وسیله قبیله بیگانه انجام می‌شد همه چیز دستخوش غارت می‌گردید، هم مرد اسیر می‌شد و هم زن، پوشش زن برای او امنیت نمی‌آورد.

زندگی اعراب جاهلیت با همه تفاوت عظیم و فاحشی که با زندگی صنعتی و ماشینی عصر ما داشته، از این جهت مانند عصر ما بوده یعنی فحشا و زنا حتی در مورد زنان شوهردار فراوان بوده است. ولی به خاطر یک نوع دموکراسی و نبودن حکومت استبدادی کسی زن کسی را به زور از خانه‌اش بیرون نمی‌کشید. با این تفاوت که نوعی عدم امنیت فردی در زندگی ماشینی امروز هست که در آن عصر نبود.

پوشش برای جلوگیری از تجاوز کسانی است که در یک جا زندگی می‌کنند.

بر حسب خوی و عادت قبیله‌ای بین افراد یک قبیله اینجور تجاوزها وجود نداشته است. لهذا نمی‌توانیم بگوییم که اسلام صرفاً به خاطر برقرار ساختن امنیت دستور پوشش را وضع کرد.

فلسفه اساسی پوشش چیز دیگر است که توضیح خواهیم داد. در عین حال نمی‌خواهیم بگوییم که مسئله امنیت زن از گزند تجاوز مرد به هیچ وجه مورد توجه نبوده است. بعداً در آنجا که به تفسیر آیه «جلباب» می‌پردازیم خواهیم دید که قرآن کریم بدین اصل توجه داشته است. مدعی این موضوع نیز نیستیم که در عصر ما این فلسفه بی‌مورد است و امنیت کامل برای زن از ناحیه تجاوزات مردانه برقرار است.

تجاوزات به عنف که در کشورهای به اصطلاح پیشرفته همه روزه رخ می‌دهد، در روزنامه‌های ما هم منعکس است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۸

## استثمار زن

بعضیها برای پوشش زن ریشه اقتصادی قائل شده گفته‌اند حریم و پوشش یادگار عهد مالکیت و تسلط مرد است. مردان به خاطر اینکه از وجود زنان بهره اقتصادی ببرند و آنها را مانند بردگان استثمار کنند، آنها را در خانه‌ها نگه می‌داشتند، و برای اینکه فکر زن را قانع کنند که خودبه خود از خانه بیرون نرود و بیرون رفتن را کار بدی بدانند فکر حجاب و خانه‌نشینی را خلق کردند.

گویندگان این سخن سعی کرده‌اند مسائل دیگری از قبیل نفقه و مهر را نیز بر اساس مالکیت مرد نسبت به زن توجیه کنند.

در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه ۲۷ می‌نویسد:

«هنگامی که قانون مدنی ایران تدوین شد هنوز از برده‌فروشی در بعضی از نقاط دنیا اثری به جا بود و در ایران نیز با اینکه این کار علی‌الظاهر از میان رفته بود ولی باز در مغز قانون‌گذاران آثاری از برده‌فروشی و آزار به زیردستان وجود داشت. زن را در

آن دوره چون «مستأجره» می‌پنداشتند. زن حق نداشت با مردان نشست و برخاست کند و در اجتماعات راه یابد و به مقامات دولتی برسد. اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید آن زن بر شوی خود حرام می‌شد. خلاصه مردان آن دوره زن را فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۰۹

چون ابزاری می‌دانستند که کار او منحصرأ رسیدگی به امور خانه و پروردن فرزند بود و هنگامی که این ابزار می‌خواست از خانه بیرون برود او را سر تا پا در چادری سیاه می‌پیچانیدند و روانه بازار یا خیابان می‌کردند.

علائم و نشانه‌های افترا و غرض و مرض از تمام این نوشته پیداست. کی و کجا چنین قاعده‌ای وجود داشت که اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید بر شوی خود حرام می‌شد؟ آیا در جامعه‌ای که دائماً سخنرانان مذهبی‌اش از بالای منابر خطابه زهرای مرضیه را در مسجد مدینه و خطابه‌های زینب کبری<sup>ق</sup> را در کوفه و شام به گوش مردم می‌رسانند ممکن است چنین فکری در میان مردم آن جامعه پیدا شود؟! کی و کجا زن در ایران اسلامی برده مرد بوده است؟ همه می‌دانند که در خانواده‌های مسلمان بیش از آنکه زن در خدمت مرد باشد مرد به حکم وظیفه اسلامی در خدمت زن بوده وسیله آسایش او را فراهم می‌کرده است. زن در خانواده‌هایی مورد اهانت و تحقیر و ظلم قرار گرفته که روح اسلامی در آن خانواده‌ها نبوده یا ضعیف بوده است. عجب! می‌گوید: «زن حق نداشت که با مردان نشست و برخاست کند.» من می‌گویم: برعکس، در محیط‌های پاک اسلامی این مرد بود که حق نداشت در نشست و برخاست‌ها از زن بیگانه بهره‌برداری کند. این مرد است که همواره حرص می‌ورزد که زن را وسیله چشم چرانی و کام‌جویی خود قرار دهد. هیچ‌گاه مرد به طبع خود مایل نبوده حائلی میان او و زن وجود داشته باشد و هر وقت که این حائل از میان رفته آن که برنده بوده مرد بوده است و آن که باخته و وسیله شده زن. امروز که مردان موفق شده‌اند با نامهای فریبنده «آزادی» و «تساوی» و غیره این حائل را از میان ببرند زن را در خدمت کثیف‌ترین مقاصد خویش گرفته‌اند. بردگی زن، امروز به چشم می‌خورد که برای تأمین منافع مادی یک مرد در یک مؤسسه تجارتي خود را صد قلم برای جلب مشتری مرد می‌آراید و به صورت «مانکن» درمی‌آید و شرف خود را در ازاء چندرغاز حقوق می‌فروشد. این نشست و برخاست‌ها که امثال این نویسنده آرزوی آن را می‌کنند جز بهره‌کشی مرد و بهره‌دهی زن مفهومی ندارد. همه می‌دانند نشست و برخاست‌ها در محیط‌های پاک که موضوع بهره‌کشی مرد از زن در میان نبوده است هیچ‌گاه در جامعه اسلامی ممنوع نبوده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۰

نویسنده همین کتاب، تاریخ روابط زن و مرد را از نظر جامعه‌شناسی به چهار دوره تقسیم می‌کند:

دوره اول مرحله طبیعی و اشتراکی اولیه که زن و مرد بدون هیچ‌گونه قید و شرطی با هم خلطه و آمیزش داشته‌اند. در این دوره به عقیده این نویسنده اساساً زندگی خانوادگی وجود نداشته است.

دوره دوم دوره تسلط مرد است. در این دوره مرد بر زن غلبه کرده خود را مالک او دانسته او را همچون ابزاری در خدمت خود درآورده است. حجاب یادگار این دوره می‌باشد.

دوره سوم مرحله قیام و اعتراض زن است. در این مرحله زنان از ناسازگاری مردان به ستوه آمدند و در مقابل مظالم آنها ابتدا مقاومت کردند و چون دریافتند که طبیعت خشن مردان به این آسانی حاضر نیست حق آنها را رعایت کند به منظور احقاق حق خود متدرجاً علیه مردان طغیان کردند، اتحادیه‌ها تشکیل دادند، به وسیله مطبوعات و کنفرانسها و دسته‌بندی‌ها با مردان مبارزه کردند. ضمناً چون دریافتند که زورگویی مردان نتیجه تربیت ناسالم عهد کودکی و مخصوصاً تبعیض بین پسران و دختران است در رفع نقایص آموزش و پرورش عمومی کوشیدند.



دوره چهارم مرحله تساوی حقوق زن و مرد است و به دوره اول شباهت کامل دارد. این دوره از اواخر قرن نوزدهم شروع شده، هنوز در همه جا استقرار نیافته است.

از نظر این منطق، پوشش زن عبارت است از زندانی شدن زن به دست مرد، و علت اینکه مرد زن را اینچنین اسیر می کرده این است که می خواسته هر چه بیشتر از وجود او بهره اقتصادی ببرد. بررسی.

تقسیم تاریخ روابط زن و مرد به چهار دوره به نحوی که ذکر شد تقلید نارسایی است از آنچه پیروان کمونیزم درباره ادوار تاریخی زندگی بشر از نظر عوامل اقتصادی که به عقیده آنها زیربنای همه پدیده های اجتماعی است ذکر کرده اند. آنها می گویند ادوار تاریخی بشر عبارت است از دوره اشتراک اولیه، دوره ملوک الطوائفی، دوره سرمایه داری و دوره کمونیزم و اشتراک ثانوی که شباهت کامل به دوره اشتراک اولیه دارد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۱

آنچه درباره ادوار زندگی زن در کتاب سابق الذکر آمده کپیهای است از آنجا ولی کپیهای که به هیچ حسابی درست در نمی آید. به عقیده ما چنین دوره هایی در زندگی زن هرگز نبوده است و امکان نداشته وجود داشته باشد. همان دوره اولی که به عنوان اشتراک اولیه معرفی می کند، از لحاظ تاریخ جامعه شناسی به هیچ وجه مورد تصدیق نیست. جامعه شناسی تاکنون نتوانسته است قرینه ای به دست بیاورد که دوره ای بر بشر گذشته که زندگی خانوادگی وجود نداشته است. به عقیده مورخین، دوره مادرشاهی بوده است ولی دوره کمونیزم جنسی نبوده است. ما درباره این ادوار نمی خواهیم به تفصیل بحث کنیم، کافی است درباره خود این مدعا که می گویند پوشش زن معلول مالکیت مرد نسبت به زن است بحث کنیم و آن را مورد بررسی قرار دهیم:

ما این جهت را که در گذشته مرد به زن به چشم یک ابزار می نگریست و از او بهره کشی اقتصادی می کرد، به صورت یک اصل کلی حاکم بر همه اجتماعات گذشته قبول نداریم. علائق عاطفی زوجیت هرگز اجازه نمی داده که مردان به صورت یک «طبقه» زبردست بر زنان به صورت یک «طبقه» زبردست حکومت کنند، آنان را استثمار نمایند؛ همچنانکه معقول نیست فرض کنیم در دوره های گذشته پدران و مادران به عنوان یک «طبقه» بر فرزندان به عنوان یک «طبقه» دیگر حکومت و آنها را استثمار می کرده اند. علائق عاطفی والدین و فرزندان همواره مانع چنین چیزی بوده است. علائق زوجین به یکدیگر، حتی در اجتماعات گذشته، بیشتر عاطفی و عشقی بوده و زن با نیروی جاذبه و جمال خود بر قلب مرد حکومت کرده او را در خدمت خود گرفته است. مرد به میل و رغبت خود نان آور زن شده و راضی شده او با خیال راحت به خود برسد و مایه تسکین قلب و ارضای عاطفه عشقی او باشد؛ همچنانکه با میل و رغبت خود، زن را در پشت جبهه جنگ برده خود به وظیفه سربازی و فداکاری و دفاع از زن و فرزند قیام کرده است.

در عین حال انکار نمی کنیم که مرد در گذشته، هم به زن ظلم کرده و هم به فرزند، و از هر دوی اینها بهره کشی اقتصادی کرده است؛ همچنانکه به خود نیز ستم کرده است.

مرد به علت جهالت و تعصبهای بیجا (نه به قصد استثمار و بهره کشی) هم به خود ظلم کرده هم به زن و فرزند. مرد در گذشته از لحاظ اقتصادی، هم در خدمت زن بوده هم از او بهره کشی اقتصادی کرده است. هر وقت طبیعت مرد به سوی خشونت گراییده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۲

عشق و عاطفه در وجودش ضعیف شده، از زن به صورت یک ابزار اقتصادی استفاده کرده است. ولی این را به صورت یک اصل کلی حاکم بر تمام جوامع ما قبل [قرن] نوزدهم نمی‌توان ذکر کرد.

تجاوز به حقوق واقعی زن، استثمار زن، خشونت نسبت به او منحصر به ما قبل قرن ۱۹ نیست. در قرن نوزدهم و بیستم حقوق واقعی زن کمتر از گذشته پایمال نشده است.

منتها چنانکه می‌دانیم از مشخصات این قرن این است که روی مقاصد استثمارگرانه سرپوشی از مفاهیم انسانی گذاشته می‌شود.

سخن ما درباره اسلام است. آیا اسلام در دستورات خود درباره پوشش و حریم میان زن و مرد چه هدف و منظوری داشته است؟ آیا خواسته است زن را از لحاظ اقتصادی در خدمت مرد قرار دهد؟!.

قدر مسلم این است که حجاب در اسلام بدین منظور نیست. اسلام هرگز نخواسته مرد از زن بهره‌کشی اقتصادی کند، بلکه سخت با آن مبارزه کرده است. اسلام با قطعیت تامی که به هیچ وجه قابل مناقشه نیست، اعلام کرده است که مرد هیچ گونه حق استفاده اقتصادی از زن ندارد. این مسأله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلمات قطعی اسلام است. کار زن از نظر اسلام متعلق به خود اوست. زن اگر مایل باشد، کاری که در خانه به وی واگذار می‌شود مجاناً و تبرعاً انجام می‌دهد، و اگر نخواهد، مرد حق ندارد او را مجبور کند. حتی در شیر دادن به طفل با اینکه زن اولویت دارد، اولویت او موجب سقوط حق اجرت او نیست، یعنی اگر زن بخواهد فرزند خود را در مقابل مبلغی فرضاً یک هزار ریال در ماه شیر بدهد و زن بیگانه‌ای هم به همین مبلغ حاضر است شیر بدهد پدر باید اولویت زن را رعایت کند. فقط در صورتی که زن مبلغ بیشتری مطالبه می‌کند مرد حق دارد طفل را به دایه‌ای که اجرت کمتری می‌گیرد بسپارد. زن می‌تواند هر نوع کاری همین قدر که فاسدکننده خانواده و مزاحم حقوق ازدواج نباشد برای خود انتخاب کند و درآمدش هم منحصرأ متعلق به خود اوست.

اگر اسلام در حجاب، نظر به استثمار اقتصادی زن داشت بیگاری زن را برای مرد تجویز می‌کرد؛ معقول نیست که از یک طرف برای زن استقلال اقتصادی قائل شود و از طرف دیگر حجاب را به منظور استقلال و استثمار زن وضع کند. پس اسلام چنین منظوری نداشته است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۳

## حسادت

ریشه دیگری که برای پیدا شدن حجاب ذکر کرده‌اند جنبه اخلاقی دارد. در اینجا نیز مانند نظریه سابق علت پدید آمدن حجاب را تسلط مرد و اسارت زن معرفی کرده‌اند، با این فرق که در اینجا برای تسلطجویی مرد به جای ریشه اقتصادی ریشه اخلاقی ذکر شده است؛ گفته‌اند علت اینکه مرد زن را بدین شکل اسیر نگه می‌دارد حس خودپرستی و حسادت وی نسبت به مردان دیگر است. مرد نمی‌خواهد و رشک می‌برد که مردان دیگر و لو با نگاه کردن یا همسخن شدن از زنی که تحت اختیار اوست استفاده کنند.

به عقیده این دسته، قوانین دینی و مذهبی با اینکه در جاهای دیگر با خودخواهیها و خودپرستیها مبارزه کرده است در اینجا برعکس عمل کرده روی این خودخواهی مردان صحه گذاشته منظور آنها را تأمین کرده است.

برتراند راسل می‌گوید: بشر توانسته است تاحدی در مورد مال و ثروت بر خودخواهی و بخل غالب گردد ولی در مورد زن

نتوانسته است بر این خودخواهی تسلط پیدا کند. از نظر راسل «غیرت» صفت ممدوحی نیست و ریشه آن نوعی بخل و امساک است.

مفهوم سخن راسل این است که اگر بذل و بخشش در مورد ثروت خوب است در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۴

مورد زن هم خوب است. چرا بخل و امساک و حسادت در مورد مال نکوهیده و در مورد زن ستوده است؟ چرا نان و سفره داشتن و نمک خود را خوراندن از لحاظ اخلاق اقتصادی مورد تمجید و ستایش است و همین بدالی و گذشت و کام دیگران را شیرین کردن در اخلاق جنسی مذموم است؟ به عقیده امثال راسل این تفاوت علت معقولی ندارد، اخلاق نتوانسته است در مورد امور جنسی بر خودخواهی و تسلطجویی بشر غلبه کند، برعکس تسلیم خودپرستی شده همان رذیله را به نام «غیرت» از طرف مرد و به نام «عفاف» و «حجاب» از طرف زن تحت عنوان «اخلاق حسنه» پذیرفته است. بررسی.

از نظر ما در مرد تمایل به عفاف و پاکی زن وجود دارد، یعنی مرد رغبت خاصی دارد که همسرش پاک و دست نخورده باشد، همچنانکه در خود زن نیز تمایل خاصی به عفاف وجود دارد. البته در زن تمایل به اینکه شوهر با زن دیگر رابطه و آمیزش نداشته باشد نیز وجود دارد ولی این تمایل به عقیده ما ریشه دیگری دارد مغایر با ریشه تمایل مشابهی که در مرد است. آنچه در مرد وجود دارد غیرت است و یا آمیخته‌ای است از حسادت و غیرت، ولی آنچه در زن وجود دارد صرفاً حسادت است.

ما فعلاً درباره لزوم عفاف مرد و ارزشش از نظر خودش و از نظر زن بحث نمی‌کنیم.

سخن ما فعلاً درباره حسی است که در مرد وجود دارد و به نام «غیرت» نامیده می‌شود که: اولاً آیا غیرت همان حسادت است که تغییر اسم داده است یا چیز دیگری است؟ ثانیاً آیا ریشه پوشش و حجاب اسلامی احترام به حس غیرت مرد است یا جهات دیگری منظور است؟

اما قسمت اول: ما معتقدیم که حسادت و غیرت دو صفت کاملاً متفاوت‌اند و هر کدام ریشه‌ای جداگانه دارد. ریشه حسادت خودخواهی و از غرایز و احساسات شخصی می‌باشد ولی غیرت یک حس اجتماعی و نوعی است و فایده و هدفش متوجه دیگران است.

غیرت، نوعی پاسبانی است که آفرینش برای مشخص بودن و مختلط نشدن

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۵

نسلها در وجود بشر نهاده است. سر اینکه مرد حساسیت فوق العاده در جلوگیری از آمیزش همسرش با دیگران دارد این است که خلقت مأموریتی به او داده است تا نسب را در نسل آینده حفظ کند. این احساس مانند احساس علاقه به فرزند است. همه کس می‌دانند که فرزند چقدر رنج و زحمت و هزینه برای پدر و مادر دارد. اگر علاقه مفرط بشر به فرزند نبود احدی اقدام به تناسل و حفظ نسل نمی‌کرد. اگر حس غیرت هم در مرد نمی‌بود که محل بذل را همیشه حفاظت و پاسبانی کند، رابطه نسلها با یکدیگر به کلی قطع می‌شد، هیچ پدری فرزند خود را نمی‌شناخت و هیچ فرزندی پدر خود را نمی‌دانست کیست. قطع این رابطه، اساس اجتماعی بودن بشر را متزلزل می‌سازد.

پیشنهاد اینکه انسان به عنوان مبارزه با خودخواهی غیرت را کنار بگذارد درست مثل این است که پیشنهاد شود غریزه علاقه به فرزند را بلکه به طور کلی مطلق حس ترحم و عاطفه انسانی را به عنوان اینکه یک میل نفسانی است ریشه کن کنیم؛ در

صورتی که این یک میل نفسانی در درجات پایین حیوانی نیست بلکه یک احساس عالی بشری است.

علاقه به حفظ نسل در زن هم وجود دارد، ولی در آنجا احتیاج به پاسبان نیست، زیرا انتساب فرزند به مادر همیشه محفوظ است و اشتباه‌پذیر نیست. از اینجا می‌توان فهمید که حساسیت زن در منع آمیزش شوهر با دیگران، ریشه‌ای غیر از حساسیت مرد در این مسأله دارد. احساس زن را می‌توان ناشی از خودخواهی و انحصارطلبی دانست ولی احساس مرد چنانکه گفتیم جنبه نوعی و اجتماعی دارد. ما منکر حس حسادت و انحصارطلبی مرد نیستیم. ما مدعی هستیم که فرضاً مرد حسادت خود را با نیروی اخلاقی از میان ببرد یک نوع حس اجتماعی در او وجود دارد که اجازه نمی‌دهد با آمیزش همسرش با مردان دیگر موافقت کند. ما مدعی هستیم منحصر شناختن علت حساسیت مرد به حس حسادت که یک انحراف اخلاقی فردی است اشتباه است.

در برخی از روایات نیز بدین موضوع اشاره شده است که آنچه در مردان است غیرت است و آنچه در زنان است حسادت. برای توضیح این مطلب می‌توان یک نکته را افزود و آن این است که زن همیشه می‌خواهد مطلوب و معشوق مرد باشد. جلوه‌گریها، دلبریها و خودنماییهای زن همه برای جلب نظر مرد است. زن آن قدر که می‌خواهد مرد را عاشق دلخسته خویش کند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۶

طالب وصال و لذت جنسی نیست. اگر زن نمی‌خواهد که شوهرش با زنان دیگر آمیزش داشته باشد به این جهت است که می‌خواهد مقام معشوق بودن و مطلوب بودن را خاص خود کند. ولی در مرد چنین احساسی وجود ندارد. این گونه انحصارطلبی در سرشت مرد نیست. لهذا اگر مانع آمیزش زنش با مردان دیگر است، ریشه‌اش همان حراست و نگهبانی نسل است.

زن را با ثروت هم نباید قیاس کرد. ثروت با مصرف کردن از بین می‌رود و لذا مورد تنازع و کشمکش واقع می‌شود و حس انحصارطلبی بشر جلو استفاده دیگران را می‌گیرد. ولی کام‌جویی جنسی یک نفر مانع استفاده دیگران نیست. در اینجا مسأله انبار کردن و احتکار مطرح نیست.

انسان این حالت را دارد که هرچه بیشتر در گرداب شهوات شخصی فرو رود و عفاف و تقوا و اراده اخلاقی را از کف بدهد احساس «غیرت» در وجودش ناتوان می‌گردد. شهوت پرستان از اینکه همسران آنها مورد استفاده‌های دیگران قرار بگیرند رنج نمی‌برند و احیاناً لذت می‌برند و از چنین کارهایی دفاع می‌کنند. برعکس، افرادی که با خودخواهیها و شهوات نفسانی مبارزه می‌کنند و ریشه‌های حرص و آز و طمع و ماده پرستی را در وجود خود نابود می‌کنند و به تمام معنی «انسان» و «انساندوست» می‌گردند و خود را وقف خدمت به خلق می‌کنند و حس خدمت به نوع در آنان بیدار می‌شود، چنین اشخاصی غیورتر و نسبت به همسران خود حساستر می‌گردند. این گونه افراد حتی نسبت به ناموس دیگران نیز حساس می‌گردند، یعنی وجدانشان اجازه نمی‌دهد که ناموس اجتماع مورد تجاوز قرار گیرد. ناموس اجتماع ناموس خودشان می‌شود.

علی علیه السلام جمله عجبی دارد. می‌فرماید: «

مَا زَنَى غَيُورٌ قَطَّ

«۱» یعنی هرگز یک انسان شریف و غیور زنا نمی‌کند. نفرموده است: انسان حسود زنا نمی‌کند، بلکه فرمود انسان غیور زنا نمی‌کند، چرا؟ برای اینکه غیرت یک شرافت انسانی و یک حساسیت انسانی است نسبت به پاکی و طهارت جامعه. انسان غیور همان‌طور که راضی نمی‌شود دامن ناموس خودش آلوده گردد، راضی نمی‌شود دامن ناموس اجتماع هم آلوده شود؛

زیرا غیرت غیر از حسادت است؛ حسادت یک امر شخصی و فردی و

(۱). نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۷

ناشی از یک سلسله عقده‌های روحی است، اما غیرت یک احساس و عاطفه نوع بشری است.

این خود دلیل است که «غیرت» از خودپرستی ناشی نمی‌شود، احساس خاصی است که قانون خلقت برای تحکیم اساس زندگی خانوادگی که یک زندگی طبیعی است نه قراردادی، ایجاد کرده است.

و اما اینکه آیا نظر اسلام درباره حجاب و پوشش احترام گزاردن به حس غیرت مرد است یا نه؟

جواب این است که بدون شک اسلام همان فلسفه‌ای که در حس غیرت هست یعنی حفاظت پاک‌ی نسل و عدم اختلاط انساب را منظور نظر دارد، ولی علت حجاب اسلامی منحصر به این نیست. در بخش بعد که تحت عنوان «فلسفه پوشش و حجاب در اسلام» بحث خواهیم کرد، این مطلب را توضیح خواهیم داد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۸

## عادت زنانگی

به عقیده بعضی حجاب و خانه‌نشینی زن ریشه روانی دارد. زن از ابتدا در خود نسبت به مرد احساس حقارت می‌کرده است از دو جهت: یکی احساس نقص عضوی نسبت به مرد، دیگری خونروی ماهانه و حین زایمان و حین ازاله بکارت. اینکه عادت ماهانه نوعی پلیدی و نقص است، فکری است که از قدیم در میان بشر وجود داشته است و به همین دلیل زنان در ایام عادت مانند یک شیء پلید در گوشه‌ای محبوس بوده‌اند و از آنها دوری و اجتناب می‌شده است.

شاید به همین علت است که از پیغمبر اکرم درباره این عادت سؤال شد. ولی آیه‌ای که در پاسخ این سؤال نازل شد این نبود که حیض پلیدی است و زن حائض پلید است و با او معاشرت نکنید، پاسخ رسید که نوعی بیماری تن است و در حین آن بیماری از هم‌خوابگی احتراز کنید (نه از معاشرت):

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ «۱».

از تو درباره حیض سؤال می‌کنند. بگو نوعی بیماری است، در حال این بیماری با

(۱). بقره/ ۲۲۲

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۱۹

زنان نزدیکی نکنید.

قرآن این حال را فقط نوعی بیماری مانند سایر بیماریها خواند و هرگونه پلیدی را از آن سلب کرد.

در سنن ابو داود جلد اول صفحه ۴۹۹ در شأن نزول این آیه می‌نویسد:

«انس بن مالک گفت عادت یهود این بود که همین که زنی از آنها حائض می‌شد او را از خانه بیرون می‌کردند، نه با او غذا می‌خوردند و نه از ظرف او آب می‌آشامیدند و نه با او در یک اتاق می‌زیستند. لهذا از رسول خدا در این باره سؤال شد و این

آیه نازل گشت. رسول خدا از دوری گزیدن از آنها منع کرد و فرمود جز همبستری هیچ ممنوعیت دیگری ندارند.»  
از نظر اسلام زن حائض حکم یک انسان به اصطلاح «مُحَدِّث» را یعنی انسان فاقد وضو و غسل را دارد که در آن حال از نماز و روزه محروم است.

هر موجب «حَدِّث» نوعی پلیدی است که با «طهارت» یعنی وضو یا غسل مرتفع می‌گردد. بدین معنی حیض را نیز می‌توانیم مانند جنابت، خواب، بول و غیره پلیدی بدانیم. ولی این نوع پلیدی اولاً اختصاص به زن ندارد و ثانیاً با غسل یا وضو مرتفع می‌گردد.

در میان یهودیان و زردشتیان با زن حائض مانند یک شیء پلید رفتار می‌شده است و این جهت، هم در زن و هم در مرد این فکر را به وجود آورده که زن موجود پست و پلیدی است، و مخصوصاً خود زن در آن حالت احساس شرم و نقص می‌کرده خود را مخفی می‌ساخته است.

قبلاً از ویل دورانت نقل کرده‌ایم که گفت:

«پس از داریوش مقام زن مخصوصاً در میان طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمد و شد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند. ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که برایشان واجب بود رفته رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگانی اجتماعی ایشان را فرا گرفت.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۰

و هم او می‌گوید:

«نخستین مرتبه که زن حیا و شرم را احساس کرد آن وقت بود که فهمید در هنگام حیض نزدیک شدن او با مرد ممنوع است.»  
درباره اینکه زن ابتدا در خود احساس نقص می‌کرده است و سبب شده که هم خود او و هم مرد او را موجود پست بشمارد سخنان زیادی گفته شده است. خواه آن سخنان درست باشد و خواه نادرست، با فلسفه اسلام درباره زن و پوشیدگی زن رابطه‌ای ندارد. اسلام نه حیض را موجب پستی و حقارت زن می‌داند و نه پوشیدگی را به خاطر پستی و حقارت زن عنوان کرده است، بلکه منظورهای دیگری داشته است، چنانکه بعداً خواهیم گفت.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۱

## بالا بردن ارزش

عللی که قبلاً ذکر کردیم کم و بیش مورد استفاده مخالفان پوشیدگی زن قرار گرفته است. به عقیده ما یک علت اساسی در کار است که مورد غفلت واقع شده است. به عقیده ما ریشه اجتماعی پدید آمدن حریم و حائل میان زن و مرد را در میل به ریاضت، یا میل مرد به استثمار زن، یا حسادت مرد، یا عدم امنیت اجتماعی، یا عادت زنانگی نباید جستجو کرد و لااقل باید کمتر در اینها جستجو کرد. ریشه این پدیده را در یک تدبیر ماهرانه غریزی خود زن باید جستجو کرد.

به طور کلی بحثی است درباره ریشه اخلاق جنسی زن از قبیل حیا و عفاف، و از آن جمله است تمایل به ستر و پوشش خود از مرد. در اینجا نظریاتی ابراز شده است.

دقیق‌ترین آنها این است که حیا و عفاف و ستر و پوشش تدبیری است که خود زن با یک نوع الهام برای گران‌بها کردن خود و حفظ موقعیت خود در برابر مرد به کار برده است. زن، با هوش فطری و با یک حس مخصوص به خود دریافته است که از

لحاظ جسمی نمی‌تواند با مرد برابری کند و اگر بخواهد در میدان زندگی با مرد پنجه نرم کند از عهده زور بازوی مرد بر نمی‌آید، و از طرف دیگر نقطه ضعف مرد را در همان نیازی یافته است که خلقت در وجود مرد نهاده است که او را مظهر عشق و طلب و زن را مظهر معشوقیت و مطلوبیت قرار داده است. در طبیعت، جنس نر گیرنده و دنبال کننده آفریده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۲

شده است. به قول ویل دورانت:

«آداب جفتجویی عبارت است از حمله برای تصرف در مردان، و عقب‌نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان ... مرد طبعاً جنگی و حیوان شکاری است، عملش مثبت و تهاجمی است. زن برای مرد همچون جایزه‌ای است که باید آن را بریابد.»  
وقتی که زن مقام و موقع خود را در برابر مرد یافت و نقطه ضعف مرد را در برابر خود دانست همان‌طور که متوسل به زیور و خودآرایی و تجمل شد که از آن راه قلب مرد را تصاحب کند، متوسل به دور نگه داشتن خود از دسترس مرد نیز شد. دانست که نباید خود را رایگان کند بلکه بایست آتش عشق و طلب او را تیزتر کند و در نتیجه مقام و موقع خود را بالا برد.  
ویل دورانت می‌گوید:

«حیا امر غریزی نیست بلکه اکتسابی است. زنان دریافتند که دست و دل بازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود یاد دادند.»

ویل دورانت می‌گوید:

«خودداری از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می‌کردند توجه ما به آن جلب می‌شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می‌گردید. مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بی‌آنکه بداند حس می‌کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می‌دهد.»  
مولوی، عارف نازک‌اندیش و دوربین خودمان، مثلی بسیار عالی در این زمینه می‌آورد. اول درباره تسلط معنوی زن بر مرد می‌گوید:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقٌّ آراسته است ز آنچه حق آراسته چون تانند رست چون پی یَسْكُنُ الْاَيْهَاشِ آفرید کی تواند آدم از حوّا برید

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۳

رستم زال ار بود وز حمزه بیش هست در فرمان اسیر زال خویش آنکه عالم مست گفتارش بدی کلمینی یا حُمَیرا می‌زدی  
آنگاه راجع به تأثیر حریم و حائل میان زن و مرد در افزایش قدرت و محبوبیت زن و در بالا بردن مقام او و در گداختن مرد در آتش عشق و سوز، مثلی لطیف می‌آورد:

آنها را به آب و آتش تشبیه می‌کند، می‌گوید مَثَلُ مَرَدٍ مَثَلُ آبٍ است و مَثَلُ زَنْ مَثَلُ آتَشٍ، اگر حائل از میان آب و آتش برداشته شود آب بر آتش غلبه می‌کند و آن را خاموش می‌سازد، اما اگر حائل و حاجبی میان آن دو برقرار گردد مثل اینکه آب را در دیگی قرار دهند و آتش در زیر آن دیگ روشن کنند، آن وقت است که آتش آب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، اندک اندک او را گرم می‌کند و احياناً جوشش و غلیان در او به وجود می‌آورد، تا آنجا که سراسر وجود او را تبدیل به بخار می‌سازد. می‌گوید:

آب غالب شد بر آتش از لهیب ز آتش او جوشد چو باشد در «حجیب» چون که دیگی حایل آمد آن دو را نیست کرد آن  
آب را کردش هوا

مرد بر خلاف آنچه ابتدا تصور می‌رود، در عمق روح خویش از ابتدال زن و از تسلیم و رایگانی او متنفر است. مرد همیشه

عزت و استغناء و بی‌اعتنایی زن را نسبت به خود ستوده است.

ابن العفیف می‌گوید:

تُبْدِي النَّفَارَ دِلَالًا وَ هِيَ آنِسَةٌ يَا حُسْنَ مَعْنَى الرِّضَا فِي صَوْرَةِ الْغَضَبِ

نظامی می‌گوید:

چه خوش نازی است ناز خو برویان ز دیده رانده را از دیده جویان

به طور کلی رابطه‌ای است میان دست نارسایی و فراق از یک طرف و عشق و سوز و گرانمایی از طرف دیگر، همچنانکه رابطه‌ای است میان عشق و سوز از یک طرف و میان هنر و زیبایی از طرف دیگر؛ یعنی عشق در زمینه فراقها و دست نارسایی‌ها می‌شکفتد و هنر و زیبایی در زمینه عشق رشد و نمو می‌یابد.

برتراند راسل می‌گوید:

«از لحاظ هنر مایه تأسف است که به آسانی به زنان بتوان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۴

هم او می‌گوید:

«در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد، انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه‌ای داشته باشد عملاً بر اثر موفقیت‌های متوالی به واسطه جاذبه شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت.»

ویل دورانت در لذات فلسفه می‌گوید:

«آنچه بجویم و نیاییم عزیز و گرانمایا می‌گردد. زیبایی به قدرت میل بستگی دارد و میل با اقناع و ارضاء، ضعیف و با منع و جلوگیری قوی می‌گردد.»

از همه عجیب‌تر سخنی است که یکی از مجلات زنانه از آلفرد هیچکاک - که به قول آن مجله به حسب فن و شغل فیلمسازی خود درباره زنان تجارب فراوان دارد - نقل می‌کند. او می‌گوید:

«من معتقدم که زن هم باید مثل فیلمی پرهیجان و پرانتریک باشد، بدین معنی که ماهیت خود را کمتر نشان دهد و برای کشف خود مرد را به نیروی تخیل و تصور زیادتری وادارد. باید زنان پیوسته بر همین شیوه رفتار کنند یعنی کمتر ماهیت خود را نشان دهند و بگذارند مرد برای کشف آنها بیشتر به خود زحمت دهد.»

ایضاً همان مجله در شماره دیگری از همین شخص چنین نقل می‌کند:

«زنان شرقی تا چند سال پیش به خاطر حجاب و نقاب و روپندی که به کار می‌بردند خودبه خود جذاب می‌نمودند و همین مسأله جاذبه نیرومندی بدانها می‌داد، اما به تدریج با تلاشی که زنان این کشورها برای برابری با زنان غربی از خود نشان می‌دهند حجاب و پوششی که دیروز بر زن شرقی کشیده شده بود از میان می‌رود و همراه آن از جاذبه جنسی او هم کاسته می‌شود.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۵

می‌گویند: «مشتاقی است مایه مهجوری.» این صحیح است اما عکس آن هم صحیح است که: «مهجوری است مایه مشتاقی.» امروز یکی از خلأهایی که در دنیای اروپا و آمریکا وجود دارد خلأ عشق است. در کلمات دانشمندان اروپایی زیاد این نکته به چشم می‌خورد که اولین قربانی آزادی و بی‌بندوباری امروز زنان و مردان، عشق و شور و احساسات بسیار شدید و عالی است.



در جهان امروز هرگز عشقهایی از نوع عشقه‌های شرقی از قبیل عشقه‌های مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین رشد و نمو نمی‌کند. نمی‌خواهم به جنبه تاریخی قصه مجنون و لیلی، و خسرو و شیرین تکیه کرده باشم، ولی این قصه‌ها بیان‌کننده واقعیاتی است که در اجتماعات شرقی وجود داشته است.

از این داستانها می‌توان فهمید که زن بر اثر دورنگه داشتن خود از دسترسی مرد تا کجا پایه خود را بالا برده است و تا چه حد سر نیاز مرد را به آستان خود فرود آورده است! قطعاً درک زن این حقیقت را در تمایل او به پوشش بدن خود و مخفی کردن خود به صورت یک راز، تأثیر فراوان داشته است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۷

### بخش سوم: فلسفه پوشش در اسلام

\* واژه حجاب.

\* سیمای حقیقی مسأله حجاب.

\* معاشرت آزاد از جنبه روانی.

\* بحثی در حس تغزل.

\* معاشرت آزاد از نظر زندگی خانوادگی.

\* معاشرت آزاد از نظر زندگی اجتماعی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۲۹

فلسفه‌هایی که قبلاً برای پوشش ذکر کردیم غالباً توجیهاتی بود که مخالفین پوشش تراشیده‌اند و خواسته‌اند آن را حتی در صورت اسلامی‌اش امری غیر منطقی و نامعقول معرفی کنند. روشن است که اگر انسان مسأله‌ای را از اول خرافه فرض کند، توجیهی هم که برای آن ذکر می‌کند متناسب با خرافه خواهد بود. اگر بحث کنندگان، مسأله را با بی‌طرفی مورد کاوش قرار می‌دادند درمی‌یافتند که فلسفه پوشش و حجاب اسلامی هیچ یک از سخنان پوچ و بی‌اساس آنها نیست.

ما برای پوشش زن از نظر اسلام فلسفه خاصی قائل هستیم که نظر عقلی آن را موجه می‌سازد و از نظر تحلیل می‌توان آن را مبنای حجاب در اسلام دانست.

واژه «حجاب».

پیش از اینکه استنباط خود را در این باره ذکر کنیم لازم است یک نکته را یادآوری کنیم. آن نکته این است که معنای لغوی «حجاب» که در عصر ما این کلمه برای پوشش زن معروف شده است چیست؟ کلمه «حجاب» هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر، استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت مفهوم پوشش می‌دهد که پرده وسیله پوشش است، و شاید بتوان گفت که به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۰

حسب اصل لغت هر پوششی حجاب نیست، آن پوشش «حجاب» نامیده می‌شود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. در قرآن کریم در داستان سلیمان غروب خورشید را این‌طور توصیف می‌کند: «حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (۱) یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد. پرده حاجز میان قلب و شکم را «حجاب» می‌نامند.

در دستوری که امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نوشته است می‌فرماید: «

فَلَا تُطَوَّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ

«۲» یعنی در میان مردم باش، کمتر خود را در اندرون خانه خود از مردم پنهان کن؛ حاجب و دربان تو را از مردم جدا نکند، بلکه خودت را در معرض ملاقات و تماس مردم قرار بده تا ضعیفان و بیچارگان بتوانند نیازمندیها و شکایات خود را به گوش تو برسانند و تو نیز از جریان امور بی اطلاع نمایی.

ابن خلدون در مقدمه خویش فصلی دارد تحت عنوان «فَضْلٌ فِي الْحِجَابِ كَيْفَ يَقَعُ فِي الدُّوَلِ وَ أَنَّهُ يَعْظُمُ عِنْدَ الْهَرَمِ». در این فصل بیان می کند که حکومتها در بدو تشکیل میان خود و مردم حائل و فاصله ای قرار نمی دهند ولی تدریجاً حائل و پرده میان حاکم و مردم ضخیم تر می شود تا بالأخره عواقب ناگواری به وجود می آورد. ابن خلدون کلمه «حجاب» را به معنی پرده و حائل (نه پوشش) به کار برده است.

استعمال کلمه «حجاب» در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمه «سِتْر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. فقها چه در کتاب الصلاة و چه در کتاب النکاح که متعرض این مطلب شده اند کلمه «ستر» را به کار برده اند نه کلمه «حجاب» را.

بهرتر این بود که این کلمه عوض نمی شد و ما همیشه همان کلمه «پوشش» را به کار می بردیم، زیرا چنانکه گفتیم معنی شایع لغت «حجاب» پرده است و اگر در مورد پوشش به کار برده می شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود. وظیفه پوشش که برای زنان مقرر کرده است بدین معنی نیست که از خانه

(۱). ص / ۳۲

(۲). نهج البلاغه، نامه ۵۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۱

بیرون نروند. زندانی کردن و حبس زن در اسلام مطرح نیست. در برخی از کشورهای قدیم مثل ایران قدیم و هند چنین چیزهایی وجود داشته است ولی در اسلام وجود ندارد.

پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بپوشاند و به جلوه گری و خودنمایی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر می کند و فتوای فقها هم مؤید همین مطلب است و ما حدود این پوشش را با استفاده از قرآن و منابع سنت ذکر خواهیم کرد. در آیات مربوطه لغت «حجاب» به کار نرفته است. آیاتی که در این باره هست، چه در سوره مبارکه نور و چه در سوره مبارکه احزاب، حدود پوشش و تماسهای زن و مرد را ذکر کرده است بدون آنکه کلمه «حجاب» را به کار برده باشد. آیه ای که در آن کلمه «حجاب» به کار رفته است مربوط است به زنان پیغمبر اسلام.

می دانیم که در قرآن کریم درباره زنان پیغمبر دستورهایی خاصی وارد شده است.

اولین آیه خطاب به زنان پیغمبر با این جمله آغاز می شود: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ» یعنی شما با سایر زنان فرق دارید. اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظورهایی اجتماعی و سیاسی در کار بوده است. قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر می گوید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» یعنی در خانه های خود بمانید. اسلام می خواسته است «أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوء استفاده نکنند و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی

و اجتماعی واقع نشوند. و چنانکه می‌دانیم یکی از امهات المؤمنین (عایشه) که از این دستور تخلف کرد ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام به وجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم فرزندان زیادی از پیغمبر می‌داشتم و می‌مردند اما به چنین ماجرابی دست نمی‌زدم.

سرّ اینکه زنان پیغمبر ممنوع شدند از اینکه بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند به نظر من همین است؛ یعنی شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوء استفاده می‌کرد و ماجراها می‌آفرید. بنابراین اگر دربارهٔ زنان پیغمبر دستور اکیدتر و شدیدتری وجود داشته باشد بدین جهت است.

به هر حال آیه‌ای که در آن آیه کلمه «حجاب» به کار رفته آیه ۵۳ از سوره احزاب

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۲

است که می‌فرماید: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَلِّتُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» یعنی اگر از آنها متاع و کالای مورد نیازی مطالبه می‌کنید از پشت پرده از آنها بخواهید. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی هر جا نام «آیه حجاب» آمده است مثلاً گفته شده قبل از نزول آیه حجاب چنان بود و بعد از نزول آیه حجاب چنین شد، مقصود این آیه است که مربوط به زنان پیغمبر است «۱»، نه آیات سوره نور که می‌فرماید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ - الی آخر - قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ..

یا آیه سوره احزاب که می‌فرماید:

يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَّابِيهِنَّ الی آخر.

اما اینکه چطور در عصر اخیر به جای اصطلاح رایج فقها یعنی ستر و پوشش کلمه حجاب و پرده و پردگی شایع شده است برای من مجهول است، و شاید از ناحیه اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجابهایی که در سایر ملل مرسوم بوده است باشد. ما در این باره بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد. سیمای حقیقی مسأله حجاب.

حقیقت امر این است که در مسأله پوشش - و به اصطلاح عصر اخیر حجاب - سخن در این نیست که آیا زن خوب است پوشیده در اجتماع ظاهر شود یا عریان؟

روح سخن این است که آیا زن و تمتعات مرد از زن باید رایگان باشد؟ آیا مرد باید حق داشته باشد که از هر زنی در هر محفلی حد اکثر تمتعات را به استثنای زنا ببرد یا نه؟

اسلام که به روح مسائل می‌نگرد جواب می‌دهد: خیر، مردان فقط در محیط خانوادگی و در کادر قانون ازدواج و همراه با یک سلسله تعهدات سنگین می‌توانند از زنان به عنوان همسران قانونی کام‌جویی کنند، اما در محیط اجتماع استفاده از زنان

---

(۱). رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴/ ص ۱۴۸-۱۵۱.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۳

بیگانه ممنوع است. و زنان نیز از اینکه مردان را در خارج از کانون خانوادگی کامیاب سازند به هر صورت و به هر شکل ممنوع می‌باشند.

درست است که صورت ظاهر مسأله این است که زن چه بکند؟ پوشیده بیرون بیاید یا عریان؟ یعنی آن کس که مسأله به نام او عنوان می‌شود زن است و احياناً مسأله با لحن دلسوزانه‌ای طرح می‌شود که آیا بهتر است زن آزاد باشد یا محکوم و اسیر و

در حجاب؟ اما روح مسأله و باطن مطلب چیز دیگر است و آن اینکه آیا مرد باید در بهره‌کشی جنسی از زن، جز از جهت زنا، آزادی مطلق داشته باشد یا نه؟ یعنی آن که در این مسأله ذی نفع است مرد است نه زن، و لاقبل مرد از زن در این مسأله ذی نفع‌تر است. به قول ویل دورانت:

«دامنه‌های کوتاه برای همه جهانیان بجز خیاطان نعمتی است.».

پس روح مسأله، محدودیت کامیابیها به محیط خانوادگی و همسران مشروع، یا آزاد بودن کامیابیها و کشیده شدن آنها به محیط اجتماع است. اسلام طرفدار فرضیه اول است.

از نظر اسلام محدودیت کامیابیهای جنسی به محیط خانوادگی و همسران مشروع، از جنبه روانی به بهداشت روانی اجتماع کمک می‌کند، و از جنبه خانوادگی سبب تحکیم روابط افراد خانواده و برقراری صمیمیت کامل بین زوجین می‌گردد، و از جنبه اجتماعی موجب حفظ و استیفای نیروی کار و فعالیت اجتماع می‌گردد، و از نظر وضع زن در برابر مرد، سبب می‌گردد که ارزش زن در برابر مرد بالا رود.

فلسفه پوشش اسلامی به نظر ما چند چیز است. بعضی از آنها جنبه روانی دارد و بعضی جنبه خانه و خانوادگی، و بعضی دیگر جنبه اجتماعی، و بعضی مربوط است به بالا بردن احترام زن و جلوگیری از ابتذال او.

حجاب در اسلام از یک مسأله کلی‌تر و اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع التذاذهای جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر، به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد، اجتماع منحصرأً برای کار و فعالیت باشد. بر خلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذت‌جوییهای جنسی به هم می‌آمیزد اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۴

اکنون به شرح چهار قسمت فوق می‌پردازیم:

۱. آرامش روانی.

نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرتهای بی‌بندوبار هیجانها و التهابهای جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع‌نشده درمی‌آورد. غریزه جنسی غریزه‌ای نیرومند، عمیق و «دریا صفت» است، هرچه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌گردد، همچون آتش که هرچه به آن بیشتر خوراک بدهند شعله‌ورتر می‌شود. برای درک این مطلب به دو چیز باید توجه داشت:

۱. تاریخ همان طوری که از آزمندان ثروت یاد می‌کند که با حرص و آزی حیرت‌آور در پی گرد آوردن پول و ثروت بوده‌اند و هرچه بیشتر جمع می‌کرده‌اند حریص‌تر می‌شده‌اند، همچنین از آزمندانی در زمینه مسائل جنسی یاد می‌کند. اینها نیز به هیچ وجه از نظر حس تصرف و تملک زیبارویان در یک حدی متوقف نشده‌اند.

صاحبان حرام‌سراها و در واقع همه کسانی که قدرت استفاده داشته‌اند چنین بوده‌اند.

کریستن سن نویسنده کتاب ایران در زمان ساسانیان در فصل نهم کتاب خویش می‌نویسد:

«در نقش شکار طاق بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو (پرویز) در حرم داشت می‌بینیم. این شهریار هیچ‌گاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب‌اولاد را در هر جا نشان می‌دادند به حرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می‌کرد نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف می‌فرستاد و در آن وصف زن کامل عیار را درج می‌کرد. پس عمال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب می‌دیدند به خدمت می‌بردند.».

از این گونه جریانها در تاریخ قدیم بسیار می توان یافت. در جدید این جریانها به شکل حرم سرا نیست، به شکل دیگر است، با این تفاوت که در جدید لزومی ندارد کسی به اندازه خسرو پرویز و هارون الرشید امکانات داشته باشد. در جدید به برکت تجدد فرنگی، برای مردی که یک صد هزارم پرویز و هارون امکانات داشته باشد میسر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۵

است که به اندازه آنها از جنس زن بهره کشی کند.

۲. هیچ فکر کرده اید که حس «غزل» در بشر چه حسی است؟ قسمتی از ادبیات جهان عشق و غزل است. در این بخش از ادبیات، مرد، محبوب و معشوق خود را ستایش می کند، به پیشگاه او نیاز می برد، او را بزرگ و خود را کوچک جلوه می دهد، خود را نیازمند کوچکترین عنایت او می داند، مدعی می شود که محبوب و معشوق «صد مُلک جان به نیم نظر می تواند بخرد، پس چرا در این معامله تقصیر می کند»، از فراق او دردمندانه می نالد.

این چیست؟ چرا بشر در مورد سایر نیازهای خود چنین نمی کند؟ آیا تاکنون دیده اید که یک آدم پول پرست برای پول، یک آدم جاه پرست برای جاه و مقام غزلسرای می کند؟! آیا تاکنون کسی برای نان غزلسرای کرده است؟ چرا هر کسی از شعر و غزل دیگری خوشش می آید؟ چرا همه از دیوان حافظ این قدر لذت می برند؟ آیا جز این است که همه کس آن را با زبان یک غریزه عمیق که سرپای وجودش را گرفته است منطبق می بیند؟ چقدر اشتباه می کنند کسانی که می گویند یگانه عامل اساسی فعالیتهای بشر عامل اقتصاد است!!.

بشر برای عشقهای جنسی خود موسیقی خاصی دارد، همچنانکه برای معنویات نیز موسیقی خاص دارد، در صورتی که برای حاجتهای صرفاً مادی از قبیل آب و نان موسیقی ندارد.

من نمی خواهم ادعا کنم که تمام عشقها جنسی است و هم هرگز نمی گویم که حافظ و سعدی و سایر غزلسرایان صرفاً از زبان غریزه جنسی سخن گفته اند. این مبحث، مبحث دیگری است که جداگانه باید بحث شود.

ولی قدر مسلم این است که بسیاری از عشقها و غزلها عشق و غزلهایی است که مرد برای زن داشته است. همین قدر کافی است که بدانیم توجه مرد به زن از نوع توجه به نان و آب نیست که با سیر شدن شکم اقناع شود، بلکه یا به صورت حرص و آز و تنوع پرستی درمی آید و یا به صورت عشق و غزل. ما بعداً در این باره بحث خواهیم کرد که در چه شرایطی حالت حرص و آز جنسی تقویت می شود و در چه شرایطی شکل عشق و غزل پیدا می کند و رنگ معنوی به خود می گیرد.

به هر حال اسلام به قدرت شگرف این غریزه آتشین توجه کامل کرده است.

روایات زیادی درباره خطرناک بودن «نگاه»، خطرناک بودن خلوت با زن، و بالأخره

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۶

خطرناک بودن غریزه ای که مرد و زن را به یکدیگر پیوند می دهد وارد شده است.

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشیده است و در این زمینه، هم برای زنان و هم برای مردان تکلیف معین کرده است. یک وظیفه مشترک که برای زن و مرد هر دو مقرر فرموده مربوط به نگاه کردن است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ..

خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم چرانی کنند، نباید نگاههای مملو از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند. یک وظیفه هم خاص زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه گری و دلربایی نپردازند، به هیچ وجه و هیچ صورت

و با هیچ شکل و رنگ و بهانه‌ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند.

روح بشر فوق العاده تحریک پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می‌گیرد.

همان‌طور که بشر - اعم از مرد و زن - در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد، در ناحیه جنسی نیز چنین است.

هیچ مردی از تصاحب زیبارویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالأخره هیچ دلی از هوس سیر نمی‌شود.

و از طرفی تقاضای نامحدود خواه ناخواه انجام ناشدنی است و همیشه مقرون است به نوعی احساس محرومیت. دست نیافتن به آرزوها به نوبه خود منجر به اختلالات روحی و بیماریهای روانی می‌گردد.

چرا در دنیای غرب اینهمه بیماری روانی زیاد شده است؟ علتش آزادی اخلاقی جنسی و تحریکات فراوان سکسی است که به وسیله جراید و مجلات و سینماها و تئاترها و محافل و مجالس رسمی و غیر رسمی و حتی خیابانها و کوچه‌ها انجام می‌شود.

اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۷

میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلبها و دلها مرد شکار است و زن شکارچی، همچنانکه از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچیگری او ناشی می‌شود.

در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباسهای بدن نما و آرایشهای تحریک کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد. لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحرافهای مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.

ما درباره طغیان پذیری غریزه جنسی و اینکه بر خلاف ادعای افرادی مانند راسل غریزه جنسی با آزاد گذاشتن کامل و خصوصاً با فراهم کردن وسائل تحریک هرگز سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد و همچنین درباره انحراف «چشم چرانی» در مردان و انحراف «تبرج» در زنان، باز هم بحث خواهیم کرد.

۲. استحکام پیوند خانوادگی.

شک نیست که هر چیزی که موجب تحکیم پیوند خانوادگی و سبب صمیمیت رابطه زوجین گردد برای کانون خانواده مفید است و در ایجاد آن باید حد اکثر کوشش مبذول شود، و بالعکس هر چیزی که باعث سستی روابط زوجین و دلسردی آنان گردد به حال زندگی خانوادگی زیانمند است و باید با آن مبارزه کرد.

اختصاص یافتن استمتاع و التذاذهای جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهری را محکم می‌سازد و موجب اتصال بیشتر زوجین به یکدیگر می‌شود.

فلسفه پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی عامل خوشبخت کردن او به شمار برود؛ در حالی که در سیستم آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی یک نفر رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می‌رود و در نتیجه کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه گذاری می‌شود.

علت اینکه جوانان امروز از ازدواج گریزانند و هر وقت به آنان پیشنهاد می‌شود، جواب می‌دهند که حالا زود است، ما هنوز

بچه‌ایم، و یا به عناوین دیگر از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند همین است؛ و حال آنکه در قدیم یکی از شیرین‌ترین آرزوهای

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۸

جوانان ازدواج بود. جوانان پیش از آنکه به برکت دنیای اروپا کالای زن اینهمه ارزان و فراوان گردد «شب زفاف را کم از تخت پادشاهی» نمی‌دانستند.

ازدواج در قدیم پس از یک دوران انتظار و آرزومندی انجام می‌گرفت و به همین دلیل زوجین یکدیگر را عامل نیکبختی و سعادت خود می‌دانستند، ولی امروز کام‌جوییهای جنسی در غیر کادر ازدواج به حد اعلی فراهم است و دلیلی برای آن اشتیاقها وجود ندارد.

معاشرتهای آزاد و بی‌بندوبار پسران و دختران ازدواج را به صورت یک وظیفه و تکلیف و محدودیت درآورده است که باید آن را با توصیه‌های اخلاقی و یا احیاناً - چنانکه برخی از جراید پیشنهاد می‌کنند - با اعمال زور بر جوانان تحمیل کرد. تفاوت آن جامعه که روابط جنسی را محدود می‌کند به محیط خانوادگی و کادر ازدواج قانونی، با اجتماعی که روابط آزاد در آن اجازه داده می‌شود این است که ازدواج در اجتماع اول پایان انتظار و محرومیت، و در اجتماع دوم آغاز محرومیت و محدودیت است. در سیستم روابط آزاد جنسی پیمان ازدواج به دوران آزادی دختر و پسر خاتمه می‌دهد و آنها را ملزم می‌سازد که به یکدیگر وفادار باشند و در سیستم اسلامی به محرومیت و انتظار آنان پایان می‌بخشد.

سیستم روابط آزاد اولاً موجب می‌شود که پسران تا جایی که ممکن است از ازدواج و تشکیل خانواده سرباززند و فقط هنگامی که نیروهای جوانی و شور و نشاط آنها رو به ضعف و سستی می‌نهد اقدام به ازدواج کنند و در این موقع زن را فقط برای فرزند زادن و احیاناً برای خدمتکاری و کلفتی بخواهند، و ثانیاً پیوند ازدواجهای موجود را سست می‌کند و سبب می‌گردد به جای اینکه خانواده بر پایه یک عشق خالص و محبت عمیق استوار باشد و هر یک از زن و شوهر همسر خود را عامل سعادت خود بداند برعکس به چشم رقیب و عامل سلب آزادی و محدودیت ببیند و چنانکه اصطلاح شده است یکدیگر را «زندانبان» بنامند.

وقتی پسر یا دختری می‌خواهد بگوید ازدواج کرده‌ام، می‌گوید برای خودم زندانبان گرفته‌ام. این تعبیر برای چیست؟ برای اینکه قبل از ازدواج آزاد بود هر کجا بخواهد برود، با هر کس بخواهد برقصد، بلاسد، هیچ کس نبود که بگوید بالای چشمت ابروست. ولی پس از ازدواج این آزادیها محدود شده است، اگر یک شب دیر به خانه بیاید مورد مؤاخذه همسرش قرار می‌گیرد که کجا بودی؟ و اگر در محفلی با التهاب با

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۳۹

دختری برقصد همسرش به او اعتراض می‌کند. واضح است که روابط خانواده در چنین سیستمی تا چه اندازه سرد و سست و غیر قابل اطمینان است.

بعضیها مانند برتراند راسل پنداشته‌اند که جلوگیری از معاشرتهای آزاد صرفاً به خاطر اطمینان مرد نسبت به نسل است؛ برای حل اشکال، استفاده از وسائل ضد آبستنی را پیشنهاد کرده‌اند؛ در صورتی که مسأله، تنها پاکی نسل نیست؛ مسأله مهم دیگر ایجاد پاکترین و صمیمی‌ترین عواطف بین زوجین و برقرار ساختن یگانگی و اتحاد کامل در کانون خانواده است. تأمین این هدف وقتی ممکن است که زوجین از هرگونه استمتاع از غیر همسر یا همسران قانونی چشم‌پوشند، مرد چشم به زن دیگر نداشته باشد و زن نیز درصدد تحریک و جلب توجه کسی جز شوهر خود نباشد و اصل ممنوعیت هر نوع کامیابی جنسی در

غیر کادر خانواده حتی قبل از ازدواج هم رعایت گردد.

به علاوه، زنی که تا اینجا پیش رفته است که به پیروی از امثال راسل و تقلید از صاحبان مکتب «اخلاق نوین جنسی» با داشتن همسر قانونی عشق خود را در جای دیگر جستجو می کند و با مرد مورد عشق و علاقه خود همبستر می شود، چه اطمینانی هست که به خاطر همسر قانونی که چندان مورد علاقه اش نیست وسائل ضد آبستنی به کار برد و از مرد مورد عشق و علاقه خود آبستن نشود و فرزند را به ریش همسر قانونی نبندد؟ قطعاً چنین زنی مایل است که فرزندش که به دنیا می آورد از مرد مورد علاقه اش باشد نه از مردی که فقط به حکم قانون همسر اوست و الزاماً به حکم قانون نباید از غیر او آبستن شود. همچنان مرد نیز طبعاً علاقه مند است که از زن مورد عشق و علاقه اش فرزند داشته باشد نه از زنی که با زور قانون به او پیوند کرده اند. دنیای اروپا عملاً نشان داده است که با وجود وسائل ضد آبستنی آمار فرزندان غیر مشروع وحشت آور است.

۳. استواری اجتماع.

کشانیدن تمتعات جنسی از محیط خانه به اجتماع، نیروی کار و فعالیت اجتماع را ضعیف می کند. برعکس آنچه که مخالفین حجاب خرده گیری کرده اند و گفته اند:

«حجاب موجب فلج کردن نیروی نیمی از افراد اجتماع است» بی حجابی و ترویج روابط آزاد جنسی موجب فلج کردن نیروی اجتماع است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۴۰

آنچه موجب فلج کردن نیروی زن و حبس استعدادهای اوست حجاب به صورت زندانی کردن زن و محروم ساختن او از فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است و در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. اسلام نه می گوید که زن از خانه بیرون نرود و نه می گوید حق تحصیل علم و دانش ندارد- بلکه علم و دانش را فریضه مشترک زن و مرد دانسته است- و نه فعالیت اقتصادی خاصی را برای زن تحریم می کند. اسلام هرگز نمی خواهد زن بیکار و بی عار بنشیند و وجودی عاطل و باطل بار آید. پوشانیدن بدن به استثنای وجه و کفین مانع هیچ گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست.

آنچه موجب فلج کردن نیروی اجتماع است آلوده کردن محیط کار به لذت جوییهای شهوانی است.

آیا اگر پسر و دختری در محیط جداگانه ای تحصیل کنند و فرضاً در یک محیط درس می خوانند دختران بدن خود را بپوشانند و هیچ گونه آرایشی نداشته باشند بهتر درس می خوانند و فکر می کنند و به سخن استاد گوش می کنند یا وقتی که کنار هر پسری یک دختر آرایش کرده با دامن کوتاه تا یک وجب بالای زانو نشسته باشد؟ آیا اگر مردی در خیابان و بازار و اداره و کارخانه و غیره با قیافه های محرک و مهیج زنان آرایش کرده دائماً مواجه باشد بهتر سرگرم کار و فعالیت می شود یا در محیطی که با چنین مناظری روبرو نشود؟ اگر باور ندارید، از کسانی که در این محیطها کار می کنند پرسید. هر مؤسسه یا شرکت یا اداره ای که سخت مایل است کارها به خوبی جریان یابد از این نوع آمیزشها جلوگیری می کند. اگر باور ندارید تحقیق کنید.

حقیقت این است که این وضع بی حجابی رسوا که در میان ماست و از اروپا و آمریکا هم داریم جلو می افسیم از مختصات جامعه های پلید سرمایه داری غربی است و یکی از نتایج سوء پول پرستی ها و شهوترانیهای سرمایه داران غرب است، بلکه یکی از طرق و وسائلی است که آنها برای تخدیر و بی حس کردن اجتماعات انسانی و درآوردن آنها به صورت مصرف کننده اجباری کالاهای خودشان به کار می برند.

«اطلاعات» ۵/ ۹/ ۴۷ گزارشی از اداره کل نظارت بر مواد خوردنی، آشامیدنی، آرایشی نقل کرده است. درباره لوازم آرایش



چنین می نویسد:

«تنها در ظرف یک سال ۲۱۰ هزار کیلو مواد و لوازم آرایش از قبیل ماتیک، سرخاب، کرم، پودر، سایه چشم برای مصرف خانمها وارد شده است. از این مقدار

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۴۱

۱۸۱ هزار کیلوگرم آن انواع کرم بوده است. در این مدت به ۱۶۵۰ قوطی و ۲۵۰۰ دوجین پودر صورت و ۴۶۰۴ عدد روژ لب، ۲۲۸۰ عدد صابون لاغری، ۲۲۸۰ آمپول آرایشی اجازه ورود داده شده است. البته باید ۳۱۰۰ عدد سایه چشم و ۲۴۰۰ خط چشم را نیز به آن اضافه کرد.».

آری باید زن ایرانی به بهانه «تجدد» و «تقدم» و «مقتضیات زمان» هر روز و هر ساعت با وسائلی که در دنیای سرمایه‌داری تهیه می‌شود خود را در معرض نمایش بگذارد تا بتواند چنین مصرف کننده لایقی برای کارخانه‌های اروپایی باشد. اگر زن ایرانی بخواهد خود را فقط برای همسر قانونی و یا برای حضور در مجالس اختصاصی زنان بیاراید، نه مصرف کننده لایقی برای سرمایه داران غربی خواهد بود و نه وظیفه و مأموریت دیگرش را که عبارت است از انحطاط اخلاق جوانان و ضعف اراده آنان و ایجاد رکود در فعالیت اجتماعی، به نفع استعمار غرب انجام خواهد داد.

در جامعه‌های غیر سرمایه‌داری با همه احساسات ضد مذهبی که در آنجا وجود دارد کمتر شنیده می‌شود که چنین رسواییها به نام آزادی زن وجود داشته باشد.

۴. ارزش و احترام زن.

قبلاً گفتیم که مرد به طور قطع از نظر جسمانی بر زن تفوق دارد. از نظر مغز و فکر نیز تفوق مرد لااقل قابل بحث است. زن در این دو جبهه در برابر مرد قدرت مقاومت ندارد، ولی زن از طریق عاطفی و قلبی همیشه تفوق خود را بر مرد ثابت کرده است. حریم نگه داشتن زن میان خود و مرد یکی از وسائل مرموزی بوده است که زن برای حفظ مقام و موقع خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است.

اسلام زن را تشویق کرده است که از این وسیله استفاده کند. اسلام مخصوصاً تأکید کرده است که زن هر اندازه متین تر و باوقارتر و عقیقتر حرکت کند و خود را در معرض نمایش برای مرد نگذارد بر احترامش افزوده می‌شود.

بعداً در تفسیر آیات سوره احزاب خواهیم دید که قرآن کریم پس از آنکه توصیه می‌کند زنان خود را بپوشانند می‌فرماید: «ذَلِكَ أَذُنِي أَنْ يُعْرَفَنَّ فَلَا يُوْذَيْنَ» یعنی این کار برای اینکه به عفاف شناخته شوند و معلوم شود خود را در اختیار مردان قرار نمی‌دهند بهتر است و در نتیجه دور باش و حشمت آنها مانع مزاحمت افراد سبکسر می‌گردد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۴۳

## بخش چهارم: ایرادها و اشکالها: حجاب و منطق

### اشاره

\* کار بی منطق.

\* سلب حق آزادی.

\* رکود فعالیت.

اولین ایرادی که بر پوشیدگی زن می‌گیرند این است که دلیل معقولی ندارد و چیزی که منطقی نیست نباید از آن دفاع کرد. می‌گویند منشأ حجاب یا غارتگری و ناامنی بوده است که امروز وجود ندارد، و یا فکر رهبانیت و ترک لذت بوده است که فکر باطل و نادرستی است، و یا خودخواهی و سلطه‌جویی مرد بوده که رذیله‌ای است ناهنجار و باید با آن مبارزه کرد، و یا اعتقاد به پلیدی زن در ایام حیض بوده است که این هم خرافه‌ای بیش نیست.

پاسخ این ایراد از بحثی که در بخش گذشته کردیم روشن شد. از مباحث آن بخش معلوم گشت که حجاب - البته به مفهوم اسلامی آن - از جنبه‌های مختلف (روانی، خانوادگی، اجتماعی و حتی از جنبه‌ی بالا رفتن ارزش زن) منطقی معقول دارد؛ و چون در آن بخش به تفصیل بحث کردیم در این بخش تکرار نمی‌کنیم.

### حجاب و اصل آزادی

ایراد دیگری که بر حجاب گرفته‌اند این است که موجب سلب حق آزادی که یک حق طبیعی بشری است می‌گردد و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن به شمار می‌رود.

می‌گویند احترام به حیثیت و شرف انسانی یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر است.

هر انسانی شریف و آزاد است، مرد باشد یا زن، سفید باشد یا سیاه، تابع هر کشور یا مذهبی باشد. مجبور ساختن زن به اینکه حجاب داشته باشد بی‌اعتنایی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی اوست و به عبارت دیگر ظلم فاحش است به زن. عزت و کرامت انسانی و حق آزادی زن و همچنین حکم متطابق عقل و شرع به اینکه هیچ کس بدون موجب نباید اسیر و زندانی گردد و ظلم به هیچ شکل و به هیچ صورت و به هیچ بهانه نباید واقع شود، اینجا می‌کند که این امر از میان برود.

پاسخ: یک بار دیگر لازم است تذکر دهیم که فرق است بین زندانی کردن زن در خانه و بین موظف دانستن او به اینکه وقتی می‌خواهد با مرد بیگانه مواجه شود پوشیده باشد. در اسلام مجبوس ساختن و اسیر کردن زن وجود ندارد. حجاب در اسلام یک وظیفه‌ای است بر عهده زن نهاده شده که در معاشرت و برخورد با مرد باید کیفیت خاصی را در لباس پوشیدن مراعات کند. این وظیفه نه از ناحیه مرد بر او تحمیل شده است و نه چیزی است که با حیثیت و کرامت او منافات داشته باشد و یا

تجاوز به حقوق طبیعی او که خداوند برایش خلق کرده است محسوب شود.

اگر رعایت پاره‌ای مصالح اجتماعی، زن یا مرد را مقید سازد که در معاشرت روش خاصی را اتخاذ کنند و طوری راه بروند که آرامش دیگران را بر هم نزنند و تعادل اخلاقی را از بین نبرند چنین مطلبی را «زندانی کردن» یا «بردگی» نمی‌توان نامید و آن را منافی حیثیت انسانی و اصل «آزادی» فرد نمی‌توان دانست.

در کشورهای متمدن جهان در حال حاضر چنین محدودیتهایی برای مرد وجود دارد. اگر مردی برهنه یا در لباس خواب از خانه خارج شود و یا حتی با پیژامه بیرون آید، پلیس ممانعت کرده به عنوان اینکه این عمل بر خلاف حیثیت اجتماع است او را جلب می‌کند. هنگامی که مصالح اخلاقی و اجتماعی، افراد اجتماع را ملزم کند که در معاشرت اسلوب خاصی را رعایت

کنند مثلاً با لباس کامل بیرون بیایند، چنین چیزی نه بردگی نام دارد و نه زندان و نه ضد آزادی و حیثیت انسانی است و نه ظلم و ضد حکم عقل به شمار می‌رود.

برعکس، پوشیده بودن زن- در همان حدودی که اسلام تعیین کرده است- موجب کرامت و احترام بیشتر اوست، زیرا او را از تعرض افراد جلف و فاقد اخلاق مصون می‌دارد.

شرافت زن اقتضا می‌کند که هنگامی که از خانه بیرون می‌رود متین و سنگین و با وقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ گونه عمدی که باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند، زباندار لباس نپوشد، زباندار راه نرود، زباندار و معنی دار به سخن خود آهنگ ندهد، چه آنکه گاهی اوقات ژستها سخن می‌گویند، راه رفتن انسان سخن می‌گوید، طرز حرف زدنش یک حرف دیگری می‌زند.

اول از تیپ خودم که روحانی هستم مثال می‌زنم: اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیكلی بر خلاف آنچه عادت و معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش را دراز کند، عصا و ردایی با هیمنه و شکوه خاص به دست و دوش بگیرد، این ژست و قیافه خودش حرف می‌زند، می‌گوید برای من احترام قائل شوید، راه برایم باز کنید، مؤدب بایستید، دست مرا ببوسید. همچنین است حالت یک افسر با نشانه‌های عالی افسری که گردن می‌افرازد، قدمها را محکم به زمین می‌کوبد، باد به غبغب می‌اندازد، صدای خود را موقع

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۴۸

حرف زدن کلفت می‌کند. او هم زباندار عمل می‌کند، به زبان بی‌زبانی می‌گوید: از من بترسید، رعب من را در دل‌های خود جا دهید.

همین‌طور ممکن است زن یک طرز لباس بپوشد یا راه برود که اطوار و افعالش حرف بزند، فریاد بزند که به دنبال من بیا، سر بسر من بگذار، متلک بگو، در مقابل من زانو بزن، اظهار عشق و پرستش کن.

آیا حیثیت زن ایجاب می‌کند که اینچنین باشد؟ آیا اگر ساده و آرام بیاید و برود، حواس پرت کن نباشد و نگاه‌های شهوت‌آلود مردان را به سوی خود جلب نکند، بر خلاف حیثیت زن یا بر خلاف حیثیت مرد یا بر خلاف مصالح اجتماع یا بر خلاف اصل آزادی فرد است؟.

آری اگر کسی بگوید زن را باید در خانه حبس و در را به رویش قفل کرد و به هیچ وجه اجازه بیرون رفتن از خانه به او نداد، البته این با آزادی طبیعی و حیثیت انسانی و حقوق خدادادی زن منافات دارد. چنین چیزی در حجابهای غیر اسلام بوده است ولی در اسلام نبوده و نیست.

شما اگر از فقها پرسید آیا صرف بیرون رفتن زن از خانه حرام است، جواب می‌دهند نه. اگر پرسید آیا خرید کردن زن و لو اینکه فروشنده مرد باشد حرام است، یعنی نفس عمل بیع و شترآ زن اگر طرف مرد باشد حرام است، پاسخ می‌دهند حرام نیست. آیا شرکت کردن زن در مجالس و اجتماعات ممنوع است؟ باز هم جواب منفی است چنانکه در مجالس و مجالس مذهبی و پای منبرها شرکت می‌کنند و کسی نگفته است که صرف شرکت کردن زن در جاهایی که مرد هم وجود دارد حرام است. آیا تحصیل زن، فن و هنر آموختن زن و بالأخره تکمیل استعدادهایی که خداوند در وجود او نهاده است حرام است؟ باز جواب منفی است.

فقط دو مسأله وجود دارد؛ یکی اینکه باید پوشیده باشد و بیرون رفتن به صورت خودنمایی و تحریک‌آمیز نباشد.

و دیگر اینکه مصلحت خانوادگی ایجاب می‌کند که خارج شدن زن از خانه توأم با جلب رضایت شوهر و مصلحت‌اندیشی او

باشد. البته مرد هم باید در حدود مصالح خانوادگی نظر بدهد نه بیشتر. گاهی ممکن است رفتن زن به خانه اقوام و فامیل خودش هم مصلحت نباشد. فرض کنیم زن می‌خواهد به خانه خواهر خود برود و فی‌المثل خواهرش فرد مفسد و فتنه‌انگیزی است که زن را علیه مصالح خانوادگی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۴۹

تحریک می‌کند. تجربه هم نشان می‌دهد که این گونه قضایا کم نظیر نیست. گاهی هست که رفتن زن حتی به خانه مادرش نیز بر خلاف مصلحت خانوادگی است، همین که نفس مادر به او برسد تا یک هفته در خانه ناراحتی می‌کند، بهانه می‌گیرد، زندگی را تلخ و غیر قابل تحمل می‌سازد. در چنین مواردی شوهر حق دارد که از این معاشرتهای زیانبخش - که زیانش نه تنها متوجه مرد است، متوجه خود زن و فرزندان ایشان نیز می‌باشد - جلوگیری کند. ولی در مسائلی که مربوط به مصالح خانواده نیست دخالت مرد مورد ندارد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۰

### رکود فعالیتها

سومین ایرادی که بر حجاب می‌گیرند این است که سبب رکود و تعطیل فعالیتهایی است که خلقت در استعداد زن قرار داده است.

زن نیز مانند مرد دارای ذوق، فکر، فهم، هوش و استعداد کار است. این استعدادها را خدا به او داده است و بیهوده نیست و باید به ثمر برسد.

اساساً هر استعداد طبیعی دلیل یک حق طبیعی است. وقتی در آفرینش به یک موجود استعداد و لیاقت کاری داده شد، این به منزله سند و مدرک است که وی حق دارد استعداد خود را به فعلیت برساند، منع کردن آن ظلم است.

چرا می‌گوییم همه افراد بشر اعم از زن و مرد حق دارند درس بخوانند و این حق را برای حیوانات قائل نیستیم؟ برای اینکه استعداد درس خواندن در بشر وجود دارد و در حیوانات وجود ندارد. در حیوان استعداد تغذیه و تولید مثل وجود دارد و محروم ساختن او از این کارها بر خلاف عدالت است.

بازداشتن زن از کوششهایی که آفرینش به او امکان داده است نه تنها ستم به زن است، خیانت به اجتماع نیز می‌باشد. هر چیزی که سبب شود قوای طبیعی و خدادادی انسان معطل و بی‌اثر بماند به زیان اجتماع است. عامل انسانی بزرگترین سرمایه اجتماع است. زن نیز انسان است و اجتماع باید از کار و فعالیت این عامل و نیروی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۱

تولید او بهره‌مند گردد. فلج کردن این عامل و تضييع نیروی نیمی از افراد اجتماع، هم بر خلاف حق طبیعی فردی زن است و هم بر خلاف حق اجتماع، و سبب می‌شود که زن همیشه به صورت سربار و کلّ بر مرد زندگی کند.

جواب این اشکال آن است که حجاب اسلامی که حدود آن را به زودی بیان خواهیم کرد، موجب هدر رفتن نیروی زن و ضایع ساختن استعدادهای فطری او نیست. ایراد مذکور بر آن شکلی از حجاب که در میان هندیها یا ایرانیان قدیم یا یهودیان متداول بوده است وارد است. ولی حجاب اسلام نمی‌گوید که باید زن را در خانه محبوس کرد و جلوی بروز استعدادهای او را گرفت. مبنای حجاب در اسلام چنانکه گفتیم این است که التذاذات جنسی باید به محیط خانوادگی و به همسر مشروع

اختصاص یابد و محیط اجتماع، خالص برای کار و فعالیت باشد. به همین جهت به زن اجازه نمی‌دهد که وقتی از خانه بیرون می‌رود موجبات تحریک مردان را فراهم کند و به مرد هم اجازه نمی‌دهد که چشم چرانی کند. چنین حجابی نه تنها نیروی کار زن را فلج نمی‌کند، موجب تقویت نیروی کار اجتماع نیز می‌باشد.

اگر مرد تمتعات جنسی را منحصر به همسر قانونی خود کند و تصمیم بگیرد همین که از کنار همسر خود بیرون آمد و پا به درون اجتماع گذاشت، دیگر درباره این مسائل نیندیشد، قطعاً در این صورت بهتر می‌تواند فعال باشد تا اینکه همه فکرش متوجه این زن و آن دختر و این قد و بالا و این طنازی و آن عشوه‌گری باشد و دائماً نقشه طرح کند که چگونه با فلان خانم آشنا شود.

آیا اگر زن، ساده و سنگین به دنبال کار خود برود برای اجتماع بهتر است یا آنکه برای یک بیرون رفتن چند ساعت پای آئینه و میز توالت وقت خود را تلف کند و زمانی هم که بیرون رفت تمام سعیش این باشد که افکار مردان را متوجه خود سازد و جوانان را که باید مظهر اراده و فعالیت و تصمیم اجتماع باشند به موجوداتی هوسباز و چشم‌چران و بی‌اراده تبدیل کند؟ عجباً! به بهانه اینکه حجاب، نیمی از افراد اجتماع را فلج کرده است، با بی‌حجابی و بی‌بندوباری نیروی تمام افراد زن و مرد را فلج کرده‌اند. کار زن پرداختن به خودآرایی و صرف وقت در پای میز توالت برای بیرون رفتن، و کار مرد چشم‌چرانی و شکارچی‌گری شده است.

در اینجا بد نیست متن شکایت مردی را از زنش که در یکی از مجلات زنانه درج

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۲

شده بود ذکر کنم تا معلوم شود اوضاع حاضر، زنان را به صورت چه موجوداتی درآورده است.

در آن نامه چنین نوشته است:

«زنم در موقع خواب به یک دلقک درست و حسابی مبدل می‌گردد. موقع خواب برای اینکه موهایش خراب نشود یک کلاه توری بزرگ به سرش می‌بندد. بعد لباس خواب می‌پوشد. در این موقع است که جلو آئینه میز توالت می‌نشیند و گرم صورتش را با شیرپاک‌کن می‌شوید. وقتی رویش را برمی‌گرداند احساس می‌کنم او زن من نیست زیرا اصلاً شکل سابق را ندارد. ابروهایش را تراشیده و چون مداد ابرو را پاک کرده بی‌ابرو می‌شود. از صورتش بوی نامطبوعی به مشام من می‌رسد زیرا کرمی که برای چین و چروک به صورتش می‌مالد بوی کافور می‌دهد و مرا به یاد قبرستان می‌اندازد. کاش کار به همین جا ختم می‌شد، ولی این تازه مقدمه کار است. چند دقیقه‌ای در اتاق راه می‌رود و جمع و جور می‌کند آنگاه کلفت خانه را صدا می‌کند و می‌گوید کیسه‌ها را بیاور. کلفت با چهار کیسه متقالی بالا می‌آید.

خانم روی تخت می‌خوابد و کلفت کیسه‌ها را به دست و پای او می‌کند و بیخ آن را با نخ می‌بندد. چون ناخنهای دست و پایش مانیکور شده و دراز است، برای اینکه به لحاف نگیرد و چندشش نشود و حیثاً نشکند دست و پای خود را در کیسه می‌کند و به همین ترتیب می‌خوابد.»

آری این است زنی که بر اثر به اصطلاح بی‌حجابی «آزاد» شده به صورت نیروی فعال اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی درآمده است! آنکه اسلام نمی‌خواهد این است که زن به صورت چنین موجود مهملی درآید که کارش فقط استهلاک ثروت و فاسد کردن اخلاق اجتماع و خراب کردن بنیان خانواده باشد. اسلام با فعالیت واقعی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی هرگز مخالف نیست. متون اسلام و تاریخ اسلام گواه این مطلب است.

در اوضاع و احوال تجددمآبی بی‌منطق حاضر جز در دهات و در میان افراد سخت‌متدین که اصول اسلامی را رعایت می‌کنند

زنی پیدا نمی‌کنید که نیروی او واقعاً صرف فعالیتهای مفید اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی بشود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۳

آری یک نوع فعالیت اقتصادی رایج شده است که باید آن را ثمره بی‌حجابی دانست و آن این است که بنکدار به جای اینکه بکوشد جنس بهتر و مرغوبتر برای مشتریان خود تهیه کند، یک مانکن را به عنوان فروشنده می‌آورد، نیروی زنانگی و سرمایه عصمت و عفاف او را استخدام می‌کند و وسیله پول درآوردن و خالی کردن جیبها قرار می‌دهد. یک فروشنده باید کالا را همان طوری که هست به مشتری ارائه دهد ولی یک دختر خوشگل فروشنده با ادا و اطوار و ژستهای زنانه و در معرض قرار دادن جاذبه جنسی خود مشتری را جلب می‌کند. بسیاری از افراد که اصلاً مشتری نیستند برای اینکه چند دقیقه با او حرف بزنند یک چیزی هم می‌خرند.

آیا این فعالیت اجتماعی است؟ آیا این تجارت است یا کلاهبرداری و رذالت؟

می‌گویند زن را توی کیسه سیاه بپیچید.

ما نمی‌گوییم زن خود را در کیسه سیاه بپیچد ولی آیا باید طوری لباس بپوشد و در اجتماع عمومی ظاهر شود که برجستگی پستانهایش را هم به مردان شهوتران و چشم‌چران نشان بدهد و از آن‌طور که هست بهتر و جاذبتر برای آنها جلوه دهد؟ از وسائل مصنوعی در زیر لباس استفاده کند تا چاقی و زیبایی مصنوعی را هم برای فریفتن و دل ربودن مردان بیگانه به مدد بگیرد؟ این مدها و لباسهای تحریک‌آمیز برای چه به وجود آمده است؟ آیا برای این است که بانوان آن لباسها را برای همسرانشان بپوشند؟! این کفشهای پاشنه بلند برای چیست؟ جز برای این است که حرکات ماهیچه‌های کفل را به دیگران نشان دهد؟ آیا لباسهایی که نازک‌کاری‌ها و برجستگیهای بدن را نشان می‌دهد جز برای تهییج مردان و برای صیادی است؟ عملاً غالب خانمهایی که از این نوع کفشها و لباسها و آرایشها استفاده می‌کنند تنها مردی را که در نظر نمی‌گیرند شوهران خودشان است.

زن می‌تواند در میان زنان و در میان محارم خود از هر نوع لباس و آرایشی استفاده کند اما متأسفانه تقلید از زنان غربی برای هدف و منظور دیگری است.

غریزه خودآرایی و شکارچی‌گری در زن غریزه عجیبی است. وای اگر مردان هم به آن دامن بزنند و مدسازان و طراحان نواقص کار آنان را برطرف کنند و مصلحین اجتماع! هم تشویق کنند.

اگر دختران در اجتماعات عمومی لباس ساده بپوشند، کفش ساده به پا کنند، با چادر یا با پالتو و روسری کامل به مدرسه و دانشگاه بروند، آیا در چنین شرایطی بهتر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۴

درس می‌خوانند یا با وضعی که مشاهده می‌کنیم؟ اصولاً اگر التذاذهای جنسی و منظوره‌های شهوانی در کار نیست چه اصراری است که بیرون رفتن زن به این شکل باشد؟ چرا اصرار می‌ورزند که دبیرستانهای مختلط به وجود آورند؟

من شنیده‌ام در پاکستان معمول بوده است - نمی‌دانم الآن هم معمول هست یا نه - که در کلاسهای دانشگاه بخش پسران و دختران به وسیله پرده‌ای از یکدیگر جدا باشد و فقط استادی که پشت تریبون قرار می‌گیرد مشرف بر هر دو باشد. آیا بدین

طریق درس خواندن چه اشکالی دارد؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۵

یک ایراد دیگر که بر حجاب گرفته‌اند این است که ایجاد حریم میان زن و مرد بر اشتیاقها و التهابها می‌افزاید و طبق اصل «الإنسانُ حَرِيصٌ عَلَيَّ مَا مُنِعَ مِنْهُ» حرص و ولع نسبت به اعمال جنسی را در زن و مرد بیشتر می‌کند. به علاوه، سرکوب کردن غرایز موجب انواع اختلالهای روانی و بیماریهای روحی می‌گردد.

در روانشناسی جدید و مخصوصاً در مکتب روانکاوی فروید روی محرومیتها و ناکامیها بسیار تکیه شده است. فروید می‌گوید ناکامیها معلول قیود اجتماعی است، و پیشنهاد می‌کند که تا ممکن است باید غریزه را آزاد گذاشت تا ناکامی و عوارض ناشی از آن پیش نیاید.

برتراند راسل در صفحه ۶۹ و ۷۰ (ترجمه فارسی) کتاب جهانی که من می‌شناسم می‌گوید:

«اثر معمولی تحریم، عبارت از تحریک حس کنجکاوی عمومی است. و این تأثیر، هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می‌کند ... اکنون برای اثر تحریم مثالی می‌زنم: فیلسوف یونانی «امپدکل» جویدن برگهای شجره الغار را خیلی شرم‌آور و زشت می‌پنداشت. او همیشه جزع و فزع می‌کرد از اینکه باید ده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۶

هزار سال به علت جویدن برگ درخت غار در ظلمات خارجی (دوزخ) به سر برد.

هیچ وقت مرا از جویدن برگ غار نهی نکرده‌اند و من هم تاکنون برگ چنین درختی را نجویده‌ام ولی به «امپدکل» تلقین شده بود که نباید این کار را بکند و او هم برگ درخت غار را جوید.».

سپس در جواب این سؤال که «آیا شما عقیده دارید انتشار موضوعهای منافی عفت علاقه مردم را به آنها زیاد نمی‌کند؟» جواب می‌دهد:

«علاقه مردم نسبت بدانها نقصان می‌یابد. فرض کنید چاپ و انتشار کارت پستالهای منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود این اوراق برای مدت یک سال یا دو سال مورد استقبال واقع شده سپس مردم از آن خسته می‌شوند و دیگر کسی حتی به آنها نگاه هم نخواهد کرد.».

پاسخ این ایراد این است که درست است که ناکامی، بالخصوص ناکامی جنسی، عوارض وخیم و ناگواری دارد و مبارزه با اقتضای غرایز در حدودی که مورد نیاز طبیعت است غلط است، ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر آن می‌افزاید.

در مورد غریزه جنسی و برخی غرایز دیگر برداشتن قیود، عشق به مفهوم واقعی را می‌میراند ولی طبیعت را هرزه و بی‌بندوبار می‌کند. در این مورد هرچه عرضه بیشتر گردد هوس و میل به تنوع افزایش می‌یابد.

اینکه راسل می‌گوید: «اگر پخش عکسهای منافی عفت مجاز بشود پس از مدتی مردم خسته خواهند شد و نگاه نخواهند کرد» درباره یک عکس بالخصوص و یک نوع بی‌عفتی بالخصوص صادق است، ولی در مورد مطلق بی‌عفتیها صادق نیست یعنی از یک نوع خاص بی‌عفتی خستگی پیدا می‌شود ولی نه بدین معنی که تمایل به عفاف جانشین آن شود بلکه بدین معنی که آتش و عطش روحی زبانه می‌کشد و نوعی دیگر را تقاضا می‌کند؛ و این تقاضاها هرگز تمام شدنی نیست.

خود راسل در کتاب زناشویی و اخلاق اعتراف می‌کند که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمی است. آنچه با ارضاء تسکین می‌یابد حرارت جسمی

است نه عطش روحی.

بدین نکته باید توجه کرد که آزادی در مسائل جنسی سبب شعله‌ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می‌گردد، از نوع حرص و آزهایی که در صاحبان حرم‌سراهای رومی و ایرانی و عرب سراغ داریم. ولی ممنوعیت و حریم، نیروی عشق و تغزل و تخیل را به صورت یک احساس عالی و رقیق و لطیف و انسانی تحریک می‌کند و رشد می‌دهد و تنها در این هنگام است که مبدأ و منشأ خلق هنرها و ابداعات و فلسفه‌ها می‌گردد.

میان آنچه «عشق» نامیده می‌شود و به قول ابن سینا «عشق عقیف» و آنچه به صورت هوس و حرص و آز و حس تملک در می‌آید- با اینکه هر دو روحی و پایان‌ناپذیر است- تفاوت بسیار است. عشق، عمیق و متمرکزکننده نیروها و یگانه‌پرست است و اما هوس، سطحی و پخش‌کننده نیرو و متمایل به تنوع و هرزه صفت است.

حاجت‌های طبیعی بر دو قسم است. یک نوع حاجت‌های محدود و سطحی است؛ مثل خوردن، خوابیدن. در این نوع از حاجتها همین که ظرفیت غریزه اشباع و حاجت جسمانی مرتفع گردد، رغبت انسان هم از بین می‌رود و حتی ممکن است به تنفر و انزجار مبدل گردد. ولی یک نوع دیگر از نیازهای طبیعی، عمیق و دریا صفت و هیجان‌پذیر است مانند پول‌پرستی و جاه‌طلبی. غریزه جنسی دارای دو جنبه است. از نظر حرارت جسمی از نوع اول است ولی از نظر تمایل روحی دو جنس به یکدیگر چنین نیست. برای روشن شدن، مقایسه‌ای به عمل می‌آوریم:

هر جامعه‌ای از لحاظ خوراک یک مقدار معین تقاضا دارد؛ یعنی اگر کشوری مثلاً بیست میلیون جمعیت داشته باشد مصرف خوراکی آنها معین است که کمتر از آن نباید باشد و زیادتر هم اگر باشد نمی‌تواند مصرف کنند. فرضاً اگر گندم زیاد داشته باشند به دریا می‌ریزند. درباره این جامعه اگر پیرسیم مصرف خوراک آن در سال چقدر است، جواب مقدار مشخصی خواهد بود. ولی اگر درباره یک جامعه پیرسیم که از نظر علاقه افراد به پول چقدر احتیاج به ثروت هست؟ یعنی چقدر پول لازم دارد تا حس پول‌پرستی همه افراد آن را اشباع کند به طوری که اگر بازهم بخواهیم به آنها پول بدهیم بگویند دیگر سیر شده‌ایم، میل نداریم و نمی‌توانیم بگیریم، جواب این است که

این خواست حدی نخواهد داشت.

علم دوستی هم همین حالت را دارد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

«مَنْهُوَمَا لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ مَالٍ»

یعنی دو گرسنه هرگز سیر نمی‌شوند: یکی جوینده علم و دیگر طالب ثروت، هرچه بیشتر به آنها داده شود اشتهاشان تیزتر می‌گردد.

جاه‌طلبی بشر هم از همین قبیل است. ظرفیت بشر از نظر جاه‌طلبی پایان‌ناپذیر است. هر فردی هر مقام اجتماعی و هر پست عالی را که به دست آورد بازهم طالب مقام بالاتر است؛ و اساساً هر جا که پای حس تملک به میان بیاید از پایان‌پذیری خبری نیست.

غریزه جنسی دو جنبه دارد: جنبه جسمانی و جنبه روحی. از جنبه جسمی محدود است. از این نظر یک زن یا دو زن برای اشباع مرد کافی است، ولی از نظر تنوع طلبی و عطش روحی‌ای که در این ناحیه ممکن است به وجود آید شکل دیگری دارد. قبلاً اشاره کردیم که حالت روحی مربوط به این موضوع دو نوع است: یکی آن است که به اصطلاح «عشق» نامیده می‌شود و



همان چیزی است که در میان فلاسفه و مخصوصاً فلاسفه الهی مطرح است که آیا ریشه و هدف عشق واقعی، جسمی و جنسی است و یا ریشه و هدف دیگری دارد که صد در صد روحی است و یا شقّ سومی در کار است و آن اینکه از لحاظ ریشه جنسی است ولی بعد حالت معنوی پیدا می‌کند و متوجه هدفهای غیر جنسی می‌گردد؟.

این عطش روحی فعلاً محل بحث ما نیست. این نوع از عطش همیشه جنبه فردی و شخصی دارد یعنی به موضوع خاص و شخص خاص تعلق می‌گیرد و رابطه او را با غیر او قطع می‌کند. این نوع از عطش در زمینه محدودیتها و محرومیتها به وجود می‌آید.

نوع دیگر عطش روحی آن است که به صورت حرص و آز درمی‌آید که از شئون حس تملک است و یا آمیخته‌ای است از دو غریزه پایان‌ناپذیر: شهوت جنسی و حس تملک. آن همان است که در صاحبان حرم‌سراهای قدیم و در اغلب پولداران و غیر پولداران عصر ما وجود دارد. این نوع از عطش تمایل به تنوع دارد. از یکی سیر می‌شود و متوجه دیگری می‌گردد. در عین اینکه دهها نفر در اختیار دارد در بند دهها

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۵۹

نفر دیگر است و همین نوع از عطش است که در زمینه بی‌بندوباری‌ها و معاشرتهای به اصطلاح آزاد به وجود می‌آید. این نوع از عطش است که «هوس» نامیده می‌شود.

همان‌طور که در گذشته گفتیم عشق، عمیق و متمرکز کننده نیروها و تقویت کننده نیروی تخیل و یگانه‌پرست است و اما هوس، سطحی و پخش کننده نیروها و تمایل به تنوع و تفنن و هرزه صفت است.

این نوع از عطش که «هوس» نامیده می‌شود ارضاء شدنی نیست. اگر مردی در این مجرا بیفتد، فرضاً حرم‌سرای نظیر حرم‌سرای هارون الرشید و خسرو پرویز داشته باشد پر از زیبا رویان که سالی یک بار به هر یک نوبت نرسد، باز اگر بشنود که در اقصی نقاط جهان یک زیباروی دیگر هست، طالب آن خواهد شد. نمی‌گوید بس است دیگر سیر شده‌ام. حالت جهنم را دارد که هر چه به آن داده شود باز هم به دنبال زیادتر است. خدا در قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (۱) (به جهنم می‌گوییم پر شدی؟ سیر شدی؟ می‌گوید آیا باز هم هست؟) چشم هرگز از دیدن زیبارویان سیر نمی‌شود و دل هم به دنبال چشم می‌رود. به قول شاعر:

دل برود چشم چو مایل بود دست نظر رشته کش دل بود

در این گونه حالات، سیر کردن و ارضاء از راه فراوانی امکان ندارد و اگر کسی بخواهد از این راه وارد شود درست مثل آن است که بخواهد آتش را با هیزم سیر کند.

به طور کلی در طبیعت انسانی از نظر خواسته‌های روحی محدودیت در کار نیست.

انسان روحاً طالب بی‌نهایت آفریده شده است. وقتی هم که خواسته‌های روحی در مسیر مادیات قرار گرفت به هیچ حدی متوقف نمی‌شود، رسیدن به هر مرحله‌ای میل و طلب مرحله دیگر را در او به وجود می‌آورد.

اشتباه کرده‌اند کسانی که طغیان نفس امّاره و احساسات شهوانی را تنها معلول محرومیتها و عقده‌های ناشی از محرومیتها دانسته‌اند. همان‌طور که محرومیتها سبب طغیان و شعله‌ور شدن شهوات می‌گردد، پیروی و اطاعت و تسلیم مطلق نیز سبب طغیان و شعله‌ور شدن آتش شهوات می‌گردد. امثال فروید آن طرف سکه را خوانده‌اند و از این طرف سکه غافل مانده‌اند.

ناصرحان و عارفان ما کاملاً بدین نکته پی برده بودند. در ادبیات فارسی و عربی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۰

زیاد بدین نکته اشاره شده است.

سعدی می گوید:

فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن و گر خورد چو بهائم بیفتند او چو جماد مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت خلاف  
نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

بوصیری مصری در قصیده معروف «بُرده» که از شاهکارهای ادبیات اسلامی است و در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله  
است و ضمناً پند و اندرزهایی هم دارد می گوید:

النَّفْسُ كَالطُّفْلِ أَنْ تَهْمِلَهُ شَبَّ عَلَى حُبِّ الرِّضَاعِ وَأَنْ تَفْطِنَهُ يَنْفَطِمُ

یعنی نفس همچون طفلی است که به پستان علاقه مند است. اگر او را به حال خود بگذاری با همین میل باقی می ماند و روز به  
روز ریشه دارتر می شود و اگر او را از شیر بگیری به ترک پستان خو می گیرد. دیگری می گوید:

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغَبَتْهَا وَ إِذَا تُرِدُّ إِلَى قَلِيلٍ تَقَعُ

یعنی هرچه موجبات رغبت نفس را فراهم کنی بر رغبت می افزاید ولی اگر او را به کم عادت دهی قناعت پیشه می کند.  
اشتباه فروید و امثال او در این است که پنداشته اند تنها راه آرام کردن غرایز ارضاء و اشباع بی حد و حصر آنهاست. اینها فقط  
متوجه محدودیتها و ممنوعیتها و عواقب سوء آنها شده اند و مدعی هستند که قید و ممنوعیت، غریزه را عاصی و منحرف و  
سرکش و ناآرام می سازد. طرحشان این است که برای ایجاد آرامش این غریزه باید به آن آزادی مطلق داد، آن هم بدین معنی  
که به زن اجازه هر جلوه گری و به مرد اجازه هر تماسی داده شود.

اینها چون یک طرف قضیه را خوانده اند توجه نکرده اند که همان طور که محدودیت و ممنوعیت، غریزه را سرکوب و تولید  
عقده می کند، رها کردن و تسلیم شدن و در معرض تحریکات و تهییجات درآوردن آن را دیوانه می سازد، و چون این امکان  
وجود ندارد که هر خواسته ای برای هر فردی برآورده شود، بلکه امکان ندارد همه خواسته های بی پایان یک فرد برآورده شود،  
غریزه بدتر سرکوب می شود و عقده روحی به وجود می آید.

به عقیده ما برای آرامش غریزه دو چیز لازم است: یکی ارضاء غریزه در حد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۱

حاجت طبیعی، و دیگر جلوگیری از تهییج و تحریک آن.

انسان از لحاظ حوائج طبیعی مانند چاه نفت است که تراکم و تجمع گازهای داخلی آن خطر انفجار را به وجود می آورد. در  
این صورت باید گاز آن را خارج کرد و به آتش داد ولی این آتش را هرگز با طعمه زیاد نمی توان سیر کرد.  
اینکه اجتماع به وسائل مختلف سمعی و بصری و لمسی موجبات هیجان غریزه را فراهم کند و آنگاه بخواهد با ارضاء، غریزه  
دیوانه شده را آرام کند میسر نخواهد شد.

هرگز بدین وسیله نمی توان آرامش و رضایت ایجاد کرد، بلکه بر اضطراب و تلاطم و نارضایی غریزه با هزاران عوارض روانی  
و جنایات ناشی از آن افزوده می شود.

تحریک و تهییج بی حساب غریزه جنسی عوارض وخیم دیگری نظیر بلوغهای زودرس و پیری و فرسودگی نیز دارد.

از اینجا معلوم می شود که عارفان و نکته سنجان ما که می گویند:

مراد هر که بر آری مطیع نفس تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد  
با روشن بینی و روشن ضمیری عارفانه خود به نکاتی برخورد کرده‌اند که این آقایان روانشناس روانکاو که در عصر علوم  
نامشان جهان را پر کرده متوجه نشده‌اند.

اما اینکه می‌گویند: «الْأُنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَيَّ مَا مَنَعَهُ مِنْهُ» مطلب صحیحی است ولی نیازمند به توضیح است. انسان به چیزی حرص  
می‌ورزد که هم از آن ممنوع شود و هم به سوی آن تحریک شود؛ به اصطلاح تمنای چیزی را در وجود شخصی بیدار کنند و  
آنگاه او را ممنوع سازند. اما اگر امری اصلاً عرضه نشود یا کمتر عرضه شود، حرص و ولع هم نسبت بدان کمتر خواهد بود.  
فروید که طرفدار سرسخت آزادی غریزه جنسی بود، خود متوجه شد که خطا رفته است، لذا پیشنهاد کرد که باید آن را از راه  
خاص خودش به مسیر دیگری منحرف کرد و به مسائل علمی و هنری نظیر نقاشی و غیره منعطف ساخت و به اصطلاح طرفدار  
تصعید شد؛ زیرا تجربه و آمار نشان داده بود که با برداشتن قیود اجتماعی، بیماریها و عوارض روانی ناشی از غریزه جنسی  
بیشتر شده است. من نمی‌دانم آقای فروید که طرفدار تصعید است از چه راه آن را پیشنهاد می‌کند. آیا جز از طریق محدود  
کردن است؟

در گذشته افراد بی‌خبر به دانشجویان بی‌خبرتر از خود می‌گفتند انحراف جنسی،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۲

یعنی هم جنس بازی، فقط در میان شرقیها رایج است و علتش هم دسترسی نداشتن به زن بر اثر قیود زیاد و حجاب است. اما  
طولی نکشید که معلوم شد رواج این عمل زشت در میان اروپاییها صد درجه بیشتر از شرقیهاست.

ما انکار نمی‌کنیم که دسترسی نداشتن به زن موجب انحراف می‌شود و باید شرایط ازدواج قانونی را سهل کرد، ولی بدون  
شک آن مقدار که تبرّج و خودنمایی زن در اجتماع و معاشرتهای آزاد سبب انحراف جنسی می‌شود به مراتب بیشتر از آن  
است که محرومیت و دست ناری سبب می‌گردد.

اگر در مشرق زمین محرومیتها باعث انحراف جنسی و همجنس بازی شده است، در اروپا شهوترانیهای زیاد باعث این انحراف  
گشته است، تا آنجا که در بعضی کشورها- همانطور که در روزنامه‌های خبری خواندیم- رسمی و قانونی شد، و گفته شد  
چون ملت انگلستان عملاً این کار را پذیرفته است قوه مقننه باید از ملت پیروی کند، یعنی نوعی رفراندوم قهری صورت گرفته  
است. بالاتر اینکه در مجله‌ای خواندم در بعضی کشورهای اروپایی پسرها رسماً با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

در شرق هم محرومین آن قدر سبب رواج انحراف جنسی نبودند که صاحبان حرم‌سراها بودند، و به اصطلاح اعراب این  
انحراف از «بلاط» ملوک و سلاطین آغاز شده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۳

## بخش پنجم: حجاب اسلامی

### اشاره

\* آیات سوره نور.

\* استیذان.

\* نگاه مرد و پوشش زن.

\* ستر عورت و اخلاق تابو.

\* استثناها در آیه پوشش.

\* آیات سوره نور.

\* آیات سوره احزاب.

\* بررسی.

\* چهره و دو دست تا میچ.

\* ادله موافق.

\* ادله مخالف.

\* شرکت زن در مجامع.

\* فتاوی.

\* کتمان یا اظهار؟.

\* دو مسأله دیگر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۵

این بحث را از قرآن شروع می کنیم. آیات مربوط بدین موضوع در دو سوره از قرآن آمده است، یکی سوره نور و دیگر سوره احزاب. ما تفسیر آیات را بیان می کنیم و سپس به مسائل فقهی و بحث روایات و نقل فتوای فقها می پردازیم. در سوره نور آیه ای که مربوط به مطلب است آیه ۳۱ می باشد. چند آیه قبل از آن آیه متعرض وظیفه اذن گرفتن برای ورود در منازل است و در حکم مقدمه این آیه می باشد. تفسیر آیات را از آنجا شروع می کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۶

أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ، وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱) ..

ای کسانی که ایمان آوردید! به خانه دیگران داخل نشوید مگر آنکه قبلاً آنان را آگاه سازید. و بر اهل خانه سلام کنید. این برای شما بهتر است. باشد که پند گیرید.

اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود. اگر گفته شد بازگردید، بازگردید که پاکیزه تر است برای شما. خدا بدانچه انجام می دهید داناست.

باکی نیست که در خانه هایی که محل سکنا نیست و نفعی در آنجا دارید (بدون اجازه) داخل شوید. خدا آنچه را آشکار

می‌کنید و آنچه را نهان می‌دارید آگاه است.

به مردان مؤمن بگو دیدگان فرو خوابانند و دامن‌ها حفظ کنند. این برای شما پاکیزه‌تر است. خدا بدانچه می‌کنید آگاه است. به زنان مؤمنه بگو دیدگان خویش فرو خوابانند و دامن‌های خویش حفظ کنند و زیور خویش آشکار نکنند مگر آنچه پیداست، سرپوش‌های خویش بر گریبانها بزنند، زیور خویش آشکار نکنند مگر برای شوهران یا پدران یا پدرشوهران یا پسران یا پسر شوهران یا برادران یا برادرزادگان یا خواهرزادگان یا زنان یا مملوکانشان یا مردان طفیلی که حاجت به زن ندارند یا کودکانی که از راز زنان آگاه نیستند (یا بر کام‌جویی از زنان توانا نیستند) و پای به زمین نگویند که زیورهای مخفی‌شان دانسته شود. ای گروه مؤمنان! همگی به سوی خداوند توبه برید، باشد که رستگار شوید.

مفاد آیه اول و دوم این است که مؤمنین نباید سرزده و بدون اجازه به خانه کسی داخل شوند. در آیه سوم مکانهای عمومی و جاهایی که برای سکونت نیست از این دستور استثناء می‌گردد. سپس دو آیه دیگر مربوط به وظایف زن و مرد است در معاشرت با یکدیگر که شامل چند قسمت است:

۱. هر مسلمان، چه مرد و چه زن، باید از چشم چرانی و نظربازی اجتناب کند.

۲. مسلمان، خواه مرد یا زن، باید پاکدامن باشد و عورت خود را از دیگران

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۷

پوشد.

۳. زنان باید پوشش داشته باشند و آرایش و زیور خود را بر دیگران آشکار نسازند و درصدد تحریک و جلب توجه مردان برنیایند.

۴. دو استثنا برای لزوم پوشش زن ذکر شده که یکی با جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» بیان شده است و نسبت به عموم مردان است و دیگری با جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ الْخ» ذکر شده و نداشتن پوشش را برای زن نسبت به عده خاصی تجویز می‌کند.

ما به ترتیب در مفاد این آیات بحث می‌کنیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۸

## استیذان

از نظر اسلام هیچ کس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه دیگری داخل شود.

در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است، معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده. همان طوری که الآن هم در دهات دیده می‌شود هیچ وقت رسم نبوده است، چه شب و چه روز، که درها را ببندند، زیرا بستن درها از ترس دزد است و در آنجاها چنین ترسی وجود نداشته است. اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه مصرعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند.

به هر حال چون در خانه‌ها همیشه باز بود و اجازه گرفتن هم بین عربها متداول نبود و حتی اجازه خواستن را نوعی اهانت نسبت به خود می‌دانستند سرزده و بی اطلاع قبلی وارد خانه‌های یکدیگر می‌شدند.

اسلام این رسم غلط را منسوخ کرد، دستور داد سرزده داخل خانه‌های مورد سکونت دیگران نشوند. روشن است که فلسفه

این حکم دو چیز است: یکی موضوع ناموس یعنی پوشیده بودن زن، و از همین جهت این دستور با آیات پوشش یکجا ذکر شده است. دیگر اینکه هر کسی در محل سکونت خود اسراری دارد و مایل نیست  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۶۹

دیگران بفهمند. حتی دو نفر رفیق صمیمی هم باید این نکته را رعایت کنند زیرا ممکن است دو دوست یک‌رنگ در عین یگانگی و یک‌رنگی هر کدام از نظر زندگی خصوصی اسراری داشته باشند که نخواهند دیگری بفهمد.  
بنابراین نباید فکر کرد که دستور استیذان اختصاص دارد به خانه‌هایی که در آنها زن زندگی می‌کند. این وظیفه، مطلق و عام است. مردان و زنانی که مقید به پوشش هم نیستند ممکن است در خانه خود وضعی داشته باشند که نخواهند دیگران آنان را به آن حال ببینند. به هر حال این دستوری است کلی‌تر از حجاب، فلسفه‌اش هم کلی‌تر از فلسفه حجاب است.

جمله «حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا» که به معنی این است: «تا استعلام نکرده‌اید وارد نشوید» به عیب سرزده وارد شدن اشعار دارد. این کلمه از ماده «انس» است که نقطه مقابل وحشت و فزع است. این کلمه می‌فهماند که ورود شما به خانه‌ای که دیگران در آن سکونت دارند می‌باید با استعلام و جلب انس باشد، نباید سرزده وارد شوید که موجب وحشت و فزع و ناراحتی گردد. □  
روایاتی وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرمودند برای استعلام ذکر خدا گفته شود مانند سبحان الله، یا الله اکبر و غیره. در بین ما معمول است یا الله می‌گوییم. این رسم از همین دستور الهام می‌گیرد.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد آیا حکم اجازه خواستن شامل خانه فامیل و خویشان نزدیک هم می‌شود؟ آیا برای ورود در خانه مادر یا دخترمان هم باید اذن بگیریم؟ در جواب فرمود آیا اگر مادر تو در اتاق خود برهنه باشد و تو سرزده وارد شوی پسندیده است؟ عرض شد: نه. فرمود پس اذن بگیرید.

رسول اکرم شخصاً این دستور را اجرا می‌کردند و به اصحاب خویش هم توصیه و تأکید می‌کردند. دانشمندان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که رسم پیغمبر اکرم این بود که پشت در خانه می‌ایستاد و می‌فرمود:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ

. اگر اجازه ورود می‌دادند وارد می‌شد و اگر جواب نمی‌شنید نوبت دوم و سوم سلام را تکرار می‌فرمود، زیرا واقعاً امکان دارد شخصی که در خانه است در نوبت اول یا دوم صدا را نشنیده باشد. ولی اگر در نوبت سوم هم جواب نمی‌شنید مراجعت می‌کرد و می‌فرمود یا در خانه نیستند و یا آنکه میل ندارند ما وارد بشویم. این دستور را در مورد خانه دخترش زهرا رضی الله عنه نیز اجرا می‌فرمود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۰

یک نکته که باید در تفسیر این آیه متذکر شویم این است که کلمه «بیوت» جمع «بیت» به معنای اتاق است. در زبان عربی لغتی که به معنی «خانه» در اصطلاح امروز فارسی به کار می‌رود لفظ «دار» است. البته در قسمتی از نقاط ایران مانند خراسان کلمه «خانه» را نیز به اتاق اطلاق می‌کنند. به هر حال بیوت به معنای اتاقهاست و از اینجا چنین نتیجه گرفته می‌شود که استیذان مربوط به داخل شدن در اتاق اشخاص است نه به ورود در حیاط منزلها.

ولی باید توجه داشت که در بین اعراب چون در خانه‌ها همیشه باز بود قهراً حیاط جنبه خصوصی پیدا نمی‌کرد و اگر کسی می‌خواست در خانه خود فرضاً لخت شود به داخل اتاق می‌رفت. ولی در جایی که حیاط حکم اتاق را پیدا کرده است - چنانکه الآن در زندگی ما این‌طور است - زیرا در بسته است و دیوارها هم بلند است و اگر چه کاملاً مانند اتاق پناهگاه و خلوت شمرده نمی‌شود ولی بالأخره تاحدی جنبه خصوصی دارد، در چنین جاهایی حکم وجوب استیذان در حیاط هم جاری

است.

در پایان آیه می‌فرماید: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» یعنی این برای شما بهتر است (یعنی دستوری که به شما دادیم بی دلیل نیست، فلسفه دارد، مصلحت شما در آن است) باشد که متوجه شوید و مصلحت آن را دریابید.

سپس در آیه دوم می‌فرماید: اگر پس از استعمال و استجازه دریافتید که کسی در خانه نیست، وارد نشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود، مثلاً صاحب خانه کلید خانه را به شما بدهد یا خودش حضور داشته باشد و اجازه بدهد.

بعد می‌فرماید: «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَارْجِعُوا» اگر صاحب خانه به شما گفت برگردید نمی‌توانیم شما را بپذیریم، شما هم برگردید و ناراحت نشوید.

قبلاً گفتیم اعراب اجازه خواستن را ننگ می‌شمردند. و این از نادانی آنها بود، کما اینکه الآن هم در اجتماع ما نپذیرفتن وارد، هر چند به موجب عذری باشد، اهانت به وارد تلقی می‌شود و این از نادانی ماست. اگر کسی به در خانه‌ای برود و صاحب خانه بگوید من الآن وقت ندارم شما را بپذیرم، به او برمی‌خورد و چه بسا قهر کند و هر جا بنشیند بگوید من رفتم به در منزل فلانی، مرا راه نداد. این هم یک نادانی و جهالت است.

ما باید دستور قرآن را در این باره به کار ببندیم. به کار بستن این دستور تکلفات و ناراحتیهای زیادی را از ما دور می‌سازد. یک سلسله دروغها و خلاف گویی‌ها معلول

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۱

همین رفتار نادرست و توقعهای نابجاست که در بین ما رایج می‌باشد.

شخصی بدون اطلاع قبلی در خانه شخص دیگری را می‌زند. صاحب خانه میل ندارد او را بپذیرد، بسا هست که کارهای لازمی دارد و آمدن این شخص مزاحمت است، می‌گوید بگویند فلانی در خانه نیست. شخص وارد غالباً این دروغها را می‌فهمد. شخص وارد خلاف می‌کند که بدون تعیین وقت قبلی توقع دارد او را بپذیرند و صاحب خانه هم آن قدر شهامت و صراحت ندارد که بگوید معذرت می‌خواهم فعلاً وقت ندارم بپذیرم، و اگر بگوید وقت ندارم، باز آن شخص وارد آن قدر فهم ندارد که عذر او را بپذیرد، تا آخر عمر گله می‌کند که رفتم به در خانه فلان شخص و او مرا نپذیرفت.

این است که در این گونه مواقع، هم دروغ گفته می‌شود و هم رنجش پدید می‌آید.

ولی اگر دستور قرآن رعایت شود نه دروغی گفته می‌شود و نه رنجشی پدید می‌آید.

لهذا می‌فرماید: «هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ» یعنی این روش که به شما یاد دادیم برای شما پاکیزه‌تر است.

«وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» یعنی خدا به آنچه می‌کنید داناست.

در اینجا قضیه‌ای مربوط به مرحوم آیه الله بروجردی به یاد دارم نقل می‌کنم:

در سالهایی که در قم بودم یک وقت یکی از خطبای معروف ایران به قم آمد و اتفاقاً دید و بازدید ایشان در حجره بنده بود. در آنجا از ایشان دیدن می‌شد. یک روز در مدت اقامت ایشان در قم، شخصی در وقت نامناسبی ایشان را به خانه آیه الله بروجردی برده بود. آن موقع یک ساعت قبل از وقت درس ایشان بود و معمولاً ایشان در آن وقت مطالعه می‌کردند و کسی را نمی‌پذیرفتند. در می‌زنند و به نوکر می‌گویند به آقا بگویند فلانی به ملاقات شما آمده است. نوکر پیغام را می‌رساند و برمی‌گردد و می‌گوید آقا فرمودند من فعلاً مطالعه دارم، وقت دیگری تشریف بیاورید. آن شخص محترم هم برگشت و اتفاقاً همان روز به شهر خود مراجعت کرد. همان روز آیه الله بروجردی برای درس آمدند، من را در صحن دیدند و فرمودند: «من بعد از درس برای دیدن فلانی به حجره شما می‌آیم.» گفتم ایشان رفتند. فرمودند:

«پس وقتی ایشان را دیدی بگو: حال من وقتی تو به دیدن من آمدی مانند حال تو بود وقتی می‌خواهی برای ایراد سخنرانی آماده شوی. من دلم می‌خواست وقتی با هم ملاقات کنیم که حواس من جمع باشد و با هم صحبت کنیم و در آن موقع من مطالعه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۲

داشتم و می‌خواستم برای درس بیایم.»

پس از مدتی من آن شخص را ملاقات کردم و معذرت‌خواهی آیه الله بروجردی را ابلاغ کردم، و شنیده بودم که بعضی از افراد وسوسه کرده بودند و به این مرد محترم گفته بودند: تعمداً در کار بوده که به تو توهین شود و تو را از در خانه برگردانند. من به آن مرد محترم گفتم:

«آیه الله بروجردی می‌خواستند به دیدن شما بیایند و چون مطلع شدند که شما حرکت کردید معذرت‌خواهی کردند.»

آن مرد جمله‌ای گفت که برای من جالب بود. گفت: «نه تنها به من یک ذره برنخورد، بلکه خیلی هم خوش حال شدم؛ زیرا ما اروپاییها را می‌ستاییم که مردمی صریح هستند و رودرواسیهای بیجا ندارند. من که قبلاً از ایشان وقت نگرفته بودم، غفلت کرده در وقت نامناسبی رفته بودم. من از صراحت این مرد خوشم آمد که گفت حالا- من کار دارم. آیا این بهتر بود یا اینکه با ناراحتی مرا می‌پذیرفت و دائماً در دلش ناراحت بود و با خود می‌گفت این بلا چه بود که بر من نازل شد، وقت مرا گرفت و درس مرا خراب کرد؟! من بسیار خوش حال شدم که در کمال صراحت و رُک‌گویی مرا نپذیرفت. چقدر خوب است مرجع مسلمین این‌طور صریح باشد.»

برگردیم به تفسیر آیات: در آیه بعد می‌فرماید: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ. در این آیه استثنا قائل شده است. مفاد آیه این است که دستوری که درباره کسب اذن داده شد مخصوص خانه‌های مسکونی افراد است و جنبه خلوتگاه دارد، اما جاهایی که این‌طور نیست و رفت و آمد در آنجا عمومی است این حکم را ندارد و لو آنکه متعلق به دیگران باشد.

مثلاً اگر شما در یک پاساژ یا شرکت یا مغازه کار دارید لازم نیست جلو در بایستید و اذن ورود بخواهید. همچنین حمام عمومی که درش باز است. در این موارد کسب اذن لازم نیست. بر شما باکی نیست در خانه‌هایی که مسکون نیست و در آنجا کاری دارید بدون اجازه وارد شوید.

از قید «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» فهمیده می‌شود که ورود انسان در این گونه مکانها در صورتی است که کاری دارد و الا مزاحمت برای صاحبان آن مکانها نباید فراهم شود.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» یعنی و خدا به آشکار و نهان شما آگاه است، از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۳

قصد و نیت شما باخبر است که به چه منظور وارد خانه و محل کار کسی می‌شوید.

آیه بعد می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...» یعنی بگو به مردان مؤمن که دیده‌های خود را بخواه‌بندند و عورت خویش را حفظ کنند ...

عین و بصر.

در این آیه کلمه «ابصار» که جمع بصر است به کار رفته است.

فرق است بین کلمه «بصر» و کلمه «عین»، همان طوری که در فارسی هم فرق است بین کلمه «دیده» و کلمه «چشم». «عین» که



فارسی آن «چشم» است نام عضو مخصوص و معهود است با قطع نظر از کار آن، ولی کلمه «بصر» و همچنین فارسی آن «دیده» از آن جهت به چشم اطلاق می‌شود که کار مخصوص «دیدن» (ابصار) از آن سر می‌زند. لذا این دو کلمه اگر چه اسم یک عضو می‌باشد ولی مورد استعمال آنها تفاوت دارد.

وقتی که یک شاعر می‌خواهد تناسب و زیبایی چشم معشوق را توصیف کند و نظر به عمل دیدن ندارد لفظ «چشم» را به کار می‌برد. در این مورد استعمال لفظ «دیده» صحیح نیست زیرا در اینجا عنایت به خود چشم است، به درشتی و ریزی و مشکی یا میشی یا خماری بودن آن است، مثل اینکه شاعر می‌گوید:

دو چشم مست تو خوش می‌کشند ناز از هم نمی‌کنند دو بد مست احتراز از هم  
ولی وقتی عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن باشد کلمه «دیده» را به کار می‌برند.

شاعر می‌گوید:

«دیده را فایده آن است که دلبر ببند».

در آیه مورد بحث چون عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن است کلمه «أبصار» به کار رفته است نه کلمه «عیون». غرض و غمض.

کلمه دیگری که در این آیه به کار رفته است کلمه «يَغْضُوا» است که از ماده «غَضَّ» است. «غَضَّ» و «غَمَضَّ» دو لغت است که هر دو در مورد چشم به کار می‌رود و برخی آن دو را با هم اشتباه می‌کنند. باید معنای این دو کلمه را نیز مشخص کنیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۴

غمض به معنای برهم گذاردن پلکهاست. می‌گویند غمض عین کن. کنایه است از اینکه صرف نظر کن.

چنانکه ملاحظه می‌کنید این لغت با کلمه «عین» همراه می‌شود نه با کلمه «بصر».

ولی در مورد کلمه «غَضَّ» می‌گویند «غَضَّ بصر» و یا «غَضَّ نظر» و یا «غَضَّ طرف». غَضَّ به معنای کاهش دادن است و غَضَّ بصر یعنی کاهش دادن نگاه. در قرآن کریم سوره لقمان آیه ۱۹ از زبان لقمان به فرزندش می‌گوید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»

یعنی صدای خودت را کاهش بده، ملایم کن، فریاد نکن. در آیه ۳ از سوره حجرات می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» یعنی آنان که صدای خود را (هنگام سخن گفتن) در حضور رسول خدا ملایم می‌کنند، یعنی فریاد بر نمی‌آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا آزمایش کرده است.

در حدیث معروف هند بن ابی هاله که اوصاف و شمائل رسول اکرم را توصیف کرده چنین آمده است: «

وَ إِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ» (۱)

یعنی وقتی که خوش حال می‌شد چشمها را به حالت نیم‌خفته درمی‌آورد. بدیهی است که مقصود این نیست که چشمها را روی هم می‌گذاشت و یا به طرف مقابل نگاه نمی‌کرد.

مرحوم مجلسی در بحار این جمله را این‌طور تفسیر می‌کند: «إِي كَسِيرَهُ وَ اطَّرَقَ وَ لَمْ يَفْتَحْ عَيْنَهُ. وَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ لِيَكُونَ ابْعَدَ مِنَ الْأَشْرِ وَ الْمَرَحِ». یعنی پلک چشم را می‌شکست و سر را به پایین می‌انداخت و چشمها را نمی‌گشود. چنین می‌کرد تا از حالت شادی زدگی دور باشد. معمولاً افرادی که مغلوب احساسات خود هستند هنگامی که شادی به آنها رو می‌آورد بی‌اختیار چشمها را گشاد می‌کنند و قهقهه سر می‌دهند و به هیجان می‌آیند، بر خلاف افراد سنگین و با وقار.

علی علیه السلام در توصیه معروفش به فرزند خود محمد بن الحنفیه هنگامی که در جنگ جمل پرچم را به او داد فرمود: «کوهها اگر از جا کنده شوند تو سر جای خود باش، دندانها را روی هم فشار بده (تا خشم و غضب تحریک شود)، سر خود

را به خداوند عاریه بده و پاها را در زمین میخکوب کن.» آنگاه در آخر اضافه فرمود: «

اِزْم

(۱). تفسیر صافی ذیل آیه ۳۱ از سوره نور، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۵

بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غَضَّ بَصْرَكَ

« (۱) یعنی تا آخرین نقطه دشمن را نظر بینداز و چشمها را بخوابان. بدیهی است که مقصود این نیست که چشمها را ببند یا نگاه نکن؛ مقصود این است که به یک نقطه معین مخصوصاً به تجهیزات دشمن خیره نشو.

همچنین در دستور العمل عمومی آن حضرت به اصحابش در جنگها می فرماید:

«غَضُوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ وَ اسْكُنْ لِلْقُلُوبِ وَ امْتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ اطْرُدُ لِلْفَشْلِ

« (۲) نگاهها را به تجهیزات دشمن کم کنید که این طور دلها محکتر و آرامتر است. بانگها را کوتاه کنید که این طور بهتر سستی را طرد می کند.

از همه این موارد چنین فهمیده می شود که معنی «غَضَّ بَصْرًا» کاهش دادن نگاه است، خیره نشدن و تماشا نکردن و به اصطلاح نظر استقلالی نیفکندن است.

صاحب مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث (آیه سوره نور) می گوید: «أَصْلُ الْغَضِّ النُّقْصَانُ» یعنی ریشه معنی «غَضَّ» کاهش و کمی است «يُقَالُ غَضَّ مِنْ صَوْتِهِ وَ مِنْ بَصِيرَةٍ أَيْ نَقَصَ» یعنی وقتی که این ماده به صوت و یا بصر نسبت داده می شود یعنی آن را کاهش داد. در ذیل تفسیر آیه سوره حجرات می گوید:

«غَضَّ بَصِيرَةً إِذَا ضَاعَ عَفْهُ عَنْ حِمْدِهِ النَّظَرِ» یعنی معنی «غَضَّ بَصِيرَةً» این است که تند نگاه کردن را کم کرد. راغب اصفهانی در کتاب نفیس مفردات القرآن این کلمه را عیناً همین طور معنی می کند.

علی هذا در آیه مورد بحث معنای «يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» این است که نگاه را کاهش بدهند یعنی خیره نگاه نکنند و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلالی.

توضیح اینکه یک وقت نگاه انسان به یک شخص برای ورنانداز کردن و دقت کردن به خود آن شخص است مانند اینکه بخواهد وضع لباس و کیفیت آرایش او را مورد مطالعه قرار دهد، مثلاً ببیند کراواتش را چگونه بسته است و موی سرش را چگونه آرایش کرده است. ولی یک وقت دیگر نگاه کردن به شخصی که با او روبرو است برای این است که با او حرف می زند و چون لازمه مکالمه نگاه کردن است به او نگاه می کند.

این نوع از نگاه کردن که به عنوان مقدمه و وسیله مخاطبه است نظر آلی

(۱). نهج البلاغه خطبه ۱۱ و وسائل جلد ۲ کتاب الجهاد صفحه ۴۲۹

(۲). نهج البلاغه خطبه ۲۲۲ و وسائل جلد ۲ کتاب الجهاد صفحه ۴۳۰

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۶

است، ولی نوع اول نظر استقلالی است. پس معنی جمله این است: به مؤمنین بگو به زنان خیره نشوند و چشم چرانی نکنند.

این نکته باید اضافه شود که برخی از مفسران که «غَضَّ بَصْرًا» را به معنی ترک نظر گرفته اند مدعی هستند که مقصود ترک

نظر به عورت است همچنانکه جمله بعد نیز ناظر به حفظ عورت از نظر است. و باز همان‌طور که فقها گفته‌اند، فرضاً مقصود از «غَضُّ بَصَرٍ» ترک نگاه به طور کلی باشد اعم از نگاهی که به منظور تماشا و التذاذ باشد و یا نگاهی که لازمه مخاطبه است، متعلق نگاه ذکر نشده است که چیست «۱» ولی اگر چنانکه ما استنباط کردیم مقصود از «غَضُّ بَصَرٍ» این باشد که خیره نگاه نکنند، یعنی ناظر به نگاهی باشد که لازمه مخاطبه است و مقصود این است که چشم چرانی نکنند، قطعاً متعلق غَضُّ بَصَرٍ چهره است و بس زیرا آنچه ضرورت اقتضا می‌کند همین قدر است. نگاه به غیر چهره (و شاید دو دست تا میچ نیز) حتی با غَضُّ بَصَرٍ نیز جایز نیست.

ستر عورت.

در جمله بعد می‌فرماید: «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» یعنی به مؤمنین بگو عورت خویش را حفظ کنند. ممکن است مقصود این باشد که پاکدامن باشند و دامن خود را از هر چه که روا نیست نگهداری کنند، یعنی از زنا و فحشاء و هر کار زشتی که از این مقوله است.

ولی عقیده مفسرین اولیه اسلام و همچنین مفاد اخبار و احادیث وارده این است که هر جا در قرآن کلمه حفظ فرج آمده است مقصود حفظ از زناست جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است و مقصود وجوب ستر عورت است. چه این تفسیر را بگیریم یا حفظ فرج را به معنی مطلق پاکدامنی و عفاف بگیریم در هر حال شامل مسأله ستر عورت می‌باشد.

در جاهلیت بین اعراب ستر عورت معمول نبود و اسلام آن را واجب کرد. در دنیای متمدن کنونی نیز عده‌ای از غریبها کشف عورت را تأیید و تشویق می‌کنند. دنیا دوباره از این نظر به سوی همان وضع زمان جاهلیت سوق داده می‌شود.

راسل در یکی از کتابهایش به نام در تربیت یکی از چیزهایی که از جمله اخلاق

---

(۱). رجوع شود به مستمسک العروة حضرت آیه الله حکیم، ج ۵/ ص ۱۹۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۷

بی منطق و به اصطلاح «اخلاق تابو» می‌شمارد همین مسأله پوشانیدن عورت است.

وی می‌گوید چرا پدران و مادران اصرار می‌ورزند که عورت خود را از بچه بیوشانند؟

این اصرار خود سبب تحریک حس کنجکاوی بچه‌ها می‌گردد. اگر کوشش والدین برای کتمان عضو تناسلی نباشد چنین کنجکاوی کاذبی وجود پیدا نخواهد کرد. باید والدین عورت خود را به بچه‌ها نشان بدهند تا آنها هر چه که وجود دارد از اول بشناسند.

بعد اضافه می‌کند: لا اقل گاهی اوقات - مثلاً هفته‌ای یک بار - در صحرا یا حمام برهنه شوند و عورت خود را در معرض دید بچه‌ها قرار دهند.

راسل مسأله مخفی کردن عورت را یک «تابو» می‌داند. «تابو» از موضوعات بحث جامعه‌شناسی است و به تحریمهای ترس‌آور و بی‌منطق گفته می‌شود که در میان ملل وحشی وجود داشته و دارد. به عقیده امثال راسل اخلاق رایج در جهان متمدن امروز نیز پر از «تابو» است.

عجیب است که بشر به نام تمدن می‌خواهد به قهقرا و توحش بازگردد. در قرآن کریم کلمه «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى» وارد شده است.

شاید اشعار به همین جهت باشد که جاهلیت قدیم نخستین جاهلیت بوده است. در بعضی از روایات آمده است که «

أَيُّ سَتَكُونُ جَاهِلِيَّةً أُخْرَى

« یعنی مفهوم آیه این است که به زودی یک جاهلیت دیگر هم به وجود خواهد آمد. قرآن به دنبال دستور ستر عورت می‌فرماید: «ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ» یعنی این برای ایشان پاکیزه‌تر است؛ پوشیدن عورت یک نوع نظافت و پاکی روح است از اینکه بشر دائماً دربارهٔ مسائل مربوط به اسافل اعضا بیندیشد. قرآن با این جمله می‌خواهد فلسفه و منطق این کار را بیان کند، درحقیقت می‌خواهد پاسخی به اهل جاهلیت قدیم و جدید بدهد که این ممنوعیتها را بی‌منطق و «تابو» نخوانند، متوجه آثار و منطق آن باشند. بعد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خدا بدانچه می‌کنند آگاه است. در تاریخ داستانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه هست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «در کودکی چند بار پیشامدهایی برای من شد و احساس کردم که یک قوهٔ غیبی و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۸

یک مأمور درونی مراقب من است و مرا از ارتکاب بعضی کارها باز می‌دارد. از جمله اینکه وقتی که بچه بودم و با کودکانی بازی می‌کردم یک روز یکی از رجال قریش کار ساختمانی داشت و کودکان بر حسب حالت کودکی دوست داشتند سنگ و مصالح بنایی را در دامن گرفته بیاورند و نزدیک بنا قرار دهند. بچه‌ها طبق معمول عرب پیرانه‌های بلند به تن داشتند و شلوار نداشتند. وقتی که دامن خود را بالا می‌گرفتند عورت آنها مکشوف می‌شد. من رفتم یک سنگ در دامن بگیرم. همین که خواستم دامنم را بلند کنم گویی کسی با دستش زد و دامن مرا انداخت. یک بار دیگر خواستم دامنم را بالا بگیرم باز همان‌طور شد. دانستم که من نباید این کار را بکنم.» (۱)

در آیه بعد می‌فرماید: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» عیناً همان دو تکلیف: ترک نظر و پاکدامنی (پوشانیدن عورت) را که برای مردان بیان کردم برای زنان هم ذکر فرموده است.

از اینجا به خوبی روشن می‌شود که هدف از این دستورات رعایت مصالح بشر است خواه زن یا مرد. قوانین اسلام بر پایهٔ تبعیض و تفاوت میان زن و مرد بنا نشده است و الا می‌باید همهٔ این تکالیف را برای زن قائل شود و برای مرد هیچ وظیفه‌ای مقرر ندارد.

اگر می‌بینیم که وظیفهٔ «پوشش» به زن اختصاص یافته است از این جهت است که ملاک آن مخصوص زن است. چنانکه قبلاً هم یادآوری کردیم زن مظهر جمال و مرد مظهر شیفتگی است. قهراً به زن باید بگویند خود را در معرض نمایش قرار ندهد نه به مرد. لهذا با اینکه دستور پوشیدن برای مردان مقرر نشده است عملاً مردان پوشیده‌تر از زنان از منزل بیرون می‌روند، زیرا تمایل مرد به نگاه کردن و چشم چرانی است نه به خودنمایی، و برعکس تمایل زن بیشتر به خودنمایی است نه به چشم چرانی. تمایل مرد به چشم چرانی، بیشتر زن را تحریک به خودنمایی می‌کند و تمایل به چشم چرانی کمتر در زنان وجود دارد، لهذا مردان کمتر تمایل به خودنمایی دارند. و به همین جهت «تَبْرَج» از مختصات زنان است.

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبهٔ ۱۹۰

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۷۹

زینت.

در جمله بعد می‌فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». کلمهٔ «زینت» در عربی از کلمهٔ «زیور» فارسی اعم است، زیرا زیور به زینتهایی گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد مانند طلا آلات و جواهرات ولی کلمهٔ «زینت» هم به این دسته گفته می‌شود

و هم به آرایشهایی که به بدن متصل است نظیر سرمه و خضاب.

مفاد این دستور این است که زنان نباید آرایش و زیور خود را آشکار سازند. سپس دو استثنا برای این وظیفه ذکر شده است که هر دو را مفصلاً مورد بحث قرار می‌دهیم.

استثنای اول:

«إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی جز زینتهایی که آشکار است. از این عبارت چنین استفاده می‌شود که زینتهای زن دو نوع است. یک نوع زینتی است که آشکار است. نوع دیگر زینتی است که مخفی است مگر آنکه زن عمدتاً و قصداً بخواهد آن را آشکار کند.

پوشانیدن زینت نوع اول واجب نیست، اما پوشانیدن زینتهای نوع دوم واجب است.

اینجاست که این پرسش به صورت یک مشکل پیش می‌آید که زینت آشکار کدام است و زینت نهان کدام؟.

درباره این استثنا از قدیم ترین زمانها از صحابه و تابعین و ائمه طاهرین علیهم السلام سؤال می‌شده و به آن جواب داده شده است. در تفسیر مجمع البیان می‌گوید:

«درباره این استثنا سه قول است:

اول اینکه مراد از «زینت آشکار» جامه‌هاست (جامه‌های رو) و مراد از «زینت نهان» پای برنجن «۱» و گوشواره و دستبند است. این قول از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده است.

قول دوم اینکه مراد از زینت ظاهره سرمه و انگشتر و خضاب دست است، یعنی زینتهایی که در چهره و دو دست تا مچ واقع می‌شود. این، قول ابن عباس است.

قول سوم این است که مراد از زینت آشکار، خود چهره و دو دست تا مچ است. این،

---

(۱). نوعی زینت نظیر دستبند که به مچ پا می‌بسته‌اند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۰

قول ضحاک و عطاست.».

در تفسیر صافی ذیل این جمله یک عده روایات از ائمه اطهار نقل می‌کند که ما بعد نقل خواهیم کرد.

در تفسیر کشاف می‌گوید:

«زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را بدانها می‌آراید از قبیل طلا- آلات، سرمه، خضاب. زینتهای آشکار از قبیل انگشتر، حلقه، سرمه و خضاب مانعی نیست که آشکار بشود و اما زینتهای پنهان از قبیل دست برنجن، پای برنجن، بازوبند، گردنبند، تاج، کمربند، گوشواره باید پوشانیده شود مگر از عده‌ای که در خود آیه استثنا شده‌اند.».

می‌گوید:

«در آیه پوشانیدن خود زینتهای باطنه مطرح شده است نه محلهای آنها از بدن. این به خاطر مبالغه در لزوم پوشانیدن آن قسمتهای از بدن است از قبیل ذراع، ساق پا، بازو، گردن، سر، سینه، گوش.».

آنگاه صاحب کشاف پس از بحثی درباره موهای عاریتی که به موی زن وصل می‌شود، و بحث دیگری درباره تعیین مواضع زینت ظاهره این بحث را پیش می‌کشد که فلسفه استثنای زینتهای ظاهره از قبیل سرمه و خضاب و گلگونه و انگشتر و حلقه و مواضع آنها از قبیل چهره و دو دست چیست؟.

در جواب می گوید:

«فلسفه‌اش این است که پوشانیدن اینها حَرَج است، کار دشواری است بر زن. زن چاره‌ای ندارد از اینکه با دو دستش اشیاء را بردارد یا بگیرد و چهره‌اش را بگشاید، خصوصاً در مقام شهادت دادن و در محاکمات و در موقع ازدواج. چاره‌ای ندارد از اینکه در کوچه‌ها راه برود و خواه ناخواه از ساق به پایین تر یعنی قدمهایش معلوم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۱

میشود، خصوصاً زنان فقیر (که جوراب و احیاناً کفش ندارند). و این است معنی جمله «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». درحقیقت مقصود این است: مگر آنچه عادتاً و طبعاً آشکار است و اصل اول ایجاب می کند که آشکار باشد.».

صاحب کشف‌آنگاه وارد فلسفه استثنای دوم (محارم) می شود. سپس وضع زنان را قبل از نزول این آیات شرح می دهد که گریبانهایشان گشاد و باز بود، گردن و سینه و اطراف سینه‌شان دیده می شد و دامن روسریها را معمولاً از پشت سر برمی گرداندند و قهراً قسمتهای گردن و بناگوش و سینه دیده می شد.

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۴۸۱

فخر رازی در تفسیر کبیر پس از اینکه بحثی می کند درباره اینکه آیا لغت «زینت» تنها به زیباییهای مصنوعی گفته می شود و یا زیباییهای طبیعی را هم شامل است و خود رأی دوم را انتخاب می کند، می گوید:

«به عقیده کسانی مانند قفال که می گویند مراد زیباییهای طبیعی است، مقصود از زینت آشکار، چهره و دو دست تا میچ است در زنها، و چهره و دو دست و دو پاست در مردها. به عقیده قفال چون ضرورت معاشرت ایجاب می کرده که چهره و دو دست تا میچ باز باشد و شریعت اسلام شریعت سهل و آسان است پوشانیدن چهره و دو دست تا میچ واجب نشده است ... و اما کسانی که زینت را به امور مصنوعی حمل کرده‌اند گفته‌اند مقصود از زینت ظاهره زینت چهره و دستهاست از قبیل وسمه و گلگونه و خضاب و انگشتر. و علت این استثنا این است که پوشانیدن اینها برای زن دشوار است. زن ناچار است که با دستهای خود اشیاء را بردارد و در مقام شهادت و محاکمه و ازدواج ناچار است چهره خویش بگشاید.».

درباره این استثنا از ائمه اطهار علیهم السلام زیاد پرسش شده است و آنها جواب داده‌اند.

ما چند روایت از کتب حدیث نقل می کنیم. در تفسیر صافی نیز همین روایتها غالباً نقل شده است. ظاهراً در روایات شیعه در این جهت اختلافی نیست. اینک روایتها:

۱.

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» قَالَ:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۲

الزَّيْنَةُ الظَّاهِرَةُ الْكُخْلُ وَالْخَاتَمُ «۱»

. از امام صادق سؤال شد که مقصود از زینت آشکار که پوشیدنش برای زن واجب نیست چیست؟ فرمود زینت آشکار عبارت است از سرمه و انگشتر.

۲.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ الْقَمِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، قَالَ: هِيَ الشَّيْبُ وَالْكَحِيلُ وَالْخَاتَمُ وَخِضَابُ الْكَفِّ وَالسَّوَارِ. وَالزَّيْنَةُ ثَلَاثٌ: زَيْنَةُ لِلنَّاسِ وَزَيْنَةُ لِلْمَحْرَمِ وَزَيْنَةُ لِلزَّوْجِ، فَأَمَّا زَيْنَةُ النَّاسِ فَقَدْ ذَكَرْنَاهَا، وَأَمَّا زَيْنَةُ الْمَحْرَمِ فَمَوْضِعُ الْقِلَادَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَالدَّمْلُجُ وَ مَا دُونَهُ وَالْخَلْخَالُ وَ مَا اسْفَلَ مِنْهُ، وَأَمَّا زَيْنَةُ الزَّوْجِ فَالْجَسَدُ كُلُّهُ «٢»

. امام باقر علیه السلام فرمود: زینت ظاهر عبارت است از جامه، سرمه، انگشتر، خضاب دستها، النگو. سپس فرمود زینت سه نوع است: یکی برای همه مردم است و آن همین است که گفتیم. دوم برای محرمهاست و آن جای گردنبندها به بالا-تر و جای بازوبند به پایین و خلخال به پایین است. سوم زینتی است که اختصاص به شوهر دارد و آن تمام بدن زن است.

٣.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». قَالَ: الْخَاتَمُ وَالْمَسْكَةُ وَ هِيَ الْقَلْبُ «٣»

. أبو بصير می گوید از امام صادق علیه السلام تفسیر «إِلَّا مَا ظَهَرَ» را خواستم، فرمود عبارت است از انگشتر و دستبند.

٤.

عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ أَنْ يَرَى إِذَا لَمْ يَكُنْ مَحْرَمًا؟ قَالَ: الْوَجْهُ وَالْكَفَّانِ وَالْقَدَمَانِ «٤»

. راوی که یک شیعه است می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که برای مرد نگاه کردن به چه قسمت از بدن زن جایز است در صورتی که محرم او نباشد؟ فرمود چهره و دو کف دست و دو قدم. این روایت متضمن حکم جواز نظر بر وجه و کفین است نه حکم عدم وجوب

(١). کافی، ج ٥/ ص ٥٢١ و وسائل ج ٣/ ص ٢٥

(٢). تفسیر صافی ذیل آیه ٣١ از سوره نور، نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی

(٣). کافی ج ٥/ ص ٥٢١ و وسائل ج ٣/ ص ٢٥

(٤). کافی، ج ٥/ ص ٥٢١ و وسائل ج ٣/ ص ٢٥

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ١٩، ص: ٤٨٣

پوشیدن آنها، و اینها دو مسأله جداگانه می باشند ولی بعداً خواهیم گفت اشکال بیشتر در جواز نظر است نه در عدم وجوب پوشیدن. اگر نظر جایز باشد به طریق اولی پوشیدن واجب نیست. بعداً در این باره بحث خواهیم کرد.

٥. «اسماء» دختر ابو بکر- که خواهر عایشه بود- به خانه پیغمبر اکرم آمد درحالی که جامه های نازک و بدن نما پوشیده بود. رسول اکرم روی خویش را از او برگرداند و فرمود:

يَا اسْمَاءُ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتِ الْمَحِيضَ لَمْ تَصْلُحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَ هَذَا- وَ أَشَارَ إِلَيْ كَفِّهِ وَ وَجْهِهِ.

. ای اسماء! همین که زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر این و این- اشاره فرمود به چهره و قسمت مچ به پایین دست خودش «١» این روایات با نظر ابن عباس و ضحاک و عطا منطبق است نه با نظر ابن مسعود که مدعی بوده است مقصود از زینت ظاهره جامه است.

اساساً نظر ابن مسعود قابل توجیه نیست، زیرا جامه ای که خودبه خود آشکار است جامه رو است نه جامه زیر، و در این صورت معنی ندارد که گفته شود زنان زینتهای خود را آشکار نکنند مگر جامه رو را. جامه رو قابل پوشاندن نیست تا استثنا

شود؛ بر خلاف چیزهایی که در کلمات ابن عباس و ضحاک و عطاست و در روایات شیعه امامیه آمده است؛ اینها اموری است که قابل این هست که دستور پوشانیدن یا نپوشانیدن آنها داده شود.

به هر حال این روایات می‌فهماند که برای زن پوشانیدن چهره و دستها تا مچ واجب نیست، حتی آشکار بودن آرایشهای عادی و معمولی که در این قسمتها وجود دارد نظیر سرمه و خضاب که معمولاً زن از آنها خالی نیست و پاک کردن آنها یک عمل فوق العاده به شمار می‌رود نیز مانعی ندارد.

این مطلب را توضیح می‌دهیم که ما این مسأله را از نظر خودمان بیان می‌کنیم و استنباط خودمان را ذکر می‌نماییم و اما هر یک از آقایان و خانمها از هر کس که تقلید

---

(۱). سنن ابو داود، ج ۲/ ص ۳۸۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۴

می‌کنند عملاً باید تابع فتوای مرجع تقلید خودشان باشند. آنچه ما می‌گوییم با فتوای بعضی از مراجع تقلید تطبیق می‌کند و ممکن است با فتوای بعضی دیگر تطبیق نکند (هرچند فتوای مخالفی وجود ندارد، هرچه هست به اصطلاح احتیاط است نه فتوای صریح). غرض ما از این بحث این است که شما با متون اسلام از نزدیک آشنا شوید و به منطق متین و محکم اسلام مجهز گردید.

همه می‌دانیم امروز قشر عظیمی از اجتماع که به غلط خود را «روشنفکر» معرفی می‌کنند با نظر بدینی به اسلام در مسائل مربوط به زن نگاه می‌کنند، نمی‌دانند اسلام چه گفته است و با فلسفه اجتماعی اسلام آشنا نیستند و لهذا بدینی‌های آنها صددرصد بی‌اساس است. این دسته نه تنها به پیروی از شهوات خود عملاً مقید به حجاب و عفاف نیستند بلکه چون با حجاب اسلامی و منطق آن آشنا نیستند اعتقاد پیدا کرده‌اند که این یک خرافه است، دستوری است که موجب بدبختی بشر است و همین فکر سبب دوری بلکه بیگانگی و خروج آنها از اسلام شده است.

اگر تنها عمل نکردن و پیروی از شهوات بود سهل بود؛ موضوع، موضوع انکار اسلام و بی‌اعتقادی است. شما باید با منطق و فلسفه اجتماعی اسلام از نزدیک آشنا شوید تا بتوانید جواب آن اشخاص را در برخوردها بدهید.

بدیهی است تنها خواندن رساله‌های عملیه و آگاهی بر متون فتواها برای این منظور کافی نیست، بحثی استدلالی، هم از جنبه نقل و هم از جنبه فلسفه اجتماعی لازم است.

این جهت است که این بحث را بر ما ضروری و لازم کرده است و این است محرک ما در بحث استدلالی با بیان ادله و مدارک این مسأله.

اما اینکه زن نسبت به محارم خود تا چه اندازه حق دارد پوشش نداشته باشد، روایات و فتاوی مختلف است. آنچه از یک عده روایات استنباط می‌شود و بر طبق آن نیز بعضی از فقها فتوا داده‌اند این است که از ناف تا زانو از محارم غیر شوهر باید پوشیده شود.

کیفیت پوشش.

بعد از این استئنا این جمله آمده است: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» یعنی می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند. البته روسری خصوصیتی ندارد، مقصود پوشیدن سر و گردن و گریبان است. همان‌طور که قبلاً از

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۵



تفسیر کشف نقل کردیم- دیگران نیز همان‌طور گفته‌اند- زنان عرب معمولاً پیراهنهایی می‌پوشیدند که گریبانهایشان باز بود، دور گردن و سینه را نمی‌پوشانید.

روسریهایی هم که روی سر خود می‌انداختند از پشت سر می‌آویختند (همان طوری که الآن بین مردان عرب متداول است)، قهراً گوشها و بناگوشها و گوشواره‌ها و جلو سینه و گردن نمایان می‌شد. این آیه دستور می‌دهد که باید قسمت آویخته همان روسریها را از دو طرف روی سینه و گریبان خود بیفکنند تا قسمتهای یاد شده پوشیده گردد.

ابن عباس در تفسیر این جمله گفته است:

«تُغَطَّى شَعْرَهَا وَ صَدْرَهَا وَ تَرَائِبُهَا وَ سَوَالِفُهَا» (۱)

یعنی زن مو و سینه و دور گردن و زیر گلوی خود را بپوشاند.

این آیه حدود پوشش را مشخص می‌کند. در ذیل این آیه شیعه و سنی روایت کرده‌اند که:

«روزی در هوای گرم مدینه زنی جوان و زیبا درحالی که طبق معمول روسری خود را به پشت گردن انداخته و دور گردن و بناگوشش پیدا بود از کوچه عبور می‌کرد.

مردی از اصحاب رسول خدا از طرف مقابل می‌آمد. آن منظره زیبا سخت نظر او را جلب کرد و چنان غرق تماشای آن زیبا شد که از خودش و اطرافش غافل گشت و جلو خودش را نگاه نمی‌کرد. آن زن وارد کوچه‌ای شد و جوان با چشم خود او را دنبال می‌کرد. همان‌طور که می‌رفت ناگهان استخوان یا شیشه‌ای که از دیوار بیرون آمده بود به صورتش اصابت کرد و صورتش را مجروح ساخت. وقتی به خود آمد که خون از سر و صورتش جاری شده بود. با همین حال به حضور رسول اکرم رفت و ماجرا را به عرض رساند. اینجا بود که آیه مبارکه نازل شد: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ الی آخر (۲)»

(۱). مجمع البیان، ذیل آیه ۳۱ سوره نور

(۲). کافی ج ۵/ ص ۵۲۱ و وسائل ج ۳/ ص ۲۴ و تفسیر صافی و تفسیر دُرِّ المنتور سیوطی ج ۵/ ص ۴۰ ذیل همین آیه.

این نکته باید یادآوری شود که معمولاً این حدیث که از جریان باز بودن بناگوش و دور گردن زنی و نگاه‌های شهوت‌آلود و عمدی مردی حکایت می‌کند در کتب اهل حدیث و مفسرین به عنوان شأن نزول آیه «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا...» آورده می‌شود و در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که با آیه «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» سرو کاری ندارد و حال آنکه این دو آیه با هم نازل شده‌اند و همچنان که آیه اول تکلیف نگاه مرد را روشن می‌کند آیه دوم به مفاد «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» تکلیف زنان را روشن می‌کند. ظاهراً به همین جهت است که در تفسیر صافی این حدیث را ذیل آیه دوم نقل کرده است. استدلال ما بدین حدیث در اینجا نیز بر همین اساس است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۶

این ترکیب لغوی یعنی ترکیب لغت «ضرب» با لغت «علی» این معنی را می‌رساند که چیزی را بر روی چیز دیگر قرار دهند به طوری که مانع و حاجبی بر او شمرده شود.

در تفسیر کشف می‌گوید:

ضَرَبَتْ بِخُمَارِهَا عَلٰی جَبِيْهَا كَقَوْلِكَ ضَرَبْتُ يَدِي عَلٰی الْحَائِطِ اِذَا وَضَعْتُهَا عَلَيْهِ ..

این تعبیر نظیر این است که بگوئیم دست خود را روی دیوار گذاشتیم.

ایضاً در کشف در ذیل آیه ۱۱ از سوره کهف که این ترکیب لغوی در آنجا آمده است و می‌فرماید: «فَضَرَبْنَا عَلٰی اَذَانِهِمْ»

می گوید:

أَيُّ ضَرْبِنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مَنْ أَنْ تَسْمَعَ ..

یعنی بر روی گوشهای آنها پرده‌ای قرار دادیم که نشنوند.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث می گوید:

«زنان مأمور شده‌اند که روسریهای خود را بر روی سینه خود بپوشانند تا دور کردن آنان پوشیده شود. گفته شده است که قبلاً دامنه روسریها را به پشت سر می‌افکندند و سینه‌هایشان پیدا بود. کلمه «جیوب» (گریبانها) کنایه است از سینه‌ها، زیرا گریبانهاست که روی سینه‌ها را می‌پوشاند. و گفته شده است که از آن جهت این دستور رسیده است که زنان موها و گوشواره‌ها و گردنهای خویش را بپوشانند.

ابن عباس در ذیل این آیه گفته است: زن باید موی و سینه و دور گردن و زیر گلوی خویش را بپوشاند.».

تفسیر صافی نیز بعد از ذکر جمله «وَلْيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» می گوید: «برای اینکه گردن‌ها پوشیده شود.».

به هر حال منظور این است که این آیه در کمال صراحت حدود پوشش لازم را

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۷

بیان می کند. مراجعه به تفاسیر و روایات اعم از شیعه و سنی و مخصوصاً روایات شیعه کاملاً مطلب را روشن می کند و جای تردید در مفهوم آیه باقی نمی گذارد.

استثنای دوم:

«وَلَا يُدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ الْخ» یعنی زینتهای خود را آشکار نکنند مگر برای شوهران و ...

استثنای اول مقداری از زینت را که نمایان بودن آن نسبت به عموم افراد جایز است معین کرد، اما این استثنا اشخاص معینی را نام می برد که آشکار نمودن مطلق زینت برای آنان جایز است. در استثنای اول دایره مورد استثنا از نظر مواضع تنگتر و از نظر افراد وسیعتر است و در استثنای دوم برعکس است.

غالب این اشخاص که در آیه نام برده شده‌اند همان کسانی هستند که در اصطلاح فقه به نام «محارم» خوانده می شوند و از این قرارند:

۱. لِبُعُولَتِهِنَّ - شوهران.

۲. أَوْ آبَائِهِنَّ - پدران.

۳. أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ - پدر شوهران.

۴. أَوْ أَبْنَائِهِنَّ - پسران.

۵. أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ - پسر شوهران.

۶. أَوْ إِخْوَانِهِنَّ - برادران.

۷. أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ - پسر برادران.

۸. أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ - پسر خواهران.

۹. أَوْ نِسَائِهِنَّ - زنان.

۱۰. أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ - مملوکان.

۱۱. أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ - طفیلیانی که کاری با زن ندارند.

۱۲. أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ - کودکانی که از امور جنسی بی‌خبرند یا توانایی کار زناشویی ندارند.

در موارد ذکر شده تنها چهار مورد اخیر قابل بحث است:

الف. زنان (نِسَائِهِنَّ).

در این کلمه سه احتمال داده شده است:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۸

۱. اینکه مراد زنان مسلمان هستند. مفهوم آیه بنا بر این قول این است که زنان غیر مسلمان نامحرم می‌باشند و زن مسلمان باید خود را از ایشان بپوشاند.

۲. اینکه مراد مطلق زنان است خواه مسلمان یا غیر مسلمان.

۳. اینکه مراد زنهایی است که در خانه هستند مانند زنان خدمتکار. مفهوم این تفسیر این است که هر زنی به غیر از زنان داخل خانه به سایر زنان نامحرم است. این احتمال به کلی مردود است زیرا یکی از مسلمات و ضروریات اسلام این است که زن به زن محرم است.

احتمال دوم نیز ضعیف است زیرا که در این احتمال نکته‌ای برای اضافه «نساء» به ضمیر وجود ندارد ولی طبق احتمال اول نکته این اضافه این است که زنان کفار بیگانه هستند و از خودشان نمی‌باشند.

حقیقت این است که احتمال اول قویترین احتمالات است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده که برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان یهودیه یا نصرانیه منع کرده است.

در این روایات استناد شده است به اینکه زنان غیر مسلمان ممکن است زیبایی زنان مسلمان را برای شوهران یا برادران خود توصیف کنند:

لَأَنَّهُنَّ قَدْ يَصِفْنَ لَأَزْوَاجِهِنَّ وَ أَخَوْتِهِنَّ.

. باید توجه داشت که در اینجا مسأله‌ای وجود دارد و آن این است که برای هیچ زن مسلمان جایز نیست که محاسن یعنی زیباییهای زن دیگر را برای شوهر خود توصیف کند. وجود این تکلیف زنان مسلمان را در برابر یکدیگر تأمین می‌دهد، ولی در مورد زنان غیر مسلمان اطمینان نیست، ممکن است آنان برای مردان خود از وضع زنان مسلمان سخن بگویند. لهذا به زنان مسلمان دستور داده شده است که خود را از ایشان بپوشانند. ولی البته آیه صراحت کامل ندارد به اینکه ظاهر کردن زینتها و زیباییها در برابر آنها حرام است. لهذا با قرائن و دلائل دیگر ممکن است گفته شود که این عمل مکروه است. فقها معمولاً در این مسأله قائل به وجوب پوشش زن نسبت به زنان غیر مسلمان نیستند و تنها به کراهت بی‌پوشی فتوا می‌دهند.

ب. بردگان و مملوکان (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

در این جمله دو احتمال است: یکی اینکه مراد خصوص کنیزان است و دیگر اینکه مراد مطلق مملوک است و شامل غلامان نیز می‌باشد. در اینجا نیز روایات مؤید

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۸۹

تفسیر دوم است ولی فتوای فقها با آن هماهنگی ندارد.

در روایت است که مردی از مردم عراق - که به واسطه مجاورت با ایران معمولاً در این مسائل سختگیرتر بودند - آمد به مدینه و به حضور امام صادق علیه السلام مشرف شد. به مناسبتی سخن از مردم مدینه به میان آمد و آن مرد اعتراض کرد و گفت اینها زنان خود را همراه غلامان می‌فرستند و احیاناً زنان هنگامی که می‌خواهند سوار شوند به کمک غلامان سوار می‌شوند،

مثلاً دست روی شانه غلامان می گذارند و سوار می شوند. امام صادق فرمود این کار مانعی ندارد، و آنگاه آیه ۵۶ از سوره احزاب را که مفید همین معنی است قرائت فرمود: «لَا جُنَاحَ عَلَیْهِمْ فِیْ اَبَائِهِمْ وَ لَا اَبْنَائِهِمْ وَ لَا اِخْوَانِهِمْ وَ لَا اَبْدَانٍ اَخْوَانِهِمْ وَ لَا اَسْبَابِهِمْ وَ لَا اَسْبَابِهِمْ» یعنی بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان و مملوکهایشان باکی نیست ... (۱)

به طور کلی بردگان اعم از جنس زن یا مرد از نظر اسلام در بسیاری از احکام استثنایی دارند. مثلاً از نظر خود پوشش و حرمت نظر، کنیزان با زنان آزاد فرق می کنند. بر کنیزان واجب نیست که سرهای خود را بیوشانند و حال آنکه بر زنان آزاد لازم است سر خود را بیوشانند. ظاهراً سر مطلب خدمتکاری آنهاست. علی هذا بعید نیست که غلامان نیز چنین استثنائی داشته باشند.

ولی همچنانکه گفتیم از نظر فتوای فقها این حکم بعید است اما از طرف دیگر حمل جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» به خصوص کنیزان نیز بسیار مستبعد است.

اگر بخواهیم استثنای مملوک را منحصر به کنیزان بدانیم باید بگوییم زنان آزاد بر یکدیگر مطلقاً محرم می باشند ولی کنیزان برای زنان آزاد محرم نیستند مگر زنان آزادی که مالک این کنیزان می باشند. و وقتی این مطلب را هم بدین فتوا اضافه کنیم که بسیاری از فقها پوشش را برای کنیز حتی نسبت به مردان بیگانه واجب ندانسته اند نتیجه خیلی عجیب خواهد بود، زیرا نتیجه این است که کنیز بر همه مردان محرم است و زنان آزاد بر کنیزان نامحرم می باشند، یعنی کنیز کاملاً در حکم یک مرد است. البته چنین چیزی درست نیست.

(۱). کافی ج ۵/ ص ۵۳۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۰

ج. طفیلیانی که نیازی به زن ندارند (التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَابِ).

قدر مسلم، این جمله دیوانگان و افراد بله را که دارای شهوت نیستند و جاذبه ای را که در زن است درک نمی کنند شامل می گردد. بعضیها عمومیت بیشتری در آیه قائل شده اند و آن را شامل خواجگان حرم سرا نیز دانسته اند به استناد اینکه خواجگان نیز حاجتی به زن ندارند.

محرم دانستن خواجگان و آوردن آنان به حرم سراها در زمانهای قدیم بر اساس همین فتوا بوده است.

برخی دیگر در آیه تعمیم بیشتری داده اند و گفته اند شامل فقرا و مساکین نیز می باشد، یعنی کسانی که وضع خاص آنان و شرایط آنان طوری است که در این عوالم نیستند. کسی که برای نانش معطل است و به خاطر لقمه نانی به دنبال آن می دود و مخصوصاً با فاصله طبقاتی ای که بین آن دو وجود دارد هرگز به فکر مسائل جنسی نخواهد بود.

ولی حقیقت این است که این اندازه توسعه در مفهوم آیه بسیار بعید است. قدر مسلم همان طبقه اول است و اگر بیشتر تعمیم دهیم حد اکثر این است که طبقه دوم را مشمول آیه بدانیم.

د. کودکانی که از امور جنسی بی خبرند یا توانایی ندارند (الطُّفُلِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرُوا عَلَیْ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ).

این قسمت را نیز دو جور می توان تفسیر کرد. کلمه «لَمْ يَظْهَرُوا» از ماده «ظهور» است و با کلمه «عَلَى» متعدی شده است. ممکن است ترکیب این دو کلمه مفهوم «اطلاع» را بدهد. پس معنی چنین می شود: کودکانی که بر امور نهانی زنان آگاه نیستند. و ممکن است مفهوم «غلبه و قدرت» را بدهد، پس معنی چنین می شود:

کودکانی که بر استفاده از امور نهانی زنان توانایی ندارند.

طبق احتمال اول مراد بچه‌های غیر ممیز هستند که قدرت تشخیص این گونه مطالب را ندارند. اما طبق احتمال دوم مقصود بچه‌هایی است که قدرت بر امور جنسی ندارند یعنی غیر بالغ می‌باشند هر چند ممیز بوده باشند. طبق احتمال دوم اطفالی که همه چیز می‌فهمند و نزدیک به حد بلوغ می‌باشند ولی بالغ نمی‌باشند جزء استثناها هستند. فتوای فقها نیز بر طبق این تفسیر است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۱

در دنباله آیه می‌فرماید: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» یعنی زنان به منظور آشکار ساختن زینتهای پنهان خود پای بر زمین نکوبند.

زنان عرب معمولاً خلخال به پا می‌کردند و برای اینکه بفهمانند خلخال قیمتی به پا دارند پای خود را محکم بر زمین می‌کوفتند. آیه کریمه از این کار هم نهی فرمود.

از این دستور می‌توان فهمید که هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد مانند استعمال عطرهاى تند و همچنین آرایشهای جالب نظر در چهره ممنوع است.

به طور کلی زن در معاشرت نباید کاری بکند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان نامحرم گردد.

جمله آخر آیه چنین است: وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ..

همه به سوی خدا بازگشت کنید، باشد که رستگار گردید. ذاب قرآن این است که در پایان دستورها مردم را به خدا متوجه می‌سازد تا در به کار بستن فرمانهای او سهل انگار نباشند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۲

## آیات دیگر

آیات ۵۸، ۵۹، ۶۰ سوره نور نیز مربوط به همین مباحث است. تفسیر آنها را نیز ذکر می‌کنیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسِيَرَتَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسِيَرُوا كَمَا أَصَابَكُمْ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰)..

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بایست مملوکهای شما و کودکان نابالغ شما در سه وقت اجازه دخول بگیرند: پیش از نماز صبح، و هنگام نیمروز که جامه‌های خویش می‌نهد، و بعد از نماز عشاء (که آماده خواب می‌شوید). این سه وقت، خلوت شماست. در غیر این سه وقت بر شما و بر آنان باکی نیست (که بی‌اجازه وارد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۳

شوند). آنها و شما زیاد بر یکدیگر می‌گذرید. خداوند آیات را چنین بیان می‌کند.

خداوند دانا و حکیم است.

و چون کودکان شما به حد بلوغ رسیدند باید مانند دیگران اجازه ورود بگیرند.

خداوند آیات خویش را چنین بیان می‌کند. خداوند دانا و حکیم است.

زنان بازنشسته که امید ازدواج ندارند باکی نیست در حالی که خود را به زیوری نیاراسته‌اند و قصد خودنمایی ندارند جامه خویش به زمین نهند، و اگر از این نیز خودداری کنند برایشان بهتر است. خداوند شنوا و داناست.

در این آیات دو استثناء، یکی برای قانون کسب اجازه در وقت ورود در اتاق دیگران و دیگر برای قانون پوشش زنان ذکر شده است. آیه اول و دوم راجع به استثنای اول و آیه سوم راجع به استثنای دوم است.

قبلاً این دستور را شرح دادیم که هر کس می‌خواهد وارد محل خلوت دیگری شود باید اعلام کند و با کسب اجازه وارد شود، و گفتیم این دستور حتی در مورد محارم نزدیک مانند پسر نسبت به مادر، و پدر نسبت به دختر نیز جاری است. در این آیات دو طبقه از این دستور استثنا شده‌اند. برای این دو طبقه اجازه خواستن فقط در سه نوبت لازم شمرده شده است و در اوقات دیگر لازم دانسته نشده است. این دو طبقه عبارتند از:

۱. الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ - مملوکان شما.

۲. الَّذِينَ لَمْ يَلْبُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ - کودکان نابالغ شما.

سه نوبتی که این دو دسته باید اجازه بخواهند عبارت است از: پیش از نماز صبح، و هنگام نیمروز که افراد به خاطر گرما لباس رو را از تن درآورده استراحت می‌کنند، و بعد از نماز عشاء که هنگام رفتن به رختخواب است.

در این مواقع معمولاً زن یا مرد در لباس غیر عادی هستند و چون تازه از خواب برخاسته‌اند (قبل از نماز صبح) و یا تازه می‌خواهند به خواب روند (بعد از نماز عشاء) و یا در حال استراحتند (وقت ظهر) معمولاً با لباس خواب بسر می‌برند. در چنین اوقاتی مملوکان و پسران نابالغ باید با کسب اجازه وارد اتاق شوند ولی در مواقع دیگر به علت احتیاج به رفت و آمدهای مکرر (طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) استیذان لازم نیست. در این آیات سه نکته جلب توجه می‌کند:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۴

۱. اینکه «الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» با موصولی که برای جمع مذکر است (الَّذِينَ) ذکر شده است و حتماً شامل غلامان می‌باشد چنانکه در تفاسیر و روایات نیز تصریح شده است. از آن جمله روایتی است در کافی از حضرت صادق علیه السلام:

قَالَ: هِيَ خَاصَّةٌ فِي الرَّجَالِ دُونَ النِّسَاءِ. قِيلَ: فَالنِّسَاءُ يَسْتَأْذِنْنَ فِي هَذِهِ الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ يَدْخُلْنَ وَيَخْرُجْنَ «۱»

. این دستور (اجازه خواستن در سه نوبت) مخصوص مردان است. سؤال شد که آیا زنان باید اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، همین طور می‌آیند و می‌روند.

اینکه غلامان در غیر این سه نوبت حق دارند بدون اجازه وارد اتاق زن شوند خود دلیل بر این است که غلامان نیز وضع استثنائی دارند، و این خود شاهدی قوی می‌باشد بر اینکه در آیه پوشش هم که قبلاً تفسیر کردیم جمله «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ\*» شامل غلامان نیز می‌باشد. حتی در آیه‌ای که فعلاً مورد بحث است تعبیر به «مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» شده است (با ضمیر مذکر) یعنی لازم نیست که برده، مملوک خود زن باشد.

در اینجا نباید اعتراض کرد که اکنون رسم بردگی منسوخ شده است و برده‌ای وجود ندارد و پافشاری در این بحثها بی‌ثمر است، زیرا اولاً روشن شدن نظر اسلام در این مسائل ما را به هدف کلی این قوانین که برخی از آنها مورد ابتلا نیز می‌باشد بهتر واقف می‌سازد، و ثانیاً اگر فقیه متهووری جرأت کند چه بسا حکم غلامان را از راه ملاک و مناط، به موارد مشابه آن از قبیل خدمتکاران بتواند تعمیم دهد.

۲. از جمله «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» فهمیده می‌شود: رمز اینکه در مورد غلامان و پسران نابالغ اجازه خواستن واجب نیست این است که وجوب استیذان اینها به واسطه تکرر آمد و شد موجب حرج و واقع شدن در مضیقه است. درحقیقت اباحه در این موارد نیز از این باب است که تکلیف موجب دشواری می‌شده است نه از این جهت که تکلیف ملاک ندارد.

ما معتقدیم که سایر استثنایهای باب پوشش مثلاً استثنای وجه و کفین و همچنین استثنای محارم نیز از همین قبیل است. قبلاً در این باره بحثی شد. به زودی دوباره

(۱). کافی ج ۵ / ص ۵۲۹

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۵

مشروحتر بحث خواهیم کرد.

۳. اطفالی که در این آیه مکلف شده‌اند که مانند مردان بزرگ در سه نوبت اجازه بگیرند اطفالی هستند که به حد بلوغ نرسیده‌اند. بنابراین اطفال نابالغ و لو ممیز و نزدیک به بلوغ، در غیر سه وقتی که آیه تعیین شده است می‌توانند بدون کسب اجازه وارد خلوتگاه شوند.

این آیه علی‌الظاهر می‌تواند قرینه باشد که مقصود از جمله «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» که در آیه پوشش آمده است و قبلاً دو احتمال در معنی آن دادیم اطفال نابالغ است نه اطفال غیر ممیز. و اما استثنائی که درباره مسأله پوشش است: «وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ...». این سومین استثناست در مسأله پوشش. استثنای اول و دوم در آیه ۳۱ همین سوره و استثنای سوم در این آیه آمده است. در اینجا می‌فرماید:

«زنان از پا افتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند می‌توانند لباس روی خود را بر زمین نهند مشروط بر اینکه نخواهند خودنمایی و خودآرایی بکنند. در عین حال اگر جانب عفاف را رعایت کنند و خود را پوشیده دارند بهتر است و خدا شنوا و داناست.» مقصود از «قواعد» کیانند؟ مقصود زنان سالخورده‌ای هستند که از جنبه زن بودن بازنشسته شده‌اند، یعنی دیگر مطلوب مرد- از نظر جنسی- واقع نمی‌شوند و لذا امیدی به ازدواج ندارند. ممکن است طمع داشته باشند ولی امید ندارند. جمله «أَنْ يَضَعْنَ لِجَبْهَتِهِنَّ» می‌فهماند که زن دو نوع لباس دارد: یکی لباس بیرون و دیگر لباس داخل منزل. آنچه رخصت داده شده است این است که زنان سالخورده می‌توانند لباس رو را دربیابورند ولی در عین حال به آنها اجازه خودنمایی و خودآرایی داده نشده است.

در روایات اسلامی حدود برداشتن پوشش برای زنان سالخورده تعیین گردیده است و ذکر شده که جایز است روسری خود را بردارند:

الْحَلْبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَرَأَ \* «أَنْ يَضَعْنَ لِجَبْهَتِهِنَّ» قَالَ: الْخِمَارُ وَالْجِلْبَابُ.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۶

قُلْتُ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ، غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزِينَةٍ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَهُوَ خَيْرٌ لَهَا (۱)

. عبید الله حلبی گفت که امام صادق فرمود مقصود از «أَنْ يَضَعْنَ لِجَبْهَتِهِنَّ» روسری و چهارقد است.

گفتم جلو هر کس که بود؟ فرمود جلو هر کس که بود اما به شرط اینکه ساده باشد و نخواهد خودآرایی و خودنمایی کند.

از جمله «وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» می‌توان یک قانون کلی استنباط کرد و آن این است که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و ستر را بیشتر مراعات کند پسندیده‌تر است و رخصتهای تسهیلی و ارفاقی که به حکم ضرورت درباره‌ی وجه و کفین و غیره داده شده است این اصل کلی اخلاقی و منزلی را نباید از یاد ببرد.

(۱). کافی ج ۵/ص ۵۲۲، وسائل ج ۳/ص ۲۵ و ۲۶

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۷

### همسران پیغمبر

آیات اصلی مربوط به وظیفه پوشش همان آیات سوره نور بود که بیان شد. آیاتی چند هم در سوره احزاب است که می‌توان آنها را در حاشیه این مطلب ذکر کرد.

قسمتی از این آیات مربوط است به زنان رسول خدا و قسمت دیگر دستورهایی است که درباره حفظ حریم عفاف وارد شده است. اما قسمت اول:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲) وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ....

در این دو آیه مخاطب، زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند:

«ای زنان پیغمبر! شما همچون سایر زنان نیستید اگر پرهیزکار باشید. مواظب باشید که در سخن نرمش زنانه و شهوت آلود به کار نبرید که موجب طمع بیمار دلان گردد. به خوبی و شایستگی سخن بگویید. در خانه‌های خویشتن قرار بگیرید و مانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمایی و خودآرایی از خانه بیرون نشوید.»

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۸

مقصود از این دستور زندانی کردن زنان پیغمبر در خانه نیست، زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنان خود را با خود به سفر می‌برد و آنان را از بیرون شدن از خانه منع نمی‌فرمود. مقصود از این دستور آن است که زن به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشود و مخصوصاً در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این وظیفه سنگینتر و مؤکدتر است.

آیه ۵۳ سوره احزاب چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَظِيرِ بْنِ إِزَاهَ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسَ بَيْنَ لِحْدَيْهِ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا..

عربهای مسلمان بی‌پروا وارد اتاقهای پیغمبر می‌شدند؛ زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سر زده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید، و اگر برای صرف غذا دعوت شدید به موقع بیایید و بعد هم برخیزید و بروید و به قصه گویی و صحبتهای متفرقه وقت نگیرید، زیرا این امور پیغمبر را ناراحت می‌کند و او شرم می‌کند شما را از



خانه خود بیرون کند ولی خدا از شما شرم نمی‌کند. و ثانیاً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیغمبر بگیرید، از پشت پرده بخواید بدون اینکه داخل اتاق شوید. این کارها برای پاکیزگی دل شما و دل آنها بهتر است. شما نباید پیغمبر را آزار دهید و نه زنان او را پس از درگذشت پیغمبر به زنی بگیرید، که این کارها در نزد خدا بزرگ است.

در این آیه کلمه «حجاب» ذکر شده است. همان طوری که قبلاً گفتیم در کلمات قدما هر جا سخن از آیه حجاب است مقصود همین آیه است. دستور حجاب که در این آیه است غیر از دستور «پوشش» است که مورد بحث ما می‌باشد. دستوری که در این آیه ذکر شده است راجع به سنن خانوادگی و رفتاری است که انسان باید در خانه دیگران داشته باشد. طبق این دستور مرد نباید وارد جایگاه زنان شود، بلکه اگر چیزی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۴۹۹

می‌خواهد و مورد احتیاج اوست باید از پشت دیوار صدا بزند. این مسأله ربطی به بحث «پوشش» که در اصطلاح فقه نیز تحت عنوان «ستر» نه «حجاب» نامیده می‌شود ندارد.

جمله «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» مانند جمله «وَ أَنْ يَسْتَغْفِرَنَّ خَيْرٌ لَّهُنَّ» که در آیه ۶۰ از سوره نور آمده است دلالت می‌کند که هر اندازه مرد و زن جانب ستر و پوشش و ترک برخوردهایی که مستلزم نظر است رعایت نمایند به تقوا و پاکی نزدیکتر است.

همان طور که گفتیم رخصتهای تسهیلی و ارفاقی که به حکم ضرورت داده شده است نباید رجحان اخلاقی ستر و پوشش و ترک نظر را از یاد ببرد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۰

## حریم عفاف

آیه ۵۹-۶۰ سوره احزاب چنین است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكْ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالدِّينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) ..

ای پیغمبر! به همسران و دختران و به زنان مؤمنین بگو که جلبابهای (روسریها) خویش را به خود نزدیک سازند. این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند نزدیکتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در شهر نگرانی به وجود می‌آورند، از کارهای خود دست برندارند ما تو را علیه ایشان خواهیم برانگیخت. در آن وقت فقط مدت کمی در مجاورت تو خواهند زیست.

در این آیه دو مطلب را باید مورد دقت قرار داد: یکی اینکه «جلباب» چیست و نزدیک کردن آن یعنی چه؟ دیگر اینکه آنچه به عنوان علت و فایده این دستور ذکر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۱

شده که «شناخته شوند و مورد آزار واقع نشوند» چه معنی دارد؟

اما مطلب اول: در اینکه جلباب چه نوع لباسی را می‌گویند کلمات مفسرین و لغویین مختلف است و به دست آوردن معنای

صحیح کلمه دشوار می باشد.

در المنجد می نویسد:

الْجِلْبَابُ: الْقَمِيصُ أَوْ الثَّوْبُ الْوَاسِعُ ..

جلباب پیراهن یا لباس گشاد است.

در مفردات راغب که کتاب دقیق و معتبری است و مخصوص شرح لغت‌های قرآن نگاشته شده است می گوید:

«الْجِلْبَابُ: الْقَمِيصُ وَ الْخُمُرُ» (یعنی پیراهن و روسری).

قاموس می گوید:

وَ الْجِلْبَابُ كَسِرْدَابٍ وَ سِنِمَارٍ الْقَمِيصُ وَ ثَوْبٌ وَاسِعٌ لِلْمَرْأَةِ دُونَ الْمَلْحَفَةِ أَوْ مَا تُغَطِّي بِهِ ثِيَابَهَا مِنْ فَوْقٍ كَالْمَلْحَفَةِ، أَوْ هُوَ الْخِمَارُ ..

جلباب عبارت است از پیراهن و یک جامه گشاد و بزرگ کوچکتر از ملحفه و یا خود ملحفه (چادر مانند) که زن به وسیله آن

تمام جامه‌های خویش را می پوشد، یا چارقد.

در لسان العرب می نویسد:

الْجِلْبَابُ ثَوْبٌ أَوْسَعُ مِنَ الْخِمَارِ دُونَ الرِّدَاءِ تُغَطِّي بِهِ الْمَرْأَةُ رَأْسَهَا وَ صَدْرَهَا ..

جلباب جامه‌ای است از چارقد بزرگتر و از عبا کوچکتر. زن به وسیله آن سر و سینه خود را می پوشاند.

عبارت کشف نیز قریب به همین است و در تفسیر مجمع البیان آنجا که لغت را معنی می کند می گوید:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۲

الْجِلْبَابُ خِمَارٌ الْمَرْأَةِ الَّذِي يُغَطِّي رَأْسَهَا وَ وَجْهَهَا إِذَا خَرَجَتْ لِحَاجَةٍ ..

جلباب عبارت است از روسری‌ای که در موقع خروج از منزل به کار برده می شود و سر و صورت را با آن می پوشانند.

ولی ضمن تفسیر آیه می گوید:

إِنِّي قُلْتُ لَهُمْ لَوْلَا فَلَيْسَتْ رَوْنٌ مَوْضِعَ الْجَيْبِ بِالْجِلْبَابِ وَ هُوَ الْمَلَأَةُ الَّتِي تَشْتَمِلُ بِهَا الْمَرْأَةُ ..

مقصود این است که با روپوشی که زن به خود می گیرد محل گریبان را بپوشاند.

بعد می گوید:

«و گفته شده است که جلباب همان چارقد است و مقصود آیه این است که زنان آزاد در وقت بیرون رفتن پیشانیها و سرها را

پوشانند.»

چنانکه ملاحظه می فرمایید معنی «جلباب» از نظر مفسران چندان روشن نیست.

آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که در اصل لغت کلمه «جلباب» شامل هر جامه وسیع می شده است ولی غالباً در مورد

روسریهایی که از چارقد بزرگتر و از ردا کوچکتر بوده است به کار می رفته است. ضمناً معلوم می شود دو نوع روسری برای

زنان معمول بوده است: یک نوع روسریهای کوچک که آنها را «خمار» یا «مقنعه» می نامیده‌اند و معمولاً در داخل خانه از آنها

استفاده می کرده‌اند. نوع دیگر روسریهای بزرگ که مخصوص خارج منزل بوده است. این معنی با روایاتی که در آنها لفظ

«جلباب» ذکر شده است نیز سازگار است، مانند روایت عبید الله حلبی که در تفسیر آیه ۶۰ سوره نور نقل کردیم. مضمونش

این بود که در مورد زنان سالخورده جایز است خمار و جلباب را کنار بگذارند و نگاه به موی آنها مانعی ندارد. از این جمله

فهمیده می شود که جلباب وسیله پوشانیدن موی سر بوده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۳

همچنین در روایات دیگر در کافی (۱) در تفسیر همان آیه وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «  
الْخِمَارُ وَالْجِلْبَابُ إِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مُسِنَّةً

» یعنی وقتی زن سالخورده‌ای باشد جایز است چارقد و روسری را زمین بگذارد.

بنابراین مقصود از نزدیک ساختن جلباب، پوشیدن با آن می‌باشد؛ یعنی وقتی می‌خواهند از خانه بیرون بروند روسری بزرگ خود را با خود بردارند. البته معنی لغوی نزدیک ساختن چیزی، پوشانیدن با آن نیست بلکه از مورد چنین استفاده می‌شود. وقتی که به زن بگویند جامه‌ات را به خود نزدیک کن مقصود این است که آن را رها نکن، آن را جمع و جور کن، آن را بی‌اثر و بی‌خاصیت رها نکن و خود را با آن بپوشان.

استفاده زنان از روپوشهای بزرگ که بر سر می‌افکنده‌اند دو جور بوده است: یک نوع صرفاً جنبه تشریفاتی و اسمی داشته است همچنانکه در عصر حاضر بعضی بانوان چادری را می‌بینیم که چادر داشتن آنها صرفاً جنبه تشریفاتی دارد. با چادر هیچ جای بدن خود را نمی‌پوشانند، آن را رها می‌کنند. وضع چادر سرکردنشان نشان می‌دهد که اهل پرهیز از معاشرت با مردان بیگانه نیستند و از اینکه مورد بهره‌برداری چشمها قرار بگیرند ابا و امتناعی ندارند. نوع دیگر برعکس بوده و هست: زن چنان با مراقبت جامه‌های خود را به خود می‌گیرد و آن را رها نمی‌کند که نشان می‌دهد اهل عفاف و حفاظ است. خودبه خود دور باشی ایجاد می‌کند و ناپاک‌دلان را مأیوس می‌سازد. بعداً خواهیم گفت که تعلیلی که در ذیل جمله آمده است مؤید همین معنی است.

و اما مطلب دوم یعنی بحث در علتی که برای این دستور ذکر شده است:

مفسرین گفته‌اند: گروهی از منافقین اوایل شب که هوا تازه تاریک می‌شد در کوچه‌ها و معابر مزاحم کنیزان می‌شدند. البته برای کنیزان چنانکه قبلاً گفتیم پوشانیدن سر واجب نبوده است. گاهی از اوقات این جوانان مزاحم و فاسد متعرض زنان آزاد نیز می‌شدند و بعد مدعی می‌شدند که ما نفهمیدیم آزاد زن است و پنداشتیم کنیز است.

لذا به زنان آزاد دستور داده شد که بدون جلباب یعنی درحقیقت بدون لباس کامل از خانه خارج نشوند تا کاملاً از کنیزان تشخیص داده شوند و مورد مزاحمت و اذیت قرار نگیرند.

(۱). کافی ج ۵ / ص ۵۲۲

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۴

بیان مذکور خالی از ایراد نیست، زیرا چنین می‌فهماند که مزاحمت نسبت به کنیزان مانعی ندارد و منافقین آن را به عنوان عذری مقبول برای خود ذکر می‌کرده‌اند، در حالی که چنین نیست. اگر چه پوشانیدن موی سر بر کنیزان واجب نبوده است و شاید رمز آن هم این بوده که وضع کنیز معمولاً جالب و تحریک‌آمیز نیست و مورد رغبت کسی واقع نمی‌شود و به علاوه کارشان خدمت بوده چنانکه قبلاً اشاره کردیم، ولی در هر حال این مزاحمتها حتی در مورد کنیزان نیز گناه محسوب می‌شده است و منافقین نمی‌توانسته‌اند کنیز بودن را عذر خود قلمداد کنند.

احتمال دیگری که در معنای این جمله داده شده این است که وقتی زن پوشیده و سنگین از خانه بیرون رود و جانب عفاف و پاکدامنی را رعایت کند افراد فاسد و مزاحم جرأت نمی‌کنند متعرض آنها شوند.

بنا به احتمال اول معنی جمله «ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِينِ» این است که بدین وسیله شناخته می‌شوند که آزادند نه کنیز، پس مورد آزار و تعقیب جوانان قرار نمی‌گیرند. ولی بنا به احتمال دوم معنی جمله این است که بدین وسیله شناخته می‌شوند

که زنان نجیب و عقیف می‌باشند و بیماردلان از اینکه به آنها طمع ببندند چشم می‌پوشند زیرا معلوم می‌شود اینجا حریم عفاف است، چشم طمع کور و دست خیانت کوتاه است.

در این آیه حدود پوشش بیان نشده است. از این آیه نمی‌توان فهمید که آیا پوشیدن چهره لازم است یا نه. آیه‌ای که متعرض حدود پوشش است آیه ۳۱ سوره نور است که قبلاً درباره آن بحث شد.

مطلبی که از این آیه استفاده می‌شود و یک حقیقت جاودانی است این است که زن مسلمان باید آنچنان در میان مردم رفت و آمد کند که علائم عفاف و وقار و سنگینی و پاکی از آن هویدا باشد و با این صفت شناخته شود، و در این وقت است که بیماردلان که دنبال شکار می‌گردند از آنها مأیوس می‌گردند و فکر بهره‌کشی از آنها در مخیله‌شان خطور نمی‌کند. می‌بینیم که جوانان ولگرد همیشه متعرض زنان جلف و سبک و لخت و عریان می‌گردند. وقتی که به آنها اعتراض می‌شود که چرا مزاحم می‌شوی، می‌گویند اگر دلش این چیزها را نخواهد با این وضع بیرون نمی‌آید.

این دستور که در این آیه آمده است مانند دستوری است که در بیست و پنج آیه قبل از این آیه خطاب به زنان رسول خدا وارد شده است: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۵

اللَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» یعنی در سخن گفتن رقت زنانه و شهوت‌آلود که موجب تحریک طمع بیماردلان می‌گردد به کار نبرید. در این آیه دستور وقار و عفاف در کیفیت سخن گفتن را بیان می‌کند و در آیه مورد بحث دستور وقار در رفت و آمد را. ما قبلاً گفتیم که حرکات و سکنتان انسان گاهی زباندار است. گاهی وضع لباس، راه رفتن، سخن گفتن زن معنی‌دار است و به زبان بی‌زبانی می‌گوید دلت را به من بده، در آرزوی من باش، مرا تعقیب کن. گاهی برعکس با بی‌زبانی می‌گوید دست تعرض از این حریم کوتاه است.

به هر حال آنچه از این آیه استفاده می‌شود این است، نه کیفیت خاصی برای پوشش. از نظر کیفیت پوشش فقط آیه ۳۱ سوره نور است که مطلب را بیان می‌فرماید و با توجه بدین که این آیه بعد از آیه سوره نور نازل شده است می‌توان فهمید که منظور از «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» این است که دستور قبلی سوره نور را کاملاً رعایت نمایند تا از شر آزار مزاحمان راحت گردند. در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» یعنی آنان که بدون جهت مردان و زنان با ایمان را آزار می‌رسانند بهتان و گناه بزرگی مرتکب می‌گردند. این آیه رسماً به کسانی پرخاش می‌کند که مردان و زنان مسلمان را آزار می‌رسانند. بلافاصله به زنان دستور می‌دهد که در رفتار خود وقار و سنگینی را کاملاً رعایت کنند تا از آزار افراد مزاحم مصونیت پیدا کنند. توجه بدین آیه بهتر به فهم مقصود آیه مورد بحث کمک می‌کند.

مفسران غالباً هدف جمله «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» را پوشانیدن چهره دانسته‌اند، یعنی این جمله را کنایه از پوشیدن چهره دانسته‌اند. مفسران قبول دارند که مفهوم اصلی «يُذْنِبْنَ» پوشانیدن نیست اما چون غالباً پنداشته‌اند که این دستور برای بازشناخته شدن زنان آزاد از کنیزان بوده است اینچنین تعبیر کرده‌اند. ولی ما قبلاً گفتیم که این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم‌پوشد. آنچه عجیب به نظر می‌رسد این است که مفسرانی که در اینجا چنین گفته‌اند غالباً همانها هستند که در تفسیر سوره نور با کمال صراحت گفته‌اند که پوشانیدن چهره و دو دست لازم نیست و آن را امر حرجی دانسته‌اند، از قبیل زمخشری و فخر رازی. چطور شده است که این مفسران متوجه تناقض در سخن خود نشده‌اند و ادعای منسوخیت آیه نور را هم

نکرده‌اند.

حقیقت این است که این مفسران تناقضی میان مفهوم آیه نور و آیه احزاب قائل نبوده‌اند. آیه نور را یک دستور کلی و همیشگی می‌دانسته‌اند خواه مزاحمتی در کار باشد یا نباشد ولی آیه سوره احزاب را مخصوص موردی می‌دانسته‌اند که زن آزاد یا مطلق زن مورد مزاحمت افراد ولگرد قرار می‌گرفته است.

نکته‌ای از آیه مورد بحث استفاده می‌شود و آن این است که افرادی که در کوچه هاو خیابانها مزاحم زنان می‌گردند از نظر قانون اسلام مستحق مجازات سخت و شدیدی می‌باشند. تنها مثلاً آنها را به کلانتری جلب کردن و تراشیدن سر آنها کافی نیست، بسیار سخت تر باید مجازات شوند. قرآن می‌فرماید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» یعنی اگر اینها دست از عمل زشت خود برندارند تو را فرمان می‌دهیم که به آنها حمله بری که دیگر جز اندکی در پناه تو نخواهند بود. حد اقل آنچه از این آیه مفهوم می‌شود تبعید آنها از جامعه پاک اسلامی است. جامعه هر اندازه برای عفاف و پاکی احترام بیشتری قائل باشد برای خائنان مجازات شدیدتری قائل می‌شود، و عکس آن، برعکس.

## حدود پوشش

### بررسی

اکنون می‌خواهیم حدود پوششی که در اسلام بر زن واجب شده است، با توجه به همه دلایل موافق و مخالفی که در مسأله هست، از دیده فقهی بررسی کنیم.

مجدداً توضیح می‌دهیم که بحث ما جنبه علمی دارد نه فتوایی. این بنده نظر خودم را می‌گویم و هر یک از شما باید عملاً به فتوای همان مجتهدی عمل کند که از او تقلید می‌نماید.

قبلاً لازم است مطالبی را که از نظر فقه اسلامی قطعی و مسلم است مشخص کنیم و سپس به مواردی که مورد اختلاف و قابل بحث است پردازیم:

۱. در اینکه پوشانیدن غیر وجه و کفین بر زن واجب است، از لحاظ فقه اسلام هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. این قسمت جزء ضروریات و مسلمات است. نه از نظر قرآن و حدیث و نه از نظر فتاوی در این باره اختلاف و تشکیکی وجود ندارد. آنچه مورد بحث است پوشش چهره و دستها تا مچ است.

۲. مسأله «وجوب پوشش» را که وظیفه زن است از مسأله «حرمت نظر بر زن» که مربوط به مرد است باید تفکیک کرد. ممکن است کسی قائل شود به عدم وجوب پوشیدن وجه و کفین بر زن و در عین حال نظر بدهد به حرمت نظر از جانب مرد. نباید

پنداشت که بین این دو مسأله ملازمه است. همچنانکه از لحاظ فقهی مسلم است که بر مرد واجب نیست سر خود را بپوشاند ولی این دلیل نمی‌شود که بر زن هم نگاه کردن به سر و بدن مرد جایز باشد.

بلی، اگر در مسأله نظر قائل به جواز شویم در مسأله پوشش هم باید قائل به عدم وجوب شویم، زیرا بسیار مستبعد است که نظر مرد بر وجه و کفین زن جایز باشد ولی کشف وجه و کفین بر زن حرام باشد. بعداً نقل خواهیم کرد که در میان ارباب فتوا در قدیم کسی را نمی‌توان یافت که قائل به وجوب پوشیدن وجه و کفین باشد ولی هستند کسانی که نظر را حرام می‌دانند.

۳. در مسأله جواز نظر تردیدی نیست که اگر نظر از روی «تلذذ» یا «ریبه» باشد حرام است.

«تلذذ» یعنی لذت بردن، و نگاه از روی تلذذ یعنی نگاه به قصد لذت بردن باشد؛ و اما «ریبه» یعنی نظر به خاطر تلذذ و چشم چرانی نیست ولی خصوصیت ناظر و منظورُ الیه مجموعاً طوری است که خطرناک است و خوف هست که لغزشی به دنبال نگاه کردن به وجود آید.

این دو نوع نظر مطلقاً حرام است حتی در مورد محارم. تنها موردی که استثنا شده نظری است که مقدمه خواستگاری است که در این مورد اگر تلذذ هم باشد - که معمولاً هم هست - جایز است. البته شرطش این است که واقعاً هدف شخص ازدواج باشد یعنی مرد جداً به خاطر ازدواج بخواهد زن را ببیند و از لحاظ سایر خصوصیات مورد نظر زن را پسندیده باشد نه آنکه برای چشم چرانی قصد ازدواج را بهانه قرار دهد.

قانون الهی مانند قانونهای بشری نیست که بتوان با صورت‌سازی خیال خود را راحت کرد. در اینجا وجدان انسان حاکم است و خدای متعال که هیچ چیز بر او پوشیده نیست محاسب. علی‌هذا باید گفت درحقیقت استثنائی در کار نیست، زیرا آنچه قطعاً حرام است نگاه به قصد تلذذ است و آنچه مانعی ندارد این است که نگاه به قصد تلذذ نباشد ولی تلذذ قهراً پیدا شود.

فقها تصریح کرده‌اند که جایز نیست کسی به زنها نگاه کند تا در بین آنها یکی را انتخاب کند. آنچه جایز است، در مورد یک زن خاص است که به او معرفی شده است و درباره‌اش می‌اندیشد، از سایر جهات تردیدی ندارد، فقط از نظر چهره و اندام تردید دارد، می‌خواهد ببیند آیا می‌پسندد یا نه؟ برخی دیگر از فقها به صورت احتیاط مطلب را بیان کرده‌اند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۰۹

## چهره و دو دست (وجه و کفین)

### اشاره

بعد از اینکه موارد قطعی پوشش را بیان کردیم نوبت می‌رسد به بحث درباره «پوشش وجه و کفین».

مسأله پوشش بر حسب اینکه پوشانیدن وجه و کفین واجب باشد یا نباشد دو فلسفه کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. اگر پوشش وجه و کفین را لازم بدانیم درحقیقت طرفدار فلسفه پرده‌نشینی زن و ممنوعیت او از هر نوع کاری جز در محیط خاص خانه و یا محیطهای صددرد اختصاصی زنان هستیم.

ولی اگر پوشیدن سایر بدن را لازم بدانیم و هر نوع عمل محرک و تهییج‌آمیز را حرام بشماریم و بر مردان نیز نظر از روی لذت و ریبه را حرام بدانیم اما تنها پوشیدن گردی چهره و پوشیدن دستها تا مچ را واجب ندانیم آن هم به شرط اینکه خالی از هر نوع آرایش جالب توجه و محرک و مهیج باشد بلکه ساده و عادی باشد، آن وقت مسأله صورت دیگری پیدا می‌کند و طرفدار فلسفه دیگری هستیم و آن فلسفه این است که لزومی ندارد زن الزاماً به درون خانه رانده شود و پرده‌نشین باشد بلکه صرفاً باید این فلسفه رعایت گردد که هر نوع لذت جنسی اختصاص داشته باشد به محیط خانواده، و کانون اجتماع باید پاک

و منزّه باشد و هیچ گونه کامجویی خواه بصری و خواه لمسی و خواه سمعی نباید در خارج از کادر همسری صورت بگیرد. بنابراین زن می تواند هر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۰

نوع کار از کارهای اجتماعی را عهده دار شود.

البته در اینجا چند نکته هست:

الف. ما فعلاً در این مقام نیستیم که آیا زن در درجه اول باید به وظایف خانوادگی عمل کند یا خیر؟ شك نیست که ما طرفدار این هستیم که وظیفه اول زن مادری و خانه سالاری است.

ب. برخی از مناصب است که از نظر اینکه آیا زن از نظر اسلام می تواند عهده دار بشود یا نه، نیازمند بحث جداگانه و مفصل است، از قبیل سیاست و قضاء و افتاء (فتوا دادن و مرجعیت تقلید). ما درباره اینها جداگانه بحث خواهیم کرد.

ج. خلوت با اجنبیه خالی از اشکال نیست. شاید عقیده اکثر فقها حرمت باشد. ما فعلاً نظر به آن نوع کار اجتماعی نداریم که مستلزم خلوت با اجنبیه است.

د. از نظر اسلام مرد رئیس خانواده است و زن عضو این دایره است. علی هذا در حدودی که مرد مصالح خانوادگی را در نظر می گیرد حق دارد که زن را از کار معینی منع کند.

مقصود ما این است که اگر پوشیدن چهره و دو دست مخصوصاً چهره واجب باشد خودبه خود شعاع فعالیت زن به اندرون خانه و اجتماعات خاص زنان محدود می شود ولی اگر پوشیدن گردی چهره واجب نباشد این محدودیت خود به خود لازم نمی آید.

اگر احیاناً محدودیتی پیدا شود از جهت خاص استثنائی خواهد بود.

به هر حال با لازم نبودن پوشیدن گردی چهره، حکم شرعی برخی از کارها از نظر حرمت یا جواز روشن می گردد. بسیاری از کارهاست که از نظر فقهی و شرعی اولاً و بالذات بر زن حرام نیست ولی اگر پوشش وجه و کفین را لازم بشماریم ثانیاً و بالعرض بر زن حرام است، یعنی از آن جهت حرام است که مستلزم باز گذاشتن چهره و دو دست می شود. بنابراین جواز و عدم جواز آن کارها برای زن بستگی بدین دارد که پوشش وجه و کفین واجب باشد یا نباشد. ما ذیلاً چند نمونه از این کارها را مطرح می کنیم:

۱. آیا برای زن رانندگی جایز است؟

می دانیم که مسأله رانندگی بخصوص، حکمی ندارد، باید دید آن زن می تواند وظایف دیگر خود را در حین رانندگی اجرا کند یا نه؟ اگر پوشش وجه و کفین واجب باشد باید گفت زن نمی تواند رانندگی کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۱

۲. آیا کار فروشندگی در خارج از منزل برای زن جایز است یا نه؟

البته مقصود آن نوع فروشندگیها نیست که فعلاً در دنیا معمول است و درحقیقت فریبندگی است نه فروشندگی.

۳. آیا کار اداری برای زن جایز است یا نه؟

۴. آیا زن حق دارد عهده دار تدریس - و لو برای مردان - بشود یا نه؟ و آیا حق دارد که در کلاسی که مرد تدریس می کند متعلم باشد یا نه؟

اگر بگوییم پوشش وجه و کفین لازم نیست و مرد هم در صورتی که نظر ریه و تلذذ نداشته باشد می تواند به وجه و کفین

نگاه کند، نتیجه این است که مانعی ندارد؛ و الا جایز نیست.

خلاصه اینکه وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و ایرادهایی که مخالفین پوشش می‌گیرند در صورتی است که حجاب وجه و کفین را لازم بدانیم.

ولی اگر پوشیدن وجه و کفین را واجب ندانیم، در پوشش سایر قسمت‌های بدن هیچ گونه اشکال‌تراشی نمی‌توان کرد، بلکه اشکال بر طرف مخالف وارد است.

اگر زن مرض نداشته باشد و نخواهد لخت بیرون بیاید، پوشیدن یک لباس ساده که تمام بدن و سر جز چهره و دو دست تا مچ را بپوشاند مانع هیچ فعالیت بیرونی نخواهد بود. بلکه برعکس، تبرج و خودنمایی و پوشیدن لباس‌های تنگ و مدهای رنگارنگ است که زن را به صورت موجودی مهمل و غیر فعال درمی‌آورد که باید تمام وقتش را مصروف حفظ پزیسیون خود کند. ما به زودی توضیح خواهیم داد و قبلاً نیز از قدمای مفسرین نقل کردیم که استثنای وجه و کفین به منظور رفع حرج و امکان دادن به فعالیت زن است و به همین ملاک است که اسلام آن را واجب نشمرده است.

اکنون دلائل موافق و مخالف را در مسأله تحقیق می‌کنیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۲

## ادله موافق

به چند دلیل می‌توان گفت که پوشش وجه و کفین واجب نیست:

۱. آیه «پوشش» که همان آیه ۳۱ سوره نور است و برای بیان این وظیفه و تعیین حدود آن است پوشانیدن وجه و کفین را لازم نشمرده است. در این آیه به دو جمله می‌توان استناد جست. یکی جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» و دیگر جمله «وَلِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ».

در مورد جمله اول دیدیم که اکثر مفسران و عموم روایات، خضاب و سرمه و انگشتر و دستبند و امثال اینها را مصداق مستثنیٰ (إِلَّا مَا ظَهَرَ) دانسته‌اند. این زینتها زینتهایی است که در چهره و دو دست تا مچ صورت می‌گیرد. خضاب و انگشتر و دستبند مربوط به دست است و سرمه مربوط به چشم.

کسانی که پوشش وجه و کفین را واجب می‌دانند باید استثناء (إِلَّا مَا ظَهَرَ) را منحصر بدانند به لباس رو، و واضح است که حمل استثناء بر این معنی بسیار بعید و خلاف بلاغت قرآن است. مخفی داشتن لباس رو، به علت اینکه غیر ممکن است، احتیاج به استثناء ندارد؛ گذشته از اینکه لباس را وقتی می‌توان زینت محسوب کرد که قسمتی از بدن نمایان باشد. مثلاً در مورد زنان بی‌پوشش می‌توان گفت که لباس آنها یکی از زینتهای آنهاست، ولی اگر زن تمام بدن را با یک لباس سرتاسری بپوشاند

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۳

چنین لباسی زینت شمرده نمی‌شود.

خلاصه اینکه ظهور آیه را در اینکه قسمتی از زینت بدن را استثناء می‌کند نمی‌توان منکر شد، و صراحت روایات هم ابداً قابل تردید نیست.

در مورد جمله دوم باید گفت: آیه دلالت دارد که پوشانیدن گریبان لازم است، و چون در مقام بیان حد است اگر پوشانیدن چهره هم لازم بود بیان می‌کرد.



دقت فرمایید! «خمار روسری» اساساً برای پوشانیدن سر وضع شده است. ذکر کلمه «خُمر» در آیه می‌فهماند که زن باید روسری داشته باشد، و واضح است که با روسری پوشانیدن مربوط به سر است، و اما اینکه غیر از سر آیا قسمت دیگری را هم باید با روسری پوشانید یا نه، بستگی به بیان آن دارد و چون در آیه فقط زدن دو طرف روسری بر گریبان مطرح است معلوم می‌شود که همین مقدار واجب است.

ممکن است کسی خیال کند معنی «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» این است که روسریها را مانند پرده از جلو چهره آویزان کنند تا حدی که روی گریبان و سینه را بپوشاند.

ولی متأسفانه به هیچ وجه نمی‌توان آیه را بدین معنی حمل کرد زیرا: اولاً کلمه «خمار» به کار رفته نه کلمه «جلباب». خمار روسری کوچک است و جلباب روسری بزرگ. روسری کوچک را نمی‌توان آن اندازه جلو کشید و مانند پرده آویزان کرد به طوری که چهره و دور گردن و گریبان و سینه را بپوشاند و در عین حال سر و پشت گردن و موها - که معمولاً در آن زمان بلند بوده است - پوشیده بماند.

ثانیاً آیه می‌فرماید با همان روسریها که دارید چنین عملی انجام دهید. بدیهی است اگر آن روسریها را بدان شکل روی چهره می‌آویختند جلو پای خود را به هیچ وجه نمی‌دیدند و راه رفتن برایشان غیر ممکن بود. آن روسریها قبلاً «مشبک» و «توری» ساخته نشده بود که برای این منظور مفید باشد. اگر منظور این بود که لزوماً روسریها از پیش رو آویخته شود دستور می‌رسید که روسریهایی تهیه کنید غیر از این روسریهای موجود که بتوانید هم چهره را بپوشانید و هم راه بروید.

ثالثاً ترکیب ماده «ضرب» و کلمه «علی» مفید مفهوم آویختن نیست. چنانکه قبلاً گفتیم و از اهل فن لغت و ادب عرب نقل کردیم ترکیب «ضرب» با «علی» فقط مفید این معنی است که فلان چیز را بر روی فلان شیء مانند حائلی قرار داد. مثلاً معنی جمله «فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ» این است که بر روی گوشهای اینها حائلی قرار دادیم. علی‌هذا مفهوم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۴

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» این است که با روسریها بر روی سینه و گریبان حائلی قرار دهید. پس وقتی در مقام تحدید و بیان حدود پوشش است و می‌فرماید با روسریها بر روی گریبانها و سینه‌ها حائلی قرار دهید و نمی‌گوید بر روی چهره حائلی قرار دهید، معلوم می‌شود حائل قرار دادن بر روی چهره واجب و لازم نیست.

یک نکته دیگر که باید اینجا اضافه کرد این است که باید دید زنان مسلمان قبل از نزول این آیه روسری را به چه کیفیت به کار می‌برده‌اند؟

از لحاظ تاریخ مسلم است که زنان مسلمان قبل از نزول آیات پوشش به حکم عادت معمول آن روز عرب چهره خود را نمی‌پوشانیده‌اند، چنانکه قبلاً نقل کردیم روسری را از پشت گوشها رد کرده و اطراف آن را به پشت خود می‌انداخته‌اند و در نتیجه گوشها، گوشواره‌ها، چهره، گردن و گریبان نمایان بوده است. وقتی در همچو زمینه‌ای دستور داده شد که روسری را بر گریبان بزنند معنای این دستور این است که دو طرف روسری را از جانب راست و چپ به جلو آورده و به طور چپ و راست بر گریبان بزنند. به کار بردن این دستور موجب می‌شود گوشها و گوشواره‌ها و گردن و گریبان پوشیده شود و چهره بازماند. به نظر ما در اینکه آیه مورد نظر همین معنی را می‌فهماند هیچ تردیدی نیست و چون توجه کنیم که آیه در مقام بیان حدود پوشش است و به اصطلاح اصولیین اهمال در مقام بیان جایز نیست، به طور قطع می‌فهمیم که پوشانیدن چهره واجب نیست.

۲. در موارد بسیاری که مستقیماً مسأله پوشش یا مسأله جواز و عدم جواز نظر مطرح است ملاحظه می‌کنیم که در جواب و سؤالهایی که میان افراد و پیشوایان دین رد و بدل شده فقط مسأله «مو» مطرح است و مسأله «رو» به هیچ وجه مطرح نیست؛

یعنی وجه و کفین مفروغ عنه و مسلم فرض شده است. و ما ذیلًا چند نمونه از این موارد را ذکر می‌کنیم:

الف. در مورد حرمت نظر به خواهر زن:

صَحِيحُ الْبَزْطِيِّ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَعْرِ أُخْتِ امْرَأَتِهِ؟ فَقَالَ: لَا إِلَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْقَوَاعِدِ. قُلْتُ لَهُ: أُخْتُ امْرَأَتِهِ وَالْغَرِيبَةُ

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۵

سَوَاءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَمَا لِي مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ مِنْهَا؟ فَقَالَ: شَعْرُهَا وَ ذِرَاعُهَا «۱»

. أحمد بن ابی نصر بزطی - که از اصحاب عالیقدر حضرت رضا علیه السلام است - می‌گوید از حضرت رضا سؤال کردم آیا برای مرد جایز است که به موی خواهر زنش نگاه کند؟ فرمود نه، مگر اینکه از زنان سالخورده باشد. گفتم پس خواهرزن و بیگانه یکی است؟ فرمود بلی. گفتم (در مورد سالخورده) چقدر برای من جایز است نگاه کنم؟ فرمود به موی او و ذراع (از انگشت تا آرنج) او می‌توانی نگاه کنی.

ملاحظه می‌فرمایید که هم در سؤال اول روایت و هم در آخرین جواب امام علیه السلام آنچه ذکر شده است «مو» است نه «رو». به خوبی روشن است که مستثنی بودن چهره نزد طرفین مسلم بوده است. و هرگز نمی‌شود احتمال داد که مثلاً در مورد زنان سالخورده نگاه به مو و ذراع جایز باشد و نگاه به صورت جایز نباشد، درحالی که در جواب سؤال از مقداری که نظر به آن جایز است چهره ذکر نشده است.

ب. در مورد پسر بچه:

اَيْضاً صَحِيحُ الْبَزْطِيِّ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يُؤْخَذُ الْعِلْمُ بِالصَّلَاةِ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ وَ لَا تُغَطِّي الْمَرْأَةُ مِنْهُ شَعْرَهَا حَتَّى يَحْتَلِمَ «۲»

. حضرت رضا علیه السلام به أحمد بن ابی نصر بزطی فرمود: وقتی پسر بچه به هفت سال رسید باید به نماز خواندن وادار کرده شود، ولی تا وقتی که بالغ نشده است بر زن لازم نیست موی خود را از او بپوشاند. یعنی وادار کردن به نماز برای ایجاد عادت است و الا در هفت سالگی حکم مرد را ندارد، تا به حد بلوغ برسد. در اینجا نیز پوشانیدن «مو» مطرح است نه «رو». روایات دیگر به همین مضمون در کتب حدیث زیاد است. ممکن است گفته شود که مو به عنوان مثال ذکر شده است، به دلیل اینکه بدن ذکر

(۱). وسائل ج ۳/ ص ۲۵

(۲). وسائل ج ۳/ ص ۲۹

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۶

نشده در حالی که می‌دانیم پوشانیدن بدن لازم است. بنابراین پوشانیدن چهره هم ممکن است واجب باشد و ذکر نشده باشد. جواب این است که اگر پوشانیدن چهره واجب بود شایسته بود آن را به عنوان مثال ذکر کنند چنانکه در عرف ما که بنا بر لازم دانستن پوشانیدن چهره است مسأله پوشش را به «رو گرفتن» تعبیر می‌کنند و رمزش این است که قسمتی که در عمل بیشتر ممکن است مکشوف باشد همان چهره است و وقتی پوشانیدن آن بیان شود وجوب پوشانیدن قسمتهای دیگر به طریق اولی فهمیده می‌شود. و اما پوشانیدن سایر قسمتهای بدن عملاً مورد ابتلا نبوده است و شکی در عدم جواز آن وجود نداشته که مورد سؤال واقع شود.

ج. در مورد مملوک:

لَا بَأْسَ أَنْ يَرَى الْمَمْلُوكُ الشَّعْرَ وَالسَّاقَ «۱»

. جایز است که غلام به مو و ساق خانمی که مالک اوست نگاه کند.

در روایت دیگر در مورد خواجهگان (که ممکن است مملوک هم نباشند) سؤال شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فِنَاعِ الْحَرَائِرِ مِنَ الْخَصِيَّانِ. فَقَالَ: كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَيَّ بِنَاتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَّقَنَّنَ. قُلْتُ: وَكَانُوا أَحْرَارًا؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَالْأَحْرَارُ يُتَّقَعْنَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: لَا «۲»

. محمد بن اسماعیل بن بزیر - که او نیز از اکابر اصحاب حضرت رضا علیه السلام است - می گوید: از حضرت رضا سؤال کردم که آیا زنان آزاده از خواجهگان باید سر بیوشند؟ (در مورد کنیزان مسلم است که بر آنان پوشانیدن سر واجب نیست. لذا سؤال را مخصوص زندهای آزاد قرار داده است.) در پاسخ فرمود: نه، خواجهگان بر دختران پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد می شدند و آنها هم روسری نداشتند.

(۱). وسائل ج ۳/ص ۲۹ و کافی ج ۵/ص ۵۳۱

(۲). وسائل ج ۳/ص ۲۹

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۷

پرسیدم آیا آن خواجهگان آزاد بودند یا برده؟ فرمود آزاد نبودند. پرسیدم اگر آزاد باشند باید سرها را از ایشان بیوشند؟ فرمود: نه.

در اینکه آیا خواجه و برده به زن محرم است یا نه، در تفسیر آیات بحث کردیم.

اکثر فقها می گویند محرم نیست ولی در هر حال دلالت این روایات - و روایات زیاد دیگر در این مورد با همه اختلافی که از سایر جهات دارند و در کافی و وسائل و سایر کتب حدیث مذکور است - بر اینکه استثنای چهره مفروغ عنه و مسلم به شمار می رفته قابل تشکیک نیست.

د. در مورد زنان اهل ذمه «۱»:

السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا حُرْمَةَ لِنِسَاءِ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْ شُعُورِهِنَّ وَائِدِيهِنَّ «۲»

. سکونی (از اهل تسنن است و از حضرت صادق زیاد روایت دارد و مورد قبول و اعتماد علمای شیعه است) از امام صادق نقل کرده است که فرمود: پیغمبر فرمود:

حرام نیست که به موها و دستهای زنان اهل ذمه نظر بشود.

أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ النِّسَاءِ مِنَ أَهْلِ الذِّمَّةِ «۳»  
. علی علیه السلام فرمود: نگاه به سر زنان اهل ذمه جایز است.

در این مسأله که نظر به زنان اهل کتاب جایز است فقها و مجتهدین متفق می باشند.

الا اینکه جمعی از فقها قیدی را اضافه کرده اند و آن این است که باید به مقداری که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بین خود اهل ذمه متداول بوده است اکتفا کرد، یعنی باید دید چه مقدار را در آن زمانها نمی پوشانیده اند، نگاه کردن به همان مقدار جایز است

(۱). یعنی مردمی که مسلمان نیستند ولی پیرو یکی از ادیان قدیم آسمانی می‌باشند و در پناه دولت اسلامی طبق قرارداد زندگی می‌کنند.

(۲). وسائل ج ۳ ص ۲۶

(۳). وسائل ج ۳ ص ۲۶

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۸

(آن هم بدون تلذذ و ریبه) و اما این اندازه که در این زمانها برهنه شده‌اند نگاه به آن جایز نیست.

ولی عقیده دیگران این است: هر اندازه از بدن آنها که معمولاً خودشان در ملاعام نمی‌پوشند نظر به آن مانعی ندارد هر چند در زمان پیغمبر اکرم کمتر از آن را باز می‌گذاشته‌اند.

ه. در مورد زنان بیابان‌نشین:

عَبَّادُ بْنُ صُهَيْبٍ: سَمِعْتُ ابا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا بِيَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ نِسَاءِ اَهْلِ تِهَامِيَّةٍ وَ الْأَغْرَابِ وَ اَهْلِ السَّوَادِ وَ الْعُلُوجِ لَانَّهُمْ اِذَا نَهَوْا لَا يَنْتَهَوْنَ «۱»

. حضرت صادق علیه السلام فرمود: نگاه کردن به سر زنان تهامه، بادیه‌نشینان، دهاتیهای حومه «۲» و علج‌ها (غیر عربهای

بی‌سواد که در حکم همان بادیه‌نشین‌های عرب هستند) مانعی ندارد زیرا ایشان را هرگاه نهی کنند فایده ندارد.

جمعی از فقها به مضمون این روایت فتوا داده‌اند. از مرحوم آیه الله آقا سید عبد الهادی شیرازی نقل شده است که ایشان این حکم را در مورد آن عده زنان شهری که همچون زنان دهاتی نهی کردن ایشان مفید واقع نمی‌شود تعمیم می‌دادند و به همین علتی که در حدیث ذکر شده است (که نهی کردن ایشان اثر ندارد) استناد می‌جستند.

بعضی از فقها و مراجع بزرگ تقلید معاصر نیز عیناً همین‌طور فتوا می‌دهند و به همین علت که در حدیث ذکر شده استناد می‌کنند «۳» ولی اکثر فقها چنین فتوا نمی‌دهند، حتی در مورد زنان بادیه‌نشین و دهاتی هم فقط به همین اندازه اکتفا می‌کنند که بر مردان واجب نیست رفت و آمد خود را از مکانهایی که این زنان وجود دارند قطع کنند. اگر گذر کردند و نظرشان افتاد مانعی ندارد، اما اینکه به صورت یک استثنای دائمی باشد، نه.

(۱). همان

(۲). در متن حدیث «اهل سواد» تعبیر شده است. سواد، قراء و کشتزارهای اطراف شهر را می‌گویند و شاید علت اینکه «سواد» نامیده می‌شود این باشد که به علت کشت و زرع از دور سیاه به نظر می‌رسد. بسیاری از اوقات مراد از کلمه «سواد» کشتزارهای حومه کوفه است.

(۳). رجوع شود به منهاج الصالحین چاپ نهم، کتاب النکاح، مسأله ۳.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۱۹

به هر حال استشهاد ما در این روایت و نظایر آن بدین است که در هیچ موردی از وجه و کفین سؤال نشده، و این بدان جهت بوده که عدم لزوم پوشانیدن آنها از نظر راویان، قطعی و مسلم بوده است و کوچکترین تردیدی در آن نمی‌رفته است و قبلاً گفتیم که هرگز احتمال نمی‌رود که پوشیدن «رو» را لازم می‌شناخته‌اند و در پوشیدن «مو» تردید داشته‌اند.

۳. روایاتی که مستقیماً حکم وجه و کفین را چه از نظر پوشیدن و چه از جنبه نگاه کردن بیان می‌کند. ولی البته عدم لزوم

پوشیدن وجه و کفین دلیل بر جواز نظر نیست اما جواز نظر دلیل بر عدم لزوم پوشیدن وجه و کفین هست. ما قبلًا در ذیل آیه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» بعضی از این روایات را ذکر کردیم و اکنون چند روایت دیگر را ذکر می‌کنیم:

الف.

خَبِيرُ مَسْعَدَةَ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ - وَ سُئِلَ عَمَّا تُظْهِرُ الْمَرْأَةُ مِنْ زِينَتِهَا - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَجْهَ وَالْكَفَّيْنِ (۱)

. مسعده بن زرارہ از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که وقتی از حضرت درباره زینتی که زن می‌تواند آشکار کند سؤال شد فرمود: چهره و دو کف.

ب.

خَبِيرُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ - قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الْمَرْأَةِ تَمُوتُ فِي السَّفَرِ مَعَ الرَّجَالِ لَيْسَ فِيهِمْ لَهَا ذُو مَحْرَمٍ وَلَا مَعَهُمْ امْرَأَةٌ فَتَمُوتُ الْمَرْأَةُ مَا يُصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: يُغَسَّلُ مِنْهَا مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّيْمُمَ وَلَا تَمَسُّ وَلَا يُكْشَفُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ مَحَاسِنِهَا الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِسِتْرِهَا. قُلْتُ: فَكَيْفَ يُصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: يُغَسَّلُ بَطْنُ كَفِّهَا ثُمَّ يُغَسَّلُ وَجْهُهَا ثُمَّ يُغَسَّلُ ظَهْرُ كَفِّهَا (۲)

. مفضل بن عمر سؤال کرد از امام صادق درباره زنی که در سفر بمیرد و مرد محرم یا زنی که او را غسل دهد همراه او نباشد. فرمود: مواضع تیمم او را باید غسل دهند ولی نباید بدن او را لمس کنند و نباید زیباییهای او را که خدا پوشیدن آن را واجب فرموده است آشکار کرد. پرسیدم چگونه عمل کنیم؟ فرمود اول باطن کف دست او

(۱). قرب الاسناد ص ۴۰

(۲). وسائل ج ۱/ ص ۱۳۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۰

را باید شست، سپس چهره و بعد پشت دستهایش را.

ملاحظه می‌فرمایید که تصریح دارد که چهره و کفین جزء قسمت‌هایی که پوشانیدنش واجب گردیده است نیست.

ج.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ مِنَ الْمَرْأَةِ الَّتِي لَا تَحِلُّ لَهُ؟ قَالَ: الْوَجْهَ وَالْكَفَّ وَ مَوْضِعَ السُّوَارِ (۱)

. علی بن جعفر فرزند امام ششم است و مرد بسیار جلیل القدری است، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌پرسد برای مرد چه مقدار جایز است به زنی که محرمش نیست نگاه کند؟ حضرت در جواب فرمود: چهره و کف و جای دستبند.

د.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُرِيدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ أَنَا مَعَهُ. فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ، ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ أَدْخُلُ؟ قَالَتْ: ادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: ادْخُلْ أَنَا وَ مَنْ مَعِيَ؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ عَلَيَّ قِنَاعٌ. فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ! خُذِي فَضْلَ مَلْحَفَتِكَ فَقِنِّي بِهَا رَأْسِكَ. فَفَعَلَتْ. ثُمَّ قَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. فَقَالَتْ: وَ عَلَيَّكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَدْخُلِي؟ قَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: أَنَا وَمَنْ مَعِيَ؟ قَالَتْ: وَمَنْ مَعَكَ. قَالَ جَابِرٌ: فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ وَ دَخَلْتُ وَ إِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ اضْمُرُّ كَأَنَّهُ بَطْنُ جِرَادَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَالِي أَرِي وَجْهَكَ اصْفَرَ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْجُوعُ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ مُشْبِعَ الْجُوعِ وَ دَافِعَ الضَّيْعَةِ، اشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ. قَالَ جَابِرٌ: فَظَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ قُصَائِهَا حَتَّىٰ عَادَ وَجْهَهَا أَحْمَرَ، فَمَا جَاءَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ «٢»

. مضمون حدیث به طور اختصار این است: جابر می گوید: در خدمت رسول خدا

(١). قرب الاسناد ص ١٠٢

(٢). کافی ج ٥/ ص ٥٢٨ و وافی مجلد ١٢ ص ١٢٤ و وسائل ج ٣/ ص ٢٧

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ١٩، ص: ٥٢١

صلی الله علیه و آله به در خانه فاطمه علیها السلام آمدیم. رسول خدا سلام کرد و اجازه ورود خواست.

فاطمه علیها السلام اجازه داد. پیغمبر اکرم فرمود: با کسی که همراه من است وارد شوم؟

زهره علیها السلام گفت: پدر جان! چیزی بر سر ندارم. فرمود: با قسمت‌های اضافی روپوش خودت سرت را بپوشان. سپس مجدداً استعلام کرد که آیا داخل شویم؟ پاسخ شنیدیم:

بفرمایید. وقتی وارد شدیم چهره زهره علیها السلام آنچنان زرد بود که مانند شکم ملخ می نمود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چرا چنین هستی؟ جواب داد: از گرسنگی است «١». پیغمبر اکرم دعا فرمود که خدایا! دختر مرا سیر گردان. پس از دعای پیغمبر اکرم چهره زهره گلگون شد و گویی دویدن خون را در زیر پوست صورت می دیدم و زهره از آن پس گرسنه نماند.

دلالت این حدیث بر اینکه پوشانیدن چهره واجب نیست و نیز بر اینکه نظر کردن به چهره جایز است، بسیار روشن می باشد.

٥.

عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الدَّرَاعَيْنِ مِنَ الْمَرْأَةِ هُمَا مِنَ الزَّيْنَةِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» قَالَ: نَعَمْ وَ مَا دُونَ

(١). پس از نشر چاپ اول این کتاب، بعضی از ما توضیح خواستند که چگونه ممکن است چهره دختر پیغمبر اکرم از گرسنگی زرد باشد؟ چرا و به چه دلیل گرسنه بوده اند؟

از پرسش کنندگان متشکریم که سؤال خود را با ما در میان گذاشتند. باید به دو نکته توجه داشته باشند:

یکی اینکه زندگی آن روز مسلمانان در مدینه غالباً به سختی می گذشت. جنگها و کشمکشها خودبه خود بر اقتصاد لاغر مدینه ضربه می زد و گاهی توأم می شد با خشکسالی، چنانکه در سالی که غزوه تبوک اتفاق افتاد خشکسالی سختی روی داده بود و لهذا سپاه تبوک را «جیش العسرة» نامیدند. اصحاب صُفَّه گاهی آنچنان در سختی بودند که جامه کافی برای شرکت در نماز جماعت نداشتند. رسول خدا روزی پردهای در خانه دخترش زهره آویخته دید، کراهت نشان داد. زهره فوراً آن را پیش پدر فرستاد و رسول خدا آن را تکه تکه کرد و به اصحاب صفة داد.

نکته دیگر اینکه درست است که علی مرد کار بود، علاوه بر حقوق سربازی و غنائم جنگی کارهای کشاورزی داشت و احیاناً با مزدوری در باغهای دیگران تحصیل روزی می کرد، ولی علی و زهره کسانی نبودند که خود سیر بخوابند و در اطراف آنها

شکمها گرسنه باشد. آنها آنچه به کف می‌آوردند به دیگران ایثار می‌کردند. سوره مبارکه «هَلْ أَتَىٰ» در همچو زمینه‌ای نازل گردید.

آری مسلمانان صدر اول در چنان شرایط طاقت‌فرسایی پرچم اسلام را به دوش گرفتند و تا دورترین نقاط جهان بردند. گرسنگی خاندان پیامبر نقصی برای آنها به شمار نمی‌رود، افتخاری است که بر پیشانی مقدسشان می‌درخشد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۲

الْخِمَارِ مِنَ الزَّيْنَةِ وَ مَا دُونَ السَّوَارِيزِ «۱»

فضیل بن یسار می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا ذراعهای زن از قسمتهایی است که باید از غیر محارم بپوشاند؟ فرمود: بلی و آنچه زیر روسری قرار می‌گیرد باید پوشیده شود، و همچنین از محل دستبند به بالا پوشیده شود.

۴. روایاتی که در باب احرام، پوشانیدن چهره را بر زن حرام می‌کند.

بسیار مستبعد است که بگوییم گشودن چهره در غیر حال احرام از محرمات محسوب می‌شود و در حال احرام واجب است. و با در نظر گرفتن اینکه وقتی شخص مُحَرَّم مناسک عمره یا حج را بجا می‌آورد معمولاً در میان اجتماع انبوهی از زن و مرد است، روشن است که اگر پوشانیدن چهره از مرد لازم باشد می‌باید قید شود؛ گذشته از اینکه در روایتی وارد شده است که حضرت باقر علیه السلام زنی را دید که در حال احرام به وسیلهٔ بادبزن چهرهٔ خود را پوشانیده است؛ امام علیه السلام شخصاً با چوبدستی خود بادبزن را از چهرهٔ آن زن دور فرمود.

از بعضی روایات فهمیده می‌شود که باز بودن چهرهٔ زن در حال احرام به جای باز بودن سر برای مرد است و منظور این است که محرم از تأثیر گرما و سرما رنج ببرد؛ چنانکه در حدیثی آمده است که زنی در حال احرام نقاب زده بود؛ حضرت باقر علیه السلام فرمود نقاب را بردار، زیرا اگر نقاب داشته باشی رنگ چهره‌ات تغییر نمی‌کند، یعنی باید آفتاب رنگ پوست صورتت را عوض کند.

پس منظور از اینکه مُحَرَّم اگر مرد است باید سر را برهنه کند و اگر زن است چهره را، این است که از آسایش و رفاهی که در حال معمولی برخوردار است قدری کاسته شود. ولی چون شارع مقدس می‌خواسته قانون «پوشش» به حال خود باقی باشد، به زن دستور نفرموده که سر را برهنه کند و تنها به برهنه کردن چهره اکتفا کرده است. و اگر شارع می‌خواست در حال احرام از قانون «پوشش» صرف نظر کند، ممکن بود برای زن هم برهنه کردن سر را لازم بشمارد. و در بین فقها هرگز کسی نگفته است که منظور شارع این است که در مورد احرام استثنائی برای پوشش قائل شده باشد.

(۱). کافی ج/ ۵ ص ۵۲۱ و وسائل ج/ ۳، ص ۲۵ و وافی مجلد ۱۲ ص ۱۲۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۳

روایات و قرائنی که در این باب است، در اخبار و روایات شیعه و سنی و در تاریخ اسلام فوق العاده زیاد و غیر قابل انکار است. آنچه ذکر کردیم نمونه‌ای بود. نقل همهٔ آنها خود یک کتاب می‌شود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۴

برای وجوب پوشش وجه و کفین متقابلاً به دلایل زیر تمسک جسته شده است:

### ۱. سیره مسلمان.

درست است که ظاهر آیات و روایات این است که پوشش وجه و کفین لازم نیست ولی نمی‌توان منکر شد که سیره متدینین بر خلاف این است.

سیره چیزی نیست که به سهولت بتوان از آن چشم پوشید. اگر واقعاً سیره مسلمان از صدر اسلام تاکنون به طور مستمر و پیگیر این باشد که پوشش وجه و کفین را لازم بشمارند دلیل روشنی است که این درسی بوده که مسلمانان از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار آموخته‌اند. اصطلاحاً می‌گویند سیره مستمره مسلمان کشف از سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌کند و سیره پیغمبر البته حجت است.

در بسیاری از موارد، فقها در اثبات احکام به سیره تمسک می‌جویند. مثلاً در مورد ریش تراشی می‌گویند محکمترین دلیل حرمت آن سیره مسلمان است که ریش را نتراشند. (البته در اینجا مناقشه شده که از نتراشیدن ریش که بین مسلمانان متداول است می‌توان استنتاج کرد که ریش گذاشتن حرام نیست، ولی اینکه ریش گذاشتن واجب باشد استنباط نمی‌شود زیرا ممکن است مستحب و یا مباح باشد). در مسأله

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۵

پوشش وجه و کفین نیز به سیره مسلمان تمسک شده است.

در جواب این استدلال باید یک نکته تاریخی و اجتماعی را مورد دقت قرار دهیم.

آن نکته این است که اگر چه پوشش در بین عرب مرسوم نبود و اسلام آن را به وجود آورد ولی در ملل غیر عرب به شدیدترین شکل رواج داشت.

در ایران و در بین یهود و مللی که از فکر یهود پیروی می‌کردند حجاب به مراتب شدیدتر از آنچه اسلام می‌خواست وجود داشت. در بین این ملتها وجه و کفین هم پوشیده می‌شد، بلکه در بعضی از ملتها سخن از پوشیدن زینت زن و چهره زن نبود، سخن از پنهان کردن زن و به اصطلاح «قائم» کردن زن بود و این فکر به صورت عادت سفت و سختی درآمده بود. اسلام گرچه پوشانیدن وجه و کفین را واجب نکرد ولی تحریم هم نکرد، یعنی اسلام علیه پوشانیدن چهره قیام نکرد و باز گذاشتن را واجب نمود و در نتیجه ملتهای غیر عرب که مسلمان شدند از همان عادت و رسم دیرین خود تبعیت کردند. اسلام با رسم پوشیدن چهره جز در مورد احرام مخالفت نداشت بلکه همان‌طور که قبلاً تذکر دادیم استثنای وجه و کفین یک رخصت تسهیلی است.

رجحان اخلاقی تسرّ تا حد امکان، مورد توجه اسلام است. علی‌هذا فرضاً سیره‌ای وجود داشته باشد دلیل بر وجوب پوشیدن وجه و کفین نمی‌شود.

به علاوه چنین سیره‌ای در زمان پیغمبر و صحابه و در زمان ائمه اطهار وجود نداشته است. آنچه از زوایای تاریخ به دست می‌آید این است که سیره مسلمان در قرون اولیه اسلام با سیره آنها در قرون بعدی - مخصوصاً پس از اختلاط ملت عرب با ملتهای دیگر و بالاخص پس از تأثر از رسوم و عادات امپراطوری روم شرقی از یک طرف و رسوم ایرانی از طرف دیگر -



بسیار متفاوت بوده است تا آنجا که برای بسیاری از مورخان غربی که از متون اسلامی اطلاع صحیحی ندارند این توهم پیش آمده که اساساً اسلام دستوری درباره پوشش نداده است و همه آنها از خارج دنیای اسلام به میان مسلمین سرایت کرده است و ما در بخش اول این کتاب سخنانشان را نقل کردیم. و البته همانطور که قبلاً تذکر دادیم این سخن یاوه‌ای بیش نیست. اسلام دستورهای اکید درباره پوشش دارد و فلسفه خاصی را هم در نظر گرفته است.

پس اولاً چنین سیره مستمره‌ای وجود نداشته است، و ثانیاً فرضاً چنین سیره‌ای در میان مسلمین وجود می‌داشت دلیل نبود مگر آنکه ثابت شود عمل خود معصومین هم بر همین منوال بوده که البته آن هم ثابت نیست بلکه از بعضی روایات گذشته معلوم فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۶

شد که عمل معصومین نیز با آنچه در قرون اخیر اسلامی رایج شده است موافقت ندارد.

تمسک به سیره مسلمین یک تتبع تاریخی عمیقی می‌خواهد. هزاران تغییرات تدریجی و آرام عملاً در رفتار ملتها پیدا می‌شود که چون توأم با یک حادثه پرسروصدا نیست تاریخ از ضبط آنها سکوت می‌کند. در مورد انواع به اصطلاح «مد» های لباس مردانه در طول قرون آن قدر تغییرات پیدا شده که قابل احصا نیست.

بدین ترتیب که ما سیره را توجیه کردیم دیگر نمی‌توان آن را کاشف از سیره نبوی و درسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست و حجت نخواهد بود. اگر ما بتوانیم وجود چنین سیره و روشی را از شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اثبات کنیم باز هم دلیل بر وجوب نخواهد شد، فقط دلیل بر جواز است و حد اکثر دلیل بر ارجحیت است. و چنانکه در تفسیر آیه «وَ أَنْ يَسْتَغْفِرْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ» یادآور شدیم شکی نیست که هرچه اصل تستر بیشتر رعایت شود از نظر تأمین هدف شارع بهتر است. شهید ثانی رضوان الله علیه در مسالک ضمن بحث از ادله این مسأله، در پاسخ استدلال به سیره و اتفاق مسلمین چنین می‌گوید:

وَ دَعَوَى اتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ مُعَارَضٌ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ تَمَّ لَمْ يَلْزَمْ مِنْهُ تَحْرِيمٌ هَذَا الْمَقْدَارِ لِجَوَازِ اسْتِنَادِ مَنْعِهِنَّ إِلَى الْمَرْوَةِ وَ الْغَيْرَةِ بَلْ هُوَ الْأَظْهَرُ، أَوْ عَلَى وَجْهِ الْأَفْضَالِيَّةِ إِذْ لَا شَكَّ فِيهَا ..

ادعای اتفاق مسلمین بر جلوگیری از باز گذاشتن چهره و دو دست مردود است. اولاً به دلیل اینکه ضد چنین اتفاقی نیز نقل شده است؛ یعنی نقل شده که سیره مسلمین همواره اینچنین بوده است که زنان چهره و دو دست را باز می‌گذاشته‌اند.

(قبلاً ایشان یکی از ادله موافقین باز گذاشتن چهره و دو دست را چنین بیان کرده‌اند:

لِأَطْبَاقِ النَّاسِ فِي كُلِّ عَصْرِ عَلَى خُرُوجِ النِّسَاءِ عَلَى وَجْهِ يَحْضُلُ مِنْهُ بُدُو ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ نَكِيرٍ ..

عمل مردم عموماً در همه اعصار بر این بوده است که زنان به نحوی از خانه بیرون می‌آمده‌اند که چهره آنها نمایان بوده است و کسی این عمل را منکر نمی‌شمرده

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۷

است.)

ثانیاً بر فرض که قبول کنیم سیره مسلمین بر جلوگیری از کشف وجه و کفین است باز دلیل نمی‌شود، زیرا سیره وقتی دلیل می‌شود که ریشه‌ای جز قبول فرمان پیغمبر در کار نباشد تا دلیل بر فرمان پیغمبر بشود، ولی در اینجا احتمال می‌رود که ریشه این سیره حس غیرت و مردانگی افراد باشد نه اطاعت از دستور پیغمبر، و ظاهر هم همین است که ریشه این سیره حس غیرت و مردانگی مردم است.

احتمال هم می‌رود که ریشه سیره فضیلت پوشش باشد، زیرا شکی نیست که به فرض جواز، پوشانیدن افضل است از باز گذاشتن.

## ۲. ملاک

دلیل دیگری که بر لزوم پوشانیدن چهره و دو دست اقامه شده این است که «ملاک» یعنی آن فلسفه‌ای که ایجاب می‌کند سایر قسمت‌های بدن پوشیده باشد ایجاب می‌کند که چهره و دو دست نیز پوشیده باشد. مگر فلسفه پوشیدن سایر قسمت‌های بدن جز جنبه فتنه‌انگیزی آنهاست؟! زیبایی چهره و فتنه‌انگیز بودن آن کم از بعضی دیگر از قسمت‌های بدن نیست بلکه بیشتر است. بنابراین معقول نیست که مثلاً پوشانیدن «مو» به خاطر زیبایی و فتنه‌انگیزی‌اش واجب باشد ولی پوشانیدن «رو» که مرکز زیبایی‌های زن است واجب نباشد. در دین مقدس اسلام هر چیزی که موجب تحریک شهوات و برهم زدن عفاف و پاکدامنی است قدغن شده، آیا ممکن است با چنین مبنایی پوشش چهره و دو دست، مخصوصاً چهره، لازم شمرده نشده باشد؟.

در جواب این استدلال می‌گوییم: شکی نیست که واجب نبودن پوشش وجه و کفین از این جهت نیست که ملاک و فلسفه اصلی پوشش در آن وجود ندارد، بلکه همچنانکه قبلاً اشاره کردیم و از قدمای مفسرین نیز نقل نمودیم از جهت این است که ملاک دیگری ایجاب می‌کند که در این مورد استثنا به وجود آید. آن ملاک دیگر این است که پوشش وجه و کفین اگر به طور وجوب پیشنهاد شود موجب حرج و فلج و سلب امکان فعالیت عادی از زن می‌گردد.

چنانکه قبلاً هم گفتیم پوشش وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و مفهوم حجاب و اثر آن با اضافه کردن و حذف کردن این قسمت کاملاً عوض می‌شود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۸

برای اینکه این بحث بهتر روشن شود باید یک اصطلاح مربوط به علم اصول فقه را توضیح دهیم:

اصولیین می‌گویند مباح بر دو قسم است: مباح اقتضائی و مباح لاقضائی.

بعضی از کارها نه دارای مصلحتی است که باعث شود شارع آن را واجب کند و نه دارای مفسده‌ای است که سبب شود حکم به تحریم آن دهد. این کارها به علت اینکه ملاکی برای وجوب یا حرمت ندارند مباح شمرده می‌شوند و به همین جهت آنها را مباح‌های لاقضائی می‌نامند. شاید اکثر مباحات از این نوع باشد.

ولی برخی دیگر از کارها علت مباح شدنش وجود حکمتی است که ترخیص آن کار را ایجاب می‌کرده است؛ یعنی اگر شارع آن کار را مباح نمی‌کرد مفسده‌ای لازم می‌آمد. این نوع از مباحات را «مباح اقتضائی» می‌نامند. در این نوع از مباح ممکن است مصلحت یا مفسده‌ای در فعل یا ترک آن کار وجود داشته باشد ولی شارع به خاطر رعایت مصلحت مهمتر که رخصت را ایجاب می‌کرده است حکم به اباحه کرده و از آن ملاک دیگر چشم پوشیده است.

مباح‌هایی که به خاطر جرح مباح قرار داده شده از این قبیل است. مقنن در نظر گرفته است که اگر بخواهد مردم را از برخی از کارها منع کند زندگی بر آنها دشوار می‌شود، لذا از تحریم آن چشم پوشیده است.

بهترین مثال مسأله طلاق است. شک نیست که طلاق از نظر اسلام عملی ناپسند و مبعوض است تا حدی که آن را زشت‌ترین مباح و «اِبْغَضُ الْحَلَالِ» خوانده است. در عین حال شارع مقدس حکم به تحریم طلاق نکرده، به مرد اختیار داده است که زنش را طلاق بدهد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر این عمل در نظر شارع اسلام مبعوض و منفور است پس چرا آن را حلال قرار داده

است و اگر مبعوض نیست پس اینهمه نکوهش درباره آن چیست و اساساً «ابغض الحلال» یعنی چه؟. محدثین روایت کرده‌اند: ابو ایوب انصاری می‌خواست زنش امّ ایوب را طلاق دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنید، فرمود: «

انّ طلاق امّ ایوب لِحوبّ

» (۱) یعنی طلاق دادن امّ ایوب گناهی بزرگ است.

(۱). کافی ج ۶ ص ۵۵ و وسائل ج ۳ ص ۱۴۴

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۲۹

در عین حال اگر ابو ایوب زنش را طلاق می‌داد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌فرمود که این طلاق باطل است. رمز این مطلب چیست؟ آیا ممکن است چیزی به قدر یک حرام، مبعوض و ناپسند باشد ولی در عین حال مباح باشد؟. بلی، ممکن است چیزی به قدر یک حرام و بیش از بسیاری از حرامها مبعوض باشد ولی به خاطر مصلحتی تحریم نشود. رمز این مسأله در باب طلاق این است که اسلام نمی‌خواهد بنای ازدواج را بر اجبار و الزام بگذارد، و نباید. مرد باید حامی و علاقه‌مند به زن باشد و زن باید در شکل یک محبوب در خانه بماند؛ یعنی اساس کانون خانوادگی محبت است.

عشق و علاقه اجبار بردار نیست. صحیح نیست که قانون بخواهد زن را به زور به شوهرش بچسباند. وقتی علاقه بین زن و شوهر وجود نداشته باشد طبعاً زیربنای کانون خانوادگی از میان رفته است؛ مخصوصاً اگر تنفر از ناحیه مرد باشد، زیرا سررشته علقه خانوادگی در جانب مرد است و اگر مرد علاقه‌مند باشد زن طبق طبیعت خودش که می‌خواهد او را دوست بدارند علاقه‌مند می‌شود. زن به محبوب داشتن اهمیت نمی‌دهد، به محبوب بودن اهمیت می‌دهد؛ یعنی زن آن مردی را دوست می‌دارد که او را دوست بدارد؛ مردی محبوب اوست که او محبوب آن مرد باشد. لهذا کلید علقه خانوادگی در دست مرد است و همین که علاقه مرد از بین رفت کانون خانوادگی به طور طبیعی منحلّ است. چنین کانونی را که باید بر محبت و علاقه و صمیمیت استوار باشد نمی‌شود با زور و اجبار قانونی نگهداری کرد. زن مانند نوکر یا کارگر نیست که قانون اجباری بتواند او را در محل کارش علی‌رغم صاحب کار نگهداری کند.

اسلام تدابیری اندیشیده است که دلسردی و بی‌مهری بین زوجین پیش نیاید و مرد از روی شوق و رغبت پروانه وار به دور شمع وجود همسرش بچرخد. اما اگر موجبات نارضایی و جدایی فراهم شد و مرد خواست همسرش را طلاق بدهد، اسلام این کار را بسیار زشت می‌داند ولی مانع آن هم نمی‌شود زیرا دیگر چاره‌ای نیست. این یک نمونه روشنی از مباحهای اقتضائی است.

غالب استثنای باب حجاب از همین قبیل است، خواه استثنایهایی که در باب محارم است یا استثنایهایی که از لحاظ مقدار پوشش است. لهذا در مورد محارم (غیر شوهر) هر قدر زن پوشیده‌تر باشد بهتر است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۰

تهییج شهوت در مورد محارم درجه اول از قبیل پدر و فرزند و عمو و برادر تقریباً صفر است ولی جاذبه زن مخصوصاً اگر جوان و زیبا باشد در محارم درجات بعدی مخصوصاً در محارم سببی از قبیل پدر شوهر و پسر شوهر بی‌تأثیر نیست. رخصت شارع در این موارد برای ضرورت اختلاط و معاشرتهای زیادی است که بین محارم اجتناب‌ناپذیر است. فکر کنید اگر پوشش زن نسبت به برادر و پدر لازم باشد چقدر زندگی خانوادگی دشوار خواهد شد!

در مورد پدر و عمو و حتی برادر طبعاً رغبت جنسی وجود ندارد مگر در افراد منحرف و استثنائی، ولی در مورد پسر شوهر عمده ملاک همان عسر و حرج است. اگر مردی زن زیبا و پسر جوانی دارد هرگز این پسر نسبت به زن پدر مانند فرزند نسبت به مادر خود نیست. بنابراین مباح بودن ترک پوشش در برابر بعضی محارم نیز به ملاک عسر و حرج است و ما این نکته را که ملاک عسر و حرج است از آیه ۵۸ سوره نور استفاده کردیم که می‌فرماید: «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ». بعضی از مفسرین از قبیل صاحب کشاف نیز در ذیل همین جمله بدین نکته اشاره کرده‌اند. همان‌طور که مکرر گفته‌ایم چون این استثناها از ناحیه حرج است نه اینکه ملاک تحریم وجود نداشته باشد، بنابراین هر قدر تستر بیشتر رعایت شود بهتر است، یعنی جدایی زن و مرد، پوشش، ترک نظر و هر چیز دیگری که انسان را از حریم مسائل جنسی دور می‌کند رجحان دارد و مادامی که ممکن است باید مراعات گردد.

اگر کسی بپرسد در کلاس یا مجلسی که زن و مرد هر دو شرکت می‌کنند و زنان به قدر کافی پوشیده هستند آیا اگر یک در میان بنشینند بهتر است یا اینکه زن‌ها در یک قسمت و مردها در قسمت دیگر بنشینند؟ جواب این است که البته جدا بنشینند بهتر است.

به طور کلی اصل ضرورت و احتیاج را باید در نظر گرفت. نباید این ترخیص شرعی بهانه‌ای به دست دهد که مردان و زنان اجنبی حریم را از میان بردارند و خطر برخوردهای زن و مرد را فراموش کنند.

هیچ غریزه‌ای به سرکشی و حساسیت غریزه جنسی نیست. احتیاطها و توصیه‌های اسلام مبنی بر دور نگه داشتن زنان و مردان اجنبی تا حدودی که حرج و فلج ایجاد نکند مبنی بر این اصل روانی است. روانشناسی و روانکاوی صددرصد این نظر را تأیید می‌کند و تواریخ و داستانها حکایت می‌کنند که گاهی یک برخورد، یک

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۱

تلاقی نگاه‌ها در ظرف یک لحظه اساس خانواده‌ای را متلاشی کرده است.

به نیروی تقوا و ایمان در مقابل موجبات همه گناهها می‌توان تکیه کرد مگر در مورد گناهان مربوط به غریزه جنسی. اسلام هرگز نیروی تقوا و ایمان را با اینکه قویترین نیروهای اخلاقی است یک ضامن کافی در برابر تحریکات و دسایس این غریزه ندانسته است.

چقدر عالی و لطیف سروده حافظ شیراز در غزل معروف خود که با این بیت آغاز می‌شود:

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

آنجا که می‌گوید:

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش که در این خیل حصاری به سواری گیرند

آری در خیل خوبان، سواری برای فتح حصاری از تقوا کافی است.

### ۳. روایت.

دلیل سوم از ادله کسانی که پوشش وجه و کفین را لازم شمرده‌اند روایتی است که در کتب حدیث نقل شده و شهید ثانی در مسالک به آن استدلال و سپس نقد کرده است. مضمون روایت این است:

در حجة الوداع زنی برای پرسیدن مسأله‌ای خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد. فضل بن عباس پشت سر رسول خدا سوار بود. نگاه‌هایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد.

رسول اکرم متوجه شد که آن دو به هم خیره شده‌اند و زن جوان به جای اینکه توجهش به جواب مسأله باشد همه توجهش به فضل است که جوانی نارس و زیبا بود. رسول اکرم با دست خود صورت فضل را چرخانید و فرمود زنی جوان و مردی جوان، می‌ترسم شیطان در میان ایشان پا بنهد «۱» شهید رضوان الله علیه در پاسخ این استدلال می‌گوید:

«این روایت دلیل بر عدم وجوب پوشیدن چهره است و حتی دلیل بر جواز نظر به

---

(۱). صحیح بخاری ج ۸ / ص ۶۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۲

چهره اجنبیه است نه دلیل بر وجوب پوشیدن چهره و بر حرمت نظر.»

ما سخن شهید را چنین توضیح می‌دهیم: اولاً طبق مفاد این حدیث پیغمبر اکرم زن را از باز گذاشتن چهره‌اش نهی فرموده بود که منتهی بدین جریان شد. ثانیاً خود رسول اکرم ضمن پاسخ دادن به مسأله آن زن به چهره زن نگاه می‌کرد که متوجه شد آن زن آزمندانه به چهره زیبای فضل خیره شده است. ثالثاً قرائن این قصه حکایت می‌کند که نگاه آن دو به یکدیگر شهوت‌آلود بوده است. شک نیست که این گونه تبادل نگاه‌ها حرام است. بدین جهت بود که رسول اکرم دست خود را به پشت سر برد و چهره فضل را به طرف دیگر برگردانید که دیگر او به آن زن نگاه نکند و آن زن به او. رابعاً بعد از این جریان نیز زن را امر به پوشیدن چهره نکرد، بلکه عملاً مانع نگاه‌های شهوت‌آلود آن دو به یکدیگر شد.

شیخ انصاری نیز در رساله «نکاح» پس از آنکه این حدیث را از طرف طرفداران لزوم پوشیدن چهره و حرمت نظر نقل می‌کند، می‌فرماید: این حدیث بر خلاف مدّعی آنها بیشتر دلالت دارد.

#### ۴. خواستگاری.

یکی دیگر از ادلّه کسانی که پوشش چهره را لازم دانسته‌اند این است که در مورد کسی که قصد ازدواج دارد اجازه داده شده است که به چهره زنی که مورد نظر اوست نگاه کند. مفهوم این حکم این است که برای کسی که قصد ازدواج ندارد نظر کردن جایز نیست. اکنون ما بعضی از روایات این باب را ذکر می‌کنیم:

الف.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَمْ تَنْظُرْ إِلَيْهَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَادْهَبْ فَانظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّ فِي أَعْيُنِ الْأَنْصَارِ شَيْئاً «۱»

. أبو هریره می‌گوید: نزد رسول خدا بودم که مردی آمد و گفت با زنی از انصار ازدواج کرده‌ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: آیا آن زن را دیده‌ای؟ گفت نه. فرمود برو او را

---

(۱). صحیح مسلم، ج ۴ / ص ۱۴۲

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۳

بین، زیرا چشم انصار معمولاً عیبی دارد.

ب.

عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ أَنَّهُ حَظَبَ امْرَأَةً فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: انظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَنْ يَدُومَ بَيْنَكُمَا «۱»

مغیره بن شعبه از زنی خواستگاری کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلع شد، بدو فرمود: برو بین، زیرا اگر بینی و بعد ازدواج کنی این کار برای دوام ازدواج شما بهتر است.

ج. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا وَمَعاصِمِهَا إِذَا ارَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا (۲)

وقتی شخص بخواهد با زنی ازدواج کند، باکی نیست که به چهره و محل دستبندها نگاه کند.

مفهوم مخالف این حدیث این است که اگر قصد ازدواج در کار نباشد نگاه کردن جایز نیست.

جواب این استدلال همان طور که فقها گفته اند این است که:

اولاً نگاه خواستگار با نگاه غیر خواستگار فرق می کند. خواستگار به دیده خریداری و برای خریداری نگاه می کند و به اصطلاح نظر استقلالی دارد و معمولاً خالی از تلذذ نیست. لهذا فقها می گویند نگاه خواستگار با علم بدین که تلذذ حاصل می شود مانعی ندارد. البته هدف او باید تحقیق باشد نه تلذذ. ولی غیر خواستگار اگر به منظور تلذذ نخواهد نگاه کند نظرش آلی خواهد بود نه استقلالی. ما فرق بین این دو نوع نظر را در تفسیر آیه ۳۱ سوره نور بیان کردیم و خلاصه این است: کسی که قصد خواستگاری ندارد نباید با چشمان خیره و نگاه های خریداری زن را ورنه انداز کند و این منافات ندارد که نظر به چهره زن به طور آلی یعنی به اندازه ای که لازمه مخاطبه است جایز باشد.

(۱). جامع ترمذی، ص ۱۷۵

(۲). وافی مجلد ۱۲ ص ۵۸ و وسائل ج ۳ ص ۱۱ و کافی ج ۵ ص ۳۶۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۴

و ثانیاً در مورد نگاهی که مقدمه خواستگاری است، چنانکه روایات دیگر دلالت دارد و فقها هم فتوا می دهند، جواز نظر اختصاص به چهره و دو دست ندارد بلکه نسبت به مطلق زیباییهای زن نیز جایز است. از باب نمونه دو روایت را ذکر می کنیم:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ أَفَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَمَّا يُرِيدُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ (۱)

عبد الله بن سنان می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم وقتی شخص اراده دارد با زنی ازدواج کند آیا جایز است به موی او نگاه کند؟ فرمود: آری، زیرا به گرانبها ترین قیمت خریدار اوست.

یعنی آنچه انسان در زندگی زناشویی مایه می گذارد از هر چیز گرانبها تر است. واضح است که مراد مهریه نیست، زیرا ارزش پولی مهریه گرانبها ترین قیمت نیست؛ بلکه مقصود این است که می خواهد با او زندگی کند و عمر خویش را با او بسر برد.

عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ يُرِيدُ تَزْوِجَهَا فَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا وَمَحَاسِنِهَا؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَلَذِّدًا (۲)

مردی از حضرت صادق علیه السلام می پرسد: آیا مردی که قصد ازدواج دارد حق دارد به مو و زیباییهای زن مورد نظرش نگاه کند؟ فرمود: اشکالی ندارد مشروط بر اینکه مقصودش التذاذ نباشد.

پس معلوم شد جواز نظر برای خواستگار، اختصاص به چهره و دو دست ندارد.

ثالثاً بحث ما فعلاً در لزوم پوشیدن وجه و کفین است نه در جواز نظر برای مرد.

فرضاً روایاتی که دلالت می‌کند که برای خواستگار نظر به چهره زن مورد نظرش جایز است مفهوم مخالفی داشته باشد که نظر غیر خواستگار بر چهره زن جایز نیست، دلیل بر عدم جواز نظر مرد بر چهره زن بیگانه است نه بر وجوب پوشیدن زن وجه و کفین را.

(۱). وسائل ج ۳/ص ۱۲، تهذیب ج ۷/ص ۴۳۵

(۲). کافی ج ۵/ص ۳۶۵، وسائل ج ۳/ص ۱۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۵

## ۵. آیه «جلباب».

دلیل دیگر که می‌توان به آن تمسک جست آیه جلباب است که می‌فرماید: «إِنَّهَا النَّبِيُّ قُلُ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ...» ای پیامبر! به همسران و دختران و همسران مؤمنین بگو که جلبابهای (روسریها) خویش را به خود نزدیک سازند ...

این استدلال مبنی بر این است که جمله «نزدیک سازند روسریهای خویش را» کنایه باشد از اینکه با روسریها چهره خویش را بپوشانند؛ همچنانکه بسیاری از مفسران مانند زمخشری در کشف و فیض در صافی اینچنین تفسیر کرده‌اند.

ولی ما در یکی از فصلهای گذشته تحت عنوان «حریم عفاف» ثابت کردیم این تفسیر هیچ مبنایی ندارد؛ نظر برخی مفسرین دیگر مانند تفسیر المیزان را تأیید کردیم.

تا آنجا که من الآن به خاطر دارم هیچ فقیهی به این آیه به عنوان یکی از ادله وجوب ستر استناد نجسته است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۶

## شرکت زن در مجامع

### اشاره

ادله موافق و مخالف را تا آنجا که لازم بود ذکر کردیم. از مجموع آنچه گفتیم دو مطلب کاملاً دستگیر شد. یکی اینکه اسلام به اهمیت و ارزش فوق العاده پاکی و لزوم قانونی بودن روابط جنسی زن و مرد چه به صورت نظر و چه به صورت لمس و چه به صورت شنیدن و چه به صورت همخوابگی توجه کامل دارد، به هیچ وجه راضی نمی‌شود با هیچ نام و عنوانی خدشه‌ای بر آن وارد شود. اما دنیای امروز این ارزش فوق العاده انسانی را نادیده گرفته است و در عین اینکه دودش به چشمش می‌رود نمی‌خواهد به روی خود بیاورد.

جهان امروز به نام «آزادی زن» و صریحتر «آزادی روابط جنسی» روح جوانان را سخت فاسد کرده است. به جای اینکه این آزادی به شکستن استعدادها کمک کند، به شکل دیگر و به صورت دیگر غیر آنچه در قدیم وجود داشت، نیروها و استعدادهای انسانی را هدر داده است و می‌دهد. زن از کنج خانه بیرون آمده اما به کجا رو آورده است؟ به سینماها، کنار

دریاهها، حاشیة خیابانها، مجالس شب‌نشینی! زن امروز به نام «آزادی» خانه را خراب کرده بدون اینکه مدرسه یا جای دیگر را آباد کرده باشد. اگر غلط نکنم آنجا را نیز خراب کرده است.

در اثر این بی‌بندوباری و دور افکندن قیود انسانی، از راندمان تحصیل جوانان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۷

کاسته شده، جوانان از تحصیل و مدرسه فراری شده‌اند، جنایتهای عشقی فراوان شده، بازار سینماها رونق گرفته، جیب کارخانه داران مولد لوازم آرایشی پر شده، ارزش رقاصه‌ها و رقاصه‌ها و کولیه‌ها صد برابر دانشمندان و متفکران و مصلحان اجتماعی شده است. اگر می‌خواهید بدانید چنین هست یا چنین نیست، آنگاه که رقاصه‌ای وارد کشور می‌شود با آنگاه که دانشمندی نظیر پروفیسور برنارد، متخصص معروف پیوند قلب، وارد می‌شود مقایسه کنید و عکس‌العمل جوانان را در هر دو مورد ببینید «۱» مطلب دیگر اینکه: اسلام با همه توجهی که به خطر شکسته شدن حصار عفاف دارد- همان‌طور که روش این آئین پاک خدایی است که یک آئین معتدل و متعادل است و از هر افراط و تفریطی به دور است و امتش را «امت وسط» می‌خواند- از جنبه‌های دیگر غافل نمی‌شود. زنان را تا حدودی که منجر به فساد نشود از شرکت در اجتماع نهی نمی‌کند. در بعضی موارد شرکت آنها را واجب می‌کند، مانند حج که بر زن و مرد متساویاً واجب است و حتی شوهر حق ممانعت ندارد، و در بعضی موارد به ترخیص اکتفا می‌کند.

چنانکه می‌دانیم جهاد بر زنان واجب نیست مگر وقتی که شهر و حوزه مسلمین مورد حمله واقع شود و جنبه صددرصد دفاعی به خود بگیرد. در این صورت همان‌طور که فقها فتوا می‌دهند بر زنان نیز واجب می‌شود «۲» ولی در غیر این صورت واجب نیست. در عین حال رسول خدا به برخی از زنان اجازه می‌داد که در جنگها برای کمک به سربازان و مجروحین شرکت کنند. قضایای زیادی در تاریخ اسلام در

---

(۱). در تاریخ ۲۹/۳/۴۸ دو هنرپیشه ایتالیایی - که به قول خودشان از نظر قانون زن و شوهر نیستند اما از نظر خودشان زن و شوهرند- وارد تهران شدند. جوانان، اعم از پسر و دختر، استقبال بی‌سابقه‌ای از آنان به عمل آوردند و روزنامه‌ها منعکس کردند. پسران و دختران ایرانی آنچنان فریادهای وحشتناکی به عنوان ابراز احساسات کشیده بودند که دیدن عکسشان در حال فریاد، بیننده را متوحش و متنفر می‌کرد.

«اطلاعات» در روز بعد نوشت: «آلبانو و رومیناپاور» (دو هنرپیشه ایتالیایی) در گفتگوی کوتاهی با خبرنگار اطلاعات گفتند: اجتماع بی‌نظیر دختران و پسران تهرانی در برابر در ورودی هتل و تلفنهای متعددی که در ساعت اقامت ما در هتل به ما می‌شود واقعاً کار عادی و روزانه را فلج کرده است. در هیچ یک از کشورهای اروپایی و امریکایی که ما تاکنون سفر کرده‌ایم طرفدارانی تا بدین حد علاقه‌مند نداشته‌ایم. خیلی خوش حال خواهیم بود اقامت دو هفته‌ای ما در تهران چند روزی افزایش یابد.»

اگر اینها سقوط اخلاقی و دلیل انحطاط و نشانه بدبختی نسلهای آینده نیست پس چه چیز خواهد بود؟

(۲). رجوع شود به مسالک، اول کتاب جهاد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۸

این زمینه هست «۱» بر زنان واجب نیست که در نماز جمعه شرکت کنند مگر آنکه حضور به هم رسانند.

بعد از حضور واجب است شرکت کنند و ترک نکنند «۲» بر زنان واجب نیست که در نماز عیدین شرکت کنند ولی از



شرکت کردن ممنوع نمی‌باشند. برای زنان صاحب هیئت و جمال شرکت در این مجامع مکروه است «۳» پیغمبر اکرم زنان خود را- با قید قرعه- با خود به سفر می‌برد. بعضی از اصحاب نیز چنین می‌کردند «۴» پیغمبر اکرم از زنان بیعت گرفت ولی با آنها مصافحه نکرد، دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن فرو برد و دستور داد زنان دست خویش در آب فرو برند، همین را بیعت شمرد «۵». عایشه گفت هرگز دست پیغمبر در همه عمر دست یک زن بیگانه را لمس نکرد. زنان را از تشییع جنازه منع نکرد گو اینکه آن را لازم هم نشمرد. رسول خدا ترجیح داد زنان در تشییع جنازه شرکت نکنند. در عین حال در موارد خاصی شرکت کرده‌اند و احیاناً نماز خوانده‌اند. در روایات ما آمده است که وقتی زینب دختر بزرگ رسول اکرم وفات کرد زهرای مرضیه سلام الله علیها و زنان مسلمانان آمدند و بر وی نماز خواندند «۶». از نظر روایات شیعه برای زنان جوان شرکت در تشییع جنازه مکروه است. علمای اهل تسنن از امّ عطیّه نقل کرده‌اند که گفت: رسول اکرم ما را توصیه کرد که در تشییع جنازه شرکت نکنیم ولی منع نفرمود «۷» اسماء، دختر یزید انصاری، از طرف زنان مسلمان مدینه مأمور شد به نمایندگی آنان نزد رسول خدا برود و پیام گلایه آمیز زنان مدینه را به رسول خدا ابلاغ کند و

- 
- (۱). رجوع شود به کتب مغازی و سیر و تواریخ صدر اسلام. ایضاً رجوع شود به صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۹۶-۱۹۷ و سنن ابو داود ج ۲ ص ۱۷ و جامع ترمذی ص ۲۴۷.
- (۲). وسائل ج ۱ ص ۴۵۶
- (۳). وسائل ج ۱ ص ۴۷۴
- (۴). صحیح بخاری ج ۷ ص ۴۳. همه مورخین این مطلب را نوشته‌اند.
- (۵). این جریان نیز مورد اتفاق مورخین و مفسرین است. مورخین ضمن وقایع فتح مکه، و مفسرین ذیل آیه ۱۲ از سوره ممتحنه ذکر کرده‌اند. ایضاً کافی ج ۵ ص ۵۲۶.
- (۶). وسائل ج ۱ ص ۱۵۶
- (۷). صحیح مسلم ج ۳ ص ۴۷ و صحیح بخاری ج ۲ ص ۹۴ و سنن ابو داود ج ۲ ص ۱۸۰
- فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۳۹
- جواب بگیرد.

اسماء وقتی وارد شد که رسول خدا در میان جمع اصحاب بود. گفت:

«پدر و مادرم قربانت. من نماینده زنانم به سوی تو «۱». ما زنان می‌گوییم خداوند عزّ و جلّ تو را هم بر مردان مبعوث فرمود و هم بر زنان. تو تنها پیامبر مردان نیستی.

ما زنان نیز به تو و خدای تو ایمان آوردیم. ما زنان در خانه‌های خویش نشسته حاجت جنسی شما مردان را برمی‌آوریم، فرزندان شما را در رحم خویش می‌پرورانیم. اما از آن طرف می‌بینیم وظایف مقدس و کارهای بزرگ و ارجمند و پراجر و با ارزش به مردان اختصاص یافته و ما محرومیم.

مردانند که توفیق جمعه و جماعت دارند، به عیادت بیماران می‌روند، در تشییع جنازه شرکت می‌کنند، حج مکرر انجام می‌دهند و از همه بالاتر توفیق جهاد در راه خدا دارند. در صورتی که وقتی یک مرد به حج یا جهاد می‌رود ما زنان هستیم که اموال شما را نگهداری می‌کنیم، برای جامه‌های شما نخریسی می‌کنیم، فرزندان شما را تربیت می‌کنیم. چگونه است که ما در زحمتهای شریک شما مردان هستیم اما در وظایف بزرگ و مقدس و کارهای پراجر و پاداش شرکت نداریم و از همه آنها

محروریم؟».

رسول اکرم نگاهی به اصحاب کرد و فرمود:

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۵۳۹

«آیا تاکنون از زنی سخنی به این خوبی و منطقی بدین رسایی در امور دین شنیده‌اید؟».

یکی از اصحاب گفت:

«خیال نمی‌کنم این سخن از خود این زن باشد.»

---

(۱).

انا وافده النساء اليك.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴۰

رسول خدا به جواب این مرد اعتنا نکرد. رو کرد به اسماء و فرمود:

«ای زن! آنچه می‌گویم درست فهم کن و به زنانی که تو را فرستاده‌اند نیز حالی کن.»

پنداشتی که هر که مرد شد به واسطه این کارها که بر شمردی توفیق اجر و پاداش و فضیلت را می‌یابد و زنان محرومند؟ خیر چنین نیست. زن اگر خوب خانه‌داری و شوهرداری کند، نگذارد محیط پاک خانه با غبار کدورت آلوده شود، اجر و پاداش و فضیلت و توفیقش معادل است با همه آن کارها که مردان انجام می‌دهند.».

اسماء زنی با ایمان بود و تقاضای او و زنان همفکرش از عمق ایمانشان برمی‌خاست نه از شهوات برانگیخته شده که غالباً امروز می‌بینیم. او و همفکرانش نگران این بودند مبدا و وظایفی که به عهده آنان واگذار شده قدر و قیمتی نداشته باشد و همه وظایف مقدس و قدر و قیمت‌دار به مردان اختصاص یافته باشد. او و همفکرانش تقاضای مساوات زنان و مردان را داشتند، اما در چه؟ در ربودن گوی فضیلت و انجام وظیفه مقدس. چیزی که در مخیله آنان هم خطور نمی‌کرد این بود که شهوات فردی را نام «حقوق» نهند و جنجال راه بیندازند.

لهذا وقتی که آن جواب را شنید چهره‌اش از خوش‌حالی برافروخته شد و با خوش‌حالی به سوی همفکرانش برگشت «۱» در باب شرکت زنان در این گونه موارد، در کتب حدیث روایات ضد و نقیضی وارد شده است. از بعضی از آنها ممنوعیت شدید استفاده می‌شود. اما صاحب وسائل که خود محدث متبحری است با توجه به مجموع آثار و روایات اسلام می‌گوید:

«از مجموع روایات استفاده می‌شود که برای زنان رواست که برای مجالس عزا یا برای انجام حقوق مردم «۲» یا تشییع جنازه بیرون روند و در این مجامع شرکت کنند، همچنانکه فاطمه علیها السلام و همچنین زنان ائمه اطهار در مثل این موارد شرکت

---

(۱). أَسْدُ الْغَابَةِ ج ۵ / ص ۳۹۸-۳۹۹. این داستان در کتب حدیث و تفسیر نیز نقل شده است.

(۲). در بحار الأنوار جلد ۱۱ چاپ کمپانی صفحه ۱۱۸ روایتی از کافی از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می‌کند

به این مضمون: »

كَانَ أَبِي يَبْعَثُ أُمَّيْ وَ أُمَّ فَرْوَةَ تَقْضِيَانِ حُقُوقَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ

« یعنی پدرم امام صادق مادر من و مادر خودش را می فرستاد که حاجات درماندگان مدینه را انجام دهند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴۱

می کرده اند. پس جمع بین روایات حکم می کند که روایات منع را حمل بر کراهت کنیم.» (۱)

پیغمبر اکرم زنان را اجازه می داد که به خاطر حاجتی که دارند بیرون روند و کار خویش را انجام دهند. سوده، دختر زمه، همسر رسول خدا، زنی بلندبالا بود. یک شب با اجازه رسول خدا از خانه به خاطر کاری بیرون آمد. با اینکه شب بود عمر بن الخطاب سوده را به خاطر بلندبالایی اش شناخت. عمر در این جهت تعصب شدیدی داشت و همواره به پیغمبر توصیه می کرد اجازه ندهد زنان بیرون روند. عمر با لحن خشنی به سوده گفت: تو خیال کردی که ما تو را شناختیم؟! خیر شناختیم. پس از این در بیرون آمدن خود دقت بیشتری بکن. سوده از همان جا مراجعت کرد و ماجرا را به عرض رسول خدا رساند درحالی که رسول خدا مشغول شام خوردن بود و استخوانی در دستش بود. طولی نکشید که حالت وحی بر آن حضرت عارض شد. پس از بازگشت به حالت عادی فرمود:

أَنَّهُ قَدْ إِذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ.

. اجازه داده شد به شما که اگر حاجتی دارید بیرون روید (۲) آنچه آنچنان که مجموعاً از تواریخ و نقلهای حدیثی برمی آید، در میان صحابه رسول خدا عمر بن الخطاب - همچنانکه مقتضای طبیعتهای خشک و خشن از طراز اوست - در مورد زنان فوق العاده سختگیر و طرفدار خانه نشینی کلی آنها بوده است.

جا حظ در البیان و التبیان جلد ۲ صفحه ۹۰ و جلد ۳ صفحه ۱۵۵ از عمر نقل می کند که:

أَكْثَرُوا لَهْنًا مِنْ قَوْلِ «لَا» فَانَّ «نَعَمْ» لِيُضْرِبَهُنَّ عَلَى الْمَسْأَلَةِ.

. بیشتر به زنها «نه» بگویند، زیرا «بلی» آنان را در خواهش جری تر می کند.

(۱). وسائل ج ۱/ ص ۷۲

(۲). صحیح مسلم ج ۷/ ص ۶ و صحیح بخاری ج ۷/ ص ۴۹ و ج ۸/ ص ۶۶

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴۲

در تفسیر کشف ذیل آیه ۵۳ سوره احزاب می نویسد:

«عمر خیلی علاقه مند بود که زنان رسول خدا در پرده باشند و بیرون نروند، زیاد این مطلب را به میان می گذاشت. به زنان پیغمبر می گفت: اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی دید. یک روز بر آنان گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همچنانکه شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده در شوید.

زینب همسر رسول خدا گفت: پسر خطاب! وحی در خانه ما نازل می شود و آنگاه تو نسبت به ما غیرت می ورزی و تکلیف معین می کنی؟!».

در سنن ابن ماجه «باب ما جاء في البكاء على الميت» حدیث شماره ۱۵۸۷ می نویسد:

«رسول خدا در تشییع جنازه ای شرکت کرد. زنی از کسان متوفی شرکت کرده بود.

عمر بر آن زن نهیب زد. رسول خدا فرمود: ولش کن ای عمر! چشم گریان و دل داغدار و عهد قریب است.».

از این گونه جریانها در تاریخ زندگی عمر زیاد یافت می شود. حتی نقل کرده اند که:

«عاتکه، همسر عمر، دائماً با او برای رفتن به مسجد در کشمکش بود. عمر نمی‌خواست او شرکت کند اما او اصرار داشت شرکت کند. عاتکه نمی‌خواست نهی شوهرش را تمرد کند، عمر هم نمی‌خواست نهی صریح کند، دلش می‌خواست وقتی که در مقابل تقاضای عاتکه سکوت می‌کند عاتکه به مسجد نرود. این بود که در مقابل درخواست عاتکه سکوت می‌کرد و لب از لب نمی‌جنبانید. اما عاتکه می‌گفت به خدا قسم مادامی که صریحاً نهی نکنی خواهم رفت، و می‌رفت.» (۱)

در صحیح بخاری از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

---

(۱). الحجاب مودودی صفحه ۳۱۸ نقل از موطأ مالک

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴۳

«سخت مایل بودم فرصت مناسبی به چنگ آورم و از عمر بیرسم آن دو زن که در قرآن درباره آنان آمده است: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» (۱) «کیانند؟ تا آنکه در سفر حج همراه او شدم. یک روز فرصتی پیش آمد، ضمن اینکه آب وضو روی دستش می‌ریختم گفتم یا امیر المؤمنین! آن دو زن که خداوند در قرآن به آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» کدامند؟ گفت:

عجب است از تو که چنین پرسشی می‌کنی. آنها عایشه و حفصه می‌باشند. آنگاه خود عمر داستان را اینچنین تفصیل داد: من و یکی از انصار در قسمت بالای شهر مدینه که با مسجد و مرکز مدینه فاصله داشت منزل داشتیم. من و او با هم قرار گذاشته بودیم به نوبت، یک روز در میان، هر کدام از ما به مسجد و مرکز مدینه برویم و اگر چیز تازه‌ای رخ داده بود به اطلاع دیگری برسانیم.

ما مردم قریش تا در مکه بودیم بر زنان خویش مسلط بودیم (۲) اما مردم مدینه برعکس بودند، زنان آنان بر ایشان تسلط داشتند. تدریجاً اخلاق زنان مدینه در زنان ما اثر کرد. یک روز من به همسرم خشم گرفتم. او بر خلاف انتظار جواب مرا پس داد.

گفتم: جواب مرا پس می‌دهی؟! گفت: خبر نداری که زنان پیغمبر رویشان با او باز است و با او یک و دو می‌کنند و گاه یکی از آنان یک روز تمام با پیغمبر قهر می‌کند.

از شنیدن این سخن سخت ناراحت شدم، گفتم به خدا قسم کسی که با پیغمبر چنین کند بدبخت شده است. فوراً لباس پوشیدم و آمدم به شهر و بر دخترم حفصه وارد شدم، گفتم شنیده‌ام شما گاهی یک روز تمام پیغمبر را ناراحت می‌کنید. گفت: بلی.

گفتم: دخترکم! بیچاره شدی. چه اطمینانی داری که خداوند به خاطر پیامبرش بر تو خشم نگیرد؟ دخترکم! از من بشنو: بعد از این نه با پیغمبر تندی کن و نه از او قهر

---

(۱). تحریم/ ۴: «اگر توبه کنید (بجا و لازم است) زیرا دل‌های شما منحرف شده است.» این آیه مربوط به دو نفر از زنان رسول اکرم است که رسول خدا یک مطلب سری به آنان گفت و آنان مرتکب خطا شدند و فاش کردند.

(۲). در روایت دیگری که صحیح مسلم، ج ۴/ ص ۱۹۰ نقل می‌کند عمر می‌گوید: «وَاللَّهِ أَنْ كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَا نَعُدُّ لِلنِّسَاءِ أَمْرًا حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِنَّ مَا أَنْزَلَ وَ قَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ ...» یعنی به خدا ما در جاهلیت برای زنان شانی قائل نبودیم، تا خداوند (در قرآن) درباره آنان آیاتی نازل کرد و حقوق و بهره‌هایی برایشان قائل شد.

کن. هر چه می خواهی به خودم بگو. اگر می بینی رقیبت (عایشه) از تو زیباتر است ناراحت نباش.

قضیه گذشت. در آن ایام ما نگران حمله غسانیه از جانب شام بودیم: شنیده بودیم آنان آماده حمله به ما هستند. یک روز که نوبت رفیق انصاری بود و من در خانه بودم، شب هنگام دیدم در خانه مرا محکم می کوبد و می گوید: او در خانه است؟ من سخت در هراس شدم. آمدم بیرون. گفت حادثه بزرگی رخ داده. گفتم: غسانیه حمله کردند؟ گفت: نه، از آن بزرگتر. گفتم: چه شده؟ گفت: پیامبر زنان خویش را یکجا ترک گفته است!! گفتم بیچاره شد حفصه. قبلاً پیش بینی می کردم و به خود حفصه هم گفتم.

صبح زود لباس پوشیدم و برای نماز صبح به مسجد رفتم و با پیامبر نماز جماعت خواندم. پیامبر بعد از نماز به اتاق مخصوصی که به خودش تعلق داشت رفت و از همه کناره گیری کرد. من به سراغ حفصه رفتم. می گریست. گفتم چرا می گریی؟ به تو نگفتم این قدر پیامبر را آزار ندهید؟! خوب، آیا شما را طلاق داد؟ گفت:

نمی دانم. همین قدر می دانم از همه کناره گیری کرده است. آمدم به مسجد، نزدیک منبر پیامبر، دیدم گروهی گرد منبر جمع شده می گریند. قدری با آنها نشستم. چون خیلی ناراحت بودم رفتم به طرف اتاق پیغمبر. یک سیاه دم در بود. گفتم به پیغمبر بگو عمر اجازه ورود می خواهد. رفت و برگشت و گفت: گفتم اما پیغمبر سکوت کرد.

برگشتم و رفتم میان مردمی که گرد منبر را گرفته بودند. مدتی نشستم. نتوانستم آرام بگیرم. دومرتبه آمدم و به دربان گفتم برای عمر اجازه بگیر. رفت و برگشت و گفت:

از پیغمبر برایت اجازه خواستم اما پیغمبر سکوت کرد. برای سومین بار رفتم میان مردمی که گرد منبر جمع بودند و از ناراحتی پیغمبر ناراحت بودند. باز هم نتوانستم آرام بگیرم. نوبت سوم آمدم و به وسیله آن دربان سیاه اجازه ورود خواستم. غلام رفت و برگشت و گفت باز هم پیغمبر سکوت کرد. مأیوسانه مراجعت کردم. ناگهان فریاد همان دربان سیاه را شنیدم که مرا می خواند. گفت: بیا که پیغمبر اجازه داد.

وقتی که وارد شدم دیدم پیغمبر بر روی شنها به پهلو خوابیده و بر یک متکا از لیف خرما تکیه کرده سنگریزه ها بر جسمش اثر گذاشته است.

□  
سلام کردم. ایستادم و گفتم: یا رسول الله! می گویند همسران خویش را طلاق

داده ای، راست است؟ گفت: نه. گفتم: الله اکبر. همان طور که ایستاده بودم شروع کردم به سخن گفتن و مقصودم این بود سر شوخی را باز کنم. گفتم: یا رسول الله! ما مردم قریش تا در مکه بودیم بر زنان خویش مسلط بودیم، آمدیم به این شهر و از بخت بد، زنان این شهر بر مردانشان تسلط داشتند. پیامبر از شنیدن این جمله تبسمی کرد. به سخن خود ادامه دادم و گفتم: من قبلاً به دخترم حفصه گفته بودم که اگر عایشه از تو قشنگتر و محبوبتر است ناراحت نباش. بار دیگر پیغمبر تبسم کرد.

چون دیدم تبسم کرد نشستم، به اطراف نگاه کردم، هیچ چیزی در آنجا به چشم نمی خورد جز سه تا پوست گوسفند. گفتم: یا رسول الله! دعا کن خداوند به امت تو توسعه عنایت فرماید آنچنان که فارس و روم غرق در نعمتند. پیغمبر که تکیه کرده بود فوراً نشست، فرمود: اینها دلیل لطف خدا نیست. آنها نعمتهای خویش را در همین دنیا از خدا گرفته اند. گفتم: از گفته خودم پشیمانم. برای من طلب مغفرت کن.

از این پس پیغمبر یک ماه از زنان خویش دوری جست، بدان جهت که رازی را حفصه نزد عایشه آشکار کرده بود (نه بدان

جهت که عمر می‌پنداشت که چون زنان پیغمبر زبان دراز شده بودند و پیغمبر را ناراحت می‌کردند و پیغمبر در مقابل آنها سکوت می‌کرد). بعد از یک ماه پیغمبر نزد زنان خویش برگشت. آیه‌ی تخییر نازل شده بود که هر کدام از همسران رسول خدا از ادامه‌ی همسری ناراضی هستند پیغمبر آنها را در نهایت خوشی، با کمک فراوان مالی در کارشان آزاد بگذارد، هر جا می‌خواهند بروند و با هر کس می‌خواهند ازدواج کنند و هر کدام مایلند با همین وضع فقیرانه بسازند به زندگی با پیغمبر ادامه دهند. همه‌ی آنها در کمال رضایت گفتند: ما خدا و پیغمبر را انتخاب می‌کنیم و افتخار همسری رسول خدا را از دست نمی‌دهیم.»<sup>(۱)</sup>

آری این است روش اسلام در میان افراط و تفریطها. همان‌طور که گفتیم اسلام به خطرات ناشی از روابط به اصطلاح آزاد جنسی کاملاً آگاه است. نهایت مراقبت را در برخوردهای زنان و مردان اجنبی دارد. تا حدودی که منجر به حرج و فلج نشود طرفدار دور نگه داشتن زنان از مردان است.

---

(۱). صحیح بخاری ج ۷ / ص ۳۶-۳۸ و صحیح مسلم ج ۴ / ص ۱۹۲-۱۹۴

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴۶

اسلام در عین اینکه به زنان اجازه‌ی شرکت در مساجد را می‌دهد دستور می‌دهد به صورت مختلط نباشد، محلها از یکدیگر جدا باشد. می‌گویند پیغمبر اکرم در زمان حیات خویش اشاره کرد که در ورودی زنان به مسجد از در ورودی مردان مجزا باشد. روزی اشاره به یکی از درها کرد و فرمود: «

لَوْ تَرَکْنَا هَذَا الْبَابَ لِلنِّسَاءِ

» یعنی خوب است این در را به بانوان اختصاص بدهیم. بعدها عمر صریحاً نهی کرد که مردان از آن در وارد شوند<sup>(۱)</sup> و نیز می‌گویند: پیغمبر اکرم دستور داد که شب هنگام که نماز تمام می‌شود اول زنها بیرون بروند بعد مردها. رسول خدا خوش نمی‌داشت که زن و مرد در حال اختلاط از مسجد بیرون روند، زیرا فتنه‌ها از همین اختلاطها برمی‌خیزد.

رسول خدا برای اینکه برخورد و اصطکاک رخ ندهد دستور می‌داد مردان از وسط و زنان از کنار کوچه یا خیابان بروند<sup>(۲)</sup> یک روز رسول خدا در بیرون مسجد بود. دید مردان و زنان با هم از مسجد بیرون آمدند. به زنها خطاب کرد و فرمود بهتر این است شما صبر کنید آنها بروند<sup>(۳)</sup> شما از کنار بروید و آنها از وسط<sup>(۴)</sup> فقها به همین مناسبت فتوا می‌دهند که اختلاط مردان و زنان مکروه است. مرحوم آیه‌الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (قُدس سِرّه) در عروۃ الوثقی فصل اول مسأله ۴۹ می‌گوید: یکره اختلاط الرجال بالنساء الا للعجائز ..

مختلط شدن مردان و زنان مکروه است مگر در مورد پیرزنان.

راستی اگر کسی بیمار دل نباشد تصدیق می‌کند که راه اسلام راه معتدل و متعادلی است. اسلام در عین اینکه نهایت مراقبت را برای پاکی روابط جنسی به عمل آورده است هیچ‌گونه مانعی برای بروز استعدادهای انسانی زن به وجود نیاورده است بلکه کاری کرده است که اگر این برنامه دور از هر افراط و تفریطی اجرا شود، هم روحیه‌ها

---

(۱). سنن ابو داود، ج ۱ / ص ۱۰۹

(۲). کافی ج ۵ / ص ۵۱۸

(۳). سنن ابو داود، ج ۲ / ص ۶۵۸

سالم می ماند و هم روابط خانواده ها صمیمی تر و جدی تر می گردد و هم محیط اجتماع برای فعالیت صحیح مرد و زن آماده تر می شود.

### توصیه های اخلاقی

در کافی برخی روایات بدین مضمون نقل شده که توجه مرد به زمین است و توجه زن به مرد، پس زنان را در حصار خانه قرار دهید.

خود صاحب کافی معتقد است که مقصود این است که هرچه زودتر آنها را در حصار ازدواج قرار دهید.

ولی یک عده روایات دیگر وجود دارد که ممکن است آنها را توصیه اخلاقی به مردان نسبت به زنان شمرد که از خطرات تماسهای مردان با زنان آگاه باشند. صاحب وسائل این روایات را بر استحباب حمل کرده است. ما قسمت عمده آنها را ذکر می کنیم:

الف. امیر المؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی چنین توصیه می فرماید:

وَ اكْفُفْ عَلَيْنَهُنَّ مِنْ ابْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ اَيَّاهُنَّ، فَاِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ ابْتَقَى عَلَيْنَهُنَّ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِاشَدَّ مِنْ ادْخَالِكَ عَلَيْنَهُنَّ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْنَهُنَّ وَ اِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ «۱»

. تا می توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه زن را حفظ نمی کند. همان طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است، وارد کردن تو مرد بیگانه را بر او در داخل خانه و اجازه معاشرت در داخل خانه نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسند چنین کن.

این یک توصیه اخلاقی است. علمای اسلام این جمله را به شکل یک توصیه اخلاقی تلقی کرده اند. اگر ما بودیم و چنین تعبیراتی، بدون شک آنچه استنباط می شد بیش از «توصیه اخلاقی» بود، بلکه بیش از لزوم ستر وجه و کفین بود، آنچه استنباط

---

(۱). نهج البلاغه، نامه ۳۱، وصیت معروف امیر المؤمنین به امام حسن

می شد همان است که ما از آن به حبس زن در خانه تعبیر کرده ایم. ولی علت اینکه فقها به مضمون چنین جمله ها فتوا نداده اند ادلّه قطعی دیگر از آیات و روایات و سیره معصومین بر خلاف مفاد ظاهر این تعبیرات است و به اصطلاح ظاهر این جمله ها «مُعْرَضٌ عَنْهُ» اصحاب است. لهذا این جمله ها حمل به توصیه اخلاقی شده است و ارزش اخلاقی دارد نه فقهی. آنچه فقها از امثال این جمله ها استنباط کرده اند این است که این گونه جمله ها ارشاد به حقیقتی روحی و روانی در روابط دو جنس است و شک نیست که حقیقتی را بیان می کند. رابطه زن و مرد اجنبی سخت خطرناک است، گلی است که پیلان بر آن می لغزند.

آنچه اسلام لااقل به صورت یک امر اخلاقی توصیه می کند این است که تا حد ممکن اجتماع مدنی غیر مختلط باشد.

جامعه امروز زیانهای اجتماع مختلط را به چشم خود می بیند. چه لزومی دارد که زنان فعالیت های خود را به اصطلاح «دوش به

دوش» مردان انجام دهند. آیا اگر در دو صف جداگانه انجام دهند نقصی در فعالیت و راندمان کار آنان رخ می‌دهد؟  
اثر این دوش به دوشی‌ها این است که هر دو همدوش را از کار بازمی‌دارد و هر یک را به جای توجه به کار متوجه «همدوش» می‌کند، تا آنجا که غالباً این همدوشیها به هماغوشی منتهی می‌گردد.  
ب. حدیثی است از حضرت زهرا علیها السلام. هر چند فقها بدین حدیث استناد نمی‌کنند اما می‌تواند توجه صحیحی داشته باشد.

خلاصه حدیث این است:

«روزی رسول خدا از مردم پرسیدند: چه چیز برای زن از هر چیز بهتر است؟ کسی نتوانست پاسخ بگوید. حسن بن علی علیه السلام کودک و در مجلس حاضر بود. قصه را برای مادرش زهرا سلام الله علیها نقل کرد. زهرا فرمود: از همه چیز بهتر برای زن این است که مرد بیگانه‌ای را نبیند و مرد بیگانه‌ای هم او را نبیند.» (۱)

---

(۱). وسائل ج ۳/ ص ۹، نقل از كشف الغمّة

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۴۹

این حدیث نیز توصیه اخلاقی است و ارجحیت دور بودن زن و مرد را بیان می‌کند. ما قبلاً گفته‌ایم تمام ترخیصهای اسلامی در این زمینه به خاطر جلوگیری از حرج و مضیقه است. ارجحیت اخلاقی پوشش، دور بودن زن و مرد، وجود حریم میان آن دو در حدود امکان سر جای خود باقی است.

ج. رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: «

يَا عَلِيُّ أَوَّلُ نَظَرٍ لَكَ وَ الثَّانِيَةُ عَلَيْكَ لَا لَكَ

« (۱) یعنی اولین نگاه مفت تو است، اما نگاه دوم به زیانت می‌باشد نه به سودت.

در اینکه این حدیث در مقام بیان حکم است یا در مقام بیان اثری که طبعاً در نگاه هست اختلاف نظر است. برخی مانند محقق صاحب شرایع و علامه حلی گفته‌اند این حدیث متعرض حکم نظر است. مفاد حدیث این است که نگاه اول جایز است و نگاه دوم حرام. بعضی دیگر گفته‌اند مقصود این است که نگاه عمدی مطلقاً حرام است. نگاه اول از آن نظر جایز است که عمدی نیست.

ولی حقیقت این است که این حدیث در مقام توصیه ترک نظر شهوانی و تلذذی است که قطعاً حرام است و از محل بحث خارج است. این حدیث می‌خواهد این مطلب را بگوید که انسان چشمش به زنی می‌افتد و احیاناً خوشش می‌آید می‌خواهد بار دوم نگاه کند و لذت ببرد. نوبت اول چون تلذذ غیر عمدی است مانعی ندارد، اما نوبت دوم چون به قصد تلذذ است جایز نیست.

د. امام صادق فرمود: «

النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ وَ كَمْ نَظَرُهُ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً

« (۲) یعنی نگاه کردن تیری است زهرآلود از ناحیه شیطان. چه بسیارند نگاه‌هایی که بعدها حسرتها و تأسفهای طولانی به دنبال خود آورده‌اند.

در حدیث دیگر آمده است: «

زَنَا الْعَيْنَيْنِ النَّظَرُ



« (۳) یعنی زناى دو چشم نگاه است.

این دو حدیث نیز ناظر به نگاه‌های شهوت‌آلود است، و ممکن است توصیه اخلاقی باشد به احتیاط.

(۱). وسائل ج ۳/ ص ۲۴. در سنن ابو داود ج ۱/ ص ۴۹۶ بدین عبارت آمده است:

يَا عَلِيُّ لَا تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ بِالنَّظْرَةِ فَإِنَّ لَكَ الْأُولَىٰ وَ لَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَةُ

. در بعضی روایات شیعه نیز که در وسائل نقل شده قریب به همین مضمون آمده است.

(۲). وسائل ج ۳/ ص ۲۴

(۳). کافی ج ۵/ ص ۵۵۹ و وسائل ج ۳/ ص ۲۴

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۰

### نه حبس و نه اختلاط

از آنچه مجموعاً بیان شد معلوم گشت آنچه اسلام می‌گوید نه آن چیزی است که مخالفان اسلام، اسلام را بدان متهم می‌کنند، یعنی محبوسیت زن در خانه، و نه نظامی است که دنیای جدید آن را پذیرفته است و عواقب شوم آن را می‌بیند، یعنی اختلاط زن و مرد در مجامع.

حبس کلی زن در خانه، نوعی مجازات بود که به طور موقت در اسلام برای زنان بدکار مقرر شد:  
وَ اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا «۱».

زنانی از شما که مرتکب زنا می‌شوند چهار شاهد بر آنان بگیرید. اگر چهار شاهد شهادت دادند (به ترتیبی که به تفصیل در سنت بیان شده و فقه متصدی آن است) آنان را در خانه حبس کنید تا عمرشان به پایان رسد یا خدا راه دیگری برایشان معین کند.

(۱). نساء/ ۱۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۱

مفسران می‌گویند: مقصود از «راه دیگر» اشاره بدین است که این حکم موقت است و در آینده حکم دیگری برای آنان خواهد آمد. آیه ۲ از سوره نور که حکم زانی و زانیه را بیان کرده است همان است که این آیه با اشاره آن را وعده داده است.

مقصود این است که اسلام با اختلاط مخالف است نه با شرکت زن در مجامع و لو با حفظ حریم.

اسلام می‌گوید: نه حبس و نه اختلاط بلکه حریم. سنت جاری مسلمین از زمان رسول خدا همین بوده است که زنان از شرکت در مجالس و مجامع منع نمی‌شده‌اند ولی همواره اصل «حریم» رعایت شده است. در مساجد و مجامع، حتی در کوچه و معبر، زن با مرد مختلط نبوده است. شرکت مختلط زن و مرد در برخی مجامع، مانند برخی مشرفه که در زمان ما محل ازدحام فوق العاده است، بر خلاف مرضی شارع مقدس اسلام است.

## فتواها

تا اینجا ادله موافق و مخالف پوشش و نظر و هم روش دقیق و معتدل اسلام در مجموع روابط زنان و مردان طبق مدارک کتاب و سنت روشن شد و معلوم شد ادله مزبور عدم وجوب ستر وجه و کفین را مدلل می‌سازد و هم جایز بودن نگاهی را که از روی تلذذ نباشد و ریه‌ای هم در کار نباشد تقویت می‌کند.

اکنون باید ببینیم فتواها چیست؟ هر کس می‌خواهد بداند علمای اسلام از صدر اول تاکنون در این دو مسأله مهم چگونه فتوا داده‌اند.

اولاً نظر فقهای اسلام درباره پوشش وجه و کفین چیست؟ و ثانیاً درباره نظر چه نظری دارند؟.

در اینکه پوشیدن وجه و کفین لازم نیست ظاهراً در میان تمام علمای اسلامی اعم از شیعه و سنی اختلافی نیست. فقط یک نفر از علمای اهل تسنن به نام ابو بکر بن عبد الرحمن بن هشام نظر مخالف دارد، آن هم معلوم نیست که نظرش در مورد نماز است یا در مورد نامحرم.

درباره چهره هیچ گونه اختلافی نیست، احیاناً بعضی از علما درباره دستها تا مچ و یا درباره پاها تا ساق اختلاف کرده‌اند که آیا جزء استثنا هست یا نیست.

در میان مسائل فقهی شاید کمتر مسأله‌ای اینچنین پیدا شود که این گونه مورد

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۳

اتفاق نظر میان علمای اسلام اعم از شیعه و سنی بوده باشد.

پیش از آنکه نقل اقوال کنیم دو مطلب باید ذکر شود: یکی اینکه مسأله پوشش را فقها در دو جا طرح می‌کنند. یکی در باب نماز، از باب اینکه در نماز واجب است که زن تمام بدن خویش را بپوشاند، خواه نامحرمی وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا وجه و کفین هم در نماز باید پوشیده باشد یا نه؟ دیگر در باب نکاح، به مناسبت بحث از اینکه خواستگار تا چه حدودی حق دارد به زن مورد نظر خود نگاه کند. در اینجا نیز معمولاً یک بحث کلی درباره پوشش و یا درباره جواز و عدم جواز نظر می‌شود.

علی‌هذا از نظر فقه دو نوع «ستر» داریم: ستر صلاتی، یعنی پوششی که در نماز باید به کار برده شود که البته شرایطی دارد از قبیل اینکه پاک باشد، غصبی نباشد و غیره. و ستر غیر صلاتی که در مقابل مردان بیگانه باید رعایت شود و شرایط خاص نماز را ندارد. بعداً خواهیم گفت که ظاهراً اختلافی نیست در اینکه ستر صلاتی و غیر صلاتی از نظر مقدار و حدود پوشش با هم تفاوت ندارند.

مطلب دوم اینکه فقها اصطلاحی دارند، می‌گویند: بدن زن جز چهره و دو دست «عورت» است. ممکن است این تعبیر در نظر بعضیها زننده جلوه کند روی این جهت که بگویند: «عورت» یعنی یک چیز زشت و مستقبح. آیا از نظر فقه اسلامی بدن زن جز چهره و دو دست یک چیز زشت و مستقبح است؟!.

پاسخ این است که کلمه «عورت» به معنی یک چیز زشت و قبیح نیست. لہذا به هر امر زشت و قبیحی «عورت» گفته نمی‌شود و متقابلاً کلمه «عورت» در مواردی به کار برده می‌شود که هیچ گونه مفهوم قبح و زشتی ندارد.

مثلاً در قرآن کریم در داستان غزوه احزاب که اشاره به بهانه جویی برخی ضعیف‌الایمان‌ها می‌کند می‌فرماید: «وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِذْ يُرِيدُونَ إِلَآ فِرَارًا» (۱) یعنی یک دسته از آنان از پیغمبر اجازه مراجعت می‌خواهند و می‌گویند خانه هامان بی‌حفاظ است، حصار کافی ندارد و حال آنکه خانه‌هاشان بی‌حفاظ نیست، جز فرار قصدی ندارند.

در اینجا کلمه «عورت» در مورد خانه به اعتبار بی‌حفاظ بودن آن به کار رفته

(۱). احزاب/ ۱۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۴

است و بدیهی است که هیچ‌گونه مفهوم قبح و زشتی در اینجا وجود ندارد. در آیه ۵۸ سوره نور که قبلاً تفسیر شد سه وقت خلوت (قبل از نماز صبح، نیمروز، بعد از عشاء) به اعتبار اینکه افراد در این وقت لباسها را از تن بیرون می‌آورند و حفاظی ندارند به نام «سه عورت» خوانده شده است.

صاحب مجمع البیان که از لحاظ شکافتن معانی لغتها در میان مفسران بی‌نظیر و در میان غیر مفسران کم‌نظیر است در ذیل آیه ۱۳ سوره احزاب آنجا که لغت را معنی می‌کند می‌گوید:

وَ الْعَوْرَةُ كُلُّ شَيْءٍ يَتَخَوَّفُ مِنْهُ فِي ثَغْرِ أَوْ حَرْبٍ. وَ مَكَانٌ مُعَوَّرٌ وَ دَارٌ مُعَوَّرَةٌ إِذَا لَمْ تَكُنْ حَرِيْزَةً ..

عورت به هر چیز آسیب‌پذیر که مورد نگرانی است گفته می‌شود، از قبیل نقاط سرحدی و یا یک امر مربوط به جنگ. مکان مُعَوَّر و خانه معور یعنی خانه‌ای که استحکام ندارد و آسیب‌پذیر است.

پس معلوم می‌شود این تعبیر فقهی مشتمل بر نوعی تحقیر نمی‌باشد. به زن از آن جهت «عورت» گفته می‌شود که مانند خانه‌ای بی‌حصار است و آسیب‌پذیر می‌باشد و باید در حصار پوشش قرار گیرد.

اکنون برویم بر سر نقل اقوال فقها. علامه در تذکره الفقهاء کتاب الصلاة می‌فرماید:

«جمیع بدن زن عورت است جز چهره، به اجماع جمیع علما در جمیع شهرها جز أبو بکر بن عبد الرحمن بن هشام که تمام بدن زن را عورت دانسته است و سخن او به حکم اجماع مردود است. از نظر علمای ما (شیعه) دو دست تا مچ نیز مانند چهره است و عورت نیست. مالک بن انس و شافعی و اوزاعی و سفیان ثوری در این جهت با علمای شیعه هم عقیده‌اند زیرا ابن عباس در تفسیر سخن خدا: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» وجه و کفین را توأمأ جزء استثنا شمرده است. اما به عقیده احمد حنبل و داود ظاهری کفین باید پوشیده شود. و سخن ابن عباس کافی است در رد سخن آنها».

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۵

علامه بعد سخن خود را درباره قدمین ادامه می‌دهد که آیا باید پوشیده بماند یا نه؟

چنانکه ملاحظه می‌شود فقهای اسلام در باب ستر صلاتی به آیه سوره نور تمسک می‌کنند که مربوط به نماز نیست، زیرا آنچه در نماز لازم است پوشیده شود همان است که در مقابل نامحرم باید پوشیده شود و شاید اگر بحثی باشد در این است که آیا در نماز، زاید بر آنچه در مقابل نامحرم باید پوشیده شود لازم است پوشیده شود یا نه؟ اما در اینکه آنچه در نماز لازم نیست پوشیده شود در مقابل نامحرم هم لازم نیست پوشیده شود، بحثی نیست.

ابن رشد، فقیه و طیب و فیلسوف معروف اندلسی، در کتاب بدایه المجتهد (۱) می‌گوید:

«عقیده اکثر علما بر این است که بدن زن جز چهره و دو دست تا مچ، عورت است.

ابو حنیفه معتقد است که قدمین نیز عورت شمرده نمی‌شود. و أبو بکر بن عبد الرحمن بن هشام معتقد است که تمام بدن زن بلااستثناء عورت است.».

در کتاب الفقه علی المذاهب الخمسه (۲) تألیف شیخ جواد مغنیه می‌گوید:

«علمای اسلام اتفاق نظر دارند که بر هر یک از زن و مرد لازم است آنچه را در خارج نماز باید بپوشد در حال نماز هم باید بپوشد. اختلاف در این است که آیا در نماز مقداری زاید بر آنچه در خارج نماز باید پوشیده شود لازم است پوشیده شود یا نه؟ آنچه در زن مورد بحث است این است که آیا وجه و کفین یا مقداری از آنها در نماز لازم است پوشیده شود- با آنکه در خارج نماز لازم نیست- یا لازم نیست؟ و آنچه در مرد مورد بحث است این است که آیا زیاده بر ما بین ناف و زانو لازم است در نماز پوشیده شود؟»

(۱). ج ۱/ ص ۱۱۱

(۲). ص ۱۱۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۶

آنگاه چنین می‌گوید:

«به عقیده علمای شیعه امامیه بر زن در حال نماز همان قدر واجب است بپوشد که در غیر نماز باید از نامحرم بپوشد...». نقل سخنان علما در این زمینه به طول می‌انجامد. علمای گذشته در کتابهای خود اگر بحث کرده‌اند به همین گونه نظر داده‌اند که گفته شد. معمولاً فقها مسأله پوشش را در باب «صلاة» و مسأله نظر را در باب «نکاح» متعرض شده‌اند. عجیب این است که بعضی از بزرگان فقهای معاصر پنداشته‌اند که عقیده علامه در تذکره این است که پوشیدن چهره واجب است «۱»، و این اشتباه است. علامه در تذکره در مسأله «جواز نظر» با دیگران اختلاف دارد- چنانکه خواهیم گفت- نه در مسأله پوشش.

اما مسأله جواز و عدم جواز نظر: علامه در تذکره الفقهاء کتاب النکاح می‌گوید:

«نظر مرد به زن یا به واسطه حاجت و ضرورت است (مانند کسی که قصد خواستگاری دارد) یا حاجت و ضرورتی در کار نیست. اگر حاجت و ضرورت در کار نیست نظر به غیر وجه و کفین جایز نیست. اما وجه و کفین، اگر خوف فتنه در کار است نظر به آنها نیز جایز نیست و اگر خوف فتنه در کار نیست به عقیده شیخ طوسی مانعی ندارد ولی مکروه است. اکثر شافعیه نیز همین عقیده را دارند ولی به عقیده بعضی از شافعیه نظر به وجه و کفین حرام است.».

علامه پس از آنکه ادله این عده از شافعیه را نقل می‌کند می‌گوید: «به عقیده من نیز نظر بر وجه و کفین حرام است.».

محقق در شرایع می‌گوید: نظر به چهره و دو دست یک بار جایز است و تکرارش

□

(۱). در مستمسک العروة، ج ۵/ ص ۱۹۰-۱۹۲ آیه الله حکیم پس از آنکه ادله عدم لزوم پوشش را تقویت می‌کنند می‌فرمایند: «وَمِنْ ذَلِكْ يَظْهَرُ ضَعْفُ مَا عَنِ التَّدْكِيرِ مِنَ الْمَنْعِ وَقَوَاهُ فِي الْجَوَاهِرِ...». ظاهراً صاحب جواهر نیز نظرش به مسأله نظر است نه وجوب ستر. به هر حال این نسبت به علامه در تذکره قطعاً صحیح نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۷

جایز نیست. شهید در لمعه و علامه در بعضی کتابهایش همین عقیده را انتخاب کرده‌اند.

مجموعاً در باب نظر بر وجه و کفین سه قول است:

الف. ممنوعیت مطلقاً. علامه در تذکره و چند نفر معدود دیگر و از آن جمله صاحب جواهر این عقیده را انتخاب کرده‌اند.  
ب. جواز نظر یک نوبت و ممنوعیت تکرار نظر. محقق در شرایع و شهید اول در لمعه و علامه در بعضی دیگر از کتبش تابع این نظرند.

ج. جواز مطلقاً. شیخ طوسی، کلینی، صاحب حدائق، شیخ انصاری، نراقی در مستند و شهید ثانی در مسالک این نظر را تأیید می‌کنند. شهید ثانی در مسالک این قول را تأیید و ادله‌ای که شافعیه بدان تمسک کرده‌اند و مورد پسند علامه واقع شده است رد می‌کند ولی در آخر می‌گوید: «شک نیست که قول به تحریم، طریق احتیاط و سلامت است.»  
تا اینجا عقیده قدمای علمای اسلام را درباره پوشش و هم درباره نظر ذکر کردیم.

اما علمای متأخر:

مرحوم آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی در عروه الوثقی راجع به مسأله پوشش در غیر نماز می‌گوید:  
«بر زن واجب است تمام بدن خویش را جز وجه و کفین از غیر محارم بپوشد.» (۱)  
درباره مسأله نظر می‌گوید:

«بر مرد جایز نیست نظر به زن اجنبی، همچنانکه بر زن جایز نیست نظر به مرد اجنبی. جماعتی وجه و کفین را استثنا کرده گفته‌اند مطلقاً نظر بر آنها جایز است.»

بعضی دیگر گفته‌اند نظر یک بار جایز است و بیش از یک بار جایز نیست. احوط ممنوعیت است مطلقاً.» (۲)

---

(۱). عروه الوثقی، کتاب الصلاة، فصل ساتر

(۲). عروه الوثقی، کتاب النکاح، مسأله ۳۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۸

اما فقهای متأخر و معاصر غالباً در این دو مسأله از اظهار نظر صریح در رساله‌های عملیه خودداری کرده‌اند و معمولاً طریق احتیاط می‌پوبند.

□  
در میان علمای متأخر و معاصر، حضرت آیه الله حکیم دامت برکاته در رساله منهاج الصالحین چاپ نهم، کتاب النکاح، مسأله سوم، فتوای صریح دارند و وجه و کفین را صریحاً استثنا می‌کنند. ایشان می‌فرمایند:  
«جایز است نظر به کسی که قصد تزویج او را دارد. همچنین جایز است نظر به زنان اهل ذمه- به شرط عدم تلذذ- و همچنین زنان بی‌پروا که نهی آنها اثر ندارد- به شرط عدم تلذذ- و همچنین زنانی که به وجهی محرم می‌باشند. و نظر به غیر اینها حرام است مگر بر چهره و دو دست تا مچ، آن هم به شرط عدم تلذذ.»

### حس احتیاط

بی‌گمان حس احتیاط یکی از موجبات پرهیز از فتوای به جواز نظر و عدم لزوم پوشش است. هر کسی در وجدان خود می‌داند که دو خصیصه یکی در مرد و یکی در زن وجود دارد. در زن علاقه شدید به تبرج و خودآرایی و خودنمایی، و در مرد هوس چشم چرانی و نظربازی. به قول مجله توفیق: اینکه شعرا زن را به «سرو» تشبیه کرده‌اند نه از جهت اعتدال قامت است بلکه از

این جهت است که زن مانند سرو تابستان و زمستان ندارد، زمستان و تابستان برهنه و عریان بیرون می‌آید و از آسیب سرما پاکش نیست.

در مورد صفت خودنمایی زنان و خصیصه چشم چرانی مردان، ویل دورانت می‌نویسد:

«در میان اعمال انسانی عجیب‌تر از این نیست که مردان پیرانه سر به دنبال زنان بیفتند و زنان تا دم‌گور آماده معشوق شدن و محبوب بودن باشند. در رفتار انسانی امری پایدارتر و ثابت‌تر از نگاه مردان به زنان نیست. بین این جانور مکار چگونه مراقب شکار خویش است در حالی که خود را به خواندن روزنامه مشغول داشته است. گوش به گفتارش فرادار و بین که چگونه درباره صید جاودانی اوست. خیال و تصورش را در نظر آر که چگونه پروانه وار به دور شمع می‌چرخد، چرا؟ این امر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۵۹

چگونه صورت می‌گیرد؟ ریشه‌های این میل عمیق در چیست و چه مراحل را می‌پیماید تا به مرحله شکوه و جنون فعلی خود می‌رسد؟».

آری این حقیقت را که گفتیم نمی‌توان از نظر دور داشت و از طرفی می‌دانیم که اصل عفاف و تقوا به طور قطع یکی از اصول مسلم اسلام و از پایه‌های قوانین اجتماع منزلی است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۰

### کتمان یا اظهار؟

روی همین حساب در این مسأله عملاً دو جریان مخالف به وجود آمده است. یکی اینکه صاحبان فتوا در عصر اخیر با مشاهده اوضاع و احوال موجود سخت در عمق وجدان خود می‌ترسند که فتوا به عدم وجوب ستر وجه و کفین و عدم حرمت نظر بر وجه و کفین بدهند، لهذا طریق سلامت می‌پویند و با یک «الْأَخْوَط» خود را نجات می‌دهند.

جریان دوم این است که بعضی دیگر را عقیده این شده که هرچند از نظر حقیقت و واقع، مطلب همین است ولی با ملاحظات عصر و زمان که مردم دنبال بهانه می‌گردند که قیود عفاف را به هر شکل و به هر صورت دور بریزند باید قسمتی از واقعیات را کتمان کرد که موجب بهانه نشود.

درست است که اسلام پوشش چهره و دو دست را واجب نکرده است ولی نباید این را به مردم گفت زیرا با شنیدن این مطلب نه تنها چهره و دستها را نمی‌پوشند، سر و سینه و پاها تا بالای زانو را هم نخواهند پوشید.

اینجاست که فلسفه «کتمان» و محافظه‌کاری پا به میان می‌نهد. فلسفه کتمان اختصاص به این مسأله ندارد، عده‌ای نظیر این عقیده را در باب استماع اخبار رادیو و خرید و فروش آن نیز داشتند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۱

پس از انتشار کتاب داستان راستان یکی از علمای خوزستان نامه‌ای به من نوشت.

این مرد عالم ضمن اینکه از این کتاب تجلیل کرده آن را بسیار سودمند تشخیص داده بود و اعتراف کرده بود که همه داستانها را با اصل تطبیق کرده درست یافته است پیشنهاد کرده بود که دو تا از داستانها را بردارم زیرا مورد سوء استفاده واقع می‌شود:

یکی داستان تقسیم کار که مربوط به جریان تقسیم کردن رسول خدا کارهای خانه را میان حضرت امیر علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله کارهای بیرون را به علی و کارهای داخلی را به زهرا واگذار می‌کند

و حضرت زهرا در نبودن حضرت امیر بعضی از کارهای خارجی آن حضرت را به عهده می گیرد.

یکی دیگر داستان «حتی برده فروش» که جمله ای دارد رسول خدا در مذمت برده فروشی.

این مرد عالم به من توصیه کرده بود این دو داستان را در عین اینکه اصل و اساس دارد از آن کتاب بردارم زیرا داستان اولی موجب سوء استفاده کسانی می شود که معتقدند زن می تواند از منزل بیرون برود و داستان دوم مورد سوء استفاده مخالفان بردگی می شود.

من منکر این اصل کلی نیستم که احیاناً اگر گفتن حقیقتی سبب انحراف مردم از آن حقیقت بشود نباید گفت، زیرا گفتن برای ارشاد مردم به حقیقت است نه برای اینکه وسیله دور شدن از حقیقت بشود. البته کتمان حقایق حرام است. قرآن کریم می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿۱﴾.

کسانی که حقایق فرود آمده از جانب ما را پس از آنکه ما گفته و بیان کرده ایم کتمان می کنند خدا و هر لعنت کننده ای آنان را لعنت می کند.

لحن آیه فوق العاده شدید است. قرآن کریم در کمتر موضوعی به اندازه این

(۱). بقره/ ۱۵۹

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۲

موضوع با چنین لحن شدید و دشمنی سخن گفته است.

در عین حال من معتقدم مقصود این است که مردم حقایق را به خاطر منافع خود کتمان نکنند ولی اینکه حقیقت را به خاطر خود حقیقت (و البته در شرایط محدود و موقت و معینی برای فرار از سوء استفاده) اظهار نکنیم مشمول این آیه نیست. به عبارت دیگر دروغ گفتن حرام است اما راست گفتن همیشه واجب نیست یعنی احیاناً در مواردی باید سکوت کرد. من معتقدم این گونه مصلحت اندیشی ها اگر بر مبنای مصالح واقعی حقایق باشد نه بر مبنای حفظ منافع افراد و اشخاص و اصناف و طبقات، مانعی ندارد.

اما سخن در این است که مصلحت اندیشی هایی از قبیل فتوا ندادن به جواز خرید و فروش رادیو یا به عدم وجوب پوشیدن چهره و دو دست آیا یک مصلحت اندیشی صحیح و عاقلانه است و نتیجه صحیح می دهد یا خیر؟ آیا واقعاً جریان امر این است که طبقه ای از زنان چهره و دو دست خود را می پوشند و با گفتن این حقیقت چهره و دستها و سپس تمام بدن را عریان خواهند کرد؟ یا جریان امر برعکس است؛ یعنی بسیاری از مردها و زنها خیال می کنند که از نظر مذهبی اساس کار این است که چهره زن گشوده نباشد و وقتی که چهره گشوده شد کار گذشته است (آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی) و از طرف دیگر پوشیدن چهره را غیر عملی و از نظر منطق غیر قابل دفاع می بینند و هیچ فلسفه و استدلالی هم نمی توانند برای آن ذکر کنند، از این رو از سر تا پا لخت می شوند.

عقیده بعضی از کارشناسان اجتماعی این است که علت این افراط و بی بندوباری توهمهای غلطی است که اجتماع درباره حجاب داشته است. علت این بوده که حقایق گفته نشده است. اگر همان طور که اسلام خود گفته است گفته می شد کار به اینجاها که کشیده است کشیده نمی شد. اینجا از آن جاهاست که باید گفت: «از پاپ کاتولیک تر نباید بود»، «کاسه از آتش گرمتر صحیح نیست».

قرآن کریم در سوره حُجرات می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (۱) یعنی ای مؤمنین! از خدا و رسول خدا جلو نرفتید. مقصود از جلو افتادن از خدا و پیغمبر این است که کار دین‌داری و مقدس‌مآبی را به جایی رسانیم که خدا و

---

(۱). حجرات / ۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۳

رسول نگفته‌اند و بخواهیم از پیغمبر هم جلوتر حرکت کنیم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

أَنَّ اللَّهَ حَدَّدَ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَتْرُكُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا (۱)

. خداوند حدود و مرزهایی قرار داده است، از آنها تجاوز نکنید (محرماتی قرار داده آنها را نقض نکنید)، و واجبات و فرایضی قرار داده آنها را ترک نکنید، و درباره بعضی چیزها سکوت کرده است (نه آنها را حرام کرده و نه واجب)، این سکوت از روی فراموشی نبوده است بلکه خواسته است شما در آن موارد آزاد باشید، پس شما خود را در آن زمینه‌ها به تکلف و مشقت نیندازید و از پیش خود برای خود به نام دین و خدا تکلیف درست نکنید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که در جامع الصغیر نقل کرده است می‌فرماید:

أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى رُخْصَةً كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُؤْتَى مَعْصِيَتُهُ.

. خداوند همان‌طور که ناخوش می‌دارد آنچه را نهی کرده است مردم انجام دهند دوست دارد آنچه را اجازه داده است و بلامانع شمرده مردم آن را همان‌طور بلامانع تلقی کنند؛ از پیش خود چیزی را که خداوند ممنوع نکرده است ممنوع شمارند.

این حدیث بدین عبارت نیز نقل شده است:

أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ.

. خداوند دوست دارد هر چیزی را که مباح قرار داده است و رخصت فرموده مردم آن را مباح شمارند همچنانکه دوست دارد هر چه را نهی کرده است ناروا به شمار آورند.

---

(۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۴

ممکن است نظر من اشتباه باشد. مکرر گفته‌ام که در این گونه مسائل که مسأله فرعی است هر کس باید فتوای مرجع تقلید خود را بخواهد و عمل کند. ولی از نظر آنچه به نام مصلحت‌اندیشی عنوان می‌شود که می‌گویند مصلحت نیست گفته شود هر چند حقیقت باشد، عقیده من بر خلاف این مصلحت‌اندیشی است. من مصلحت را در گفتن حقیقت می‌دانم. آنچه مصلحت ایجاد می‌کند جز این نیست که باید این خیال را از سر زنان امروز خارج کنیم که می‌گویند حجاب در عصر حاضر غیر عملی است؛ ثابت کنیم که حجاب اسلامی کاملاً منطقی و عملی است.

ثانیاً کوشش کنیم که در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی، واحدهای اختصاصی برای زنان به وجود آوریم و با فعالیتهای مختلط و واحدهای مختلط که تقلید احمقانه‌ای از اروپاییان است مبارزه کنیم. تنها در این صورت است که زنان شخصیت واقعی خود را بازخواهند یافت و به نام آزادی و مساوات ابزار و بازیچه و احیاناً وسیله اطفاء شهوت مردان قرار



نخواهند گرفت.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۵

## دو مسأله دیگر

دو مسأله دیگر در باب معاشرت زن و مرد باقی مانده که بد نیست آنها را نیز بررسی کنیم. یکی مسأله شنیدن صدای زن است و دیگر مسأله دست دادن با اوست.

در مسأله اول ظاهراً مسلم است که شنیدن صدای زن در صورتی که تلذذ و ریه در کار نباشد جایز است. مرحوم آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی در «عروه الوثقی» باب نکاح، فصل اول، مسأله ۳۹ می فرماید:

لَا بَأْسَ بِسَمَاعِ صَوْتِ الْأَجْنَبِيَّةِ مَا لَمْ يَكُنْ تَلَذُّذٌ وَلَا رِيَّةٌ مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ الْأَعْمَى وَالْبَصِيرِ وَإِنْ كَانَ الْأَخْوَطُ التَّرَكُّ فِي غَيْرِ مَقَامِ الضَّرُورَةِ، وَيَحْرُمُ عَلَيْهَا السَّمَاعُ الصَّوْتِ الَّذِي فِيهِ تَهْيِيجٌ لِلسَّمَاعِ بِتَحْسِينِهِ وَتَرْقِيقِهِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ..﴾

شنیدن صدای زن در صورتی که تلذذ و ریه نباشد جایز است ولی در عین حال مادامی که ضرورتی نیست ترک آن بهتر است. و بر زن حرام است که بخواهد صوت خود را نازک کند و نیکو سازد به طوری که تحریک آمیز باشد، چنانکه خدای متعال در قرآن خطاب به زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در حرف زدن صدا را نازک و مهیج نکنید که موجب طمع بیمار دلان گردد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۶۶

مسأله جواز استماع صدای زن جزء مسلمات است و دلیل آن سیره قطعی بین مسلمین و ضروری بودن و مخصوصاً سیره قطعی تاریخی رسول خدا و ائمه اطهار است.

علاوه بر این، مفهوم آیه مذکور این است که حرف زدنی که در آن کرشمه و ناز به کار نرود جایز است؛ یعنی خود این آیه دلیل بر جواز همسخن شدن زن و مرد اجنبی است.

تنها شهید اول است که در «لمعه» می فرماید: «وَيَحْرُمُ سَمَاعُ صَوْتِ الْأَجْنَبِيَّةِ» و بعضی از فقهای معاصر احتمال داده اند که خطایی از نُسَاح رخ داده است و مثلاً «لَا يَحْرُمُ» را «يَحْرُمُ» نوشته اند.

در مورد مسأله دوم شکی نیست که حتی در صورتی که تلذذ و ریه هم نباشد دست دادن زن و مرد اجنبی جایز نیست مگر اینکه جامه ای حائل باشد مانند دستکش. در این مسأله، هم در روایات و هم در فتاوی فقها اتفاق کلمه می باشد. در بعضی از روایات علاوه بر اینکه قید شده که مصافحه بدون حائل نباشد، اضافه شده که باید دست را فشار ندهند. مرحوم سید در «عروه الوثقی» بعد از مسأله پیش می فرماید:

لَا يَجُوزُ مُصَافَحَةُ الْأَجْنَبِيَّةِ. نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهَا مِنْ وَرَاءِ الثُّوبِ ..

دست دادن با زن بیگانه جایز نیست ولی اگر جامه ای حائل باشد مانعی ندارد.

بدیهی است که جایز بودن دست دادن با زن بیگانه در صورت حائل بودن جامه یا دستکش، مشروط به این است که تلذذ و ریه ای در کار نباشد، اما اگر تلذذ و ریه در کار باشد همان طور که بعضی از فقهای دیگر در حاشیه «عروه» یادآوری کرده اند قطعاً حرام است.

## پاسخهای استاد. به. نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب

### اشاره

توضیح: [در هر نقد و پاسخی ابتدا متن کتاب «مسأله حجاب» با ذکر صفحه آن مطابق با همین مجلد از «مجموعه آثار» آورده شده، سپس نقد آن متن که با دایره سیاه آغاز می شود و با حروف ریزتر است قرار گرفته است. آنگاه پاسخ استاد شهید ذکر گردیده است که با مربع توخالی آغاز می شود و با حروف سیاه و عرض کمتر می باشد.].

### صفحه ۲۸۲.

### اشاره

آیا اسلام طرفدار پرده نشینی زن است همچنانکه لغت «حجاب» بر این معنی دلالت می کند، یا اسلام طرفدار این است که زن در حضور مرد بیگانه بدن خود را بپوشاند بدون آنکه مجبور باشد از اجتماع کناره گیری کند؟ و در صورت دوم حدود پوشش چقدر است؟ آیا چهره و دو دست تا مچ نیز باید پوشیده شود یا ماورای چهره و دو دست باید پوشیده شود اما چهره و دو دست تا مچ پوشیدنش لازم نیست؟ و در هر حال، آیا در اسلام مسأله ای به نام «حریم عفاف» وجود دارد یا نه؟ یعنی آیا در اسلام مسأله سومی که نه «پرده نشینی» و «محبوسیت» و نه «اختلاط» باشد وجود دارد یا خیر؟ و به عبارت دیگر آیا اسلام طرفدار جدا بودن مجامع زنان و مردان است یا نه؟.

### [نقد]

اسلام همان طوری که مؤلف در فصل توصیه های اخلاقی اعتراف کرده است طرفدار ستر تنها نیست بلکه لااقل در حدّ یک توصیه اخلاقی دستور پرده نشینی هم داده است و مؤلف در طرح بحث در اینجا چنین ایهام فرموده است که اسلام فقط طرفدار ستر است و بس.

### پاسخ

آنچه در بحث توصیه های اخلاقی آمده و ما از مجموع ادله استنباط کرده ایم، حریم و عدم اختلاط است نه پرده نشینی، وَ بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ.

### صفحه ۲۸۳. تاریخچه حجاب:

\* آیا در میان ملل دیگر قبل از اسلام حجاب بوده است؟.

\* وضع حجاب در جاهلیت عرب.

\* حجاب در قوم یهود.

\* حجاب در ایران باستان.

\* حجاب در هند.

#### [نقد]

این بخش متضمن فائده‌ای نیست. سخنان نادرستی در آن از چند مورخ نقل شده است و بعد اشاره شده که نادرست است. این سخن ایجاد شبهه برای عوام می‌کند و بحث در آنها برای کسانی که نوشته‌های راسل و ویل دورانت و نظایر آنها را نخوانده‌اند مفید نیست و شاید مضر هم باشد. این گونه بحثها فقط به درد همان کسانی می‌خورد که قبلاً به شبهه‌ها برخورد کرده‌اند یا در معرض برخورد به آنها می‌باشند، مانند همان انجمن مهندسين، و لهذا نشر آنها برای عموم غلط است.

#### پاسخ

ایراد وارد نیست. تنها امثال ما هستیم که برای اینکه زحمت یک تکلیف متوجه ما نشود سر خود را زیر برف کرده‌ایم که جایی را نبینیم. این سخنان هر روز در صدها هزار نسخه در مجلات و جراید به صورت زنده‌ای نقل می‌شود (علاوه بر خود آن کتابها). خواجه حافظ هم آنها به گوشش خورده است. یک عده افراد خاص که اوضاع به هر طرف می‌چرخد تغییری در آنها پیدا نمی‌شود نمی‌توانند ملاک واقع شوند.

صفحه ۳۸۵.

#### اشاره

اطلاع من از جنبه تاریخی کامل نیست. اطلاع تاریخی ما آنگاه کامل است که بتوانیم درباره همه مللی که قبل از اسلام بوده‌اند اظهار نظر کنیم. قدر مسلم این است که  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۱  
قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است.

#### [نقد]

حقیقت این است که بحثهای تاریخی در این گونه مسائل بر پایه‌های محکمی استوار نیست، زیرا معمولاً مورخین در این گونه مسائل حدسیات خودشان را نیز مخلوط کرده‌اند، و لهذا این بحثها علاوه بر اینکه چندان ارزشی ندارد، بر اساسی استوار هم

قرار ندارد.

## پاسخ

عدم توجه به جریانات تاریخی از ارزش استدلالهای بعدی می‌کاهد و قضاوتها ناشی از بی‌خبری تلقی می‌شود. تاریخ آنچنان هم بی‌اعتبار نیست.

صفحه ۳۸۶.

## اشاره

علی‌هذا حجایی که در قوم یهود معمول بوده است از حجاب اسلامی - چنانکه بعداً شرح خواهیم داد - بسی سخت‌تر و مشکل‌تر بوده است.

## [نقد]

این لحن ایهام می‌کند که دستور اسلام سخت بوده ولی دستور ادیان دیگر سخت‌تر، و به عبارت دیگر اعتراض بر همه ادیان وارد است ولی بر اسلام کمتر.

## پاسخ

مگر می‌شود دستوری دستور باشد و خالی از سختی باشد؟! کلمه «تکلیف» از ماده «کلفت» است که مفهوم مشقت دارد. آنچه نباید باشد «حرج» است که در اسلام نیست؛ اسلام هم از «لا حرج» دم زده نه از «لا کلفه» و عسر هم فوق کلفت است.

صفحه ۳۸۷.

## اشاره

در جلد ۱۱ صفحه ۱۱۲ (ترجمه فارسی) می‌گوید:

«ارتباط عرب با ایران از موجبات رواج حجاب و لواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دل‌فریبی زن بیم داشتند و پیوسته دل‌باخته آن بودند و نفوذ طبیعی وی را با تردید معمولی مردان درباره عفاف و فضیلت زن تلافی می‌کردند. عمر به قوم خود می‌گفت با زنان مشورت کنند و خلاف رأی ایشان رفتار نکنند. ولی به قرن اول هجری مسلمانان زن را در حجاب نکرده بودند، مردان و زنان با یکدیگر ملاقات

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۲

می‌کردند و در کوچه‌ها پهلوی به پهلوی می‌رفتند و در مسجد با هم نماز می‌کردند.

حجاب و خواجه‌داری در ایام ولید دوم (۱۲۶-۱۲۷ هجری) معمول شد.

گوشه گیری زنان از آنجا پدید آمد که در ایام حیض و نفاس بر مردان حرام بودند.».

## [نقد]

حجاب در این سخن ویل دورانت به همان معنای پرده‌نشینی آمده است نه ستر، و معلوم نیست که نظر مؤلف در اینجا ردّ کلام اوست یا تأیید آن. اگر منظور ردّ است پس چرا خودشان در مواردی می‌گویند حجاب در اسلام به معنای پرده‌نشینی نیست، و اگر منظور تأیید است ذکر آن در این سیاق صحیح نیست.

## پاسخ

مقصود ویل دورانت ستر است، جمله‌های بعد کاملاً روشن می‌کند.

## صفحه ۳۸۹.

## اشاره

جوهر لعل نهر و نخست وزیر فقید هند نیز معتقد است که حجاب از ملل غیر مسلمان روم و ایران به جهان اسلام وارد شد. در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» جلد اول صفحه ۳۲۸ ضمن ستایش از تمدن اسلامی، به تغییراتی که بعدها پیدا شد اشاره می‌کند و از آن جمله می‌گوید:

«یک تغییر بزرگ و تأسف‌آور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی‌کردند بلکه در اماکن عمومی حضور می‌یافتند، به مسجدها و مجالس وعظ و خطابه می‌رفتند و حتی خودشان به وعظ و خطابه می‌پرداختند. اما عربها نیز بر اثر موفقیتها تدریجاً بیش از پیش رسمی را که در دو امپراطوری مجاورشان یعنی امپراطوری روم شرقی و امپراطوری ایران وجود داشت اقتباس کردند. عربها امپراطوری روم را شکست دادند و به امپراطوری ایران پایان بخشیدند اما خودشان هم گرفتار عادات و آداب ناپسند این امپراطوریها گشتند. به قراری که نقل شده است مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده‌نشینی ایشان در میان عربها رواج

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۳

پیدا کرد. تدریجاً سیستم «حرم» آغاز گردید و مردها و زنها از هم جدا گشتند.».

سخن درستی نیست. فقط بعدها بر اثر معاشرت اعراب مسلمان با تازه مسلمانان غیر عرب حجاب از آنچه در زمان رسول اکرم وجود داشت شدیدتر شد نه اینکه اسلام اساساً به پوشش زن هیچ عنایتی نداشته است.

## [نقد]

اسناد این شدت به معاشرت اعراب مسلمان با تازه مسلمانان غیر عرب صحیح نیست و اساساً دوره‌ای را نمی‌توان نشان داد که به طور عمومی شدت حجاب بیش از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. در زمان خلفای بنی امیه و بنی العباس

مسئلاً امر حجاب سست‌تر از قرن اول بوده است. برخی از سلاطین بنی امیه کنیز مست خود را برای اقامه جماعت به مسجد فرستادند. اساساً این حرف غلط است که زمانی در اسلام مسأله حجاب اشتداد یافته باشد؛ آنچه هست این است که در همه زمانهای اسلام، از همان بدو امر تا امروز، مردمی پیدا می‌شده‌اند که در امر عفاف و حجاب عنایت بیشتری داشته‌اند و این خود مطلوب انسان بوده است و دستوره‌های کلی غیرت و عفاف منشأ آن بوده است. به عبارت دیگر آنچه را که مؤلف به عنوان توصیه‌های اخلاقی ذکر کرده است از همان اول در اسلام به وسیله اولیای دین بیان شده بود و همان موجب بوده است که کسانی که با دقت بیشتری به دستوره‌های اسلام عمل می‌کرده‌اند در امر حجاب بیشتر شدت عمل به خرج بدهند چنانکه امروز هم همین‌طور است.

بر حسب بیان مؤلف لا بد باید گفت روایاتی که توصیه اخلاقی است در زمانهای بعد از قرن اول به سبب اختلاط مسلمین با ایرانیان جعل شده است و باید جاعل آن هم ایرانیها باشند، در صورتی که یکی از آن روایات سخن امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش می‌باشد.

## پاسخ

آنچه بعدها حتی در میان متشرعین تحت تأثیر عادات و عرفها پیدا شد مافوق توصیه‌های اخلاقی اسلامی مسلم است. در عرفهای متأخر حتی ذکر نام همسر نوعی کشف عورت تلقی می‌شود. پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار در محاورات خود نام همسرشان را می‌بردند که خدیجه یا فاطمه یا ام حمیده چنین و چنان کرد؛ ولی امروز اگر یک مرجع تقلید نام همسر خود را بدون تعبیراتی از قبیل «اهل بیت» یا «والده فلانی» یا «خانواده» و امثال اینها ببرد کاری زشت تلقی می‌شود؛ در صورتی که رسول اکرم از همسرش با کلمه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۴

«حمیرا» تعبیر می‌کند که نشان دهنده زیبایی و رنگ پوست اوست. همچنین امروز یک ملای معروف و مورد توجه عوام اگر همسرش سرتاپا پوشیده نباشد و بخواهد از جلوی جمعی عبور کند امری مستنکر تلقی می‌شود. ستر وجه و کفین به اجماع فقهای فریقین واجب نیست، حد اکثر این است که مستحب است؛ اما اگر همسر یک روحانی موجه میان عوام، ستر وجه و کفین نکند از هر فسقی برای آن روحانی مهمتر جلوه می‌کند. شیخ انصاری در «کتاب النکاح» راجع به سیره‌های امروز که ارزش چندانی ندارد به موضوع نظر بر محاسن مخطوبه مثال می‌زند و می‌گوید با اینکه قطعاً از نظر شرعی جایز است ولی امروز اگر به شخص محترمی اینچنین پیشنهاد شود که دخترت را می‌خواهم برای ازدواج ببینم فوق العاده مستنکر تلقی می‌شود. پس آنچه بعدها رخ داده بالاتر است از حدود توصیه اخلاقی اسلامی. البته خود اعراب، نه اولیای دین، در این جهت بی‌تأثیر نبوده‌اند. خشونت خاص عمری و حلول روح او حتی در مدعیان دشمنی‌اش سهم بسزایی در این موضوع داشته است. در آخر کتاب به این مطلب اشاره شده است.

اسلام خوشبختانه یک طرز تفکر و جهان بینی روشن دارد، نظرش درباره انسان و جهان و لذت روشن است و به خوبی می توان فهمید که آیا چنین اندیشه ای در جهان بینی اسلام وجود دارد یا نه.

ما منکر نیستیم که رهبانیت و ترک لذت در نقاطی از جهان وجود داشته است و شاید بتوان پوشش زن را در جاهایی که چنین فکری حکومت می کرده است از ثمرات آن دانست، ولی اسلام که پوشش را تعیین کرد نه در هیچ جا به چنین علتی استناد جسته است و نه چنین فلسفه ای با روح اسلام و با سایر دستورهای آن قابل تطبیق است.

### [نقد]

آنچه اسلام با آن مخالف است رهبانیت و ریاضت افراطی است و اما مخالفت با هوا فی الجملة و ترک مادیات در حد اعتدال مسلماً در اسلام وجود دارد و حج و صوم و جهاد نمونه هایی از آن است- چنانکه در ذهنم این است که در روایات هم به نام رهبانیت اسلام

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۵

معرفی شده اند- و بعید نیست که یک دلیل حجاب در اسلام هم همان مسأله مخالفت با لذات مادی در حد افراط آن باشد. اگر کسی بگوید غرق شدن مردم در شهوات موجب سد راه معرفت می شود سخنی به گزاف نگفته است.

### پاسخ

این مطلب صحیح است و آنچه ما مکرر در همین کتاب در باب فلسفه های عفاف اسلامی گفته ایم که چند وجه است شامل این وجه هم هست ولی ما نام آن را «رهبانیت» که در اسلام صریحاً نفی شده نگذاشته ایم. مسأله «رُهبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ» و امثال اینها تشبیه است نه حقیقت، و تازه تعریضی است به رهبانیت و عزلت، و از باب مشاکله است (به اصطلاح علم بدیع) یعنی رهبانیت امت من ضد رهبانیت است.

صفحة ۴۰۱.

### اشاره

۲. «کافی» تألیف محمد بن یعقوب کلینی جلد ۵ صفحه ۴۹۶، و «وسائل» جلد ۳ ص ۱۴.

برای روایات نهی از بتل و اختصا (رهبانیت و خود را اخته کردن) رجوع شود به «صحیح» بخاری جلد ۷ صفحات ۴ و ۵ و ۴۰ و «صحیح» مسلم جلد ۴ صفحه ۱۲۹ و «جامع» ترمذی چاپ هند صفحه ۱۷۳.

### [نقد]

با وجود کتب خودمان از مراجعه به کتب سنیها مستغنی هستیم. بلی، استناد به آن کتب در مسائل امامت بجاست زیرا از باب اخذ مدرک از خصم است، ولی در فقه و تفسیر و اخلاق از کتب آنها مستغنی هستیم.

□  
 کسانی که در مکتب مرحوم آیه الله بروجردی پرورش یافته‌اند می‌دانند که مراجعه به کتب اهل سنت برای فهم و درک و تأیید مثبت یا منفی احادیث ما فوق العاده مفید بلکه لازم است. ایشان می‌فرمودند: از وقتی که عده‌ای پیدا شدند و فقه و حدیث ما را که در جوئی پیدا شده که فقه و حدیث آنها به هر حال وجود داشته جدا کردند، فقه را منحرف کردند. به علاوه در باب حجیت خبر واحد، آنچه مناط است و ثوق است نه مذهب.

روایت سنی لا اقل مؤید می‌تواند باشد. به علاوه سیره اصحاب در فقه و تفسیر همیشه بر همین بوده است. کتب شیخ و علامه پر است از نقل اقوال فقهی اهل سنت. تفسیر مجمع البیان بیشتر

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۶

نقل اقوال آنها و احادیث آنهاست و کمتر حدیث شیعه است. تفسیر المیزان در همه جا روایات اهل سنت را ذکر می‌کند و اخیراً هم مجمع البیان و هم المیزان به فارسی ترجمه و چاپ و منتشر می‌شوند.

صفحه ۴۰۵.

#### اشاره

درباره انوشیروان - که به غلط او را «عادل» خوانده‌اند - نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او در غیاب او به خانه‌اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر دید زنش را که از دست داده سهل است جاننش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است به او گفت شنیدم یک بوستان بسیار زیبایی داشته‌ای و اخیراً آن را رها کرده‌ای، چرا؟ گفت جای پای شیر در آن بوستان دیدم ترسیدم مرا بدرد. انوشیروان خندید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.

#### [نقد]

قضاوت در این باره تحقیق بیشتری لازم دارد و مدرک داستانی هم که نقل شده است ذکر نگردیده است. در خاطر دارم که گویا در بعضی روایات هم عدالت انوشیروان تأیید شده است. در حدیث «  
 وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ  
 » نیز باید تحقیق شود.

#### پاسخ

راوی آن روایت که در قصص الانبیاء راوندی فقط آمده «وهب بن مته» و ضاع ایرانی معروف است. به علاوه عادل نبودن انوشیروان از قطعیات تاریخ است.

صفحه ۴۰۵.



## اشاره

این ناامنی‌ها اختصاص به ایران و به زمانهای قدیم نداشته است. داستان اذان نیمه شب که در «داستان راستان» آورده‌ایم نشان می‌دهد که چگونه مشابه این جریانها در دوران تسلط مردم ما وراء النهر بر دستگاه خلافت بغداد، در بغداد هم رواج داشته است. در همین زمانهای نزدیک خودمان یکی از شاهزادگان در اصفهان از این گونه تجاوزها زیاد داشته است و مردم اصفهان قصه‌های زیادی از زمان حکومت او نقل

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۷

می‌کنند.

## [نقد]

به همه این نقلها هم نمی‌توان خوشبین بود. دنیا وقتی به مردمی رو کند خوبیهای دیگران را هم به آن عاریه می‌دهد و چون پشت کند خوبیهای خود آنان را نیز از آنان سلب می‌کند.

وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ.\*

## پاسخ

مظالم ظلّ السلطان از متواترات آن زمان است نه این زمان. اگر این تواتر حجت نباشد چه تواتری حجت است؟! آیا وظیفه ما فقط دفاع از انوشیروانها و ظلّ السلطانهاست!؟

## صفحه ۴۰۸

## اشاره

در کتاب «انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران» صفحه ۲۷ می‌نویسد:

«هنگامی که قانون مدنی ایران تدوین شد هنوز از برده‌فروشی در بعضی از نقاط دنیا اثری به جا بود و در ایران نیز با اینکه این کار علی‌الظاهر از میان رفته بود ولی باز در مغز قانون‌گذاران آثاری از برده‌فروشی و آزار به زیردستان وجود داشت. زن را در آن دوره چون «مستأجره» می‌پنداشتند. زن حق نداشت با مردان نشست و برخاست کند و در اجتماعات راه یابد و به مقامات دولتی برسد. اگر صدای زن را نامحرم می‌شنید آن زن بر شوی خود حرام می‌شد. خلاصه مردان آن دوره زن را چون ابزاری می‌دانستند که کار او منحصرأ رسیدگی به امور خانه و پروردن فرزند بود و هنگامی که این ابزار می‌خواست از خانه بیرون برود او را سر تا پا در چادری سیاه می‌پیچانیدند و روانه بازار یا خیابان می‌کردند.»

## [نقد]

نقل این اباطیل در این کتاب زائد است و بدون جواب هم گذارده شده است. نقل این قسمت ارتباطی هم با مدعای بحث

ندارد، آنچه مربوط است قسمت بعدی است.

## پاسخ

این اباطیل همانهاست که همه روزه در صدها هزار نسخه در جراید و مجلات نوشته می‌شود و در مغزهای جوانان مسلمان فرو می‌رود و بالأخره یک بدبخت مصلحت‌شناسی مثل من لازم است که علی‌رغم منافی که در میان عوام دارد با فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۸

این اباطیل در گیر و روبرو شود تا لااقل یک عده بفهمند که هستند اشخاصی که می‌توانند به اینها پاسخ گویند. البته لازم بوده که در همین جا بلافاصله پاسخی داده شود و من این کار را پس از تذکر شما در آن ورقه که دادید کردم؛ اگر چه کسی که همه این کتاب را بخواند جواب این اباطیل برایش روشن می‌شود.

## صفحه ۴۱۴.

## اشاره

آنچه در مرد وجود دارد غیرت است و یا آمیخته‌ای است از حسادت و غیرت، ...

## [نقد]

آمیخته نیست.

## پاسخ

بدون شک در بعضی موارد آمیخته است و منظور ما از تردید همین است.

## صفحه ۴۱۸. [مورد اول]

## اشاره

به عقیده بعضی حجاب و خانه‌نشینی زن ریشه روانی دارد. زن از ابتدا در خود نسبت به مرد احساس حقارت می‌کرده است از دو جهت: یکی احساس نقص عضوی نسبت به مرد، دیگری خونروی ماهانه و حین زایمان و حین ازاله بکارت.

## [نقد]

در این بحث مراجعه شود به روایتی که مرحوم محدث قمی (ره) در «سفینه» در «حجب» نقل کرده است. بعید نیست گفته شود که حجاب و خانه‌نشینی با عادت زنانگی سازگارتر است و به عبارت دیگر حیض یک عامل تکوینی برای حجاب است ولی

نمی‌توان آن را تمام سبب برای حجاب دانست و نمی‌توان استتار این نقص را فایده‌منحصراً حجاب معرفی کرد.

## پاسخ

آنچه اینجا می‌گویند این است که استتار در غیر حالت حیض ادامه همان حالت است و ما این را نفی کرده‌ایم.

[صفحه ۴۱۸ مورد دوم]

## اشاره

شاید به همین علت است که از پیغمبر اکرم درباره این عادت سؤال شد، ولی آیه‌ای که در پاسخ این سؤال نازل شد این نبود که حیض پلیدی است و زن حائض پلید است و با او معاشرت نکنید، پاسخ رسید که نوعی بیماری تن است و در حین آن بیماری از همخوابگی احتراز کنید (نه از معاشرت):

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۷۹

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ..

از تو درباره حیض سؤال می‌کنند. بگو نوعی بیماری است، در حال این بیماری با زنان نزدیکی نکنید. قرآن این حال را فقط نوعی بیماری مانند سایر بیماریها خواند و هرگونه پلیدی را از آن سلب کرد.

## [نقد]

بسیاری از مفسرین «أَذًى» را به معنای پلیدی گرفته‌اند، چنانکه در «صافی» آمده است:

«أَذًى مُسْتَقْدَرٌ يُؤْذِي مَنْ يَقْرُبُهُ نَفَرَةً مِنْهُ» و در «مجمع البیان» آمده است: «أَذًى مَعْنَاهُ قَدْرٌ وَ نَجِسٌ، عَنْ قَتَادَةَ وَ السُّدِّيَّ...» و ظاهر تشریح غسل بعد از حیض نیز این است که حیض قذارت است و لهذا [حائض] از نماز هم ممنوع است زیرا که محدث است، و لفظ آیه هم که می‌فرماید:

«فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ» نیز تأیید همین تفسیر است زیرا که بر أذًى بودن حیض، متفرع فرموده است اعتزال را، و اگر مراد از «أَذًى» بیماری بود شایسته بود که بر آن متفرع شود که مثلاً به زن تکالیف شاقه نکند و خلاصه مانند یک بیمار با او مدارا کنید؛ و اگر گفته شود که ترک مجامعت هم به خاطر رعایت بیماری اوست، پاسخ می‌گوییم که نباید تنها همین یک مطلب بر آن تفریع شود؛ گذشته از اینکه کلمه «يَطْهُرْنَ» نیز می‌فهماند که زن در حال حیض ناپاک است. توضیح بیشتر اینکه در لفظ «أَذًى» دو احتمال هست؛ یکی اینکه حیض اذیت است برای زن، چون شبیه به یک بیماری است؛ دوم اینکه اذیت است برای مرد، زیرا که موجب تنفر است، و ظاهر دومی است نه اولی.

## پاسخ

مسأله قذارت حیض در حد قذارت هر حدث دیگر که با غسل مرتفع می‌شود ربطی به پلیدی مورد بحث ندارد که یهودیان زن را در ایام حیض در محل دوری نگهداری می‌کرده‌اند و به آن نزدیک نمی‌شده‌اند. این پلیدی چیزی از نوع شومی و یا از

نوع پلیدی سگ است میان مسلمین که به تمام وجود پلید است و مسلم از تماس و لمس او پرهیز دارد. پلیدی در حد یک حدیث را انکار نکرده و صریحاً اعتراف کرده‌ایم. آنچه مفسرین گفته‌اند بیش از این نیست. کلمه «أَذَى» مسلماً به معنی قذارت نیست، حد اکثر این است که قذارت موجب اذی برای مرد باشد و چون متعلق اذی حذف شده که (لکم) یا (لهن)، ظاهر این است که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۰

اذی برای خود زن است. بسیار بعید است که درباره حیض که مربوط به زن است سؤال شود (خصوصاً با توجه به شأن نزول)، جوابی که داده شده مربوط به مرد باشد.

مقصود کسانی هم که گفته‌اند: «مُسَيِّئَةٌ تُؤْذِي مَنْ يَقْرُبُ مِنْهُ» عام است، منحصر به مرد نیست، برای خود زن هم به این معنی اذی است.

## صفحه ۴۲۱.

### اشاره

عللی که قبلاً ذکر کردیم کم و بیش مورد استفاده مخالفان پوشیدگی زن قرار گرفته است. به عقیده ما یک علت اساسی در کار است که مورد غفلت واقع شده است. به عقیده ما ریشه اجتماعی پدید آمدن حریم و حائل میان زن و مرد را در میل به ریاضت یا میل مرد به استثمار زن یا حسادت مرد یا عدم امنیت اجتماعی یا عادت زنانگی نباید جستجو کرد و لااقل باید کمتر در اینها جستجو کرد. ریشه این پدیده را در یک تدبیر ماهرانه غریزی خود زن باید جستجو کرد.

### [نقد]

مؤلف این علت را «اساسی» نامیده است و با پذیرفتن این علت گویی قبول کرده است که حجاب ساخته دست زن است به خاطر محفوظ نگه داشتن مقام خود، و این نقض غرض مؤلف است که می‌خواهد برای حجاب ریشه الهی بیان کند نه ریشه سست بشری. آنگاه در این بخش به کلمات راسل، ویل دورانت و سایر مزخرف گوها استناد شده است؛ و در رد این ریشه می‌توان گفت زن که می‌خواهد ارزش خود را بالا ببرد خود را نشان می‌دهد آنگاه می‌گریزد نه آنکه خود را از اول نشان ندهد؛ و حجاب به این معنی اخیر است. به نظر می‌رسد حذف این قسمت، از اصل بهتر است.

### پاسخ

اولاً بحث درباره یک علت اساسی است نه علت اساسی منحصر. ثانیاً مگر لازمه اینکه چیزی دستور الهی باشد این است که فاقد هر گونه مصلحت بشری باشد و یا بشر به حکم یک الهام غریزی آن را تأیید نکند؟! ما از این گونه دستورهای الهی زیاد داریم که غریزه هم آن را تأیید می‌کند. در حدیث است که «

الْكُذْبُ رَيْبُهُ وَالصِّدْقُ طَمَآنِينُهُ

«یا رسول اکرم درباره «بَر» و «اِثْم» فرمود: «

الْبُرِّ مَا ... وَالْأَثْمُ مَا ...

«. خداوند متعال خواسته است که عزت و کرامت زن در مقابل مرد محفوظ باشد و نخواستہ است که زن در برابر مرد، موجودی مبتذل

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۱

باشد؛ لهذا در غریزه او خود دور نگه داشتن را قرار داده است.

در ص ۸۳ تصریح شده که اینها در احکام اسلام به منزله فلسفه احکامند.

صفحة ۴۲۲.

اشاره

مولوی، عارف نازک‌اندیش و دوربین خودمان، مثلی بسیار عالی در این زمینه می‌آورد؛ اول درباره تسلط معنوی زن بر مرد می‌گوید:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقَّ آرَاسْتَهْ اسْتِ زَانِجَهْ حَقَّ آرَاسْتِ چُون تَانَد رَسْتِ چُون پِي يَسِيْكُنَ الْيَهَاشِ آفَرِيْدِ كِي تَوَانَد آدَمِ اَز حَوَا بَرِيْدِ رَسْتَمِ زَالِ اَرِ بُوْدِ و ز حَمَزَه بِيْشِ هَسْتِ دَرِ فَرْمَانِ اسِيْرِ زَالِ خُوِيْشِ اَنْ كِهْ عَالَمِ مَسْتِ كَفْتَارِشِ بَدِيْ كَلْمِيْنِيْ يَا حُمَيْرَا مِيْ زَدِيْ اَنْگَاَهْ رَا جَعِ بَهْ تَاْثِيْرِ حَرِيْمِ و حَائِلِ مِيَاْنِ زَنْ و مَرْدِ دَرِ اَفْزَايِشِ قَدْرَتِ و مَحْبُوْبِيْتِ زَنْ و دَرِ بَالَا بَرْدَنْ مَقَامِ اوْ و دَرِ گِدَاخْتَنْ مَرْدِ دَرِ آتَشِ عَشْقِ و سُوْزِ مِثْلِيْ لَطِيْفِ مِيْ آوَرْدِ ...

[نقد]

این بیت بی‌ادبی است.

پاسخ

آیا مصراع اول بی‌ادبی است یا مصراع دوم؟ در مصراع اول که من بی‌ادبی نمی‌بینم. مصراع دوم اگر به نظر شما و در عرف عوام الناس امروز بی‌ادبی است بر گوینده «کلمینی یا حمیرا» است. شما بعدها از زبان پیغمبر نقل خواهید کرد که « يَزْكَبَنَّ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوجِ » و باور دارید که این جمله می‌تواند سخن پیغمبر باشد، پس چگونه مفاد این بیت بی‌ادبی است؟!.

صفحة ۴۳۰.

اشاره

استعمال کلمه «حجاب» در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقها کلمه «ستر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. فقها چه در «کتاب الصلاة» و چه در «کتاب النکاح» که متعرض این مطلب

شده‌اند کلمه «ستر» را به کار برده‌اند نه کلمه «حجاب» را.

بهرتر این بود که این کلمه عوض نمی‌شد و ما همیشه همان کلمه «پوشش» را به کار می‌بردیم، زیرا چنانکه گفتیم معنی شایع لغت «حجاب» پرده است و اگر در مورد پوشش به کار برده می‌شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۲

شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.

### [نقد]

این فصل کتاب نوعی تشویق به ورود زن در میان اجتماع مردان است و مسلماً چنین چیزی از نظر اسلام ممدوح نمی‌باشد و گمانم این است که خود استاد مؤلف هم بعد از این تصریح می‌کند که جدا ساختن محیط زن از مرد در اسلام ممدوح است.

### پاسخ

تشویق نیست، عدم منع است، و آنچه در فصلهای آخر کتاب گفته شده است و همواره مورد تأیید است حریم است نه پرده‌نشینی. رسول اکرم اجازه شرکت در مساجد و احیاناً در تشییع جنازه و بالاتر حضور در میدان جنگ را می‌داد و در عین حال مانع اختلاط بود، می‌گفت زنان و مردان با یکدیگر و در حال اختلاط از یک در خارج نشوند و حتی در کوچه و خیابان خط ممر مردان از خط ممر زنان جدا باشد؛ صلی الله علیه و آله که چقدر او بزرگ و عظیم و معتدل بود و چقدر ما کوچک و حقیر و مفرط یا مفرط هستیم.

صفحه ۴۳۱ [مورد اول]

### اشاره

می‌دانیم که در قرآن کریم درباره زنان پیغمبر دستورهای خاصی وارد شده است. اولین آیه خطاب به زنان پیغمبر با این جمله آغاز می‌شود: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ» یعنی شما با سایر زنان فرق دارید. اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر، چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه‌های خود بمانند، و در این جهت بیشتر منظوره‌های اجتماعی و سیاسی در کار بوده است. قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر می‌گوید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» یعنی در خانه‌های خود بمانید. اسلام می‌خواسته است «امهات المؤمنین» که خواه ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوء استفاده نکنند و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند. و چنانکه می‌دانیم یکی از امهات المؤمنین (عایشه) که از این دستور تخلف کرد ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام به وجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم فرزندان زیادی از پیغمبر می‌داشتم و می‌مردند اما به چنین ماجرای دست

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۳

## [نقد]

دستورهای سوره احزاب دستورهای خاص نیست و ملاک آنها هم این نبوده است که از وجهه آنها سوء استفاده نشود. تخصیص زنان پیغمبر به این دستورها از باب عنایت بیشتر است نه از باب اینکه حکم، خاص آنها بوده است. مثلاً می‌فرماید: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ**. نباید گفت که خضوع در قول برای زنان دیگر مذموم نبوده است بلکه باید گفت که این امر در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مذموم تر است. و همچنین می‌فرماید: **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**.

واضح است که تبرج برای همه زنان مذموم بوده است، لهذا به جاهلیت اولی اسناد داده شده است؛ پس همه زنان باید در خانه قرار بگیرند. و همچنین «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» همه از احکام عامه است. همچنین در آیه حجاب که می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» از جمله بعدش که می‌فرماید: «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» معلوم می‌شود که حکم عام است برای همه زنان و مردان مؤمن ..

## پاسخ

اشتباه عجیبی است! ما که نگفته‌ایم در آیه «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» دستور پرده‌نشینی داده شده و این دستور مختص زنان پیغمبر است. گفته‌ایم این کلمه فقط در این آیات به کار برده شده. مخاطب این جمله مردمند نه زنان، و این حکم عام است؛ یعنی هرکس اگر کاری به داخله زندگی کسی دارد و چیزی از زنان آن خانه می‌خواهد بگیرد باید بداند که غالباً زنان در وضعی هستند که ستر کافی ندارند و نباید سرزده وارد خانه شوند آنچنان که اعراب می‌کردند؛ همچنانکه لازم نیست آن زنان در داخل خانه خود نیز همواره مسلح به ستر باشند به احتیاط اینکه مردی شاید وارد شود. مسأله درخواست چیزی از زنان یک خانه از پشت پرده و وارد نشدن در حریم خانه چه ربطی دارد به دستور پرده‌نشینی زن. جمله «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» اولاً به عقیده من جمله اختصاصی است و زنان پیغمبر، آنها که مقید به اجرای دستور بودند، از این جمله چنین فهمیدند که دستوری اختصاصی است و لهذا حتی از مسافرت احتراز داشتند.

و به علاوه قطعاً مفاد آیه این نیست که از خانه بیرون نروید، به مسجد و زیارت دوستان و ارحام هم نروید؛ مقصود این است که به کاری که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۴

مستلزم این باشد که از حرم پیغمبر خارج شوید دست نزنید، نظیر کاری که عایشه کرد. به هر حال آیه «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» نیز دستور پرده‌نشینی نیست، نه برای زنان پیغمبر و نه برای غیر آنها.

[صفحه ۴۳۱ مورد دوم]

سرّ اینکه زنان پیغمبر ممنوع شدند از اینکه بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند به نظر من همین است؛ یعنی شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوء استفاده می‌کرد و ماجراها می‌آفرید. بنابراین اگر دربارهٔ زنان پیغمبر دستور اکیدتر و شدیدتری وجود داشته باشد بدین جهت است.

### [نقد]

این نظر نیز درست نیست بلکه از قصه‌ای که در شأن نزول آیه آمده است معلوم است که به حس غیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواستند ضربه بزنند و خدا نگذاشته است، و جمله قبل که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» می‌فهماند که این کار اذیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

### پاسخ

محال است که پیغمبر بر زائد بر آنچه حکم خداست غیرت ورزد. حکم خدا ملاک غیرت است نه غیرت او ملاک حکم خدا؛ و ملاک حکم خدا مصلحتی است از قبیل آنچه در متن آمده. به علاوه ما اظهار یقین نکرده‌ایم.

### صفحه ۴۳۱ [مورد اول]

### اشاره

به هر حال آیه‌ای که در آن آیه کلمه «حجاب» به کار رفته آیه ۵۳ از سوره احزاب است که می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَيَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» یعنی اگر از آنها متاع و کالای مورد نیازی مطالبه می‌کنید از پشت پرده از آنها بخواهید. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی هر جا نام «آیه حجاب» آمده است مثلاً گفته شده قبل از نزول آیه حجاب چنان بود و بعد از نزول آیه حجاب چنین شد، مقصود این آیه است که مربوط به زنان پیغمبر است «۱» نه آیات سوره نور که می‌فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ - الی آخر - قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ.. یا آیه سوره احزاب که می‌فرماید:

---

(۱). رجوع شود به «صحیح» مسلم جلد ۴ صفحات ۱۴۸ - ۱۵۱.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۵

يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَائِبِهِنَّ - الی آخر.

### [نقد]

مرده شوی «صحیح» مسلم را ببرد که دست از سر ما برنمی‌دارد. گمان می‌کنم استاد در این ایام کتب صحاح را مطالعه می‌کرده‌اند و هر چه به نظرشان مناسب این کتاب بوده است آورده‌اند و الا نمی‌خواهند بگویند در کتابهای دیگر مطلبی در این باره یافت نمی‌شده است و منحصرأ در کتب صحاح یافت می‌شده است.



## پاسخ

اَيَّاكَ اَعْنَى وَ اَشْرَمَعَى يَا جَارَةً. بدیهی است که حضرت تعلیقه نویس هرگز در مورد کتابی که به هر حال به علم اجمالی، دهها و شاید صدها حدیث قطعی نبوی دارد چنین تعبیری نمی‌کند؛ مرده شوی فضولها را ببرد که از این کتاب نقل می‌کنند!!!.

[صفحة ۴۳۱ مورد دوم]

## اشاره

اما اینکه چطور شد در عصر اخیر به جای اصطلاح رایج فقها یعنی ستر و پوشش، کلمه حجاب و پرده و پردگی شایع شده است برای من مجهول است و شاید از ناحیه اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجابهایی که در سایر ملل مرسوم بوده است باشد. ما در این باره بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

## [نقد]

شاید وجه آن، مبالغه در پوشیدگی زن است که در حد حجاب ممدوح است، و تعبیر استاد در اینجا پسندیده نیست، تحریک مردم است علیه متدینین.

## پاسخ

مثل اینکه علیه اسلام هرچه صورت بگیرد مانعی ندارد، فقط کاری که نباید بشود این است که خاطر مبارک آنان که دانسته یا ندانسته اسلام را مسخ کرده‌اند رنجه نشود و غبار کمی هم بر اعتبار و حیثیت آنها ننشیند.

صفحة ۴۳۵.

## اشاره

۲. هیچ فکر کرده‌اید که حس «تغزل» در بشر چه حسی است؟ قسمتی از ادبیات جهان عشق و غزل است. در این بخش از ادبیات، مرد، محبوب و معشوق خود را ستایش می‌کند، به پیشگاه او نیاز می‌برد، او را بزرگ و خود را کوچک جلوه می‌دهد، خود را نیازمند کوچکترین عنایت او می‌داند، مدعی می‌شود که محبوب و معشوق  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۶  
«صد مُلک جان به نیم‌نظر می‌تواند بخرد، پس چرا در این معامله تقصیر می‌کند»، از فراق او دردمندانه می‌نالد.

## [نقد]

این بخش چندان تناسبی با موضوع بحث ندارد و حذفش شاید بهتر باشد.

## پاسخ

لازم و مفید است.

صفحة ۴۴۰.

## اشاره

آنچه موجب فلج کردن نیروی زن و حبس استعدادهای اوست حجاب به صورت زندانی کردن زن و محروم ساختن او از فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است و در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. اسلام نه می گوید که زن از خانه بیرون نرود و نه می گوید حق تحصیل علم و دانش ندارد- بلکه علم و دانش را فریضة مشترک زن و مرد دانسته است- و نه فعالیت اقتصادی خاصی را برای زن تحریم می کند. اسلام هرگز نمی خواهد زن، بی کار و بی عار بنشیند و وجودی عاطل و باطل بار آید.

پوشانیدن بدن به استثنای وجه و کفین مانع هیچ گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست. آنچه موجب فلج کردن نیروی اجتماع است آلوده کردن محیط کار به لذت جوییهای شهوانی است.

## [نقد]

تشویق به کارهای اجتماعی بیرونی برای زن!!

این سخنان نادرست است، به بخش توصیه های اخلاقی مراجعه شود.

## پاسخ

قبلاً گفتیم که آنچه اسلام لااقل به صورت ارجحیت و استجاب، زائد بر ستر واجب، گفته است حریم است نه پرده نشینی، و میان این دو تفاوت بسیار است. کار اجتماعی با بودن حریم هیچ مانعی ندارد؛ و بخش توصیه های اخلاقی هم منافاتی با مطلب اینجا ندارد.

صفحة ۴۴۷.

## اشاره

شرافت زن اقتضا می کند که هنگامی که از خانه بیرون می رود متین و سنگین و با وقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ گونه عمدی که باعث تحریک و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۷

تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکنند، زباندار لباس نپوشد، زباندار راه نرود، زباندار و معنی دار به سخن خود آهنگ ندهد. چه آنکه گاهی اوقات ژستها سخن می گویند، راه رفتن انسان سخن می گوید، طرز حرف زدنش

یک حرف دیگری می‌زند.

اول از تیپ خودم که روحانی هستم مثال می‌زنم: اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیكلی بر خلاف آنچه عادت و معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش را دراز کند، عصا و ردایی با هیمنه و شکوه خاص به دست و دوش بگیرد، این ژست و قیافه خودش حرف می‌زند، می‌گوید برای من احترام قائل شوید، راه برایم باز کنید، مؤدب بایستید، دست مرا ببوسید.

**[نقد]**

ممکن بود از روحانیهای متظاهر به روشنفکری و تجدد مثال زده شود که در این زمان متناسب‌تر است چون عوامفریبی عصر حاضر در این شکل قویتر است.

**پاسخ**

شما یک مثال پیدا کنید تا اضافه کنیم. خیلی خدا شناسی است که انسان از این تظاهر و ریاها که بر احدی پوشیده نیست، به خاطر تعصب صنفی دفاع کند.

**صفحة ۴۴۸. [مورد اول]**

شما اگر از فقها پرسید آیا صرف بیرون رفتن زن از خانه حرام است، جواب می‌دهند نه. اگر پرسید آیا خرید کردن زن و لو اینکه فروشنده مرد باشد حرام است یعنی نفس عمل بیع و شراء زن اگر طرف مرد باشد حرام است، پاسخ می‌دهند حرام نیست.

**[نقد]**

حرام نیست ولی مذموم است.

**پاسخ**

**اشاره**

چه دلیلی هست که اگر مقارن با امر دیگری نباشد حتی مکروه هم باشد ..

**[صفحة ۴۴۸ مورد دوم]**

فقط دو مسأله وجود دارد؛ یکی اینکه باید پوشیده باشد و بیرون رفتن به صورت خودنمایی و تحریک‌آمیز نباشد. و دیگر اینکه مصلحت خانواده‌گی ایجاب می‌کند که خارج شدن زن از خانه توأم  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۸

با جلب رضایت شوهر و مصلحت‌اندیشی او باشد. البته مرد هم باید در حدود مصالح خانوادگی نظر بدهد نه بیشتر.

#### [نقد]

مسأله سوم این است که ظهور زن در اجتماعات پسندیده نیست.

#### پاسخ

مسأله سوم حریم است در حین شرکت در اجتماعات، نه عدم شرکت، و خوب است که اضافه شود.

صفحه ۴۵۷.

#### اشاره

بدین نکته باید توجه کرد که آزادی در مسائل جنسی سبب شعله‌ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می‌گردد، از نوع حرص و آزهایی که در صاحبان حرم‌سراهای رومی و ایرانی و عرب سراغ داریم.

#### [نقد]

کلمه «عرب» پسندیده نیست. اگر طوری تعبیر می‌شد که اختصاص به خلفای جور پیدا می‌کرد خوب بود.

#### پاسخ

در مقابل «ایرانی» و «رومی» جز «عرب» تعبیر دیگر درست نیست.

صفحه ۴۷۱.

#### اشاره

در سالهایی که در قم بودم یک وقت یکی از خطبای معروف ایران به قم آمد و اتفاقاً دید و بازدید ایشان در حجره بنده بود؛ در آنجا از ایشان دیدن می‌شد. یک روز در مدت اقامت ایشان در قم شخصی در وقت نامناسبی ایشان را به خانه آیه الله بروجردی برده بود. آن موقع یک ساعت قبل از وقت درس ایشان بود و معمولاً ایشان در آن وقت مطالعه می‌کردند و کسی را نمی‌پذیرفتند. در می‌زنند و به نوکر می‌گویند به آقا بگویید فلانی به ملاقات شما آمده است. نوکر پیغام را می‌رساند و برمی‌گردد و می‌گوید آقا فرمودند من فعلاً مطالعه دارم، وقت دیگری تشریف بیاورید. آن شخص محترم هم برگشت و اتفاقاً همان روز به شهر خود مراجعت کرد. همان روز آیه الله بروجردی برای درس آمدند، من را در صحن دیدند و فرمودند: «من بعد از درس برای دیدن فلانی به حجره شما می‌آیم.» گفتم ایشان رفتند. فرمودند:

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۸۹

«پس وقتی ایشان را دیدی بگو: حال من وقتی تو به دیدن من آمدی مانند حال تو بود وقتی می خواهی برای ایراد سخنرانی آماده شوی. من دلم می خواست وقتی با هم ملاقات کنیم که حواس من جمع باشد و با هم صحبت کنیم و در آن موقع من مطالعه داشتم و می خواستم برای درس بیایم.» □

پس از مدتی من آن شخص را ملاقات کردم و معذرت خواهی آیه الله بروجردی را ابلاغ کردم، و شنیده بودم که بعضی از افراد وسوسه کرده بودند و به این مرد محترم گفته بودند: تعمدی در کار بوده که به تو توهین شود و تو را از در خانه برگردانند. من به آن مرد محترم گفتم:

آیه الله بروجردی می خواستند به دیدن شما بیایند و چون مطلع شدند که شما حرکت کردید معذرت خواهی کردند. آن مرد جمله ای گفت که برای من جالب بود. گفت:

«نه تنها به من یک ذره برنخورد، بلکه خیلی هم خوش حال شدم؛ زیرا ما اروپاییها را می ستاییم که مردمی صریح هستند و رودرواسیهای بیجا ندارند. من که قبلاً از ایشان وقت نگرفته بودم، غفلت کرده در وقت نامناسبی رفته بودم. من از صراحت این مرد خوشم آمد که گفت حالا من کار دارم. آیا این بهتر بود یا اینکه با ناراحتی مرا می پذیرفت و دائماً در دلش ناراحت بود و با خود می گفت این بلا چه بود که بر من نازل شد، وقت مرا گرفت و درس مرا خراب کرد؟! من بسیار خوش حال شدم که در کمال صراحت و رُک گویی مرا نپذیرفت. چقدر خوب است مرجع مسلمین این طور صریح باشد.» □

#### [نقد]

ستایش اروپاییها در این داستان پسندیده نیست؛ گویی اروپایی ضرب المثل فضیلت قرار داده شده است و آیه الله بروجردی همچون ایشان. □

#### پاسخ

اروپاییها ضرب المثل فضیلت نیستند، خود این کتاب و سایر آثار نویسنده اش همیشه از آنها انتقاد کرده است، ولی ضرب المثل صراحت و نظم هستند و ما هم نباید به خاطر اینکه آنها را دشمن داریم انکار کنیم؛ □ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۰ □

أَلَّا تَعْدِلُوْا..

از اخفاء و عدم اعتراف به فضیلت دشمن برای ما فضیلتی درست نمی شود، برعکس [ذکر فضیلت آنها] موجب تته و غیرت مسلمانان می شود.

صفحه ۴۷۴.

#### اشاره

ولی در مورد کلمه «غَض» می گویند «غَض بصر» و یا «غَض نظر» و یا «غَض طرف». غَض به معنای کاهش دادن است و غَض

بصر یعنی کاهش دادن نگاه. در قرآن کریم سوره لقمان آیه ۱۹ از زبان لقمان به فرزندش می گوید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» یعنی صدای خودت را کاهش بده، ملایم کن، فریاد نکن. در آیه ۳ از سوره حُجرات می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» یعنی آنان که صدای خود را (هنگام سخن گفتن) در حضور رسول خدا ملایم می کنند، یعنی فریاد بر نمی آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا آزمایش کرده است.

### [نقد]

عبارت کتاب در این بحث خالی از ابهام نیست، زیرا گاهی بصر را به معنی نگاه و گاهی به معنای دیده گرفته است. نگاه، عمل چشم است و دیده خود چشم است به اعتبار عملی که دارد. تحقیق این است که بصر به معنای دیده است و ممکن است مجازاً بر نگاه اطلاق شود.

پس اگر ابصار را در آیه به معنای دیدگان بگیریم غَضُّ به معنای فروخوابانیدن و نیم بسته کردن است، و اگر به معنای نگاه‌ها بگیریم غَضُّ به معنای کاهش دادن است. حاصل آنکه یا در لغت «بصر» باید تصرف کرد و یا در لغت «غَضُّ». این در صورتی است که «مِن» را برای تبعیض یا زائده بگیریم، ولی اگر «مِن» را برای ابتدا بگیریم تصرف در هیچ یک از دو لغت لازم نمی آید و متعلق غَضُّ محذوف خواهد بود؛ یعنی يَغُضُّوا النَّظَرَ (اى يَنْقُصُوهُ) مُبْتَدَأً مِنْ ابْصَارِهِمْ.

### پاسخ

نتیجه به هر حال یکی است؛ ولی مقصود متن این است که نسبت غَضُّ - که کاهش است - به دیده از آن جهت داده شده که منظور کاهش عمل این عضو است، و این لفظ به این عضو به اعتبار عمل خاصش اطلاق می شود، بر خلاف لفظ عین.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۱

### صفحه ۴۷۵.

### اشاره

علی‌هذا در آیه مورد بحث معنای «يَغُضُّوا مِّنْ أَبْصَارِهِمْ» این است که نگاه را کاهش بدهند یعنی خیره نگاه نکنند و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلالی.

### [نقد]

عبارت کتاب در اینجا ابهام می کند که نظر آلی به زن، یعنی نظر در حال مکالمه، مورد نهی نیست در حالی که این سخن غلط است؛ بلکه مراد از غَضُّ بصر، چشم فرو بستن است، یعنی نیم بسته کردن چشم؛ چنانکه انسان وقتی بخواهد به یک شیء نگاه نکند و به اشیاء دیگر نگاه کند ناچار باید چنین کند؛ و این مطلب غیر از مسأله نظر استقلالی و نظر آلی است. نظر استقلالی و نظر آلی هر دو تا ممکن است به طور باز بودن تمام چشم و بدون غَضُّ بصر باشد.

انسان وقتی که به چیزی نگاه می‌کند اگر منظورش تماشای او باشد نگاهش دقیق می‌شود و توجهش تام می‌گردد و اما اگر منظور تماشا نباشد بلکه همان قدر است که لازمهٔ مخاطب است نگاهش دقیق و خیره نیست. در صورت اول اگر پرسش شود، جزئیات چهرهٔ طرف را به خاطر دارد، و در صورت دوم اگر صد بار هم دیده باشد باز هم اگر پرسند نمی‌داند که فی المثل چشم طرف درشت است یا ریز. معمولاً انسان هنگامی که نمی‌خواهد به چیزی نگاه کند و ضرورت ایجاب می‌کند که چشم افکند، عدم تمایل روح به دیدن قهراً موجب می‌شود که پلکها اندکی به هم نزدیک شوند. منظور ما این بوده که آیه چنین حالی را بیان می‌کند. پس آیه نظر استقلالی و تماشایی را که دقیق و خیره است نهی می‌کند اما نظر آلی و مخاطبی را نهی نمی‌کند.

صفحه ۴۷۶.

## اشاره

این نکته باید اضافه شود که برخی از مفسران که «غَضُّ بصر» را به معنی ترک نظر گرفته‌اند مدعی هستند که مقصود ترک نظر به عورت است همچنانکه جملهٔ بعد نیز ناظر به حفظ عورت از نظر است. و باز همان‌طور که فقها گفته‌اند فرضاً مقصود از غَضُّ بصر ترک نگاه به طور کلی باشد اعم از نگاهی که به منظور تماشا و التذاذ باشد و یا فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۲

نگاهی که لازمهٔ مخاطبه است، متعلق نگاه ذکر نشده است که چیست «۱».

## [نقد]

مقصود مؤلف در این بحث روشن نیست که آیا مراد آیه، غَضُّ بصر از وجه و کفین است یا غَضُّ بصر از سایر قسمت‌های بدن زن. اگر مراد دومی است پس به فرمودهٔ ایشان نظر آلی به بدن زن باید جایز باشد، در حالی که چنین نیست؛ و اگر مراد اولی است پس باید آیه از حکم نظر به بدن زن ساکت باشد. گمان نمی‌کنم احدی از مفسرین متعلق غَضُّ بصر را وجه و کفین گرفته باشد؛ و مؤلف در نوشتهٔ خود تصریح نفرموده است، و اکنون «مستمسک» را حاضر ندارم تا مراجعه کنم و غرض مؤلف را از این ارجاع بدانم.

## پاسخ

ما به قرینهٔ شأن نزول آیه استنباط کرده‌ایم که مقصود نظر به چهرهٔ زن است. مسألهٔ نظر به سایر [قسمت‌های] بدن زن مفروغ عنه است.

صفحه ۴۷۶.

## اشاره

راسل در یکی از کتابهایش به نام «در تربیت» یکی از چیزهایی که از جمله اخلاق بی‌منطق و به اصطلاح «اخلاق تابو» می‌شمارد، همین مسأله پوشانیدن عورت است.

وی می‌گوید چرا پدران و مادران اصرار می‌ورزند که عورت خود را از بچه بپوشانند؟

این اصرار خود سبب تحریک حس کنجکاوی بچه‌ها می‌گردد. اگر کوشش والدین برای کتمان عضو تناسلی نباشد، چنین کنجکاوی کاذبی وجود پیدا نخواهد کرد. باید والدین عورت خود را به بچه‌ها نشان بدهند تا آنها هرچه که وجود دارد از اول بشناسند.

بعد اضافه می‌کند: لاقلاً گاهی اوقات - مثلاً هفته‌ای یک بار - در صحرا یا حمام برهنه شوند و عورت خود را در معرض دید بچه‌ها قرار دهند.

## [نقد]

نقل کلام راسل با استدلال آن که یک خطابه است پسندیده نیست. خطابه سوء دارای اثری است که نباید از اصل نقل شود، فافهم.

---

(۱). رجوع شود به «مستمسک العروه» حضرت آیه الله حکیم، ج ۵ / ص ۱۹۱.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۳

## پاسخ

متأسفانه کتابهایی که میلیونها نسخه از آنها در جهان و دهها صدها هزار نسخه از آنها چه به صورت کتاب و چه به صورت مجله در ایران چاپ می‌شود و اثر می‌گذارد همینهاست. نقل و جواب آنها از شوکت آنها می‌کاهد. نقل نکردن ما کاری از قبیل سر زیر برف کردن کبک است و خودمان را ریشخند می‌کنیم. چهار تا جاهلتر از خود ما که هیچ حسن و هنری جز جهالت و عوام بودن ندارند نباید معیار افراد مؤثر واقع شوند.

صفحه ۴۸۳ [مورد اول]

## اشاره

اساساً نظر ابن مسعود قابل توجیه نیست، زیرا جامه‌ای که خودبه خود آشکار است جامه‌ی رو است نه جامه‌ی زیر، و در این صورت معنی ندارد که گفته شود زنان زینتهای خود را آشکار نکنند مگر جامه‌ی رو را. جامه‌ی رو قابل پوشاندن نیست تا استثنا شود؛ بر خلاف چیزهایی که در کلمات ابن عباس و ضحاک و عطاست و در روایات شیعه امامیه آمده است. اینها اموری است که قابل این هست که دستور پوشانیدن یا نپوشانیدن آنها داده شود.



## [نقد]

این استدلال در رد تفسیر ابن مسعود صحیح نیست، زیرا ظاهر آیه کریمه هم این است که آنچه استثنا شده است چیزی است که خود به خود ظاهر است و پوشانیدنش ممکن نیست، و در حقیقت استثنای منقطع است، چون تعبیر شده است: «لَا يُبَدِّلَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» و «ظَهَرَ» فعل لازم است. حتی بنا بر تفسیر دیگر که مراد از «مَا ظَهَرَ» را زینت وجه و کفین بدانیم، چنانکه از روایات استفاده شده است، باید این طور توجیه کنیم که زینت وجه و کفین خود به خود ظاهر است (چون پوشیدن آن حرج است گویی پوشیدنش ممکن نیست، پس آن خود به خود ظاهر است) ولی در سایر قسمتهای بدن مسأله ابداء است نه ظهور خود به خود.

فافهم.

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۵۹۳

## پاسخ

استثنای منقطع در مورد چیزی که اخفایش معنی ندارد قابل توجیه نیست. از «فافهم» چیزی نفهمیدم. بعداً در این باره بحث خواهد شد.

[صفحه ۴۸۳ مورد دوم]

## اشاره

این مطلب را توضیح می‌دهیم که ما این مسأله را از نظر خودمان بیان می‌کنیم و

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۴

استنباط خودمان را ذکر می‌نماییم و اما هر یک از آقایان و خانمها از هر کس که تقلید می‌کنند عملاً باید تابع فتوای مرجع تقلید خودشان باشند. آنچه ما می‌گوییم با فتوای بعضی از مراجع تقلید تطبیق می‌کند و ممکن است با فتوای بعضی دیگر تطبیق نکند (هر چند فتوای مخالفی وجود ندارد، هر چه هست به اصطلاح احتیاط است نه فتوای صریح). غرض ما از این بحث این است که شما با متون اسلام از نزدیک آشنا شوید و به منطق متین و محکم اسلام مجهز گردید.

## [نقد]

این جمله ایهام می‌کند که دیگران شما را از آشنا شدن با متون اسلام مانع می‌شوند.

این گونه جملات بسیار زننده است و مردم را نسبت به فقها بدبین می‌سازد.

چنین مفهومگیری نمی‌دانم در «اصول» چه نامی دارد؟ اینها بهانه‌گیری است. سبحان الله، سکوت دیگران و توضیح و تفسیر مقنع نکردن آنها سبب بدبینی مردم نمی‌شود؛ اما اینکه بیچاره‌ای جان بکند و بعد بگوید می‌خواهم شما از نزدیک با اسلام آشنا شوید موجب بدبینی می‌شود! اگر اینها بهانه‌گیری برای افتراس نیست پس چیست؟

فرضاً بدبین کند، به پیش‌نمازها بدبین می‌کند نه به فقها. حتماً شنیده‌اید که گرگ و بزه از یک نهر آب می‌خورند و گرگ در بالا و بزه در پایین قرار گرفته بود. گرگ می‌خواست بهانه‌ای برای پاره کردن بزه پیدا کند، گفت آب نخور که آبها را گل می‌کنی. بزه بیچاره گفت:

آخر من که پایین ترم؛ فرضاً آب گل بشود که به طرف بالا- بر نمی‌گردد. گرگ گفت: عجب! فضولی و زبان‌درازی هم می‌کنی. فوراً پرید و بزه را درید. دریدن یک فرد تنها در یک شهر از طرف افراد بهم بسته فامیلی و طبقه‌ای بهانه‌ی زیادی نمی‌خواهد، کافی است که گفته شود عرض وجود کرده‌ای و عرض وجود ذنب لا یُغْفَر است؛ و جودک ذنب لا یُقاس به ذنب.

صفحه ۴۸۴

### اشاره

بدیهی است تنها خواندن رساله‌های عملیه و آگاهی بر متون فتواها برای این منظور کافی نیست؛ بحثی استدلالی، هم از جنبه نقل و هم از جنبه فلسفه اجتماعی لازم است.

این جهت است که این بحث را بر ما ضروری و لازم کرده است و این است

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۵

محرک ما در بحث استدلالی با بیان ادله و مدارک این مسأله.

### [نقد]

اولاً مردم بی‌اعتقادی که بر دستوره‌ای اسلام اعتراض می‌کنند به این مقدار از بیانه‌ها که از آقای مطهری صادر می‌شود قانع نمی‌شوند (و لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ). شما برای جلب آنان به اسلام می‌گویید اسلام مانع ورود زن در اجتماع و رانندگی کردن و فروشنده‌گی کردن نمی‌شود و دستوره‌های خانه‌نشینی زن را به عنوان توصیه‌های اخلاقی و امور غیر لازم از اسلام حذف می‌کنید؛ ولی آنها به این قدر قانع نمی‌شوند؛ از شما توقع دارند که تمتعات جنسی غیر از زنا را نیز حلال کنید و اگر در این مرحله هم تسلیم آنها شوید پیشنهاد می‌کنند که چه مانعی دارد که زنا با قرص جلوگیری تجویز شود و هلمّ جزاً.

حقیقت این است که هر سخنی را هر کسی نمی‌پذیرد و برای این انکارها و اعتراضها ریشه‌هایی غیر از ندانستن فلسفه احکام اسلام وجود دارد. قَالَ تَعَالَى: سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا، وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. ثانياً شما با

وارد ساختن متدینین به دلایل احکام و فقیه ساختن آنان خوب است که آنان را در برابر اسلام و بزرگان اسلام متواضع کنید نه آنکه با تعبیرهایی که نشان می‌دهد که تنها شما به اسلام خدمت می‌کنید و بس آنان را نسبت به دیگران بدبین و گستاخ کنید.

## پاسخ

مردم از مادر بی‌اعتقاد نژاد زاییده‌اند، بالعکس متمایل و علاقه‌مند و به نوعی معتقد زاییده شده‌اند  
(كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ...)

. آنچه مردم را بی‌اعتقاد کرده و می‌کند این است که تا خود مستند به سائقه فطرت و مطابق دستور قرآن تعقل کنند و بصیرت یابند فوراً آنها را مصداق «لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى» و مصداق «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ» قرار دادیم. کدام دستور اسلام را العیاذ بالله ما حذف کرده‌ایم؟! خدا ذلیل و بیچاره کند تهمت زن را. اگر امثال این کتاب که تقدم فلسفه اسلام را بر همه فلسفه‌های بشری ثابت می‌کند مردم را در برابر اسلام و بزرگان اسلام متواضع نکند چه کتابی می‌کند؟! مگر مقصود ما از بزرگان اسلام پیش‌نمازهای وجوهات بگیری باشد که کوچکترین خدمتی به اسلام نمی‌کنند، فقط خوب مال امام را مستهلک می‌کنند، و مقصود از خضوع هم پرداختن وجوه به چنین افراد بی‌هنر و فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۶

بی‌خاصیت باشد که متأسفانه کم هم نیستند اگر چه افراد صالح در میان همان پیش‌نمازها هم زیادند. من در کجا ادعا کرده‌ام که فقط من خدمت می‌کنم؟! چرا اینچنین دروغها می‌بندید؟! خدا از شما نخواهد گذشت. آیا این گناه است که یکی خدمت کند و سبب گردد که مردم به بیکاره‌ها توجه کمتری کنند؟!.

## صفحه ۴۸۸.

## اشاره

حقیقت این است که احتمال اول قویترین احتمالات است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده که برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان یهودیه یا نصرانیه منع کرده است.

در این روایات استناد شده است به اینکه زنان غیر مسلمان ممکن است زیبایی زنان مسلمان را برای شوهران یا برادران خود توصیف کنند: »

لَأَنَّهِنَّ قَدْ يَصِفْنَ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَ أَخَوَاتِهِنَّ».

. باید توجه داشت که در اینجا مسأله‌ای وجود دارد و آن این است که برای هیچ زن مسلمان جایز نیست که محاسن یعنی زیباییهای زن دیگر را برای شوهر خود توصیف کند. وجود این تکلیف، زنان مسلمان را در برابر یکدیگر تأمین می‌دهد، ولی در مورد زنان غیر مسلمان اطمینان نیست، ممکن است آنان برای مردان خود از وضع زنان مسلمان سخن بگویند. لهذا به زنان مسلمان دستور داده شده است که خود را از ایشان بپوشانند. ولی البته آیه صراحت کامل ندارد به اینکه ظاهر کردن زینتها و زیباییها در برابر آنها حرام است.

## [نقد]

چرا آیه صراحت در تحریم ندارد؟ و حال آنکه در سایر کلمات آیه احتمال کراهت داده نشده است و تفکیک در سیاق جایز نیست. این مسأله باید از لحاظ فقهی تحقیق کاملتری شود.

## پاسخ

گفته‌ایم صراحت کامل، بدان جهت که احساس می‌کرده‌ایم آیه صراحت دارد. ولی چه باید کرد که خلاف سیره نسبتاً قطعی و خلاف اجماع (علی ما یبالی) است. فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۷

## صفحه ۴۸۹.

## اشاره

به طور کلی بردگان اعم از جنس زن یا مرد از نظر اسلام در بسیاری از احکام استثنائاتی دارند. مثلاً از نظر خود پوشش و حرمت نظر، کنیزان با زنان آزاد فرق می‌کنند. بر کنیزان واجب نیست که سرهای خود را بپوشانند و حال آنکه بر زنان آزاد لازم است سر خود را بپوشانند. ظاهراً سرّ مطلب خدمتکاری آنهاست. علیّ هذا بعید نیست که غلامان نیز چنین استثنائی داشته باشند.

ولی همچنانکه گفتیم از نظر فتوای فقها این حکم بعید است اما از طرف دیگر حمل جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» به خصوص کنیزان نیز بسیار مستبعد است.

## [نقد]

در این سخن حمله به فقها شده است.

## پاسخ

همه کتب فقه مشتمل بر حمله علمی به فقهاست، و تازه آنچه در اینجا هست حتی حمله هم نیست. این چیزهاست که نشان می‌دهد غرض از انتقاداتها بهانه‌گیری است و حسن نیتی در کار نیست.

## صفحه ۴۹۰.

## اشاره

طبق احتمال اول مراد بچه‌های غیر ممیز هستند که قدرت تشخیص این گونه مطالب را ندارند. اما طبق احتمال دوم مقصود

بچه‌هایی است که قدرت بر امور جنسی ندارند یعنی غیر بالغ می‌باشند هر چند ممیز بوده باشند. طبق احتمال دوم اطفالی که همه چیز می‌فهمند و نزدیک به حد بلوغ می‌باشند ولی بالغ نمی‌باشند جزء استثناها هستند. فتوای فقها نیز بر طبق این تفسیر است.

#### [نقد]

البته عده‌ای از فقها به احتیاط واجب، ستر نسبت به ممیز را لازم دانسته‌اند ( «توضیح المسائل» م ۲۴۴۴).

#### پاسخ

در یک کتاب علمی که نمی‌شود احتیاطهای واجب را به حساب آورد. احتیاط واجب دو گونه است: برخی فتواست مانند احتیاط در اطراف شبهه علم اجمالی. این احتیاطها فتواست و رجوع به غیر هم جایز نیست. نوعی دیگر عدم الفتوی است و لهذا جایز الرجوع الی الغیر است. ممکن است مجتهد در عین نظر قاطع

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۸

به جواز چیزی، این گونه احتیاط واجب بکند که مفهومی این است [که] مقلد به غیر رجوع کند یا عمل به احتیاط - طبق اصل که عامی باید با نبودن فتوای مجتهد احتیاط کند - نماید. مرحوم آقای بروجردی صریحاً می‌فرمود ما گاهی فتوایمان بر خلاف احتیاط متن است (احتیاط وجوبی) ولی فتوای خود را ذکر نمی‌کنیم و الزامی هم نداریم. بر ما رعایت عدم الفتواها که لازم نیست.

#### صفحة ۴۹۴.

#### اشاره

در اینجا نباید اعتراض کرد که اکنون رسم بردگی منسوخ شده است و برده‌ای وجود ندارد و پافشاری در این بحثها بی‌ثمر است؛ زیرا اولاً روشن شدن نظر اسلام در این مسائل، ما را به هدف کلی این قوانین که برخی از آنها مورد ابتلا نیز می‌باشد بهتر واقف می‌سازد، و ثانیاً اگر فقیه متهوری جرأت کند چه بسا حکم غلامان را از راه ملاک و مناط، به موارد مشابه آن از قبیل خدمتکاران بتواند تعمیم دهد.

#### [نقد]

طرح این بحثها برای عوام بی‌فایده بلکه مضر است زیرا آنان را گستاخ می‌کند بدون آنکه آنان را فقیه سازد، و این از بدترین معایب این کتاب است.

#### پاسخ

برعکس، بزرگترین خدمت این کتاب است. من خودم قبل از نشر این کتاب با برخی مراجع صحبت کردم و دیدم باطناً همه موافقند ولی از امثال شما بیم دارند. فایده امثال این کتاب این است که امثال من چوب امثال شما را می‌خورند اما بعد راه برای فقها باز می‌شود و آزادانه فتوای خود را ذکر می‌کنند.

## صفحه ۵۰۵ [مورد اول]

### اشاره

مفسران غالباً هدف جمله «يُدْنِينَ عَلَيْنَهُنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ» را پوشانیدن چهره دانسته‌اند، یعنی این جمله را کنایه از پوشیدن چهره دانسته‌اند. مفسران قبول دارند که مفهوم اصلی «يُدْنِينَ» پوشانیدن نیست اما چون غالباً پنداشته‌اند که این دستور برای بازشناخته شدن زنان آزاد از کنیزان بوده است، اینچنین تعبیر کرده‌اند. ولی ما قبلاً گفتیم که این تفسیر صحیح نیست. به هیچ وجه قابل قبول نیست که قرآن کریم فقط زنان آزاد را مورد عنایت قرار دهد و از آزار کنیزان مسلمان چشم‌پوشد. آنچه عجیب فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۵۹۹

به نظر می‌رسد این است که مفسرانی که در اینجا چنین گفته‌اند غالباً همانها هستند که در تفسیر سوره نور با کمال صراحت گفته‌اند که پوشانیدن چهره و دو دست لازم نیست و آن را امر حَرَجِي دانسته‌اند، از قبیل زمخشری و فخر رازی. چطور شده است که این مفسران متوجه تناقض در سخن خود نشده‌اند و ادعای منسوخیت آیه نور را هم نکرده‌اند.

### [نقد]

باید دید که چگونه مفسران از آیه مذکور مسأله ستر وجه را فهمیده‌اند. باید تحقیق شود.

### پاسخ

تحقیق همان است که گمان کرده‌اند آیه برای بازشناختن زنان آزاد از غیر آزاد است.

## صفحه ۵۰۵ [مورد دوم]

### اشاره

حقیقت این است که این مفسران تناقضی میان مفهوم آیه نور و آیه احزاب قائل نبوده‌اند. آیه نور را یک دستور کلی و همیشگی می‌دانسته‌اند خواه مزاحمتی در کار باشد یا نباشد ولی آیه سوره احزاب را مخصوص موردی می‌دانسته‌اند که زن آزاد یا مطلق زن مورد مزاحمت افراد ولگرد قرار می‌گرفته است.

### [نقد]

این بیان رفع اشکال نمی‌کند، زیرا استاد معتقد است که آیه جلباب راجع به ستر وجه دلالتی ندارد و مفسرین آن را راجع به

ستر وجه دانسته‌اند، و فرضاً که بگوییم این حکم، مخصوص مورد مزاحمت افراد ولگرد است این مطلب جواب داده نشده است که آنان چگونه از آیه جلاب ستر وجه را فهمیده‌اند. باید مراجعه شود.

## پاسخ

البته مراجعه خوب است، شاید مطلب تازه‌ای به دست آید اما ملزم نیستیم که هر کجا اشتباه مفسر یا فقیه یا فیلسوفی را کشف کردیم علت اشتباه را هم نشان دهیم؛ به هر حال اشتباه است.

## صفحه ۵۰۷.

## اشاره

مجدداً توضیح می‌دهیم که بحث ما جنبه علمی دارد نه فتوایی. این بنده نظر خودم را می‌گویم و هر یک از شما باید عملاً به فتوای همان مجتهدی عمل کند که از او فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۰ تقلید می‌نماید.

## [نقد]

اظهار این مطلب که بحث ما جنبه علمی دارد نه فتوایی برای چه منظوری است؟.

## پاسخ

چون مکرر گفته و در مقدمه نیز یادآوری کرده‌ایم مسأله حقوق و حدود زن در جامعه امروز از نظر اسلام، علاوه بر جنبه عملی، جنبه اعتقادی پیدا کرده است، یعنی باورهای بی‌اساس اجتماع عین متون اسلامی دانسته شده و دستورهای واقعی اسلامی هم فلسفه‌اش توضیح داده نشده است و در نتیجه مقررات اسلامی در مورد زن وسیله‌ای شده برای تبلیغ علیه اساس اسلام و ما مرتب شاهد آن هستیم. این کتاب به لطف خدا اثر فوق العاده‌ای در خنثی کردن این تبلیغات داشته است و این کتاب کاری جز بیان حقیقت اسلام نکرده است. پس ما این کتاب را برای یک معتقد و اهل تسلیم که به هر حال به فتوای یک مجتهد عمل می‌کند نوشته‌ایم؛ ما آن را برای منکران و مرددان و ضعیف‌الاعتقادها نوشته‌ایم. فقها هم فتوایی بر خلاف محتوای این کتاب ندارند، هر چه هست احتیاطهایی از قبیل عدم الفتوی است و ما ضرورتی نمی‌بینیم که در مورد عدم الفتواها سکوت کنیم.

## صفحه ۵۰۸.

## اشاره

۳. در مسأله جواز نظر، تردیدی نیست که اگر نظر از روی «تلذذ» یا «ریبه» باشد حرام است. «تلذذ» یعنی لذت بردن، و نگاه از روی تلذذ یعنی نگاه به قصد لذت بردن باشد؛ و اما «ریبه» یعنی نظر به خاطر تلذذ و چشم چرانی نیست ولی خصوصیت ناظر و منظورُ الیه مجموعاً طوری است که خطرناک است و خوف هست که لغزشی به دنبال نگاه کردن به وجود آید.

#### [نقد]

ظاهراً مراد از تلذذ، لذت بردن از نظر است و قصد تلذذ داخل در مفهوم آن نمی‌باشد. نگاهی که همراه با لذت بردن است نگاه تلذذ است و لو آنکه به منظور زیادتی معرفت برای ازدواج باشد نه به منظور لذت بردن.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۱

#### پاسخ

اتفاقاً در روایتی از حضرت رضا علیه السلام تصریح شده که تلذذ قهری مانعی ندارد. مراجعه شود.

#### صفحه ۵۰۹ [مورد اول]

#### اشاره

چهره و دو دست (وجه و کفین).

#### [نقد]

تعبیر «دو کف» بهتر است.

#### پاسخ

کف، معمول در فارسی نیست، تعبیر دیگری هم پیدا نکردیم. چون مقصود واضح است امر سهل است.

#### [صفحه ۵۰۹ مورد دوم]

#### اشاره

مسأله پوشش بر حسب اینکه پوشانیدن وجه و کفین واجب باشد یا نباشد دو فلسفه کاملاً متفاوت پیدا می‌کند. اگر پوشش وجه و کفین را لازم بدانیم در حقیقت طرفدار فلسفه پرده‌نشینی زن و ممنوعیت او از هر نوع کاری جز در محیط خاص خانه و



یا محیطهای صددرد صد اختصاصی زنان هستیم.

ولی اگر پوشیدن سایر [قسمتهای] بدن را لازم بدانیم و هر نوع عمل محرک و تهییج آمیز را حرام بشماریم و بر مردان نیز نظر از روی لذت و ریه را حرام بدانیم اما تنها پوشیدن گردی چهره و پوشیدن دستها تا میچ را واجب ندانیم آن هم به شرط اینکه خالی از هر نوع آرایش جالب توجه و محرک و مهیج باشد بلکه ساده و عادی باشد، آن وقت مسأله صورت دیگری پیدا می کند و طرفدار فلسفه دیگری هستیم و آن فلسفه این است که لزومی ندارد زن الزاماً به درون خانه رانده شود و پرده نشین باشد بلکه صرفاً باید این فلسفه رعایت گردد که هر نوع لذت جنسی اختصاص داشته باشد به محیط خانواده، و کانون اجتماع باید پاک و منزّه باشد و هیچ گونه کامجویی خواه بصری و خواه لمسی و خواه سمعی نباید در خارج از کادر همسری صورت بگیرد.

بنابراین زن می تواند هر نوع کار از کارهای اجتماعی را عهده دار شود.

### [نقد]

رعایت این فلسفه وقتی امکان دارد که زن محصور در خانه باشد و آنگاه هر چه پای زن به اجتماع بیشتر باز شود زمینه برای تمتعات عمومی و زنا فراهم تر می گردد. به علاوه مؤلف

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۲

می داند که طبقه ای که به حجاب ایراد می گیرند هدف نهایی آنها آزادی تمتعات جنسی است و آنها هرگز راضی نیستند که زن بدون آرایش و پوشیده وارد اجتماع شود. دلیل این مطلب این است که هیچ گاه طبقه عقیف و متدین مردم به حجاب ایراد نمی گیرند، همیشه ایرادگیرها از ناحیه مردم نانجیب یا فریب خورده های آنان است. دکتر ... در مطبش یک مینی ژوپ پوش درجه یک را به عنوان سکرتر استخدام می کند و در جلسات آقای مطهری شرکت می کند و منافقانه اظهار می کند که به اسلام پایبند است و آقای مطهری هم فریب او و امثال او را می خورد.

### [صفحه ۵۰۹ مورد سوم]

### اشاره

ما فعلاً در این مقام نیستیم که آیا زن در درجه اول باید به وظایف خانوادگی عمل کند یا خیر؟ شک نیست که ما طرفدار این هستیم که وظیفه اول زن مادری و خانه سالاری است.

### [نقد]

اگر شما طرفدار این رویه بودید حجاب وجه و کفین را محبوسیت زن نمی دانستید، زیرا منظور از محبوسیت همین مادری و خانه سالاری است.

### پاسخ

مفهوم این تعبیر که با «اگر» و فعل ماضی بیان شده این است که نیستید و نفاق می‌کنید. در پایین صفحه هم نوشته‌اید دکتر ... (که شما را معالجه کرده است) منافق است.

آری این است پاداش کسی که بیش از ده سال صمیمانه به فکر و روح شما خدمت کرده است «۱» و آن است پاداش کسی دیگر که به تن شما (و ظاهراً بدون ویزیت) خدمت کرده است. شما چگونه به شخصی به صرف اینکه یک گناه مرتکب شده و زنی مینی‌ژوپ پوش استفاده کرده تهمت نفاق می‌زنید و چه مجوزی دارید؟! این نسبتها حرام است و موجب فسق. آنچه من در این حواشی می‌بینم آن قدر خالی از موازین اخلاقی است که گاهی تردید می‌کنم جواب بگویم. اینکه می‌گویید رعایت این فلسفه وقتی امکان دارد که زن محصور و محبوس باشد غلط است، بلکه وقتی امکان دارد که رعایت واجب (ستر) و سنت (حریم) شود و هیچ‌گونه توفقی بر آنچنان ظلم فاحش که فقط در

(۱). [لازم به ذکر است که تعلیقه نویس محترم مدتی نزد استاد شهید تحصیل نموده است.]

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۳  
مورد برخی مجازاتها ظلم نیست (وَ اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ ... فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا) و جایز است ندارد.

**صفحه ۵۱۰ [مورد اول]**

## اشاره

به هر حال با لازم نبودن پوشیدن گردی چهره حکم شرعی برخی از کارها از نظر حرمت یا جواز روشن می‌گردد. بسیاری از کارهاست که از نظر فقهی و شرعی اولماً و بالذات بر زن حرام نیست ولی اگر پوشش وجه و کفین را لازم بشماریم ثانیاً و بالعرض بر زن حرام است یعنی از آن جهت حرام است که مستلزم باز گذاشتن چهره و دو دست می‌شود. بنابراین جواز و عدم جواز آن کارها برای زن بستگی بدین دارد که پوشش وجه و کفین واجب باشد یا نباشد.

## نقد

مؤلف خود در جاهای دیگر تصریح دارد که برهم زدن اساس خانواده‌ها به بیرون کشیدن زنان به اجتماع مردان کار غلطی است و در صفحه قبل نکته الف نیز همین مطلب است؛ ولی در عین حال مسأله جواز کشف وجه و کفین را به عنوان راهی به سوی این منظور که زن بتواند وارد اجتماع شود معرفی کرده است و وارد نشدن زن را در اجتماع به عنوان محبوس بودن زن معرفی می‌کند و قدح می‌کند. تناقض گویی مؤلف در اینجا نمایان است و در اینجا تحت تأثیر تبلیغات سوء مخالفین حجاب واقع بوده است؛ عَصَمَنَا اللَّهُ مِنَ الزُّلْمِ.

## پاسخ

شما همیشه میان محبوس نبودن و در اجتماعات غیر مختلط شرکت کردن- همان‌طور که در مساجد خود شما هست- از یک

طرف و اجتماع مختلط اشتباه می‌کنید.  
خدا را شکر کنید که شما را از زلل حفظ کرده و ترحمی کنید به حال زالین و ضالین.

[صفحه ۵۱۰ مورد دوم]

اشاره

۱. آیا برای زن رانندگی جایز است؟  
می‌دانیم که مسأله رانندگی بخصوص، حکمی ندارد، باید دید آیا زن می‌تواند وظایف دیگر خود را در حین رانندگی اجرا کند یا نه؟ اگر پوشش وجه و کفین واجب باشد باید گفت زن نمی‌تواند رانندگی کند.  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۴

[نقد]

در این مورد بخصوص، نصوصی هم هست، از جمله در روایات «اشراط الساعة» که فسادهای آخر الزمان ذکر شده است فرموده‌اند:

وَيُزَكِّبَنَّ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوحَ:

ص ۴۳۴ ج ۵ «المیزان» (جملات قبل و بعدش نیز مطالعه شود:

وَ عِنْدَهَا يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ يُعَارُ عَلَى الْعِلْمَانِ كَمَا يُعَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ فِي بَيْتِ اهْلِهَا وَ تَشْبَهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ يُزَكِّبَنَّ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوحَ فَعَلَيْهِنَّ مِنْ اُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ)

و در روایات جمل آمده است که مسلمین عایشه را تعبیر کردند بر شترسواری و اسب سواری (به روش مردان) و از همین باب است شعر معروف «

تَجَمَّلَتْ تَبَعَلَّتْ وَ اِنْ عَشْتِ تَمَيَّلَتْ ...

». به روایات جمل و روایات دفن حضرت مجتبی علیه السلام مراجعه شود.

[صفحه ۵۱۰ مورد سوم]

اشاره

۲. آیا کار فروشندگی در خارج از منزل برای زن جایز است یا نه؟

[نقد]

در روایت سلمان دارد:

وَ عِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي التِّجَارَةِ

(ص ۴۳۳ ج ۵ «المیزان») و در روایت حرمان دارد:

وَرَأَيْتِ الْمَرْأَةَ تَقْهَرُ زَوْجَهَا وَتَعْمَلُ مَا لَا يَشْتَهَى وَتُنْفِقُ عَلَيَّ زَوْجَهَا

(ج ۵ «المیزان» ص ۴۳۷-۴۳۸). کلام علامه طباطبائی در تأیید صحت این روایات در ص ۴۳۲ ج ۵ مطالعه شود.

## باسخ

برای من فوق العاده موجب تأسف است که سخنانی که از زبان یک روضه‌خوان عادی باید بشنوم از شما می‌شنوم. آیا در یک مسأله فقهی و به منظور کشف نظر شارع در یک موضوع عملی به چنین چیزها می‌شود تمسک کرد؟! اینها سخنانی است که حد اکثر ارزش موعظه‌ای دارد، آن هم با تقطیع بعضی قسمت‌ها. اولاً روایت از نظر سند ضعیف است و سنداً عامی است. نمی‌دانم چرا روایات عامه در جاهای دیگر چرند است اما اینجا که مطابق عادات تقلیدی آباء است قابل قبول است. از نظر مضمون هم اگر بخواهیم به مثل زمان خودمان حمل کنیم ضعیف است زیرا کلماتی از قبیل « مشاوره‌الأماء

» و یا «

يُغَارُ عَلَى الْغُلَمَانِ كَمَا يُغَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ

» دارد که هیچ به عصر و زمان ما نمی‌خورد و متناسب با عصر عباسی است.

ثانیاً آیا هیچ فقیهی از صدر اسلام تاکنون فتوا به حرمت رکوب زنان بر سروج داده است؟ اگر بخواهیم توجیه درستی بکنیم این است که بگوییم با این عمل،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۵

حرامی دیگر مرتکب می‌شوند مثل کاری که عایشه کرد و یا عاریات بر سروج سوار می‌شوند که این هم مطلب دیگری است. اگر گفته شود مقصود این است که بالاستقلال سوار شوند بدون اینکه مردی جلوکش باشد جواب این است: پس فرق نمی‌کند که سرج باشد یا قیت، و به علاوه کار عایشه مانعی نداشته زیرا چندین جلوکش داشته است.

ثالثاً اگر سروج شامل صندلی اتومبیل باشد چه فرقی هست که صندلی جلو باشد یا عقب.

رابعاً آیا شما باور می‌کنید که پیغمبر اکرم که مجسمه ادب و عفاف بود از زنان با کلمه «ذوات الفروج» تعبیر کرده باشد؟ آیا خود شما حاضرید در منبر زنان را با تعبیر فارسی [معادل این تعبیر] برای مستمعین فارسی زبان خود یاد کنید؟ آیا اگر این جمله به دست معاندان فارسی زبان بیفتد و در مجله‌ها راه یابد چه آبرویی برای پیغمبر باقی می‌ماند؟! در قرآن کلمه «فرج» به معنی اعم از آلت تناسلی مرد و زن آمده که قهراً مرادف با کلمه آلت تناسلی یا کلمه عورت است مثل: وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْوَجِهِمْ حَافِظُونَ\* و یا: يَحْفَظُونَ فُرُوجَهُمْ..

خامساً آیا ایراد بر عایشه این بوده که چرا شتر یا قاطر سوار شده است و اگر سوار یک الاغ پالان‌دار شده بود شما اشکال نمی‌کردید؟

سادساً آیا هیچ فقیهی به حکم این حدیث و تطبیق آن با عصر ما حاضر است حکم کند که چون دوره آخر الزمان است و به حکم حدیث منسوب به سلمان، در این زمان

أَوْثِمَنَ الْخَائِنُ وَ يَخُونُ الْأَمِينُ

است، پس فی المثل آقای خوانساری که مورد اعتماد مردم است و امین شناخته می‌شود حتماً خائن است؛ و یا چون در این حدیث آمده است:

□  
أَقْوَامٌ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ ... يَظْهَرُ قُرَاؤُهُمْ وَ عِبَادُهُمُ التَّلَاوُمَ

، پس فقها و همه قراء و عباد فاسقند.

سابقاً چرا خود علامه طباطبائی به موجب این حدیث از استنباطشان از آیات سوره نور و سوره احزاب که عین استنباط ماست عدول نمودند؟.

حقیقت این است که وارد کردن این گونه استفاده‌ها در فقه نامی جز افساد فقه ندارد. در این روایت آمده:

وَ عِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي التَّجَارَةِ

. آیا احدی تا کنون به حکم این حدیث فتوا به حرمت شرکت زن با شوهر در تجارت داده است؟ لحن این روایت لحن کراهت نیست، لحن حرمت است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۶

اما روایت حمران گذشته از اینکه سنداً ضعیف است به ابراهیم بن هاشم و شاید محمد بن حمزه نیز، اولاً قرائن زیادی هست که ناظر به اوضاع و احوال دوره بنی العباس است و بنابراین بر خلاف نظر آقای طباطبائی حاوی یک جنبه اخبار غیبی که مؤید صحت مضمونش باشد نیست، از قبیل:

وَ رَأَيْتَ التَّائِبِيَّ فِي وُلْدِ الْعَبَّاسِ، وَ رَأَيْتَ الدِّينَ بِالرَّأْيِ، وَ رَأَيْتَ السَّكَرَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ ... بِشَتْمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ...

و تکیه زیاد به اکتفاء رجال به رجال که از مشخصات عصر عباسی است؛ و ثانیاً چیزهایی است که واقع نشده و با عصر و زمان ما قابل انطباق نیست، از قبیل:

وَ رَأَيْتَ بَيْتَ اللَّهِ قَدْ عَطَّلَ، وَ رَأَيْتَ ذَوَاتِ الْأَرْحَامِ يَنْكَحْنَ، وَ رَأَيْتَ الْمَيِّتَ يُنْشَرُ مِنْ قَبْرِهِ، وَ رَأَيْتَ الْبُهَائِمَ يُنْكَحْنَ.

. ثالثاً آیا هیچ فقهی به استناد چنین حدیثی و تطبیق آن به زمان ما فتوا می‌دهد که چون در این حدیث دارد: «  
وَ رَأَيْتَ أَقْوَامًا يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ

» پس فقها غیر جائز تقلیدند؛ و یا چون در این روایت دارد: «

وَ رَأَيْتَ الْخَمْرَ يُتَدَاوَى بِهَا

» پس تداوی به خمر و لو با فرض انحصار جایز نیست؛ و یا چون دارد: «

وَ رَأَيْتَ الْأَذَانَ بِالْأَجْرِ وَ الصَّلَاةَ بِالْأَجْرِ

» پس اخذ اجرت بر عبادات نیست؛ و یا چون دارد: «

وَ رَأَيْتَ الْمَنَابِرَ يُؤَمَّرُ عَلَيْهَا بِالْتَّقْوَى □ ...

» پس همه اهل منبر فاسقند.

غرض این است که چنین روایت ضعیف‌السند مضطرب‌المتن را نتوان مبنای استنباط حکم فقهی قرار داد. این گونه روایات را فقط برای استشهاد در موعظه‌های قطعی که بی‌نیاز از دلیل است می‌توان مورد استفاده قرار داد. فقها به چنین روایاتی و با چنین استظهاراتی استشهاد نمی‌کنند. به علاوه چنانکه گفتم دلالت ندارند. در روایات جمل مردم عایشه را بر شترسواری و قاطرسواری ملامت نکردند، بر قیادت جنگ، آن هم جنگ با علی علیه السلام و با جنازه امام حسن ملامت کردند. آیا اگر بر شتر یا قاطر سوار شده و به حج رفته بود بازهم مورد ملامت قرار می‌گرفت؟.

## اشاره

کسانی که پوشش وجه و کفین را واجب می‌دانند باید استثنای «إِلَّا مَا ظَهَرَ» را منحصر بدانند به لباس رو، و واضح است که حمل استثنا بر این معنی بسیار بعید و خلاف بلاغت قرآن است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۷

## [نقد]

باید توجه داشت که استثنای «إِلَّا مَا ظَهَرَ» از قبیل استثنای منقطع است زیرا «لَا يُبْدِينَ» از ابداء به معنای اظهار است (اظهار ظاهر کردن) و «مَا ظَهَرَ» که از ثلاثی است از ظهور به معنای ظاهر بودن و ظاهر شدن است. پس معنای آیه این است: «إِلَّا آنچه که خود به خود ظاهر است و زن اظهار نکرده است، و این خود تأکید از برای «لَا يُبْدِينَ» است و بنابراین هیچ بُعدی ندارد که مراد خود لباس باشد، و شک نیست که قد و قامت زن در لباس، هرچه که باشد، نوعی جمال ظاهر دارد، و ممکن است گفته شود که همین مطلب و لو آنکه حقیقتاً هم زینت نباشد مجازاً «زینت» نامیده شده است و خلاصه مفاد آیه این است که زن حق ندارد زینت خود را ابدأ آشکار کند مگر آنچه که قهراً و بدون اختیار ظاهر است. بلی آنچه در اینجا مهم است روایتهای وارده است و باید گفت با ضمیمه کردن روایات به آیه چنین فهمیده می‌شود که ظهور وجه و کفین لا بد منه است و از زینتهایی است که خود به خود ظاهر است نه آنکه زن ابداء کند، از باب اینکه تعسیری که در ستر وجه و کفین است به منزله تعذر تنزیل شده است.

## پاسخ

استثنای منقطع همچنانکه در شرح ابن ابی عقیل آمده و سید مرحوم در حاشیه «مکاسب» نقل کرده است در جایی است که گرچه مستثنی داخل در مستثنی منه نیست ولی توهم اینکه با مستثنی منه در حکم شریک باشد می‌رود. اما اگر توهم نرود استثناء لغو است. لهذا احتمال ابن مسعود به کلی مردود است. از قضا قد و قامت زن اگر طوری باشد که زینت باشد و جلوه داشته باشد هیچ دلیلی بر استثنای آن نداریم، باید آن را با پوشیدن لباس گشاد بپوشاند. به علاوه پس از آن همه روایات - با کمال تأسف برای امثال شما - دیگر این بحث لغو است.

## اشاره

ثالثاً ترکیب ماده «ضرب» و کلمه «علی» مفید مفهوم آویختن نیست. چنانکه قبلاً گفتیم و از اهل فن لغت و ادب عرب نقل کردیم ترکیب «ضرب» با «علی» فقط مفید این معنی است که فلان چیز را بر روی فلان شیء مانند حائلی قرار داد. مثلاً معنی جمله «فَضَرَبْنَا عَلٰی اَذَانِهِمْ» این است که بر روی گوشهای اینها حائلی قرار دادیم. علی هذا مفهوم «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰی

جُوبِهِنَّ» این است که با روسریها بر روی سینه و گریبان حائلی

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۸

قرار دهید. پس وقتی در مقام تحدید و بیان حدود پوشش است و می‌فرماید با روسریها بر روی گریبانها و سینه‌ها حائلی قرار دهید و نمی‌گوید بر روی چهره حائلی قرار دهید، معلوم می‌شود حائل قرار دادن بر روی چهره واجب و لازم نیست.

### [نقد]

این مطلب که آیه در مقام تحدید است محل تأمل است. قدر مسلم این است که نوعی از تکشّف معمول را نهی فرموده است و آن باز بودن گوش و گردن و جلوی سینه بوده است و اما اینکه واقعاً در مقام ذکر حدود جمیع ما یَجِبُ سِتْرُهُ است محل تأمل است؛ و به عبارت دیگر می‌گوییم محتمل است که این آیه نظیر آیه «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُیَّكَارِیٌّ» باشد که در آن، مرتبه‌ای از تحریم خمر بیان شده است و کسی نمی‌تواند بگوید از این آیه فهمیده می‌شود که خمر در غیر صورتی که برای نماز موجب مستی می‌شود اشکالی ندارد زیرا که آیه در مقام تحدید است. مسأله تدریج در بیان احکام در قرآن مطلبی است که مؤلف خود به آن اعتراف دارد. از کجا که آیه جلاباب مکمل حکم حجاب نباشد؟ (در تاریخ نزول آیه نور و آیه جلاباب مطالعه شود.)

### پاسخ

اولاً آنچنان که به خاطر دارم و هنگام تألیف تحقیق کردم آیه جلاباب قبل از آیه نور آمده است. ثانیاً اگر این آیه در مقام تحدید نیست چه مقامی مقام تحدید است؟ آیه «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُیَّكَارِیٌّ» به طور قطع مفهوم دارد و اکثر مسلمین از این مفهوم استفاده می‌کردند. آیات بعد در حکم ناسخ مفهوم این آیه است؛ و به هر حال مقایسه آیات حجاب به آیات خمر بی‌مورد و تکلف بیجاست.

### صفحه ۵۱۶.

### اشاره

در روایت دیگر در مورد خواجهگان (که ممکن است مملوک هم نباشند) سؤال شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قِنَاعِ الْحَرَائِرِ مِنَ الْخِضْيَانِ. فَقَالَ كَانُوا يَدْخُلُونَ عَلَيَّ بِنَاتِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَتَّقَنَّهُنَّ. قُلْتُ: وَ كَانُوا أَحْرَاراً؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَالْأَحْرَارُ يَتَّقَنَّهُ مِنْهُمْ؟ قَالَ: لَا.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۰۹

محمد بن اسماعیل بن بزیع - که او نیز از اکابر اصحاب حضرت رضا علیه السلام است - می‌گوید: از حضرت رضا سؤال کردم که آیا زنان آزاده از خواجهگان باید سر بپوشند؟

(در مورد کنیزان مسلم است که بر آنان پوشانیدن سر واجب نیست. لذا سؤال را مخصوص زنهای آزاد قرار داده است.)

در پاسخ فرمود: نه، خواجهگان بر دختران پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد می‌شدند و آنها هم روسری نداشتند.

پرسیدم آیا آن خواجهگان آزاد بودند یا برده؟  
فرمود آزاد نبودند. پرسیدم اگر آزاد باشند باید سرها را از ایشان بیوشند؟ فرمود: نه.

[نقد]

درباره این روایت سنداً تحقیق شود و مخصوصاً از نظر اعراض یا عدم اعراض اصحاب از آن.

پاسخ

شما مراجعه کنید، ما مراجعه کرده‌ایم. هنوز هم فقها این حدیث را مورد استناد قرار می‌دهند.

فحة ۵۱۷.

اشاره

أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى رُءُوسِ النِّسَاءِ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّ.  
. علی علیه السلام فرمود: نگاه به سر زنان اهل ذمه جایز است.

[نقد]

کلمه «سر» به مجموع سر و صورت نیز اطلاق می‌شود؛ لهذا این روایت و امثال آن دلیل بر مدعای مؤلف نیست.

پاسخ

هرگز چنین نیست. این استدلال هم خاص ما نیست، دیگران هم عیناً این روایت را ذکر کرده‌اند. رجوع کنید.

صفحة ۵۲۳.

اشاره

روایات و قرائنی که در این باب است، در اخبار و روایات شیعه و سنی و در تاریخ اسلام فوق العاده زیاد و غیر قابل انکار است. آنچه ذکر کردیم نمونه‌ای بود. نقل  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۰  
همه آنها خود یک کتاب می‌شود.

[نقد]



مطلب را بزرگ جلوه داده است.

## پاسخ

ما اندازه کتاب را که ذکر نکرده‌ایم. اتفاقاً اگر همه آنها که در همه ابواب حدیث شیعه و سنی آمده است جمع شود از این کتاب بزرگتر خواهد شد.

صفحه ۵۲۴.

## اشاره

در بسیاری از موارد، فقها در اثبات احکام به سیره تمسک می‌جویند. مثلاً در مورد ریش تراشی می‌گویند محکم‌ترین دلیل حرمت آن سیره مسلمین است که ریش را نتراشند. (البته در اینجا مناقشه شده که از نتراشیدن ریش که بین مسلمین متداول است می‌توان استنتاج کرد که ریش گذاشتن حرام نیست، ولی اینکه ریش گذاشتن واجب باشد استنباط نمی‌شود، زیرا ممکن است مستحب و یا مباح باشد.) در مسأله پوشش وجه و کفین نیز به سیره مسلمین تمسک شده است.

## [نقد]

این مناقشه محل مناقشه است زیرا که ریش نتراشیدن در بین مسلمین به طوری تلقی می‌شده که نباید تراشید نه به این طور که مانعی ندارد نتراشیم. فافهم.

## پاسخ

چنین نیست و لهذا فقهای عصر حاضر در استناد به این سیره دچار اشکال و تردیدند.

صفحه ۵۲۵.

## اشاره

در ایران و در بین یهود و مللی که از فکر یهود پیروی می‌کردند حجاب به مراتب شدیدتر از آنچه اسلام می‌خواست وجود داشت. در بین این ملتها وجه و کفین هم پوشیده می‌شد، بلکه در بعضی از ملتها سخن از پوشیدن زینت زن و چهره زن نبود، سخن از پنهان کردن زن و به اصطلاح «قائم» کردن زن بود و این فکر به صورت عادت سفت و سختی درآمده بود. اسلام گرچه پوشانیدن وجه و کفین را واجب نکرد ولی تحریم هم نکرد، یعنی اسلام علیه پوشانیدن چهره قیام نکرد و باز گذاشتن را واجب نمود و در نتیجه ملتهای غیر عرب که مسلمان شدند از همان عادت و رسم دیرین خود

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۱

تبعیت کردند. اسلام با رسم پوشیدن چهره جز در مورد احرام مخالفت نداشت بلکه همان طور که قبلاً تذکر دادیم استثنای وجه

و کفین یک رخصت تسهیلی است.

رجحان اخلاقی تستر تا حد امکان، مورد توجه اسلام است. علی‌هذا فرضاً سیره‌ای وجود داشته باشد، دلیل بر وجوب پوشیدن وجه و کفین نمی‌شود.

به علاوه چنین سیره‌ای در زمان پیغمبر و صحابه و در زمان ائمه اطهار وجود نداشته است. آنچه از زوایای تاریخ به دست می‌آید این است که سیره مسلمانان در قرون اولیه اسلام با سیره آنها در قرون بعدی، مخصوصاً پس از اختلاط ملت عرب با ملت‌های دیگر و بالاخص پس از تأثر از رسوم و عادات امپراطوری روم شرقی از یک طرف و رسوم ایرانی از طرف دیگر، بسیار متفاوت بوده است تا آنجا که برای بسیاری از مورخان غربی که از متون اسلامی اطلاع صحیحی ندارند این توهم پیش آمده که اساساً اسلام دستوری درباره پوشش نداده است و همه آنها از خارج دنیای اسلام به میان مسلمانان سرایت کرده است، و ما در بخش اول این کتاب سخنانشان را نقل کردیم، و البته همان‌طور که قبلاً تذکر دادیم این سخن یاوه‌ای بیش نیست؛ اسلام دستورهای اکید درباره پوشش دارد و فلسفه خاصی را هم در نظر گرفته است.

### [نقد]

در اینجا تجزیم شده و اسناد داده شده است حجاب وجه و کفین به ملل غیر اسلام، در حالی که مؤلف در اینجا مدارک تاریخی ارائه نکرده است. البته احتمال آنچه ذکر کرده است بعید نیست ولی اقرب از این احتمال، احتمال این است که همان اصل عفاف اسلامی و افضلیت ستر وجه و کفین که شهید ذکر فرموده است و اصل غیرت اسلامی باعث بر این امر بوده است. خلاصه آنکه مؤلف به خاطر تأیید مقصد خود احتمال غلبه عادات غیر اسلامی بر اسلام را ترجیح داده است در حالی که بهتر بود فعل مسلمانان را بر صحت حمل می‌کرد.

### پاسخ

علی‌هذا ما باید مسلمانان را از پیغمبر افضل بشماریم و غیورتر! دلیل بر عادت بودن و نه اجرای سنت این است که در عصرهای بعد، از هر گناه کبیره‌ای عظیم‌تر جلوه کرده و می‌کند در صورتی که همین مردم از ارتکاب کبائر پرهیز نداشتند. نام چنین غیرتها را غیرت الهی نتوان گذاشت، صرفاً تعصب بر عادات است. شما به هر حال خدا را شکر کنید که خالی از هرگونه غرض هستید و به حال نزار مؤلف بیچاره دعا کنید که همواره اغراض خود را می‌خواهد به هر وسیله شده به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۲

کرسی بنشانند و هیچ غرض تحرّی حقیقت در او نیست. مخصوصاً التماس دعا دارد.

### صفحه ۵۲۷.

چنانکه قبلاً هم گفتیم پوشش وجه و کفین مرز محبوسیت و عدم محبوسیت زن است و مفهوم حجاب و اثر آن با اضافه کردن و حذف کردن این قسمت کاملاً عوض می‌شود.

### [نقد]

## اشاره

این مطلب صحیح است که تجویز کشف وجه و کفین به خاطر تسهیل است ولی نه اینکه این تسهیل به منظور شرکت زن در مجامع مردان باشد بلکه در همان معاشرت که بین زنان خانه‌دار و مردان اجنبی احياناً رخ می‌دهد حجاب وجه و کفین زحمت دارد.

## پاسخ

اتفاقاً در آن حد که محدود باشد هیچ زحمتی ندارد. سیره و عادت مردم در همین مورد هم بر خلاف بوده است و آن را در حد کفر تلقی می‌کردند.

## صفحه ۵۳۱.

## اشاره

دلیل سوم از ادله کسانى که پوشش وجه و کفین را لازم شمرده‌اند روایتی است که در کتب حدیث نقل شده و شهید ثانی در «مسالك» به آن استدلال و سپس نقد کرده است.

مضمون روایت این است:

«در حجة الوداع زنی برای پرسیدن مسأله‌ای خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد.

فضل بن عباس پشت سر رسول خدا سوار بود. نگاه‌هایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. رسول اکرم متوجه شد که آن دو به هم خیره شده‌اند و زن جوان به جای اینکه توجهش به جواب مسأله باشد همه توجهش به فضل است که جوانی نارس و زیبا بود. رسول اکرم با دست خود صورت فضل را چرخانید و فرمود زنی جوان و مردی جوان، می‌ترسم شیطان در میان ایشان پا بنهد.» (۱)

## [نقد]

این حدیث، عامی است و حذفش بهتر است و البته همان‌طور که گفته‌اند بر عدم

---

(۱). «صحیح» بخاری، ج ۸ / ص ۶۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۳

و جوب حجاب وجه و کفین ادل است.

## پاسخ

چرا يك حدیث گویا و مورد استناد فقها حذفش بهتر است؟! مگر آنکه مدعی شویم که فقه ما مانند کتاب مذهبی هندوها و

## اشاره

یکی دیگر از ادله کسانی که پوشش چهره را لازم دانسته‌اند این است که در مورد کسی که قصد ازدواج دارد اجازه داده شده است که به چهره زنی که مورد نظر اوست نگاه کند. مفهوم این حکم این است که برای کسی که قصد ازدواج ندارد نظر کردن جایز نیست.

## نقد

یکی از ادله آیه جلّباب است و مؤلف آن را ذکر فرموده است با اینکه در کتب تفسیر در ذیل این آیه بسیار آمده است که حجاب وجه را نیز ذکر کرده‌اند:

۱. در تفسیر «کشاف» می‌نویسد: معنی «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ» یرخینها علیهنّ و یغطین بها وجوهنّ و اعطافهنّ ...
۲. در «مجمع البیان»: و قيل الجلباب مقنعة المرأة أي یغطین جباهن و رءوسهنّ اذا خرجن لحاجة بخلاف الاماء ... و در بحث لغت می‌نویسد: الجلباب خمار المرأة التي یغطى رأسها و وجهها اذا خرجت لحاجة.
۳. در تفسیر «صافی»: یغطین وجوهنّ و ابدانهنّ بملاخهنّ اذا برزن لحاجة. فقط در تفسیر «المیزان» از تفاسیری که در دسترس بود «وجوه» ندارد. به تفاسیر دیگر هم مراجعه شود. آنگاه چه شده است که مؤلف به این دلیل توجه نکرده است؟ آیا دلالت آن از روایت عامیه‌ای که قبلاً ذکر کرده کمتر است؟

## پاسخ

از صفحه ۱۸۶ تا ۱۹۶ درباره این آیه بحث شده است و در صفحه ۱۹۴ تصریح شده که مفسران غالباً هدف جمله «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ» را پوشانیدن چهره دانسته‌اند، یعنی این جمله را کنایه از پوشیدن چهره دانسته‌اند (رجوع شود). اما اینکه چه شده است که مؤلف عمداً غفلت می‌کند همان است که مکرر تذکر فرموده‌اید که مؤلف غرض خاص دارد (لا بد استفاده از ماهرویان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۴

و شرکت در مجالس بزم) و هدفش تحرّی حقیقت نبوده. از این جهت هر جا که به نفع خود بوده آورده و هر جا که به نفع خود ندیده سکوت کرده است. در عین حال باید بگوییم تا آنجا که من یادم هست در هیچ کتاب فقهی ندیده‌ام که آیه جلّباب را جزء ادله ذکر کرده باشند. علی‌هذا اگر غفلتی شده- و خدا خود گواه است که در وقت نوشتن کتاب توجه به اینکه ممکن است این آیه هم دلیل گرفته شود نداشته‌ام- این غفلت منحصر به مؤلف این کتاب نیست؛ شما خوب بود به مستمسک هم عین همین ایراد را می‌گرفتید و ایشان را هم متهم به حمایت از عامه می‌کردید. با همه اینها در اینجا اضافه خواهم کرد [چنانکه در چاپهای بعدی از سوی استاد اضافه شده است.]

ضمناً این مطلب باید یادآوری شود که در میان مفسرین فقط عدّه معدودی هستند که تفسیرشان از نظر بیان معانی لغوی و توجیه معنی آیه، اجتهادی است. از تفاسیری که من می‌شناسم کشف و مجمع البیان و تا حدی میزان اینطور است. میزان در معنی لغات بیشتر متکی به مفردات راغب است که آن هم یک کتاب محققانه و اجتهادی است. باقی تفاسیر صرفاً تقلید از یکدیگر است. تفسیر صافی در بیان آیات از نظر تفسیر لغات عیناً بیضاوی است و در توضیح و تأویل آیات عیناً تفسیر قمی و عیاشی و مجمع است. خود بیضاوی در بعضی موارد که من توفیق مقابله پیدا کرده‌ام خلاصه‌ای است از تفسیر امام فخر و تفسیر امام فخر در غیر آنچه مربوط به اختلافات اشعری و معتزلی است تحت تأثیر کشف است. از این دو تفسیر اجتهادی مجمع البیان عیناً همان‌طور تفسیر کرده که ما کرده‌ایم؛ فقط کشف چیزی گفته که با گفته خودش با آنچه در ذیل آیه نور گفته معارض است. همان‌طور که گفتم مطابق آنچه در آن وقت من تحقیق کردم آیه جلاب قبل از آیه نور نازل شده است. به علاوه لحن دو آیه هم می‌رساند مطلب را. ممکن نیست که با اینکه قبلاً آیه نور نازل شده است زنان و دختران پیغمبر و زنان مؤمنین طوری رفتار کنند که آیه جلاب نازل شود؛ ولی هیچ مانعی ندارد که بعد از نزول آیه جلاب که لحن ارشاد دارد (به حکم علت منصوصه) آیه نور نازل شود که حکمی است مولوی و وجوبی و سخت‌تر و در خطاب، به زنان و دختران پیغمبر هم تصریح نشده است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۵

صفحه ۵۳۷.

اشاره

چنانکه می‌دانیم جهاد بر زنان واجب نیست مگر وقتی که شهر و حوزه مسلمین مورد حمله واقع شود و جنبه صددرد دفاعی به خود بگیرد. در این صورت همان‌طور که فقها فتوا می‌دهند بر زنان نیز واجب می‌شود، ولی در غیر این صورت واجب نیست. در عین حال رسول خدا به برخی از زنان اجازه می‌داد که در جنگها برای کمک به سربازان و مجروحین شرکت کنند. قضایای زیادی در تاریخ اسلام در این زمینه هست «۱»

[نقد]

در این کتاب به مدارک اهل سنت اعتماد شده است آنچنان که گویی جزء مدارک مسلم اسلامی است.

پاسخ

مقصود از مدرک مگر جز این است که حدیث موثق باشد؟ حدیث ناموثق از شیعه هم باشد مردود است و حدیث موثق احیاناً اگر از سنی هم باشد مقبول است. به علاوه در هیچ مسأله‌ای در این کتاب به احادیث اهل سنت اعتماد نشده است بلکه از آنها مانند هر حدیث ضعیف دیگر به عنوان تأیید استفاده شده است. مسلماً هر گاه مسأله‌ای، هم روایات شیعه و سنی بر آن متطابق باشد و هم فتواها، بیشتر موجب سکون نفس است.

صفحه ۵۴۰ [مورد اول]

در باب شرکت زنان در این گونه موارد «۲»، در کتب [شیعه] روایات ضد و نقیضی وارد شده است.

**[نقد ۱]**

تعبیر «در کتب شیعه» توهین آمیز است و این تعبیر سابقه دارد، در مواردی از سابق این کتاب نیز یافت می شود؛ گویی مؤلف خود را نسبت به شیعه و سنی بی طرف معرفی می کند.

- 
- (۱). رجوع شود به کتب «مغازی» و سیر و تواریخ صدر اسلام. ایضاً رجوع شود به «صحیح» مسلم ج ۵ / ص ۱۹۶-۱۹۷ و «سنن» ابو داود ج ۲ ص ۱۷ و «جامع» ترمذی ص ۲۴۷.
- (۲). [مانند شرکت در مجالس عزا و تشییع جنازه و شرکت در نماز جمعه و جماعت].  
فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۶

**پاسخ**

منظور کتب حدیث است. اینکه فرموده اید گویی مؤلف بی طرف است ظاهراً با قدری ارفاق و اغماض است. باید برای حفظ حریم تشیع که خوشبختانه اخیراً حساسیت مقدس و بی شائبه و غیر ناشی از هیچ سیاستی پیدا شده می فرمودید: «و کمی هم متمایل به آن طرف» و به این طریق پرونده «برّه» را تکمیل و وظیفه بازپرسی مقدس را خاتمه یافته تلقی می فرمودید.  
[در عین حال استاد شهید تعبیر «کتب شیعه» را در چاپهای بعد تبدیل به «کتب حدیث» نموده اند.]

**[نقد ۲]**

تعبیر «روایات ضد و نقیض» نیز موهن است.

**پاسخ**

حتماً کسانی که باب «تعادل و تراجم» را باز کرده و سخن از تعارض اخبار به شکل تناقض یا تضاد گفته اند غرضشان اهانت به ائمه اطهار بوده است. روح امین استرآبادی شاد. هر عامی می فهمد که معنای ضد و نقیض بودن روایات تناقض گویی ائمه دین نیست، ریشه اش به راویان می رسد نه به ائمه.

**[صفحه ۵۴۰ مورد دوم]**

اما صاحب «وسائل» که خود محدث متبحری است با توجه به مجموع آثار و روایات اسلام می گوید:

«از مجموع روایات استفاده می‌شود که برای زنان رواست که برای مجالس عزا یا برای انجام حقوق مردم یا تشییع جنازه بیرون روند و در این مجامع شرکت کنند، همچنانکه فاطمه علیها السلام و همچنین زنان ائمه اطهار در مثل این موارد شرکت می‌کرده‌اند. پس جمع بین روایات حکم می‌کند که روایات منع را حمل بر کراهت کنیم.».

### [نقد]

به روایات مراجعه شود، و جمع صاحب «وسائل» مورد مناقشه است، زیرا اگر خروج مکروه بود حضرت فاطمه علیها السلام و زنان ائمه اطهار علیهم السلام شرکت نمی‌کردند.

### پاسخ

پس اگر مکروه نیست به طریق اولی حرام هم نیست. هر مکروهی در شرایط خاص ممکن است مباح یا مستحب شود. علی‌هذا عمل خاص حضرت زهرا در فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۷ □ شرایط خاص شاید با کراهت ذاتی منافات نداشته باشد؛ و الله اعلم.

### [صفحة ۵۴۰ مورد سوم]

### اشاره

پیغمبر اکرم زنان را اجازه می‌داد که به خاطر حاجتی که دارند بیرون روند و کار خویش را انجام دهند. سوده، دختر زمه، همسر رسول خدا، زنی بلندبالا بود. یک شب با اجازه رسول خدا از خانه به خاطر کاری بیرون آمد. با اینکه شب بود عمر بن الخطاب سوده را به خاطر بلندبالایی اش شناخت. عمر در این جهت تعصب شدیدی داشت و همواره به پیغمبر توصیه می‌کرد اجازه ندهد زنان بیرون روند. عمر با لحن خشنی به سوده گفت: تو خیال کردی که ما تو را نشناختیم؟! خیر شناختیم. پس از این در بیرون آمدن خود دقت بیشتری بکن. سوده از همان جا مراجعت کرد و ماجرا را به عرض رسول خدا رساند درحالی که رسول خدا مشغول شام خوردن بود و استخوانی در دستش بود. طولی نکشید که حالت وحی بر آن حضرت عارض شد. پس از بازگشت به حالت عادی فرمود:

أَنَّهُ قَدْ إِذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ.

. اجازه داده شد به شما اگر حاجتی دارید بیرون روید «۱»

### [نقد]

نقل این داستان بسیار زننده است ... درحالی که حدیث از کتب عامه است و پیشیزی ارزش ندارد.

### پاسخ

از قضا نقل این داستان ضروری و لازم است ... داستان معروف رفتن عمر به سر چشمه برای آب برداشتن و ... را حتماً شنیده‌اید. همان‌طور که خواجه نصیر الدین طوسی گفته است بسیاری از افسانه‌ها را مردم فرزانه ساخته و پرداخته‌اند و منظوره‌ای حکیمانه داشته‌اند. این افسانه را نیز هر که پرداخته است در حقیقت «نقد حال ماست این». در جامعه‌ای مانند جامعه ما که معیارها فقط شعارهاست، بر روحها و معناها کاری نیست، و جامعه ما از نظر شعار ...، و برعکس از نظر شعار علوی است و از لحاظ روح و معنی ضد علوی. وای به حال کسی که بخواهد مانند علی صراحت و صلابت به خرج دهد و اسلام را بر

(۱). «صحیح مسلم» ج ۷ / ص ۶ و «صحیح بخاری» ج ۷ / ص ۴۹ و ج ۸ / ص ۶۶

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۸

مشایخ - آنجا که تعارض پیدا می‌شود - مقدم بدارد و شعارش این باشد:

اِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِاَقْدَارِ الرَّجَالِ، اَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ

. من خواسته‌ام با ارائه ...

آینه به دست خشکه مقدسان بدهم ... و بفهمند که از دست امثال آنها چه بر سر مسلمین آمده و می‌آید. آری جامعه ما جامعه شعارهاست نه جامعه مبادی و حقایق ...

این فکر که زن فقط و فقط باید در کنج خانه محبوس بماند و حتی با حفظ حریم و رعایت عفاف هم از علم و از هر کمالی الزاماً باید محروم بماند و کاری جز اطفاء شهوت مرد و خدمتکاری او ندارد ... که علاوه بر اینکه با اسلام جور نمی‌آید بر ضد عواطف انسانی است. به طور کلی افرادی که به دین می‌گروند و سپس بیرون می‌روند از افرادی که از اول گرایش پیدا نکرده‌اند خشن تر و ضد انسان تر می‌شوند؛ زیرا دین به حکم نیروی عظیم خود همه عواطف دیگر انسانی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و اگر رفت همه آنها را که در خود هضم و جذب کرده بود نیز با خود می‌برد. این است که افرادی که زمانی متدین بوده و سپس بی‌دین شده‌اند از بی‌دین‌های اولی خشن تر و بی‌عاطفه تر و خطرناک تر می‌شوند.

اما خطرناکتر از این طبقه، متدینان منحرف شده و کج سلیقه خشکه مقدس‌اند. این طبقه علاوه بر اینکه عواطف انسانی‌شان تحت الشعاع عاطفه دینی قرار گرفته و از تأثیر مستقل افتاده، نیروی دین به حکم اینکه منحرف شده اثر خود را نمی‌بخشد و از آن طرف چون زایل نشده و به صورت انحرافی کار می‌کند به همان قدرت که مقتضای نیروی دین است فعال است. اینها دیگر از هر سبع خطرناکتر و وحشتناک ترند. تاریخ نشان می‌دهد که بی‌رحمانه ترین جنگها، کشتارها، زجر و شکنجه‌ها به وسیله خشکه مقدسان صورت گرفته است.

بزرگترین نمک‌شناسی‌ها را اینها انجام می‌دهند زیرا *يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا*. جنگهای صلیبی، جنگهای خوارج، حتی فاجعه کربلا ساخته دست این طبقه است ...

صفحه ۵۴۵.

اشاره

از این پس پیغمبر یک ماه از زنان خویش دوری جست، بدان جهت که رازی را

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۱۹



حفصه نزد عایشه آشکار کرده بود (نه بدان جهت که عمر می‌پنداشت که چون زنان پیغمبر زبان دراز شده بودند و پیغمبر را ناراحت می‌کردند و پیغمبر در مقابل آنها سکوت می‌کرد).

### [نقد]

اگر جهت این بود نباید از سایر زنان دوری فرماید. گناه آنها چه بوده است؟! اساساً این روایت عامی است و چرند است.

### پاسخ

به اصل مراجعه شود. این حدیث برای استناد به آن از نظر اشمال بر قول و فعل رسول اکرم آورده نشده است، برای ارائه خشونت عمری که متأسفانه در همه جهان اسلام اعم از شیعه و سنی ادامه یافته آورده شده است و از آن جهت نقصی ندارد.

### صفحه ۵۴۷.

### اشاره

ولی یک عده روایات دیگر وجود دارد که ممکن است آنها را توصیه اخلاقی به مردان نسبت به زنان شمرد که از خطرات تماسهای مردان با زنان آگاه باشند. صاحب «وسائل» این روایات را بر استحباب حمل کرده است. ما قسمت عمده آنها را ذکر می‌کنیم:

الف. امیر المؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی چنین توصیه می‌فرماید:

وَ اكْفُفْ عَلَيْنَهُنَّ مِنْ ابْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ اَيَاهُنَّ، فَاِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ ابْتَقَى عَلَيْنَهُنَّ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِاشَدَّ مِنْ اَدْخَالِكَ عَلَيْنَهُنَّ مَنْ لَا يُوْتَقُ بِهِ عَلَيْنَهُنَّ وَ اِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ «(۱)»

. تا می‌توانی کاری کن که زن تو با مردان بیگانه معاشرت نداشته باشد. هیچ چیز بهتر از خانه زن را حفظ نمی‌کند. همان‌طور که بیرون رفتن آنان از خانه و معاشرت با مردان بیگانه در خارج خانه برایشان مضر و خطرناک است، وارد کردن تو مرد بیگانه را بر او در داخل خانه و اجازه معاشرت در داخل خانه نیز مضر و خطرناک است. اگر بتوانی کاری کنی که جز تو مرد دیگری را نشناسند چنین کن.

---

(۱). «نهج البلاغه» [نامه ۳۱] وصیت معروف امیر المؤمنین به امام حسن

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۰

### [نقد]

مضمون این حدیث همان است که مؤلف در ص ۲۰۳ «محبوسیت زن» نامیده است.

آری به درستی معلوم نیست که مؤلف طرفدار کدام فلسفه است؟

شما که سالها با او معاشر بوده‌اید بهتر می‌دانید که تابع چه فلسفه‌ای است؟ صهیونیستی؟ کمونیستی؟ و ... به هر حال ضد اسلامی.

اگر ما بودیم و این جمله، تردیدی نیست که محبوسیت است؛ نه تنها نام محبوسیت دارد، واقعاً هم محبوسیت است و با آنچه در آیه کریمه آمده:

«وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةُ مِنْ نِسَائِكُمْ ... فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»<sup>□ □</sup> فرق چندانی ندارد ولی یک فقیه مجموع ادله را به فرض صحت سند باید جمع کند. اینکه علما حمل به توصیه اخلاقی کرده‌اند از این جهت بوده که قبول ظاهرش غیر ممکن بوده. پس به فرض صحت سند، ظاهر این جمله‌ها معروض عن اصحاب است. گذشته از همه اینها من حین تألیف کتاب از جهتی دیگر مایل نبودم که این جمله‌ها را نقل کنم ولی دیدم اگر نقل نکنم برخی خیال می‌کنند که من از ذکر دلیل مخالف امتناع کرده‌ام. اما آن جهتی که مایل نبودم بدان جهت نقل کنم بحثی است که اخیراً در محافل مستشرقین در گرفته و اخیراً در کشور ما هم مطرح شده و قبل از آن در کشورهای سنی‌نشین، و آن مسأله سندیت نهج البلاغه است؛ و از قضا دلیل یا یکی از ادله مخالفین، جمله‌های مربوط به زن در وصیت آن حضرت به امام حسن است که مدعی شده‌اند این جمله‌ها از عبد الله بن مقفع است. من خود مکرر به دفاع از این جمله‌ها پرداخته‌ام و گفته‌ام که به چه دلیل که عبد الله بن مقفع از آن حضرت اقتباس نکرده باشد؟ اما می‌دانید که تا در یک سندی مقدم بر سید رضی و حتی بر عبد الله بن مقفع پیدا نشود، اثبات و حتی دفاع مشکل است. تقریباً باز در حدود یک ماه پیش شنیدم که کنفرانسی درباره عبد الله بن مقفع در دانشگاه بوده است و ادعا شده که برخی از جمله‌های نهج البلاغه- و به جمله‌های آن حضرت در وصیت به امام حسن درباره زن تصریح شده- از ابن مقفع است. نهج البلاغه که افتخار ماست نیاز شدید دارد به تحقیق سندی، و خوشبختانه در هند و در عراق یا کشور عربی دیگر، و در ایران وسیله آقا شیخ محمد تقی شوشتری، مساعی جمیله‌ای انجام شده و می‌شود در این زمینه، و من الآن نمی‌دانم در خصوص وصیت به حضرت

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۱

امام حسن چه تحقیقی صورت گرفته است؛ اگر کسی اطلاعی داشته باشد و به من بدهد ممنون می‌شوم.

علت اینکه من مایل نبودم این جمله‌ها را بیاورم ترس از این بود که شخصی به سرش بزند و بنویسد که این جمله‌ها از مولی نیست و از ابن مقفع ایرانی است و از بقایای افکار مجوس است و از این راه لطمه‌ای به حیثیت نهج البلاغه وارد شود که به هر حال اکثریت قریب به اتفاق مطالبش برای من قطعی است که از خود مولی است. به هر حال به فرض اعتبار و صحت سند، همان‌طور که گفتیم، ظاهر این جمله‌ها معروض عن اصحاب است، و ما در فقه ظواهر زیادی داریم که معروض عن است، یعنی اصل روایت طرح نشده است، دلالت ظاهرش طرح شده است.

ضمناً توجه داشته باشید که- آن‌طور که به خاطر دارم و متأسفانه فعلاً مجال مراجعه ندارم- هیچ فقیهی این جمله‌ها را ضمن ادله لزوم ستر ذکر نکرده است با اینکه سایر ادله را- که قبلاً نقل کردیم- هر چند مورد قبولشان نبوده نقل کرده‌اند و شاید علت، ارسال این جمله‌هاست و الا چنانکه می‌دانیم این جمله‌ها در مرآی و منظر همه بوده است.

اینجا لازم است تذکر دهم که اگر من برای مدعای خودم به چنین ادله‌ای از قبیل تفسیر آیه جلاباب، حدیث

وَيُزَكِّينَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوحَ، وَ عِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي التِّجَارَةِ

« و جمله‌های وصیتنامه که هیچ فقهی اینها را در عرصه فقه راه نداده است تمسک می‌کردم امثال شما چه به سر من می‌آوردید؟! آیا نمی‌گفتید اینهمه فقهای عظیم الشأن آمده و رفته‌اند و این احادیث و یا این تفاسیر را دیده‌اند و آن قدر قابل اعتنا ندانسته‌اند که در بحثشان از اینها یاد کنند و تو برای مدعای خودت مغرضانه به این تفاسیر متروک و احادیث مهجور و متروک و معرض عنہ متمسک می‌شوی؟! شما خودتان انصاف دهید، آیا اگر من چنین کاری کرده بودم مورد اعتراض شدید امثال شما نبودم؟ آیا تمسک به چنین چیزهایی دلیل آن نیست که ما نمی‌خواهیم تابع ادله باشیم: ما قبلاً به حکم یک عادت یا یک سلیقه شخصی مدعایی را انتخاب کرده‌ایم و آنگاه با تشبّات ضعیف می‌خواهیم مدعای خود را به کرسی بنشانیم. برعکس، شما کدام مسأله فقهی را سراغ دارید که مانند این مسأله در این کتاب، مستدل اثبات شده باشد؟

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۲

پس بهتر بود به همان مصلحت‌اندیشی‌ها قناعت می‌کردید و مسأله را از نظر فقهی مورد مناقشه قرار نمی‌دادید.

صفحه ۵۵۸.

اشاره

□  
در میان علمای متأخر و معاصر، حضرت آیه الله حکیم دامت برکاته در رساله «منهاج الصالحین» چاپ نهم، کتاب النکاح، مسأله سوم، فتوای صریح دارند و وجه و کفین را صریحاً استثنا می‌کنند.

[نقد]

فراموش نکرده‌ام که مؤلف نسبت به ایشان چه تعبیری می‌کرد.

پاسخ

من که چنین چیزی یادم نیست. البته من برخی انتقادات داشته‌ام و در نوشته‌های خود هم تصریح کرده‌ام که مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند، و معتقد بوده و هستم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام. البته ترکیه نفس نمی‌کنم (وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) اما این قدر می‌دانم که همواره زبان خود را از زشتگویی خصوصاً نسبت به طبقه مراجع، حتی نسبت به آنهایی که از آنها به شخص من بدی رسیده است، حفظ کرده‌ام؛ ضمن اینکه مانند عوام فکر نمی‌کنم که هر که در طبقه مراجع قرار گرفت مورد عنایت خاص امام زمان (عج) است و مصون از خطا و گناه و فسق است. اگر چنین چیزی بود، شرط عدالت بلاموضوع بود. به هر حال من که چنین چیزی یادم نیست و باور هم نمی‌کنم، ولی شما می‌فرمایید که فراموش نکرده‌اید؛ امیدوارم اشتباه نکرده باشید. به هر حال خدا فراموش نمی‌کند. عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي..

صفحه ۵۶۴ [مورد اول]

اشاره

ممکن است نظر من اشتباه باشد.

### [نقد]

البته اشتباه است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۳

### پاسخ

من هرگز خود را فوق اشتباه تصور نمی‌کنم. به تعبیر نهج البلاغه:

لَسْتُ بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ

. به خداوند متعال از خطاهای خودم پناه می‌برم؛ ولی هرگز هم حاضر نیستم که به بهانه‌ی جایز الخطا بودن مرتکب اشتباه بزرگتر بلکه گناه عظیم بشوم. اگر هم اشتباه کنم از این نوع نخواهد بود که باورهای آباء و اجدادی را تحقیق نکرده، با حقیقت اسلام یکی بدانم. اگر هم اشتباه کنم اشتباه نمی‌کنم که همیشه نباید انتظار داشته باشم که با گفتن حقیقت دستم را ببوسند و وجوهات بیشتری بدهند. معیار تصحیح اشتباهاتم متون اصلی کتاب و سنت و حکم روشن عقل است نه پسند عوام الناس.

### [صفحة ۵۶۴ مورد دوم]

### اشاره

آنچه مصلحت ایجاب می‌کند جز این نیست که باید این خیال را از سر زنان امروز خارج کنیم که می‌گویند حجاب در عصر حاضر غیر عملی است؛ ثابت کنیم که حجاب اسلامی کاملاً منطقی و عملی است.

### [نقد]

منظور کسانی که می‌گویند حجاب در عصر حاضر غیر عملی است این است که با تقلید از نظام اجتماعی اروپا نمی‌سازد، و منظور مؤلف این است که چرا می‌سازد، یعنی می‌توان نظام اجتماعی اروپا را پیروی کرد و در عین حال حجاب اسلامی را حفظ کرد. خلاصه آنکه مخالفین حجاب پیروی از نظام جدید را لازم می‌دانند و مؤلف هم تجویز می‌کند؛ و این خیال خام است. حق این است که این دو نظام با یکدیگر سازگار نیست و کوشش مؤلف اثرش این است که مردمی را که در پرتگاه سقوطند یکباره ساقط می‌سازد.

### پاسخ

خدا لعنت کند کسی را که بخواهد نظام اروپا در ایران عملی شود و خدا لعنت کند مفتری را. از چیزهایی که من هرگز نزد

خداوند متعال از آنها نخواهم گذشت این افتراهاست، وَاللَّهُ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. سبحان الله، آیا با اینهمه نقدها و تصریحات، آن هم نقدهای عالمانه و منطقی و مستدل از نظامهای فرنگی و از آن جمله نظام مختلط و عریان فرنگی، بازهم این طور تهمت می‌زنید؟! ای کاش یک نفر از کسانی که کارشان استهلاک سهم امام است و بس، یک دهم این انتقادهای را می‌کردند و به فحش قناعت نمی‌کردند و وظیفهٔ مرا سبک می‌کردند. به هر حال این است پاداش کسی که فردی و اجتماعی به مردم ما خدمت کند.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۴

### [خاتمه].

چنین فکر می‌کنم که این نسخه را من به شما هبه کرده‌ام، لهذا به هبهٔ خودم رجوع می‌کنم. کتاب را پس از مطالعه برگردانید. آنچه بر این کتاب ایراد گرفته شده است سه نوع است. یک نوع مناقشهٔ مطلب است از نظر فقهی. من در این مناقشات هیچ چیز جالب توجهی نیافتم. مطلب در حدودی که در این کتاب گفته شده است، بر مسألهٔ «ستر» اجماع عموم مسلمین است، و در مسألهٔ «نظر» که در این کتاب نیز چندان تجزیم نشده است فتوای اکثریت فقهاست، و در مسألهٔ «حریم» هم اجماعی است. آنچه مخالف با محتوای این کتاب است سیرهٔ جاریهٔ مسلمین برخی از نقاط است در عصرهای اخیر که بر خلاف سیرهٔ قطعیهٔ سلف است. نوع دیگر از نوع مصلحت‌اندیشی است که کتمان، اصلح از اظهار است؛ و چنین مصلحت‌اندیشی‌ها را فقط افرادی می‌کنند که از جریان اجتماع بی‌خبرند و شعاع دیدشان چه از نظر مکان و چه از نظر زمان محدود است. نوع سوم نسبتهایی است که به نویسنده داده شده است، و رسیدن به این حساب با خدای رب العالمین و احکم الحاکمین است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۵

## اخلاق جنسی. در. اسلام و جهان غرب

### اشاره

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۷

## علاقهٔ جنسی یا گناه ذاتی در جهان قدیم

### اشاره

برای ما مسلمانان که علاقهٔ دو همسر را به یکدیگر یکی از نشانه‌های بارز وجود خداوند می‌دانیم «۱» و نکاح را «سنت» و تجرد را یک نوع «شر» حساب می‌کنیم، هنگامی که می‌خوانیم یا می‌شنویم بعضی از آیینها علاقهٔ جنسی را ذاتاً پلید و آمیزش جنسی را- و لو با همسر شرعی و قانونی- موجب تباهی و سقوط می‌دانند، دچار تعجب می‌شویم. عجب تر آن که می‌گویند دنیای قدیم عموماً گرفتار این وهم بوده است. برتراند راسل، فیلسوف اجتماعی مشهور معاصر، می‌گوید:

«عوامل و عقاید مخالف جنسیت در اعصار خیلی قدیم وجود داشته و بخصوص در هر جا که مسیحیت و دین بودا پیروز شد

عقیده مزبور نیز تفوق یافت. وستر مارک مثالهای زیادی «از این فکر عجیب مبنی بر اینکه چیز ناپاک و تباهی در روابط جنسی وجود دارد» ذکر می نماید.

(۱). وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (روم / ۲۱) یعنی یکی از نشانه‌های او این است که از خود شما برای شما همسر آفرید تا با او آرام گیرید و میان شما مهر و محبت قرار داد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۸

در آن نقاط دنیا نیز که دور از تأثیر مذهب بودا و مسیح بوده است ادیان و راهبانی بوده‌اند که طرفداری از تجرد می کرده‌اند، مانند اسنیتها در میان یهودیان ... و بدین طریق یک نهضت عمومی ریاضت در دنیای قدیم ایجاد شد. در یونان و روم متمدن نیز طریقه کلیون جای طریقه اپیکور را گرفت ... افلاطونیان نو نیز به اندازه کلیون ریاضت طلب بوده‌اند.

از ایران این عقیده (دکترین) به سمت باختر پخش شد که ماده عین تباهی است و به همراه آن این اعتقاد به وجود آمد که هرگونه رابطه جنسی ناپاک است و این عقیده با جزئی اصلاح، اعتقاد کلیسای مسیحیت محسوب گردید. «۱»

این عقیده قرن‌ها وجدان انبوه عظیمی از افراد بشر را تحت نفوذ ترس آور و نفرت‌انگیز خود قرار داده و به عقیده روانکاوان نفوذ این عقیده اختلالات روانی و بیماریهای روحی فراوانی را موجب شده است که از این جهت مانند ندارد.

منشأ پیدایش این گونه افکار و عقاید چیست؟ چه چیز سبب می شود که بشر به علاقه و میل طبیعی خود به چشم بدبینی بنگرد و در حقیقت جزئی از وجود خود را محکوم کند؟ مطلبی است که مورد تفسیر متفکرین قرار گرفته است و ما اکنون درصدد کاوش در آن نیستیم؛ مثلاً علل گوناگونی می توانند در گرایش بشر به این گونه افکار و آراء دخیل باشند.

ظاهراً علت اینکه فکر پلیدی «علاقه و آمیزش جنسی» در میان مسیحیان تا این حد اوج گرفت، تفسیری بود که از بدو تشکیل کلیسا از طرف کلیسا برای مجرد زیستن حضرت عیسی مسیح صورت گرفت. گفته شد علت اینکه مسیح تا آخر مجرد زیست، پلیدی ذاتی این عمل است و به همین جهت روحانین و مقدسین مسیحی شرط وصول به مقامات روحانی را آلوده نشدن به زن در تمام مدت عمر دانستند و «پاپ» از میان اینچنین افرادی انتخاب می شود. به عقیده ارباب کلیسا تقوا ایجاب می کند که انسان از ازدواج خودداری کند. راسل می گوید:

«در رسالات قدسین به دو یا سه توصیف زیبا از ازدواج برمی خوریم، ولی در

(۱). زناشویی و اخلاق، ص ۲۵ و ۲۶

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۲۹

سایر موارد پدران کلیسا از ازدواج به زشت ترین صورت یاد کرده‌اند. هدف ریاضت این بوده که مردان را متقی سازد، بنابراین ازدواج که عمل پستی شمرده می شد بایستی منعدهم شود. «با تبر بکارت درخت زناشویی را فرو اندازید» این عقیده راسخ سن ژروم درباره هدف تقدس است. «۱»

کلیسا ازدواج را به نیت تولید نسل جایز می شمارد، اما این ضرورت، پلیدی ذاتی این کار را از نظر کلیسا از میان نمی برد. علت دیگر جواز ازدواج، دفع افسد به فاسد است؛ یعنی به این وسیله از آمیزشهای بی قید و بند مردان و زنان جلوگیری می شود. راسل می گوید:

«طبق نظریه سن پول، مسأله تولید نسل هدف فرعی بوده و هدف اصلی ازدواج همان جلوگیری از فسق بوده است. این نقش

اساسی ازدواج است که درحقیقت دفع افسد به فاسد شمرده شده است.» (۲)

کلیسا ازدواج را غیر قابل فسخ و طلاق را ممنوع می‌شمارد. گفته می‌شود کلیسا خواسته است بدین وسیله ازدواج را تقدیس و از تحقیر آن بکاهد. ممکن است علت ممنوعیت طلاق و غیر قابل فسخ بودن ازدواج از نظر کلیسا این باشد که خواسته است برای کسانی که از بهشت مجرد رانده شده‌اند جریمه و مجازاتی قائل باشد.

چنانکه می‌دانیم عقاید تحقیرآمیز راجع به خود زن در میان ملل و اقوام قدیم مبنی بر این که زن انسان کامل نیست، برزخی است میان انسان و حیوان، زن دارای نفس ناطقه نیست، زن به بهشت هرگز راه نخواهد یافت و امثال اینها زیاد وجود داشته است.

این عقاید و آراء تا آنجا که از حدود ارزیابی زن تجاوز نمی‌کند، اثر روانی غیر از احساس غرور در مرد و احساس حقارت در زن ندارد. اما عقیده پلیدی علاقه و آمیزش جنسی مطلقاً، روح زن و مرد را متساویاً آشفته می‌سازد و کشمکش جانگاهی میان غریزه طبیعی از یک طرف و عقیده مذهبی از طرف دیگر به وجود می‌آورد.

---

(۱). همان، ص ۳۰

(۲). همان، ص ۳۱

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۰

ناراحتیهای روحی که عواقب وخیمی بار می‌آورد همواره از کشمکش میان تمایلات طبیعی و تلقینات مخالف اجتماعی پیدا می‌شود. از این جهت است که این مسأله فوق العاده مورد توجه محافل روانشناسی و روانکاوای قرار گرفته است.

با توجه به نکات فوق، منطق عالی اسلام فوق العاده جلب توجه می‌کند. در اسلام کوچکترین اشاره‌ای به پلیدی علاقه جنسی و آثار ناشی از آن نشده است. اسلام مساعی خود را برای تنظیم این علاقه به کار برده است. از نظر اسلام روابط جنسی را فقط مصالح اجتماعی حاضر یا نسل آینده محدود می‌کند و در این زمینه تدابیری اتخاذ کرده است که منجر به احساس محرومیت و ناکامی و سرکوب شدن این غریزه نگردد.

متأسفانه دانشمندانی امثال برتراند راسل که از عقاید مسیحیت و بودایی و غیره در این زمینه انتقاد می‌کنند، درباره اسلام سکوت می‌نمایند. راسل در کتاب زناشویی و اخلاق همین قدر می‌گوید:

«کلیه بانیان مذاهب به استثنای محمد و کنفوسیوس - اگر بتوان مسلک او (کنفوسیوس) را مذهب نامید - توجهی به اصول سیاسی و اجتماعی نداشته و کوشیده‌اند تکامل روح را از راه اشراق، تفکر و فنا فراهم کنند.» (۱)

به هر حال از نظر اسلام علاقه جنسی نه تنها با معنویت و روحانیت منافات ندارد، بلکه جزء خوی و خلق انبیاست. در حدیثی می‌خوانیم:

مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ (۲)

. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام، طبق آثار و روایات فراوان که رسیده است، محبت و علاقه خود را به زن در کمال صراحت اظهار می‌کرده‌اند و برعکس، روش کسانی را که میل به رهبانیت پیدا می‌کردند سخت تفسیح می‌نمودند.

یکی از اصحاب رسول اکرم به نام عثمان بن مظعون کار عبادت را به جایی رسانید که همه روزها روزه می‌گرفت و همه شب تا صبح به نماز می‌پرداخت. همسر

(۱). همان، ص ۸۶

(۲). وسایل، ج ۳/ص ۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۱

وی جریان را به اطلاع رسول اکرم رسانید. رسول اکرم در حالی که آثار خشم از چهره‌اش هویدا بود از جا حرکت کرد و پیش عثمان بن مظعون رفت و به او فرمود:

«ای عثمان! بدان که خدا مرا برای رهبانیت نفرستاده است. شریعت من شریعت فطری آسانی است. من شخصاً نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و با همسر خودم نیز آمیزش می‌کنم. هر کس می‌خواهد از دین من پیروی کند باید سنت مرا بپذیرد.

ازدواج و آمیزش زن و مرد با یکدیگر جزء سنتهای من است.»

مطالبی که درباره پلیدی علاقه جنسی و آثار ناشی از آن گفتیم مربوط به گذشته دنیای غرب بود. دنیای غرب در زمان حاضر در زمینه اخلاق جنسی نسبت به گذشته به اصطلاح یک دور ۱۸۰ درجه‌ای زده است؛ امروز همه سخن از تقدیس و احترام علائق و روابط جنسی و لزوم آزادی و برداشتن هر قید و بندی در این زمینه است. در گذشته آنچه گفته شده است، به نام دین بوده و امروز نقطه مقابل آنها به نام علم و فلسفه پیشنهاد می‌شود.

بدبختانه ما از ضرر افکار قدیم غریبها با همه ضعیف بودن وسایل ارتباطی میان اقوام و ملل مصون نماندیم و کم و بیش در میان ما رخنه کرد، اما افکار جدیدشان در اوضاع و احوال حاضر سیل آسا به سوی ما روان است. در قسمت دوم این بحث، درباره افکار جدیدی که در زمینه اخلاق جنسی در جهان پیدا شده بحث می‌شود.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۳

## اخلاق جنسی

در صفحات گذشته بحث مختصری در اطراف عقیده رایج جهان قدیم به پلیدی ذاتی روابط جنسی مطلقاً و تأثیر سوء عمیق این عقیده در آشفته ساختن ضمیر بشر ایراد و به منطق عالی خدایی اسلام در این زمینه اشاره شد. در این صفحات آراء و عقاید متفکرین جدید در این زمینه که درست در نقطه مقابل اسلاف خودشان است مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد.

اخلاق جنسی قسمتی از اخلاق به معنی عام است؛ شامل آن عده از عادات و ملکات و روشهای بشری است که با غریزه جنسی بستگی دارد. حیاء زن از مرد، غیرت ناموسی مرد، عفاف و وفاداری زن نسبت به شوهر، ستر عورت، ستر بدن زن از غیر محارم، منع زنا، منع تمتع نظری و لمسی از غیر همسر قانونی، منع ازدواج با محارم، منع نزدیکی با زن در ایام عادت، منع نشر صور قبیحه، تقدس یا پلیدی مجرد جزء اخلاق و عادات جنسی به شمار می‌روند. اخلاق جنسی به حکم قوت و قدرت فوق العاده غریزه - که این قسمت از اخلاق بشری وابسته به آن است - همواره مهمترین بخشهای اخلاق به شمار می‌رفته است. ویل دورانت می‌گوید:

«سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی همیشه مهمترین وظیفه اخلاق به شمار

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۴

می‌رفته است، زیرا غریزه تولید مثل نه تنها در حین ازدواج بلکه قبل و بعد از آن نیز مشکلاتی فراهم می‌آورد و در نتیجه



شدت و حدت همین غریزه و نافرمان بودن آن نسبت به قانون و انحرافات که از جاده طبیعی پیدا می‌کند، بی‌نظمی و اغتشاش در سازمانهای اجتماعی تولید می‌شود.» (۱)

نخستین بحث علمی و فلسفی که در اینجا به میان می‌آید این است که سرچشمه این اخلاق چیست؟ چطور شد که مثلاً خصیصه حیا و عفت در زن پیدا شد؟ چرا مرد در مورد زن خود غیرت می‌ورزد؟ آیا این غیرت همان حسادت معمولی است که بشر آن را در همه جا محکوم کرده و استثنائاً در این یک مورد آن را پسندیده می‌داند یا چیز دیگر است؟ اگر همان حسادت است، علت استثنا چیست و اگر چیز دیگر است چگونه می‌توان آن را توضیح داد؟ همچنین منشأ زشت شمردن کشف عورت، فحشاء ازدواج با محارم و غیره چیست؟ آیا سرچشمه اینها خود فطرت و طبیعت است؟ آیا فطرت و طبیعت برای اینکه به هدفهای خود نائل آید و به زندگی بشر - که طبعاً اجتماعی است - نظام بدهد این احساسات و عواطف را در بشر نهاده است یا علل دیگری در کار بوده و در طول تاریخ در روحیه بشر اثر کرده تا تدریجاً جزء ضمیر اخلاقی بشر قرار گرفته است؟

اگر سرچشمه این اخلاق طبیعت و فطرت است چرا اقوام ابتدائی و اقوام وحشی زمان حاضر که هنوز مانند اقوام ابتدائی زندگی می‌کنند این خصایص را لاقبل به شکلی که انسان متمدن دارد ندارند؟ و به هر حال، اصل و منشأ هر چه باشد و گذشته بشریت به هر نحو بوده است، امروز چه باید کرد؟ بشر در زمینه اخلاق جنسی چه راهی را بایست پیش بگیرد که به سر منزل سعادت نائل آید؟ آیا اخلاق جنسی قدیم را باید حفظ کرد و یا باید آن را در هم ریخت و اخلاق نوین جایگزین آن ساخت.

ویل دورانت با اینکه ریشه اخلاق را نه طبیعت بلکه پیشامدهایی که احیاناً تلخ و ناگوار و ظالمانه بوده است می‌داند، مدعی است که این اخلاق هر چند معایبی دارد اما چون مظهر انتخاب اصلح در مسیر تکامل است، بهتر این است حفظ شود. وی درباره

---

(۱). تاریخ تمدن، ج ۱/ ص ۶۹

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۵

احترام بکارت و مسأله حیا و احساس شرم می‌گوید:

«عادات و سنن اساسی قدیمی اجتماع نماینده انتخاب طبیعی است که انسان در طی قرون متوالی پس از گذشتن از اشتباهات بی‌شمار کرده و به همین جهت باید گفت با وجود آنکه احترام بکارت و احساس شرم از امور نسبی هستند و با وضع ازدواج از راه خریداری زن ارتباط دارند و سبب بیماریهای عصبی می‌شوند، پاره‌ای فواید اجتماعی دارند و برای مساعدت در بقای جنس، یکی از عوامل به شمار می‌روند.» (۱)

فروید و اتباع وی عقیده دیگری دارند، مدعی هستند که اخلاق کهن را در امور جنسی باید واژگون کرد و اخلاق جدیدی را جایگزین آن نمود. به عقیده فروید و اتباع وی اخلاق جنسی کهن بر اساس محدودیت و ممنوعیت است و آنچه ناراحتی بر سر بشر آمده است، از ممنوعیتها و محرومیتها و ترسها و وحشتهای ناشی از این ممنوعیتها که در ضمیر باطن بشر جایگزین گشته، آمده است.

برتراند راسل نیز در اخلاق نوینی که پیشنهاد می‌کند، همین مطلب را اساس قرار می‌دهد. او به عقیده خود در زمینه اخلاق جنسی از منطقی دفاع می‌کند که در آن احساساتی از قبیل احساس شرم، احساس عفاف و تقوا، غیرت (حسادت از نظر او) و

هیچ گونه احساس دیگری از این گونه که وی و امثال او آنها را «تابو» می‌خوانند وجود نداشته باشد، معانی و مفاهیمی از قبیل زشتی، بدی، رسوایی در آن راه نیابد، فقط متکی به عقل و تفکر بوده باشد. محدودیت جنسی را فقط آن قدر می‌پذیرد که در مورد ممنوعیتهای غذایی قابل پذیرش است. وی در کتاب جهانی که من می‌شناسم در فصل مربوط به «اخلاق تابو» در پاسخ پرسشی که از وی می‌شود به اینکه «آیا هیچ گونه پند و اندرز برای کسانی که بخواهند دربارهٔ امور جنسی خط مشی درست و عاقلانه‌ای در پیش گیرند دارید؟» می‌گوید:

«... بالآخره لازم است که مسألهٔ اخلاق جنسی را هم مانند سایر مسائل مورد

---

(۱). همان، ج ۱/ ص ۷۴

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۶

بررسی قرار دهیم. اگر از انجام عملی زانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم...» (۱) در پاسخ پرسش دیگر به اینکه «بنا به عقیدهٔ شما باید هتک عصمت را محکوم ساخت، ولی شما اعمال منافی عفت معمولی را چنانچه خسارتی بار نیاورد محکوم نمی‌کنید» می‌گوید:

«بله، همین‌طور است. ازالهٔ عصمت (بکارت) یک تجاوز جسمی در میان افراد است اما اگر با مسائل اعمال منافی عفت مواجه شدیم آن وقت باید موقعیت را در نظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس دلایلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یا نه.» (۲)

ما فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم که آیا احساساتی از قبیل حیا و غیره- که امروز «اخلاق جنسی» نامیده می‌شوند- ریشهٔ فطری و طبیعی دارد یا ندارد؟ زیرا این بحث دامنهٔ درازی دارد؛ همین قدر می‌گوییم این توهم پیش نیاید که واقعاً علوم به آنجا رسیده که ریشهٔ این مسائل را به دست آورده است. آنچه در این زمینه‌ها گفته شده جز یک عده فرضها و تخمینها نیست و خود فرض کننده‌ها به هیچ وجه وحدت نظر ندارند.

مثلاً فروید منشأ پیدایش احساس حیا را چیزی می‌داند، راسل چیز دیگر، ویل دوران چیز دیگر، که ما برای پرهیز از اطاله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. علت اصلی تمایل این افراد به غیر طبیعی بودن این احساسات، عدم موفقیت برای توجیه صحیح این احساسات است.

ما فرض می‌کنیم این احساسات هیچ گونه [توجیه] طبیعی ندارد و می‌خواهیم مانند هر امر قراردادی دیگر بر مبنای مصالح فرد و اجتماع و سعادت بشریت برای اینها تصمیم بگیریم، بینیم منطقی و تعقل به ما چه می‌گوید؟ آیا منطقی و تعقل ایجاب می‌کند برای بازیافتن کامل سلامت روان و برای رسیدن اجتماع به حد اکثر مسرت و

---

(۱). جهانی که من می‌شناسم، ص ۶۸

(۲). همان

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۷

سعادت تمام قیود و حدود و ممنوعیتهای اجتماعی را بشکنیم؟ یا خیر، مقتضای منطقی و تعقل این است که با سنن و خرافاتی مبتنی بر پلیدی علاقهٔ جنسی مبارزه کنیم و در عین حال موجبات طغیان و عصیان و ناراحتی غریزه را به نام «آزادی» و «پرورش آزادانه» فراهم نکنیم.

طرفداران اخلاق جنسی نوین نظرات خود را بر سه اصل مبتنی کرده‌اند:

۱. آزادی هر کسی تا آنجا که محل به آزادی دیگران نباشد باید محفوظ بماند.

۲. سعادت بشر در گرو پرورش تمام استعدادهایی است که در وجود وی نهاده شده است. خودپرستی و بیماریهای ناشی از آن مربوط به آشفتگی غرایز است. آشفتگی غرایز از آنجا ناشی می‌شود که میان غرایز تبعیض شود، بعضی ارضاء و اشباع و بعضی دیگر همچنان ارضاء نشده باقی بمانند. علی‌هذا برای اینکه انسان به سعادت زندگی نائل آید باید تمام استعدادهای او را متساویاً پرورش و توسعه داد.

۳. رغبت بشر به یک چیز، در اثر اقناع و اشباع کاهش می‌یابد و در اثر امساک و منع فزونی می‌گیرد. برای اینکه بشر را از توجه دائم به امور جنسی و عوارض ناشی از آن منصرف کنیم، یگانه راه صحیح آن است که هرگونه قید و ممنوعیتی را از جلو پایش برداریم و به او آزادی بدهیم. شرارتها و کینه‌ها و انتقامها همه ناشی از اخلاق خشن جنسی است.

اینهاست اصولی که اخلاق نوین جنسی را بر آنها نهاده‌اند و ما باید ان شاء الله مواد پیشنهادی این مکتب نوین را با بحث و تحقیق کافی در اصول سه‌گانه فوق مورد بررسی قرار دهیم.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۸

### تحلیل و انتقاد از اخلاق نوین جنسی

و عده دادیم که اصولی را که اخلاق نوین جنسی بر روی آنها پایه‌گذاری شده است تحلیل و انتقاد کنیم، ولی به نظر می‌رسد قبل از بیان انتقادات طرفداران این سیستم اخلاقی نسبت به اخلاق کهن جنسی و بیان مواد جدیدی که در زمینه اصلاح اخلاق جنسی پیشنهاد می‌کنند، انتقاد از اصول نامبرده چندان مفید نخواهد بود.

ممکن است افرادی که اطلاع کافی ندارند طرح مباحث بالا را چندان لازم و مفید ندانند اما به نظر ما بحث در این گونه مسائل در اجتماع حاضر بسیار ضرورت دارد، نه تنها از آن جهت که افکار فلاسفه و مفکرین معروف و مشهوری را به خود جلب کرده است، بلکه از آن نظر که این افکار در میان طبقه جوان در حال پیشرفت و توسعه است و چه بسا جوانانی هستند که سرمایه فکریشان وافی نیست که به بررسی منطقی این مسائل بپردازند؛ ممکن است شخصیت و شهرت صاحبان این افکار آنها را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد و عقیده پیدا کنند که این سخنان صددرصد مطابق با منطق است.

به نظر ما ضرورت دارد خوانندگان محترم را در جریان بگذاریم و آگاه کنیم که افکاری که در این زمینه از غرب برخاسته و جوانان ما تازه با الفبای آن آشنا شده‌اند و احیاناً تحت عنوانهای مقدسی نظیر آزادی و مساوات با جان و دل آنها را می‌پذیرند به کجا منتهی می‌شود؟ آخر این خط سیر کجاست؟ آیا اجتماع بشر قادر خواهد بود در

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۳۹

این مسیر گام بردارد و راه خود را ادامه دهد یا اینکه این کلاهی است که برای سر بشر خیلی بزرگ است، این راهی است که ادامه دادن آن جز فنای بشریت چیزی در بر ندارد؟.

از این رو ما لازم می‌دانیم که در اینجا - و لو به نحو اختصار - این مسائل را طرح کنیم و البته تفصیل کامل آنها را در جای دیگر ذکر خواهیم کرد (۱) مدعیان اصلاح اخلاق جنسی ادعا می‌کنند که اخلاق کهن جنسی علل و اسباب و سرچشمه‌هایی داشته است که اکنون از میان رفته یا در حال از میان رفتن است؛ اکنون که آن علل در کار نیست دلیل ندارد که ما باز هم این

سیستم اخلاقی را که احیاناً توأم با خشونت هم بوده است ادامه دهیم.

بعلاوه اموری که منشأ پیدایش این اخلاق شده جریاناتی جاهلانه و یا ظالمانه بوده است که با آزادی و عدالت و حیثیت ذاتی انسانی منافات دارد. علی‌هذا به خاطر انسانیت و عدالت هم که باشد، باید با این اخلاق مبارزه کرد.

می‌گویند اخلاق کهن جنسی را امور ذیل به وجود آورده است: مالکیت مرد نسبت به زن، حسادت مردان، کوشش مرد برای اطمینان به پدری خود، اعتقادات مرتاضانه و راهبانه به پلیدی ذاتی رابطه جنسی، احساس پلیدی زن نسبت به خود به واسطه عادت ماهانه زنانه و پرهیز مرد از او در این مدت، مجازاتهای شدیدی که زن در طول تاریخ از ناحیه مرد دیده است، و بالأخره عوامل اقتصادی که زن را همواره نیازمند به مرد می‌کرده است. این علل و اسباب - چنانکه واضح است - یا ریشه تعدی و ستمگری دارد و یا از خرافات ناشی شده است و شرایط محدود زندگی آن وقت چنین ایجاب می‌کرده است. اکنون که مالکیت مرد نسبت به زن از میان رفته است، اطمینان پدری را از راه استفاده از داروهای ضد آبستنی - که در اثر پیشرفت طب پیدا شده - بدون به کار بردن روشهای خشونت‌آمیز قدیم می‌توان به دست آورد، عقاید مرتاضانه و راهبانه به سوی زوال و نیستی می‌رود، احساس پلیدی عادت زنانه را با بالا بردن سطح معلومات و تفهیم اینکه یک عمل ساده وظایف اعضایی بیش نیست می‌توان از بین برد، دوران آن مجازاتهای سخت و شدید هم دیگر سپری شده است، عوامل

---

(۱). کتاب نظام حقوق زن در اسلام که در دست تألیف است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۰

اقتصادی که زن را اسیر می‌کرد دیگر وجود ندارد و زن امروز استقلال اقتصادی خود را بازیافته است، بعلاوه دولت تدریجاً دستگاههای خود را بسط می‌دهد و زن را در ایام بارداری و زایمان و شیر دادن تحت حمایت خود قرار می‌دهد و او را از مرد بی‌نیاز می‌کند و درحقیقت دولت جانشین پدر می‌شود، حسادتها را با تمرینهای اخلاقی باید از میان برد؛ با وجود اینها دیگر لزومی ندارد ما همچنان به این اخلاق کهن بچسبیم.

این است انتقادات و خرده‌گیری‌هایی که بر اخلاق کهن جنسی گرفته می‌شود و این است دلایلی که ایجاب می‌کند حتماً رفرمی در این بخش از اخلاق بشری صورت گیرد.

اکنون ببینیم چه موادی در این سیستم اخلاقی پیشنهاد می‌شود. البته از اول باید توجه داشته باشید که همه این مواد اصلاحی بر محور شکستن قیود کهن و رفع منعها و محدودیتهای قانونی گذشته می‌چرخد.

اولین موضوعی که مورد توجه قرار گرفته است کامیابی آزادانه زنان و مردان از معاشرتهای لذت‌بخش جنسی است و به عبارت دیگر آزادی عشق است؛ می‌گویند زن و مرد نه تنها قبل از ازدواج باید از معاشرتهای لذت‌بخش آزادانه جنسی بهره‌مند باشند بلکه ازدواج نیز نباید مانعی در این راه به شمار آید، زیرا فلسفه ازدواج و انتخاب همسر قانونی اطمینان پدر است به پدری خود نسبت به فرزندی که از زن معینی به دنیا می‌آید؛ این اطمینان را با به کار بستن داروهای ضد آبستنی - که مخصوصاً پیشرفت طب امروز آنها را به بشر ارزانی داشته است - می‌توان به دست آورد. بنابراین هر یک از زن و مرد می‌توانند علاوه بر همسر قانونی عشاق و معشوقه‌های فراوانی داشته باشند. زن مکلف است که در حین آمیزش با عشاق خود از داروی ضد آبستنی استفاده کند و مانع پیدایش فرزند او گردد، ولی هرگاه تصمیم گرفت که صاحب فرزند گردد الزاماً باید از همسر قانونی خود استفاده کند.

کمونیسم جنسی تنها از آن نظر قابل عمل نیست که رابطه نسلی را میان پدران و فرزندان قطع می‌کند. بشر از اعتماد نسلی

نمی‌تواند صرف نظر کند؛ هر پدری می‌خواهد فرزند خود را بشناسد و هر فرزندی می‌خواهد بداند از کدام پدر پیدا شده است.

فلسفه ازدواج و انتخاب همسر قانونی همین است و بس. اختصاص جنسی را به

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۱

همین اندازه باید محدود کرد و با تأمین رابطه نسلی به وسیله فوق موجبی برای تحدید بیشتر وجود ندارد. برتراند راسل می‌گوید:

«جلوگیری وسایل (وسایل ضد آبستنی) تولید نسل را ارادی کرده و آن را از صورت یک نتیجه اجتناب‌ناپذیر روابط بیولوژیک (تولید قهری فرزند در اثر آمیزش) بیرون آورده است. به دلایل متعدد اقتصادی که در فصول پیش شرح دادیم محتملاً پدر برای تربیت و اعاشه اطفال، کمتر اهمیت خواهد داشت. بنابراین دلیلی نیست که مادری برای پدری اطفال خود همان مردی را انتخاب کند که خاطرش را برای عاشقی و رفاقت می‌خواهد. مادر آینده ممکن است شانه از زیر این تعهد خالی کند بدون آنکه لطمه‌ای به سعادت او وارد شود. برای مردان انتخاب مادر اطفال خود از این هم آسانتر و ساده‌تر خواهد بود. کسانی که مانند من معتقدند که روابط جنسی فقط هنگامی مسأله اجتماعی (و قابل تحدید) محسوب می‌شود که طفلی به وجود آید، باید مثل من این دو نتیجه را بگیرند: اولاً عشق بدون بچه آزاد است، و ثانیاً ایجاد اطفال باید تحت مقرراتی شدیدتر از آنچه امروز هست قرار گیرد.»<sup>(۱)</sup>

راسل بعداً به حل یک مشکل اجتماعی دیگر نیز می‌پردازد و آن مشکل بهبود نژاد بشر است؛ می‌گوید:

«وقتی روابط جنسی بر این اساس قرار گرفت، اجتماع می‌تواند فقط به زنان و مردان معینی که از لحاظ شخصی و ارثی واجد شرایطی باشند اجازه تولید نسل بدهد. آن زنی که پروانه تولید نسل دارد، از مردانی که از لحاظ ارثی ارجح شناخته شوند برای تخم‌گیری و تولید نسل استفاده می‌کند، در حالی که مردان دیگری که عشاق خوبی خواهند بود از حق پدری محروم خواهند بود.»<sup>(۲)</sup>

---

(۱). زناشویی و اخلاق، ص ۱۲۲

(۲). همان، ص ۱۲۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۲

راسل کم کم به گفته‌ها و پیشنهادهای خود جنبه اخلاقی نیز می‌دهد و به اندرز و موعظه می‌پردازد. چون معتقد است یکی از ریشه‌های اخلاق جنسی کهن حسادت است مردان و زنان را به ترک حسادت توصیه می‌کند، می‌گوید:

«در طریقی که من پیشنهاد می‌کنم، راست است که زوجین را از وفاداری نسبت به یکدیگر مبرا می‌دارم اما در عوض، تکلیف دشوار منکوب کردن حسادت را به عهده‌شان می‌گذارم. یک زندگی هشیارانه بدون تسلط بر نفس غیر ممکن است. در این صورت بهتر است یک احساس شدید و مزاحم را چون حسادت تحت انتظام درآوریم و نگذاریم مانع نمو عمومی احساسات عاشقانه بشود. اشتباه اخلاق قدیمی در آن نیست که کف نفس را توجیه می‌کند، بلکه در آن است که در مورد استعمال آن اشتباه می‌نماید.»

مقصود راسل این است که قداما از لحاظ اخلاقی به کف نفس توصیه می‌کردند، من نیز به کف نفس توصیه می‌کنم، اما نظر قداما در کف نفس بر این بود که غریزه جنسی محدود گردد و نظر من به این است که جلوی حسادت در امر جنسی - که

نامش را «غیرت» گذاشته‌اند - گرفته شود. مردان آنگاه که با عشقبازیهای همسران خود مواجه می‌شوند و احساس ناراحتی می‌کنند باید کفّ نفس و اغماض کنند، مزاحم آنها نشوند، بلکه از آن مردان بیگانه که همسر محبوب آنها را خوش حال و مسرور کرده‌اند شکر گزار باشند! هم او می‌گوید:

«ایجاد فرزندان باید فقط در ازدواج صورت گیرد و روابط بیرون از ازدواج به وسایل مختلف خنثی گردد، و شوهران هم نسبت به عشاق همان قدر غمض عین داشته باشند که شرفیان نسبت به غلامان خنثی (مقصود غلامان اخته و خواجه‌سرایان است)» (۱) داشتند. اشکال اساسی این طریق، اطمینان اندکی است که به وسایل ضد آبستنی از یک طرف و صمیمیت زنان از طرف دیگر (که از عشاق خود باردار نشوند و به ریش شوهر نیندند) «۲» می‌توان داشت، اما این اشکال با مرور زمان

---

(۱) [جملات داخل پرانتز از استاد است.]

(۲) [جملات داخل پرانتز از استاد است.]

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۳  
کاهش خواهد یافت.»

رفرم و اصلاح! به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند؛ موضوعات دیگری نظیر ستر عورت، ممنوعیت ازدواج با محارم، نشر صور قبیحه، استمناء، تمایل به همجنس، سقط جنین، آمیزش در ایام عادت و امثال اینها نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. بعضی از این موضوعات از قبیل لزوم ستر عورت و منع نشر صور به اصطلاح قبیحه صریحاً مورد انتقاد قرار گرفته و بعضی دیگر از قبیل استمناء از حوزه اخلاق خارج دانسته شده است و در قلمرو طب به شمار آمده است؛ احیاناً از نظر طبی اگر غیر مجاز شناخته می‌شود، کسی که به سلامت خود علاقه‌مند است آن را ترک می‌کند؛ به هر حال نمی‌تواند ممنوعیت اخلاقی داشته باشد! اکنون نوبت آن است که ما اصول اساسی و ارکان اصلی این سیستم اخلاقی را که قبلاً بیان کردیم دقیقاً بررسی کنیم، سپس فلسفه اخلاق جنسی اسلامی را که با اخلاق جنسی قدیم و جدید غرب مغایر است توضیح دهیم، تا یک بار دیگر روشن شود یگانه مکتبی که صلاحیت رهبری بشر را دارد اسلام است، و هم روشن شود که کار غرب در فلسفه اجتماعی به هذیان و پریشان گویی رسیده است؛ وقت آن است که غرب مانند همه زمانهای دیگر، با همه تقدیمی که در علوم و صنایع دارد، فلسفه زندگی را از شرق بیاموزد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۴

## ارزیابی اصول سیستم نوین جنسی (۱)

### اشاره

در قسمت گذشته از این بحث، اصول اخلاق به اصطلاح نوین جنسی تشریح شد.

اکنون نوبت آن است که اصول و پایه‌هایی که این مکتب بر روی آنها بنا شده است ارزیابی نماییم. آن اصول عبارت است از: ۱. آزادی هر فردی مطلقاً محترم است و باید محفوظ بماند، مگر آنجا که مزاحم آزادی دیگران باشد؛ به عبارت دیگر آزادی را جز آزادی نمی‌تواند محدود کند.

۲. سعادت بشر در گرو پرورش استعدادهایی است که در نهاد دارد. خودپرستی‌ها و ناراحتیهای روحی، ناشی از آشفتگی غرایز و بالأخص غریزه جنسی است، و آشفتگی غرایز از عدم ارضاء و اشباع آنها ناشی می‌گردد.

۳. آتش میل و رغبت بشر در اثر منع و محدودیت فزونی می‌گیرد و مشتعل‌تر می‌گردد و در اثر ارضاء و اشباع کاهش می‌یابد و آرام می‌گیرد. برای انصراف بشر از توجه دائم به امور جنسی و جلوگیری از عوارض ناشی از آن، راه صحیح این است که هرگونه قید و ممنوعیتی را در این راه از جلو پایش برداریم.

چنانکه ملا-حظه می‌شود اصل اول از اصول بالا- فلسفی و اصل دوم تربیتی و اصل سوم روانی است. این سه اصل را ما از مجموع گفته‌ها و نظرات طرفداران این سیستم اخلاقی استنباط می‌کنیم و الا هیچ کدام از آنان به این ترتیب و تفصیل اصول سیستم

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۵

اخلاقی خود را بیان نکرده‌اند.

## اصل آزادی

طرفداران این سیستم اخلاقی از آن جهت به این اصل- که تکیه‌گاه و اساس اصلی حقوق فردی به شمار رفته- تکیه کرده‌اند که به گمان آنها این سلسله مسائل فاقد جنبه اجتماعی می‌باشد، زیرا به عقیده آنها آزادی جنسی یک فرد به حقوق دیگران ضربه نمی‌زند؛ فقط آنجا که پای فرزند و اطمینان پدری و فرزندگی به میان می‌آید حق شوهر پیدا می‌شود و لازم می‌گردد که زن از باردار شدن از غیر شوهر قانونی خود خودداری کند، و تا زمانی که وسایل ضد آبستنی در کار نبود لازم بود برای صیانت این حق مرد، زن عفاف و تقوا را رعایت کند تا نسبت به شوهر خود وفادار بماند؛ فعلاً با وسایل موجود چنین ضرورتی در کار نیست.

علی‌هذا در اینجا درباره دو قسمت باید تحقیق شود: یکی اینکه آزادی را جز آزادی دیگران و لزوم رعایت آنها نمی‌تواند محدود کند؛ دیگر اینکه روابط جنسی از ناحیه اطمینان پدر و فرزندگی با اجتماع و زندگی عمومی و حقوق اجتماعی ارتباط ندارد.

اما قسمت اول. باید بینیم آن چیزی که آزادی را به اصطلاح حق مسلم بشر قرار می‌دهد چیست؟ بر خلاف تصور بسیاری از فلاسفه غرب آن چیزی که مبنا و اساس حق آزادی و لزوم رعایت و احترام آن می‌گردد میل و هوا و اراده فرد نیست، بلکه استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به وی داده است. اراده بشر تا آنجا محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهاد بشر است هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشانند، اما آنجا که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می‌دهد و استعدادهای نهانی را به هدر می‌دهد احترامی نمی‌تواند داشته باشد. ما در آینده ان شاء الله مستقلاً و به طور تفصیل تحت عنوان «انسان و آزادی» مسأله آزادی را طرح خواهیم کرد؛ اینجا همین قدر یادآوری می‌کنیم که بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه «انسان آزاد آفریده شده» این است که به او میل و خواست و اراده داده شده است و این میل باید محترم شناخته شود مگر آنجا که با میلها و خواستههای دیگران مواجه و معارض شود و آزادی میلهای دیگران را به خطر اندازد.

ما ثابت می‌کنیم که علاوه بر آزادیها و حقوق دیگران مصالح عالیة خود فرد نیز

می تواند آزادی او را محدود کند.

بزرگترین تیشه‌ای که به ریشه اخلاق زده شده، به نام آزادی و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است.

وقتی که از آقای راسل سؤال می‌شود: «آیا خود را به هیچ یک از سیستم‌های اخلاقی مقید می‌دانید؟» جواب می‌دهد:

«آری، ولی جدا ساختن اخلاق از سیاست کار بسیار دشواری است. به عقیده من علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود: فرض کنید زیدی بخواهد فلان عمل را که برای خودش مفید بوده و در عین حال به همسایگانش زیان می‌رساند انجام بدهد. اگر زید بدین طریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند آنان گرد هم جمع شده و خواهند گفت: «ما به هیچ وجه موافق نیستیم، باید کاری کرد که او سوء استفاده نکند.» بنابراین ملاحظه می‌شود که کار ما به یک امر جنایی مختوم می‌گردد و این قضیه کاملاً منطقی و عقلانی است. روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هماهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع می‌باشد.» (۱)

این روش اخلاقی از لحاظ عملی بودن کمتر از مدینه فاضله افلاطون نیست. آقای راسل در اخلاق مقدساتی را به رسمیت نمی‌شناسد، معانی و مفاهیمی که انسان آنها را برتر از منافع مادی شخص خود بداند و به خاطر آنها میل و خواست و اراده خود را محدود کند سراغ ندارد، اخلاقی را که مبتنی بر چنین معانی و مفاهیم باشد اخلاق «تابو» می‌خواند، یگانه چیزی را که مقدس می‌شمارد آزادی خواست و اراده و میل است، آزادی اراده و میل را فقط با مواجه شدن با میل و اراده دیگران در جهت مقابل قابل تحدید می‌داند، آنگاه گرفتار این بن بست می‌شود که در این صورت چه قدرتی می‌تواند آزادی شخص را محدود کند و او را در مقابل آزادیهای دیگران و ادار به تسلیم و احترام نماید؟ می‌گوید: قدرت منع و جلوگیری دیگران؛ می‌گوید: من که به خاطر منافع خودم می‌خواهم منافع دیگران را به خطر اندازم، آنها به خاطر منافع خودشان با یکدیگر اتفاق خواهند کرد و جلوی مرا خواهند گرفت و من ناچار تسلیم

---

(۱). جهانی که من می‌شناسم، ص ۶۴ و ۶۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۷

خواهم شد و اجباراً منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ خواهم کرد.

آقای راسل می‌خواهد با این بیان، منافع خصوصی را حافظ و نگهدار حقوق عمومی معرفی کند. همین جاست که عقیم بودن فلسفه اخلاقی او روشن می‌گردد.

بدیهی است اگر فرض کنیم همیشه افراد اجتماع یا گروههای اجتماعی، دارای قدرت و همیشه افراد و گروهها آماده اتفاق و اتحاد علیه متجاوز می‌باشند و همیشه یک فرد که دارای قدرت کمتری است تصمیم می‌گیرد علیه منافع اکثریت گام بردارد، البته در این صورت فرضیه آقای راسل درست از آب در خواهد آمد. اما آیا همیشه افراد و گروهها دارای قدرت مساوی هستند؟ آیا همیشه کسانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند آماده اتفاق و اتحادند؟ آیا همیشه فرد علیه منافع اکثریت تصمیم می‌گیرد؟

متجاوز تا به زور و قدرت خود اعتماد نداشته باشد دست به تجاوز نمی‌زند.

اخلاقی که آقای راسل پیشنهاد می‌کند قادر است تنها به ضعیفان توصیه کند که از زور نیرومندان بترسند و به حقوق آنها تجاوز نکنند، اما قادر نیست زورمندانی را که علیه ناتوانان اتفاق می‌کنند و اطمینان دارند که می‌توانند اعتراض آنان را با قوه



قهریه پاسخ دهند به ترک تجاوز توصیه کند، چون طبق این فلسفه عمل آنها ضد اخلاقی نیست، زیرا آنها ضرورتی نمی بینند که منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ کنند. این فلسفه اخلاقی بهترین توجیه کننده حق زورگویی و دیکتاتوری است. عجب این است که آقای راسل شعار خود را در همه عمر آزادیخواهی و حمایت از حقوق ناتوانان قرار داده است. اما فلسفه‌ای که برای اخلاق ساخته است پایه‌های دیکتاتوری را استحکام می‌بخشد. در فلاسفه غرب از این نمونه‌ها بازهم هست که فیلسوفی فلسفه‌اش یک جور حکم می‌کند و شعار زندگی‌اش طور دیگر.

اما قسمت دوم. این قسمت مربوط به این است که ازدواج و تشکیل اجتماع خانوادگی تا چه حد جنبه فردی و خصوصی دارد و تا چه حد جنبه عمومی و اجتماعی. بدون شک در ازدواج تمتع شخصی و مسرت فردی وجود دارد؛ انگیزه افراد در انتخاب همسر بهره‌مند شدن از مسرت و لذت بیشتر زندگی است. اکنون باید ببینیم آیا از آن نظر که دو فرد به نام زن و شوهر می‌خواهند زندگی مشترک و مقرون به خوشی و مسرتی تشکیل دهند و از شیرینیهای زندگی بهره‌مند گردند، بهتر و عاقلانه‌تر این است که کانون خانوادگی را کانون خوشیها و کامیابیهای جنسی قرار دهند و حد اکثر مساعی خود را برای لذت بخش نمودن این کانون صرف کنند و اما اجتماع

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۴۸

بیرون (اجتماع بزرگ) محیط کار و فعالیت و برخوردهای دیگر باشد، یا بهتر این است که لذایذ و کامیابیهای جنسی از محیط خانوادگی به اجتماع بزرگ کشیده شود، کوچه و خیابان و مغازه‌ها و محیطهای اداری و باشگاهها و تفریحگاههای عمومی همه جا آماده انواع کامیابیهای جنسی نظری و لمسی و غیره بوده باشد؟.

اسلام طریق اول را توصیه کرده است. اسلام اصرار فراوانی دارد که محیط خانوادگی آمادگی کامل برای کامیابی زن و شوهر از یکدیگر داشته باشد. زن یا مردی که از این نظر کوتاهی کند، مورد نکوهش صریح اسلام قرار گرفته است. اسلام اصرار فراوانی به خرج داده که محیط اجتماع بزرگ محیط کار و عمل و فعالیت بوده و از هر نوع کامیابی جنسی در آن محیط خودداری شود. فلسفه تحریم نظر بازی و تمتعات جنسی از غیر همسر قانونی، و هم فلسفه حرمت خودآرایی و تبرج زن برای بیگانه همین است.

کشورهای غربی که ما اکنون کورکورانه از آنها پیروی می‌کنیم راه دوم را انتخاب کرده‌اند. کشورهای غربی در انتقال دادن کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به محیط اجتماعی بیداد کرده‌اند و جریمه‌اش را هم می‌دهند؛ فریاد متفکرانشان بلند است. آنها وقتی که می‌بینند برخی کشورهای کمونیستی جلو این کارها را گرفته و مانع هدر دادن نیروهای جوانان در اجتماع شده‌اند، به چشم غبطه به آنها می‌نگرند.

اگر زندگی و خوشی و مسرت در زندگی را مساوی با اعمال شهوت بدانیم و چنین فرض کنیم که هر کس بیشتر می‌خورد و می‌خوابد و عمل آمیزش انجام می‌دهد، او از مسرت و خوشی بیشتری بهره‌مند است و به عبارت دیگر اگر استعدادهاى بهجت زای انسانی و موجبات ناراحتیهای او را محدود بدانیم به آنچه حیوانات دارند، البته انتقال کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به اجتماع بزرگ لذت و مسرت بیشتری خواهد داشت.

اما اگر بتوانیم تصور کنیم که اتحاد روح زن و شوهر و عواطف صمیمانه‌ای که احیاناً تا آخرین روزهای پیری که غریزه جنسی فعالیتی ندارد باقی است برای زندگی ارزش بیشتر و بالاتری دارد، اگر بتوانیم تصور کنیم که لذتی که یک مرد از مصاحبت همسر مشروع و وفادارش [می‌برد] با لذتی که از مصاحبت یک زن هرچایی می‌برد تفاوت دارد، کوچکترین تردیدی در این جهت نخواهیم کرد که به خاطر بهره‌مند شدن از مسرت بیشتر و آرامش بیشتر لازم است عواطف جنسی افراد را محدود به

قانونی کرد و محیط و کانون خانوادگی را به این کار، و اجتماع بزرگ را به کار و فعالیت اختصاص دهیم. مطلب مهمتر جنبه‌های اجتماعی مسأله ازدواج است. [ازدواج] تنها برای این نیست که زن و مرد از مصاحبت یکدیگر لذت بیشتری ببرند. ازدواج و تشکیل کانون خانوادگی ایجاد کانون پذیرایی نسل آینده است. سعادت نسلهای آینده بستگی کامل دارد به وضع اجتماع خانوادگی. دست توانای خلقت برای ایجاد و بقا و تربیت نسلهای آینده علایق نیرومند زن و شوهری را از یک طرف و علایق پدر و فرزندی را از طرف دیگر به وجود آورده است. عواطف اجتماعی و انسانی در محیط خانوادگی رشد می‌کنند. روح کودک را حرارت محیط فطری و طبیعی چند صد درجه پدر و مادر، نرم و ملایم می‌کند. ما وقتی که می‌خواهیم عواطف دو نفر را نسبت به یکدیگر تحریک کنیم می‌گوییم افراد یک ملت برادر یکدیگرند، یا می‌گوییم افراد بشر همه برادر یکدیگر و عضو یک خانواده هستند. قرآن کریم عواطف پاک ایمانی مؤمنین را به عواطف برادری تشبیه می‌کند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>(۱)</sup>. عواطف برادری تنها از خویشاوندی و همخونی پیدا نمی‌شود؛ عمده این است که دو برادر در یک کانون محبت بزرگ می‌شوند. راستی اگر عواطف برادری که ناشی از کانون با صفا و پرمهر خانوادگی است از میان برود آیا افراد اجتماع می‌توانند کوچکترین عواطفی نسبت به یکدیگر داشته باشند؟

می‌گویند در اروپا تا حدود زیادی عدالت هست اما عواطف بسیار کم است؛ حتی در میان برادران و پدران و فرزندان عواطف کمی مشاهده می‌شود، بر خلاف مردم مشرق زمین؛ چرا؟ برای اینکه این گونه عواطف در کانونهای با صفا و صمیمی و پرمهر خانوادگی رشد می‌کند، اما در اروپا چنین صفا و صمیمیت و وحدت و یگانگی میان زنان و شوهران وجود ندارد. چرا این یگانگی که معمولاً در مشرق زمین میان زنان و شوهران وجود دارد در آنجا وجود ندارد؟ برای اینکه در آنجا عواطف جنسی زن و مرد به یکدیگر اختصاص ندارد؛ هر کدام به طور نامحدود می‌توانند لااقل از تمتعات نظری و لمسی در اجتماع بزرگ بهره‌مند شوند.

(۱). حجرات / ۱۰

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۰

## ارزیابی اصول سیستم نوین جنسی (۲)

### اشاره

اصل «آزادی» که پایه فلسفی اخلاق به اصطلاح نوین جنسی است به طور اجمال در صفحات قبل مورد بحث قرار گرفت. در اینجا می‌خواهیم اصل «لزوم پرورش استعدادهای طبیعی انسان» را که پایه تربیتی این سیستم اخلاقی است بررسی کنیم. پس از آن البته به بررسی پایه روانی آن خواهیم پرداخت. به استناد اصل «لزوم پرورش استعدادها» گفته می‌شود که تربیت سعادت‌مندان برای فرد و مفید به حال اجتماع، آن است که سبب گردد استعدادهای فطری و طبیعی بشر بروز و ظهور کند و شکوفان و بارور گردد.

شکوفان شدن استعدادها علاوه بر اینکه موجب مسرت خاطر و نشاط کامل فرد می‌گردد، تعادل روحی او را حفظ می‌کند و او را آرام نگه می‌دارد و در نتیجه اجتماع نیز از او آسایش می‌بیند، بر خلاف جلوگیری و تحت فشار قرار دادن آنها که موجب هزاران ناراحتی و اضطراب و جنایت و انحراف می‌گردد.

گفته می‌شود اخلاق جنسی کهن به دلیل اینکه مانع رشد و شکوفان شدن یک استعداد کامل طبیعی و فطری یعنی غریزه جنسی یا غریزه به اصطلاح «عشق» است و عشق را خبیث می‌داند محکوم است؛ اخلاق نو به دلیل آنکه عشق را آزاد و محترم می‌شمارد و با موجبات رشد و تقویت آن به مبارزه بر نمی‌خیزد مزیت و رجحان دارد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۱

ما برای اینکه بررسی کامل از این اصل کرده باشیم لازم است مطالب ذیل را رسیدگی کنیم:

۱. آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مابین است؟.

۲. کشتن نفس یعنی چه؟.

۳. اخلاق نوین جنسی بزرگترین عامل آشفته‌گی غرایز و مانع رشد طبیعی استعدادهاست.

۴. دموکراسی در اخلاق.

۵. مقایسه اخلاق جنسی با اخلاق اقتصادی و اخلاق سیاسی.

۶. مهجوری و مشتاقی.

۷. رشد شخصیت از نظر غریزه عشق

### آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مابین است؟

اینکه می‌گویند استعدادهای طبیعی را باید پروراند و نباید از آن جلوگیری کرد، مورد قبول ماست. اگر دیگران فقط از راه آثار نیک که در پرورش استعدادها و آثار سوئی که در منع و جلوگیری از پرورش آنها دیده‌اند به لزوم این کار توصیه می‌کنند، ما علاوه بر این راه از راه دیگر که به اصطلاح برهان «لیمی» است بر این مدعا استدلال می‌کنیم.

ما می‌گوییم خداوند نه عضوی از اعضای جسمانی را بیهوده آفریده است و نه استعدادی از استعدادهای روحی را، و همان طوری که همه اعضای بدن را باید حفظ کرد و به آنها غذای لازم باید رساند، استعدادهای روحی را نیز باید ضبط کرد و به آنها غذای کافی داد تا سبب رشد آنها شود.

ما فرضاً از راه آثار به لزوم پرورش استعدادها و عدم جلوگیری از آنها پی نبرده بودیم، خداشناسی ما را به این اصل هدایت می‌کرد؛ همچنانکه می‌بینیم در صد سال پیش که هنوز درست به آثار نیک پروراندن استعدادها و آثار سوء ترک پرورش آن پی نبرده بودند دانشمندانی به همین دلیل به حفظ اعضای بدن و مهم‌نگذاشتن قوای نفسانی توصیه می‌کردند.

پس در اثر [و] لزوم پروراندن استعدادها به طور کلی جای تردید نیست، بلکه

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۲

مفهوم لغت «تربیت» که از قدیم برای این مقصود انتخاب شده است همین معنی را می‌رساند. لغت «تربیت» مفهومی جز پروراندن ندارد. علی‌هذا بحث در این نیست که آیا باید استعدادها را پرورش داد یا نه؟.

بحث در این است که راه صحیح پرورش طبیعی استعدادهای بشر که به هیچ نوع آشفته‌گی و بی‌نظمی و اختلال منجر نشود

چیست؟

ما ثابت می‌کنیم که رشد طبیعی استعدادها و از آن جمله استعداد جنسی تنها با رعایت مقررات اسلامی میسر است و انحراف از آن سبب آشفتگی و بی‌نظمی و حتی سرکوبی و زخم‌خوردگی این استعداد می‌گردد. اکنون لازم است نظری به منطق اسلام در زمینه اخلاق و تربیت به طور کلی و اجمال بیفکنیم.

برخی کومه‌نظران می‌پندارند که اخلاق و تربیت اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مابین است و بر اساس جلوگیری و منع آنها بنا شده است. اینان تعبیرات اسلامی را در زمینه تهذیب و اصلاح نفس بهانه و مستمسک قرار داده‌اند. در قرآن کریم پس از چندین سوگند، به صورت مؤکدی می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاةً»<sup>(۱)</sup> یعنی به حقیقت رستگار شد آن کس که نفس خویش را پاکیزه کرد.

از این جمله فهمیده می‌شود که اولاً قرآن کریم آلوده شدن ضمیر انسان را ممکن می‌شمارد، و ثانیاً پاکیزه کردن ضمیر را از آن آلودگیها در اختیار خود شخص می‌داند، و ثالثاً آن را لازم و واجب می‌شمارد و سعادت و رستگاری را در گرو آن می‌داند.

این سه مطلب هیچ کدام قابل انکار نیست. هیچ مکتب و روشی نیست که نوعی آلودگی را در روان و ضمیر انسان ممکن نشمارد و به پاکیزه کردن روان از آن آلودگی توصیه نکند. ضمیر انسان مانند ترکیبات بدنی او اختلال‌پذیر است. انسان آن اندازه که از ناحیه شخص خود در اثر آلودگیها و اختلالات روحی آزار می‌بیند از ناحیه طبیعت یا انسانهای دیگر آزار نمی‌بیند؛ لهذا رستگاری انسان بدون پاکی و تعادل روانی میسر نیست. در آنچه مربوط به این تعبیر قرآنی است جای شبهه نمی‌باشد.

در قرآن کریم تعبیر دیگری هست که نفس انسان را با صفت «امارة بالسوء» (فرمان دهنده به شر) توصیف می‌کند. این تعبیر این پرسش را پیش می‌آورد که آیا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان شریر است؟ (اگر قرآن از جنبه فلسفه نظری،

---

(۱). شمس / ۹

---

مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، ه ق

فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۱۹، ص: ۶۵۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۳

طبیعت نفسانی انسان را ذاتاً شریر می‌داند ناچار در فلسفه عملی راهی که انتخاب می‌کند این است که پروراندن و رشد دادن این موجود شریر بالذات خطاست؛ باید آن را همواره ضعیف و ناتوان و تحت فشار و زجر قرار داد و مانع ظهور و بروز و فعالیت وی شد و احیاناً آن را باید از میان برد) یا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی شریر بالذات نیست، بلکه در حالات خاصی و به سبب عوارضی سر به طغیان و شرارت برمی‌دارد؛ یعنی قرآن از جنبه فلسفه نظری به طبیعت نفسانی بدبین نیست و آن را منشأ شرور نمی‌داند و قهراً در فلسفه عملی راهی که انتخاب می‌کند نابود کردن یا ضعیف نگه داشتن و موجبات طغیان فراهم کردن نیست.

در این صورت پرسش دومی پیش می‌آید و آن اینکه چه چیزهایی سبب طغیان و اضطراب و سرکشی قوای نفسانی می‌گردد

و از چه راهی می‌توان آن را آرام کرد و به اعتدال برگرداند؟.

ما به هر دو پرسش پاسخ می‌دهیم.

کوتاه‌نظران همین قدر که دیده‌اند اسلام نفس را به عنوان «فرمانده شرارت» یاد کرده است، کافی دانسته‌اند که اخلاق و تربیت اسلامی را متهم کنند به اینکه به چشم بدبینی به استعدادهای فطری و منابع طبیعی وجود آدمی می‌نگرد و طبیعت نفسانی را شریر بالذات و پروراندن آن را خطا می‌شمارد.

ولی این تصور خطاست. اسلام اگر در یک جا نفس را با صفت «امارة بالسوء» یاد کرده است، در جای دیگر با صفت «النفس اللوامة» یعنی ملامت کننده خود نسبت به ارتکاب شرارت، و در جای دیگر با صفت «النفس المطمئنة» یعنی آرام گیرنده و به حد کمال رسیده یاد می‌کند.

از مجموع اینها فهمیده می‌شود که از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان مراحل مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ در یک مرحله به شرارت فرمان می‌دهد، در مرحله دیگر از شری که مرتکب شده است ناراحت می‌شود و خود را ملامت می‌کند، در مقام و مرحله دیگر آرام می‌گیرد و گرد شر و بدی نمی‌گردد.

پس اسلام در فلسفه نظری خود طبیعت نفسانی انسان را شریر بالذات نمی‌داند و قهراً در فلسفه عملی خود نیز مانند سیستمهای فلسفی و تربیت هندی یا کلبی یا مانوی یا مسیحی از روش نابود کردن قوای نفسانی و یا لااقل حبس با اعمال شاقه آنها پیروی نمی‌کند، همچنانکه دستورهای عملی اسلام نیز شاهد این مدعاست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۴

این مطلب که نفس انسان در مقامات و مراحل و شرایط خاصی بشر را واقعاً به شرارت فرمان می‌دهد و حالت خطرناکی پیدا می‌کند مطلبی است که اگر در قدیم اندکی ابهام داشت امروز در اثر پیشرفتهای علمی در زمینه روانی کاملاً مسلم شده است. از همه شگفت‌تر این است که قرآن کریم در توصیف نفس نمی‌گوید: «داعية بالسوء» (دعوت کننده به سوی بدی و شر)، می‌گوید «امارة بالسوء» (فرمان دهنده به بدی و شر). قرآن کریم در این تعبیر خود این مطلب را می‌خواهد بفهماند که احساسات نفسانی بشر آنگاه که سر به طغیان برمی‌آورد بشر را تنها به سوی جنایت و اعمال انحرافی دعوت نمی‌کند، بلکه مانند یک قدرت جابر مسلط دیکتاتور فرمان می‌دهد. قرآن با این تعبیر، تسلط و استیلاي جابرانه قوای نفسانی را در حال طغیان بر همه استعدادهای عالی انسانی می‌فهماند، و این رازی است که [تا] دورانهای اخیر روانشناسی کشف نشده بود.

امروز ثابت شده که احساسات منحرف احیاناً به طرز مرموزی بر دستگاه ادراکی بشر فرمان می‌راند و مستبدانه حکومت می‌کند و دستگاه ادراکی ناآگاهانه فرمانهای آن را اجرا می‌کند.

اما پاسخ پرسش دوم که چه چیزهایی موجب طغیان و آشفتگی و چه چیزی سبب آرامش و تعادل روحی می‌گردد؟ ما پاسخ این پرسش را آنگاه که در اطراف پایه سوم اخلاق نوی جنسی - که پایه روانی است - بحث می‌کنیم ذکر خواهیم کرد.

### کشتن نفس یعنی چه؟

یک پرسش دیگر باقی است و آن اینکه اگر از نظر اخلاقی اسلامی استعدادهای طبیعی نباید نابود شود، پس تعبیر به «نفس کشتن» یا «میراندن نفس» که احیاناً در تعبیرات دینی و بیشتر در تعبیرات معلمین اخلاق اسلامی و بالأخص در تعبیرات عارف مشربان اسلامی آمده است چه معنی و چه مفهومی دارد؟ پاسخ این پرسش از آنچه قبلاً گفتیم روشن شد. اسلام

نمی‌گوید طبیعت نفسانی و استعداد‌های فطری طبیعی را باید نابود ساخت، اسلام می‌گوید «نفس اماره» را باید نابود کرد. همچنانکه گفتیم نفس اماره نماینده اختلال و بهم‌خوردگی و نوعی طغیان و سرکشی است که در ضمیر انسان به علل خاصی رخ می‌دهد. کشتن نفس اماره معنی خاموش کردن و فرونشاندن فتنه و طغیان را در زمینه قوا و استعداد‌های نفسانی می‌دهد. فرق است

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۵

میان خاموش کردن فتنه و نابود کردن قوایی که سبب فتنه می‌گردند. خاموش کردن فتنه، چه در فتنه‌های اجتماعی و چه در فتنه‌های روانی، مستلزم نابود کردن افراد و قوایی که سبب آشوب و فتنه شده‌اند نیست، بلکه مستلزم این است که عواملی که آن افراد و قوا را وادار به فتنه کرده است از بین برده شود. بعداً خواهیم گفت که این نوع میراندن گاهی به اشباع و ارضاء نفس حاصل می‌شود و گاهی به مخالفت با آن.

این نکته باید اضافه شود که در تعبیرات دینی، ما هرگز کلمه‌ای که به معنی «نفس کشتن» باشد پیدا نمی‌کنیم؛ تعبیراتی که هست - که البته از دو سه مورد تجاوز نمی‌کند - به صورت «میراندن نفس» است.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۶

### آشفته‌گی غرایز و میلها

مسائل را یکجانبه دیدن و از جوانب دیگر غفلت کردن گاهی زیانهای جبران‌ناپذیری به دنبال خود می‌آورد. کاوشها و کشفیات روانی در یک قرن اخیر ثابت کرد که سرکوبی غرایز و تمایلات و بالأخص غریزه جنسی مضرات و ناراحتیهای فراوانی به بار می‌آورد؛ معلوم شد اصلی که مورد قبول شاید اکثریت مفکرین قدیم بود که هر اندازه غرایز و تمایلات طبیعی ضعیفتر نگه داشته شوند میدان برای غرایز و نیروهای عالیتر مخصوصاً قوه عاقله بازتر و بی‌مانع‌تر می‌شود اساسی ندارد؛ غرایز سرکوب شده و ارضاء نشده، پنهان از شعور ظاهر، جریاناتی را طی می‌کنند که چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی فوق العاده برای بشر گران تمام می‌شود، و برای اینکه تمایلات و غرایز طبیعی بهتر تحت حکومت عقل واقع شوند و آثار تخریبی به بار نیاورند باید تا حد امکان از سرکوب شدن و زخم‌خوردگی و ارضاء نشدن آنها جلوگیری کرد.

روانشناسان ریشه بسیاری از عوارض ناراحت‌کننده عصبی و بیماریهای روانی و اجتماعی را احساس محرومیت خصوصاً در زمینه امور جنسی تشخیص دادند؛ ثابت کردند که محرومیتها مبدأ تشکیل عقده‌ها، و عقده‌ها حیثاً به صورت صفات خطرناک مانند میل به ظلم و جنایت، کبر، حسادت، انزوا و گوشه‌گیری، بدبینی و غیره

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۷

تجلی می‌کند.

اصل بالا در موضوع زیانهای سرکوب کردن غرایز، از نوع کشفیات فوق العاده با ارزش روانی است و در ردیف ارزنده ترین موفقیت‌های بشر است.

مردم غالباً به واسطه انس به محسوسات و آشنایی بیشتر با آنها، برای کشفیاتی ارزش زیاد قائل می‌شوند که در زمینه امور فنی و صنعتی و استخدام قوای طبیعت بی‌جان صورت گرفته باشد، اما کشفیاتی که در زمینه مسائل روانی و روحی صورت می‌گیرد کمتر مورد توجه عامه مردم می‌تواند قرار بگیرد، ولی از نظر مردم دانشمند و آگاه اهمیت مطلب محفوظ است.

هرچند کم و بیش در حکمت‌هایی که از گذشتگان به یادگار مانده و بالأخص در آثار اسلامی نشانه‌های زیادی از توجه به این حقیقت دیده می‌شود و عملاً بسیاری از معلمان و مربیان اخلاق از آن استفاده می‌کرده‌اند، اما به طور مسلم اثبات علمی این حقیقت و کشف قوانین مربوط به آن از موفقیت‌های علمی قرن اخیر است.

اکنون ببینیم این اصل چگونه مورد استفاده قرار گرفت؟ آیا مانند کشفیات پزشکی مثلاً پنی‌سیلین مورد استفاده قرار گرفت؟ متأسفانه پیچیدگی و چند جانبه بودن مسائل روانی از یک طرف و ارتباط موضوع و تمایلات بشر که خواه ناخواه در کور کردن بصیرت تأثیر دارد از طرف دیگر، نگذاشت آن استفاده‌ای که باید بشود صورت گیرد، بلکه خود این اصل بهانه و وسیله‌ای شد در جهت مخالفت یعنی برای اینکه موجبات سرکوب شدن غرایز و پیدایش آثار خطرناک روانی و اجتماعی ناشی از آن خصوصاً در زمینه امور جنسی بیشتر فراهم گردد؛ بر عقده‌ها و تیرگی‌های روانی افزوده گردد؛ آمار بیماری‌های روانی، جنون‌ها، خودکشی‌ها، جنایت‌ها، دلهره‌ها و اضطراب‌ها، یأس‌ها و بدبینی‌ها، حسادت‌ها و کینه‌ها به صورت وحشتناکی بالا رود؛ چرا؟ برای اینکه سرکوب نکردن غرایز به معنی آزاد گذاشتن میلها، و آزاد گذاشتن میلها به معنی رفع تمام قیود و حدود و مقررات تفسیر شد.

پس از آنکه قرن‌ها علیه شهوت‌پرستی به عنوان امری منافی اخلاق و عامل برهم زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و به عنوان نوعی انحراف و بیماری توصیه و تبلیغ شده بود، یکباره ورق برگشت و صفحه عوض شد؛ جلوگیری از شهوات و پابند بودن به عفت و تقوا و تحمل قیود و حدود اخلاقی و اجتماعی، عامل برهم زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و از همه بالاتر امری ضد اخلاق و تهذیب نفس

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۸

معرفی شد. فریادها بلند شد: محدودیتها را بردارید تا ریشه مردم آزاری و کینه‌ها و عداوتها کنده شود؛ عفت را از میان بردارید تا دلها آرام بگیرد و نظم اجتماعی برقرار گردد؛ آزادی مطلق اعلام کنید تا بیماری‌های روانی رخت بربندد. بدیهی است اینچنین فرضیه به ظاهر شیرین و دلپذیری به عنوان اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی، طرفداران زیادی خصوصاً در میان جوانان مجرد پیدا می‌کند.

ما در کشور خودمان می‌بینیم چه کسانی از آن طرفداری می‌کنند. چه از این بهتر که خود را در اختیار دل، و دل را در اختیار هوس قرار دهیم و درعین حال عمل ما اخلاقی و انسانی شمرده شود و نام ما در لیست محصلین اخلاقی اجتماعی قرار گیرد؛ هم فال است و هم تماشا، هم کام‌جویی است و هم خدمت به نوع، هم تن‌پروری است و هم اصلاح نفس، هم شهوت است و هم اخلاق؛ بی‌شبهات به عشق مجازی که در میان برخی از متصوف ما بان خودمان معمول بوده نیست؛ چه از این بهتر که آدمی از مصاحبت شاهدی زیباروی بهره‌مند گردد و این کار او سلوک الی الله شمرده شود!

نتیجه چه شد؟ از اول معلوم بود. آیا بیماری‌های روانی معدوم شد؟ آرامش روحی جای اضطراب و دلهره را گرفت؟ خیر، متأسفانه نتیجه معکوس بخشید؛ بدبختی بر بدبختیهای پیشین افزود، تا آنجا که بعضی از پیشقدمان آزادی جنسی که تیزهوش تر بودند سخن خود را به صورت تفسیر و تأویل پس گرفتند، گفتند از حدود [و] مقررات اجتماعی چاره‌ای نیست؛ غریزه را از تمتعات جنسی نمی‌توان به طور کلی ارضاء و اشباع کرد، باید ذهن را متوجه مسائل عالی هنری و فکری کرد و غریزه را به طور [غیر] مستقیم به سوی این امور هدایت نمود. فروید یکی از این افراد است.

اخلاقی که امثال راسل از آن تبلیغ می‌کنند و نام آن را «اخلاق نوین» گذاشته‌اند همان است که ثمره‌اش آشفتگی بیش از پیش غرایز و تمایلات است و بر خلاف مدعای آنها که اخلاق کهن را متهم به آشفته ساختن روح می‌کنند سیستم اخلاقی

خود آنها سزاوار این اتهام است.

امروز پدیده‌های اجتماعی خاصی و به عبارت دیگر مشکلات اجتماعی مخصوصی پیدا شده که افکار علمای اجتماع را به خود مشغول داشته است.

در جامعه امروز، جوانان به طور محسوسی از ازدواج شانه خالی می‌کنند، حاملگی و زاییدن و بچه بزرگ کردن به صورت امر منفوری برای زنان درآمده است، زنان به اداره امر خانه کمتر علاقه نشان می‌دهند، ازدواج‌هایی که نمونه وحدت روح فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۵۹

است جز در میان طبقاتی که به مقررات اخلاق کهن پابندند کمتر دیده می‌شود، جنگ اعصاب بیش از پیش رو به افزایش است و بالأخره آشفتگی روحی عجیبی محسوس و مشهود است.

گروهی می‌خواهند این عوارض را لازمه قهری انقلاب صنعتی جدید بدانند و راه برگشت را بدین وسیله ببندند، در صورتی که اینها ربط زیادی به زندگی صنعتی و از میان رفتن زندگی کشاورزی ندارد؛ این عوارض ناشی از یک نوع به اصطلاح انقلاب فکری است و افراد خاصی هستند که مسئولیت عمده این بدبختی بشریت را دارند.

راسل در گفتار خود دچار تناقض گویی‌ها می‌گردد؛ گاهی سخت از آزادی جنسی حمایت می‌کند (که در بخش‌های پیش برخی عبارات او را نقل کردیم) و گاهی اجباراً لزوم یک سلسله حدود و قیود اجتماعی را در این زمینه می‌پذیرد. ما برای اینکه سخن طولانی نشود از نقل و انتقاد آنها خودداری می‌کنیم.

حقیقت این است که اشباع غریزه و سرکوب نکردن آن یک مطلب است و آزادی جنسی و رفع مقررات و موازین اخلاقی مطلب دیگر. اشباع غریزه با رعایت اصل عفت و تقوا منافی نیست، بلکه تنها در سایه عفت و تقواست که می‌توان غریزه را به حد کافی اشباع کرد و جلو هیجانهای بیجا و ناراحتیها و احساس محرومیتها و سرکوب شدن‌های ناشی از آن هیجانها را گرفت. به عبارت دیگر پرورش دادن استعدادها غیر از پر دادن به هوسها و آرزوهای پایان‌ناپذیر است.

یکی از مختصات و امتیازات انسان از حیوانات این است که دو نوع میل و تمنا در بشر ممکن است پیدا شود: تمناهای صادق، تمناهای کاذب. تمناهای صادق همانهاست که مقتضای طبیعت اصلی است. در وجود هر انسانی طبیعت میل به صیانت ذات، به قدرت و تسلط، به امور جنسی، به غذا خوردن و امثال اینها هست.

هر یک از این میلها هدف و حکمتی دارد. بعلاوه، همه اینها محدودند ولی همه اینها ممکن است زمینه یک تمنا کاذب واقع شوند. اشتها کاذبی که افراد در مورد خوردنیها پیدا می‌کنند مشهور و معروف همه است.

در بعضی از میلها و غرایز (که غریزه جنسی از آنهاست) این تمنا غالباً به صورت یک عطش روحی درمی‌آید، یعنی قناعت و پایان‌پذیری را در آن راه نیست.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۰

غریزه طبیعی را می‌توان اشباع کرد، اما تمنا کاذب خصوصاً اگر شکل عطش روحی به خود بگیرد اشباع‌پذیر نیست. اشتباه کسانی که برای جلوگیری از سرکوبی غرایز و به منظور رشد استعدادها رژیم اخلاق آزاد را به اصطلاح پیشنهاد کردند ناشی از این است که این تفاوت شگرف انسان و حیوان را نادیده گرفتند و به این جهت توجه نکردند که میل به بی‌نهایت در سرشت انسان نهفته است. انسان چه در زمینه پول و اقتصادیات، چه در زمینه سیاست و حکومت و تسلط بر دیگران و چه در زمینه امور جنسی اگر زمینه مساعدی برای پیشروی ببیند در هیچ حدی توقف نمی‌کند. خیال کردند که حاجت جنسی در وجود بشر فی‌المثل نظیر حاجت طبیعی هر کسی به ادرار و خالی کردن مثانه است. منع و حبس ادرار از نظر پزشکی مضرات



فراوانی دارد، اما خالی کردن آن حدود و شرایطی ندارد. اگر فرضاً کسی قدم به قدم در کوچه‌ها و خیابانها محل مناسب و پاکیزه و مجانی برای ادرار بیابد، بیش از مقدار حاجت به آنها توجهی نخواهد کرد.

نهایت جهالت است که غریزه جنسی یا غریزه قدرت طلبی یا پول‌پرستی بشر را از این قیبل بدانیم و توجه خود را تنها به جنبه‌های محرومیت و اشیاع نشدن غریزه معطوف کنیم و عوارض حیرت‌آور و پایان‌ناپذیر جهت مخالف را نادیده بگیریم. اگر انسان در این زمینه‌ها مانند حیوانات ظرفیت محدود و پایان‌پذیری می‌داشت احتیاجی نبود نه به مقررات سیاسی و نه به مقررات اقتصادی و نه به مقررات جنسی؛ از نظر اخلاقی نیز نه نیازی به اخلاق سیاسی و اجتماعی بود، نه به اخلاق اقتصادی و نه به اخلاق جنسی؛ همان ظرفیت محدود طبیعی همه مشکلات را حل می‌کرد. اما همچنانکه از مقررات و اخلاق محدودکننده در روابط اجتماعی و امور اقتصادی و از عفت و تقوای سیاسی و اجتماعی گریزی نیست، از مقررات و اخلاق محدودکننده جنسی و از عفت و تقوای جنسی نیز گریزی نمی‌باشد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۱

### **انضباط جنسی، غریزه عشق**

### **دموکراسی در اخلاق**

در اخلاق نیز مانند سیاست باید اصول آزادی و دموکراسی حکمفرما باشد؛ مطلب صحیح و درستی است؛ یعنی انسان باید با غرایز و تمایلات خود مانند یک حکومت عادل و دموکرات با توده مردم رفتار کند.

ولی عده‌ای آنجا که پای مسائل اخلاقی در میان می‌آید یا آنجا که انسان در مقابل خودش قرار گرفته و باید درباره رفتار خودش با خودش قضاوت کند، عمداً یا سهواً دموکراسی را با خودسری و هرج و مرج و بی‌بندوباری اشتباه می‌کنند. اسلام درباره اخلاق جنسی همان را می‌گوید که جهان امروز درباره اخلاق سیاسی و اخلاق اقتصادی پذیرفته است.

اخلاق سیاسی به غریزه قدرت و برتری طلبی مربوط است و اخلاق اقتصادی به حس افزون طلبی، همچنانکه اخلاق جنسی مربوط است به غریزه جنسی. از نظر لزوم آزادی از یک طرف و لزوم انضباط شدید از طرف دیگر، هیچ تفاوتی میان این سه بخش اخلاق نیست. معلوم نیست چرا طرفداران اخلاق نوین جنسی این گشاده‌دستی‌ها را تنها درباره اخلاق جنسی جایز می‌شمارند؟!

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۲

### **رشد شخصیت از نظر غریزه جنسی**

یکی از مسائل مهم اخلاق جنسی مسأله عشق است. چنانکه می‌دانیم فلاسفه از قدیم الایام برای عشق فصل مخصوصی باز کرده و به بررسی ماهیت آن پرداخته‌اند.

ابن سینا رساله مخصوصی در عشق فراهم آورده است. عرفا عشق را در همه اشیاء، ساری و عشق انسان به انسان را مظهر آن حقیقت کلی دانسته‌اند.

شعرای اهل ادب با آنکه شهوت را امری حیوانی و پست شمرده‌اند، عشق را ستایش کرده و به آن افتخار کرده‌اند، تا آنجا که مقایسه عقل و عشق و ترجیح عشق بر عقل بخشی از ادبیات ما را تشکیل می‌دهد.

عشقی که مورد ستایش واقع شده و از غیر مقوله شهوت دانسته شده است تنها عشق الهی نیست؛ حتی عشق انسان به انسان نیز در بعضی از اقسامش امری شریف و خارج از مقوله شهوت معرفی شده است.

نقطه مقابل این عده افرادی بوده و هستند که عشق را چه از لحاظ مبدأ و چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ هدف، جز حدت و شدت غریزه جنسی نمی‌دانند و به عشق مقدس ایمان و اعتراف ندارند. از نظر این عده استعمال عشق در مورد خداوند نیز خارج از نزاکت و ادب و عبودیت است.

از نظر دسته اول عشق تقسیماتی دارد؛ یکی از اقسام آن عشق انسان به انسان است. این عشق نیز به نوبه خود بر دو قسم است: جسمانی و نفسانی (و به تعبیر دیگر:

حیوانی و انسانی). ولی از نظر دسته دوم عشق تقسیمات و اقسامی ندارد، هرچه هست همان شهوت است و بس.

امروز در میان بعضی از فلاسفه جدید عقیده سومی پیدا شده است. از نظر این عده ریشه همه عشقها امر جنسی است ولی همین امر جنسی در شرایط خاصی تدریجاً تغییر شکل می‌دهد و خاصیت جنسی و شهوانی خود را از دست می‌دهد و جنبه روحی و معنوی به خود می‌گیرد.

این عده به دو گونگی عشق قائل هستند، اما به معنی دو گونگی از لحاظ حالت و کیفیت و هدف و آثار، نه دو گونگی از لحاظ ریشه و مبدأ. از نظر این عده جای تعجب نیست که یک امر مادی شکل معنوی به خود بگیرد، زیرا میان مادیات و معنویات آنچنان دیوار غیر قابل عبوری وجود ندارد و به قول یکی از اهل نظر: «هر امر معنوی،

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۳

اصل و پایه مادی و طبیعی دارد و هر امر مادی یک گسترش و بسط معنوی.» «۱»

ما فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث عمیق روانی و فلسفی بشویم و به نقل و نقد عقاید و آراء زیادی که در این باره - قدیماً و جدیداً - گفته شده پردازیم. در اینجا همین قدر می‌گوییم خواه عشق ریشه غیر جنسی داشته باشد و خواه نداشته باشد، و به فرض اول خواه بتواند تغییر شکل و ماهیت بدهد و جنبه معنوی و روحانی پیدا کند خواه نکند، در این جهت نمی‌توانیم تردید داشته باشیم که عشق از لحاظ آثار روانی و اجتماعی، یعنی از لحاظ تحولاتی که در روح فرد ایجاد می‌کند و از لحاظ تأثیراتی که در خلق آثار هنری و ذوقی و اجتماعی دارد، با یک شهوت ساده حیوانی که هدفش صرفاً ارضاء و اشباع است تفاوت بسیار دارد.

حالت خاص شهوانی تا وقتی که صورت شهوانی دارد مقرون به خودخواهی است و در این حالت، انسان به موضوع شهوت به چشم یک ابزار و وسیله نگاه می‌کند، اما همین که شکل عشق به خود گرفت، موضوع دلخواه آنچنان اصالت پیدا می‌کند که حتی از جان خواستار عزیزتر و گرانباتر می‌گردد و خواستار، فدایی موضوع دلخواه خود می‌شود؛ یعنی شخص خواستار از «خودی» بیرون می‌رود و لااقل خودی او خودی طرف را نیز دربرمی‌گیرد. از این روست که عشق به عنوان مرتبی، کیمیا، معلم و الهام‌بخش خوانده شده است.

سعدی می‌گوید:

هر که عشق اندر او کمند انداخت به مراد وی‌اش بیاید ساخت هر که عاشق نگشت مرد نشد نقره فائق نگشت تا نگداخت  
یا مثلاً حافظ می‌گوید:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش  
ادبیات جهان پر است از این تعبیرات.

عشق را، هم غربی ستایش کرده هم شرقی، اما با این تفاوت که ستایش غربی از آن نظر است که وصال شیرین دربردارد، و حد اکثر از آن نظر که به از میان رفتن خودی فردی- که همواره زندگی را مکدر می کند- و به یگانگی در روح منجر می شود و دو

---

(۱). لذات فلسفه، ص ۱۳۵

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۴

شخصیت بسط یافته و یکی شده، توأم با یکدیگر زیست می کنند و از حد اکثر لطف زندگی بهره مند می گردند؛ اما ستایش شرقی از این نظر است که عشق فی حد ذاته مطلوب و مقدس است؛ به روح شخصیت و شکوه می دهد، الهام بخش است، کیمیا اثر است، مکمل است، تصفیه کننده است، نه بدان جهت که وصالی شیرین در پی دارد و یا مقدمه همزیستی پر از لطف دو روح انسانی است. از نظر شرقی اگر عشق انسان به انسان مقدمه است، مقدمه معشوقی عالتر از انسان است و اگر مقدمه یگانگی و اتحاد است، مقدمه یگانگی و وصول به حقیقتی عالتر از افق انسانی است «۱» خلاصه اینکه در مسأله عشق نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر طرز تفکر شرقی و غربی متفاوت است. غربی در عین اینکه در آخرین مرحله عشق را از یک شهوت ساده جدا می داند و به آن صفا و رقتی روحانی می دهد، آن را از چهارچوب مسائل زندگی خارج نمی سازد و به چشم یکی از مواهب زندگی اجتماعی به آن می نگرد، اما شرقی عشق را در مافوق مسائل عادی زندگی جستجو می کند.

اگر آن فرضیه را بپذیریم که می گوید عشق از لحاظ ریشه و هم از لحاظ کیفیت، هدف و آثار جز غریزه جنسی نیست، عشق در اخلاق جنسی فصل جداگانه ای نخواهد داشت؛ آنچه درباره لزوم و عدم لزوم پرورش غریزه جنسی گفته شد، در این باره کافی است. و اما اگر عشق را از لحاظ ریشه و لااقل از لحاظ کیفیت و آثار روانی اجتماعی با غریزه جنسی مغایر دانستیم، ناچاریم فصل جداگانه ای برای لزوم و عدم لزوم پرورش این استعداد باز کنیم؛ لزوم اشباع غریزه جنسی کافی نیست که عشق را مجاز بشماریم، همچنانکه اشباع غریزه جنسی برای پرورش این حالت نیمه معنوی کافی نیست و محرومیت از این موهبت ممکن است عوارضی داشته باشد که با اشباع حیوانی غریزه جنسی چاره پذیر نیست.

راسل در زناشویی و اخلاق می گوید:

«کسانی که هرگز از وحدت صمیمانه و عمیق رفاقت پرشور یک عشق طرفینی بویی نبرده اند، درحقیقت شیرینی جنبه های زندگی را نچشیده اند و بی آنکه خود

---

(۱). رجوع شود به الهیات اسفار.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۵

بدانند محرومیت از آن عواطف، آنان را به سوی قساوت، حسادت و زورگویی سوق می دهد.»

معمولاً گفته می شود که مذهب دشمن عشق است. باز طبق معمول، این دشمن این طور تفسیر می شود که چون مذهب، عشق را با شهوت جنسی یکی می داند و شهوت را ذاتاً پلید می شمارد، عشق را نیز خبیث می شمارد.

ولی چنانکه می دانیم این اتهام درباره اسلام صادق نیست، درباره مسیحیت صادق است. اسلام شهوت جنسی را پلید و خبیث

نمی‌شمارد تا چه رسد به عشق که یگانگی و دوگانگی آن با شهوت جنسی مورد بحث و گفتگو است.

اسلام محبت عمیق و صمیمی زوجین را به یکدیگر محترم شمرده و به آن توصیه کرده است و تدابیری به کار برده که این یگانگی و وحدت هرچه بیشتر و محکمتر باشد.

نکته‌ای که در اینجا هست و از آن غفلت شده این است: علت اینکه گروهی از معلمان اخلاق با عشق از نظر اخلاقی به مخالفت برخاسته‌اند و لاقلاً آن را اخلاقی نشمرده‌اند ضدیت عقل و عشق است. عشق آنچنان سرکش و نیرومند است که هر جا راه پیدا می‌کند به حکومت و سلطه عقل خاتمه می‌دهد. عقل نیرویی است که به قانون فرمان می‌دهد و عشق به اصطلاح تمایل به آنارشی دارد و پابند هیچ رسم و قانونی نیست. عشق یک نیروی انقلابی انضباطناپذیر آزادی طلبی است. علی‌هذا سیستمهایی که اساس خود را بر پایه عقل گذاشته‌اند نمی‌توانند عشق را تجویز کنند. عشق از جمله اموری است که قابل توصیه و تجویز نیست. آنچه در مورد عشق قابل توصیه است این است که اگر به حسب تصادف و به علل غیر اختیاری پیش آید شخص باید چگونه عمل کند تا حد اکثر استفاده را ببرد و از آثار مخرب آن مصون بماند.

مطلب عمده‌ای که در اینجا هست رابطه عشق و عفت است. آیا عشق به مفهوم عالی و مفید خود، در محیطهای به اصطلاح آزاد بهتر رشد می‌یابد و یا عشق عالی توأم با عفت اجتماعی است؛ محیطهایی که در آنجا زن به حال ابتذال درآمده است کُشنده عشق عالی است؟ این، مطلبی است که در قسمت آینده که آخرین قسمت این بحث است مطرح خواهد شد.

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۶

## عشق و عفت

ویل دورانت می‌گوید:

«در سرتاسر زندگی انسان، به اجماع همه، عشق از هر چیز جالب توجه‌تر است و تعجب اینجاست که فقط عده کمی درباره ریشه و گسترش آن بحث کرده‌اند. در هر زبانی دریایی از کتب و مقالات، تقریباً از قلم هر نویسنده‌ای درباره عشق پیدا شده است و چه حماسه‌ها و درامها و چه اشعار شورانگیز که درباره آن به وجود آمده است، و با اینهمه چه ناچیز است تحقیقات علمی محض درباره این امر عجیب و اصل طبیعی آن و علل تکامل و گسترش شگفت‌انگیز آن، از آمیزش ساده پروتوزوئا تا فداکاری دانتته و خلصات پترارک و وفاداری هلوئیز به آبلارد.»<sup>(۱)</sup>

ما در صفحات قبل گفتیم آنچه مجموعاً از گفته‌های علمای قدیم و جدید درباره ریشه و هدف عشق و یگانگی یا دوگانگی آن با میل جنسی استنباط می‌شود سه نظریه است؛ و گفتیم عشق، هم در غرب و هم در شرق از شهوت تفکیک شده و امر قابل

(۱). لذات فلسفه، ص ۱۱۷

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۷

ستایش و تقدیسی شناخته شده است، ولی این ستایش و تقدیس آن‌طور که ما استنباط کرده‌ایم از دو جنبه مختلف بوده است که قبلاً توضیح داده شد.

مطلب عمده در اینجا رابطه عشق و عفت است. باید بینیم این استعداد عالی و طبیعی در چه زمینه و شرایطی بهتر شکوفان

می‌گردد؟ آیا آنجا که یک سلسله مقررات اخلاقی به نام عفت و تقوا بر روح مرد و زن حکومت می‌کند و زن به عنوان چیزی گرانبها دور از دسترس مرد است این استعداد بهتر به فعلیت می‌رسد یا آنجا که احساس منعی به نام عفت و تقوا در روح آنها حکومت نمی‌کند و اساساً چنین مقرراتی وجود ندارد و زن در نهایت ابتذال در اختیار مرد است؟ اتفاقاً مسأله‌ای که غیر قابل انکار است این است که محیطهای به اصطلاح آزاد مانع پیدایش عشقهای سوزان و عمیق است. در این گونه محیطها که زن به حال ابتذال درآمده است فقط زمینه برای پیدایش هوسهای آنی و موقتی و هرجایی و هرزه شدن قلبها فراهم است.

اینچنین محیطها محیط شهوت و هوس است نه محیط عشق به مفهومی که فیلسوفان و جامعه‌شناسان آن را محترم می‌شناسند یعنی آن چیزی که با فداکاری و از خودگذشتگی و سوز و گداز توأم است، هشیار کننده است، قوای نفسانی را در یک نقطه متمرکز می‌کند، قوه خیال را پروبال می‌دهد و معشوق را آنچنان که می‌خواهد در ذهن خود رسم می‌کند نه آنچنان که هست، خلاق و آفریننده نبوغها و هنرها و ابتکارها و افکار عالی است.

بهتر است اینجا مطلب را از زبان خود دانشمندانی که طرفدار اصول نوینی در اخلاق جنسی می‌باشند بشنویم. ویل دورانت می‌گوید:

«یونانیان شعر عاشقانه را گرچه در مورد غیر طبیعی آن (عشق مرد به مرد) باشد می‌شناختند، و داستانهای هزار و یک شب نشان می‌دهد که سرودهای عاشقانه از قرون وسطی جلوتر بود ولی ترغیب عفت و پاکدامنی از طرف کلیسا که او را به علت دور از دسترس بودن، جذابیت بخشید مایه نضج غزل عاشقانه گردید. حتی لارشفوکو نویسنده نیش زن بزرگ می‌گوید: «چنین عشقی برای روح عاشق مانند جان برای بدن است» ... این استحاله میل جسمانی را به عشق معنوی چگونه توجیه کنیم؟ چه موجب می‌شود که این گرسنگی حیوانی چنان صفا و لطف پذیرد که

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۸

اضطراب جسمانی به رقت روحی تبدیل شود؟ آیا رشد تمدن است که به علت تأخیر انداختن ازدواج موجب می‌شود تا امیال جسمانی برآورده نشود و به درون‌نگری و تخیل سوق داده شود و محبوب را در لباس رنگارنگی از تخیلات امیال نابرآورده جلوه‌گر سازد؟ آنچه بجویم و نیایم عزیز و گرانبها می‌گردد.

زیبایی یک شیء چنانکه خواهیم دید بستگی به قدرت میل به آن شیء دارد، میلی که با ارضاء و اقناع ضعیف می‌شود و با منع و جلوگیری قوی می‌گردد.» (۱)

هم او می‌گوید:

«به عقیده ویلیام جیمز حیا امر غریزی نیست، بلکه اکتسابی است. زنان دریافتند که دست و دل بازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود یاد دادند ...

زنان بی‌شرم جز در موارد زودگذر برای مردان جذاب نیستند. خودداری از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می‌کردند توجه ما به آن جلب می‌شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می‌گردید.

مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بدون آنکه بداند حس می‌کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر می‌دهد. حیا (و در نتیجه عزیز بودن زن و معشوق واقع شدن او برای مرد) پادشاهی خود را پس‌انداز می‌کند و در نتیجه نیرو و شجاعت مرد را بالا می‌برد و او را به اقدامات مهم وامی‌دارد و قوایی را که در زیر سطح آرام حیات ما ذخیره شده است

بیرون می‌ریزد.» (۲)

هم او می گوید:

«امروز لباسهای سنگین فشار آور که مانند موانعی بودند از میان رفته‌اند و دختر امروز خود را با جسارت تمام از دست لباسهای محترمانه‌ای که مانع حمل بود

---

(۱). لذات فلسفه، ص ۱۳۰

(۲). همان، ص ۱۳۳

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۶۹

رهانیده است. دامنهای کوتاه بر همه جهانیان بجز خیاطان نعمتی است و تنها عییشان این است که قدرت تخیل مردان را ضعیف تر می کند، و شاید اگر مردان قوه تخیل نداشته باشند زنان نیز زیبا نباشند!» (۱) برتراند راسل در کتاب زناشویی و اخلاق در فصلی که به عنوان «عشق رمانتیک» باز کرده است می گوید:

«اصل اساسی عشق رمانتیک آن است که معشوق خود را بسیار گرانبها و به دست آوردنش را بسیار دشوار بدانیم ... بهای زیادی که برای زن قائل می شدند نتیجه روانشناسی اشکال تصرف وی بود.» (۲)

و نیز می گوید:

«از لحاظ هنرها مایه تأسف است که به آسانی به زنان بتوان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد ... در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه داشته باشد عملاً بر اثر موفقیت‌های متوالی به واسطه جاذبه شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت.» (۳)

و نیز می گوید:

«کسانی هم که افکار کهنه را پشت سر گذاشته‌اند در معرض خطر دیگری در مورد عشق به مفهوم عمیقی که ما برای آن قائلیم قرار گرفته‌اند. اگر مردی هیچ گونه رادع اخلاقی در برابر خود نبیند یکباره تسلیم تمایلات جنسی شده و عشق را از کلیه احساسات جدی و عواطف عمیق جدا ساخته و حتی آن را با کینه همراه

---

(۱). همان، ص ۱۶۵

(۲). زناشویی و اخلاق، ص ۳۶

(۳). همان، ص ۳۹ و ۴۰

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۷۰

می‌سازد.» (۱)

عجبا! آقای راسل در اینجا دم از اخلاقیات می زند. مقصود او از اخلاقیات چیست؟ او که عفت و تقوا را محکوم می کند، حتی ازدواج را مانع عشق بلکه مانع هیچ گونه تمتع از غیر همسر شرعی و قانونی نمی داند و معتقد است که زن فقط باید کاری بکند که از غیر همسر قانونی باردار نشود، او که زنا را جز در صورت عفت و یا در صورتی که صدمه جسمی برطرف وارد شود مجاز می‌شمارد! او که اخلاق را جز تطبیق کردن و هماهنگ ساختن منافع خود با اجتماع نمی داند، او که چنین فکر می کند چه تصور صحیحی از اخلاقی که مانع و رادع تمایلات جنسی و پرورش دهنده احساسات لطیف عشقی باشد دارد؟! به هر حال، آنچه مسلم است این است که محیطهای اشتراکی جنسی یا شبه اشتراکی که آقای راسل و امثال او پیشنهاد و آرزو

می‌کنند، کشنده عشق به مفهومی است که فیلسوفان از آن دم می‌زنند و آن را اوج حیات و حد اعلای شور زندگی می‌خوانند، از او به عنوان معلم و مربی، الهام‌بخش و کیمیا یاد می‌کنند و کسی را که همه عمر از آن بی‌نصیب مانده است لایق انسانیت نمی‌شمارند.

یادآوری دو نکته لازم است. یکی اینکه تفکیک عشق از شهوت و اینکه عشق، هم از لحاظ کیفیت، هم از لحاظ هدف با شهوت حیوانی و جنسی مغایر است، از آن جمله مسائل روحی است که با اصول ماتریالیستی سازگار نیست ولی به هر حال مورد قبول کسانی است که در مسائل روحی مادی فکر می‌کنند. راسل یک جا اعتراف می‌کند که:

«عشق چیزی بالاتر از میل به روابط جنسی است.» (۲)

در جای دیگر می‌گوید:

---

(۱). همان، ص ۶۴

(۲). همان، ص ۶۲

فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ج ۱۹، ص: ۶۷۱

«عشق برای خود غایت و اصول اخلاقی خاصی دارد که بدبختانه تعالیم مسیحیت از یک طرف و عناد علیه اصول اخلاقی جنسی که قسمتی از نسل جوان امروز طالب آنند (و خود راسل آتش افروز این عناد است!) از طرف دیگر، آنها را تحریف و واژگون می‌سازد.» (۱)

نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد این حالت روحی که مغایر با شهوت جنسی - لاقل از لحاظ کیفیت و هدف - شناخته شده است دو نوع است و به دو صورت مختلف ظهور می‌کند؛ یکی به صورت حالت پرشور و پرسوز و گدازی که در نتیجه دور از دسترس بودن محبوب و هیجان فوق العاده روح و تمرکز قوای فکری در نقطه واحد از یک طرف، و حکومت عفاف و تقوا بر روح عاشق از طرف دیگر، تحولات شگرفی در روح ایجاد می‌کند، احیاناً نبوغ می‌آفریند؛ و البته هجران و فراق شرط اصلی پیدایش چنین حالتی است و وصال مدفن آن است و لاقل مانع است که به اوج شدت خود برسد و آن تحولات شگرفی که مورد نظر فیلسوفان است به وجود آورد.

این گونه عشقها بیشتر جنبه درونی دارد؛ یعنی موضوع خارجی بهانه‌ای است برای اینکه روح از باطن خود بجوشد و برای خود معشوقی آنچنان که دوست دارد بسازد و از دیدگاه خود آن‌طور که ساخته - نه آن‌طور که هست - بیند. کم کار به جایی می‌رسد که به خود آن ساخته ذهنی خو می‌گیرد و آن خیال را بر وجود واقعی و خارجی محبوب ترجیح می‌دهد.

نوع دیگر، آن مهر و رقت و صفا و صمیمیتی است که میان زوجین در طول زمان در اثر معاشرت دائم و اشتراک در سختیها و سستیها و خوشیها و ناخوشیهای زندگی و انطباق یافتن روحیه آنها با یکدیگر پدید می‌آید. اگر اجتماع، پاک و ناآلوده باشد و تمتعات زوجین همان طوری که اصول عفاف و تقوا ایجاب می‌کند به یکدیگر اختصاص یابد، حتی در دوران پیری که شهوت خاموش است و قادر نیست زوجین را به یکدیگر پیوند دهد، آن عاطفه صمیمانه سخت آنها را به یکدیگر می‌پیوندد.

نفقه دادن مرد به زن و شرکت عملی زن در مال مرد، از همه بالاتر اختصاص کانون خانوادگی و استمتاع جنسی و اختصاص محیط بزرگ به کار و فعالیت، از علل

---

(۱). همان، ص ۶۵

عمده این صفا و صمیمیت است. تدابیری که اسلام در روابط زوجین و غیره به کار برده است سبب شده که در محیطهای اسلامی - بر خلاف محیط اروپای امروز - این گونه صمیمیتها و مهر و صفاها و عشقها زیاد پیدا شود.

نوع اول مشروط به هجران و فراق است؛ تازیانه فراق روح را حساستر و آتشین تر می کند؛ بر خلاف این نوع از عشق که ما آن را صفا و صمیمیت می نامیم و اختصاص به زوجین دارد و در اثر وصال و نزدیکی کمال می یابد.

نوع اول در حقیقت پرواز و کنش و جذب و انجذاب دو روح متباعد است و نوع دوم وحدت و یگانگی دو روح معاشر. فرضاً کسی در نوع اول تردید کند، در نوع دوم نمی تواند تردید داشته باشد.

در آیه قرآن، آنجا که پیوند زوجیت را یکی از نشانه های وجود خداوند حکیم علیم ذکر می کند، با کلمه «مودت» و «رحمت» یاد می کند (چنانکه می دانیم «مودت» و «رحمت» با شهوت و میل طبیعی فرق دارد)، می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا ... وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً «۱».

یکی از نشانه های خداوند این است که از جنس خود شما برای شما جفت آفریده است ... و میان شما و آنها مهر و رأفت قرار داده است.

مولوی چه خوب این نکته را دریافته است آنجا که می گوید:

زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقَّ آرَاسْتِهْ اسْتِ زَانِجِهْ حَقَّ آرَاسْتِ كِي تَانَنْدِ رَسْتِ چُونِ پِي يَسِيَكُنُّ الْيَهَاشِ آفَرِيْدِ كِي تَوَانْدِ آدَمِ از حَوَا بَرِيْدِ  
اینچنین خاصیتی در آدمی است مهر، حیوان را کم است، آن از کمی است مهر و رقت و صف انسانی بود خشم و شهوت  
وصف حیوانی بود

ویل دورانت این صفا و صمیمیت را که پس از خاتمه شهوت نیز دوام پیدا می کند این طور توصیف می کند:

«عشق به کمال خود نمی رسد مگر آنگاه که با حضور گرم و دلنشین خود تنهایی

(۱). روم / ۲۱

پیری و نزدیکی مرگ را ملایم و مطبوع سازد. کسانی که عشق را فقط میل و رغبت می دانند فقط به ریشه و ظاهر آن می نگرند. روح عشق حتی هنگامی که اثری از جسم بجا نمانده باشد باقی خواهد بود. در این ایام آخر عمر که دل های پیر از نو با هم می آمیزند، شکفتگی معنوی جسم گرسنه به کمال خود می رسد. «۱»

با همه اختلافی که میان این دو نوع عشق وجود دارد و یکی مشروط به هجران است و دیگری به وصال، یکی از نوع ناآرامی و کشش و شور است و دیگری از نوع آرامش و سکون، در یک جهت مشترکند: هر دو گلهای با طراوتی می باشند که فقط در اجتماعاتی که بر آنها عفاف و تقوا حکومت می کنند می رویند و می شکفند. محیطهای [اشتراکی] جنسی یا شبه اشتراکی جنسی نه قادرند عشق به اصطلاح شاعرانه و رمانتیک به وجود آورند و نه می توانند در میان زوجین آنچنان صفا و رقت و صمیمیت و وحدتی - که بدان اشاره شد - به وجود آورند.



## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت

مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۳۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۰۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، ایا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

